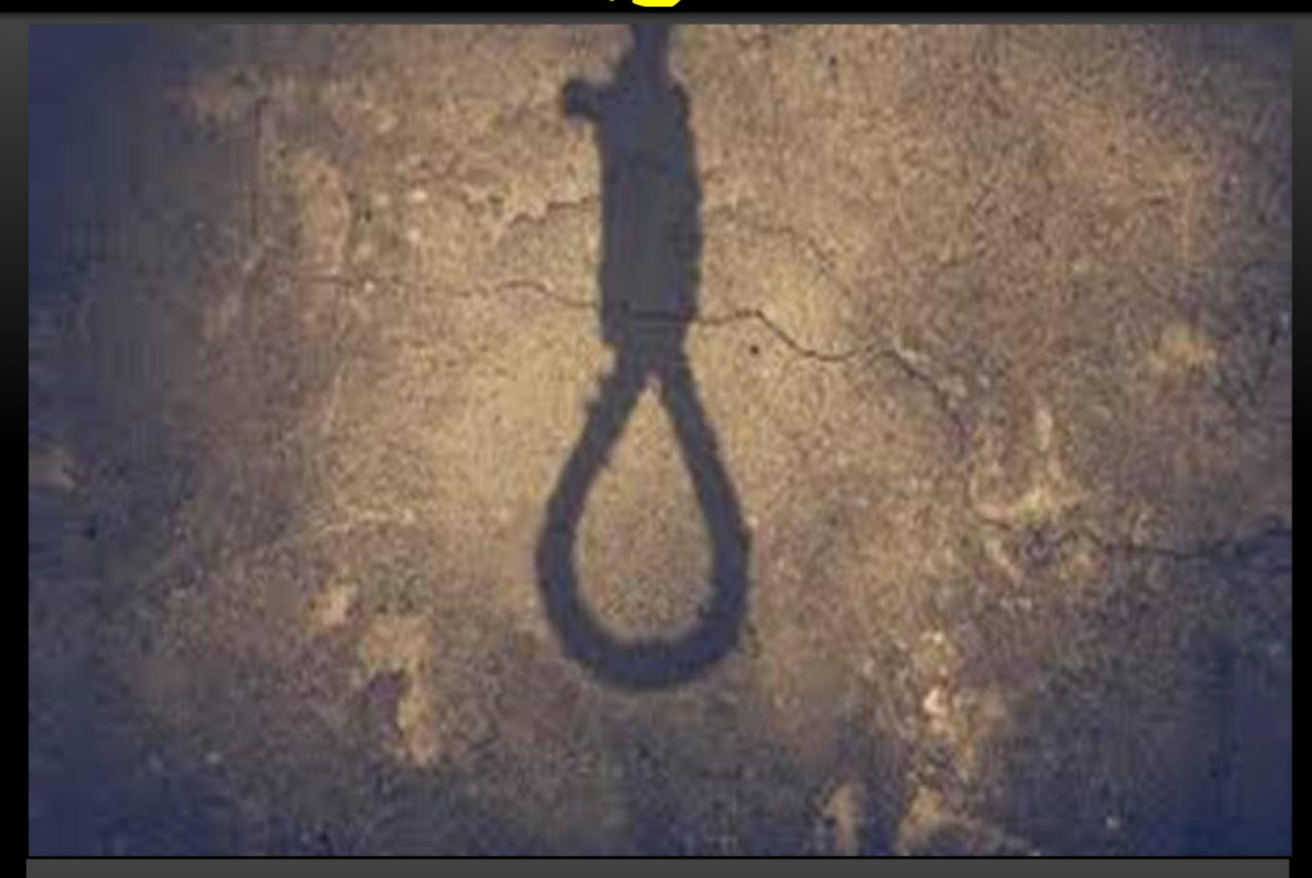
اسلام ایرانی و اقلیت قومی عرب



عرب، ترک، تاجیک، بلوچ، کرد، هندی، مالایی، غربی و شرقی در یک اسلام مشترک هستند اما ایرانی اسلام خاص خود را از میان اعتقادات و مظاهر تصوف شکل داد. از اینرو برخلاف تصور رایج درمیان شیعیان اختلافات موجود بین مسلمانان و تشیع از نوع اختلافات موجود میان دو مذهب نیست. هر چند ایرانیان تلاش میکنند که این انشعابات را در چهارچوب اختلافات مذهبی تفسیر کند و خود را شیعه میناند و حریف خود را سنی میخواند، اما اختلافات و انشعابات شیعه و سنی هرگز از نوع اختلافات مذهبی نیست و شیعه در ردیف یک مذهب قرار نمیگیرد که شیعه دین جدیدی را برای خود پایه ریزی نمود. یعنی با مسیری که شیعه پس از خلافت عباسیان برای خود برگزید و اعتقادت و باورهایی که از آنها پیروی میکند خود را از دین اسلام جدا نمود و اسلام جدیدی را برای خود پایه گذاری نمود که **«اسلام ایرانی»** نام دارد و با اسلام محمد (ص) بن عبدالله و اسلام شبه جزیرة العرب کاملا تفاوت دارد و بیش از آنکه به دین اسلام نزدیک باشد در حقیقت تامین کننده اهداف ایرانیان برای استیلا بر جهان اسلام است. در جمهوری اسلامی تللش میشود که این اسلام پایه هویت جامعه ایرانی قرار داده شود. اما این اسلام محصول مشترک ایدئولوژی صفویان و ایدئولوژی پهلوی است. شیعه صفویه اعتقادات خود را در جهت مقابله با عرب بنا نهاد و سلطنت پهلوی عرب را عامل عقب ماندگی ایرانی معرفی نمود بنابراین هر دو ایدئولوژی ساختار خود را بر عداوت عرب بنیان نهادند از اینرو اسلام ایرانی هرگز نمیتواند اساس هویت اقلیت قومی عرب باشد.

نویسنده: احمد زیدانی

فهـــرســت

بخش اول: بـخــش مــذهـبی

فصل اول: تصــوف زیربنـای تشیع
سـرچشمـــهٔ تصــوف
آغـــاز تصــوف
انـتقـال میـــراث یونان به ولایت خـراســان قـدیم
فسـاد و انـحـطـاط تصــوف

فصل دوم: عــوامـل انـتشار تصـوف
انگیزه سیاسی زردشتیان و مسیحیان عـرب
تکنیک مذاهب انحرافی
زبان عـربی
انـفـعـال تـصـــوف

فصل سوم: وحـــدت وجـود
اصـل الـحـادی وحـــدت وجـود
وحـدت وجـود در اســلام ایرانـی
علی زمینه ساز تبدیل تصوف به تشیع
منشأ اعتقاد به قـداسـت قـبـور ائـمـه
معجزات و کرامات بزرگان شیعـه
فسـاد و انـحـطـاط تصــوف

فصل چهـارم: صـفـویان
شیعـــه صـفـــوی
نقش خلافت عباسیان در تولد ایدئولوژی امامت صفویان
پایه های ایدئولوژی صفویان
أشـهــد أنّ مـحــمـــد أنَّ ولـــی الله
استقـلال دینی مقـدمه استقلال سیاسی
اولین انتقام صفویان در قتل عام مسلمانان تبریز
دومین انتقام؛ ناسزاگویی به خلفای صدر اسلام و همسران پیامبر
خـدعــهٔ خـویشـــاوندی با پیــامبـر
مـظـاهـر طـریقـت تـصـوف صـفـوی:
- تسبیـــح یا روزاری
- تسبیحـات الزهراء یا تسبیحـات مریمیـة
- سـاخـت و زیـارت قــبور
- أشـهـد أنّ علـی ولـی الله
- امـام واسطـهٔ میـان مـردم و خـداونـد

فصل پنـجـم: امـامت
علی بن ابی طـالب؛ یک خلیفه یا یک امام
- علـی خلیفـه الله
- سـکوت علـی
- رواج تـصـوف و سلیقه های فـرقـه ای
- امامت علـی هـدیـه ای ایرانـی

امـام زمـان واقعـیتی سیاسی یا حقیقتی دینی
- محتـوای حدیث پیامبر
- زنده بـودن مهـدی نشان قـدرت طلبی
- جـعفر کـذاب
- فواید زنـده ساختـن مهدی

فصل شـشـم: راز تفسیر قـرآن در شیعـه
شیعــهٔ اسمـــاعیلیه و قــــرآن
علــم بـاطــنی و اهمـیت آن در شیعــه
میــراث اسمــاعیلیان در اســلام ایرانـی
راز تـفسیـــر قـــرآن در اســلام ایـرانـی

فصل هفتـم: اولین پایـه دشمـنی با عرب در فرهنگ و اعتقاد ایرانی

فصل هشتـم: مقـابله و مبـارزه با شیعـه متـصـوف
نـهـضـت وهــابیـت
آیـا وهـابیت و بهائیت توطئـه انگلـیس است
ناشناخته مـانـدن حـرکت محمد بن عبدالوهاب
شکل گیری نـهـضـت محمد بن عبدالوهاب

بخش دوم: بخش سیاسی

فصل اول: ایدئولوژی تاریخ رضاشاه
مدل اروپایی دولت–ملت
مدل دولت–ملت در ترکیه
ایران سرزمین بی نشان؛ مملکت محروسه قاجار
ایران نشانی از تمرکزگرایی

فصل دوم: مؤسسهٔ فرهنگستان ایران
مؤسسهٔ فرهنگستان ایران
جنایت تغییر نامهای عربی
سندسازی ملی توسط مؤسسهٔ فرهنگستان
عراق عجم یا ایران عثمانی
نقش روشنفکر

فصل سوم: پیامدهای مدل دولت-ملت اروپایی
یکسان سازی فرهنگی
ایجاد تنش
استبداد و تمرکزگرایی شدید

فصل چهارم: نهضت شعوبیه
رابطهٔ امپراطوری و تمدن
میراث تمدن ایرانی
ساسانیان
زبان عربی و زبان ساسانی
آیاعربها آثار تاریخی ایران را تخریب کردند
نهضت شعوبیه پهلوی

فصل ششم: دومین پایه دشمنی با عرب در فرهنگ و اعتقاد ایرانی

بخش سوم: اسلام ایرانی

فصل اول: اسلام ایرانی؛ اسلام ناب شیعی
چگونه پزماژ خواهر خود را زنده به گور کرد
تبعیض نژادی اساس اسلام ایرانی
وجههٔ بین المللی اسلام ایرانی

فصل دوم: ادبیات سیاسی و ایدئولوژیک
ادبیات ایدئولوژیکی
ادبیات انقلاب اسلامی ایران
استقلال آزادی جمهوری اسلامی
چند وجهی شدن انقلاب آیت الله خمینی

فصل سوم: زبان جامع
جمهوری اسلامی یا جمهوری شیعه
راه قدس از کربلا میگذرد یا بیروت
تقویت جهان اسلام
صدور انقلاب یا ارسال سلاح
مستضعفان جهان گروههای بنیادگرا و حزب الله

فصل چهارم: انقلاب توتالیتر اسلامی
پایه های استبداد
تاجگذاری استبداد

فصل پنجم: شیعه رژیم دیکتاتوری
ولایت فقیه آغاز تاسیس یک دیکتاتوری الهی
قداست رهبر تشریع دیکتاتوری
کارخانجات تولید امنیت
سربازان گمنام امام زمان
خلاء قدرت پس از مرگ رهبر

فصل چهارم: الفاروق سمبل قومیت عرب

بخش چهارم: اقلیت قومی عرب

فصل اول: اقلیت قومی عرب

فصل دوم: دلایل ناشناخته ماندن اقلیت قومی عرب
عدم رشد آگاهی سیاسی و رشد سیاستزدگی
اشتراکات مذهبی اقلیت قومی عرب و بحران هویت
تضعیف سیستماتیک اقلیت قومی عرب
محدود کردن اقلیتها در اقلیتهای دینی

فصل سوم: عوامل داخلی عقب ماندگی اقلیت قومی عرب
سنت یا رها سازی سنت
حفظ سنتها یا حفظ جامعه سنتی

فصل چهارم: موانع بازدارنده تحول محیط سنتی عربی
موانع انسانی و طبیعی
موانع سیاسی و دولتی
موانع مذهبی و اجتماعی
- نقش سادات و مذهبیون عرب
- نقش شیوخ

فصل پنجم: مقابلۀ اقتصادی با اقلیت قومی عرب
ایدئولوژی و تبعیض سیستماتیک
استعمار داخلی
تمایزات اقتصادی عرب
اقدامات اقتصادی درانزوای عرب
تغییر هویت ازطریق تغییر نام خانوادگی
کتابفروشی «داشراق»

فصل ششم: مقابلۀ فرهنگی با عرب
فرهنگ ایرانی–اسلامی
دولت ملی یا امت اسلامی
تهاجم فرهنگی داخلی
تعارض فرهنگی
کدام الگو کدام راه

فصل هفتم: عملکردهای سنتی جوان عرب
شعر
تغییر مذهب
رشد سیاستزدگی به جای رشد سیاسی

فصل هشتم: فقدان روشنفکر
نخبگان و روشنفکران
زندانی سیاسی عرب نماد تغییر
غیبت روشنفکر
کدام راه کدام هویت؟

مـقــــدمــه

هزاران سال است که عرب در این سرزمین زندگی میکند و صدها سال است که در این کشور زندگی میکند. اما هنوز از اول صبح تا آخر شب از ما پرسیده میشود "عرب هستی؟". وقتی که سوار اتوبوس میشویم، وقتی که به مدرسه میرویم، وقتی که به ادارات دولتی مراجعه میکنیم، وقتی که به بانک میرویم، وقتی که در دانشگاه قبول میشویم. آقای عبدالرضا نواح از استادان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه چمران از وجود تعداد زیادی دانشجوی عرب در کلاس درس اظهار تعجب میکند. در خارج از کشور از شما می پرسند اهل کجا هستید. اما هرگز در معرض این همه پرسش در مورد ملیت خویش نخواهید بود که در این کشور از قومیت عرب پرسیده میشود. از تو می پرسند عرب هستی تا در نگاه خویش تجدد نظر کنند و دوباره میپرسند اما اینبار دندان بر روی لبها می گذارند و منتظر پاسخ تو می مانند که برای تو لبخند بزنند یا چانه خود را به طرف بالا بکشند و لبهای خود را جمع کنند، تا اینکه پاسخ داده میشود که من عرب هستم اینجاست که ابروها و لبها و چشمها درهم فرو میرود و تپش قلب کمی تندتر میشود و طوفان قهر ایرانی وزیدن میگیرد چراکه این فرد عرب است. در کشوری که به زبان مادری خویش سخن نمی گوئیم اما به زبان آنها سخن میگوییم در کشوری که پوست ما همرنگ پوست آنها است، در کشوری که دین ما همانند دین آنها و مذهب ما همانند مذهب آنها است در مدرسه، در دانشگاه، در اداره، در مسجد، در سفر از قومیت ما سؤال میشود. عرب به فارسی سخن میگوید و از مذهب رایج در این کشور تبعیت میکند و ارزشها و الگوهای فرهنگ عمومی را رعایت میکند اما بازهم از او پرسیده میشود عرب هستی؟ در حقیقت راز بیگانگی و غربت عرب در فرهنگ عمومی چیست. چرا فرهنگ عمومی در این کشور قدرت و توانایی پذیرش عرب را ندارد.

نگرش رایج در فرهنگ ایرانی نسبت اقوام از رویکرد **تبعیض نژادی** نشأت گرفته است. شکل گیری این رویکرد محصول یک سال و چند سال نیست که محصول صدها سال است و ذهن، زبان، فرهنگ، ادبیات، سیاست و مذهب ایرانی را فرا گرفته است. این تبعیض یکی از پیامدهای مستقیم حاکمیت ایدئولوژی های ضدعربی است که پس از حاکمیت صفویه در این سرزمین متولد شده اند و منجر به شکل گیری فرهنگ تبعیض برعلیه عرب در سطح جامعه شده است. تبعیض در بسیاری از نقاط جهان وجود دارد و هرگز نمیتوان تبعیض را بطور کامل ریشه کن نمود. اما تبعیض موجود در این کشور یک تبعیض سیستماتیک و هدفمند است که نه تنها در متن فرهنگ عمومی ریشه دارد که همواره بوسیله دولتهای حاکم بر این سرزمین اعمال میشود. از اینرو اقلیت قومی عرب یکی از قربانیان اصلی تبعیض قومی و نژادی در این کشور است. پیامدهای اولیه تبعیض قومی در محرومیتهای اقتصادی و سیاسی ظاهر میشود. بطوریکه فشارهای اقتصادی و سیاسی اقلیت قومی عرب را به حاشیه رانده است و با تولید فشارهای روانی و اجتماعی این اقلیت را مجبور به رهاکردن فرهنگ و زبان خویش نموده است. البته همه این اقدامات برای سلب هویت قومی اقلیتها انجام میگیرد تا این اقلیتها فرهنگ و زبان خود را فراموش کنند و فرهنگ و زبان ایرانی را بپذیرند.

اقلیتهای قومی از مباحث بسیار مهم بین المللی است که سازمان ملل و انجمنها و سازمانهای بین المللی سالها برای تعین و تعریف حقوق اقلیتهای قومی تلاش کرده اند. چراکه یکی از دلایل شروع جنگ جهانی دوم بحران اقلیتهای قومی پس از شکست آلمان بود. در کشور ایران وجود اقلیتهای قومی از دوران رضاشاه به یک بحران تبدیل شد. اما این بحران در دوران انقلاب اسلامی تشدید شد و تا مرحله جنگ با کُردها پیش رفت. اما اقلیت قومی عرب به دلیل اشتراکات مذهبی خود با رژیم حاکم در ایران نتوانسته است به سطحی از آگاهی سیاسی برسد که اقلیت بودن خویش را در ساختار سیاسی کشور درک کند و برای دریافت حقوق خویش اقدام نماید. هرچند امروزه تحرکاتی از سوی برخی از نخبگان آغاز شده اما این مقدار بسیار ناچیز است.

هویت از مباحث جوهری و اساسی در جوامع بشری است که موجب شناسایی ویژگی های سیاسی، عقیدتی و فرهنگی فرد برای دیگران میشود. تا پیش از قرن نوزدهم اساس هویت فرد را دین تشکیل میداد و افراد براساس آنکه تابع چه دینث هستند به مسلمان، مسیحی و یهودی تقسیم میشدند. اما پس از جنایات وسیعی که در نتیجه حاکمیت دین در قرون وسطی رخ داد دین از جامعه طرد گردید و اساس هویت فرد برروی قواعد و عناصر سیاسی و ملی بنا نهاده شد و فاکتورهایی مانند فرهنگ، زبان، تاریخ و نژاد اساس قرار داده شد. اما هویت جوامع و افراد در طول تاریخ با تاثیرپذیری از شرایط مذهبی و تحولات طبیعی و سیاسی دچار تغییر میشود. اما هر شرایطی نمیتواند منجر به تغییر هویت شوند که تغییر هویت تابع شرایط خاصی است چراکه هویت یک ملت از مجموعه عوامل متعددی تشکیل میشود که درطول زمان شکل گرفته اند. معمولا تغییر هویت در سرزمینهایی اتفاق میافتد که یک سرزمین یک تغییر فراگیر و ریشه ای را تجربه نماید. ایجاد تغییرات ریشه ای و فراگیر تنها در صورت حاکمیت ایدئولوژیها امکان پذیر است. چراکه یک ایدئولوژی مجموعه ای از باورهای جمعی و مشترک است که همه افراد جامعه را هدف قرار میدهد و باورهای رایج در یک جامعه را از ریشه میزند تا باورها و اعتقادات خود را جایگزین نماید. از اینرو این کتاب به دنبال نشان دادن یک تصویر واضح و قابل فهم از بحث هویت است که چگونه هویت مردم این سرزمین پس از ورود اسلام بوسیله حاکمیت ایدئولوژیها دستخوش تحریف و تغییر میشود و مردم این سرزمین در نتیجه این تغییرات دچار جابجایی ارزشها میشوند و تضادهای فرهنگی و آشفتگی های اجتماعی و سیاسی دامنگیر جامعه میشود.

اسلام ایرانی شکلی از اسلام است که در طول صدها سال شکل گرفته و پایه های بنیادین این اسلام بوسیله صفویان بنا نهاده شدند. **در واقع کالبد اسلام ایرانی را مثلث ایدئولوژیهای صفویه، پهلوی و انقلاب آیت الله خمینی تشکیل میدهد.** این سه ایدئولوژی بنیانگذار اساس تبعیض برعلیه عرب هستند و به عنوان مثلث تبعیض برعلیه عرب و اسلام به شمار میآیند. از روز نخست که شاه اسماعیل مذهب شیعه را بطن تصوف بیرون کشید و این سرزمین و این مردم را به کام کشمکشهای مذهبی داخلی فرو برد و از لحظه ای که رضاشاه با نام احیای قدرت ایران به پادشاهی رسید تاج تبعیض نژادی را بر سر نهاد و پرچم ستیزه جوئیهای قومی و جنگهای ملی را در این کشور برافراشت تا اینکه از ازدواج نامشروع شاه اسماعیل صفوی و رضاشاه پهلوی مردی متولد شد که شمشیر اعتقادات شیعه صفویان را در دست راست و پرچم باورهای ملی و نژادی پهلوی را در دست چپ خویش حمل میکند و شعار «برائت از مشرکان» را ابداع نمود تا جنگ عقیدتی و ایدئولوژیک خودرا برعلیه عرب براه اندازد.

در این زمینه **" اسلام ایرانی و اقلیت قومی عرب"** عنوان کتابی است که ماهیت اسلام ایرانی را به نمایش میگذارد و وجوه مذهبی و سیاسی این اسلام را مورد بررسی قرار میدهد تا ریشه های عرب ستیزی در این اسلام آشکار گردد. این کتاب در چهار فصل نوشته شده است که فصل اول به موضوع تصوف و تاثیرات آن بر روی تشیع میپردازد. در این فصل با دو موج عمده از شیعه مواجه میشویم که یکی از آنها برمبنای تصوف شکل میگیرد و مبنای اعتقادی اسلام ایرانی را تشکیل میدهد. بخش دوم به بررسی تاثیرات سیاسی سلطنت پهلوی در شکل گیری رویکرد تبعیض در فرهنگ ایرانی میپردازد. اما فصل سوم به بررسی انقلاب اسلامی و رویکردهای کلی آن میپردازد و به این سوال پاسخ میدهد که چرا نظامهای مذهبی شیعه به رژیمهای توتالیتر منتهی میشوند. در نهایت فصل چهار به اقلیت قومی عرب پرداخته میشود و مشکلات عدم تحرک این جامعه و دلایل عقب ماندگی آن مورد توجه قرار میگیرد. در این کتاب تلاش میشود تا وجوه سیاسی و اعتقادی اسلام ایرانی آشکار گردد. اسلام ایرانی پایه های اعتقادی خویش را برتشیع صفوی و ساختار سیاسی خویش را بر مفاهیم سیاسی مدرن پهلوی بنا نهاد. از اینرو تشیع صفوی وجه اعتقادی و مذهبی اسلام ایرانی را شکل میدهد و مفاهیم و فاکتورهای سیاسی که در دوره پهلوی وارد کشور شد زیربنای ساختار سیاسی کشور و دولت را تشکیل میدهد. آگاهی از رویکرد سیاسی رژیم حاکم میتواند تصویر کاملتری در اختیار اقلیتهای قومی قرار دهد تا از طریق تحلیل و تجزیه این فاکتورها و مفاهیم بتواند جایگاه سیاسی خود را رقم بزند.

پس از خلفای راشدین دین اسلام تحت تصرف و کنترل خلفای اموی، عباسیان و سپس عثمانیان بود. بنابراین قدرت طلبان برای تاسیس دولت نیازمند معرفی دین جدیدی بودند. اصولا در جوامع گذشته نظام فرهنگی براساس دین شکل میگرفت و کیفیت سیاست، فرهنگ، اقتصاد، اخلاق و آداب وسوم بوسیلهٔ دین برای فرد و جامعه تعریف و تبیین میشد و دین هم سیاست را شکل میداد هم اقتصاد و هم آموزش و فرهنگ جامعه را در برمیگرفت. از اینرو تنها دو گروه توانستند دولتهای قدرتمندی را در درون امپراطوری اسلام تاسیس کنند. یکی دولت فاطمیان در مصر بود و دیگری دولت صفویان در ایران کنونی بود. فاطمیان مصر برای تاسیس دولت خویش از دین باطنی یا همان شیعه اسماعیلی استفاده کردند که آمیزه از مسیحیت و اسلام بود و با ابتکار مسیحیان مصر قواعد فلسفی یونان با اصول مسیحی و اسلامی تلفیق شد. اما پس از زوال دولت اسماعیلیان اینبار دولت دیگری بنام شیعه شکل گرفت که زیربنای مذهبی آن را تصوف تشکیل میداد. این دولت بوسیله صفویان تاسیس شد که از خانقاه شیخ صفی الدین آغاز شد. دین جدید صفویان از تصوف یونانی و اعتقادات مسیحی–اسلانی نشات میگیرد که از آمیزش تصوف و اسلام ایدئولوژی جدیدی شکل گرفت که بر ایدئولوژی امامت استوار است و علی بن ابیطالب امام اول آن منصوب گردید.

تصوف با جهان بینی «وحدت وجود» خویش بدعت زنده بودن «ائمه شیعه» و «اولیاء الله» را وارد اصول شیعه نمود و زمینه را برای ساخت زیارتگاههای شیعیان هموار ساخت. «وحدت وجود» زیربنای بسیاری از اصول و نظریه ها در اسلام ایرانی است و «اشهد ان علی ولی الله» و نظریه «ولی فقیه» و در نتیجه اعتقاد به این باور توجیه و تفسیر شدند. صفویان برای تکمیل دین خود از دسته ای از شیعیان لبنان برای مهاجرت به دربار خویش دعوت نمودند که در نتیجه این دعوت دربار صفویان شاهد مهاجرت بسیاری از شیعیان لبنان به دولت صفویان بود. در این مرحله شاه اسماعیل برعلیه اهل تسنن اعلام جنگ داد بطوریکه بسیاری از مردم تبریز را قتل عام کرد و وارد جنگ با خلیقه عثمانی شد. در نتیجه سنت ناسزاگویی به همسران پیامبران و خلفای صدر اسلام در مساجد واجب شد. در این دوره اولین پایه های عداوت با اهل تسنن در ذهن اسلام صفوی کوبیده شد اما این عداوت و دشمنی فقط برعلیه عرب ترجمه و تفسیر شد. چنانچه در زیارت عاشورا میخوانیم " **اللهم إلعن أمة ظلمتكم** " یعنی امتی که به اهل بیت ظلم کرد و چون اهل بیت عرب بودند و در میان عربها زندگی میکردند. شیعه در زیارت عاشورا امت عرب را مورد لعن قرار میدهد بطوریکه ناخودآگاه کینه عرب در دل ایرانی جای میگیرد. در این مرحله شیعه همه حوادث تاریخی شیعه را تحت نام عرب توجیه میکند و برای توضیح دوران خلافت علی بن ابیطالب و ذکر مصائب کربلا و سایر حوادث تاریخ اسلام از نام عرب استفاده میکند و از تعابیری مانند جهل عرب، خیانت عرب، ظلم عرب و کفر عرب استفاده میکند تا دشمنی و نفرت از عرب در ذهن و ضمیر ایرانی بنشیند. در واقع صفویان اولین پایه های نفرت از عرب را در فرهنگ عمومی این سرزمین بنیان نهادند.

اما مرحله دوم عداوت با عرب در اسلام ایرانی با ایدئولوژی تاریخ رضاشاه آغاز میشود. برخلاف تصور رایج که گمان میرود عمر رضاشاه به پایان رسیده است. اما رضاشاه مؤسس دولت مدرن در تاریخ این کشور است که برای اولین بار نام این کشور را بنام «ایران» نامگذاری کرد و بسیاری از نهادهای دولتی مانند ارتش و توسعه زیرساختهای اقتصادی مانند توسعه مناطق نفت خیز و راهها و همچنین قوانین تقسیم کشوری برگرفته از دورهٔ پهلوی است. در این مرحله رضاشاه برای حاکمیت «دولت ملی» عرب و دین اسلام را عامل عقب ماندگی ایران معرفی میکند و تنها راه احیای قدرت ایران را بازگشت به تاریخ قبل از اسلام و احیای ارزشهای غیراسلامی میداند. بنابراین پروسته ملی سازی را با استفاده از الگوی دولت–ملت اروپایی آغاز میکند و رسانه ها، فرهنگ و آموزش، فرهنگ و زبان را ملی میکند و به فرهنگ، زبان و تاریخ اقلیتهای قومی را مورد حمله قرار میدهد. اما اقلیت قومی عرب به دلیل نفت و ارتباط با اسلام بطور ویژه مورد توجه رژیم حاکم قرار گرفت و جنگ فرهنگی وسیعی برعلیه عرب وتاریخ اسلام براه افتاد و تحقیر و توهین به عرب در قالب اشعار، نگارش کتابها، مواضع سیاسی سیاستمداران، و سایر روشها ظاهر گردید برجسته ترین اثر ضدعربی در این مرحله کتاب «دو قرن سکوت» عبدالحسین زرین کوب است که سرشار

از ناسزاگویی برعلیه عرب است. در دوره پهلوی تاریخ قبل از اسلام برای تاسیس دولت ملی به عنوان مبدأ ملی و تاریخی در نظر گرفته شد با توجه به الگوهای غیراسلامی ارزشهای ساسانی و هخامنشی احیاء گردید و نژاد آریایی به عنوان نژاد مرجع و پاک به جامعه عرضه شد در نتیجه ظهور مفاهیم نژادی تبعیض سازماندهی شدهٔ برعلیه عرب به راه افتاد و تبعیض قومی و نژادی برعلیه اقلیت قومی عرب در فرهنگ عمومی ایران نهادینه شد. از اینرو برخی نظریه پردازان نظریه جابجایی عرب و خرید زمین عربها را مطرح نمودند و در این راستا برخی از عربها به نقاط شمال شرق انتقال داده شدند و ایرانی سازی عرب در رأس فعالیتهای سیاسی و فرهنگی دولت قرار گرفت تا هویتی ملی با یک نژاد، یک زبان و یک فرهنگ و تاریخ متولد شود تا اینکه آیت الله خمینی ظاهر گردید.

با پیروزی انقلاب اسلامی اقلیت قومی عرب با امیدواری بیشتر وارد صحنه تحولات سیاسی و مذهبی شد و شیوخ و سادات عرب اشتراکات مذهبی خود را اساس تعامل جمهوری اسلامی قرار دادند تا هویت جدیدی برای اقلیت قومی عرب برمبنای اشتراکات مذهبی با جمهوری اسلامی تعریف شود. اما چون کشور ایران از اقلیتهای قومی مختلف تشکیل میشود لذا با گذشت زمان انقلاب اسلامی در عصر قدیس دوم آیت الله خامنه ای نسخه جدیدی از اسلام شکل داده شد که نه تنها دربردارنده الگوهای مذهبی که شامل الگوها و ارزشهای ملی نیز باشد تا طیف وسیعی از جمعیت کشور را که براساس دو رویکرد ملی و مذهبی به خود جذب نماید. این نسخه از اسلام از الگوها و هنجارهای ملی و مذهبی ایرانیان تاثیر میپذیرد و با نام اسلام ایرانی عرضه میشود. رژیم حاکم در جمهوری اسلامی تلاش کرده است تا از طریق ارائه الگوی جدیدی از اسلام همه اقلیتهای قومی و مذاهب اسلامی را به فرهنگ و زبان ایرانی جذب نماید. این اسلام آمیزه ای از باورهای ملی پهلوی و اعتقادات مذهبی صفویه است که به موجب آن هویتی دو پهلو از الگوها و هنجارهای شیعی و ملی تشکیل میشود که در چشم انداز سی ساله آیت الله خامنه ای رونمایی شد و از آن با نام هویت ایرانی نام برده میشود.

از اینرو این کتاب با هدف ریشه یابی و نمایش وجه های متعدد اسلام ایرانی نوشته میشود تا ماهیت این اسلام شناسایی شوند و اهداف حقیقی این اسلام و مواضع سیاسی آن آشکار شوند تا اقلیتهای قومی با توجه به این حقایق و شواهد در مورد هویت خویش تصمیم بگیرند. در این شرایط این کتاب وسیله بسیار مناسبی است که جوانان متعلق به اقلیتهای قومی میتوانند با مطالعه آن به یک آگاهی نسبی از رویدادهای اطراف خویش برسند تا بتوانند میان ارزشهای بومی خویش و ارزشهای اسلام ایرانی یکی را برگزینند و هویت خویش را براساس فاکتورهای جدید شکل دهند و خود را از تضادها و ناهنجاری های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نجات دهند. جوان عرب با مطالعه این کتاب جایگاه عرب در ایران را شناسایی خواهد کرد. جایگاه و منزلت اقلیت قومی عرب در کشور شناخته خواهد شد. این کتاب با هدف تبین جایگاه اقلیت قومی عرب در نگرش ایرانی نوشته شد تا دلیل بسیاری از تبعیضها و عکس العملهای ایرانی برضد جوان عرب مشخص گردد. به همین دلیل این کتاب از بخشهای مختلف مذهبی و سیاسی تشکیل میشود تا ریشه تبعیضهای ایرانی برضدعرب در تاربخ مذهبی و نیز تاریخ سیاسی آشکار گردد و این اقلیت با شناخت کافی از تاریخ مذهبی و سیاسی بتواند مسیر خویش را مشخص کند و هویت خود را شکل دهد. از سوی دیگر این کتاب ضعفها و کمبودهای داخلی این اقلیت در تعریف و تضمین جایگاه خود را مورد بحث قرار میدهد تا اقلیت یومی عرب بداند که آیا اقدامات دولتی و حکومتی به تنهایی باعث عقب ماندگی این اقلیت شده یا ضعفها و کمبودهای داخلی نیز در این عقب ماندگی نقش داشته اند. از همه مهمتر دلیل عدم شکل گیری جریان روشنگری و عدم وجود روشنفکر و پیامدهای آن نیز مورد بررسی قرار گزفته است.

اقلیت قومی عرب تحت تاثیر محیط سنتی خویش و اشتراکات مذهبی خود با اسلام ایرانی نتوانسته است هویت خویش را رقم زند ومیان انتخاب ارزشهای مذهبی شیعه و ارزشهای ملی ایرانی دچارتضاد شده است. بطوریکه باورهای شیعی و مذهبی جوان عرب را به سوی اسلام ایرانی جذب میکند و اما باورهای ملی و نژادی ایرانی او را از اسلام ایرانی دفع میکند. اشتراکات مذهبی اقلیت قومی عرب با ایرانیان به مانع بزرگی برای تعریف هویت جوان عرب

احوازی تبدیل شده است. اما مطابق الگوها و رویکردهای جدید هویت براساس **ارزشهای قومی** تعریف میشود. پس از قرن نوزدهم ارزشها و رویکردهای دینی و مذهبی برای تعیین هویت کنار گذاشته شدند و هویت جوامع و کشورها براساس ارزشهای سیاسی و قومی تعیین گردید و کارتهای شناسی و پاسپورتهای ملی اساس هویت فرد را تشکیل میدهند. ازایذرو عرب احوازی نیز باید برمبنای رویکردها و ارزشهای قومی خویش هویت خود را رقم بزند و با ایرانی براساس معیارهای قومی وارد معامله شود چراکه رویکرد ملی از دورهٔ پهلوی در ذهن ایرانی نهادینه شده است و ایرانی مطابق با رویکردهای ملی خویش با عرب تعامل دارد و ارزشها و معیارهای دینی و مذهبی از رفتار و سیاست ایرانی کنار نهاده شد. اما جوان عرب با غفلت از این معادله هنوز براساس معیارهای مذهبی و اشتراکات شیعی با این ایرانی ارتباط دارد. از ایذرو جوان عرب نیازمند شناخت همه جانبه فرهنگ و نگرش ایرانی است تا بتواند با توجه به این شناخت با ایرانی مقابله کند. مشاهده میشود که جوان عرب در اکثر مناسبات و فعالیتهای سیاسی از ایرانی عقبتر است و فاقد یک نگرش واحد و عملکرد منسجم است. ایرانی در آمریکا، اروپا، روسیه و شرق آسیا از یک نگرش پیروی میکند و عملکرد او از انسجام بیشتری برخوردار است. دلیل عمده این انسجام عمل برمبنای ارزشها و معیارهای قومی و ملی است که زیربنای هویت ایرانی را تشکیل میدهد و ایرانی را در لباس شیعه، سنی، مسیحی، یهودی و ضددین در کنار هم قرار میدهد. چراکه عمل بر اساس معیارهای مذهبی موجب ظهور اختلافات مذهبی و عقیدتی میشود، یعنی اگر همه جوانان الگوها و معیارهای جدید ملی را بر رفتار و عملکرد خویش حاکم نمایند و معیارهای قومی را زیربنای تعاملات خویش قرار دهند اتحاد و وحدت خویش را حفظ خواهند کرد.

بـخـــش مـــذهـــبـــی

بخش مذهبی یکی از مهمترین بخشهای این کتاب است. در واقع بخش مذهبی از دو جنبه مهم است یکی آنکه این بخش زیربنای اسلام ایرانی را تشکیل میدهد و ایرانی اعتقادات و جهت گیری مذهبی خود را از آن دریافت میکند. این بخش مراحل تکوین اعتقادات شیعه و نحوه شکل گیری گرایشات ایدئولوژیکی شیعه را ریشه یابی میکند. زیرا شیعه تحت تاثیر اعتقادات و باورهای محلی متعددی بوده و از گرایشات سیاسی و فرهنگی گروهها و اقوام مختلف تاثیر پذیرفته است. لذا اسلام ایرانی بسیاری از رویکردهای ضدعربی خود را از شیعه دریافت میکند که پس از تاسیس صفویه وارد فرهنگ و اعتقادات شیعه شده است. از اینرو این تحقیق جوانب ناشناخته شیعه را به نمایش میگذارد که برای اولین بار ارایه میشود و برای اقلیت قومی عرب بسیار مفید و ارزشمند خواهد بود. اهمیت دیگر این بخش به جامعه عرب احوازی و اقلیت قومی عرب باز میگردد. چراکه مذهب شیعه زیربنای اعتقادی و ایدئولوژیکی عرب احوازی را تشکیل میدهد و جامعه عرب احوازی پیش از صفویان تحت تاثیر امواج شیعه گرایی قرار گرفته است. اما علیرغم تاثیرات وسیع و گسترده امواج تشیع میان عرب احوازی شیعه و شیعه گرایی ناشناخته مانده است و عرب احوازی گمان میکند که شیعه در کربلا و علی بن ابیطاب خلاصه میشود. بنابراین شناخت شیعه برای محیط عرب احوازی ما بی نهایت مهم است. چراکه دین و مذهب بخش بسیار مهمی از زندگی عرب را تشکیل میدهد و محیط عرب احوازی با تاثیرپذیری از مذهب بسیاری از سنن، باورها، هنجارها و ارزشهای فرهنگی خود را از مذهب دریافت میکند و در تشکیل هویت عرب احوازی تاثیر زیادی دارد. بنابراین این بخش میتواند تصویر بسیار ارزشمندی را در اختیار اقلیت قومی عرب بگذارد تا با ماهیت شیعه آشنا شود و نسبت به تغییر زیربنای هویت خویش اقدام نماید و هویت خود را براساس ارزشها و هنجارهای سیاسی و مدرن تعریف و تدوین نماید.

در حقیقت بررسی تاریخ اسلام حقایق و واقعیات فراوانی را از ماهیت شیعه و اهداف آن آشکار میسازد. مطالعات و تحقیقات جدید در این کتاب مخاطب را با حقایقی آشنا میسازد که برای اولین بار عرضه میشود. شاید افراد زیادی ادعا نماید که از وجود این حقایق آگاهی دارند اما صرف وجود یک حقیقت به تنهایی نمی تواند اثر حقیقی خود را نشان دهد. به این دلیل وجود یک حقیقت به تنهایی تاثیرگذار نیست. اما اگر یک حقیقت در کنار سایر حقایق گذارده شود میتواند برای کشف یک رویداد بزرگ مفید واقع شود. این شرایط بویژه در مورد رویدادها و مسایل مذهبی بسیار مهم است چراکه رویدادها مذهبی بر یکدیگر تاثیر میگذارند و در ارتباط با یکدیگر شکل میگیرند. از جمله این حقایق تصوف است. مثال بارز در اثن مورد «**تسبیح**» است. علیرغم آنکه این ابزار مذهبی در دست بسیاری از شیعیان است. اما کمتر کسی در مورد نحوه ورود تسبیح و منشأ این ابزار آگاهی دارد. تصوف از جمله رویدادهایی است که بسیاری از محققان کم و بیش از وجود آن خبر میدهند اما کمتر فردی تاکنون درباره تاثیرات تصوف بر تاریخ و فرهنگ این سرزمین تحقیق کرده است. تحقیقات مستند موجود بیشتر متعلق به محققان روس و محققان خارجی است.

مطالعه تصوف به این دلیل مهم است که تصوف با شیعه رابطه مستقیمی دارد و محققانی که به تحقیق درمورد شیعه اقدام میکنند یا از تاثیرات تصوف بر شیعه آگاهی ندارند یا از اشاره به تصوف خودداری میکنند. ذکر نام تصوف هرگز بدون علت نیست. بررسی و تحقیق در مورد شیعه نیازمند بررسی دقیق تاریخ اسلام است. شیعه در طول حیات خود مراحل و دوره های متعددی را پشت سر گذارده و تحت تاثیر رویکردهای سیاسی و فرهنگی اقوام مختلف بوده است. اما در این میان خلافت بین عباس معیار مناسبی برای شناسایی انواع شیعه است. چرا که تاریخ اسلام پیش از تاسیس بنی عباس شاهد شکل گیری یک نوع شیعه است که ماهیت و اهداف آن به اسلام نزدیکتر و شبیه تر است، و تاریخ بعد از تاسیس خلافت بنی عباس شاهد تولد شکل دیگری از شیعه است. این شیعه نه تنها با اسلام و از اسلام نیست که برعلیه اسلام و برضد دین محمد بن عبدالله (ص) شکل گرفته است و زیربنای اسلام ایرانی بشمار میآید.

شیعه در موج اول در جلوه و اندازهٔ یک مذهب اسلامی نمودار میشود و تاریخ شکل گیری این شیعه به تاریخ پیش از خلافت بنی عباس باز میگردد. این نوع از شیعه به جامعه صدر اسلام باز میگردد و مفاهیم، مصادیق و معانی آن از جامعه صدر اسلام نشأت میگرد. شیعه در آغاز خود جریانی سیاسی است که در جستجوی قدرت نیست و تنها بر انتقام گیری از خون حسین بن علی از بنی امیه اصرار دارد. شیعه در نسخه اول خویش علی بن ابیطالب را به عنوان خلیفه چهارم میشناسد همچنانکه علی بن ابیطالب نیز پنج سال در راس خلافت حکومت کرد و هرگز برای احیای جریان امامت قیام نکرد. این شیعه تا پیش از شکل گیری خلافت بنی عباس وجود داشته است. اما پس از خلافت بنی عباس، ورود و گسترش تصوف و فلسفه یونان زمینه را برای شکل گیری نوع دیگری از شیعه فراهم نمود. این شیعه در بطن اعتقادات یونانی پرورش یافته و در میان مسیحیان سوریه و زردشتیان خراسان متولد میشود و با اتکا بر وحدت وجود یونانی علی بن ابیطالب را تا سطح خداوند بالا برد و به این دلیل لباس امامت را در دوره صفویه بر تن علی گذارد تا جائیکه باعث تولد صدها فرقه انحرافی در سرزمین اسلام گردید و درنهایت در عصر صفویان موفق به تاسیس دولت قدرتمندی شد. در عصر صفویان علی بن ابیطالب به عنوان امام اول شیعه معرفی میشود.

صفویان نه تنها مؤسس و بنیانگذار شیعه ایرانی هستند که این شیعه موجب بروز ناهنجاری های زیادی در فرهنگ و باور ایرانی شده است. یکی از این ناهنجاری ها کینه و عداوت با عرب است. اصولا یکی از اهداف اصلی شکل گیری شیعه کسب استقلال سیاسی از عرب و خلافت بنی عباس است که این تاکتیک از سوی زردشتیان و مسیحیان سوریه اتخاذ گردید. پس از اینکه تصوف لباس شیعه را بر تن کرد برای تحقق اهداف خود فرآیند اتهام عرب را آغاز نمود و عرب را به اتهام نپذیرفتن ولایت علی خیانتکار خواند. این شیعه همه چراها و تحریفات خود را بر گردن عرب گذارد. سپس لعن و نفریهای خود را در کتابهای ادعیه و زیارتنامه های خود متوجه عرب نمود و در زیارتنامه های خویش عرب را **اللهم العن أمة ظلمتكم** را شعار خویش گذارد. امروزه در نتیجه چنین فرهنگی عرب مورد نفرت ایرانی واقع میشود. وجود چنین رویکردی نفرت آمیزی در فرهنگ ایرانی شیعه باعث میشود که جوان عرب احوازی میان اشتراکات مذهبی خویش با ایرانیان و ارزشهای قومی خویش باز ماند که کدام یک را برگزیند و هویت خود را مطابق با ارزشهای شیعه شکل دهد یا براساس ارزشهای قومی خویش بنا نهد آن هم در شرایطی که اغلب جامعه عرب ما از شیعه صفوی تبعیت میکند.

در واقع بخش مذهبی تلاش میکند که تصویر نسبتا جدیدی در اختیار جوان عرب قرار دهد و به دلایل رفتار ضدعربی ایرانی شیعه پاسخ گوید. شناخت ماهیت واقعی شیعه میتواند اقلیت قومی عرب را با بسیاری از حقایق شیعه آشنا سازد تا ماهیت شیعه برای جوان مذهبی عرب به نمایش گذارده شود. وجود جهان بینی وحدت وجود و تاثیرات آن بر اعتقاد شیعه میتواند میزان شکنندگی و غیراسلامی بودن این مذهب را آشکار سازد. بنابراین مهمترین پاسخی که جوان عرب در این فصل مییابد این است که آیا به اشتراکات مذهبی خویش با ایرانیان ادامه دهد یا نه؟ پس از ارائه این اسناد و تقدیم حجم وسیعی از شواهد و مستندات آیا شیعه میتواند به عنوان همچنان مورد اعتماد و استناد جوان عرب باشد؟ بطوریکه ذهن ایرانی تحت تاثیر چنین مذهبی با عرب احساس دشمنی میکند و جوان عرب احوازی را از کار محروم میکند و این اقلیت را در صحنه داخای کشور منزوی میکند. یعنی ایرانی نه تنها تحت تاثیر گرایشات سیاسی دوره پهلوی و رویکرد ملی رضاشاه است که دشمنی ایرانی با عرب در متن مذهب و باورهای شیعه نهفته است و همچنان عداوت ایرانی برعلیه عرب را در سطح جهان مشروعیت میدهد.

فصـــل اول

تـصـــوف Mysticism

بطور کلی کلمهٔ تصوف عادتا به جهان بینی منفعلی اطلاق میگردد که درآن فرد به انفعال و ذهنگرایی گرایش پیدا میکند و روحیهٔ انزوا طلبی در او شکوفا میشود. این شکل از اعتقاد از حوالی قرن دوم هجری مورد از سوی مسیحیان عرب سوریه ترویج گردید و مورد استقبال ساکنین ولایت خراسان قدیم و آسیای میانه قرار گفت. این جریان از مجموعهٔ باورها و اعتقادات یونانیان قدیم سرچشمه میگیرد و همهٔ دستورات و تعالیم آن در نتیجهٔ نهضت اعتقادی ناستی سیزم (Gnosticism) در پیش از ورود مسیحیت به یونان رایج شد. این نهضت پیش از ورود اسلام بوسیلهٔ فلاسفهٔ نئو-پلاتونیستها در قلمرو ساسانیان به مجوسیان آموزش داده شد و مجوسیان در ولایت خراسان قدیم این تعالیم را پس از ورود اسلام به به شیعیان منتقل کردند. این تعالیم درقالب فلسفهٔ یونان منتقل میشود و نهضت مانی در دورهٔ ساسانیان در نتیجهٔ تاثیرات فلسفهٔ نئو-پلاتونیستها بوجود آمد. پس از آغاز مسیحیت مستشرقین عرب در سوریه و مصر تحت تاثیر فلسفهٔ یونان و نهضت اعتقادی ناستی سیزم (Gnosticism)، باورهای تصوف را وارد مسیحیت کردند که تاثیرات جبران ناپذیری را برمسیحیت گذارد و دین مسیح را در دوران قرون وسطی با رکود فکری و دینی مواجه نمود.

در جهان بینی ناستی سیزم (Gnosticism) رابطهٔ انسان و خداوند برمشاهده و تجربهٔ فردی استوار است و نجات و رستگاری انسان به صورت مستقیم و بلاواسطه بدست می آید. از اینرو در تصوف به منظور حصول رستگاری و نجات باید مراحل مختلفی پیموده شود که با ذکر تسبیحات و صلوات شروع میشود و درمراحل بالاتر صوفی به ریاضت جسم و سپس ریاضت روح اقدام میکند تا در نهایت حجاب از روی چشمان صوفی کنار میرود و صوفی خداوند را از نزیک ملاقات میکند و در کنار خدا قرار میگیرد و وجود سالک با وجود خداوند یکی میشود. این اصل که بالاترین مرحلهٔ سفر روحانی صوفی است «وحدت وجود (Pantheism)» نام دارد و سالک از طریق رسیدن به این مرحله ویژگی ها و صفات خدا را از خداوند تصاحب میکند که در ادبیات تصوف با عبارت «فناء فی الله» تعبیر میشود. از معتقدان مشهور به اصل «وحدت وجود» میتوان از ابن عربی، آیت الله خمینی و آیت الله محمد باقر بهجت نام برد. این جهان بینی در اوایل فعالیت خود به انزوا طلبی و گوشه گیری تمایل داشت اما در قرن دهم هجری در دورهٔ صفویه در شکل ایدئولوژیک و خطرناک خود ظاهر شد و حالت انفعالی و گوشه گیری خود را پس از بدست آوردن قدرت کنار گذارد.

تصوف در قرن دوم و به خصوص قرون چهارم و پنجم هجری راه را برای رواج خرافات غیراسلامی خود هموار نمود و در نتیجهٔ آموزشهای مستقیم راهبان مسیحی در سرزمین شام و مصر و استقبال زردتشتیان در ولایت خرسان قدیم صدها فرقهٔ انحرافی در سرزمین شام و خراسان متولد شد و در مقدمهٔ آنها میتوان به شیعهٔ اسماعیلی، شیعه سبائیه (سوریه، ایران)، نصریه.(سوریه)، علی اللهیان،(ایران، سوریه، ترکیه)، دروزیه،(لبنان، سوریه، فلسطین)، شیعه غرابیه، شیعهٔ جعفریه (عراق، ایران)، شیعهٔ بهائیه،(ایران)، شیعهٔ بابیه (ایران) و... اشاره نمود.

تصوف یا درویشی در ولایت خراسان قدیم روش زاهدانه بود که در آن سالک با اعراض از دنیا سفر روحانی خود را به سوی خدا آغاز میکرد و با ریاضت جسم و روح خود باید از چندین مقام بگذرد تا به کشف و شهود برسد و خداوند

را از نزدیک ببیند و از طریق اصل کفرآمیز «وحدت وجود» به مرحلهٔ «فناء فی الله» نایل آید و با خداوند یکی شود. تصوف از هر نژاد و عقیده مراحل زندگی روحانی خود را به عنوان سفر روحانی یا زیارت توصیف کرده است در این سفر روحانی سالک پس از طی پنج و گاهی هفت مرحله یا مقام وارد ساحت خدا میشود و خداوند را بدون پرده میبیند و در نهایت خدا میشود و در جرگهٔ «اولیاء الله» در میآید. به اعتقاد و باور مردم «اولیاء الله» انسانهای عادی نیستند که مقدس بوده و صاحب کرامات هستند بنابراین مردم از آنها جاجت می طلبیدند وقتی می مردند چون در زمان حیاتشان با خداوند یکی شده بودند پس از مرگ روح آنها در نزد خداوند محفوظ می ماند و برای طلب حاجت و قداست این روح برای آنها یک «ضریح» ساخته میشد به این ترتیب دورهٔ ساخت قبور آغاز میشود و زیارتگاههای فروانی ساخته شد. از دلایل عمدهٔ انتشار تصوف در جهان اسلام یکی ورود 1) انفعال پذیری این جهان بینی، 2) ترجمهٔ آداب و عقاید تصوف به زبان عربی که باعث رواج این شُبه شد که تصوف مذهبی اسلامی است و 3) دولت صفویان.

رواج تصوف و اعتقاد به جهان بینی وحدت وجود این اعتقاد را شکل داد که علی بن ابیطالب پس از عیسی بن مریم اولین مسلمانی است که مرحله به اتحاد با خدا رسید و پس از ایشان فرزندان او به این مقام دست یافته اند لذا اکنون زنده هستند. این اعتقاد در نتیجه آموزشهای راهبان مسیحی شکل گرفت بنابراین شیعه برای علی بن ابیطالب و فرزندان ایشان قبرهای مجللی ساختند و بر گرفتن حاجت و طلب شفاعت به سراغ ائمه خویش رفتند.

وجود مسیحیان عرب در سوریه و مصر باعث شد که باورهای مسیحی-یونانی با باورهای شیعیان تلفیق شوند. لذا پس از ترجمهٔ فلسفه و آثار یونانیان به زبان عربی اولین دولت شیعی که تصوف و فلسفه را اساس اعتقادات خود قرار داد اسماعیلیان بودند که با بهره گیری از علم باطنی سنت تفسیر فرقه ای از قرآن را پایه گذاری کردند و برای خود تفاسیر اختصاصی از قرآن نوشتند تا برای اعتقادات و باورهای خود وجهه ای اسلامی بسازند. اما دومین دولتی که تصوف، باورهای یونانی و اعتقادات اسلامی را تلفیق نمود صفویان بودند زیرا صفویان ناچار به ابداع دین جدیدی بودند. چراکه دین اساس اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع بود و بدون استقلال دینی استقلال سیاسی میسر نبود. بنابراین صفویان همانند اسماعیلیان با بهره گیری از تصوف، باورهای یونانی و اعتقادات اسلامی مجبور به ابداع دین جدیدی بنام شیعه شدند که برای کسب مشروعیت از «ایدئولوژی امامت و اهل بیت» استفاده کردند. ایدئولوژی امامت بر اعتقاد امام بودن علی بن ابیطالب استوار است که در قرن دهم بوسیله صفویان شکل گرفت تا زمینه را برای کسب مشروعیت دینی آنها فراهم کند. این شکل از اعتقادات امروزه پایهٔ اسلام را در ایران تشکیل میدهد و در باطن خود با تعالیم و اصول دین اسلام تضاد دارد و در جهت مخالف قوانین و اصول اسلامی است. ایرانیان از طریق تمسک جویی به این شکل از باورها از پذیرش اسلام عربی خودداری میکنند و تصوف و باورهای یونانی و مسیحی را شکل راستین اسلام معرفی میکنند و از این طریق برای خود اسلام دیگری طراحی و تعریف کرده اند تا بتواند استقلال و برتری ایرانی را در مقابل عرب حفظ کند و برای ایرانی وجهه ای متفاوت بسازد. اما علیرغم همه شواهد و مستندات داخلی و خارجی محققان ایرانی تلاش میکنند که سرچشمه و منشأ این جهان بینی را به دین اسلام مرتبط سازند و با چشم پوشی از محل ولادت تصوف، این جهان بینی الحادی را شکلی از اشکال دین اسلام جلوه میدهند. البته این ادعا درمیان مدعیان مذهبی و غیرمذهبی مشترک است که تصوف را شکلی از اشکال اسلام میدانند تا برای تصوف رایج در اسلام ایرانی وجهه ای اسلامی و دینی ترسیم نمایند تا اولا دین اسلام را بدنام نمایند و ثانیا از نظر اعتقادی و مذهبی از شبه جزیرهٔ عرب مستقل شوند.

سـرچشمـهٔ تصـوف

نـهضت ناستیـسیزم (Gnosticism) در یونان بـاستـان

عبارت ناستی سیزم (Gnosticism) از یونان قدیم gnostikos γνωστικός گرفته شده است. همانطور که از ظاهر این عبارت برمیآید ناستی سیزم (Gnosticism) معرف یک مکتب کلی است که از کلمهٔ ناسیس (Gnosis) مشتق شده است. در یونان قدیم علم به دو دسته تقسیم میشد؛ یک دسته از علوم عقلی و مستدل بودند که حساب و ریاضیات در این گروه قرار داشتند و دستهٔ دوم علوم بر مشاهده و تجربه استوار بودند که ناسیس نام داشتند. مشاهده و تجربه در ناسیس مستقیم و بلاواسط بود و به کسانی که به این علم مجهز بوده و به آن اعتقاد داشتند ناستیک گفته میشد. ناستیکها (Gnostics) علم ناسیس را آموزش میدادند. ناسیس شامل بصیرت و روشن بینی درونی است که با حصول آن فرد به نجات و رستگاری یا یگانگی با خداوند دست مییابد و این تجربه به صورت مستقیم و بلا واسطه انجام میگرد. اعتقادات ناستیکها بسیاری از مذاهب قدیم را تحت تاثیر قرار داد و ادعا میکردند که دانش ناسیس از طریق تمرین اعمال نوع دوستی مانند «فقر اختیاری، خودداری از مسایل جنسی، سخت کوشی برای دست یابی به حمکت با کمک به دیگران قابل حصول است.

بنابراین ناستی سیزم اصطلاحی است که بوسیلهٔ آن مجموعه ای از مذاهبی طبقه بندی میشوند که پیروان آنها در قدیم تنها جهان معنوی یا جهان روحانی را قبول داشتند و از جهان مادی که بوسیلهٔ «دیمیارج» (Demiurge) آفریده شده پرهیز میکردند. بدلیل آموزشهای نئوپلاتونیستها درسرزمین فارس پیش از ورود اسلام «دیمیارج» با نام «اهریمن» شناخته میشد. در ناستی سیزم «دیمیارج» نمایندگی جهان زیرین را برعهده دارد و جهان زیرین با ماده، جسمانیت و زمان پیوستگی دارد و زودگذر و فانی است. اما جهان خدا با نام جهان بالاتر شناخته میشود که با روح و تکامل نشان داده میشود. جهان خداوند جهان ابدی است که نا محسوس و بدون زمان است. زیربنای تصوف (Mysticism) در جهان مذاهب ناستیسیزم هستند که بوسیلهٔ یونانیان بر یهودیان، مسیحیت، تشییع تاثیر داشته است. این تاثیر از طریق فلسفهٔ یونان صورت گرفته است. فلسفهٔ یونان از دو طریق وارد اسلام ایرانی شده است. یکی از طریق زرتشتیان پیروان مانی و دیگری مسیحیان عرب در عراق و سوریه است. یکی از محصولات مهم و قابل توجه از عصر هلنیستیک (Hellenistic) نهضت معروف ناستیسیزم است. عصر هلِنیستیک به تمدن یونان کلاسیک اطلاق میگردد. عبارت ناستیسیزم گاهی اوقات در سطح وسیعی استفاده میشود که همهٔ انواع متعدد تصوف درعصر هلنیستیک را در بر میگیرد حتی آنهایی که پلوتآی نوس (Plotinus) آموزش میداد.

اصولا به دلیل رواج نهضت ناستیک در یونان، فلسفهٔ یونانی برمبنای آن نوشته شده است و این نهضت تعالیم یونان قدیم را همراهی میکرد و هرجا تعالیم و فلسفهٔ یونان قدیم نفوذ کرده است نهضت ناستیک نیز حضور دارد و این نفوذ و حضور شامل مسیحیت، ساسانیان و سپس سرزمین اسلام نیز میشود.

چگونگی حصول تقوا و پرهیزگاری در مذاهب ناستیسیزم بطور قابل ملاحظه ای متفاوت بود اما اصول و مبادئ اخلاقی برای حصول پرهیزگاری توسل به ریاضت و ترک دنیای مادی بود. در این مکتب برای آماده کردن پیروان خود به ایدهٔ مفرطی توسل جسته شد که وقتی یک فرد به رستگاری دست یابد میتواند از همهٔ مسئولیتها و تعهدات اخلاقی آزاد شود. از سوی دیگر مذاهب در نهضت مذهبی ناستیسیزم فرضیه ای را بنیان نهادند که درآن انسان با خداوند بیگانه شده است و این بیگانگی در فراموشکاری و عدم شناخت روحی میان انسان و خداوند نهفته است. اما در باور ناستیکها انسانها آنچنان نا امید و مأیوس نیستند که نتوانند به رستگاری خداوند دست پیدا کنند. در مقابل آنها

این نظریه را ترویج دادند که مشکل بیگانگی انسان و خداوند از طریق علم ناسیس قابل حل است. ناسیس شامل بصیرت، روشنگری، نجات و رستگاری یا یگانگی با خداوند میشد که به صورت مستقیم و بلا واسطه بدست می آمد. اگر انسانها دانش ناسیس را در درون خود بشناسند و عشق و رأفت (شفقت اخلاقی) خالص را دنبال کنند وجود آنها دگرگون خواهد شد و آنها هموزن و هماهنگ با "منبع اصلی" ناسیس خود میشوند. این رابطه مانند شعاع به خورشید تشبیه شده است. در مذاهب ناستیسیزم صوفی یک شعاع از نور الهی بود. "منبع اصلی" و توجه به "منبع الهی" یکی از ایده های اصلی ناستیکها که در مذاهب ناستیسیزم تبلیغ و ترویج میشد. بسیاری از ایده های اصلی صوفی ها براین اساس بود که انگیزهٔ اساسی خود را در باور ناستیکها جستجو میکردند. بنابراین در تصوف بطور پیوسته این وسوسه حاکم بود تا صوفی راهی برای وحدت و اتحاد با "منبع اصلی" پیدا کند.

آغـــاز تصــوف

کلمۀ تصوف در قرن دوم هجری به جای عبارت Mysticism بکار رفت. عبارت Mysticism میس تی سیزم از کلمۀ یونانی μυω به معنی پنهان کردن (to conceal) می آید. در یونان باستان یا عصر هلینیستیک تصوف به تشریفات مذهبی محرمانه یا سری برای پرستش اشاره داشت. این عبارت در مسیحیت جدید برای اشاره به تفسیرات انتزاعی و مجرد ذهن در کتاب مقدس بکار میرود و یا برای اشاره به «حضور پنهان» بکار میرود که به حضور پنهان مسیح در مراسم عشای ربانی اشاره میگردد. اما این عبارت بعدها به معنی «خداشناسی اسرارآمیز در تصوف (Mystical theology)» بکار رفت. بنابراین بطور عمومی تصوف شامل مجموعه ای از اعمال و تمرینهای متمایز، سخنان و ارشادات مذهبی، متون، رسوم، عادات، و تجربه هایی که از طریق آنها انسان دگرگون میشود که در قالب عقاید و رسوم متفاوت درآمده است[1].

تصوف بر روی تجربۀ شخصی و مستقیم فرد بنا میشود که در آن شخص با «واقعیت اصلی یا بنیادین» ارتباط برقرار میکند. این واقعیت اصلی که گاهی «حقیقت» خوانده میشود با نام «خدا» شناخته میشود. کلمۀ Mysticism یا تصوف برای اولین بار در قرن پنجم و ششم میلادی بوسیلۀ نئو– پلاتونیک (Neo–Platonic) استفاده شد. در دوران معاصر تصوف به پدیده ها و اعتقادی اطلاق میگردد که از ماوراء الطبیعة، فلسفۀ رموز و اسرار، سحر، روح گرایی، فلسفۀ شرقی و تجربه ها و اعمال نوابغ روحی و قدیسان تشکیل میشود.

آقای **رینولد نیکولسون** در کتاب "تصوف در اسلام" می گوید: درطول ۲۰ سال تلاش کردم تا با جمع آوری منابع مختلف از تصوف اسلامی به اصول مرکزی تصوف دست یابم. بنابراین در مرحلۀ اول، پیشنهاد کردم تا ملاحظات کمی دربارۀ منشأ و توسعۀ تاریخی تصوف و رابطۀ آن با اسلام ارائه دهم. همۀ انواع حرکتهای تصوف بزرگ در عمومیت خود دارای چیز مشترکی هستند و هر یک از آنها با ویژگیهای خاصی برجسته میشوند که در نتیجۀ شرایط محیطی است که از آن که ناشی میشوند و در آن نشو و نما میکنند. به عنوان مثال نوع مسیحی تصوف را نمیتوان بدون مراجعه به دین مسیح شناخت بنابراین تصوف در نوع محمدان و انواع دیگر آن باید در رابطۀ آنها با اسلام بررسی شوند. کلمۀ صوفی ابتدا از مذاهب یونانی وارد ادبیات اروپایی شده است و سپس به زبان عربی، فارسی و ترکی راه یافته است. در حقیقت صوفیان ابتدایی بیش از آنکه پوشیده و اسرارآمیز باشند اهل سکوت و ریاضت طلب بودند. آگاهی قریب به اتفاق از گناه با ترس از یوم الحساب و همچنین آتش جهنم و شکنجه ودرد ناشی از آن به هم آمیخته شد که به روشنی در قرآن آمده است آنها را استخراج کردند تا رستگاری و نجات خود را برای پرواز از این جهان تضمین نمایند. پرواز روح و پیوستن به حقیقت اصلی خود از تعالیم اصلی تصوف است.

از سوی دیگر، قرآن هشدار میدهد که رستگاری بطور کامل به ارادۀ پنهان خداوند بستگی دارد و خداوند با این اراده مستقیما افراد خوب را هدایت میکند و نابکاران را گمراه میکند. سرنوشت آنها سفره های جاودان و پر از نعمت است که بوسیلۀ خداوند مهیا شده است و چیزی نمی تواند آن را تغییر دهد و همه چیز با اطمینان پیش خواهد رفت اگر مسیر آنها با روزه داری، تسبیح پروردگار و تقوی ادامه پیدا کند. چنین باورهایی با ترس و امید همراه گردید و بطور طبیعی به خلوت گرایی، سکوت و اطاعت بقدی و شرط در برابر ارادۀ الهی انجامید. از اینرو تا قرن هشتم میلادی ویژگی اصلی تصوف در ترس از خدا، ترس از جهنم، ترس از مرگ و ترس از گناه بود.

1 Mysticism / The Stanford Encyclopedia of Philosophy / Thu Nov 11, 2004; substantive revision Mon Mar 3, 2014/ http://plato.stanford.edu/entries/mysticism

در این مرحله جریان تصوف به اصول معینی از قرآن دست پیدا کرده بود و باورهای خود را در قالب این اصول را ترجمه کرده بود. اما در قرن سوم هجری شاهد حضور نشانه های جدیدی در تصوف هستیم. تصوف از مرحلهٔ ریاضت گوشت و پوست و مرحلهٔ فقر افتخاری فراتر رفت و وارد مرحلهٔ ریاضت روح شد. ریاضت روح نیز تنها یک مرحله مقدماتی از سفر دور و درازی بود که در آن حیات روحانی بزرگتری در انتظار صوفی بود که بر روی ریاضت محض روح استوار بود و پس از آن صوفی قادر به درک و دریافت میشود. تصوف از هر نژاد و عقیده مراحل زندگی روحانی خود را به عنوان سفر روحانی یا زیارت توصیف کرده است و از نمادها و سمبلهای مشابه برای این منظور استفاده میشود. اما این تصوف در همهٔ سطوح خود تقریبا به صورت جهانی نمایان شده است. صوفی که رهسپار جستجوی خدا میشود خود را «مسافر» و یا «سالک» مینامد. سالک آهسته بوسیلهٔ گذشتن از مراحل خاصی که «مقامات» نامیده میشود و در مسیری که «طریقت» نام دارد به جلو حرکت میکند تا به هدف اصلی خود که همان اتحاد با «واقیت اصلی» است دست یابد و به مقام یا مرحلهٔ «فناء فی الحق» یا «فناء فی الله» برسد.

سالک برای شروع سفر خود نیازمند یک نقشه راه است تا نقشهٔ ذروحانی خاصی برای خود بسازد؛ اما در واقع سالک نمیتوانست مرتکب جسارت شود و نقشهٔ عروج روحانی خاصی را برای خود طراحی نماید؛ چنانچه سالک به اشتباه مرتکب چنین جسارتی شود بازهم نخواهد توانست سفر خود را بطور دقیق با سفر کاشفان قبل از خود منطبق سازد. بنابراین نقشه و مقیاس های این سفر روحانی به سوی خدا در مراحل اولیه توسط شیوخ تصوف تدریس میشد. اما در مراحل بعدی آثار مکتوبی به عنوان فرمول و دستورالعمل صوفی طراحی شد که چگونگی حرکت صوفی و اعمال و وظایف سالک تشریح شده بود و این آثار به ترتیب توسعه پیدا میکرد تا اینکه اولین اثر منظم با نام «کتاب اللمعة» تهیه شد که برای صوفی مراحل و مقامات متعددی را مشخص کرده بود که صوفی برای سفرروحانی خود به سوی خدا باید از از این سلسله مقامات به ترتیب عبور کند و کسب هر یک از این مقامات نیازمند تمرین و انجام اعمال خاصی بود که سالک باید در یک ترتیب و فلسفهٔ خاصی انجام دهد و با کسب هر مقام صوفی صاحب کرامات و منزلت اجتماعی زیادی میشد. این مقامات عبارتند از 1) ندامت و پشیمانی از گناه که به صورت روزانه سالک گناهان خود را مینوشت و در مقابل شیخ اعتراف میکرد و اظهار ندامت و پشیمانی میکرد 2) ریاضت جسمی و ریاضت روحی که غالبا در یک مکان تاریک و ساکت انجام میگرفت 3) رفتن در سکوت باعث شروع دورهٔ سوم و انزوا و کناره گیری از مادیات و دنیا بود 4) فقر اختیاری که در آن سالک باید همهٔ اموال و دارائیهای خود را رها نماید این اصل یکی از شواهد موثق در مورد تاثیر آموزشهای راهبان مسیحی است چون راهبان ازدواج نمیکردند و برای اموال و دارایی خود وارثی ندارند از جمع آوری ثروت خودداری میکردند و در فقر زندگی میکردند 5) صبر 6) توکل و ایمان به خدا 7) رضایتمندی سالک.

انتقال میراث یونان به ولایت خراسان قدیم

در طول تاریخ مذاهب و مکاتب متعددی درمیان مسلمانان متولد شدند که مدعی اسلام حقیقی و اصیل شدند. این ادعا پس از رحلت پیامبر اسلام آغاز شد و خلفای صدر اسلام با همهٔ این مظاهر مقابله کردند و این جریانات را سرکوب کردند. اما پس از رشد و توسعهٔ جهان اسلام از یونان و ترکیه تا مرزهای اسپانیا و مرکز آفریقا کنترل و رهبری جهان اسلام کار دشواری شد. جغرافیا و طبیعت ولایت خراسان پوشیده از کوهستان بود و به دلیل نوع جغرافیای خود این ولایت به مرکز انتشار بدعت در جهان اسلام تبدیل شد. مجاورت این ولایت با هند و چین و دوری از مرکز خلافت این ولایت را به مرکز امنی برای پرورش فرقه های انحرافی در آورد. از جملهٔ این فرقه ها و بدعتها تصوف یونانی بود. جریان تصوف در تاریخ ایران معاصر در طول هفت قرن بطور نامنظم و غیررسمی در ولایت خراسان انتشار می یابد و بخش وسیعی از مفاهیم و رویدادهای مذهبی را تحت تاثیر میگذارد و ذهن وضمیر مذهبی و غیرمذهبی راتسخیر میکند. امانام آن ازادبیات مذهبی و تاریخ کشور حذف میگردد بطوریکه گویا این جریان گسترده وتاثیر گذاریهای آن هرگز وجود نداشته اند.

جریانات عرفانی و فلسفه های ایده آلیستی تصوف درعهد فئودالیزم در ولایت خراسان بوجود آمدند و تحت لفافهٔ ادیان مختلف بویژه اسلام منتشر شدند. دربارهٔ پیدایش تصوف سه نظریه پدید آمده است که برای تصوف سه منشأ معرفی میکنند که عبارتند از «منشأ مسیحی (یا مسیحی – نئو-پلاتونیک)» و «منشأ ایرانی»و «منشأ هندی». تصوف خراسانی[2] بیشتر ازمسیحیت نشأت گرفته است. در ولایت خراسان قدیم نهضت عرفانی به نام وعنوان کلی صوفیگری معروف میشود. کلمهٔ صوفیگری (عربی=تصوف) از لغت «صوفی» که به معنی «پشم» گرفته شده است (یا لباس پشمی).[3] رسم زهاد در پوشیدن جامهٔ صوفی- از رسم پوشاک مستمندان و توبه کاران اقتباس شده است و چون تصوف ریشه در گزینش «فقر اجباری» دارد و اقرار به گناه و توبه در محضر «شیخ» از اصول تصوف است بنابراین صوفی جامهٔ مستمندان و توبه کاران را بر تن میکندو از اینجا اصطلاح «تصوف» برای طریقت زهد در خراسان و کلمهٔ «صوفی» (یعنی کسی که جامهٔ پشمینهٔ خشن برتن دارد) برای شخص زاهد، پدید می آید.[4] تصوف از هر نژاد و عقیده مراحل زندگی روحانی خود را به عنوان سفر روحانی یا زیارت توصیف کرده است و از نمادها و سمبلهای مشابه برای این منظور استفاده میشود. اما این تصوف در همهٔ سطوح خود تقریبا به صورت جهانی نمایان شده است. صوفی که رهسپار جستجوی خدا میشود خود را «مسافر» و یا «سالک» مینامد. سالک آهسته بوسیلهٔ گذشتن از مراحل خاصی که «مقامات» نامیده میشود در مسیری که «طریقت» نام دارد به جلو حرکت میکند تا به هدف اصلی خود که همان اتحاد با «واقیت اصلی» است دست یابد و به مقام یا مرحلهٔ «فناء فی الحق» یا «فناء فی الله» برسد.

براین پایه تصوف در ابتدا کیش فقرپرستی را برای خود انتخاب میکند تا از این طریق سالک به کمال مطلوب نائل آید و **«کمال روحی»** او تامین شود. حتی یکی از ویژگیهای سالکِ زهدپیشه در دوران نخستین تصوف، همانا تبلیغ اصل «دست ازدنیا شستن» و «قبول اختیاری فقر» بوده است. تصوف در گامهای اولیهٔ خودرا براین الگوها و معیارهای اصیل بنا مینهد وصوفی با پوشیدن جامهٔ پشمی و رعایت اصل فقر اختیاری موفق میشود که پیروان بسیاری را به خود جذب نماید. صوفی برای اجرای باورهای مذهبی خود عبادتگاه ویژه ای بنام «خانقاه» تاسیس میکند. خانقاه محل اقامت دائمی صوفیان بودو سالک بطور شبانه روزی و مستمر در این مکان زندگی میکرد و خدای خود را از طریق تکرار «ذکر» عبادت میکرد. تکرار «ذکر» بطور شبانه روزی و مستمر بود و صوفی باید روزانه چند صد هزار «ذکر» تکرار میکرد و برخی از صوفیان برای تکرار اذکار در طول شب در چشم خود نمک می ریختند تا

---

2 مترجم کتاب "اسلام در ایران" از "ایلیاپاولیچ پطروشفسکی" جناب آقای "کریم کشاورز" طبق عادت ایرانی خود وبراساس فرهنگ رایج شیعه متاسفانه شیعه را با نام اسلام ترجمه کرده و تصوف ایرانی را با عنوان عرفان اسلامی بکار برده است

3 اسلام در ایران–ایلیا پاولیچ پطروشفسکی– کریم کشاورز–ص ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۰–انتشارات پیام– ۱۳۵۰ – تهران

4 سلام در ایران–ایلیا پاولیچ پطروشفسکی– کریم کشاورز–ص ۳۳۷–انتشارات پیام– ۱۳۵۰ – تهران

بیدار بمانند و بطور شبانه روزی صلوات و تسبیحات را تکرار نمایند. به این دلیل در این دوره ابزاری بنام روزاری (Rosary) از مسیحیان عرب سوریه به جمع تصوف راه می یابد که بعدها «تسبیح» نامیده میشود چون در شمارش تسبیحات بکار میرفت. درطریقت تصوف «ذکر» شیوهٔ خاصی ازتکرار «صلوات، تسبیحات و اسماءالله» و برخی آیات قرآنی است که صوفی بطوردائمی و شبانه روزی تکرار میکرد تا ازاین طریق نام خداوند درذهن وضمیر صوفی نقش بندد بنابراین خواندن نماز و قرائت قرآن معاف میشد. این مسیر به صورت چندین قرن در تاریخ سرزمین کنونی ایران جریان داشت بطوریکه در آستانهٔ قرن چهارم و پنجم هجری، بیش از دویست خانقاه و زاویه وجود داشته است.[5] کلید دار خانقاه شیخ نامیده میشود.

اصولا از قرن سوم هجری مرحلهٔ نوینی در سیر تکامل تصوف آغاز شد. روحیهٔ زهد که درمرحلهٔ نخست حکمفرما بود اندک اندک با ورود فلسفهٔ یونان به صورت تعالیم مکتبی واستنتاجی ترجمه گردید و صورت ظاهری منطق رابه خود گرفت و به مرور زمان مکاتب بسیاری پیدا شد. از قرن سوم هجری آثاری متعددی برای تشریح مراحل سیر و سلوک صوفی نوشته شد تا مراحل حرکت سالک در یک نظم خاصی صورت گیرد و در نهایت سالک به مرحلهٔ «کشف و شهود» برسد و خداوند را بدون پرده و از نزدیک ببیند و با خداوند یکی شود. اصل یکی شدن با خداوند در ادبیات تصوف «وحدت وجود» نام دارد و از فلسفهٔ نئو– پلاتونیزم (Neo–Platonism) یونان اقتباس شده بود که برای رسیدن سالک به «کمال روحی» مراحلی تبین و تعریف میشود که به هر یک ازاین مراحل یک «مقام» گفته میشود و سالک با سیر و سلوک در راه حق باید «مقامات» متعددی را کسب نماید.

اکثر طریقتهای صوفی در ولایت خراسان چهار «مقام» مشترک هستند این چهار مرحله یا مقام عبارتند از: «شریعت»، «طریقت»، «معرفت» و «حقیقت». درمرحلهٔ سوم یعنی «معرفت» صوفی امیال نفسانی را ترک میگوید و به برخی از عوالم «حال» دست پیدا میکند که ارتباط شیخ با « خداوند یکتا» به صورت «وصال» موقت است و این ارتباط دائمی نیست و صوفی برخی اوقات موفق به «وصال» با « خداوند یکتا» میشود. اما مرحلهٔ آخر یعنی مقام «حقیقت»، تنها برای عدهٔ معدودی از صوفیان قابل حصول است. و در صورتی که صوفی به این مقام نایل آید میتواند یک رابطهٔ دایم و نزدیک با «حق مطلق» یعنی خداوند پیدا کند. برای وصول به این مقام باید صوفی کاملا از تأثیرپذیری از محسوسات و مادیات رها گردد. رهایی روح از تاثیرات تجربی و مادی و نفی «من» تجربی منجر به رسیدن صوفی به مقام «فنا» میشود که به معنی انحلال و اتحاد کامل صوفی در خداوند میشود و از این طریق وجود صوفی با وجود خداوند یکسان میشود وگویی با «دوست-خداوند» معاوضه وظیفه کرده است. در این مرحله سالک به قدرت «کشف و شهود» دست پیدا میکند بطوریکه میتواند از «عالم غیب» باخبر شود و می تواند اشیائی را ببیند که دیگران نمی توانند ببیند و چیزهایی را بفهمد که دیگران نمی فهمند. مفاهیمی مانند ارتباط با غیب، ارتباط با امام زمان برای صوفی در این مرحله اتفاق می افتد. در این مرحله صوفی ادعا میکند که میتواند به موت اختیاری برسد. وقتی که سالک با خدا به وحدت وجود میرسد می تواند طی الارض نماید و یا با یک چشم زدن به مکان دیگری برود.[6]

5 اسلام در ایران–ایلیا پاولیچ پطروشفسکی– کریم کشاورز–ص ۳۴۵ –انتشارات پیام– ۱۳۵۰ – تهران
6 اسلام در ایران–ایلیا پاولیچ پطروشفسکی– کریم کشاورز–ص ۳۴۶، ۳۴۸ –انتشارات پیام– ۱۳۵۰ – تهران

درویــش و مـقــام؟

با انتشار تصوف پدیده های زیادی منتشر شدند از جمله این پدیده ها بناها و ساختمانهای صوفیان بود که برای راز و نیاز در آنجا جمع میشدند این مکان خانقاه نام داشت که نام آن در اشعار و آثار ایرانی فراوان است. اما با مرور زمان این رسم رایج شد که در صورت مرگ صوفیان بزرگ در خانقاه دفن میشدند و خانقاه تبدیل به یک مکان مقدس شد که مردم برای گرفتن شفا و طلب حاجت از صوفیان بزرگ جمع میشدند و اموات خود را در اطراف خانقاه دفن میکردند. چون این خانقاه محل دفن صوفیان بود و هر صوفی دارای مقام خاصی است خانقاهها دارای مقامات خاصی شدند. این خانقاه در اصطلاحات عربی احوازی و حومه های تطراف بنام «**مگام**» هم خوانده میشد. در این میان افرادی که در خدمت این مقامات مشغول بودند دوریش نامیده میشدند.

واژهٔ پارسی «درویش» از ریشه‌ای باستانی و برگرفته از واژه‌ای نیاایرانی است که در اوستایی به صورت «دریگو» به معنای «نیازمند، گدا» است. این واژهٔ ایرانی احتمالاً با واژهٔ سانسکریت ودایی «آدریگو-» هم‌ریشه باشد که صفتی با معنای نامشخص است که به ایزدان گوناگونی اضافه شده‌است. وجود این هم‌ریشهٔ ودایی نشان می‌دهد که بنیاد فقرای مقدس آنقدر در میان هندو-ایرانیان اهمیت داشته که در ایران آینده به صورت تاریخی در شکل برادری درویشی و نیز در هند در شکل مکتب مختلف سنیاسیان (sannyasis) وجود داشته است. وجود این کلمه خود بیانگر نقش و آثار اعتقادات مجوسیان در تصوف است. علیرغم غوغای و هیاهویی که برخی از روشنفکر نماهای دورهٔ پهلوی برپا کرده اند مجوسیان در تولد تصوف بیگناه نیستند. بلکه امروزهٔ ریشه یابی کلمات مجوسیان در میان تصوف از نقش باورهای مجوسی در تولد این جریان انحرافی حکایت دارد که در کنار عبارات عربی و مظاهر مسیحی نقش و همکاری عربهای مسیحی را در شکل گیری و توسعهٔ تصوف برملا میسازد.

در فاصلهٔ قرن چهارم هجری، برخی صوفیان درکنار مشاغل دائمی خویش به «تمرین» و «مراقبهٔ» زهد میپرداختند اما دستهٔ دیگری از صوفیان بودند که بطور حرفه ای به کار تصوف روی آورده بودند وتنها به کار «تمرین» و «مراقبهٔ» زهد میپرداختند و بطور شبانه روزی و مستمر تمرین زهد و ریاضت نفس مشغول بودند و چون وقت کافی برای کارکردن نداشتند برای امرار معاش به شکل گدا و سائل درآمده بودند. به این دلیل این دسته از صوفیان «درویش» نامیده شدند. بسیاری از درویشان دائما و یا موقتا در خانهٔ مشترکی زندگی میکردند که به نامهای مختلفی از قبیل «خانقاه»، «زاویه»، «رباط» و «مقام» شناخته میشدند. پیری که در رأس خانقاه قرار میگرفت «شیخ» یا «پیر» خوانده میشد.[7] صوفی جدید «مرید» نامیده میشد که پس از مدتی آزمایش های متعدد به جرگهٔ اخوت درویشان پذیرفته میشود. در این موقع «شیخ» خانقاه به «مرید» خود «خرقه» میپوشاند. خرقه کلمه ای عربی است و به معنی «پوشاک سورخ سوراخ زنده و پاره پاره» بکار میرود و «خرق در معنی سوراخ کردن و دریدن» است و صوفی باید این خرقه را مادام العمر برتن داشته باشد. درویش پس از خرقه پوشی «حجره»ای نیز درخانقاه دریافت میکرد. «مرید» ارادهٔ خودرا نادیده انگاشته و کاملا مطیع خواستهٔ «شیخ و مرشد» خویش میشده و وی رادر برابر خویشتن به عنوان خدا می پذیرفته است. مریدان مرتبا در برابر شیخ به گناهان خود اعتراف و در برابر او «توبه» میکردند و توبهٔ خود را با مراقبه و محاسبه و «تفکر» و راز و نیاز درونی و «خلوة» توأم سازند. دراویش به جای امرار معاش و کسب درآمد وقت خود را در خانقاه یا همان مقام میگذراندند و به ادارهٔ امور خانقاه و سرویس دهی به مراجعه کنندگان، مریدان وشیوخ صوفی مشغول بودند و در خانقاه یا مقام به صورت مشترک زندگی میکردند و معاش خود از محل کمکهای عموم مردم تامین میکردند.

---

7 سلام در ایران–ایلیا پاولیچ پطروشفسکی– کریم کشاورز–ص ۳۴۲ –انتشارات پیام– ۱۳۵۰ – تهران

فـصـل دوم

اصـل الـحــادی وحــدت وجــود

اصل یا دکترین «وحدت وجود» یکی از اصول بنیادین شیعه است که از تصوف یونانی اقتباس شده و در نتیجه با ارتباط مسیحیان سرزمین شام با زردشتیان و نیز آموزشهای مستقیم راهبان مسیحی به اعتقادات شیعه راه یافته است. شیعه با بهره گیری از این اصل همه باورهای متعلق به ائمه و اولیاء الله را توجیه میکند و زنده بودن ائمه، بازگشت آنها، واسطه بودن ائمه، شفاعت بیماران، کرامات و اعجاز آنها و زیارت قبور در نتیجه اعتقاد به اصل وحدت وجود تفسیر و تشریع می گردد. در واقع باور کردن این سخن بسیار دشوار است و شاید در نگاه اول مورد شک و تردید خواننده واقع شود و مخاطب گمان کند که نویسنده قصد دارد که از روی عداوت این اتهام را به شیعه وارد کند و مشروعیت شیعه را به چالش بکشاند. لکن مطالعه اسناد و شواهد موجود در این بخش میتواند تصویر درست و مستندی را در اخنیار خواننده قرار دهد که واقعیات و حقایق مذهب شیعه کدامند و چرا در این مذهب علی بن ابیطالب و فرزندان ایشان امام میشوند، و این شخصیتها واسطه میان بندگان و خداوند قرار میگیرند، اما درمقابل این اعتقادات در میان اهل تسنن وجود ندارد. در واقع منشأ و منبع این باورها کجاست و چرا این اصول در قرآن وجود ندارد و غیر از شیعه کسی آنها را نمیپذیرند.

اصل «وحدت وجود» یکی از اصول رایج در شیعه است که شیعه بسیاری از قواعد و دستورات خود را از آن استنتاج میکند. این اصل در نتیجه ورود تصوف رایج شد که زیربنای تشیع صفوی یا نسخه جدید آن اسلام ایرانی است و مبنای شکل گیری بسیاری از اول شیعه است، اما علیرغم تاثیرات عمیق آن به صورت خاموش و مسکوت گذاشته شده و هیچ عالمی و یا اندیشمندی در مورد تاثیرات و تحریفات این اصل در شیعه سخنی نمیگوید. برای اولین بحث متعلق به «وحدت وجود» را در کتاب فلسفه دوران دبیرستان مشاهده نمودم و هرگز نتوانستم معنی و مفهوم این بحث را متوجه شوم. اما در طول تحقیقات خود در مورد ریشه های اسلام ایرانی مسئله «وحدت وجود» را در کتاب "اسلام در ایران" اثر ایلیا پاولیچ پطروشفسکی مشاهده نمودم که نویسنده روس تعریف نسبتا کاملی را ازاین اصل ارائه نماید که برای فهمیدن این اصل کافی نبود. بنابراین برای درک درست این اصل به کتابها و منابع فارسی مراجعه کردم و هرگز نتوانستم هیچگونه اثری در این زمینه پیدا کنم که حاوی تعریف جامعی از این اصل باشد. همه تعریف ناقص و مبهم ارائه شده اند ومخاطب وارد مباحث فلسفی پیچیده ای میشود که در انتها خسته و مایوس هیچ نکته ای را درک نخواهد کرد. بنابراین به سراغ منابع خارجی رفتم و پس از ترجمه عبارت «وحدت وجود» به انگلیسی توانستم منابع متعددی را پیدا کنم که نه تنها این موضوع را به خوبی توضیح میدهند که تاریخ شکل گیری و ریشهٔ این عبارت را مشخص کرده اند و بدون هیچ تردیدی همه نکات ناگفته و مبهم این موضوع آشکار میشود.

اما علیرغم استفاده فراوان از اصل «وحدت وجود» در فرهنگ و ادبیات شیعه متاسفانه هرگز تعریف کافی و وافی برای این اصل وجود ندارد و این عبارت با ابهام و غبارآلودگی هدفمندی ارائه میشود تا مخاطب هرگز نتواند به راز بزرگ ابهامات و خرافات موجود در شیعه پی برد و مذهب شیعه را به چالش بکشد که خود بیانگر وجود یک توطئه پنهانی مذهبی است. این اصل همانند سایر مسایل و مظاهر تصوف گمان میشد که یکی از اصول اسلامی است چرا که این جریان الحادی پس از وارد شدن به قلمرو اسلام با عبارات و آیات قرآنی آمیخته شد. براساس بدعتهای موجود در تصوف این اصل زمینهٔ اتحاد و اتصال دایمی صوفی با خداوند را فراهم میآورد و ازطریق آن وجود صوفی در وجود خدا امتزاج می یابد و صوفی با خداوند یکسان میشود یعنی در خداوند انحلال پیدا میکند. از اینرو پس از اینکه وجود سالک یا همان صوفی با وجود خداوند یکسان شد میان سالک و خداوند وحدت وجود حاصل میشود و سالک دارای قدرت کشف و شهود میشود یعنی قدرت غیب گویی پیدا میکند.

وقتی که تصوف در قرن دوم هجری رواج پیدا کرد داستانها و روایتهای متعددی دمورد این جریان الحادی و بدعت ساز بوجود آمد که سراسر کشور سوریه و ایران را فرا گرفت و شاعران صدهٔ چهارم تا هفتم هجری با تاثیر پذیری از تصوف و اصل «وحدت وجود» اشعار زیادی را سرودند در این زمینه میتوان به کتاب منطق الطیر عطار و مجمع مرغان آشاره کرد. طرح كلي این کتاب عبارت است از اجتماع مرغان و مجمع ساختن آنها براي برگزیدن و پیدا کردن پادشاهي (خداوند) که بر آنها فرمانروایي کند زیرا معتقد بودند که بدون پادشاه زندگاني کردن و آسوده زیستن کاري دشوار است(مقصود بیقراری صوفی). در آن مجمع هدهد (سالک طریق حق) بپا مي‌خیزد و سخن مي‌گوید و خود را بدانکه فرستاده سلیمان به سوي بلقیس بوده وصف مي‌کند و سیمرغ را شایسته سلطنت و فرمانروایي بر مرغان معرفي مي‌نماید و از ان پس هر يك از مرغان عذري پیش مي‌آورند و از طلب سیمرغ (وحدت وجود) و جایگاه وي تن مي‌زنند، ولي هدهد هر يك را جوابي شایسته مي‌دهد و اقناع مي‌کند تا همگان او را به هدایت و پیشوایي بر مي‌گزینند و ا و بر کرسي مي‌نشیند و مجلس گفتن آغاز مي‌کند. مرغان مشکلات خود را عرضه مي‌کنند و هدهد، پاسخ ثواب و درست مي‌دهد و **منازل و مدارج طلب** را به شرح باز مي‌گوید. مرغان به راه مي‌افتند و اکثر در طلب مقصود، جان مي‌بازند تا فقط سي مرغ نحیف و بال و پر سوخته (نشان از ریاضت جسم دارد) به حضرت سیمرغ مي‌رسند و آنجا مي‌یابند که طالب و مطلوب یکي است. زیرا آنها سي مرغ طالب بودند که مطلوبشان «سیمرغ» (وحدت وجود) بود .

مقصد حقیقي عطار در این مثنوي بیان کیفیت پاک کردن دل طالب از مادیات و رسیدن او به درجه ارادت است که این معني راضمن مجمع ساختن مرغان و انتخاب هدهد به رهنموني، به اشارت و کنایت بازگو نموده است و پس از آن به ذکر حالات مختلف مریدان تصوف و خطراتي که به دقت سلوك براي آنها پیش مي‌آید پرداخته و علاج هر يك را باز گفته و موانع و قواطع طریق را نشان داده است . دراین شعر، از سیر سلوك الي‌الله و مقامات تصوف تا مرحله فنا فی الله یا همان مرحله وحدت وجود بحث مي‌شود که آخرین مرحله‌اي است که مرغان یا همان صوف بدان واصل میشوند و به خداوند می پیوندند و با خدا اتحاد پیدا میکنند. ولي بیشتر نظر شیخ متوجه به ذکر آفات سلوك و موانع طریق است. مولانا جلال الدین نیز یکی از مروجان اصلی وحدت وجود است که در کتاب مثنوی معنوی خود میگوید:

مثنوی ِ ما دکان **وحدت** است غیر **وحدت** هرچه بینی آن بت است

مولوی به شدت از عقیده وحدت وجود تاثیر پذیرفته و در کنار ابن عربی و آیت الله خمینی یکی از مروجان اصلی وحدت وجود به شمار میآیدو به دلیل تاپرپذیری زیاد از این جهان بینی فرقهٔ صوفی «مولویه» را در ترکیه کنونی و بخشی از کشورهای آسیای میانه تأسیس نمود. از اینرو وحدت در این شعر معرف «وحدت وجود» است. از دیگر شاعرانی که به وحدت وجود پرداخته اند میتوان به سنایی، خواجه عبدالله انصاری، نظامی گنجوی و...اشاره نمود.

در ایران همواره تلاش میگردد که از ذکر نام تصوف خودداری شود از ایدرو در تفاسیر و ترجمه اشعار تلاش میشود که هرگز نامی از تصوف ذکر نشود و بیشتر از نامها و عناوین اسلامی و عربی استفاده میشود تا تصوف در لفافه اسلام پیچانده شود این جهان بینی الحادی رنگ و بوی اسلامی به خود گیرد چراکه تشیع براساس تصوف شکل گرفت. لذا تصوف با عنوان «عرفان» نام برده میشود و کلمات و عبارتی مانند طریق، سلوک، عرفان طلب و غیره بکار میرود. البته وجود این استراتژی به انتشار تصوف کمک فراوانی کرد و بسیاری از مردم گمان میکردند که این جهان بینی و عقاید بخشی از اسلام هستند. این حذف و تغییر و تحریف باعث گردید که منابع کافی برای تحقیق درمورد تصوف وجود نداشته باشد. علیرغم تاثیرات تصوف بر مذهب و فرهنگ ایرانی این جریان هرگز مورد مطالعه قرار نگرفته است و محققان ایرانی براساس احساس ملی گرایانهٔ خود تحقیقات غیرمستند و جانبدارانه ای ارائه داده اند که بیشتر درجهت خدمت به منافع ملی آنها بوده که عاری از حقیقت و شواهد مستند است. از اینرو در همهٔ این تحقیقات تصوف پدیده ای اسلامی و مربوط به صدر اسلام معرفی میشود که ظهور آن محدود به قرن اول هجری است. در حالیکه تصوف ریشه ای طولانی تر از اسلام دارد و تاریخ ظهور آن به پیش از مسیحیت باز میگردد.

وحــدت وجــود در اســلام ایرانــی

سرچشمهٔ تصوف و اصل «وحدت وجود (Pantheism)» سرزمین یونان باستان است. این اصل در قالب نهضت ناستی سیزم (Gnosticism) در دورهٔ پیش از مسیحیت درجهان گسترش پیدا کرد. پلوتآینوس اولین فیلسوف یونانی بود که اصل «وحدت وجود» را توسعه داد و پیروان و شاگردان او با نام نئو–پلاتونیکها (Neo-Platonic) این اصل را درسرزمین ساسانیان و بین النهرین آموزش میدادند. این ایده بر وحدت و اتحاد وجود صوفی با وجود خداوند تاکید میکند. این اعتقاد در نتیجهٔ ورود اعتقادات یونانی است چراکه یونانی ها برای خداوند بر روی زمین جایگاه تعیین میکردند وخداوند را در دسترس بشر قرار میدادند تا بشر بتواند به خدا دست یابد و از طریق تجربهٔ فردی مستقیما خداوند را ببیند و در وجود خدا حلول کند و وجود او با وجود خداوند یکی شود.

ادعای اتصال به خداوند در میان ادیان سماوی با عروج عیسی به سوی خدا رایج گردید و مسیحیان پس از عروج عیسی به سوی خداوند توانستند با بهره گیری از مظاهر تصوف عروج عیسی را توجیه کنند. از اینرو دکترین **«وحدت وجود»** از یونان وارد مسیحیت شد. چراکه مطابق اعتقاد یونانی ها خداوندان یونانی در دسترس بشر قرار داشتند و هریک از خداوندان یونان نمایندهٔ یکی از مظاهر طبیعی مانند خورشید، ابر، باد، کوهها، دریا و ... بودند و خداوند خورشید، خداوند ابر و خداوند رعدو برق و دریا از اعتقادات یونانی است و جایگاه خداوندان خود را بر روی زمین و در طبیعت قرار میدادند لذا بشر میتوانست به خدایان آنها دست پیدا کند و از طریق تجربهٔ فردی میتوانست خداوند را مستقما ببیند و در وجود خدا حلول کند و وجود او با وجود خداوند یکی نماید.

با ورود تصوف به سرزمینهای سوریه مسیحیان عرب این جهان بینی الحادی را به مسلمانان انتقال دادند و تنها قومی که از این باورها استقبال نمود زردشتیان ولایت خراسان قدیم بودند. دراین میان دو نقطهٔ جغرافیایی درجهان اسلام به عنوان مراکز فساد و تحریف به شمار میآیند که دین اسلام را مورد تهاجم توطئه های خود قرار دادند و درطول تاریخ به مرکز تولد خرافه ها و صدور بدعت ها تبدیل شدند ولایت خراسان به دلیل نوع جغرافیای خود محل مناسبی را برای اختفای گروههای منحرف بوجود آورده بود و همهٔ گروههای زرتشتی (مجوسیان) پس از ورود اسلام به ولایت خراسان گریخته بودند. از سوی دیگر سوریه نیز مرکز اعتقادی بزرگی برای تجمع مسیحیان عرب بود که از پذیرش دین اسلام خودداری میکردند بطوریکه راهبان مسیحی تعالیم مسیحیان را به مسلمانان آموزش میدادند و بسیاری از قواعد و باورهای یونانی را به مسلمانان منتقل کردند.

ازجمله اصولی که تصوف جهان بینی خود را بوسیله آن تفسیر و تبین میکرد دکترین «وحدت وجود (Pantheism)» بود که زیربنای جهان بینی تصوف در ولایت خراسان بود. بنا به این اصل صوفی با حرکت در یک سفر روحانی باید از برخی مراحل و مقامات عبور میکرد تا بتواند به مقام وحدت وجود دست یابد. این سفر روحانی با ریاضت جسم و روح آغاز میشود. یعنی وحدت وجود یکی از آخرین مراحلی بود که صوفی به آن دست پیدا میکرد. مطابق منابع و آثار تصوف هر سالک برای رسیدن به وحدت وجود با خدا باید از مراحل و مقامات متعددی عبور کند تا به آخرین مقام برسد و در خدا فنا شود. این مقامات در تصوف خراسانی «شریعت»، «طریقت» و «معرفت» و«حقیقت» است که سالک با گذشتن از این مقامات به مرحلهٔ «حقیقت» میرسد و موفق به کسب مقام «فناء» میشود. بلوغ مقام آخر یعنی مرحلهٔ «حقیقت» تنها برای عدهٔ معدودی از صوفیان قابل حصول است و در شرایطی که صوفی به این مقام نایل آید میتواند یک رابطهٔ دایم و نزدیک با «حق مطلق» یعنی خداوند برقرار کند. صوفی که رهسپار جستجوی خدا میشود خود را «مسافر» و یا «سالک» مینامد. سالک آهسته بوسیلهٔ گذشتن از مراحل خاصی که «مقامات» نامیده میشود و در مسیری که «طریقت» نام دارد به جلو حرکت میکند تا به هدف اصلی خود که همان اتحاد با «واقیت اصلی» است دست یابد و به مقام یا مرحلهٔ «فناء فی الحق» یا «فناء فی الله» برسد.

برای آنکه سالک سفر روحانی خود را به سوی خدا آغاز کند نیازمند یک نقشه راه دقیق بود. این نقشه و ویژگیهای این سفر روحانی به سوی خدا به صورت آثار مکتوبی ظاهر شد و به عنوان فرمول و دستورالعمل صوفی طراحی شد. در این دستورالعمل چگونگی حرکت صوفی و اعمال و وظایف سالک تشریح شده بود و این آثار به ترتیب توسعه پیدا میکرد تا اینکه اولین اثر منظم با نام «کتاب اللمعة» تهیه شد که برای صوفی مراحل و مقامات متعددی را مشخص کرده بود که صوفی برای سفرروحانی خود به سوی خدا باید به ترتیب از تعدادی از سلسله مقامات عبور کند. کسب هر یک از این مقامات نیازمند تمرین و انجام اعمال خاصی بود که سالک باید دریک ترتیب و فلسفهٔ خاصی انجام دهد و با کسب هر مقام صوفی صاحب کرامات و منزلت اجتماعی زیادی میشد تا به هدف اصلی خود که همان اتحاد با خدا است دست یابد و به مقام یا مرحلهٔ «فناء فی الله» برسد و به مقام «الوهیت» نائل آید. در این مرحله سالک خداوند را بدون حجاب میبیند و به مرحله اتحاد با خدا میرسد و وجود سالک با وجود خداوند وحدت و اتحاد پیدا میکند و درنتیجه صاحب صفات خداوند میشود. بحث ولایت فقیه از همین اعتقاد نشأت میگیرد به همین دلیل به «ولی فقیه» در ایران صفت مطلق داده میشود. درحالیکه صفت «مطلق» متعلق به خداوند است اما چون سالک (آیت الله خمینی) به مرحله وحدت وجود با خدا رسیه صاحب صفت «مطلق» شده است

برای وصول به مقام «فناء» یا همان «وحدت وجود» باید صوفی بطور کاملا از تأثیرپذیری ازمحسوسات و ماديات رها گردد تا به حالت «فنا فی الله» برسد. **«فنا»** در مقامات و مراحل تصوف همان الحاق و پیوستن روح به خداوند در زمان حیات است که روح بطور کامل در خداوند حل میشود و با از دست دادن شخصیت خاکی و دنیوی همراه خواهد بود.[8] رهایی روح از تاثیرات تجربی و مادی و نفی «من» تجربی نیازمند تحمل ریاضتهای جسمی است تا صوفی بتواند نفسیات خود را کنترل نماید. مقام «فناء» در ادبیات تصوف به «فناء فی الله» اشاره دارد یعنی وجود صوفی در وجود خداوند فنا می شود. کسانی که به مقام وحدت با خدا و «فناء فی الله» می رسیدند «اولیاء الله» نامیده میشدند. وقتی که سالک به وحدت وجود با خدا رسید در جرگهٔ «اولیاءالله» پذیرفته میشود. دست یابی به این اصل تنها از عهدهٔ ائمه و اولیاء الله برمیآید. اما در مجموعه بشر تنها افراد خاصی میتوانند به مرحله «وحدت وجود» دست یابند و بدون حجاب و از نزدیک خدا را ببیند و با خداوند یکی شود. این افراد همان «اولیاءالله» هستند که با تحمل دردها و ریاضتهای بسیاری توانسته اند به این مرحله دست یابند. ابن عربی در مورد مقام «فناء فی الله» در تصوف اعتقاد دارد که ارواح برگزیده حتی در زمان حیات میتوانند به خدا باز گردند بدین صورت که از وجود ظاهری و تجربی خویش آزاد شوند و به درک وحدت وجودی خالق نایل آیند. بنا به اعتقاد شیعه اولین فردی که به وحدت وجود

8 ایلیا پاولیچ پطروشفسکی– اسلام در ایران– کریم کشاورز–ص ۳۵۶و۳۵۷ ، ۳۴۶و۳۴۷ –انتشارات پیام– ۱۳۵۰ – تهران

با خدا رسید علی بن ابیطالب است و پس از علی بن ابیطالب فرزندان ایشان به مقام وحدت وجود رسید رسیدند. اما پس از ائمه تعداد کمی به این مرحله رسیدند لذا در اعتقاد شیعه این افراد هنوز زنده هستند صاحب کرامات و معجزات. در عصر حاضر آیت الله خمینی و محمد تقی بهجت است که یکی صاحب نظریه ولایت فقیه شد و به مقام جانشین خدا بر روی زمین دست یافت و دیگری صاحب معجزات فراوانی مانند چشم برزخی شد بطوریکه میتوانست صورت آدمها را در برزخ ببیند. ابن عربی از شارحان اصلی و برجستهٔ «وحدت وجود» است او دربخش مسلمان نشین اسپانیا به دنیا آمده و در دمشق مدفون است. او عقاید ظاهریون را در مسایل فقهی به وضع عجیبی با تعبیر باطنی و تأویل ایهامی قرآن تلفیق میکند. ابن عربی در تعریف تصوف و رابطهٔ صوفی با خدا میگوید؛ صوفی کسی است که خدا را در همه چیز ببیند؛ بلکه صوفی خدا را عین هر چیز می‌بیند یعنی خداوند در متن اشیاء و مظاهر طبیعی قرار دارد و صوفی با روشن بینی و کشف خود خدا را میبیند درحالیکه در اسلام خداوند خالق طبیعت و انسان است.

نحوهٔ ورود این اصل در تاریخ فلسفه و تصوف ایرانی معاصر کاملا کتمان میشود. در تاریخ فلسفه در ایران هرگز از وجود تاثیرات یونانی در فلسفه و نگرش دورهٔ ساسانیان سخنی به میان نمیآید و مانند بحث جریان الحادی تصوف همهٔ سخنان و تحقیقات دربارهٔ فلسفه به بعد از اسلام محدود میشود. در بررسی تاریخ فلسفه در ایران معاصر همهٔ تحقیقات به بعد از ورود اسلام متمرکز میشود و ایرانی تنها از ورود فلسفهٔ یونانی از طریق نهضت ترجمه سخن میگوید و ورود فیلسوفان یونانی را در قلمرو ساسانیان در پیش از ورود اسلام را کتمان میکند.

این پنهان سازی البته بدون دلیل نیست چراکه ایرانی همهٔ تحقیقات خود را با تاثیرپذیری از احساسات ملی خود انجام میدهد و باتوجه به این احساس تلاش میکند تا «نهضت مانی» نهضتی ساسانی و داخلی معرفی نماید درصورتیکه مانی نهضت خود را براساس تعلمیات فلاسفهٔ یونان مانند نئو-پلاتونیک ها بنا نهاد و فلسفه و تصوف یونانی پیش از ورود اسلام درمیان ساسانیان رایج بود. بنابراین فلسفه و اعتقادات یونانی در دو دوره وارد سرزمین کنونی ایران شد؛ دورهٔ اول پیش از ورود اسلام در دورهٔ ساسانیان اتفاق افتاد که پس از مهاجرت جمعی از پیروان فیلسوف معروف پلوتاینوس به خاک ساسانیان اصول یونانی را آموزش دادند نهضت مانی یکی از وجوه اصلی فلسفهٔ و تصوف یونانی است که پیش از اسلام درمیان زرتشتیان رایج شد. پس از ورود اسلام، زرتشتیان در ولایت خراسان قدیم و آسیای مرکزی متواری شدند و این اعتقادات را ترویج میکردند. اما دورهٔ دوم به بعد از اسلام باز میگردد که در این دوره تصوف و فلسفهٔ نئو-پلاتونیکها از طرف مسیحیان عرب در سرزمین شام و سوریه ترویج شد و راهبان مسیحی عرب تعالیم و باورهای تصوف را به شیعیان آموزش دادند.

مسیحیان با استنباط از اصل «وحدت وجود» صعود عیسی مسیح را به سوی منشأ خود توجیه و تفسیر نمودند و اینگونه نتیجه گیری کردند که عیسی مسیح اولین انسانی است که با خداوند به وحدت وجود رسید. وحدت عیسی مسیح با خداوند تاکنون در نوشته های ابن عربی و آیت الله خمینی وجود دارد. پس از پیشرفت تصوف علی بن ابیطالب جای عیسی مسیح را در تعالیم تصوف گرفت. در این دوره خلفای بنی عباس از طریق سلجوقیان به مقابله با تصوف و مظاهر آن اقدام کردند اما شیعیان و سایر علاقمندان به تصوف با فرار به خراسان و سایر مناطق دوردست تعالیم و باورهای خود را مخفیانه ادامه دادند تا اینکه در قرن دهم هجری تصوف توانست در شکل دولت صفویان ظاهر شود.

یکی از سرشناسان تصوف که توانست به تصوف روح تازه ای بخشد ابوبکر محیی الدین محمد بن علی الاندلسی که بیشتر به نام ابن عربی (از ۵۶۱ تا ۶۳۸ هجری) مشهور است. وی در مرسیه به دنیا آمد و در اشبیلیه و سبته به تحصیل علم پرداخت. او عقاید ظاهریون را در مسایل فقهی به وضع عجیبی با تعبیر باطنی و تأویل ایهامی با قرآن تلفیق میکند. تعبیر باطنی و تأویل قرآن روش شیعیان باطنی اسماعیلی است که قرآن و همهٔ پدیده ها با استفاده از فلسفهٔ یونان تفسیر میکردند. ابن عربی در تشریح اصل «وحدت وجود (Pantheism)» میگوید: جهان یک نوع توهم است و وجود حقیقی ندارد جهان وجود حقیقی ندارد و در واقع آنچه وجود دارد، وجود خداوند است. یعنی جهان و اشیاء و مظاهر طبیعی در یک مجموعهٔ بزرگ وجود خداوند راتشکیل میدهند و خداوند را بوجود میآورند. این تفسیر از خداوند باعث میشود که خداوند برای انسان نزدیک و در دسترس گذاشته شود تا صوفی بتواند از طریق ریاضت جسمی و ریاضت روحی با خداوند همردیف گردد و سپس وارد با خداوند اتحاد پیدا کند. پس از این مرحله گفته میشود سالک به مرحلهٔ «فناءفی الله» رسیده است.

عقاید و افکار اصلی ابن عربی به خوبی میتواند بیان کنندهٔ وحدت وجود باشد؛ وجود واقعی همهٔ اشیاء خداست. هیچ چیز واقعی جز او وجود ندارد. همهٔ اشیاء از لحاظ ماهیت و جوهر واحدند. بدین سبب هر جزء کاینات حکم همهٔ کاینات را دارد. حقیقت واقع فقط همین وحدت کل و دنیایی که ذات خداوند است در صورتیکه وجود ظاهری و تجربی شبح مانند است. این وجود ظاهری فقط در نظر آدمیان و در طول زندگی این دنیا همانند واقع می نماید ولی در حقیقت یک توهم و ظن باطلی بیش نیست. جوهر بشر واحد است گرچه در وجود افراد کثیر است، همهٔ اشیاء و کاینات نیز مانند ارواح آدمیان از مبدأ الهی منشأ گرفته اند. بدین سبب نیروی خدایی در سراسر کاینات گسترده است. وحدت وجود ابن‌عربی که گرایش اصلی تصوف است، در ولایت خراسان بسط یافت و در فرهنگ ایرانی و سنت‌شیعه امامی غلبه کرد و چهره‌های برجسته‌ای چون جلال‌الدین رومی (۱۲۷۳ –۱۲۰۷) از طریق کتاب عظیمش مثنوی، تاثیر آشکاری بر سنت‌شیعی داشته است، و نیز عبدالکریم جیلی (۱۴۰۳ –۱۳۶۶)، نویسنده الانسان الکامل، و بسیاری دیگر را پدید آورد که برخی از آنان شروحی بر کتاب مشهور ابن‌عربی، فصوص الحکم، نوشتند. این شروح سعی داشتند تا میان وحدت وجود ابن‌عربی و عقاید شیعی وفاقی برقرار کنند.

درمیان صوفیان وحدت وجودی جلال الدین معروف به رومی[9] (۶۰۴ تا ۶۷۲ هجری) اشاره نمود که مؤسس طریقت درویشی «مولویه» در ترکیه است. یکی از موضوعات محبوب اشعار جلال الدین عبارت است از لزوم چشم پوشی صوفی از «من» تجربی و شخصیت خویش است. باید نفس امارة را در نهاد خویشتن کشت تا بتوان شیرینی عشق به دوست -خداوند- را درک کرد. جلال الدین رومی خداوند را دوست خود مرفی میکند و در مورد مرحلهٔ «فنا» در وحدت وجودی میگوید چون آدمی درحالت «فنا» به خدا وصل شود خود ِخدا میشود.

غزالی تنها فیلسوفی است که منکر نظریهٔ وحدت وجود شد و مفهوم «فنا» (به معنی امتزاج وتحلیل روح صوفی درخداوند) را انکار کرد.غزالی چنین مفهومی را بی معنی و ابلهانه می دانست زیرا طبیعت آدمی ممکن نیست به طبیعت الهی مبدل شود. غزالی بدین طریق از افتادن در دایرهٔ نظرهای وحدت وجودی احتراز میکند و برای اثبات نظر خویش و فراهم آوردن دلایل برای آن به احادیث ذیل متوسل میشود: «خداوند نه در آسمان است و نه درزمین، بلکه در قلوب بندگان وفادار خویش جای دارد» و دیگر «آسمان وزمین به هیچ وجه قادر نیستند مرا (=خدا را) در خود جای دهند.[10]

9 جلال الدین رومی؛ این شاعر اهل ترکیه است و چون ترکیه تحت کنترل امپراطوری روم شرقی بوده مقلب به رومی میشود.
10 اسلام در ایران– ایلیا پاولیچ پطروشفسکی– ترجمه کریم کشاورز– ۳۵۴ و ۳۵۵ – انتشارات پیام– ۱۳۵۰ تهران

علی زمینه ساز تبدیل تصوف به تشیع

تصوف برای کسب مشروعیت نیازمند یک شخصیت آسمانی و پیامبرگونه بود تا پیروان و طرفداران تصوف از آن الهام گیرند و بتواند برای همۀ تعالیم و مفاهیم تصوف مقبولیت اجتماعی فراهم سازد و همۀ آرزوها و خواسته های صوفی را برآورده سازد تا این مذهب به استقلال نسبی از عرب دست یابد و خود را بی نیاز از مظاهر اسلام سازد. تصوف در جستجوی شخصیتی است تا بتواند آن را در قالب اعتقادات خود تفسیر و توجیه نماید. علی در ادبیات شیعه با عناوینی شناخته میشود که میتوانست به بسیاری از نیازها و باورهای تصوف پاسخ گوید و به تصوف چهره ای اسلامی و روحانی بخشد. پیامبر در قرآن با لقب رسول الله شناخته میشود و نمی توانست به وحدت وجود با خدا برسد و لقب جدیدی را بپذیرد چراکه رسول الله در چهل سالگی به رسالت پیامبری رسیده بود و در زندگی و حیات خود با فقر و تجرد مبارزه کرده بود. درحالیکه تصوف درجستجوی شخصیتی بود که بتواند آرزوهای صوفی را برآورده نماید و به نماد فقر، گرسنگی، خلوت و تجرد تبدیل شود که پیامبر بنا به سالخوردگی و ازدواجهای مکرر نمیتوانست به نماد گرسنگی، فقر و تجرد در تصوف تبدیل شود و صاحب یک رسالت دیگری شود. به این دلیل رسول الله درمعارف و مفاهیم تصوف صاحب منزلت و جایگاه بالایی نیست و این نگرش حتی در اسلام ایرانی نیز رایج شده است و برای علی بن ابیطالب جایگاه بالاتری قایل میشود.

پس از رواج جهان بینی «وحدت وجود» این اعتقاد درمیان مسیحیان رایج شد که عیسی بن مریم اولین فردی است که به وحدت وجود با خدا رسید و با خدا یکی شد. جون اسکاتوس یکی از مهمترین فلاسفۀ لاتین پس از فیلسوف معروف مسیحی قدیس آگوستین است. در سیستم اعتقادی و فلسفی او فداکاری رستگاری بخش مسیح به همۀ موجودات کمک میکند تا با توجه به تاثیر نئوپلاتونیک به خدا بازگردند. میتوان گفت که جون اسکاتوس فلسفۀ مکتب نئوپلاتونیزم را وارد نمایشنامۀ مسیحیت کرد که در آن عیسی مسیح به مقام وحدت وجود با خداوند رسید و از این طریق به رستگاری و نجات نایل آمد. در این فلسفه مسیحیان برای طلب حاجت به جای خداوند از مسیح درخواست میکنند و این اعتقاد وجود دارد که مسیح با رستگاری خود زمینۀ نجات بشر را فراهم نمود و رابطۀ میان مسیحیان و خداوند است می تواند حاجات مسیحیان را اجابت کند. در باورهای تصوف رسیدن به مقام وحدت وجود باعث دست یابی به مقام «فناء فی الله» میشود که موجب حصول مقام «الوهیت» میشود. مقام الوهیت به الهی شدن و خداوند شدن فرد اشاره دارد که در شیعه این مقام ابتدا به علی بن ابی طالب داده شد. صوفیان سوریه و ولایت خراسان با تقلید از باورهای مسیحیان ادعا کردند که پس از حضرت عیسی علی بن ابیطالب به وحدت وجود با خدا دست پیدا کرد. وقتی که «اولیاءالله» به مقام «الوهیت» رسیدند صاحب «معجزات و کرامات» میشوند و مورد تقدس و تبرک واقع میشوند و وقتی میمرند روح آنها به «ملکوت آسمان» پرواز میکند و در نزد خداوند محفوظ میماند. بنابراین وقتی میمردند روح آنها باقی می ماند، در نتیجه مردم برای برقراری ارتباط با ارواح آنها قبور اولیاءالله را به زیارتگاه تبدیل میکردند.

بسیاری از صوفیان حرفه ای با بهره گیری از این موقعیت به نوع پیشرفته ای از سحر متوسل میشدند و با برقراری رابطه با جن خود را صاحب کرامات و معجزات نشان میدادند. مردم با مشاهدۀ این وضعیت برای گرفتن حوائج خود به خانقاهها سرازیر گشتند و دست به دامان صوفی می شدند تا آز آنها تبرک جویند. بطوریکه صوفیان بزرگ از این راه بسیار ثروتمند شدند و هر صوفی که به مقام فناء فی الله می رسید نام و آوازۀ او در سرزمین خراسان و سوریه می پیچید و مردم برای گرفتن تبرّک و شفای بیماران خود به خانقاه آن صوفی هجوم می آوردند و پس از مرگ قبور آنها به محل پرستش و گرفتن شفا تبدیل میشد و برای گرفتن حاجت نام و لقب شیوخ صوفی را صدا میزنند وسنت «یاعلی ویا سید شاهزاده فلان» دراسلام ایرانی رایج گردید.

بنا به اعتقاد صوفیان در مسیحیت اولین کسی که به وحدت وجود با خدا رسید عیسی مسیح بود و وجود او با وجود خدا یکی شد. اما در نتیجه آموزشهای مسیحیان در سوریه این اعتقاد در میان شیعیان رایج گردید که درمیان مسلمانان اولین فردی که به وحدت وجود با خدا رسیده علی بن ابیطالب است و وجود او در وجود خدا التحاق و اتحاد پیدا کرده که در نتیجهٔ رواج این عقیده برخی فرقه ها راه پرستش علی بن ابی طالب را درپیش گرفتند و «علی اللهی» لقب گرفتند. دست یابی علی ابن ابیطالب به وحدت وجود با خداوند ایشان را در جرگهٔ «اولیاء الله» راه داد بطوریکه علی «ولی الله» شد و بر این اساس شاه اسماعیل عبارت «اشهد انّ علی ولی الله» را وارد اذان کرد. تشکیل فرقه علی اللهی در ابتدای جریان شکل گیری تصوف بود. اما پس از ادامه حیات تصوف برخی از اصول تصوف تعدیل و اصلاح شد و علی از پرستش به سطح یک امام پائین آورده است. یعنی در دوره صفویه همچنان جهان بینی وحدت وجود پایه اساسی اعتقادات شیعه را تشکیل میدهد و اگرچه پرستش علی بن ابیطالب ممنوع شده بود اما نه تنها اعتقاد به زنده بودن علی بن ابیطالب در ملکوت آسمان مورد مقبول شیعه است که زنده بودن همه ائمه شیعه نیز اعتقادی اسلامی تلقی میشود. غافل از اینکه این اعتقادات در نتیجه ورود تصوف و حاکمیت جهان بینی وحدت وجود رایجدشده است.

نگاهی به تاریخچه تصوف و تاثیرات جهان بینی وحدت وجود این حقیقت را نشان داد که **علی بن ابیطالب** مورد توجه **یهودیان، مسیحیان و زردشتیان است** و همه این گروهها علی را بعنوان مهره ای برضد اسلام بکار گرفته اند و با اعتقادات خاص خویش آمیخته اند و فرقه های یهودی–شیعی، مسیحی–شیعی و زردشتی–شیعی تشکیل دادند. میزان توجه به علی درمیان یهودیان، مسیحیان و زردشتیان به اندازه ای است که علی درمیان فرقهٔ علی اللهیان تا سطح خدا بالا برده میشود و مورد پرستش قرار میگیرد. بطوریکه عبدالله بن سبأ یهودی یک فرقهٔ شیعی در پرستش علی تأسیس میکند و مسیحیان، فرقهٔ نصیریه را راه اندازی میکنند و در نهایت زرتشتیان ایرانی فرقهٔ شیعهٔ دوازده امامی و بهائیت را شکل میدهند. در واقع علی بن ابیطالب درمیان شیعیان مرکز ثقل دینی به شمار میآید و محور همه مباحث در حوزهٔ اتهام و یا رد اتهام است. علی چه میگوید چگونه لباس میپوشد چگونه مینشیند. اما دلیل گرایش گروهها و فرقه های غیراسلامی به علی بن ابیطالب هرگز مورد توجه محققان قرار نگرفته است.

بررسی انواع اعتقادات و باورهای شیعه در طول تاریخ نشان میدهد که شیعه در دو نسخه ظهور کرده است. **نسخهٔ اول شیعه** پیش از خلافت بنی عباس بوده است در این مرحله فرقه های شیعی مطالبات خود را بر تغییر حکومت و انتقام از بنی امیه برای شهادت حسین بن علی متمرکز کرده بودند و خلفای صدر اسلام را جانشینان پیامبر پذیرفته و هرگز ادعایی بر امامت علی بن ابیطالب وجود نداشته است. یعنی شیعه در نوع اول خود در بستری از اعترضات سیاسی جریان داشت و هرگز حامل اعتقادات جدیدی نبود و از جریان خلفای صدر اسلام پیروی میکرد. چراکه علی بن ابیطالب خود نیز با قبول جریان خلافت به مدت پنج سال بر مسند خلافت نشست و هرگز ادعای امامت و یا جانشینی پیامبر را نکرد بلکه به عنوان خلیفه چهارم بر مسند خلافت نشست. مطابق آنچه در تاریخ اسلام آمده است پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) علی بن ابیطالب در قرن اول هجری همان علی بن ابی طالب زمان پیامبر است که دارای شخصیتی عادی و طبیعی است و همردیف سایر مسلمانان عربی است که پس از عثمان به خلافت مسلمانان میرسد و در جایگاه خلیفه چهارم فرمانروایی میکند و با نام **«خلیفه چهارم»** شناخته میشد. اما علی در مرحلهٔ دوم تحت تاثیر رواج باورهای تصوف در خدمت اهداف فرقه ای یهودیان، مسیحیان و زردشتیان در سرزمین شام قرار میگیرد و با تاثیرپذیری از جهان بینی وحدت وجود ملقب به **«ولی الله»** میشود، تا اینکه در قرن شانزدهم میلادی علی در خدمت اهداف سیاسی و مذهبی ترکهای صفوی در تبریز قرار میگیرد و علی بن ابیطالب با نشان و لباس **«امامت»** ظاهر میشود.

اما **موج دوم شیعه** به بعد از شکل گیری خلافت بنی عباس باز میگردد. این نوع از شیعه از بطن تصوف به دنیا آمد که پایه اعتقادات خود را بر روی اصل وحدت وجود بنا نهاد شیعه در این دوره در شکل اسلامی-مسیحی خود ظاهر میشود که نه یک مذهب اسلامی است و نه یک مذهب مسیحی که منجر به ظهور صدها فرقه جدید شد. و با تمسک به نام علی بن ابیطالب در سوریه و ایران توانست وجه ای اسلامی برای خود بسازد. در واقع انتخاب علی از سوی شیوخ صوفی بدون دلیل نبوده است چراکه علی دارای شخصیتی چند بعدی است که میتواند نقشها و شخصیتهای متفاوتی را بپذیرد. از اینرو صوفی تلاش میکند که با توجه به اعتقادات و باورهای تصوف یک تصویر منفعل از علی بن ابی طالب ترسیم نماید که در این تصویر علی در تنهایی و عزلت خود عبادت میکند و از شدت پرهیزکاری بر سر چاه آب می نشست و از شدت تنهایی دردهای خود را با با چاه درمیان میگذارد و زار زار گریه میکرد. این تصویر از علی بن ابی طالب معرف عجز، ناتوانی و ناامیدی علی است که تصوف برای نشان دادن اشتراک خود با علی میسازد. یعنی علی همانند یک صوفی با عزلت نشینی و گوشه گیری به عبادت پروردگار میپرداخت.

فقر و ترک دنیا یکی از مراحل اصلی و اساسی در تصوف است که صوفی باید در دنیا فقر اجباری اختیار نماید و از لذتهای دنیا دوری جوید در این مرحله صوفی از علی بن ابی طالب فرد فقیری میسازد که حتی لباسها و پوشش علی بن ابی طالب تکه تکه است و از شدت فقر کفشهای خود را با طناب بسته است و جامه اش پاره پاره و مندرس است. مطابق اصول تصوف، پس از مدت طولانی از آزمایش و امتحان صوفی به جرگه اخوت درویشان پذیرفته میشود و در این موقع شیخ به این مرید «خرقه» میپوشانید. صوفی میبایست این خرقه را مادام العمر بر تن داشته باشد. درویش پس از پوشیدن خرقه «حجره» ای نیز در خانقاه میداشت. اما تصوف برای توجیه خرقه خود و کسب مشروعیت برای خرقه داستانی مرتبط با علی بن ابیطالب میسازد که سرشار از تحریف و مغالطه است و در اولین تحریف نام جبرئیل در بهشت در کنار پیامبر میآید. در حالیکه در شب معراج پیامبر جبرئیل تنها بخشی از مسیر را با پیامبر پیمود سپس اعلام نمود که من نمیتوانم بیش از این بیایم که بالهایم خواهد سوخت. اما صوفیان حرفه ای برای تبدیل تصوف بنام اسلام از این داستانها و روایات استفاده میکنند؛

«... از پیامبر خاتم (ص) روایت شده که فرموده اند: وقتی به معراج برده شدم، به بهشت درآمدم. در میانه بهشت قصری از یاقوت سرخ دیدم جبرئیل در آن قصر را به رویم گشود و من داخل شدم. در میانه آن، خانه ای بود که از مروارید سفید ساخته شده بود. به درون آن وارد شدم. در میانه آن صندوقی از نور بود که با قفلی نوری، در آن بسته شده بود. از جبرئیل پرسیدم این صندوق چیست و درون آن چه چیزی است؟ جبرئیل پاسخ داد: یا حبیب الله در آن «سر الله» است که خداوند آن را فقط برای کسی می گشاید که دوستش دارد. به او گفتم: آن را برایم بگشای، پاسخ داد: من بنده ای هستم که از اوامر الهی تبعیت می کنم. از خدایت بخواه تا اجازه گشودن آن را اعلان فرماید. لذا از خداوند اجازه خواستم. از عرش الهی ندا آمد: ای جبرئیل، در آن "صندوق" را بگشای و جبرئیل چنان کرد. درون صندوق، فقر روحانی و جامهٔ مرقع بود. پرسیدم: این فقر و مرقع چیست؟ ندای آسمانی پاسخ داد: «ای محمد، این دو را از زمانی که آفریده ام، برای تو و امت تو برگزیده ام و این دو را جز به کسی که دوستش دارم، عطا نمی کنم و تاکنون عزیزتر از این دو را خلق نکرده ام». سپس پیامبر اکرم فرمودند: «خداوند متعال فقر و جامهٔ مرقع را برای من اختیار کرد، در حالی که این دو عزیزترین امور نزد اوست». پیامبر به سوی خداوند توجه کرد و پس از بازگشت از معراج به دستور و اجازه خداوند خرقه (جامهٔ مرقع) را بر علی پوشانید. علی آن را بر تن کرد و وصله های بی شمار بر آن دوخت تا آن حد که فرمود: «بر این خرقه آن قدر وصله زده ام که در برابر دوخت زن خجلت زده شده ام». علی به فرزندش حسن امر فرمود پس از مرگش آن را بر تن کند و پس از او حسین سپس اخلاف حسین تا حضرت مهدی، آن را بر تن کرده اند. آن خرقه نزد مهدی تاکنون باقیمانده است». این چنین تصوف علی را به سمبل فقر و بدبختی تبدیل میکند و او را فردی منفعل، عاجز و بی مسئولیت نشان میدهد تا تنها تصوف خود را توجیه نماید و برای خود وجهه ای اسلامی کسب نماید.

در این مرحله علی بنا به اعتقادات تصوف و براساس جهان بینی وحدت وجود ملقب به «ولی الله» میشود تا جائیکه شاه اسماعیل پس از نشستن بر مسند قدرت با الگو گرفتن از لقب «ولی الله» عبارت «اشهد ان علی ولی الله» را وارد اذان میکند. علی نه تنها گزینه مناسبی برای تصوف بود که مهرهٔ مناسبی برای گروههای سیاسی نیز بشمار میرود. ایشان از بنی هاشم و داماد پیامبر اسلام است. از اینرو هر فرقه و گروه باتوجه به نیازهای اعتقادی، سیاسی و قومی خویش برای علی صفات و ویژگیهایی را ساخته است. تا قرن دهم هجری علی بن ابیطالب لباس خلافت را برتن کرده است و همهٔ جهان اسلام ایشان را به عنوان خلیفهٔ چهارم می شناسد. اما با قدرت گیری صفویان ناگهان علی بن ابیطالب لباس امامت برتن میکند و امام اول شیعیان میشود. از اینرو در مراحل بعدی و در قرن دهم صفویان برای در دست گرفتن قدرت در جهان اسلام جریان امامت را در مقابل جریان خلافت قرار دادند و با خدشه دار نمودن خلیفه عثمانی جنگ خود برعلیه جریان خلافت را در شیعه آغاز کردند. از آنجا که شاه اسماعیل نمیتواند خلیفه عثمانی در ترکیه کنونی را شکست دهد به مقابله با جریان خلافت اقدام میکند در حالیکه پیش از صفویان خلفای صدراسلام دارای ارزشهای سیاسی و مذهبی خویش بودند و در نزد همه مسلمانان محترم بودند. اما نیازهای سیاسی و قدرت طلبی صفویان باعث پیدایش جریان امامت علی بن ابیطالب و شیعه دوازده امامی شد.

منشأ اعتقاد به قداست قبور ائمه

وجود واسطه یکی از اصولی حیاتی در تشییع است که هر گونه نقد و یا اعتراضی به این باور میتواند منجر به زیرسوال بردن ماهیت شیعه شود چراکه شیعه باتوجه به این اصل باور کرده اند که ائمه زنده هستند و در حال حاضر در نقش واسطه میان خداوند و بندگان او عمل میکنند و از شیعیان میخواهد که وجود «اصل واسطه» را بپذیرند و مستقیما از خداوند طلب حاجت نکنند و همچنان برای گرفتن حاجت به زیارت قبور ائمه ادامه دهند.

تصوف از هر نژاد و عقیده مراحل زندگی روحانی خود را به عنوان سفر روحانی یا زیارت توصیف کرده است و از نمادها و سمبلهای مشابه برای این منظور استفاده میشود. اما این تصوف در همهٔ سطوح خود تقریبا به صورت جهانی نمایان شده است. صوفی که رهسپار جستجوی خدا میشود خود را «مسافر» و یا «سالک» مینامد. صوفی برای سفر روحانی خود به سوی خدا باید به ترتیب از سلسله مقاماتی عبور کند و کسب هر یک از این مقامات نیازمند ریاضت و انجام اعمال خاصی بود که سالک باید در یک ترتیب و فلسفهٔ خاصی انجام دهد. صوفی با کسب هر مقام صاحب کرامات و منزلت اجتماعی زیادی میشد تا به هدف اصلی خود که همان اتحاد با خدا است دست یابد و به مقام یا مرحلهٔ «فناء فی الله» برسد و به مقام «الوهیت» نائل آید. هنگامیکه شیوخ صوفی به مقام یا مرحلهٔ «فناء فی الله» میرسیدند ملقب به «اولیاء الله» میشدند. اولیاء الله در مرحلهٔ فناء فی الله ادعا میکردند که به کشف شهود رسیده است و به مقام «الوهیت» دست یافته اند و میتواند خداوند را از نزدیک و بدون حجاب ببیند. بنابراین صاحب کرامات و معجزات فراوانی شده اند.

بسیاری از صوفیان حرفه ای با بهره گیری از این شرایط به نوع پیشرفته ای از سحر متوسل میشدند و با برقراری رابطه با جن خود را صاحب کرامات و معجزات نشان میدادند. مردم با مشاهدهٔ این وضعیت برای گرفتن حوائج خود به خانقاهها سرازیر گشتند و برای گرفتن حاجت خود به «اولیاء الله» متوسل می شدند و برای شفای بیماران دست به دامان صوفی می شدند تا آز آنها تبرک جویند. بطوریکه مردم برای دریافت تبرک و دعای یک صوفی پول زیادی به صوفیان می بخشیدند. «اولیاء الله» درزمان حیات خود به مرکز تقدس و پرستش مردم تبدیل میشدند و ذهن و زبان مردم جاهل مملو از شایعات متعددی میشد و درویش و صوفی با توسل به شیوه های پیشرفته به سحر و جادو مردم را به خود جذب میکردند و با اجرای برخی نمایش نامه های حرفه ای ارتباط خود را با خداوند نشان میدادند و این باور

درمیان مردم جاهل شکل گیرد که شیخ حامل قداست و نورالهی است و به مقام «الوهیت» دست یافته است روح آنها به «ملکوت آسمان» پیوسته است. ابن عربی در مورد مقام «فناء فی الله» در تصوف اعتقاد دارد که ارواح برگزیده حتی در زمان حیات میتوانند به خدا باز گردند بدین صورت که از وجود ظاهری و تجربی خویش آزاد شوند و به درک وحدت وجودی خالق نایل آیند. اولیاء الله در روی زمین نمایندگان خدا بودند و واسطهٔ میان مردم و خداوند بودند. وجود اولیاء الله در زمان حیات خود باعث بی نیازی به خداوند میشد و مردم برای پرستش و طلب مراد به سوی اولیاء الله می آمدند و این اعتقاد شکل گرفت که این اولیاء الله نمایندگان خداوند روی زمین هستند و برای دعا و طلب روزی به سراغ آنها بیائید تا دعای شما مستجاب شود. برای اینکه اصل «وحدت وجود» مورد پذیرش عموم قرار گیرد این بدعت ترویج گردید که علی بن ابی طالب اولین مسلمانی است به «وحدت وجود» با خداوند رسید. اینگونه امام و اولیاء الله نمایندهٔ خداوند در زمین معرفی شدند. اعتقاد به وجود واسطه میان خداوند و انسان از محصولات تصوف است و این اعتقاد حتی در میان صوفیان بودایی نیز وجود دارد. بنابراین وقتی اولیاء الله میمردند بنا به وحدت و ارتباطشان با خداوند روح آنها میتوانست همچنان در نزد خداوند سالم بماند و مردم میتوانند با روح آنها ارتباط برقرار کنند و حاجات و نیازهای خود را از ارواح شیوخ بزرگ طلب نمایند. بنابراین مردم برای تجلیل از شیوخ و بزرگداشت ارواح آنها برای آنها قبور مجللی می ساختند و این قبور را به زیارتگاههای بزرگی تبدیل کردند و آنها را موردتقدس و پرستش قرار دادند تا رابطهٔ خود را با صوفی حفظ کنند.

در این دوره در کنار تقدس قبور برای هر زیارتگاهی دعایی نوشته میشود تا با استفاده از این دعا از قبر صوفی طلب حاجت شود زیرا مطابق اصل الحادی یونانی«وحدت وجود» روح صوفی همچنان در آسمان هفتم در کنار خدا نشسته است و نظاره گر پیروان خود است و دعای مریدان خود را به خدا منتقل میکند. از این رو اعلام شد همهٔ ائمه زنده هستند و برای هر یک از نوه های پیامبر یک زیارتنامه نوشته است و در ارزش دعا هزاران کتاب و رساله صادر شد و زیارت قبور و زیارت ائمه از زیارت کعبه واجب تر و مهمتر نشان داده شد و به جای قرائت قران ادعیه های صوفیانه اهمیت پیدا کرد. در حالیکه پیامبر اسلام (ص) در حدیث معرفی می فرماید «لا تجعلوا من قبری عیدا» که قبر مرا محل طواف و گردش قرار ندهید و از زیارت قبر من خودداری کنید. اما شیعه با توجه به اصول تصوف صاحب شرایط و احوالی شده است که در دین اسلام جنبه کفر و الحاد دارد. ساخت این ضریح و آن ضریح برای این امام و آن فرد چه پیامی دارد وقتی که خداوند می فرماید «نحن اقرب الیکم من حبل الورید» و سایر آیاتی که از محکومیت این بدعتها خبر میدهد و از انسان میخواهد که توجه خود را فقط به خدا معطوف نماید و در این مسیر هیچ مانعی وجود ندارد.

معجزات و کرامات بزرگان شیعه

اصل یونانی «وحدت وجود» باعث بروز حالات و ادعاهای کفرآمیز بسیاری گردید. «کشف» و «شهود» جزء آخرین سفر روحانی سالک بود. سالک رسیدن به کشف و شهود را با استفاده از اصل «وحدت وجودی» تفسیر و توجیه میکند که صوفی با توسل جستن به این اصل کفرآمیز اعلام میکند که وجود او با وجود خداوند یکسان شده است و صوفی به مقام الوهیت رسیده است و در تماس دائم با خداوند است و میتواند چیزهایی را ببیند و مسایلی را بفهمد که کسی نمی بیندو نمی فهمد. کشف و شهود به مرتبه ای از طریق سالک گفته می شود که در آن پرده های حجاب از دیدگان کنار رفته و سالک بر باطن امور آگاهی می یابد. صوفی برای رسیدن به این قابلیت سالها در کوهستان ریاضت میکرد تا بتواند قابلیتهای خود را افزایش دهد و با انجام برخی امور به مردم نشان دهد که وجود او با وجود خداوند یکی شده است و درجهٔ شهود رسیده است و با استفاده از رابطهٔ نزدیک او با خداوند به این قدرت دست یافته است. در روایات است که شیخ بایزید بسطامی در پاسخ کسانی که از او می پرسیدند: که آیا شیخ در خانه است یا نه، جواب میداد «زیر

این سقف جز خدا کس دیگری نیست» (یعنی فقط من زیر این سقف هستم و من خدا شده ام). منصور حلاج در حالت «حال» می گفت «انا الحق؛ یعنی من خدا هستم». این صوفی دو بار از طرف خلافت بغداد بازداشت شد و سرانجام در سال ۳۱۰ هجری مرتد شناخته شد و به این دلیل اعدام شد[11]. این اصل کفرآمیز مورد اعتقاد و الهام علمای شیعه در جمهوری اسلامی است این عوام فریبی متأسفانه همانند قرون دوم و سوم هجری در خراسان و سرزمین شام در باور بسیاری از مردم جاهل پیشه جای گرفته است.

زندگی و سنت پیامبر اسلام به گونه ای بود که هرگز اجازه نداد که این اعتقاد رایج شود که پیامبر دارای علم غیب است و در موارد بسیاری اظهار بی اطلاعی میکرد. مسئله زنده بودن یا مرده بودن فرستادهٔ مسلمانان عثمان بن عفان پیش از فتح مکه به خوبی بیانگر این امر است که تنها خداوند عالم الغیب است و هیچ کس نمیتواند دارای صفات خداوند شود. اگر پیامبر اسلام از غیب خبر می آورد این امر با اذن خدا صورت میگرفت. رواج این بدعت در خراسان در قرن دوم هجری موجب تغییر رویکرد تصوف در مورد اهل بیت شد. بطوریکه در تعالیم و اصول تصوف هر کس به مقام «وحدت وجود» برسد وجود او با خداوند یکی میشود و صاحب کرامات و معجزات زیادی میشود. براساس اعتقاد به این مقام ابتدا عیسی بن مریم در میان مسیحیان بخشیده است و سپس شیعیان ائمهٔ خود را صاحب این مقام کردند و برای توجیه اعمال و اعتقادات خود همهٔ اهل بیت را صاحب کرامات و معجزات کردند و این اعتقادات را در دورهٔ صفویه وارد کتابها و آثار خود کردند و آحادیث زیادی را برای آن تولید کردند.

یکی از راههای جذب عوام توسط بسیاری از افراد و فرقه های انحرافی توسل به سحر و جادو بود. در جوامع اولیه و اجتماعات سنتی در سادگی و جهل زندگی میکردند و با صداقت با همهٔ رویدادها برخورد میکردند و بدعتها و خرافات میتوانست اعجاب و تحسین همهٔ مردم برانگیزد. بنابراین برخی فرقه ها تلاش میکردند از این سادگی و صداقت مردم سوء استفاده نمایند و با توسل به سحرو جادو و یا قایم باشکهای حرفه ای نظر مردم را به خود جلب نمایند. پیامبران ادیان مختلف برای اثبات پیامبری خود از طرف خداوند متعال به معجزاتی مجهز میشدند تا بتوانند حقانیت دعوت و رسالت خود را ثابت نمایند در این زمینه میتواند به داستان حضرت موسی در و فرعون در قرآن و یا سخن گفتن حضرت عیسی در گهواره اشاره نمود.

پیرو این الگوها و داستانها صوفی با توسل به سحر و جادو اعجاب مردم را برمی انگیخت تا مردم باور کنند که این اعجازاز سوی خداوند به صوفی رسیده است. سالک بطور شبانه روزی و دائمی در خانقاه نشسته بود و «ذکر» بر لب جاری میساخت. گفته میشود ابوبکر شبلی سالهای درازی شب و روز بیدار بود وبرای اینکه بتواند بیدار بماند در چشمان خود نمک میگذاشت. نَفس انسان قابلیت های زیادی دارد و انسان می تواند از طریق ریاضت های طولانی آن راکنترل نماید ودر برخی امور و اشیاء تصرف نماید. این شیوه در میان مرتاضان هندی رایج است. از سوی دیگر بنا به فرمایش خداوند در قرآن کریم در زمان فراعنه مصر سحر رایج بوده است. بنابراین سالک با ریاضتهای طولانی خود می توانست نفس خود را کنترل نماید و بخشی ازامور خلاف عادات را انجام دهد. صوفیه برای بزرگان خود داستانهای عجیبی ساخته است، مثلا عطار در تذکره الاولیاء می گوید : روزی درویشی نزد بایزید آمد و از حیا مسئله ای پرسید. بایزید جواب داد و درویش از خجالت آب شد. مریدی از در آمد و دید آب زردی بر روی زمین جمع شده است. گفت : ای شیخ این چیست؟ گفت : یکی از درآمد سوالی کرد و من جواب دادم. طاقت نداشت آب شد. بویژه خوردن سیخ و تیغ؛ چراکه بیشتر اینگونه کارهای خارق العاده با ریاضت های حرام انجام می پذیرد. در چنین شرایطی برای اینکه سالک بتواند ارتباط مستقیم خود را با خداوند نشان دهد و ثمرهٔ عبادات خود را به سایر سالکان و پیروان خود نشان دهد از طریق ریاضت نفس به سحر، جادو و انجام سایر ترفندهای دیگر متوسل میشود. وقتی که حضرت موسی برای دریافت برخی از تعالیم از خداوند متعال قوم خود را ترک کرد سامری از طریق سوراخی که قبلا در زیر

---

11 اسلام در ایران– ایلیا پاولیچ پطروشفسکی– کریم کشاورز–ص ۳۴۸–انتشارات پیام– ۱۳۵۰ – تهران

زمین ایجاد کرده بود صدایی را به یک گوسالهٔ طلائی خود می رساند و به مردم میگفت این گوساله سخن میگوید. وقتی حضرت موسی از سفر خودبازگشت پیروان خود را در حال پرستش گوسالهٔ عامری یافت. البته چنین حوادثی در میان تصوف نامهای دینی و عربی داده شد و بر اهمیت آنها افزوده شد. چرا که مردم گمان میکردند که دارای بار و پیام دینی هستند و از سوی خداوند بر قلب سالک نازل شده است. البته راه های إخبار از غیب و انجام کارهای خارق العاده توسط مرتاضان هندی هم انجام میگرفت که در میان صوفیان رایج شده بود.

از پیامدهای تصوف در این مرحله رواج اعتقاد به خبر از عالم دیگر بود و سنت غیبگویی و خبر از جهان آخرت شکل گرفت. در این مرحله همهٔ صوفیانی که دارای سابقهٔ طولانی در ریاضت و کنترل نفس بودند به مجموعهٔ غیبگویان درآمدند و دارای قدرت غیب گویی شدند. براساس رواج و انتشار باورهای غیبگویی در میان مردم جامعه این باور عمومی شکل گرفت که پیامبر (ص) دارای قدرت غیب گویی بود و این اعجاز از طریق پیامبر به اهل بیت منتقل شده است و اهل بیت پیامبر از قدرت غیب گویی برخوردار بودند بنابراین هر کس در جرگهٔ اهل بیت باشد و یا از نسل یکی از ائمه باشد می تواند از غیب خبر دهد و سنت غیب گویی به سادات نسبت داده شد.

ورود باورها و مفاهیم تصوف به تشییع از طریق شیعهٔ صفویه این باور عمومی را در شیعه شکل داد که سادات و علمای بزرگ شیعه نیز دارای قدرت اجاز و غیب گویی هستند. علیرغم آنکه پیامبر شدیدا با پدیدهٔ عیب گویی مقابله کرد و در تعالیم خود مستقیما به مردم زمان خود آموخت که پیامبر اسلام هرگز نمی تواند غیب گویی کند و او یک «رسول» است و پیام آور الهی است. قرآن نیز در از خلال داستانها و شواهد متعددی به مردم نشان میدهد که پیامبر صاحب غیب نیست که غیب گویی کند بلکه ایشان در صورت نیاز از جبرئیل میخواهد تا از خداوند بپرسد و به پیامبر ابلاغ میگردید. این اصل برای مسلمانان در کنار سایر اصول و تعالیم به صورت یک اصل تغییرناپذیر و مهم پذیرفته شد و در طول زندگی هیچکدام از خلفای راشدین و اهل بیت ادعای غیب گویی نداشت. اما میراث یونان و تصوف اصل الحادی اتصال و اتحاد سالک با خداوند را ابداع نمود و بدعت غیب گویی را اختراع نمود.

«محمد تقی بهجت» از جملهٔ این افراد است که با استفاده از این اصل توانست شهرت زیادی را کسب نماید که بیشتر یادآور دوران اوج فعالیت تصوف درخراسان است که صوفیان بسیاری ادعا کرده اند که به درجات بالایی از روحانیت رسیده اند و وجود آنها با وجود خدا یکی شده است و میتوانند همانند خداوند در همه جا حضور پیدا کنند و طی الارض کنند. در مساجد و مراسم متعدد شایعات بسیاری در مورد اعجاز و کرامات او صادر گردید به گونه ای که ادعا میشود که او قدرت تشخیص آخرت انسانها را دارد و میتواند حیات پس از مرگ انسان را ببیند که یک انسان در عالم دوزخ در جرگهٔ گناهکاران خواهد بود و یا وارد بهشت میشود.

حجت الاسلام و المسلمین ابراهیم قَرَنی، در مراسم ارتحال حضرت آیت الله بهجت، ضمن سخنرانی، خاطره ای از پدر بزرگوارشان آیت الله حاج شیخ علی قرنی که خود شاهد این کرامت شگفت از آیت الله بهجت بوده اند را این گونه نقل کرده اند. در زمانی که در نجف، مشغول تحصیل بودم، پدرم، آخوند ملّا ابراهیم، برای زیارت، به نجف آمد. چند روزی در نجف بود و پس از آن، با هم به کربلا رفتیم. یک شب در حرم امام حسین مشغول زیارت بودم که ناگهان یادم افتاد که عهد کرده ام چهل شبِ چهارشنبه، به مسجد سهله بروم و تا آن وقت، سی و دوشب رفته بودم. متأثر شدم که چرا صبح، متوجّه این مطلب نشده ام تا بتوانم به عهد خود، عمل کنم و اکنون باید مجدداً این برنامه را از ابتدا آغاز نمایم. در این فکر بودم که دیدم آیت الله بهجت در قسمت بالاسر ضریح امام حسین نشسته و مشغول زیارت و عبادت است. خدمت ایشان رفتم و سلام کردم. فرمود: آقای قرنی چیه؟ تو فکری؟ می خواهی به مسجد سهله بروی؟ توجّه نکردم که ایشان از کجا فهمید که من در فکر مسجد سهله ام. عرض کردم: بله، و موضوع عهد خود را توضیح دادم. فرمود: برو، پدرت را بگذار در مدرسه و بیا، من اینجا منتظر شما هستم.

پدرم در حرم بود. ایشان را به مدرسه بردم. شام را تدارک دیدم و به پدرم گفتم: شما شام را میل کنید و استراحت نمایید. گویا استادم با من کاری دارد، من مجدّداً به حرم امام حسین باز می گردم. سپس به حرم بازگشتم و خدمت آیت الله بهجت رسیدم. ایشان فرمود: می خواهی به مسجد سهله بروی؟ گفتم: آری، خیلی مایلم. فرمود: بلند شو همراه من بیا. و دست مرا در دست خود گرفت. همراه ایشان از حرم امام حسین بیرون آمدیم و از شهر، خارج شدیم. ناگاه، به صورت معجزه آسا خود را پشت دیوارهای شهر نجف دیدیم. فرمود: از پشت شهر، وارد آن می شویم. شهر نجف را دور زدیم و وارد مسجد سهله شدیم و نماز تحیّت و نماز امام زمان را در معیّت آن بزرگوار خواندم. پس از آن، آیت الله بهجت فرمود: می خواهی نجف بمانی یا به کربلا برگردی؟ عرض کردم: پدرم کربلاست و او را در مدرسه گذاشته ام، باید به کربلا برگردم. فرمود: مانعی ندارد. و مجدداً دست مرا گرفت. دستم در دست آن بزرگوار بود که خود را در بالای سر امام حسین دیدم. در پایان این ماجرا، آیت الله بهجت فرمود: راضی نیستم که تا زنده ام، این جریان را برای کسی بازگو نمایی[12].

به نقل از برگزاری فارس حجت الاسلام علی بهجت فرزند محمد تقی بهجت ضمن اشاره به شاخص‌ترین ویژگی های پدر خویش، از سرنوشت نامعلوم چمدانی سخن گفت که آیت‌الله بهجت اسرار مگوی خود را در آن نگهداری می‌کرد. وی افزود: معمولا یک چمدانی داشتند که این مدارک و نامه های علمای بزرگ به ایشان را در آن گذاشته و قفل کرده بودند که در دسترس ما نباشد. حدود یکسال قبل از رحلتشان آن چمدان را از من خواستند. بنده چمدان را برای ایشان بردم و بعد دیگر از آن چمدان خبری نشد. نمی‌دانیم که چه شد. یقین داریم از منزل بیرون نرفته ولی دیگر نیست.

فرزند بهجت در بخش دیگری مصاحبهٔ خود با خبرگزاری فارس گفت: در مورد مقاماتی که ایشان به آن ها رسیده بود، یکی از علمای بزرگ نجف به نام آقای قوچانی در مورد ایشان گفته بود که خداوند در جوانی ۲۰ مقام بزرگ را به ایشان عطا کرده ولی چه کنم که با ایشان عهد دارم نگویم. فقط یکی از آنها که مردم می‌دانند این است که **برای ایشان پیش رو و پشت سر فرقی نداشت.**

بسیاری از روحانیون باتوجه به اصل الحادی «وحدت وجود» ادعا میکردند که به مرحلهٔ «فناء فی الله» و به مقام «الوهیت» دست یافته اند و به نام «اولیاء الله» ملقب میشدند و بسیاری از اماکن مقدس مانند مسجد جمکران با استفاده از باورها وتعلیمات این اصل ساخته شدند و سازندگان اینگونه اماکن و مساجد از طریق مکاشفات خود متوجه حضور امام زمان و یا یکی از اهل بیت در مکان احداث بنا میشوند. سپس این شایعه رواج پیدا میکرد که یکی از اهل بیت اینجا بوسیلهٔ فلان آخوند دیده شده است بنابراین یک شایعه کافی بود تا مردم یک زیارتگاه یا مسجد بسازند.

12 http://www.farhangnews.ir/content/36048

فسـاد و انـحـطـاط تـصــوف

در دورۀ قرن ششم هجری درشهرها انتشار یافت. صوفی بودن یا حداقل نام صوفی داشتن نشانۀ خوش سلیقگی و مظهر اجتماعی بوده است و افراد اقشار پائین شهری وروستائیان به کار صوفی گری مشغول میشدند و یا درجرگۀ مریدان یک شیخ درمی آمدند و فئودالها و بازرگانان کلان نیز به تصوف گروئیدند ودرزمرۀ مریدان صوفیان درمی آمدند. به عنوان مثال اکثر ساکنان شهر اردبیل درشمار مریدان شیخ صفی الدین بوده اند.

پس از قرن هشتم هجری و بعد از ابن العربی و جلال الدین ورمی و عبدالرزاق کاشانی و چند تن دیگر، ظاهرا تصوف چیزی نو و اصیل در زمینۀ افکار به وجود نیاورد وگرچه در عرض انتشار و توسعه یافت ولی باتکرار سخنان گذشتگان و افکار آنها زنده مانده بود و روبه انحطاط رفت. تصوف در سلسله های درویشان بیش از پیش و بطور روزافزون به فساد گرایید و به صورت معجزه نمائیهای مبتذل و پرستش «اولیاء» و شیوخ زنده و مرده درآمد و مراقد و آثار اولیاء و شیوخ صوفی مورد عبادت قرار میگرفت. طریقه های صوفیان و درویشان و خانقاهها مرکز پرستش و بزرگداشت شیوخ صوفی شد و به منبع خرافات گوناگون و غالبا تعصبات مذهبی و گمراه کننده و وحشیانه تبدیل گردید. عامۀ مؤمنان بیشتر درامور روزمرۀ خویش از شیوخ معجزه و یاری می طلبیدند. افزایش نفوذ و پرستش شیوخ صوفیه و طریقه های صوفی به ثروتمند کردن خانقاهها کمک میکرد و مؤمنان فئودال و شهریان پول و کالا و چیزهای بهادار و غلات و گله ها و اراضی موقوفه نثار خانقاهها میکردند.

سلاطین و خوانین زمین وقفی و فرامین معافیت از مالیات برای خانقاهها تقدیم میداشتند. یکی از اشکال انحطاط و فساد تصوف این بود که برخی از طریقه های صوفی به گونه ای از سلسله های نظامی و لشکری تبدیل یافتند و به جای افکار صوفیانه برای «کسب کمال روحانی» اندیشه های تعصب آمیز «جهاد درراه ایمان» را پیش کشیدند و به این بهانه به «سرزمین کفار» (گرجستان و شمال قفقاز و روسیه و نیز کالمیک و هندوستان) لشکرکشی های غارتگرانه به را انداختند که جز تحصیل غنایم و گرفتن اسیر مقصودی نداشتند. از جمله مشهورترین این خانقاهها متعلق به شیخ صفی الدین اردبیلی بود که مریدان و پیروان آن از طریق لشکرکشی به گرجستان و قفقاز غنایم زیادی را به دست میآوردند و مردم روستاهای گرجستان و قفقاز را غارت میکردند.

فصل سـوم

عـوامـل انـتشــار تصــوف

تصوف و فلسفهٔ یونان از عناصر اولیه و اصلی فرهنگ هیلینستیک (Hellenistic) هستند که در نتیجهٔ نهضت ناستی سیزم (Gnosticism) در یونان باستان منتشر شدند و هرجا که فرهنگ یونان باستان حضور داشته باشد این دو عامل نیز وجود دارند. تصوف و فلسفهٔ یونان لازم و ملزوم هستند و فلسفهٔ یونان زبان ناطق تصوف است و شارح و تبیین کنندهٔ اصول تصوف است که و باورها و اصول تصوف را توجیه میکند. اصول کلی تصوف بر **رسیدن به رستگاری از طریق مشاهده و تجربهٔ فردی است یعنی مطابق ادعای تصوف فرد میتواند بطور مستقیم در زمان حیات خود به خداوند یا همان منشأ اصلی خود دست یابد**. دست یابی به خداوند صوفی را تا جایگاه خداوند ارتقاء میدهد و با نام اصل «وحدت وجود» شناخته میشود. اصول و روش تصوف در نظر صوفیان نوعی اتصال دائم به خداوند و مشاهدهٔ او است به این دلیل اصل «وحدت وجود» هستهٔ اصلی تصوف خراسانی را تشکیل میدهد. دست یابی به خدا و بسیاری از خرافات و نامگذاریهای روحانیون شیعه مبتنی برهمین اصل است. وجود القابی مانند «آیت الله» و نظریه ای مانند «ولایت فقیه» در فرهنگ و اعتقاد اسلام ایرانی از نشانه های بارز حاکمیت تصوف است. در صورتیکه در دین اسلام خداوند خالق بشر است و همچنانکه امام محمد غزالی در مقابله با این جریان انحرافی تاکید کرده است خداوند برای بشر قابل دست یافتن نیست. این تصوف بدلیل تقدس علی بن ابیطالب بنام تشیع عرضه شد.

این تشیع در مدت کوتاهی سراسر ولایت خراسان را درنوردید و مورد استقبال مردم آنجا قرار گرفت. مطابق آمارها و شواهد تا قرن هفتم بیش از دویست خانقاه در سراسر ولایت خراسان تاسیس شد. اما استقبال مردم از این اعتقادات هرگز بدون دلیل نبوده است. پس از ورود اسلام به سرزمین زردشتیان بسیاری از زردشتیان به سرزمنینهای دور دست گریختند. ولایت خراسان یکی از همین مراکز دور دست بود که زردشتیان زیادی را در خود جای داده بود. زردشتیان که در برابر پذیرش دین اسلام مقاومت میکردند سرانجام در کنار سایر انگیزه های سیاسی از تصوف استقبال کردند. اما یکی دیگر از این دلایل مهم انتشار تصوف به استتار و همپوشانی تصوف با اسلام است. در واقع این مرحله به زبان عربی پیوند خورده است. تصوف با استفاده از زبان عربی توانست همه قواعد، اصول و اصطلاحات خود را به عربی ترجمه و تفسیر نماید و از این طریق این شُبه را ایجاد نماید که بخشی از اسلام یا همان است. این عامل در کنار عوامل سیاسی زمینه را برای جذب بسیاری از مردم فراهم نمود. اهمیت زبان عربی برای تشیع تا به امروز قابل لمس است که روحانیون ایرانی تلاش میکنند که برای کسب مشروعیت برای بسیاری از امور آنها را با لهجه عربی تلفظ کنند. در واقع وجود زبان عربی به مذاهب نفاق این فرصت را داد تا برای خود ظاهری اسلامی بسازند. از اینرو شکل جدیدی از اسلام توسط مذاهب انحرافی متولد شد که برپایه شبه افکنی و تشابه میان دین اسلام و مذاهب انحرافی استوار بود. در این مرحله نقش مذاهب انحرافی در انتشار تصوف بسیار مهم بود به گونه ای این مذاهب در شکل و سیمای اسلام ظاهر شدند و لباس اسلام را بر تن کردند بنام اسلام ظاهر شدند. تصوف از طریق استفاده از این تکنیک توانست خود را در ظاهری اسلامی معرفی نماید و مورد استقبال زردشتیان قرار گیرد. مرحله چهارم نیز به ماهیت تصوف باز میگردد. تصوف در ابتدا ماهیتی انفعالی و آرام داشت و در خلوت کوهستان و زوایای خانقاه خزیده بود. این ویژگی تصوف باعث خزش آن به جامعه و عدم واکنش مسلمانان شد تا اینکه در قرن هجری انفعال تصوف جای خود را به قتل و غارات سپرد.

ا) انگیزه سیاسی زردشتیان و مسیحیان عرب

انتشار تصوف در این سرزمینها بنا به علل و عوامل مختلفی صورت میگرفت که در مقدمه آنها دلایل و انگیزه های سیاسی بود. اصولا انگیزه های سیاسی و اقتصادی زیربنای شکل گیری بسیاری از بحرانها هستند. لکن محیط و فضای جغرافیایی نیز میتواند عامل تعیین کننده ای در ادامه و بقای یک رویداد تاریخی باشد.

پس از ورود اسلام به قلمرو ساسانیان در نتیجهٔ ظلم و ستمی که از سوی حاکمان سیاسی و روحانیون دینی به مردم روا میشد مسلمانان مورد استقبال گرم مردم قرار گرفتند اما بعد از گذشت زمان بسیاری از مردم سرزمین جدید نتوانستند درمقابل تعالیم و دستورات دین اسلام مقاومت کنند. چراکه دین اسلام با دین منحط زرتشتی که زنان و دختران را به اشتراک میگذاشت تفاوت جوهری داشت و مردم فارغ از انجام امور روزانهٔ مذهبی بودند. در تعالیم دینی زرتشتیان اعمال روزانه، نمازهای واجب، غسل، امور و اشیاء حلال وجود نداشت و انجام این حجم از امور دینی برای آنها سخت و دشوار بود. زیرا تعالیم اسلامی برای آنها خشک و آزار دهنده به شمار می رفت. از اینرو برخی زرتشتیان در جستجوی راهی برای نجات از دستورات و قوانین خشک اسلام بودند. با آغاز تصوف مساجد تعطیل شد و مرید و شیخ به جای خواندن نمازهای یومیه به انجام ذکر میپرداختند و روزانه در کنار ریاضتهای جسمی بیش از هزاران سبحان الله و الله اکبر میگفتند و هزاران بار صلوات میفرستادند. انجام این امور شیخ و مرید را از انجام واجبات دینی معاف میکرد.

از سوی دیگر نباید از وجود انگیزه سیاسی میان زردشتیان غفلت نمود که در این زمینه اعتراضاتی از سوی زن مزدک و نیز بابک خرمدین برعلیه دین اسلام و قدرت گیری مسلمانان عرب صورت گرفت تا یکبار دیگر آئین گذشتهٔ مزدک برگردانده شود و قانون به اشتراک گذاری اموال عمومی و زنان احیاء شود. هرچند همهٔ این شورشها سرکوب شد و آرامش به دین اسلام بازگردانده شد اما انگیزه مقابله با دین اسلام و عرب در فرهنگ و اعتقاد زردشتیان وجود داشت و زردشتیان همواره آمادگی پذیرش هرنوع اعتقاد جدیدی را داشتند تا اینکه تصوف آهسته آهسته از سرزمین سوریه به ترکها و سپس ولایت خراسان سرازیر شد و مورد استقبال زردشتیان قرار گرفت. از اینرو در کنار آمادگی زردشتیان عوامل دیگری نیز به رشد و گسترش تصوف کمک کردند.

یکی از دلایل عمده انتشار تصوف در ایران کنونی و سوریه وجود شرایط جغرافیایی مناسب است. گروهها و فرقه های معترض درطول تاریخ اسلام هنگامی که با مرکز خلافت در بغداد یا استانبول اختلاف پیدا میکردند برای رهایی از بند دولت مرکزی و گرفتن استقلال از خلیفه در کوهستان پنهان میشدند. پراکندگی و وسعت کوهستان اقدام خلیفه را در دمشق، بغداد و استانبول محدود کرد و جریان تصوف را از امنیت لازم برخوردار کرد و فرصت و زمان کافی داد تا اعتقادات خود را انتشار دهد. کوهستان عامل موثری بود که ازگروههای کوچک درمقابل قدرتهای بزرگ محافظت کرد و نقش سپر دفاعی را برای انتشار ایدئولوژی تصوف ایفا نمود و از اعتقادات فرقه های انحرافی مانند فرقهٔ باطنیهٔ اسماعیلیه، اخوان الصفاء، بهائیت، بابیت و تشییع صفوی درمقابل مرکز خلافت محافظت نمود. این فرقه ها در غیاب دستگاه مرکزی موفق شدند اعتقادات و باورهای فرقه ای خود را د به سراسر جهان صادر کردند. شرایط جغرافیایی منحصربه فرد این سرزمین باعث گردید که گروهها و اعتقادات مختلفی به این محیط جذب شود و این محیط به محل پرورش بدعتهای جهانی تبدیل شد. به این دلیل این سرزمین محل تولد و پرورش ایدئولوژی های متعددی است که در جهان اسلام شکل گرفت.

سرزمین ایران کنونی همواره محیط امنی برای پرورش تصوف و شکل گیری گرایشات صوفیانه است. این سرزمین پوشیده از کوهستان است که تقریبا ۸۵ درصد از خاک آن را کوهستان پوشانده است. رشته کوه البرز در شمال و رشته کوه زاگرس از جنوب سراسر خاک این کشور را محصور کرده اند. به علاوه کوههای مرکزی سبلان تا بلوچستان امتداد دارند. این سرزمین پوشیده ازکوهستان است وآب وهوای آن در زمستان سرداست. طبیعت کوهستانی و هوای سرد بر نحوهٔ ارتباط و زندگی بومیان این مناطق تاثیر میگذارد. به گونه ای که دلیل نامگذاری این جهان بینی بنام تصوف به نوع پوشش خاص پیروان این فرقه ارتباط دارد که از لباسهای پشمی برای پوشش خود استفاده میکردند و «پشم» درزبان عربی «صوف» نامیده میشود و به دلیل اینکه زبان رایج در آن زمان عربی بوده است وجه تسمیهٔ این گروه به عربی صورت میگیرد و با نام تصوف و صوف شناخته میشوند. از اینرو ولایت خراسان و سوریه جزء محیطهای آماده و مستعد برای نشو ونمای تصوف بودند. سرزمین سابق خراسان به دلیل نوع جغرافیای خود به محل تجمع زردشتیان تبدیل شده بود. ولایت خراسان مکان امنی را برای زندگی این گروه فراهم آورده بود تا در کنار دوری از مرکز خلافت بتوانند منزلت اجتماعی خود را افزایش دهند.

سرزمین کوهستانی پناهگاه مطمئنی رادر اختیار گروههای منحرف و مخالف میگذارد تا از فشار دستگاه حاکم در امان بمانند. چنین جغرافیایی بستر مناسبی برای انزوا و گوشه گیری راهبان و صوفیان به شمار میآید تا بتوانند در سرما و خلوت کوهستان ریاضت کنند و به شهود و تجربهٔ دورنی برسند. شرایط جغرافیایی میتواند محیط مناسبی را برای فعالیت گروههای مخالف فراهم نماید. گروههای مخالف میتوانستند به دور از نظام مذهبی حاکم در دورهٔ امویان و عباسیان باورها و اعتقادات خود را با آزادی عمل اجرا نماید و مستقل از نظام سیاسی حاکم به تبلیغ و ترویج باورها و اعتقادات خود اقدام نماید. دوری خراسان ازمرکز خلافت در بغداد این ولایت را به مرکز تجمع مخالفین خلیفه ودولت اسلامی تبدیل میکند. وجود طبیعت کوهستانی و مجاورت آن با سایر کشورهای غیرمسلمان مانند هند و چین فرصت مناسبی را برای گروههای مخالف دولت اسلامی بوجود آورده بود تا در این مناطق مخفی شوند و از نیروهای دولتی در امان بمانند. گروههای شیعی و سیاسی مخالف دولت مرکزی در بغداد همواره دنبال راهی برای انتقام ومقابله با اسلام خلیفه بودند. شرایط جغرافیایی و سیاسی خراسان محیط مناسبی را برای تحول اعتقادی و سیاسی مخالفان خلیفه مهیا کرده بود. بنابراین آمادگی پذیرش باورهایی متفاوت با باورها و اعتقادات خلیفه در ولایت خراسان شکل گرفته بود.

در کنار این سرزمین باید از سوریه نیز نام برد.سوریه محل اجتماع مسیحیان عرب بود. پیش از آنکه اسلام سرزمین شام را تصرف کند این سرزمین زیرنظر امپراطوری رم بود و این سرزمین محل اجتماع عربهای مسیحی بود. این عربها علیرغم آنکه مسیحی بودند مورد تبعیض قرار گرفته بودند و به دلیل عرب بودن از مراکز تصمیم گیری مسیحیان کنار گذاشته شده بودند و در ادارهٔ امور سیاسی و دینی خود نقشی نداشتند و همهٔ این امور بوسیلهٔ اروپائیان و کلیسای روم اداره میشد. این دسته از مسیحیان دارای اشتراکات زبانی با مسلمانان بودند درنتیجه هم از جزئیات دین مسیح آگاهی داشتند و به هم دلیل آشنایی با زبان عربی از مسایل و مشکلات مسلمانان آگاهی داشتند و تعالیم و دستورات دینی اسلام را میدانستند. سوریه مرکز اعتقادی بزرگی برای تجمع مسیحیان عرب به شمار میآمد که از پذیرش دین اسلام خودداری میکردند. از اینرو راهبان مسیحی تعالیم مسیحیان را به مسلمانان آموزش میدادند و اعتقادات و باورهای یونانی–مسیحی را به مسلمانان منتقل کردند. مطابق اسناد و شواهد کنونی بسیاری از مسلمانان تحت تاثیر آموزش راهبان مسیحی بیش از صد فرقه را تشکیل دادند که از اعتقادات اسلامی–مسیحی پیروی میکردند. بارزترین این فرقه ها فرقه «علی اللهیان، نصریه، علویان» در سوریه است. نیکولسون محقق معروف انگلیسی در زمینه تصوف مینویسد که ابتدا راهبان مسیحی به عنوان معلم بخشی از مسلمانان در سوریه بودند و آموزشهای این راهبان به این مسلمانان منتقل گردید. اموری مانند لزوم ترک دنیا و برگزیدن فقر اختیاری و الوهیت عیسی مسیح و اعتقاد به ارواح از آموزشهای اولیه این راهبان بود. لذا جریان تصوف محصول مشترک این دو گروه است که در کنار یکدیگر این توطئهٔ را ابداع کردند و با نام تشییع عرضه نمودند.

۲) تکنیک مذاهب انحرافی

بشر بطور طبیعی و فطری به پرستش گرایش دارد. ادیان و پیامبران همواره تلاش کرده اند تا مسیر این پرستش را مشخص کنند و بشر را در مسیر درست هدایت کنند. ادیان سماوی با اتکا به دستورات و تعالیم الهی نوع و نحوهٔ این پرستش را مشخص میکنند. میل فطری بشر به پرستش باعث جذب بشر به پرستش بتها شد. اما پیامبر اسلام (ص) با هدایت مردم مسیر این پرستش را اصلاح نمود و میل فطری را کنترل و تعدیل کرد. پرستش در همه مراحل حیات بشری وجود داشته است و بشر در طول تاریخ هرگز عبادت کردن خود را متوقف نکرده است. مطابق تحقیقات جامعه شناسان فرانسوی در میان قبایل اولیه در برخی جزایر دور دست و سرزمینهای بکر پرستش درمیان انسانهای اولیه هم وجود داشته است و هیچیک از مراحل زندگی بشر خالی از پرستش نبوده است هرچند این پرستش گاه در شکل پرستش اشیاء مانند سنگها و مهره ها بوده و گاه در شکل پرستش ارواح ظاهر شده است. اما براساس آیات موجود در کتابهای آسمانی خداوند متعال همواره تلاش کرده است تا مسیر پرستش انسان را اصلاح نماید تا عبادت بشر متوجه خداوند متعال گردد. اما آنچه همواره مورد نگرانی بشر وحتی پیامبران را فراهم آورده است وجود مذاهب انحرافی و مکاتب نفاق است که ظاهری مشروع و الهی دارند و برای خود پوششی مقبول و مشابه طراحی میکنند اما در باطن دارای اهدافی پنهانی و مخرب هستند.

بارزترین ویژگی فرقه های انحرافی کسب مقبولیت است. یعنی این فرقه ها گاهی موفق میشوند که مقبولیت عموم مردم یک جامعه را بدست آورند و در نظر مردم درست به تلقی شوند. اما مقبولیت عمومی هرگز به معنای داشتن مشروعیت نیست. در یک جامعه گاهی برخی ناهنجارهای اجتماعی به دلیل عمومی شدن از مقبولیت اجتماعی برخوردار میشوند. اما مقبولیت با مشروعیت تفاوت دارد. این ویژگیها ممکن در مورد مذاهب مصداق داشته باشد اما در مورد ادیان صادق نیست چون ادیان سماوی از سوی خداوند مشروعیت خود را دریافت میکنند. لکن این ویژگی ها در مورد مذاهب مصداق دارد و برخی مذاهب انحرافی با کسب مقبولیت عمومی تلاش میکنند که وارد حوزهٔ مشروعیت دینی شوند و خود را مذهب مشروع معرفی نمایند و خود را درشکل وصورت ادیان سماوی ظاهر میسازند و این احساس را در جامعه ایجاد میکنند که مذاهب حق هستند.

برای تبین و تشخیص مذاهب انحرافی ذکر این نکته لازم است که مذاهب شرک با مذاهب انحرافی یکی نیستند بلکه مذاهب انحرافی از مذاهب و ادیان شرک خطرناکتر هستند. در شرک معمولا چندین خدا مورد پرستش واقع میشوند و ادیان و مذاهب شرک برای خداوند شریک قایل میشوند به این دلیل به آنها ادیان و مذاهب شرک گفته میشود. اما در مذاهب انحرافی اگرچه یک خدا وجود دارد و خداوند در مرکز و محور پرستش قرار میگیرد اما این مذاهب در مراتب پائین تر به تحریف اصول و باورهای دینی دست میزنند. در مذاهب انحرافی شکل و ظاهر پرستش حفظ میشود اما باطن و درون مذهب مورد تعرض و هجوم قرار میگیرد. این تغییرات و تحریفات گاهی به صورت اتفاقی بوده و گاهی توسط دولتها و دستگاههای صاحب نفوذ و قدرت صورت میگیرد تا مذاهبی شکل گیرد که در خدمت اهداف یک دولت قرار گیرد و در جهت توجیه اقدامات دولت ها بکار رود. مهمترین و ظریف ترین ویژگی مذاهب انحرافی در استتار نهفته است که مذاهب انحرافی لباس ادیان را برتن میکنند و انحرافات خود را با نام اصول و فروع دینی عرضه میکنند بگونه ای که هرگز مورد توجه عوام واقع نشود.

یکی از مهمترین راههایی که میتوان بوسیله آن ادیان و مذاهب را شناخت **آگاهی از نحوه پرستش** و شکل باورها در یک مذهب است. تفاوت دین اسلام با تشیع به نوع و نحوهٔ پرستش، محتوی، و شکل باورها باز میگردد. با بررسی حیات بشری متوجه میشویم که بشر از روزگاران نخست به کار پرستش مشغول بوده و با توجه به غریزه پرستش انسان همواره در جستجوی خالق خویش بوده است. اما تفاوت در نوع و نحوه پرستش نهفته است. یعنی پرستش در همه دوره های تاریخ بشری حضور داشته است **لکن ما دارای انواع پرستش هستیم**. بنابراین خداوند متعال برای تصحیح پرستش پیامبران و فرستادگان خود را به سوی بشر فرستاد تا پرستش در مسیر درست خویش قرار گیرد. در نتیجه پرستش در ادیان توحیدی، در مذاهب انحرافی و در مذاهب شرک هم وجود داشته است.

در سورهٔ کافرون پیامبر به مشرکان میفرماید "لا اعبدُ ما تعبدون و لا انتم تعبدون ما اعبد" یعنی من چیزی را که شما میپرستید را نمی پرستم و دین شما برای شما و دین من هم برای من است. در این سورهٔ کاملا روشن است که کافرون صاحب دین هستند و پیامبر در مورد آنها میفرماید ای کافرون من چیزی را که شما میپرستید را نمیپرستم و شما نیز میتوانید و مخیر هستید که چیز متفاوتی از دین من را پرستش کنید. این سوره نشانگر این موضوع مهم است که کفار هم می پرستند و کفر صاحب دین است، لکن پرستش و نوع اعتقاد آنها با ادیان الهی و توحیدی تفاوت دارد. بنا به آنچه دکتر علی شریعتی در کتاب «مذهب برعلیه مذهب» مینویسد کفر و شرک صاحب دین و مذهب هستند. این تشبیه در مورد تصوف کاملا صدق میکند و صوفیان از این تشابه و انطباق به خوبی آگاهی دارند و برای دفاع از جهان بینی خود در اذکار و اوراد خود از نام خداوند «الله» استفاده میکنند. در حالیکه صرف وجود نام «الله» دلیل بر اسلامی بودن یک مذهب نیست. چراکه همه فرقه های شیعه از علی اللهیان، نصیران، علویان، تا بهائیان از نام «الله» استفاده میکنند و فراموش میکنند که نوع و نحوه پرستش در ادیان بسیار مهم است. از اینروطابق تعالیم قرآن و شواهد موجود در سورهٔ کافرون انواع پرستش وجود دارد و حتی کافرون هم میپرستند. البته شیعه در ردیف کفر قرار نمیگیرد که جزء مذاهب انحرافی است که پرستش خود را براساس جهان بینی وحدت وجود یونانیان ادامه میدهد و اعتقاد به زنده بودن علی و فرزندان ایشان دارد.

در اسلام ایرانی تلاش میشود تا معنی و مفهوم بسیاری از اصطلاحات و تعابیر تغییر داده شود تا انحرافات و بدعتها طبیعی جلوه کنند. از اینرو بزرگترین تحریف در مذهب شیعه به نوع و نحوه پرستش بازمیگردد. به این دلیل در فرهنگ شیعه «کفر» به معنی بی دینی ترجمه و تفسیر میشود و «کافر» در فرهنگ و ادبیات شیعه به گونه ای تعریف میشود که جامعه گمان کند کافر یعنی کسی که دین ندارد و کافر کسی است که دین ندارد و نمی پرستد. درحالیکه از نظر قرآن کافر کسی است که هم میپرستد و هم دین دارد تا جائیکه خداوند در سوره کافرون به پیامبر می فرماید به کافران بگو که من دین شما را نمی پرستم شما هم دین مرا نپرستید. اما در اسلام ایرانی کافر به گونه ای تعریف میشود که فاقد دین است و هیچ چیزی را نمی پرستد. ارائه چنین تعریفی تنها برای پنهان نمودن انحرافات موجود در شیعه صورت میگیرد تا هر نوع پرستشی توجیه گردد و کافر در میان ما زندگی کند و فرقه ها و دسته های الحادی با نام دیندار شناخته شود. مطابق دستور صریح قرآن کافر دیندار است و کفر دارای دین است اما تفاوت او با مسلمانان در نوع اعتقادات و نحوهٔ اجرای آنها است.

بشر از روز نخست مطابق غریزهٔ فطری خود به کار پرستش مشغول بود و هرگز نمیتوان فرد و یا گروهی را یافت که بدون دین زندگی میکند. بشر مطابق غریزهٔ فطری خود همواره در جستجوی راهی بوده است تا ارتباط خود را با خداوند نزدیک سازد. اهمیت پرستش در زندگی انسان تا حدی است که در برخی مراحل حیات بشری ارواح و اشیاء مورد پرستش قرارگرفته اند. براساس تفاوتها و اختلافات در پرستش خداوند روش خاصی را برای پرستش خود تعیین میکند و پیامبران خود را به اجتماعات بشری میفرستد تا نوع و نحوهٔ پرستش برای انسان تبیین گردد. در سورهٔ کافرون پیامبر به طراحت اعلام میکند که من از دین کافران پیروی نمیکنم یعنی کافر دارای دین است و سپس میفرماید؛ ازدین خود پیروی پیروی میکنم. بنابراین به روشنی به مخاطب پیام میدهد که کافران دارای دین هستند. لکن از

مسلمانان نباید از دین کافران پیروی کنند درنتیجه عدم پیروی و تخطی از دین اسلام «کفر» نامیده میشود. اما اشتباه بسیار بزرگی که به ذهن مردم تحمیل میشود این است که **در فرهنگ و ادبیات و شیعه «کفر» با نام «بی دینی» تعریف و تفسیر میشود و این تعریف کاملا اشتباه و هدفمند است و منطبق با مصادیق قرآن نیست.** یکی از دلایل ممنوعیت کتاب «مذهب علیه مذهب» آقای شریعتی در این نکته نهفته است که ادیان انحرافی هم میتوانند صاحب دین و مذهب شوند.

تعریف «کفر» با نام «بی دینی» عواقب و پیامدهای جبران ناپذیری را برای یک دین به بار میآورد و کارکردهای اصلی و حقیقی خود را در محافظت از دین از دست میدهد. به این ترتیب این تعریف تنها شامل فرقه هایی میشود که دین ندارند و چون هیچ فرقه و گروهی یافته نمیشود که بدون دین باشد و همهٔ فرقه ها و اجتماعات بشری دارای دین بوده اند در نتیجه تعریف شیعه از «کفر» کاملا اشتباه وهدفمند است. البته این تعریف خود بیان کنندهٔ تحریفات بعدی خطرناکی است که شیعهٔ صفوی یا اسلام ایرانی برای پیشبرد اهداف خود از آنها سود میبرد. از همهٔ این موارد خطرناکتر آن است که وقتی یک فرقهٔ مدعی اسلام روش خاصی را برای پرستش خود ابداع کند و از اعتقادات و باورهای متفاوت با دین اسلام پیروی کند از نظر شیعه مذهب انحرافی یا شرک قلمداد نمیشود. شیعه بی دینی را کفر مینامد تا خود را نجات دهد چراکه کفر و شرک صاحب دین هستند و مکاتب انحرافی نیز میتوانند صاحب دین باشند.

از نظر قرآن «کفر» (در سوریه کافرون) به معنی «بی دینی» نیست و وقتی که «کفر» با نام «بی دینی» خوانده میشود فرقه ها و دسته های انحرافی فراوانی میتوانند نظام اعتقادات و باورهای خاص خود را تاسیس نمایند و در سایهٔ این تعریف مسلمان تلقی شوند و هیچ قانونی نمیتواند با این دسته ها و فرقه ها مقابله کند یعنی وقتی که یک فرقه و یا یک جامعه روش متفاوتی با سنت پیامبر و اسلام عرب ابداع کند باز هم مسلمان نامیده میشود. اما وقتی که «کفر، شرک و انحراف» منطبق و مطابق با نظر قرآن ترجمه و تعریف گردد فرقه های انحرافی از غیر انحرافی جدا میگردد و همهٔ کارکردهای انحراف بر روی شیعه صدق میکند چراکه شیعه یک دین انحرافی است که در قالب اسلام پنهان شده است.

در «مذاهب کفر و مذاهب شرک» بحث بر سر «بی دینی» نیست چراکه همهٔ مردم بشر دیندار هستند و انسان بدون دین وجود ندارد حوزهٔ پرستش بشر از سنگها آغاز میگردد و همهٔ مظاهر طبیعیت را فرا میگیرد و حتی در هند آلات تناسلی هم محل پرستش برخی فرقه ها قرار گرفته است. بکار بردن ترجمهٔ «بی دینی» با هدف خنثی سازی عملکرد «کفر» صورت میگیرد تا گروهها و فرقه های انحرافی بتوانند در دورن دین اسلام رشد کنند و این دین را از درون تحلیل کنند. «کفر» مطابق نص صریح قرآن در سورهٔ کافرون «بی دینی» نیست بلکه به معنای «داشتن یک دین مختلف است که در نوع و نحوهٔ پرستش خود با دین اسلام تفاوت دارد. همهٔ مسلمانان خداوند را براساس روش و سنت پیامبر خواهند پرستید. از اینرو مذاهب شرک و انحرافی هم میتوانند صاحب مذهب باشند و مطابق غریزهٔ خود به کار پرستش اقدام کنند. اما اختلاف مهم و اساسی این است که نوع و نحوهٔ پرستش مذاهب شرک و کفر با مسلمانان تفاوت دارد. تصوف با ترجمه و تفسیر اصول خود به زبان عربی توانست ظاهری اسلامی به خود گیرد. در این زمینه علم باطنی اسماعیلیان نقش عمده ای را در تحول تصوف ایفا نمود و این تصوف و بویژه جهان بینی وحدت وجود را با اصول و مفاهیم قرآنی تفسیر نمود و آیات و عبارات اسلامی زیادی را به این جهان بینی شرک آمیز نسبت داد. بویژه شکل گیری نهضت حدیث در این راه به شیعه کمک زیادی کرد. بطوریکه هزاران حدیث جعلی برای توجیه و انتشار تصوف نوشته شد و همه این احادیث به علی بن ابیطالب نسبت داده میشد.

برای یافتن منشأ تصوف و یا هر پدیدهٔ اجتماعی دیگر نباید به زبان اکتفا نمود و در مورد یک پدیده نتیجه گیری کرد بلکه فاکتورهای دیگری هم وجود دارند که متاسفانه مورد غفلت محقق ایرانی قرار گرفته است. زبان ابزار کافی برای نتیجه گیری در مورد منشأ تصوف به شمار نمی آید. مسئلهٔ بسیاری مهمی که محقق ایرانی به آن توجه نمیکند شناخت

دین اسلام و تصوف است. دین اسلام با شیعه متصوف تفاوت دارد. شکل گیری شیعه پس از خلافت بین عباس باعث ایجاد انحرافات بزرگی در دین اسلام شد که در نهایت با سرکوب و مقابله بنی عباس واقع گردید. لکن این مذهب بطور آهسته و با مرور زمان بعنوان یکی از وجوه دین اسلام معرفی شد و در این مسیر از توطئه زبان عربی بهر گرفت و تلاش کرد که از طریق ارائه اصول خود به زبان عربی و استفاده از عناوین و عبارات عربی تا خود را به عنوان بخشی از اسلام و یا کل اسلام معرفی نماید. در حالیکه اسناد و شواهد زیادی ادعای تصوف یونانی و اعتقادات مسیحیان را تکذیب میکند. از دلایل اصلی رسیدن به این نتیجه گیری که عده ای تصوف را دارای سرچشمهٔ اسلامی میدانند. این دسته از شناخت ماهیت تصوف و پایه های اصلی آن باز مانده اند و تصوف را در محدودهٔ مرزهای اسلام بررسی میکنند و آن را در برخی اعمال، اذکار و اشعار خلاصه کرده اند که به قرن یکم هجری باز میگردد. رابطهٔ میان «وحدت وجود» و تصوف از یک سو و دین اسلام از سوی دیگر میتواند تفاوت ماهوی میان تصوف و دین اسلام را آشکار سازد. دیگر آنکه تحقیقات نیکلسون در کتاب تصوف شاهد بسیار مستندی بر تفاوت اسلام و تصوف است همچنین آثار دیگری که در زبان انگلیسی منتشر شده و حاوی نکات و موضوعات متعددی در مورد تصوف است.

اما در این کشور روحانی و ضدروحانی در یک ائتلاف ملی ایستاده اند و از حقوق تصوف دفاع میکنند و آن را اسلام می نامند تا از حوزهٔ تسلط و شباهتهای دینی با عرب فاصله گیرند. مطالعهٔ تاریخ شکل گیری تصوف برای هرمسلمانی لازم و واجب است اما برای جوان ایرانی و بویژه عرب احوازی لازمتر و واجب تر است تا با ماهیت شیعه و نحوهٔ ورود تحریفات به این مذهب آشنا گردد که چگونه بسیاری از تحریفات و اعتقادات غیراسلامی در این مذهب رنگ شرعی و دینی داده میشوند و نه تنها با این انحرافات مقابله نمیشود که بر وجود آنها تاکید میگردد.

اگر صوفی برای انتقال جهان بینی الحادی خود از اصطلاحات و عبارات عربی استفاده میکند هرگز نباید این بدعت را به دین اسلام نسبت داد. وجود این نظریه در میان ایرانیان هیجان وسیعی را به راه انداخته است. از این رو ایرانیان با استناد به این نظر بدعت بزرگ تصوف را به اسلام نسبت مبدهند و با خوشحالی بدعت تصوف را «عرفان اسلامی» می نامند تا ولایت خراسان قدیم و ایرانی معاصر را از این بدعت مبری نمایند و تشییع خود را نجات دهند. تصوف مجموعه ای از بدعتهای یونانی است که رابطهٔ انسان و خداوند برمشاهده و تجربهٔ فردی استوار است و نجات و رستگاری انسان به صورت مستقیم و بلاواسطه بدست می آید. دین اسلام کیفیت عبادات و اعمال پرستش را در قالب شریعت اسلامی مشخص نموده است و نمازهای یومیه و کیفیت اجرای آنها را تبیین نموده است. کسانی که گمان میکنند وجود اصطلاحات عربی بیان کنندهٔ ریشهٔ تصوف است کافی است بدانند که درتصوف اعمال شریعت اسلامی بطور کامل متوقف شد و صوفی از خواندن نماز معاف شد و در نظر ابن عربی و جلال الدین میان کعبه، کلیسا و دیر تفاوتی وجود ندارد و زیارات کعبه با زیارت قبور شیوخ متصوفه مساوی قلمداد شد و حتی بسیاری از صوفیان از ازدواج خودداری میکردند.

جهان بینی تصوف بدعتها و خرافات زیادی را وارد دین اسلام کردو با بهره گیری از قابلیتهای زبان عربی ادبیات وسیعی را پرورش داد و عبارات و اصطلاحات فراوانی را تولید کرد که در ظاهر اسلامی و عربی هستند اما در باطن معنای ریاضتهای مسیحیان و بودائیان را انتقال میدهد. رینولد آ. نیکولسون در کتاب خود صوفیزم مینویسد که تصوف تعالیم و آداب نهضت ناستیک یونان را در قالب مفاهیم و معانی قرآنی ریخت و برای تصوف ظاهری اسلامی بوجود آورد. صوفیان خراسانی برای توجیه و تشریع تصوف خود احادیث فراوانی را بانام دین اسلام جعل نمودند و با نام علی بن ابیطالب و رسول الله انتشار دادند. ابن عربی با استفاده از علم باطنی اسماعیلیان بسیاری از باورهای تصوف را توجیه و تفسیر نمود و همهٔ مفاهیم، اصطلاحات و عبارات تصوف را با متون اسلامی و کتاب قرآن تلفیق ساخت تا تصوف خود را با ظاهر و جلوهٔ اسلامی آرایش کند و برای تصوف یک پرستیژ شرعی بسازد و چهره ای اسلامی به نمایش گذارد تا مورد استقبال مردم قرار گیرد و ذهن و باور آنها را تسخیرکند.

۳) زبان عربی

دامنۀ بهره گیری از عبارات و اصطلاحات عربی به تصوف محدود نمیشود که حتی مسیحیان عرب نیز از زبان عربی برای ترجمه و قرائت انجیل و امور دینی خود استفاده میکنند. وقتی که مسیحیان عرب انجیل خود را به زبان عربی میخوانند تشابهات گفتاری و اصطلاحی میان مسیحیت و دین اسلام بیشتر میشود چرا که هر دو کتاب به یک زبان نوشته شده اند لکن این کتاب قرآن است و آن کتاب انجیل. به عنوان مثال «خداوند» در انجیل عربی با نام «رب» ترجمه میشود و کلمۀ «رب» در قرآن نیز آمده است و عبارات دینی دیگری مانند «ایمان، صلوات، جنة، نار، ذنب، غفران، نزول، کتاب، رزق، هدی، کفر، عذاب و...» بطورمشترک به عربی درانجیل و کتاب قرآن آمده است. اما آیا با توجه به وجود چنین اشتراکات و تشابهاتی میتوان به مسیحیت ریشۀ اسلامی داد. زبان عربی زبان اسلام است، از اینرو در جوامع غیرعرب این احساس رایج شده است که هر روایت و سخنی که به زبان عربی بیان گردد دارای جهت گیری و منشأ اسلامی است و از متون و منابع اسلامی استخراج شده است. در حالیکه بسیاری از سخنان و روایات عربی هرگز رابطه ای با دین اسلام ندارند بلکه در برخی موارد در جهت مخالف دین اسلام عمل میکنند و به عنوان عامل تهدید کننده ای برای دین اسلام به شمار میآید و بسیاری از عبارات و مفاهیمی که به زبان عربی بیان میشوند اسلامی نیستند. این شیوه در اسلام ایرانی بسیار رایج است. انتشار برخی اصطلاحات و کلمات از یک زبان به زبان دیگر نیازمند تحقیق و بررسی است. اما وقتی که زبان عربی در قلمرو اسلام به عنوان زبان رسمی یک دولت و جامعه پذیرفته میشود چرا محقق ایرانی دردوران معاصر از فاکتور **«رسمی بودن زبان عربی»** درسرزمین کنونی ایران چشم پوشی میکند وتنها به وجود برخی کلمات واصطلاحات عربی درادبیات وفرهنگ تصوف استناد میکند.

محققان ایرانی به صورت جانبدارانه به موضوع تصوف می نگرند و مسئلۀ وجود زبان عربی را به عنوان زبان رسمی درجهان اسلام و ولایت خراسان کتمان میکنند و از رابطۀ میان زبان عربی و تصوف چشم پوشی میکنند و تنها به وجود برخی کلمات و اصطلاحات عربی اشاره میکنند واز اشاره به وجود زبان عربی رسمی در محیط گذشته خودداری میکنند چراکه وقتی زبان عربی در مکانی رسمی باشد وجود کلمات و اصطلاحات عربی بدیهی خواهد بود و محقق نمیتواند ریشۀ تصوف را به شبه جزیرۀ عربی مرتبط سازد بلکه یک پدیده اجتماعی میتواند جزء محصولات داخلی و محیطی باشد و میتوان آن را به عنوان یکی از وجوه فرهنگ محلی در ولایت خراسان پذیرفت.

استفاده تصوف از زبان عربی این شُبه را ایجاد نمود که تصوف بخشی اسلام و یا خود اسلام است اما وجود عبارات عربی دلیلی برای اسلامی بودن یک دین نیست چرا که بسیاری وجود زبان عربی را در دین اسلام محدود کرده اند غافل از اینکه زبان عربی حتی بوسیلۀ غیرمسلمانان هم استفاده میشود و ادیان، مکاتب و گروههای مختلفی برای انتقال مقاصد و اهداف خود از زبان عربی استفاده میکنند و به همین دلیل روحانیون معاصر در ایران برای بیان تحریفات و مجعولات خود از لهجۀ عربی استفاده میکنند تا این معنا را به مخاطب انتقال دهند که کلام آنها اسلامی است اگرچه ضد اسلامی باشد. این تکنیک از دورۀ شروع تصوف در قرن دوم هجری بکارگرفته میشود و تا به امروز ادامه دارد. بنابراین وجود اصطلاحات و عبارات عربی این شبه را ایجاد نمود که این جریان الحادی و کفرآمیز یکی از وجوه اسلام است.

بزرگترین مشکل محققان معاصر این است که براساس شرایط حاضر درمورد گذشته قضاوت میکنند و بدون توجه به اختلافات زمانی و مکانی تلاش میکنند تا فاکتورهای معاصر را به قرون گذشته تعمیم دهند. محقق ایرانی معاصر به زبان فارسی مینویسد و برمبنای همین زبان فکر میکند و مطابق همین نگرش از خود میپرسد چرا در ادبیات تصوف کلمات و اصطلاحات عربی نهفته است غافل از اینکه زبان عربی تا قرن نوزدهم زبان رسمی همین سرزمین بود و

زبان فارسی تنها برای چند سال است که دراین سرزمین رایج شده است. این مسئله از ضعف تحقیق و محقق درمیان ایرانیان حکایت دارد وقتی که محققان ایرانی هنوز نتوانسته است کتابهای دینی غیراسلامی مانند کتابهای مسیحی و یهودی را به زبان عربی مطالعه نماید تا دایرهٔ آگاهی خود را نسبت به وسعت زبان عربی گسترش دهند و منطقی تر در مورد ادبیات تصوف نتیجه گیری کنند. البته طرفداران این سخن برخی از ایرانی هستند که از ماهیت تصوف آگاهی ندارند و از ریشه یابی تصوف در منابع یونانی و مسیحی خودداری میکنند تا تصوف را به اسلام نسبت دهند و از این طریق تشیع صفویان را که ریشه در تصوف دارد وجههٔ اسلامی بدهند تا اسلام ایرانی همچنان استقلال خود را از حوزهٔ کنترل و نظارت عرب در شبه جزیرة العرب حفظ نماید.

۴) انفعال تصوف

جهان بینی تصوف در آغاز انتشار خود یک جریان منفغل بود که در شکل تکرار اذکار و ریاضت در خلوتگاهها ظاهر گردید و بدلیل انفعال و خلوت گزینی توانست در همه نقاط جهان اسلام گسترش پیدا کند. انفعال در مفهوم عام و مذهبی خود مطابق تعاریف موجود در دیکشنری های انگلیسی و براساس آنچه حوران یحیی در کتاب خود «انفعال در مذهب» (Passivity in religion) آورده است به فعال نبودن افراد یا عدم مشارکت آگاهانه آنها در یک فعالیت یا جریان اشاره میکند بطوریکه در این شرایط فرد بی روح و فاقد تحرک و جنبش است و منفعل و تاثیرپذیر است. وقتی که یک فرد به دیگری به عنوان «فرد منفعل» اشاره میکند، به این معنی است که فرد مورد نظر فاقد شوق، حرارت و تعصب است و به امور جهان بیرونی خود و جهان واقعی بی تفاوت و بدون توجه است و نسبت به مشکلات و حوادث دیگران بی تفاوت است و هیچ تلاشی برای کمک و حل مشکلات دیگران و انسانهای اطرافیان خود انجام نمیدهد. کسی که منفعل است در جهان کوچک خود فرورفته و در خودش زندگی میکند.

کتاب حوران یحیی طبیعت انسانهای منفعل را کشف و بررسی میکند که آگاهانه پذیرفته اند بدون تعهد و مسئولیت زندگی کنند و فرد تلاش میکند تا سهمی از فساد اخلاقی را به اجتماع خود منتقل نماید. برخی افراد در میان مسلمانان هستند که مزاج آنها در مقایسه با سایر افراد در نقطهٔ مقابل شور و شوق و غیرتی است که سایر مسلمانان از آن برخوردار هستند. گذشته از توصیه های دینی اسلام در مورد قناعت و صلح طلبی و آرامش درونی، اصولا افراد منفعل به زندگی راکد و منجمدی روی میآورند و این انجماد و سکون باعث میشود که این افراد از خودراضی شوند و تنها به خود فکر کنند و هرگز خود را درگیر مسایل اجتماعی نمیکنند وبراساس اخلاق اسلامی زندگی نمیکنند. البته بنا به اعتقاد این دسته خزیدن در درون خود و عدم ارتباط با مردم جامعه باعث میشود که ارتکاب گناه کمتر گردد و در این انزوا و گوشه گیری بهترمیتوانند باخدا رابطه برقرار کنند وخداوند را درخلوت خود بهتر احساس خواهند کرد و درمقابل تنهائی و عزلت سالک موجب جلب توجه خداوند خواهدشد و ازاین طریق سالک به کمال دست خواهند یافت.

حوران یحیی در بخش دیگری از کتاب خود با انتقاد از اعتقاد به منفعل بودن درمیان برخی مسلمانان مینویسد افراد منفعل عاری از صفات اخلاقی هستند و انفعال و تاثیرپذیری هرگز فرد را به کمال و سعادت اخلاقی نمیرساند و این اعمال هرگز موجب جلب توجه و رضایت خداوند نمیشود چراکه صفاتی مانند دوست داشتن، صدق و صفا، محبت و وفاداری موجب رضایت خداوند را فراهم می سازند. اما با فقدان ویژگی هایی مانند اشتیاق و هواخواهی که افراد منفعل از خود بروز میدهند درواقع آنها کناره گیر، کرخت، غیرحساس، و بطور کامل رسمی هستند بطوریکه با وجود این صفات و ویژگی ها غیرممکن است که با این افراد رابطه و پیوند نزدیک و صمیمی برقرار کرد.

اما پس از رواج تصوف در قرون دوم و سوم هجری فعالیت عمدهٔ تصوف بر ریاضت و انزوا طلبی متمرکز گردید وخلوت گزینی و ریاضت طلبی در کوهستانها و خانقاههای ولایت خراسان در سطح وسیع خود منتشر گردید بطوریکه مطابق شواهد تاریخی بیش از دویست خانقاه در ولایت خراسان تاسیس گردید..میل به انفعال و انزوطلبی درمیان برخی فرقه های تصوف منجر به پیدایش ناهنجاری عجیب ترک همسر گردید بطوریکه بسیاری از صوفیان مدعی از زنان خود فاصله گرفتند و برخی دیگر از ازدواج خودداری میکردند و ترجیح میدادند تا در خلوت و تنهایی خود باقی بمانند و بتوانند راحتتر به کار عبادت مشغول شوند. تصوف با این ویژگی ها و صفات در میان مردم منتشر شد و منفعل بودن این جریان موجب پذیرش آن شد. تصوف جهان بینی منفعلی است که آداب و تکالیف خود را در سکوت و خلوت کوهستانها و خلوتگاهها انجام میداد. منفعل بودن تصوف خاصیت انعطاف پذیری بالایی را به باورهای تصوف بخشید تا جائیکه تصوف با مرور زمان با اعتقادات اسلامی تلفیق شد و بسیاری از باورهای تصوف رنگ و جلای اسلامی به خود گرفتند. اما بعدها این جریان تحت لفافهٔ اسلام گسترش پیدا میکند. از دلایل عمدهٔ انتشارآن رواج زبان عربی است که منجر به ورود آیات و اذکار اسلامی به حوزهٔ تصوف شد که این شبهه درمیان مردم ایجاد شد که تصوف بخشی ازاسلام است.

صفـــویان

پس از رحلت پیامبر اسلام اختلافات و چند دستگی ها بوسیلهٔ خلیفهٔ اول سرکوب گردید و بعضی افراد ادعای پیامبری کردند و برخی از قبایل از اطاعت از مکه و مرکزیت جهان اسلام سرباز زدند. اما با توسعهٔ جهان اسلام و فتح سرزمینها و مناطق جدید مشکلات و چند دستگی ها بیشتر شد و اتحاد مسلمانان کمرنگ تر شد. وجود زبانها، فرهنگها، باورهای جدید در سرزمینهای فتح شده مسئله اتحاد را دشوارتر میکرد و نظارت و حفاظت از دین را مشکلتر میساخت. .پیشرفت اسلام به سرزمینهای دیگر موجب انتشار و توسعه دین اسلام را فراهم نمود اما این احتمال و میزان تحریف را بیشتر کرد و دین اسلام را در معرض تهدیدات مختلف قرار داد. از اینرو پس از گسترش اسلام در دوره بنی عباس نظارت بر جهان اسلام دشوارتر شد. این شرایط به تصوف فرصت و قدرت کافی داد که به صورت گسترده در جهان اسلام منتشر شود.

خلافت بنی عباس نقطه عطف مهمی در تاریخ شیعه است. بطوریکه پیش از بنی عباس تاریخ اسلام شاهد شکل گیری یک نوع شیعه است و پس از خلافت بنی عباس شاهد شکل گیری نوع دیگری از شیعه است که تحت تاثیر اعتقادات مسیحیان و باورهای زردشتیان است. پیش از خلافت بنی عباس شیعه در ماهیت حقیقی و سالم خود ظهور کرد. این دوره تنها دوره ای است که تاریخ اسلام شاهد یک رویکرد اسلامی از شیعه است که وجه اصیل و ماهیت صحیح شیعه را به نمایش میگذارد که از صدر اسلام نشأت گرفته میشود و اعتقادات خود از قرآن و سنت پیامبر دریافت میکند. اما شهادت حسین بن علی در زمان حاکمیت بنی امیه زمینه را برای اعتراض مردم مهیا میسازد. فساد و بی دینی در دربار یزید کاملا آشکار بودد. از اینرو مردم منتظر جرقه ای بودند تا برعلیه بنی امیه قیام کنند. شیعه پیش از عباسیان مطالبات خود را بر حوزهٔ سیاسی متمرکز نموده و همه الگوها، ارزشها، اصول و اعتقادات صدر اسلام را پذیرفته بود و در درون مسیر اسلام حرکت میکرد. یعنی شیعه در نسخهٔ اول خود هرگز خواهان تغییر **ماهیت دین اسلام** نبود و از جریان خلافت و خلفای صدر اسلام پیروی میکرد. چراکه علی بن ابیطالب خود نیز با قبول جریان خلافت به مدت پنج سال بر مسند خلافت نشست. علی بن ابیطالب پس از خلیفهٔ چهارم به مدت پنج سال حکومت کرد لکن خود را امام و یا جانشین پیامبر معرفی نکرد بلکه به عنوان خلیفه پنجم بر مسند خلافت نشست. از اینرو مطالبات شیعه پیش از بنی عباس بر تغییر حاکم و براندازی حکومت بنی امیه متمرکز بود و هرگز ادعایی بر اقامه جریان امامت و تغییر اصول دین را مطرح نکرد. اما شهادت حسین بن علی این بهانه را در اختیار مردم گذارد تا برعلیه خلافت بنی امیه اعتراض کنند. بنابراین قیامهای متعددی شکل گرفت. اما تاکنون جریانی بنام **شیعه اعتقادی** شکل نگرفته بود. در این مرحله علی بن ابیطالب خلیفة الله بود و تفرقه و اختلاف با این جامعه بیگانه بود. یعنی شیعه در نوع اول خود در بستری از اعترضات سیاسی برای انتقامجویی از خون حسین بن علی حرکت میکرد. در این مرحله جریانی بنام امامت و ادعایی بر امام بودن علی بن ابیطالب شکل نگرفته نبود.

شیعه نوع اول در کنار سایر مسلمانان زندگی میکردند و هیچگونه اختلافی با سایر مسلمانان نداشت. دشمنی ها و جنگ تنها متوجه حکومت بین امیه بود و گروههای شیعه که خواهان انتقام از خون حسین بن علی بودند تیر خود را برعلیه بنی امیه نشانه رفته بودند. در زمینه اعتقادی نیز هیچ اثری از بنای قبور و قداست قبور ائمه وجود نداشت و زیارت قبور بنا به تعالیم و احادیث پیامبر ممنوع بود.

اما موج دوم شیعه به بعد از شکل گیری خلافت بنی عباس باز میگردد. این نوع از شیعه از بطن تصوف به دنیا آمد و با تمسک به نام علی بن ابیطالب در سوریه و ایران کنونی ظاهر شد که صورتی منفعل و گوشه نشین دارد. شیعه در این دوره در شکل اسلامی–مسیحی خود ظاهر میشود که نه یک مذهب اسلامی است و نه یک مذهب مسیحی. در این دوره تصوف با بهره گیری از اصل «وحدت وجود» همه اصول و معتقدات شیعه را توجیه میکند و با بهره گیری از «علم باطنی» اسماعیلیان همه اصول تصوف به اسلام نسبت داده میشوند. این شیعه عامل ورود مظاهری چون تسبیح، انگشتری، زیارت و قداست قبور، ادعیه، سحر و جادو است.

تصوف یونان پیش از اسلام از طریق نهضت ناستی سیزم به مسیحیت نفوذ کرده بود، بطوریکه دین مسیح برای چندین قرن به محل بدعتها و خرافات تصوف تبدیل شده بود. اما دامنه تاثیرگذاری تصوف و عقاید یونانی با نفوذ ایده های فلسفی فلاسفه یونانی مانند سقراط، افلاطون بیشتر شد. هرچند برخی افراد و نظریه پردازان با فلسفه و عقاید یونانی مخالفت کردند. اما تاثیرپذیری از عقاید فلاسفه یونانی در نهایت منجر به جمود و رکود دین مسیح در دوره قرون وسطی شد که در نتیجه نهضت رنسانس و انقلابهای سیاسی و اقتصادی دین از صحنه زندگی اورپائیان خارج شد. اما ارث نهضت ناستیک یونان نه تنها دامان مسیحیت را فرا گرفت که این نهضت دامان اسلام را نیز فراگرفت و دین اسلام با نفوذ این اعتقادات به محلی برای پرورش و ترویج تصوف درآمد. تاثیر پذیری دین اسلام از تصوف پس از فتح سزمین شام و مصر صورت گرفت. پیش از فتح سرزمین شام و مصر بوسیله خلیفه دوم اسلام عمر بن خطاب این دو سرزمسن جزء قلمرو مسیحیان بود. این دو سرزمین پیش از مسیحیت زیر سلطه اسکند مقدونی بودند و شهر اسکندریه بوسیله اسکند مقدونی فتح و نامگذاری شده بود.

از سوی دیگر شاگردان پلوتاینوس فیلسوف یونانی و مروجان اصلی اعتقادات و فلسفه یونان در پیش از اسلام به سرزمین ساسانیان گریخته بودند. این جهان بینی انحرافی از دو طریق وارد اسلام شد یکی از طریق مجوسیان و دیگری عربهای مسیحی است. مجوسیان پیش از ورود اسلام تحت تاثیر آموزشهای فلاسفهٔ نئو– پلاتونیک یونانی قرار گرفته بودند چون پیش از ورود اسلام قلمرو ساسانیان مأمن امنی برای این فلاسفه بود و از ممنوعیت تدریس فلسفه در آتن این گروه از فلاسفه وارد قلمرو فارس میشوند و در طول حضور خود یک مدرسه نیز تاسیس میکنند. در تاریخ کنونی کمتر به ورود نئوپلاتونیک ها به خاک ساسانیان اشاره میشود تا تاثیرپذیری مجوسیان از فلسفه و اعتقادات یونان کتمان شود و رابطهٔ تصوف با مجوسیان پنهان بماند. مرحلهٔ دوم ورود فلسفه و اعتقادات یونانی به پس از ورود اسلام باز میگردد که فلسفه و اعتقادات صوفیانهٔ یونانی نئو– پلاتونیک بوسیلهٔ راهبان مسیحی عرب در مصر، سوریه و عراق آموزش داده میشود. این جریان از ابتدای قرن دوم هجری تا قرن نهم ولایت خراسان و آسیای میانه را بطور کامل تحت تسلط خود درآورد و زمینهٔ فساد سایر بخشهای جهان را اسلام را نیز فراهم نمود و اعتقادات و باورهای خویش را بر پایهٔ جهان بینی «وحدت وجود» بنا نهاد. از اینرو دو نقطهٔ جغرافیایی از جهان اسلام سهم بزرگی در ترویج بدعتها و رواج خرافه ها تصوف ها داشتند و به عنوان مراکز فساد و تحریف در جهان اسلام به شمار میآیند. این نقطه دین اسلام را مورد تهاجم توطئه های خود قرار دادند و درطول تاریخ به مرکز تولید خرافه ها و صدور بدعت ها تبدیل شدند و زمینه را برای شکل دادن و رواج فرقه های انحرافی مهیا کردند. این نقاط جغرافیایی **یکی سرزمین شام و دیگری ولایت خراسان قدیم** بود که زمینه را برای انحطاط و فساد دین اسلام مهیا نمودند.

بنابراین مرکز همهٔ خرافات و بدعتهای جهان اسلام سرزمین سوریه کنونی و ولایت خراسان قدیم به شمار میآیند. این دو منطقه از جهان اسلام با همپوشانی و اتحاد خود زمینه را برای تولد هزاران فرقهٔ منحرف مذهبی فراهم نمودند. آ. مرکس، ادوارد براون، د.ب.ماکدونالد، م.آسین پالاسیوس، آ. بن زینک، ف.س. مارچ، مارگارت اسمیث و دیگران منشأ تصوف را از مسیحیت شرقی و فلسفه نو افلاطونی دانستند. آسین پالاسیوس و بویژه نفوذ مسیحیت را بالصراحه ذکر کرده و غالبا در این طریق، راه مبالغه میرود و مضامین ساده و متشابه را که در تالیفات صوفیان وجود دارد دلیل آورده میگوید که متصوفه آن را از پیروان مسیح به وام گرفته اند. ر. دوزی سرچشمه های تصوف را در نفوذ

زرتشتیگری و مانویت در واکنش علیه عربیت و اسلام میداند که دین اسلام را دین عرب سامی میدانند. در این مورد نشانه هایی از نژادپرستی در تاریخ زرتشتیان برعلیه عربهای مسلمان دیده میشود. همچنین کارا.د. و. معتقد است که مبنای «فلسفه اشراق» شهاب الدین سهروردی همان فلسفه نئو-پلاتونیک های یونانی است که بوسیله شهاب الدین سهروردی دستکاری شده و به شکل دیگری درآمده است.[13]

ولایت خراسان قدیم از نظر مرزهای جغرافیایی با مرز کنونی خود تفاوت داشت. ولایت خراسان قدیم پناهگاه و مرکز فرار مجوسیان بود که به دلیل دوری از مرکز خلافت و نیز پوشش کوهستانی خود مأمن امنی را برای زرتشتیان فراهم کرده بود. ولایت خراسان به دلیل نوع جغرافیای خود محل مناسبی را برای اختفای گروههای منحرف فراهم آورده بود و همهٔ گروههای زرتشتی (مجوسیان) پس از ورود اسلام به ولایت خراسان گریختند و درمیان مناطق کوهستانی در خراسان کنونی، افغانستان و بخشهایی از آسیای میانه پنهان شدند. زرتشتیان با مقاومت در پذیرش اسلام تلاش کردند تا باورهای خود را با اعتقادات اسلامی تلفیق کنند، به این دلیل سرزمین ولایت خراسان بعدها به مرکز انتشار تصوف تبدیل شد. از سوی دیگر سوریه نیز مرکز اعتقادی بزرگی برای تجمع مسیحیان عرب به شمار میآمد که از پذیرش دین اسلام خودداری میکردند بطوریکه راهبان مسیحی تعالیم مسیحیان را به مسلمانان آموزش میدادند و اعتقادات و باورهای یونانی—مسیحی را به مسلمانان منتقل کردند. مطابق اسناد و شواهد کنونی بسیاری از مسلمانان تحت تاثیر آموزشهای راهبان مسیحی فرقه هایی را تشکیل دادند که از اعتقادات اسلامی—مسیحی پیروی میکردند. بارزترین این فرقه ها فرقه «نصریه» در سوریه است. **نیکولسون مینویسد که ابتدا راهبان مسیحی به عنوان معلم بخشی از مسلمانان در سوریه بودند و آموزشهای این راهبان به این مسلمانان منتقل گردید. اموری مانند لزوم ترک دنیا و برگزیدن فقر اختیاری و الوهیت عیسی مسیح و اعتقاد به ارواح از آموزشهای اولیه این راهبان بود.**[14]

در مجموع این دو منطقه زمینه را برای نفوذ باورهای مسیحی، یونانی و زرتشتی در دین اسلام فراهم نمودند که در نتیجهٔ این اقدام فرقه ها و گروههایی متولد شدند که یا مستقیما تحت تاثیر آموزشها و تعالیم مسیحیان بودند و یا از تعالیم و اعتقادات مجوسیان تأثیر پذیرفتند وهمچنان با نام اسلام فعالیت میکردند. از اینرو اسلام در نظر این گروهها بطور سلیقه ای و گروهی اجرا میشد و تنها در تلفظ برخی عبارات عربی خلاصه میشد. در نتیجه با رواج تصوف سیل جدیدی از اعتقادات و باورهای یونانی—مسیحی سرزمین شام و ولایت خراسان قدیم را فرا گرفت و گروهها و فرقه های یهودی، مسیحی و زردشتی با استفاده از تصوف و فلسفه یونان توانستند مکاتب اعتقادی جدیدی را پایه گذاری کنند. همهٔ این مکاتب و فرقه ها مذاهب جدیدی تحت نام علی بن ابی طالب تاسیس کردند و با بهره گیری از «تصوف» و جهان بینی کفرآمیز «وحدت وجود» نظریهٔ زنده بودن علی بن ابی طالب و بازگشت همهٔ ائمه توجیه شد.

این دو گروه از روز نخست ورود اسلام در پذیرش اسلام مقاومت میکردند و انجام امور دینی و عمل به شریعت اسلامی را دشوار میدیدند. مسیحیان در انجام شریعت مسیحی خود سهل انگار هستند این سهل انگاری و گریز از عمل به امور دینی در میان مسیحیان با نظم و صراحت موجود در دین اسلام تفاوت دارد. مسلمانان در انجام شریعت اسلامی مانند نماز، روزه، رعایت دستورات دینی در زمینه نظافت، خوراک و پوشاک و سایر واجبات اسلامی هیچگونه سهل انگاری را نمیپذیرند و با دقت و نظم امور دینی خویش را انجام میدهند تا جائیکه مسیحیان از نظم و دقت مسلمانان در انجام واجبات یومیه و اعمال دینی خود اظهار تعجب میکنند و تاب تحمل نظم و دقت جاری در امور اسلامی را ندارند. زردشتیان نیز اعمال دینی خاصی نداشتند که بطور روزانه و در زمانهای معینی انجام دهند، اعمال دینی زردشتیان در ادای احترامات و تشریفات دینی خلاصه میشد. از اینرو پس از ورود اسلام به قلمرو ساسانیان و سرزمین شام مردم موظف به انجام اعمال و واجبات دینی اسلام شدند، اما انجام شریعت اسلامی و امور روزانه مانند نماز و

13 اسلام در ایران– ایلیا پاولیچ پطروشفسکی – کریم کشاورز– ص ٣٣٢– انتشارات پیام– ١٣٥٠ – تهران
14 THE MYSTICS OF ISLAM- Reynold A. Nicholson- Routledge, Kegan Paul, London- 1914

رعایت نکات اسلامی در امور متعلق به خوردن، آشامیدن، و سایر جزئیات برای آنها دشوار بود. این دشواری و نظم در رعایت امور دینی و عمل به شریعت برای زردشتیان و مسیحیان خسته کننده بود و همواره در جستجوی راهی برای رهایی از شریعت اسلامی بودند. عمل به واجبات دینی و رعایت نظم در انجام امور دینی در کنار رویکردها فرقه ای و نگرشهای سیاسی زمینه را برای ظهور دین جدید درمیان مسیحیان و زردشتیان هموار نمود. بطوریکه پس از رواج تصوف در سوریه و ولایت خراسان صوفیان راه خانقاه را درپیش گرفتند و مساجد را رها نمودند و تکرار اذکار شبانه روزی از طریق تسبیح جایگزین شریعت اسلامی شد و هیچیک از صوفیان نماز نمیخواند و روزه نمیگرفت و رفتن به حج مطابق اعتقادات جاری در تصوف متوقف شد. گذشته از تاثیرات دینی و اعتقادی که زردشتیان و مسیحیان را خسته کرده بود این دو دسته از نظر سیاسی و اقتصادی فاقد جایگاه اجتماعی بودند و همواره بدنبال راهی برای استقلال خویش از دین اسلام بودند.

تصوف و فلسفه یونان در کنار آموزشهای مسیحی باعث تغییر زیربنای اعتقادی گروههای شیعی شد. این عناصر و عوامل آغوش شیعه را برای ورود و رشد انواع بدعتها باز کرد و باورهای شیعی را به مرکز پرورش بدعتها تبدیل نمود. بطوریکه هر یک از فرقه های شیعه در نتیجهٔ اعتقاد به یکی از باورهای مسیحی و یا یونانی متولد شدند. این شرایط منجر به تولد قارچی فرقه های انحرافی متعددی شد که تا به امروز دامان جهان اسلام را فرا گرفته و کالبد دین اسلام راز دورن میخورد. همهٔ فرقه ها و دسته هایی که بنام شیعه شکل گرفتند فلسفه و اعتقادات یونانی و آموزشهای مسیحی در سرزمین شام را اساس باورهای خود قرار دادند و فلسفه و اعتقادات یونانی زیربنای استنباط و استنتاج مذهبی در این فرقه ها شد. بطوریکه شیعهٔ اسماعیلی قرآن را با استفاده از آثار افلاطون تفسیر نمودند. از جمله این فرقه های انحرافی میتوان به این فرقه ها اشاره نمود که در نهایت روح همه این فرقه ها در جسم صفویان جمع گردید و به صورت ایدئولوژی شیعه متولد شد و این اثدئولوژی با نام تشیع به مردم تحمیل گردید.

شیعه کیسائیه یا مختاریه

کیسائیه گروهی از شیعیان بودند که محمد بن حنیفه، برادر ناتنی حسین بن علی، را امام چهارم و جانشین او میشناختند. دسته ای از شیعیان از طرفداران محمد بن حنیفه بودند. روایت است که ابن حنیفه استعدادهای برجسته ای داشته ، بعدها علوم غیبی و اطلاع از معنی باطنی افلاک آسمانی و غیره را هم به وی نسبت دادند. هواخواهان او تحت رهبری مختاربن ابی عبید ثقفی در سالهای ۶۶ تا ۶۸ در کوفه قیام کردند.

نام کیسائیه ظاهرا از کیسان ابو عمرو رئیس موالیی که در لشکر مختار بودند مأخوذ است. وی شیعه ای متعصب بوده و در قیام مذکور وظیفهٔ نمایانی داشته و یا شاید از نام کیسان دیگری که در جنگ صفین کشته شده گرفته شده باشد. کیسانیه برای اینکه مبنایی جهت حق امامت ابن الحنیفه بتراشند گفتند که علی بن ابی طالب امامت را به سبب خویشاوندی با پیامبر به دست نیاورده بلکه به منزلهٔ جانشین روحانی وی بوده است. کیسائیه معتقد بودند که علی می بایست جانشینی روحانی خویش را به ترتیب به سه پسر خود حسن، حسین و محمد بن حنیفه منتقل کند. مرگ ابن حنیفه (در حدود ۸۰ هجری) موجب انشعاباتی میان کیسائیان گشت. برخی از ایشان معتقد بودند که چون «آخر دنیا» نزدیک است شمار امامان باید به چهار محدود گردد که منظور همان علی سه پسر ایشان حسن، حسین و محمد بن حنیفه است. تمام فرق کیسانیه دارای عقائدی مشترك هستند که عبارت از: اعتقاد به امامت محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام با عقیده به مسأ له بداء، اعتقاد به تناسخ و حلول، اعتقاد به رجعت و اعتقاد به نوعی غلو در حق ائمه و پیشوایان خویش. برخی نوشته اند که عده ای از فرق غلاة مانند سپید جامگان خراسان که پیروان مقنع بودند و فرق خرمدینیه، خرمیه از بطن کیسانیه متولد شدند.

شیعه زیدیه

پس از رحلت اما شیعیان زین العابدین بار دیگر شیعیان اختلاف پیدا کردند و به دو فرقه دیگر تقسیم شدند، دسته ای از شیعیان امامت باقر را پذیرفتند و دسته ای دیگر از آنان اعتقاد به امامت زید بن علی بن حسین برادرش پیدا کردند.

شیعه سبائیه

پیروان عبدالله بن سباء یا عبدالله بن سوداء که گفته اند نخست یهودی بوده است سپس مسلمان شده و به علی علیه السلام پیوست ولی در بارهٔ آن حضرت غلو کرد و در باره ابوبکر و عمر و عثمان به طعن و لعن پرداخت او نخستین کسی است که مذهب غالیه را به وجود آورد و چون شنیدکه حضرت علی علیه السلام را شهید کرده اند منکر شد و گفت علی نه کشته شده و نه مرده است و اصولا مرگ ندارد و او دوباره رجعت خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد نماید پس از اینکه پر از ظلم و جور شده باشد. او اعتقاد به تناسخ و دور از این دنیا داشت و قیامت و بعث و حساب، بهشت و جهنم را باور نداشت او علی را خدا میدانست و پیروانش نیز ائمه را خدایان و ملائکه و انبیاء و پیامبران میدانستند.

شیعه نصیریه

منسوب به نصیر یا ابن نصیر که آنها را نصاریه و علویه نیز میگویند: این فرقه را برخی از فروع سبائیه به شمار آورده اند. آنان علی را جاودان و پایدار در طبیعت الهی میدانند. در شمال غربی سوریه سکونت گرفتند، تعالیم نصیریه عبارت است از آمیزه ای از عناصر عقائد شیعی و مسیحی و اعتقادات مردم پیش از اسلام . آنان خدا را ذاتی یگانه میدانند که از سه اصل لا یتجزی ترکیب یافته به نامهای: معنی، اسم باب، این تثلیث در وجود انبیاء تجسم و تجلی یافته و آخرین تجسم آن با ظهور اسلام مصادف شد، که وجود علی علیه السلام، محمدصلی الله علیه و آله و سلمان فارسی ظهور و بروز کرد و این تجسم آخر با حروف کلمه (عمس) نشان میدهند که حرف اول نام آن سه بزرگوار است.

شیعه علی الهیان

برخی این گروه را با نصیریه و یا دیگر گروههای غلاة یکی دانسته اند که درست نیست، زیرا فقط در اعتقاد به الوهیت علی با دیگر فرق غلاة و نصیریه مشترکند ولی دیگر عقائید آنان سخت با هم اختلاف دارد.اینان مهمترین گروههای غلاة هستند که دیگر فرقه ها و شاخه های غلاة از آنان منشعب شده اند. برخی گروههای غلاة را تا ۱۰۰ فرقه نیز شمرده اند. باید دانست که فرقه های غلاة و بسیاری از شاخه های آن از دیگر فرق شیعی هم منشعب شده اند مثلا از فرقه های زیدیه، اسماعیلیه، کیسانیه و حتی از شیعه ء اثنی عشریه .

شیعه دروزیه

فاطمیان اسماعیلی در مصر درقرن پنجم هجری نفوذ خویش رابه خارج از مرزهای خلافت فاطمی در مصر بسط دادند. انشعابات بزرگی در این فرقه وقوع یافت و فرقهٔ دروزیان یعنی پیروان الدرزی یا دروزی (یکی ازهمراهان خلیفهٔ الحاکم فاطمی) از ایشان جدا شدند. دروزها خلیفهٔ الحاکم رابه شدیدترین حالت (یعنی «حلول») خدا می شمردند. کانون اصلی دروز لبنان است. فرقهٔ دروزان که در ربع اول قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) از اسماعیلیه منشعب شد، خلیفهٔ فاطمی حاکم را خدای تعالی دانسته و عقل کل و نفس کل را صدورات «حاکم خدا» میشمرده، و به تعالیم اسماعیلی خیانت کرده و در واقع دین مستقل التقاطی ابداع کرد.

شیعه حروفیون یازده امامی

در فاصله قرنهای چهاردهم و پانزدهم میلادی فرقه ای شیعه بنام «حروفیه» در ایران معروف شد. مؤسس این فرقه فضل الله استرآبادی بوده (متولد در حدود سال ۷۴۱ هج) که در سال ۷۸۸/ ۷۸۹ هجری به تبلیغ «وحی جدید» خویش پرداخت. فضل الله استرآبادی ملقب به «حروفی» متفکر مستقلی بوده است و از تألیفات معروف او میتوان به «جاویدان کبیر» اشاره نمود. نفوذ فرقهٔ حروفیه به سرعت در سراسر سرزمین ایران کنونی، آذربایجان، ترکیه عثمانی و سوریه بسط یافت. اصول و مبادئ معتقدات حروفیون در «محرم نامه» و دیگر رسالات آن فرقه بیا شده است و بنابر آن کاینات الی الابد موجود هستند. مبدأ الهی در آدمی وحتی در صورت خداوند منعکس شده و آدمی مانند خداوند آفریده شده است. حرکت کاینات و تاریخ بشر دورانی ادواری است و هر دوره با ظهور آدم آغاز میگردد و در «قیامت» پایان می یابد. مبدأ الهی در آدمیان به صورت تدریجی ارتقاء می یابد و صورت خداوند به اشکال پیامبری و اولیائی پر می آید تاانیکه سرانجام تجسم و حلول خداوند در آدمی صورت گیرد. آخرین پیامبر محمد (ص) و نخستین کس از اولیاء الله علی است و آخرین نفر ایشان امام حسن عسکری است.

شیعه شیخیه (بابیه و بهائیه)

پیروان شیخ احمد احسائی مؤسس طریقه شیخیه که در ۱۲۴۱ ق در گذشته است. شیخیه اصول دین را منحصر در چهار اصل مي دانند، توحید، نبوت، امامت و رکن رابع که واسطه بین شیعیان و امام غائب است. از شیخیه فرقه های دیگری به وجود آمده است است که مهمترین آنها بابیه و بهائیه است بعضی از نویسندگان کتب فرق و ملل و شرح اعتقادات آنها لقب امامیه را در مورد تعدادی از فرقه هائی بکار برده اند که به جانشینی بلافصل حضرت علی علیه السلام و امامت بعضی از ائمه معتقد بودند و نیز جهان را هیچ زمان خالی از امام و حجت نمي دانند و یکی از ویژگي های آنان مسأله انتظار است که همیشه منتظر خروج یکی از علویان هستند که در آخرالزمان خروج مي کنند و جهان را پر از عدل و داد مي کند پس از آن که پر از ستم شده باشد. پیروان عبدالله بن ناووس و یا عجلان بن ناووس بصری که به همین دلیل ناووسیه خوانده شده اند و یا به علت انتسابشان به قریه ای به نام ناووسا، اینان معتقدند که امام صادق علیه السلام زنده است و غائب و او مهدی و قائم منتظر است، برخی از آنها گویند که امام، غائب کلی و مطلق نیست بلکه از طریق اولیای خود با مردم ارتباط دارد. گروهی که امامت را از حضرت علی علیه السلام تا امام باقر علیه السلام مي دانند و به استناد روایت جابر بن عبدالله انصاری وی را امام زمان و مهدی منتظر مي شناسند و معتقدند که وی نمرده است و برخی گفته اند مرده است ولی دوباره رجعت خواهد داشت و ظهور خواهد نمود، گاهی آنها را واقفه هم گفته اند چون در امامت وی توقف کردند و به امام دیگری قائل نشدند.

با مشاهدهٔ چنین تحریفاتی و رواج چنین بدعتهایی امام محمد غزالی برعلیه تصوف و فلسفهٔ یونان اعتراض نمود و در این زمینه چندین اثر از خود به جای گذارد. اما برخلاق این اعتراضات و هشدارهای غزالی گروههای صوفی در سوریه و ولایت خراسان فرقه های انحرافی زیادی را تاسیس نمودند و انحرفات و بدعتهای خود را با نام اسلام و شیعه ترویج میکردند. این اقدامات و انحرفات موجودیت اسلام را به خطر انداخت از اینرو هشدارهای امام محمد غزالی مؤثر واقع شد و واکنش خلفای عباسی را در بغداد برانگیخت و دولت عباسیان اقدام به سرکوب این جریانهای غیراسلامی کردند و در برجسته ترین اقدام منصور بن حلاج بوسیله خلفای بنی عباس در بغداد اعدام شد. بنی عباس برای نجات اسلام و تصفیهٔ آن از بدعتها و انحرافات تصوف همهٔ مقامات و ابنیه های صوفیان را تخریب کردند و بسیاری از آنان را قتل عام کردند تا جایئکه صوفی سرشناس و جادوگر بزرگ حسین بن منصور حلاج پس از آنکه در خیابانها فریاد میزد من خدا شده ام بوسیلهٔ عباسیان به دار آویخته شد. زیارتگاه های و ابنیه های تصوف با نام خانقاه و گاهی مقام نیز نامیده میشد که در آنها پارچه های سبز، کتابهای ادعیه و تسبیح آویزان میشد و در سراسر شهرها و

روستاها ساخته میشد. جغرافیای کوهستانی خراسان قدرت عمل خلافت بنی عباس را در بغداد کمتر میکرد. لذا تصوف در ولایت خراسان آشیانه میکند تا بنی عباس رو به ضعف میگذارد. پس از ضعف بنی عباس اینبار میراث خلافت به ترکها میرسد. اما ترکهای عثمانی توجه چندانی برای مقابله با تصوف نشان ندادند که در نتیجه آن تصوف آهسته آهسته رشد کرد که درنهایت موفق به تاسیس دولت صفویان در قرن دهم هجری شد. بنابراین در این مرحله جریان سوم شیعه بوسیله صفویان شکل گرفت. این نوع شیعه با نوع اول که متمایل به انزوا و گوشه نشینی بود تفاوت دارد و از نوع ایدئولوژیک است. این شیعه برای اولین **«ایدئولوژی امامت»** را برای پیشبرد اهداف سیاسی خود ابداع نمود و در مقابل جریان خلافت قرار داد. این نوع شیعه تنها راه قدرت بخشی به شیعه را تضعیف اهل سنت میداند و با افراط در این ایدئولوژی زمینه را برای خروج خود از دین اسلام هموار نمود. این شیعه با بهره گیری از اصل «وحدت وجود» همه اصول و معتقدات خود را توجیه میکند و با بهره گیری از «علم باطنی» اسماعیلیان توانست برای بسیاری از باورها و اعتقادات خود سند سازی کند و عدم وجود نام ائمه و اصول مذهبی خود را در قرآن توجیه و تشریع کند.

خانقاه شیخ صفی الدین اردبیلی یکی ار مراکز مهم و برجسته انتشار و ترویج تصوف بود که در طول چندین سال فعالیت دارای چند هزار مرید بود که این مردان جوان بعدها به عنوان نیروی نظامی صفویان مورد استفاده قرار گرفتند. صفویان از ابتدای تاسیس خود در قالب فرقه ها و گروههای کوچک و غیررسمی مذهب رابه عنوان ابزار کارخود قرارداده بودند تا با نفوذ درمیان مردم قدرت خود راتوسعه دهند. فرقهٔ صفویان در قرن ۱۴ میلادی یک جرگهٔ اخوت درویشی مسالمت آمیز بود به یک فرقهٔ روحانی و جنگی تبدیل مبدل شد. از ثلث دوم قرن قرن پانزدهم میلادی شیوخ صفوی که دررأس سپاهیان ایلاتی قزلباش قرار داشتند به بهانهٔ «جهاد» هرسال به کشورهای غیر مسلمان از قبیل داغستان و کشور چرکستان و گرجستان حمله میکردند. این مهاجمان زیر لفافهٔ دین و با نام مذهب انجام میگرفت که غنایم گرانبهایی را نصیب جنگجویان چادرنشین قزلباش میکرد و اسبها و دامهای فراوانی رابا نام اسلام به سرقت میبردند و زنان و کودکان بیگناه را با عنوان اسیرجنگی دربازار اردبیل درمعرض فروش میگذاردند. شیخ جنید صفوی و بعد از او شیخ حیدر صفوی با اتکا به نیروی قزلباشها میکوشیدند تا فتوحات خود را توسعه دهند و مذهب شیعه را به عنوان وسیلهٔ تحقق این هدف گذاشته بودند. صفویه ازحسن توجه مردم و توده های فقیر به مذهب شیعه استفاده کنند[15].

صفویان برای اولین بار امپراطوری اسلام را به دو بخش بزرگ تقسیم کردند و خود بر بخش شرقی (تا حدودی جنوبی) جهان اسلام مسلط شدند و بخشهای غربی جهان اسلام و شبه جزیرة العرب تا مصر و شمال آفریقا تحت حاکمیت ترکهای عثمانی بود. بنابراین جهان اسلام همچنان تحت حاکمیت ترکها بود. کشور کنونی ایران بخشی از قلمرو صفویان به شمار میآمد. تاسیس دولت صفویان با نهضت به اصطلاح قزلباشان مرتبط بوده است که در راس آنان خاندان فئودالی صفویه قرار داشت. اعتلای منزلت این خاندان با رواج فوق العاده تصوف و فرقهٔ درویشان درقرن سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم میلادی توأم بود. فرقهٔ صوفی و درویشی صفویه در زمان سلطنت مغولان تشکیل شده بود که شیوخ و مرشدانی ازخاندان صفوی در رأس آن بودند. نام فرقه صفویه از سرسلسلهٔ آن «شیخ صفی الدین اسحق» ماخوذ است. شیوخ در خانقاه خود دارای مریدان بسیاری میشدند که گاهی تعداد مریدان هر خانقاه گاهی به چند صدهزار نفر میرسید و مریدان یک خانقاه ممکن بود از همهٔ شهرها و همهٔ مناطق یک ولایت باشد. جمعیت زیاد مریدان و پیروان در برخی از خانقاه ها به یک سلسله نیروهای نظامی و لشکری بزرگی تبدیل میشدند. در این مرحله افکار صوفیانه جای خود را به اندیشه های تعصب آمیز «جهاد درراه ایمان» داد و به این بهانه به غارت شهرها و روستا اقدام میکردند.

15 تاریخ ایران – ن. و. پیگولوساکایا (ایران شناسان شوری) - کریم کشاورز –ص ۴۷۳ –انتشارات پیام – تهران ۱۳۳۶

نقش خلافت عباسیان در تولد ایدئولوژی امامت صفویان

توجه به «ایدئولوژی امامت» صفویان به این دلیل مهم است که این جریان در مقابل «خلافت» گذارده شد و برای اولین بار جهان اسلام را به دو دسته تقسیم نمود. صفویان برای تثبیت قدرت خویش «ایدئولوژی امامت» را ابداع نمودند و این ایدئولوژی را درتضاد باجریان «خلافت» گذاشتند و از لحظهٔ شروع خود اختلاف افکنی و عرب ستیزی را مبنای کار خود قرارداد و انسانهای مسلمانان زیادی را به کام مرگ فرستادند. این ایدئولوژی نشأت گرفته از تصوف است و شروع آن به ناریخ بعد از تاسیس خلافت عباسیان باز میگردد. یکی از دلایل شکل گیری گرایش ضدعربی در اعتقاد شیعه به واکنش شدید خلافت عباسیان باز میگردد. اما علیرغم تاثیرات بسیار عمیق این ایدئولوژی بسیاری از مردم از ماهیت این ایدئولوژی بی خبر هستند. البته مقصود از عدم آگاهی به این معنی است که این ایدئولوژی بطور منظم و هدفمند مورد مطالعه قرار نگرفته است تا همه جوانب و زوایای آن شناسایی شود.

اصولا ایدئولوژی صفت بارز دولتهای مذهبی و رژیمهای توتالیتر درطول تاریخ بوده است. رژیم هیتلر و رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی و اسرائیل مستقیما حائز صفت ایدئولوژی نژادپرستی هستند. رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی سیاست برتری سفیدها درمقابل سیاه پوستان آفریقایی را اتخاذ کرد. در کشورهای شوروی، چین و کوبا نمونه هایی از ایدئولوژی کمونیستی یا اشتراکی هستند ایدئولوژی کمونیستی تصویر ساخت یک جامعهٔ ایده آل و اشتراکی را ترسیم نمود که در جامعهٔ موعود همهٔ شهروندان ازحقوق مساوی و برابر برخوردارخواهند شد که درنهایت تحقق جامعهٔ ایده آل برای سعادت بشر به کابوس بزرگی برای جهان تبدیل شد و رژیم سیاسی حاکم درکشورهای شوروی، چین و کوبا و کرهٔ شمالی به شکنجه و کشتار مردم روی آورد و فقط در شوروی سابق ۲۰ میلیون انسان بوسیلهٔ رژیم حاکم کشته شدند. نظام های سیاسی به خودی خود ایدئولوژیک نیستند اما برخی از گروهها و رژیمهای تشنهٔ قدرت برای مشروعیت بخشیدن به قدرت خود و برتری بخشی به حاکمیت خود از ایدئولوژی استفاده میکنند که گاهی این ایدئولوژی با گرایشات تاریخی و گاهی برمبنای مذهب و نژاد ساخته میشوند که در همهٔ موارد منجر به بروز جنگهایی برضد انسانیت میشود. لکن علیرغم نتایج فاجعه بار ایدئولوژی برخی رژیمهای کمونیستی و شیعی از ایدئولوژی بهره برداری میکنند تابه قدرت خود مشروعیت بخشند.

ایدئولوژیها زمانی شکل میگیرند که یک جامعه احساس کند که به آرمانهایش مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته باشد. آلمان و هیتلر پس از معاهدهٔ ورسای احساس کردند که شرایط معاهده صلح ظالمانه بوده و به جایگاه و شأن آلمانی تعرض شده است. اما شکل گیری ایدئولوژی امامت به بحث رواج تصوف از قرن دوم هجری باز میگردد که زمینه را برای ظهور ایدئولوژی صفویان هموار نمود. پیش از بنی عباس تاریخ اسلام شاهد شکل گیری یک نوع شیعه است که برپایه خلافت و سنت پیامبر استوار است. اما پس از خلافت بنی عباس جهان اسلام شاهد شکل گیری نوع دیگری از شیعه است که تحت تاثیر باورهای یونانی، اعتقادات مسیحیان و باورهای زردشتیان شکل گرفته است. تفاوت این دو نوع شیعه در امامت علی بن ابیطالب بود که در شیعه پیش از بنی عباس علی بن ابیطالب با نام و عنوان خلیفه چهارم شناخته میشود و این شیعه اساس اعتقادات خود را بر قرآن و سنت پیامبر بنا نهاده بود. شیعه در نسخهٔ اول خود خواهان تغییر **ماهیت دین اسلام** نیست و از جریان خلافت و خلفای صدر اسلام پیروی میکرد. چراکه علی بن ابیطالب خود نیز با قبول جریان خلافت به مدت پنج سال بر مسند خلافت نشست. علی بن ابیطالب پس از خلیفهٔ چهارم به مدت پنج سال حکومت کرد لکن خود را امام و یا جانشین پیامبر معرفی نکرد بلکه به عنوان خلیفه پنجم بر مسند خلافت نشست. در این دوره جریانی بنام امامت شکل نگرفته بود و تنها جریان سیاسی رایج خلفای صدر اسلام بود.

لکن موج دوم شیعه بعد از شکل گیری خلافت بنی عباس آغاز شد که در این مرحله بسیاری از اصول و قواعد جهان اسلام از ریشه تغییر داده شد و برخلاف شیعه اول در این شیعه علی بن ابیطالب اصل و اساس دین قرار داده شده و در نقش «صوفی» و با لقب «ولی الله» ظاهر گردید. در واقع این شیعه از بطن تصوف به دنیا آمد. در این دوره مسیحیان سوریه و زردشتیان ولایت خراسان با بهره گیری از اصل «وحدت وجود» یونانی همه اعتقادات شیعه پس از خلافت بنی عباس را پایه گذاری نمودند و با بهره گیری از «علم باطنی» اسماعیلیان همه اصول تصوف به اسلام نسبت داده شد.

انتشار تصوف در سوریه و ایران کنونی موجب رواج خرافات و بدعتهای زیادی درمیان شیعه شد. بطوریکه در اثر هشدار علمای اسلام و بویژه امام محمد غزالی خلافت عباسیان اقدام به مقابله با تصوف نمود. دورهٔ اول مبارزه با بدعتها و خرافات تصوف در دورهٔ خلافت عباسیان اتفاق افتاد. موج اول حملات برعلیه تصوف بنا به هشدارهای «امام محمد غزالی» برای نجات اسلام از خطرات و تحریفات تصوف آغاز شد. تا جائیکه اما محمد غزالی برای مقابله بت تصوف آثار متعددی را نوشت که مهمترین آنها کتابهای مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه هستند. در قرن سوم و چهارم امام محمد غزالی اولین متفکر مسلمانی بود که به مقابله با شبهات کفرآمیز تصوف و فلسفهٔ یونان پرداخت بود. وقتی که خلفای عباسی در دوره سلجوقیان بوسیلهٔ «امام محمد غزالی» از جریان انحرافات و خرافات تصوف باخبر شدند برعلیه تصوف خراسانی وارد جنگ شدند. وجود فرقه های متعدد و سیل عظیم انحرفات در جهان با ورود تسبیح و اذکار موجب تضعیف شریعت اسلامی و رهاسازی دین اسلام شد. پس از حاکمیت بنی عباس هیجان انتقام از بنی امیه فروکش نمود و شکل دیگری از مذهب نمودار گردید که حاصل اشتراکات مسیحیان و زردشتیان است و علی بن ابیطالب در مرکز توجه و تقدس آن قرار گرفته بود و پیروان آن خود را شیعه علی نامیدند. در این مذهب مسیحیان سوریه و زردشتیان خراسانی فرقه هایی تاسیس نمودند که بخشی از تعالیم و اعتقادات آن مسیحی بود و در بخش دیگر آن علی بن ابیطالب منشأ ایمان و تقدس بود. این تشیع با شیعهٔ پیش از خلافت بنی عباس تفاوت اساسی داشت چراکه شیعه در این نسخه بر پایه تصوف استوار بود و تصوف در ماهیت و جوهر خویش با اسلام تفاوت دارد. لذا شیعه در نسخه جدید خویش اصول و اعتقادات جدیدی را عرضه نمود که نه تنها با ماهیت اسلام تفاوت داشت و که تهدید بالقوه ای برعلیه اسلام به شمار می آمد و زمینه را برای فساد دین اسلام هموار نمود. از اینرو در نتیجه هشدار علمای اسلام مانند «امام محمد غزالی» خلافت بنی عباس با قدرت و خشونت به مقابله با تشیع جدید اقدام نمود و بسیاری از صوفیان برجسته را اعدام نمود. اما اقدامات بنی عباس نتوانست این شکل از اعتقادات را متوقف سازد و این شکل از تشیع با استفاده از تکنیک «تقیه» ادامه پیدا کرد.

در واقع راز دشمنی و عداوت اسلام ایرانی با خلافت بنی عباس درخشونت برعلیه تصوف نهفته است. خلافت بنی عباس مهمترین و برجسته ترین حکومت در تاریخ اسلام است و فرمانروایانی مانند هارون الرشید را پرورد. جهان اسلام یکی از درخشنده ترین دوران خویش را در عصر عباسیان سپری نمود. خلفای بنی عباس فرزندان عباس عموی پیامبر هستند که با گسترش قلمرو جهان اسلام به اروپا، آفریقا، هند، و چین بزرگترین امپراطوری جهان را تاسیس نمودند. اقدامات خلافت بنی عباس در سرکوب تصوف برای نجات اسلام هرگز مورد تائید ایرانیان نیست که مورد نفرت ایرانی را فراهم آورده است. تا جائیکه امروزه در جمهوری اسلامی صوفیان سرشناسی مانند منصور حلاج که بوسیله خلافت بنی عباس اعدام شدند و شهاب الدین سهروردی که بوسیله حکومت ایوبیان در حلب سوریه اعدام شد با لقب «شهید راه حکمت» نام برده میشود. اما پس از فروپاشی خلافت بنی عباس عملکرد این فرقه ها به صورت پراکنده ادامه پیدا کرد و این جریان در ولایت خراسان و دور از چشم خلافت به گسترش اعتقادات خود ادامه داد تا اینکه در قرن دهم هجری یکی از این فرقه ها بنام فرقه تصوف صفوی از خانقاه صوفی بزرگ شیخ صفی الدین اردبیلی دولت جدیدی تأسیس نمود. ترکهای صفویه دولت خود را با پشتوانهٔ صوفی بزرگ اردبیل یعنی شیخ صفی الدین ادربیلی تاسیس کردند.

از آنجا که هر حرکت و یا جریانی برای تبدیل شدن به ایدئولوژی نیازمند زمینه و شرایط لازم است. لذا سرکوبها و اعدامهای بنی عباس زمینه لازم برای تبدیل شدن شیعه به یک ایدئولوژی را فراهم نمود. وجود احساس مظلومیت درمیان این نوع شیعه در نهایت با تاسیس دولت صفویان منجر گردید. این شیعه برای جبران مظلومیتهای خویش به «ایدئولوژی امامت» توسل جست و برای انتقام از خلافت عباسیان وارد جنگ با خلافت شد و سنت ناسزاگویی به خلفا را ابداع نمود و معتقدان به اصل خلافت را به شدت سرکوب و قتل عام کرد. نفرت از عباسیان تا به امروز در فرهنگ و اعتقاد اسلام ایرانی جریان دارد. بنابراین پایه های نفرت از عرب بوسیله بنی عباس در فرهنگ شیعه بنا نهاده شد و در مراحل بعد زمینه را برای انتقام شیعه از اهل تسنن هموار نمود و برای همیشه عرب و اهل تسنن در مرکز نفرت و اتهام شیعه قرار گرفت و داستانهای زیادی در نکوهش عرب ساخته شد و عرب به دلیل عدم پذیرش امامت علی خیانتکار قلمداد شد و فاجعه کربلا به عرب نسبت داده شد. فرهنگ تعمیم همه حوادث و رویدادهای جهان اسلام به عرب از دوره صفویان آغاز گردید و عرب مسئول همه دردها و مصایب اهل بیت معرفی شد. این اتهامات، ناسزاگوئیها و خاینتها در فرهنگ و اعنقاد ایرانث امروز قرار گرفت و ایرانی را نسبت به عرب بدبین ساخت.

پایه های ایدئولوژی صفویان

بطورعمومی ایدئولوژی به یک باور جمعی اطلاق میشود که در درون چهارچوبی از قواعد، بایدها و نبایدها گذارده میشود تا مفاهیم و مصادیق ایدئولوژی برای فرد مشخص شوند و زمینه لازم برای پیروی از باورها و اعتقادات یک ایدئولوژی در جامعه فراهم شود. یکی از ویژگیهای اصلی یک ایدئولوژی آرمان است که هر ایدئولوژی برای کسب مشروعیت به یک آرمان متعالی و مقدس پیوند میخورد. از اینرو ایدئولوژی مذهبی نوعی از ایدئولوژی است که باورهای خود را ازیک اعتقاد مذهبی دریافت میکند و برای کسب مشروعیت به آرمان شهادت و بهشت پیوند داده میشود. دربخش «ایدئولوژی مذهبی» صفویان اولین دولت ایدئولوژیک درتاریخ اسلام هستند که در درون اسلام یک ایدئولوژی مذهبی را تشکیل دادند. صفویان برای غلبه بر خلیفهٔ مسلمانان جهان «ایدئولوژی امامت» را ابداع نمودند و امامت را درمقابل خلافت قرار دادند تا مشروعیت خلیفهٔ عثمانی خدشه دار گردد و قدرت طلبی شاه اسماعیل توجیه و تشریع شود. این ایدئولوژی برای کسب مشروعیت کربلا و شهادت امام حسین را آرمان خویش قرار داد.

در ایدئولوژیها برای مفاهیم عادی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی معانی ایدئولوژیک تولید میشود تا فرد به مفاهیم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از پنجره اعتقاد و تعهد نگاه کند. در واقع رژیمهای حاکم از ایدئولوژی های مذهبی برای توجیه حاکمیت خود استفاده میکنند و وقایع تاریخی و مسایل عادی را با تکیه بر اعتقادات مذهبی خود تفسیر میکنند و مردم عادی با غفلت از این ترفندها در دام این ایدئولوژیها گرفتار میشوند و در خدمت رژیمهای حاکم در می آیند تا به اهداف آنها جامهٔ عمل بپوشانند. در فصل راز تفسیر قرآن در این کتاب مفصلا به تکنیک تفسیر قرآن در شیعه اشاره شده است که شیعه با استفاده از «علم باطنی» اسماعیلیان میان آیات قرآن و اعتقادات فرقه ای پیوندی باطنی و درونی برقرار نمود تا میان ادعاهای شیعه و آیات قرآن یک رابطه دینی برقرار شود و تصوف یونانی و اعتقادات مسیحی–زردشتی وجهٔ اسلامی پیدا کنند. شیعه با استفاده از علم باطنی بسیاری از اعتقادات تصوف را با دین اسلامی و قرآن پیوند داد از جمله این موارد مسئله امامت علی بن ابیطالب است. در واقع علی بن ابیطالب برای مدت پنج سال در رأس خلافت نشست اما هرگز ادعای امامت نکرد و هرگز خود را به عنوان وارث پیامبر معرفی نکرد. اما شاه اسماعیل و آخوندهای وابسته به دربار صفوی با استفاده از تکنیک «علم باطنی» برای امامت علی بن ابیطالب مستندات و شواهد قرآنی ابداع نمودند و امامت علی بن ابطالب را پس از گذشت هزارسال در قرن دهم هجری به عنوان امام اول منصوب نمودند و آن را با آرمان کربلا و شهادت پیوند دادند تا ایدئولوژی امامت مشروعیت اسلامی کسب نماید و شاه اسماعیل رهبری دنیای اسلام را برعهده گیرد. صفویان ایدئولوژی امامت را برای پوشش دادن به تصوف انتخاب میکنند و تصوف صفویان با نام تشیع ظاهر میشود و این تشیع با آرمان کربلا و شهادت آمیخته میشود تا شاه اسماعیل را در مقام امامت درنظر گیرند و خلیفهٔ عثمانی درشکل یزید تصور شود و شیعیان جدید خود را آمادهٔ انتقام گیری از دشمن شاه اسماعیل کنند که همان خلیفهٔ عثمانی است.

شاه اسماعیل با بکارگیری ایدئولوژی امامت علی بن ابیطالب خود را حافظ و نگهبان و ادامه دهندهٔ امامت معرفی کرد. بنابراین هروقت شاه اسماعیل احساس خطر میکرد و قدرت خود را درخطر میدید امامت علی بن ابیطالب را در ذهن مردم تداعی میکرد و برای نشان دادن اهمیت امامت و لزوم وجود امام از آرمان کربلا و الگوی حسین بن علی استفاده میکرد تا این پیام را به جامعه منتقل کند که امام حسین برای حفظ امامت به شهادت رسید. واقعهٔ «کربلا و حسین بن علی» درمیان مسلمانان به عنوان یک رویداد تاریخی عادی نگریسته میشود که همانند سایر رویدادهای سیاسی درشرایط خاصی از تاریخ اسلام اتفاق افتاده و منجر به شهادت حسین بن علی شد. اما این اعتقاد در ایدئولوژی تشییع صفویان به یک آرمان تبدیل شد و علیرغم آنکه استخوانهای قاتل حسین بن علی پوسیده شده اما این آرمان برای شیعه تعهد و انگیزه ایجاد میکند تا از الگوهای سیاسی رژیم صفویان پیروی کند و برای انتقام گیری از دشمنان صفویان خود را قربانی سازد.

اما هر ایدئولوژی برای حاکمیت و تضمین بقای خویش باید در سطح جامعه نفوذ پیدا کند و بتواند به صورت یک باور جمعی تبدیل شود که همه مردم و سطوح اجتماعی یک جامعه را فراگیرد. ترویج و گسترش باورها در جامعه گاهی با اجبار و الزام سیاسی همراه است و گاهی در چهارچوبی از بایدها و نبایدها فرهنگی و مذهبی نمودار میشوند که از سوی رژیم حاکم اعمال میشود تا جامعه ای متحد الشکل و یکسان ایجاد گردد که باورها و عقاید آن از طبقه حاکم سرچشمه گیرد و با عقاید و باورهای رژیم حاکم منطبق باشد. بنابراین صفویان با توسل به تقدس علی بن ابیطالب خود را از خویشاوندان و نزدیکان علی بن ابیطالب معرفی نمودند و با این ترفند وارد عرصه سیاست شدند که میخواهند از خلیفه عثمانی انتقام بگیرند و میراث امامت علی بن ابیطالب را احیاء کنند. میزان اهمیت و پایبندی صفویان به علی بن ابیطالب به اندازه ای که دین جدید صفویان همه الگوها، ارزشها، باورها و اعتقادات خود را از علی بن ابیطالب دریافت میکند. بطوریکه اقوال و گفتار علی بن ابیطالب در یک کتاب جمع آوری میشود و به عنوان راهنمای شیعیان بکار گرفته میشود. صفویان برای ارزش گذاری به علی و معرفی آن به جامعه نام علی را وارد اذان میکنند تا ارزش و اهمیت علی در هرهنگ عمومی نهادینه شود. این ارزش گذاری به اندازه ای شیعه را تحت تاثیر قرار میدهد که آیت الله خمینی برای علی بن ابیطالب مقامی بالاتر از پیامبر قایل میشود.

أشـهــد أنّ مـحــمـــد أنً ولــی الله

أشـهـــد أنّ مـحــمــــد أنً ولـــی الله عبارتی است که با شنیدن آن خواب از سر شیعه میپرد و چشمان آنها به جای بازشدن از حدقه بیرون خواهد جهید. این عبارت را اولین بار در جمع تعدادی از پیرمردهای عرب شیعی بر زبان آوردم که منجر به اعتراض سریع یکی از حاضران شد. هرچند دیگران از این ماجرا متعجب شده بودند و اقدام بنده را بدون دلیل نمی دیدند، اما فرد معترض برای تصحیح بنده علام نمود که علی ولی الله است. اما وقتی که از او پرسیدم که ولی الله با خداوند نزدیکتر است یا رسول الله از پاسخ دادن باز ماند که علی بن ابی طالب به خداوند نزدیکتر است یا رسول الله (ص).

اصولا براساس نظریات رایج در روانشناسی "عادت" باعث تسهیل امور و کارهای روزانه میشود بطوریکه کارهایی که فرد براساس عادت انجام میدهد در انجام آنها احساس فشار نمی کنند چراکه این کارها و اعمال از کودکی با ترغیب خانواده و تشویق محیط در درون فرد نهادینه شده است. انجام امور برحسب عادت متعلق به جوامع و محیطهای سنتی است و چون درجوامع و محیطهای سنتی انجام امور جنبهٔ جمعی و اشتراکی دارد در نتیجه انجام امور به صورت جمعی و اشتراکی صورت میگیرد و عادات جنبهٔ همگانی به خود میگیرند و همه در انجام امور و تکرار عادات مشترک هستند. ضرب المثل "گر خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو" نشانگر جمعی بودن و اشتراکی اقتصاد و فرهنگ در جوامع و محیطهای سنتی است. این خصوصیت بویژه در مورد امور مذهبی نگران کننده و خطرناک میشود وقتی که انجام امور مذهبی باید و باید براساس اشتراکات وعادات جمعی صورت میگیرد فرصت هرگونه اندیشه و تفکر را از فرد سلب میکند و فرد باید اعمال و امور مذهبی خود را مطابق عادات اجتماعی انجام دهد و در یک هماهنگی عمومی وارد گردد. انجام کارها براساس عادت فرصت و قدرت فکر را از فرد سلب میکند و باعث میگردد که مردم از شناخت تحریفات و اشتباهات مذهبی بازمانند و در مقابل تحریفات مذهبی بی دفاع بمانند. اما اگر عادتی در محیطهای سنتی با قداست مذهبی آمیخته شود انجام آن بدون قید و شرط، واجب میشود و درصورت عدم پذیرش و یا مخالفت با آن، افراد با مجازات شده و از سوی خانواده طرد میشوند. بنابراین افراد در پذیرش نوع و شکل سنن اجتماعی و مذهبی خود دخالتی ندارند و تنها موظف به پیروی و اطاعت از خانواده و محیط هستند و از کودکی تحت تعلیم و آموزشهای مذهبی خاصی قرار میگیرند و مطابق پدر و براساس اعتقادات مذهبی خانوادهٔ خود پرورش می یابند و مجبور به قبول و حمایت از سنن و اعتقادات خانوادگی خود هستند.

از سن کودکی و بدون اینکه فرد بداند دین چیست شیعیان آموزشهای مذهبی و ایدئولوژیک خود را آغاز میکنند و کودکان را در معرض آموزشهای ایدئولوژیک خود قرار میدهند و در این زمینه در مهد کودکها اشعار و سرودهای متعددی در ستایش ائمه آموزش داده میشود و پیش از آنکه کودک نام پیامبر را میشنود باید بتواند ترتیب تاریخی و مذهبی ائمه را حفظ نماید. از این دوران به بعد علی بن ابیطالب «ولی الله» معرفی میشود و فرد تا بزرگسالی این عبارت را براساس عادت روزانه در نمازهای یومیهٔ خود تکرار میکند و در اذان های یومیه میشنود. «علی ولی الله» در فرهنگ و اعتقاد شیعه چنان رایج شده است که بسیاری گمان میکنند که عبارت أشهد أنّ علی ولی الله از صدر اسلام وجود داشته است. از اینرو هرگز کسی به محتوا و معنای این عبارت توجهی نمیکند و چون نام علی بن طالب آورده میشود فرصت هرگونه انتقاد و پرسشی را از فرد می رباید. در صورتیکه دستورالعمل اذان از صدر اسلام تا قرن دهم هجری در دوران صفویه بدون ذکر نام علی بن ابیطالب بود. اما پس رواج تصوف و سپس حاکمیت صفویه این عبارت به اذان افزوده شد اما تعصب مذهبی و جهل حاکم در جامعه کنونی اجازهٔ کشف حقایق را نمی دهد تا جائیکه پیروان اسلام ایرانی گمان میکنند وجود این عبارت در نتیجهٔ تعیین علی ابن ابیطالب به امامت از صدر اسلام به اذان افزوده شده است.

ادعای اتصال به خداوند در میان مسیحیان پس از عروج عیسی به سوی خداوند مطرح گردید و پس از رواج مظاهر تصوف مانند «وحدت وجود» توجیه شد. وقتی که سالک به وحدت وجود با خدا رسید در جرگهٔ «اولیاءالله» پذیرفته میشود. دست یابی به این اصل تنها از عهدهٔ ائمه و افراد خاصی برمیآید. این درست است که عبارت «ولی الله» و «اولیاء الله» مأخوذ از ادبیات اسلامی و قرآنی است اما از نشانه ها و آثار تصوف است که در نتیجهٔ اعتقاد به «وحدت وجود» با خدا درمیان صوفیان دغل باز رایج شد. بطوریکه هر سالکی که ادعای وحدت وجود با خداوند میکرد به جرگهٔ «اولیاء الله» می پیوست. توجه به معنا و محتوای «ولی الله» در اذان این نکته را روشن میسازد که این عبارت برگرفته از فرهنگ و ادبیات تصوف در ولایت خراسان قدیم است و با فرهنگ و ادبیات اسلام تناقض دارد. در فرهنگ اسلامی تا رحلت پیامبر اسلام (ص) اصطلاحی با عنوان «ولی الله» وجود نداشت چراکه خداوند در روی زمین نیازمند تعیین ولی برای خود نیست و ولایت خود را حتی به محمد بن عبدالله (ص) پیامبر ما مسلمانان عطا نکرد. پس از قدرت گیری صفویان و «بنا به دستور شاه اسماعیل بنیانگذار دولت صفویه اذان مساجد در قلمرو تحت حاکمیت صفویان تغییر پیدا کرد و شاه اسماعیل امر کرد که خطیبان شهادت خاص شیعه، یعنی «اشهد ان علیا ولی الله» را وارد اذان و اقامه کنند. در صورتیکه اکثریت مردم با این مفاهیم بیگانه بودند. این اقدام شاه اسماعیل تمام مردم، حتی برخی از علمای شیعه تبریز را نگران ساخت»[16].

در اسلام ایرانی هرگز به دلایل وجود این عبارت اشاره نمیشود و این بدعت رایج شده که «علی ولی الله» یکی از دلایل و نشانه های امامت علی بن ابی طالب است در صورتیکه این اعتقاد ارتباطی به امامت علی بن ابی طالب ندارد و تا قرن دهم میلادی عبارت «أشـهـــد أنّ علی أنّ ولـــی الله» در اذان وجود نداشت. در واقع اگر خداوند نیازمند تعیین ولی برروی زمین بود بدون درنگ محمد بن عبدالله (ص) را به ولایت خود برمیگزید و پیامبر ما به جای برگزیدن لقب «رسول الله» از لقب «ولی الله» استفاده میکرد و در قرآن محمد ولی الله جایگزین محمد رسول الله (ص) میشد. چراکه پیامبر عزیز ما اشرف مخلوقات است. خداوند رسولان خود را حامل یک رسالت میکرد و این رسولان برای هدایت بشر به مأموریت فرستاده میشدند و در هیچ یک از ادوار تاریخی خداوند برای خود «ولی» معین نکرده است. اما ضرورتهای مذهبی و سیاسی در عصر صفویان باعث ایجاد چنین تغییری در اذان شد.

---

16 تاریخ اجتماعی– مرتضی راوندی– جلد دوم– ص۳۸۰

این تغییر باعث مشروعیت بخشی به امامت علی بن ابیطالب میشود بگونه ای که شیعیان با شمیدن آن گمان میکنند که اولا این عبارت از زمان پیامبر وجود داشته است و ثانیا این عبارت به دلیل امامت علی بن ابیطالب به اذان افزوده شد. وجود چنین عبارتی امامت را در جامعه نهادینه میسازد و جایگاه علی را پس از پیامبر قرار میدهد. یعنی ابتدا نام محمد رسول الله (ص) سپس نام علی تکرار میشود. این تناوب و نزدیکی برای علی جایگاهی پس از پیامبر میسازد و به خودی خود جریان خلافت را نفی میکند. غافل از اینکه علی بن ابیطالب خود نیز به عنوان خلیفه چهارم برای پنج سال بر مسند خلافت تکیه زد.

استقلال دینی مقدمه استقلال سیاسی

یکی از مهمترین پایه های ایدئولوژی امامت صفویان استقلال دینی است. اصولا اساس شکل گیری دولت صفویه بر قدرت گیری شاه اسماعیل اول استوار بود. پیش از شاه اسماعیل یک دین، یک خلیفه، یک اعتقاد و یک باور حاکم بود. همهٔ سرزمین اسلام در باورها و اعتقادات خود بکر و تازه بود و علیرغم برخی نزاعات سیاسی اما هنوز ارزشهایی مانند خلفای راشدین مورد احترام مردم بود. کعبه در نظر مردم قبلهٔ مسلمانان به شمار میآمد و تفاوتی میان مسلمانان وجود نداشت و خلیفهٔ عثمانی در همهٔ جهان اسلام و ازجمله تبریز مورد احترام بود و از منزلت و جایگاه بالایی برخوردار بود. از همه مهمتر اینکه علی بن ابیطالب هرگز در مقام و رسالت امامت ظاهر نشده بود و به عنوان خلیفه چهارم مورد احترام مردم بود.

شاه اسماعیل پیش از تاجگذاری در نگرانی و اضطراب مشروعیت سیاسی دولت خود فرو رفته بود چراکه همهٔ مردم تبریز تابع رای و نظر خلیفه در استانبول بودند و از الگوی خلافت صدر اسلام پیروی میکردند. وجود خلیفهٔ عثمانی مستقیما مشروعیت شاه اسماعیل را تهدید میکرد چراکه استقلال سیاسی بدون مشروعیت دینی قابل حصول نبود ومشروعیت شاه اسماعیل را از بین میبرد و او را با چالش عدم مقبولیت مواجه میساخت و بنیانگذار دولت صفویه به خوبی آگاهی داشت که باوجود خلافت عثمانی دولت او مورد استقبال و حمایت مردم قرار نخواهد گرفت و چنین شرایطی برای شاه اسماعیل قابل تحمل نبود که مردم را در حال پیروی از خلیفهٔ عثمانی ببیند.

قرن نوزدهم قرن تحول بزرگ بشری است که در آن جوامع اروپایی با رهایی از سلطهٔ کلیسا و نظام فئودالی موفق به تأسیس نظم نوین جهانی شدند. ساختار نظام فئودالی بر مبنای اصول، قواعد و مفاهیم دینی استوار بود که در آن دست کلیسا و دین از دخالت در امور دولت و سیاست کوتاه گردید و اقتصاد، سیاست و فرهنگ براساس دین تفسیر و توجیه میشد و کلیسا مالک و صاحب همه منابع و قواعد بود. پیش از قرن نوزدهم استقلال دینی مهمتر از استقلال سیاسی بود و دولتها باتوجه گرایشات دینی و مذهبی خود شناخته میشدند و گرایشات سیاسی نشأت گرفته از گرایشات دینی بود و حاکمان بدون آوردن دین، مذهب، و مکتب فلسفی جدید نمی توانستند به استقلال سیاسی برسند و از سوی مردم به رسمیت شناخته شوند. اصولا در جوامع گذشته نظام فرهنگی جامعه براساس دین شکل میگرفت و ارزشها، مفاهیم و معانی دینی پایه و اساس رفتار فرد را تشکیل میدادند و کیفیت و چگونگی سیاست، فرهنگ، اقتصاد، اخلاق و آداب وسوم بوسیلهٔ دین برای فرد تعریف و تبیین میشد و دین هم سیاست را شکل میداد هم اقتصاد و هم آموزش و فرهنگ جامعه را در بر میگرفت. بنابراین دین زیربنای وحدت و انسجام جامعه بود و عملکرد فرد در جامعه براساس تعالیم و دستورات دینی بود و نظام فرهنگی جامعه همهٔ ارزشهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را از دین دریافت میکرد یعنی حکومتهای بدون دین در مقابل حکومتهای دینی شکست میخوردند تا جائیکه بسیار از حکام و فرمانروایان براهمیت دین درکنار دولت تاکید میکردند تا بتوانند از نیروی دین برای جذب مردم استفاده کنند. این عامل باعث شده بود تا هر گروه و فردی که قصد تشکیل دولت را داشته باشد ابتدا باید در فکر تامین مشروعیت دینی خود باشد.

دین اسلام از زمان رحلت پیامبر عزیزمان در دستان خلفای اسلام میچرخید تا به دست خلفای بنی عباس از خاندان بنی هاشم رسید. خلفای عباسیان بنی هاشم بزرگترین امپراطوری تاریخ را بنا نهادند و اسلام را به یکی از بزرگترین ادیان جهان تبدیل کردند. امپراطوری عظیم بنی عباس از مرکز آفریقا تا اسپانیا در اروپا و مرزهای روسیه و چین امتداد داشت. دراین قلمرو وسیع شدیدا از خلفای بنی عباس پیروی میکردند چراکه بنی عباس فرزندان عباس عمومی پیامبر بود که پس از زوال بنی امیه خلافت جهان اسلام به خاندان بنی هاشم رسید. دنیای اسلام در دوران عباسیان بسیار وسیع بود و درهر منطقه از مناطق این امپراطوری خلیفهٔ بنی عباس دربغداد یک نماینده برای خود تعیین میکرد که کار جمع آوری مالیات، برقرای نظم و تنظیم و انجام امور دینی را برعهده داشت. این امر باعث رقابت میان فرماندهان و امرای نظامی میشد که در درون خلافت عباسی برعلیه یکدیگر شورش میکردند. گروه پیروز راهی بغداد میشد تا مشروعیت خود را از خلیفه دریافت کند تا مورد تائید مردم و جامعهٔ اسلامی قرار گیردو از مقبولتی عمومی مسلمانان بهره مند شوند. خلیفهٔ عباسی در بغداد از بنی هاشم بود خویشاوند نزدیک پیامبر بود از اینرو امرای محلی مشروعیت خود را از او دریافت میکردند و مورد تائید مردم واقع میشدند. پس از ضعف و زوال خلافت عباسیان مرکز خلافت به استانبول منتقل شد. پس از انتقال خلافت این روش ادامه پیدا کرد و امرای محلی و فرمانروایان نظامی مشروعیت خود را از خلیفهٔ عثمانی دریافت میکردند. خلیفهٔ عثمانی نمایندگان خود را به آفریقا، اروپا، هند، افغانستان، ولایت خراسان قدیم، بغداد، شبه جزیرة العرب و مکة المکرمة و قاهره میفرستاد. قلمرو وسیع خلیفهٔ عثمانی **به او قدرت زیادی بخشیده بود.** این خلافت از صدر اسلام آغاز شده بود و با عبور از صحابهٔ پیامبر و گذر از خاندان بنی هاشم در بغداد مورد اعتماد و حمایت مردم بود و باعث قدرت بخشی و اتحاد مسلمانان شده بود. پیش از خلافت عباسیان دین اسلام به عنوان یک قدرت جهانی مطرح نبود. اما با ورود نیروهای مسلمان و پیشروی تا مرکز آفریقا و اسپانیا این دین به عنوان یک دین بین المللی و صاحب نفوذ مطرح گردید. پس از انتقال خلافت از بغداد به استانبول همهٔ میراث عباسیان به خاندان عثمانی منتقل شد و همان اعتبار و شکوه به خلفای عثمانی رسید.

بنابراین شاه اسماعیل برای کسب استقلال سیاسی دو راه بیشتر نداشت. گزینهٔ اول اینکه شاه اسماعیل بتواند با نیروی نظامی خود خلیفهٔ عثمانی را شکست دهد و بر مسند خلافت بنشیند و خود را به عنوان خلیفهٔ مسلمانان معرفی نماید واز جایگاه و منزلت بالایی درمیان مسلمانان جهان برخوردار شود یا اینکه یک دین جدید راه اندازی نمایند و به استقلال سیاسی دست پیدا کند. اما وجود اعتبار و قدرت خلفای عثمانی مانع بزرگی برای شاه اسماعیل بود. خلیفهٔ عثمانی از نظر دینی و سیاسی خیلفهٔ همهٔ مسلمانان در جهان اسلام بود و مسلمانان برای حفاظت از استقلال داخلی و استقرار سیاسی خود از فرمان و دستورات او اطاعت میکردند. اصل وجود خلیفه در دین اسلام از زمان خلفای راشدین رایج شده بود و دولتها مشروعیت سیاسی خود را از خلیفه دریافت میکردند. بنابراین دولتی صاحب مشروعیت سیاسی میشد که از اصل خلافت پیروی کند و حاکمی دارای مشروعیت سیاسی بود که از خلیفه اطاعت کند. در نتیجه شاه اسماعیل فاقد قبولیت عمومی، مشروعیت دینی، و قدرت نظامی کافی بود که بتواند خلیفهٔ عثمانی را شکست دهد و بر مسند خلافت در استانبول بنشیند. از اینرو شاه اسماعیل مجبور بود تا گزینهٔ دوم رابکار گیرد و یک دین جدید معرفی نماید که با دین خلیفه متفاوت باشد تا با توجه به تفاوت دینی خود به استقلال دینی دست پیداکند و استقلال سیاسی خود را از عثمانیان جشن گیرد. شاه اسماعیل بدون تغییر اعتقادات مذهبی نمی توانست به استقلال سیاسی برسد و صفویه نمیتوانست با تعالیم اسلامی موجود درقلمرو تحت حاکمیت خلیفه مقابله کند و برای سلب مشروعیت از خلیفهٔ عثمانی نیازمند یک تغییر کلی و رادیکالی در اعتقادات و باورهای مردم بود. رواج تصوف این مشکل را برای بنیانگذار صفویه حل نمود و وجود علی بن ابیطالب در تصوف راه را برای احیای جریان امامت باز کرد.

خانقاه شیخ صفی الدین اردبیلی پیشینهٔ اعتقادی مهمی بود که شاه اسماعیل میتوانست برآن تکیه زند. محبوبیت و گذشتهٔ خانوادهٔ شاه اسماعیل باعث رسیدن او به این جایگاه شده بود. بنابراین شاه اسماعیل دستور تغییر مذهب مردم را صادر کرد تا مذهب متفاوتی را در قلمرو خود حاکم نماید که با دین خلیفهٔ عثمانی متفاوت باشد و شاه اسماعیل با توجه به متمایز دینی به استقلال سیاسی دست یابد. شاه اسماعیل یا صفویان اولین قدرتی نبودند که با توسل به دین دولت خویش را تاسیس میکردند. در گذشته دین اساس شکل گیری سیاست، فرهنگ، اقتصاد، اجتماع، اخلاق و آداب بود و همه ارزشها، مفاهیم و عملکردهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بوسیله دین تعریف و تنظیم میشد و بطور کلی دین از سیاست جدا نبود و پایه و اساس رفتار فرد را تشکیل میداد و کیفیت و چگونگی بکارگیری سیاست و قواعد اقتصادی بوسیلهٔ دین برای جامعه تعریف و تبیین میشد و دین هم سیاست را شکل میداد هم اقتصاد و هم آموزش و فرهنگ جامعه را در بر میگرفت. ازاینرو برای تشکیل دولت باید صاحب یک دین بود تا دین مشروعیت لازم را برای دین تامین کند و مردم و جامعه را با پادشاه و دولت همراه سازد.

پس از خلفای راشدین دین اسلام تحت تصرف و کنترل خلفای اموی، عباسیان و عثمانیان بود. بنابراین قدرت طلبان برای تاسیس دولت نیازمند معرفی دین جدیدی بودند. در درون اسلام دو گروه توانستند دولتهای قدرتمندی تاسیس کنند. یکی دولت فاطمیان در مصر بود و دیگری دولت صفویان در ایران کنونی بود. اما در دوره فاطمیان مصر قدرت اسلام در دست خلفای عباسی بود از اینرو فاطمیان برای تاسیس دولت خویش از دین باطنی یا همان شیعه اسماعیلی استفاده کردند. دین باطنیان آمیزه از مسیحیت و اسلام بود که با ابتکار مسیحیان مصر قواعد فلسفی یونان، اصول مسیحی و اسلامی با یکدیگر تلفیق شده بود و شیعه باطنی شکل گرفته بود. در دوره صفویان این دین جدید شیعه صفوی بود. این شیعه نیز ساختاری شبیه فرمول باطنیان بود که در دین جدید صفویان مسیحیان اهل سوریه با ابتکار خویش آموزشهای لازم را به مسلمانان داده بودند تا اینکه این دین شکل گرفت.

صفویان بنای دین جدید خود را در قالب سه مرحله انجام میدهند. در مرحلهٔ اول شاه اسماعیل رسالت جنگ و دشمنی با رقبای سنی خود را آغاز میکند و تحت نام وارث اهل بیت وارد جنگ با خلیفه عثمانی میشود تا خلیفه مسلمانان مجبور به کناره گیری از مسند قدرت شود و شاه اسماعیل پس از هزار سال موفق به احیای جریان امامت شود و خود در رأس ائمه ظاهر شود. در این مرحله جنگهای داخلی و خارجی متعددی بوسیلهٔ شاه اسماعیل هدایت میگردد اما پس از ناتوانی از رویارویی نظامی پیمان صلح با خلیفهٔ عثمانی منعقد میکند. در این مرحله مسلمانانی که با تصوف صفویه مخالفت میکنند با نام مخالفان خاندان رسالت و اهل بیت قتل عام میشوند شاه اسماعیل مرتکب شدیدترین جنایات تاریخ میشود ومخالفان تصوف خود رابه طرز فجیعی میکشد و حتی قبور مخالفان اجداد خود را نبش میکند. پس از تصفیه حساب با مسلمانان ایدئولوژی امامت صفویان وارد مرحلهٔ دوم خود میشود و در مرحله دوم ناسزاگویی به خلفای راشدین و همسران پیامبران آغاز میگردد و رسم گریه و زاری رسما وارد مذهب جدید صفویان میشود در این مرحله طی دستور شاه اسماعیل ناسزاگویی به خلفای صدر اسلام در مساجد واجب می گردد و فحاشی به همسران پیامبر در خیابانها آغاز میشود. اما پس از رایج کردن ناسزاگوی برعلیه خلفای صدر اسلام و همسران پیامبر دورهٔ صفویه وارد مرحلهٔ سوم میشود. مرحلهٔ سوم بیشتر متعلق به «ملاها و آخوندهای» صفویه است که تحریفات بزرگ اسلام ایرانی در این مرحله طراحی و ساخته میشوند. در این مرحله ملاها و آخوندهای صفوی داستانها و وروایات فراوانی را وارد ادبیات سیاسی و مذهبی میکنند تا از تصوف خود یک مذهب موازی با دین اسلام بسازند. بطوریکه صفویان برای تکمیل دین خود از دسته ای از شیعیان لبنان برای مهاجرت به دربار خویش دعوت نمودند که در نتیجه این دعوت دربار صفویان شاهد مهاجرت بسیاری از شیعیان لبنان به دولت صفویان بود. به دنبال این مهاجرت شاه اسماعیل خود را به نایب دوم امام زمان منصوب میکند و یکی از شیعیان لبنان که به زبان عربی و فلسفه یونان تبحر و تسلط کافی داشت به عنوان نایب اول امام زمان منصوب میشود.

اولین انتقام صفویان در قتل عام مسلمانان تبریز

در جوامع ایدئولوژیک همه افراد جامعه براساس اصل جمعی و اشتراکی بودن باورها موظف هستند که در مسیری که ایدئولوژی معیین میکند حرکت کنند و از نظر اعتقادی مکلف هستند از اعتقادات و الگوهایی که ایدئولوژی به رسمیت میشناسد پیروی نمایند و از نظر فرهنگی در بستری که ایدئولوژی ایجاد میکند زندگی کنند. یعنی در جوامع ایدئولوژیک تنها سخن از شرایط سیاسی و دولتی نیست بلکه مردم مسئول هستند که در همه حوزه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و...از ایدئولوژی حاکم تبعیت کنند. از آنجا که همه جمعیت قلمرو صفویان پیرو مذهب اهل تسنن بودند صفویان نیازمند انتقال و احیای ارزشها و مفاهیم خاص خود بودند تا این نظام فرهنگی راه تغییر جامعه را درپیش گیرد و بدون پرداخت هزینه های سیاسی به مردم منتقل گردد. «تغییر دین در آغاز کار حکومت شاه اسماعیل تمام مردم حتی برخی از شیوخ تبریز را نگران ساخت، چنانچه یک شب پیش از تاجگذاری شاه به نزد وی رفتند و گفتند: قربانت شویم دویست سیصد هزار خلق که در تبریز است چهار دانگ آن همه سنی اند، که شاه اسماعیل پاسخ میدهد همهٔ ائمه با من همراه هستند اگر رعیت حرفی بگوید شمشیر میکشم و یک کس زنده نمیگذارم.[17]» بنابراین شاه اسماعیل برای تغییر دین مردم به جنگ و خشونت متوسل گردید و به سیاست کشتار اهل تسنن روی آورد و هزاران نفر از اهل تسنن را در تبریز و سایر شهرها به قتل عام کرد تا مردم مذهب تسنن خود را رها سازند و از مذهب تصوف شیخ صفی الدین پیروی کنند.

اینگونه شاه اسماعیل با بکارگیری برخی شبهات مذهبی از ایدئولوژی شیعه برای کسب استقلال استفاده میکند و اختلافات و شبهات مذهبی را اساس کار خود قرار میدهد و با استفاده از همین اختلافات تاریخی و شبهات مذهبی به جنگ با خلیفه عثمانی رفت تا با انتقام از خلیفهٔ عثمانی از خلفای راشدین صدر اسلام انتقام جویی کند و پیروزی شاه اسماعیل در این جنگ به منزلهٔ پیروزی اهل بیت و اثبات حق امامت علی بن ابی طالب است که از این به بعد توسط شاه اسماعیل ادامه پیدا میکند تا حقوق اهل بیت و حق حاکمیت آنها با شمشیر شاه اسماعیل و حاکمیت او تضمین گردد. تعصب جنون آمیز وی برعلیه اهل تسنن به حدی بود که چون به شروان شاهان مسلط شد، به سپاهیان خود گفت: «چون مردم شروان دشمن خاندان رسالتند یعنی سنی هستند، اموال آنها نجس است. باید تمامی اموال آنها را که به غارت گرفته اید در آب رودخانه اندازید.» در مرحلهٔ اول شاه اسماعیل با سنگدلی شدیدی وارد میدان شد و مخالفان سنی خود را به شدت سرکوب کرد و از روشهای وحشیانه ای برای مطیع نمودن مردم و مخالفان خود استفاده کرد. شاه اسماعیل ز فرزندان سلطان حیدر بنیانگذار سلسلهٔ صفویان بود. او برای آنکه حکومت خود را استوار کند، به شدت عمل و سختگیری توسل جست چنانکه فی المثل ضمن جنگ با سلطان مراد یعقوب هشت هزار تن را یکجا نابود می کند، وچون با حسن کیا حاکم فیروز (۹۰۹هجری) به جنگ پرداخت و آنان در قلعه حبله رود متحصن شدند، آب بر ایشان بست تا تسلیم گشتند و بر احدی ابقا نکردند...و حسب الامر تمام اهل قلعه را قتل عام کرد و ماده و نر و خشک و تر و نادان و دانا و پیر و برنا در آتش قهر او سوختند. از کارهای شاه اسماعیل سوزاندن دشمنان است؛ ساختن مناره با سرهای کشته شدگان در مرو، نبش قبور ملوک در شیروان و باکو، و سوختن استخوانهای آنان در آتش انتقام توسط مردم فراموش نشد[18].

---

17 تاریخ اجتماعی ایران– مرتضی راوندی– جلد دوم – ص ۳۸۰
18 تاریخ اجتماعی ایران– مرتضی راوندی– جلد دوم–ص ۳۸۲ و ۳۸۱

ساکنان شهر تبریز سنی بودند در سفرنامه ونیزیان در ایران نی خوانیم که «شاه اسماعیل پس از شکست سپاهیان الوند، رو به تبریز نهاد. با آنکه تبریزیان هیچ مقاومتی نکردند، بسیاری از مردم شهر را قتل عام کرد، حتی سربازانش زنان آبستن را با جنین هایی که در شکم داشتند کشتند. گور سلطان یعقوب و بسیاری از امیرانی را که در نبرد شرکت جسته بودند، بنش کردند و استخوانهایشان را سوختند. سیصد تن از زنان روسپی را به صف درآوردند و هریک را دو نیمه کردند. حتی سگان تبریز را کشتار کردند. سپس شاه اسماعیل مادر خود را فراخواند که از جهتی با سلطان یعقوب خویشاوند بود و چون معلوم شد که او به عقد یکی از امیران حاضر در نبرد دربند درآمده بود پس از لعن و طعن فرمان داد تا مادرش را در مقابل چشمانش سربریدند» عبدالحسین نوایی می نویسد: رفتاری که (توسط شاه اسماعیل) با کشته شدن محمد خان شیبانی شده یکی از زشت ترین وقایع است که تاریخ زندگی سلاطین مستبد و متعصب، شرح آن را ثبت کرده و خلاصه آن به نقل از تاریخ عالم آرا این است : «هر عضوی از اعضای او را به ولایتی فرستاندند، سر او را پوست کنده و پر از کاه کرده به سلطان بایزید غازی پادشاه روم فرستاد، و کاسهٔ سر او را طلا گرفته در بزم حریفان باده نشاط در گردش بود.»[19]

در نتیجه این اقدامات سنت احیای تضادهای ایدئولوژیکی و مذهبی از دورهٔ ترکهای صفوی بطور رسمی وارد باورهای مذهبی و ادبیات سیاسی این کشور میشود و صفویان برای رسیدن به مقاصد و جاه طلبی های سیاسی خود از دین اسلام به عنوان ابزار کارآمدی استفاده کردند و براین مبنا بذر تحریف و سنت اختلاف را درمیان مسلمانان کاشتند. دستگاه صفوی به طور رسمی مردم مسلمان را براساس تضادهای ایدئولوژیکی و کشمکش مذهبی طبقه بندی کرد و جهان متحد اسلام را رسما وارد جنگهای مذهبی کرد و همهٔ این تحریفات تحت نام دین اسلام انجام میگرفت که درظاهر نام دین اسلام را یدک میکشد اما درباطن خود اهداف فرقه ای و مذهبی نهفته بود. این تحریف خطرناک در جهت موازی با استراتژی شعوبیه عمل میکرد و خدمتی ارزشمند به این ایدئولوژی کرد و یک فرصت استثنایی را در اختیار دولت صفویه قرارداد تا مذهب خاص خود را با توسل به ارزشهای فرهنگی رایج در یک منطقهٔ جغرافیایی راه اندازی نماید که در ظاهر با ارزشهای اسلامی تشابه دارد اما در باطن معادی و متضاد با دین اسلام است.

دومین انتقام صفویان؛ ناسزاگویی به خلفای صدر اسلام و همسران پیامبر

در مرحلهٔ دوم باید خلفای صدر اسلام عمربن خطاب، ابوبکر وعثمان مورد حمله و اهانت قرار گیرند اما چون این خلفا در قید حیات نیستند بنابراین خلیفهٔ عثمانی باید در ازای تخلف این سه خلیفه اموال خود را به عنوان کفاره به شاه اسماعیل پرداخت نماید و برای شادی اهل بیت به سرزمین دیگری تبعید شود. پیش از تاسیس صفویه در سراسر قلمرو اسلامی نام خلفای راشدین با "رضی الله عنه" ذکر می شد. همسران پیامبر نیز در قرآن بطور صریح "ام المومنین" نامیده شده اند و بنابر آیات قرآنی همسران پیامبر توسط مسلمانان با نام «امهات المومنین» مورد خطاب واقع میشدند. اما با ظهور صفویان ارزشها و الگوهای اسلامی مورد تعرض و تجاوز دستگاه دولتی صفویه قرار گرفت و شاه اسماعیل به روحانیون و خطبای شیعه دستور داد تا در خطبه های خود در مساجد و منابر علنا به خلفای مسلمین لعنت بفرستند و به عایشه همسر پیامبراسلام (ص) فحش و ناسزا گفته شود. در این مرحله لعن به خلفای راشدین و ناسزاگویی به همسر پیامبر درفرهنگ و ادبیات اسلام ایرانی رایج گردید.

---

19 تاریخ اجتماعی ایران– مرتضی راوندی– جلد دوم– ص ۳۸۴

«شاه اسماعیل اول هنگامی که در سال ۱۵۰۱ میلادی تبریز را متصرف شد فرمانی صادر کرد که مردم در میدانها زبان به دشنام و لعن ابوبکر و عــمـر و عثمان بگشایند و هر کس که در صدد مخالفت برآید سرش را از تن جدا کنند»[20]. «قزلباشهای صفوی با تیغ در خیابانها راه می افتادند ودسته جمعی فریاد میزدند: مرگ برعمر، مرگ بر ابوبکر؛ و رهگذاران و کسبهٔ حاضر باید در جواب میگفتند: **بیش باد!** هرکس تردید میکرد بلافاصله تیغ قزلباش در شکمش فرو میرفت تا دیگران در تایید مرگ برعمر و مرگ بر ابوبکر تردید نکنند».[21]

در این مرحله مراسم گریه و زاری برای بازپس گیری حقوق ائمه و اهل بیت واجب میگردد تا قلب امام زمان از شیعیان راضی شود و ثوابهای زیادی را نصیب تشییع و روحانیون سازد. روحانیون صفوی اعلام کردند که احیای حب و بغض های مذهبی برای فرد ثواب اخروی می آورد و گریه برای مظلومیت امام علی و زاری برای شهادت امام حسین و اهل بیت باعث بخشودگی گناهان فرد می شود. بنابراین دستگاه رسمی صفویه و برای جذب عوام و تحریک احساسات عمومی برخی مقامات رسمی خود را به اروپای شرقی اعزام نمود تا دربارهٔ مراسم دینی و تشریفات مذهبی مسیحیان تحقیق کنند. بنابراین بسیاری از مراسم جمعی و ابداعات مذهبی مسیحیان که برای بزرگداشت مصیبت مسیح، حواریون و سایر شهدای تاریخ مسیحیت انجام میگرفت به دقت ثبت شد و از علائم، شعائر و دکورهای ویژهٔ محافل کلیسا نمونه برداری شد و با تمام تفاصیل خود به ایران آورده شد و به منبع الهام شیعهٔ صفوی تبدیل گردید. مراسم تعزیه گردانی، شبیه سازی، حمل نعش وعلایم مذهبی، زنجیر زنی، تیغ زنی و موسیقی سنج و برای بزرگداشت شهدای شیعه بکاررفت. دراین میان یک نوع تشریفات رسمی هم برای دربار و روحانیون اقتباس گردید که با شأن و منزلت دربارو سلطان صفوی سازگاربود و نسبت به مراسم مردم عادی درکوچه و خیابان آرام تربود و "مصیبت خوانی" نام گرفت که یک مداح از مصیبتهای اهل بیت میگوید و سلطان و روحانیون نیز نشسته برسر میزنند و اشک میریزند[22].

سنت دادخواهی از حقوق اهل بیت و گرفتن حق امام علی به منظور تحقق عدالت در میان مسلمانان از سوی همهٔ سلاطین صفوی ادامه پیدا کرد و هر یک از این پادشاه بنا به استطاعت خود حقی از حقوق اهل بیت را بازپس میگرفتند و در شبانه به خرجین اباصالح میریختند و به این دلیل مهدی موعود برای تشکر از اقدامات پادشاهان صفوی هر ماه یکبار در خواب مبارک سلطان صفوی ظاهر میشد و از او قدردانی میکرد و این چنین رابطه مهدی با پادشاهان صفوی برقرار بود و همواره آنها را به خوردن بیشتر تریاک توصیه میکرد و خونریزی و قتل انسانها را برای سلامتی سلاطین صفوی تجویز کرده بود. البته این سنت حسنهٔ دوباره احیا شده است و مهدی این بار به خواب ولی فقیه میآید و ایشان را به مجازات اقلیت قومی عرب توصیه میکند و از او میخواهد که همانند حیوانات وحشی با آنها رفتار نماید و منابع طبیعی و نفت و گاز آنها را استثمار نماید.

20 تاریخ ایران – ن. و. پیگولوساکایا (ایران شناسان شوری)– ترجمه کریم کشاورز– ص ۴۷۸ – انتشارات پیام ۱۳۳۶
21 کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی- علی سریعتی- ص ۱۷– انتشارات بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی
22 تشیع علوی تشیع صفوی– علی شریعتی– ص ۲۰

خدعۀ خویشاوندی با پیامبر

بنیانگذار صفویه مطالبات سیاسی خود رابا برانگیختن برخی شُبهات مذهبی در تاریخ اسلام آغازکرد و اختلاف افکنی های خود را بر این ادعا بنیان نهاد که میخواهد برای احیای حقوق شیعه با خلیفۀ عثمانی مبارزه کند تا حقوق اهل بیت را از خلیفه عثمانی بازپس گیرد و او را ازقدرت برکنار سازد. این خدعه پیش از این از سوی پدر شاه اسماعیل بکار رفته بود که طریق اعلام خویشاوندی و انتساب خود به خانوادۀ پیامبر توانسته بود مریدان بسیاری خود را به خود جذب نماید بسیاری از جنایات خود را در حمله به کشورهای مجاور و غارت دختران و اموال آنها توجیه نماید. این ترفند یکی از اصول رایج سیاسی در اسلام ایرانی است که بسیاری از دولتمردان برای جذب مردم و تقویت حاکمیت خود از آن استفاده میکنند تا جائیکه طوایف متعددی در سرزمین کنونی ایران نسبت خود را به پیامبر و اهل بیت متصل می سازند تا از موقعیت پیامبر سوء استفاده کنند. این ترفند راه را برای ادعای بسیاری از دوستداران قدرت باز کرد تا با توسل به این امام و آن معصوم ادعای حکومت کنند و حرص و ولع خود را برای حاکمیت نشان دهند. در اسلام اصل حاکمیت براین اصل قرار داده شده تا عده ای همانند خاندان صفوی ادعا کنند که نسبت به فلان امام میرسد بنابراین این حق برای ما توسط پیامبر رزور شده است و پیامبر حاکمیت دنیای اسلام را به ما واگذاز کرده است و برمبنای همان حق ما باید بر کرسی قدرت بنشینیم. پیامبر اسلام نگران این ترفندها و تحریفات (ص) بود تا مبادا عجم ها با توسل به نیرنگهای معروف خود به مرکز شبه جزیرة راه یابند دین یا مذهب دیگری را در مرکز جهان اسلام پایه گذاری نمایند.

آنچنان که محققان تاریخی آورده اند خاندان صفوی در اصل سنی مذهب بوده اند و بنیانگذار جنبش صوفی یعنی شیخ صفی الدین اردبیلی سنی مذهب بوده است اما پس از آنکه شاه اسماعیل از نوادگان شیخ صفی الدین به قدرت می رسد برای کسب منزلت اجتماعی و جذب مردم نسب خود را به امام موسی کاظم نسبت میدهند. اصولا در قلمرو سرزمین ایران اقوام و طوایف متعددی متعددی زندگی می کرده اند و اقلیتهای مذهبی و قومی بسیاری در این سرزمین وجود دارند که علیرغم تلاش گسترده صفویان و کشتارهای فجیع نتوانستند تشییع را در سراسر این قلمرو حکمفرما نمایند و بدون در نظر گرفتن ناهمانندیهای مذهبی و فرهنگی و احترام به سایر مذاهب همواره در پی تثبیت قدرت خود بودند. تحقیقات جدید نشان داد که شیخ صدرالدین فرزند و جانشین شیخ صفی الدین برای آنکه بتواند نفوذ خویش رابر توده های مردم حفظ کند به شیعه دوازده امامی پیوست و این افسانه را پدید آورد که پشت بیست و یکم شیخ صفی الدین به امام موسی کاظم باز میگردد. این افسانه را بعدها صفویان برای توجیه دعاوی سیاسی خویش مورد استفاده قرار دادند. صفویه میکوشیدند ازحسن توجه توده های مردم آذربایجان و ایران و آسیای صغیر به مذهب شیعه استفاده کنند و در دادن نویدهای عوامفریبانه به مردم ابایی نمیکردند[23].

تصوف با نام شیعه در این سرزمین سعی میکند تا دین اسلام را مطابق نگرش خود تفسیر نماید و درقالب باورهای خود بگنجاند. درصورتیکه ادیان، خود مجموعۀ کاملی از نظامهای فرهنگی به شمار میآیند و با حضور خود درطول تاریخ نظامهای فرهنگی مختلفی را برای جوامع و امپراطوریها تولید کرده اند. دین خود سازنده و تولیدکنندۀ فرهنگ است و درطول تاریخ نظام های فرهنگی متعددی را خلق کرده است وهرگز نمیتواند درون چهارچوب یک فرهنگ دیگر و یا درون قالب یک جریان اعتقادی دیگر مانند تصوف جای گیرد. دین اسلام مجموعۀ متکاملی از یک نظام فرهنگی، اعتقادی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی است و میتواند نظام ارزشی، باورها و تعالیم خاص خود را داشته باشد و با ورود خود یک نظام متکامل اجتماعی بنا مینهد. قرار دادن دین اسلام در درون قالب فرهنگهای محلی باعث جایجایی ارزشها و به هم خوردن نظم موجود در ساختار دین اسلام میشود.

---

23 تاریخ ایران – ن. و. پیگولوساکایا (ایران شناسان شوری) - - کریم کشاورز - ص ۴۷۰،۷۱،۷۳ –انتشارات پیام

دین اسلام مجموعه متکاملی از یک نظام فرهنگی است که در صورت حذف، یا تغییر یک عنصر سایر عناصر جابجا شده و هدف تعریف شده برای این دین محقق نخواهد شد. نتایج و پیامدهای این جابجایی در کشور کنونی ایران ظاهر شده است. صفویان با تغییر و تحریف مجموعه متکامل دین اسلام و وارد نمودن سلایق فرهنگی و اعتقادی خویش زمینه را برای فساد دین فراهم نمودند و نسخه ای معیوب، فاسد و غیراسلامی عرضه نمودند. بطوریکه امروزه دین اسلام در کشور ایران با دین در سایر نقاط جهان تفاوت دارد. زیارت قبور، عداوت با عرب، رواج فرهنگ دروغگویی، قسم، توهین به صحابه پیامبر، ناسزاگویی به همسران پیامبر تنها بخشی ا این دین است. در واقع این همان توطئه ای است که در دوره صفویه اتفاق افتاد و دین اسلام در درون قالبهای فرهنگی دیگری قرار داده شد و دین جدیدی از اسلام متولد شد که در ظاهر اسلامی و در باطن غیراسلامی است و تلفیقی از باورهای مختلف تصوف و مسیحیت است.
این اسلام همان اسلام است اما در اجرای شریعت سهل انگار است و از همه ویژگی های تصوف برخوردار است. به این ترتیب تشییع صفوی پایه های اولیهٔ خود را بر باورهای صوفیانه پدر خود «شیخ صفی الدین» بنا میکند و مفاهیم اعتقادی و ذهنی دین اسلام را از محتوایش خالی کرد و بسیار ماهرانه و با دست هنرمند روحانی خود توانست روح و احساس تصوف را در درون قالبهای اسلام جای دهد.

مـظـاهـر طـریقـت تـصـوف صـفـوی

دربار صفویان همهٔ مفاهیم و مظاهر خود را از تصوف یونان، فلسفهٔ یونان، و آموزشهای مسیحیان عرب دریافت میکند و تشریفات تصوف را تحت نام تشییع عرضه میکند که درشکل نمادها و اشیاء مقدس، پرستش قبور، قراردادن واسطه میان خدا و بندگان، تغییر اذان، ناسزاگویی صحابهٔ پیامبر، و اتهام همسران پیامبر ظاهر میشود.

تـسـبـیـح یـا روزاری Rosary[24]

سنگها و مُهره های زینتی از مظاهر اولیه زندگی بشر است که در بین النهرین؛ بابلیهای سامی از مُهره ها و سنگهای منقش برای آرایش و زینت زنان استفاده میکردند. وجود اشیاء زینتی در زندگی بشر به آرایش و تزئین محدود نبوده است بلکه درمراحلی از تاریخ بشر اولیه پرستش و تقدیس اشیاء رایج بوده است. جامعه شناسان دورهٔ پرستش و قداست اشیاء و مُهرهای زینتی را در تاریخ پرستش با نام «فیتیشزم یا شئ پرستی» میشناسند که در کنار سایر مراحل پرستش «آنیمیزم یا روح پرستی» و « توتَمیزم یا سمبل پرستی» بخش مهمی از تاریخ پرستش را تشکیل میدهند. لکن منشأ قراردادن مُهره ها دریک نظم خاص و یک اندازه معین و تشکیل یک ابزار دایره ای شکل هنوز برای محققان روشن نشده است اما آنچه کاملا روشن و معین است این است که تسبیح درمیان ادیان سماوی برای اولین بار درمیان مسیحیان کاتولیک مورد استفاده قرار گرفت. درحالیکه در دین یهود ابزاری مانند تسبیح وجود ندارد. اما این ابزار پیش ازمسیحیت در دستان بودائیان هندی قرار داشت که در زبان هندی مالا (Mala) نامیده میشود و از ۱۰۸ مهره تشکیل میشود و به نام مهره های تسبیح (Prayer Beads) خوانده میشود. درمیان بودائیان هند و میانمار این اعمال و تشریفات با قواعد و دستورالعمل های خشک همراه است و تعداد دانه های تسبیح آنها ۱۰۸ مهره است که تقریبا مساوی تعداد دانه های تسبیح موجود در فرهنگ متصوف شیعه است. این تعداد دانه در میان مسیحیت به پنج دستهٔ ده تایی می رسد که در ابتدای این پنج دسته یک مهرهٔ بزرگتر وجود دارد که این دسته ها را از هم جدا میکند و در اصطلاح شیعه شاغول نامیده میشود.

شکل گیری روزاری (Rosary) به اعتقادات وباورهای مسیحیت باز میگردد. مطابق اعتقادات کاتولیک تسبیح برای اولین بار بوسیلهٔ قدیس مسیحی «دامینیکن گازمن[25]» بنیانگذار «دستورات دامینیکن» درمیان مسیحیان رایج گردید. «دامینیکن گازمن» ادعا میکند که این وسیله از سوی حضرت مریم به او داده شد تا برای تکرار برخی اذکار از آن استفاده کند تا در سفر خود برای هدایت یک فرقهٔ الحادی در منطقهٔ فرانسهٔ کنونی از مخاطر الحادی و شیطانی در امان بماند. بنا به اعتقاد دامینیکن گازمن این ابزار روحانی نه تنها او را درمقابل انحرافات اخلاقی و جزمی فرقهٔ الحادی در فرانسه نجات خواهد داد بلکه او را درمقابل دشواریها و سختی های آینده نیز کمک خواهد کرد[26].

---

24 The Rosary is a beautiful combination of vocal prayer and meditation that centers upon the greatest Gospel mysteries in the life of Jesus Christ and secondarily in the life of the Lord's Mother. It is an "incarnational" prayer, a prayer consisting of both vocal and mental prayer that serves to incorporate both body and soul into spiritual communion with Our Lord and Our Mother. "Rosary" refers to a fourth of the full Rosary, consisting of five decades or one set of mysteries, whereas expressions such as the "complete Rosary" or "full Rosary" signify the entire twenty decades. (June 30, 2007 by Dr. Mark Miravalle) (http://www.motherofallpeoples.com/2007/06/the-greatest-marian-prayer/).

25 Dominic Guzman (d.1221), founder of the Dominican Order.

26 St. Dominic had been sent to southern France to preach against the Albigensian heresy which was spiritually ravaging the region. Rosary was, therefore, as a spiritual instrument to battle the moral and dogmatic errors of Albigensianism (as well as an instrument against future errors and difficulties) that St. Dominic received, under the inspiration of the Blessed Virgin Mary. 30, 2007 by Dr. Mark Miravalle) (http://www.motherofallpeoples.com/2007/06/the-greatest-marian-prayer/).

این اذکار در میان مسیحیان کاتولیک با نام «تسبیحات مریم[27]» شناخته میشود. مسیحیان کاتولیک ادعا میکنند با تکرار «اذکار مریم» فرد از گرفتاریها نجات پیدا میکند. کاتولیك ها نیز تسبیح را به همین منظور بکار میبرند، جنس دانه هاي این تسبیح متفاوت بود. معمولا راهبان تسبیح هایی با مهره های شیشه ای استفاده میکردند اما مردم عادی دانه های تسبیح خود را جنس چوب میتراشیدند. اما پروتستان ها هیچوقت بدین شکل از تسبیح استفاده نکردند و حتي استعمال آنرا منفور مي دانند زیرا به اعتقاد این فرقۀ مسیحی نام تسبیح در کتاب انجیل نیامده است و اشاره ای راجع بآن درکتاب مقدس مسیحیان وجود ندارد. پروتستانها، مسیحیانی که تسبیح را برای اعمال دیني بکار میبرند به اوهام پرستي و خرافات متهم میکنند و این بدعت را تقبیح میکنند. زیرا بر این عقیده اند که عیسي تقلید و اوهام پرستي را منع کرده است و استعمال تسبیح و امثال آن را از احکام مردم میداند و از احکام و دستورات خداوند نیست.

بطور کلي تسبیح ابزاری برای شمارش اذکار است و از نظم و اندازۀ معینی تبعیت میکند که تداعی کنندۀ پیام خاصی است و درنتیجه شمارش مُهره های تسبیح حاصل میشود. درمیان تصوف اعمال زهد دارای جلوه ها و تشریفات ویژه ای بود که با تلاوت «ذکر» آغاز میشود. «ذکر» کلمه ای عربی است که درمیان عربهای مسیحی و عربهای مسلمان بطور مشترک بکار میرود و اصطلاحا به معنی «دعایی ویژه دربزرگداشت خداوند» است که از کلمات مشخص و معینی تشکیل میشد و گویندۀ ذکر باید با صدای بلند یا آهسته و یا دردل ذکر را زمزمه و تکرار میکرد. «ذکر» و «دعا درعالم اندیشه» درمیان صوفیان عبارت از این بود که مرید در درون حجره دررا به روی خویش میبست و سرخود را میپوشاند و کلمۀ «الله» یا کلمۀ «هُوَ» (عربی) و یا یکی از صفات خداوند و یا کلمات «لا الله الا الله» را تکرار میکرد. تکرار این اوراد و اذکار تابع قواعد خاصی است که تبعیت از این قواعد پاداش زیادی را نصیب فرد میکرد و هر مرید باید روزانه تعداد مشخصی از اذکار را تکرار کند تا ذکر او پذیرفته شود.

درمیان صوفیان اذکار باید به تعداد و اندازۀ مشخصی برسند یعنی هر ذکر به خودی خود معنی ندارد بلکه میان اذکار و اعمال رابطۀ ثابتی است که وقتی تعداد ذکرهای مریدی به اندازۀ موردنظر میرسید هدف معینی محقق میشد و مرید از نتیجۀ عمل خود برخوردار میشد که نتایج و پاداشهای آن در قالب اسرار و رموز قابل مشاهده بود. به عنوان مثال در تسبیحات الزهراء تعداد اذکار ۳۳ ذکر است و برای اینکه فرد ثواب این تسبیحات را دریافت کند باید این اذکار را ۳۳ بار تکرار کند که در نهایت فرد را از پاداش اخروی برخوردار میساخت و خستگی و ناامیدی را از فرد دور میکرد که همانند نسخه مسیحی آن باعث شادابی فرد میشود. وجود عدد ۳۳ در تمرین اذکار باعث گردید که هر تسبیح در تشیع از مجموع ۹۹ مهره تشکیل شوند که به سه دسته ۳۳ تائی تقسیم میشوند که هر دسته برای ذکر خاصی بکار رود که روی هم رفته تکرار این اذکار و اوراد موجب جلب ثوابهای زیادی را برای فرد شود. در تصوف برخی اذکار نیازمند هزاران بار تکرار بودند و مرید باید در موقع ادای ذکر دقت و توجه خویش را بر این اوراد متمرکز سازد تا آنکه زبان و لبها حرکت خودرا احساس نکنند و «ذکر» در قلب وی جای گیرد. صوفیان با استفاده از این روش معتقد بودند که در نتیجۀ این تمرین نام خداوند تا ابد در ذهن آنها نقش (حک)خواهد بست.[28]

برای آنکه نام خداوند تا ابد در ذهن سالک و درویش نقش ببندد باید اذکار خود را به صورت شب و روز تمرین نماید تا از این طریق وجود صوفی غرق در کمالات الهی گردد. مسئلۀ «ورد و ذِکر» جوهر و ماهیت اولیۀ تصوف را تشکیل میدهد و باید بدون سهل انگاری و به صورتی دقیق انجام پذیرد تا تعداد اذکار به اندازۀ خاصی بالارود و سالک بتواند ثوابهای بیشماری دریافت کند. تعداد اذکار باعث تعیین جایگاه مرید میشد و از اینرو باید مرید بتواند روزانه هزاران سبحان الله و یا صلوات بفرستد تا جایگاه خود را ارتقاء دهد، بنابراین صوف، سالک، مرید و درویش نیازمند

27 Repetition Of Marian Prayer.

28 صوفی «ذکر» خدا را به این شیوه مبتنی بر قرآن میدانسته: «قل؛ الله» (بگو؛ الله) و یا «یا ایها الذین آمنو اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا» و این ذکربه دو شیوۀ جلی و خفی انجام میشد. میان صوفیان طریقتهای گوناگون مباحثات پرشوری در جریان بود که آیا فقط «ذکر خفی» در سکوت و تمرکز جایز است یا «ذکر جلی» با سرایش و موسیقی نیز مجاز است(۳۴۳-۳۴۴).

ابزاری بودند تا بتوانند تعداد اذکار خود را شمارش نمایند وبه خود اطمنیان دهند که تعداد اذکار آنها نسبت به روز قبل افزایش داشته است و فاصلهٔ آنها نسبت به خداوند درحال کم شدن است. بنابراین برای جلوگیری از اختلال در شمارش اذکار وتنظیم تعداد صلواتها و تسبیحات نیازمندی به یک چرتکهٔ ساده چند برابر شد. بنابراین سازندگان چینی برای بهره بردن از ثوابهای بیشمار تصوف چرتکه صوفی را با ذکرشمار تبدیل نمودند و برای راحت نمودن سالک و صوفی صلوت شمار الکترونیکی خود را روانه بازار تصوف کرده اند تا سالک و صوفی با خیال راحت بکار شمارش تسبیحات خویش ادامه دهند. در این مرحله صوفی با دقت و وسواس به کار تکرار اذکار و اوراد مشغول بود و کار تصوف به مجموعه ای از اعمال ذهنی تبدیل شده بود که خالی از افعال شریعت بود. توجه به اصل **«عقیده»** باعث تقویت نیات و ذهنیات فرد میشود و قدرت عمل را از فرد میگیرد و او را با اعمال **«شریعت»** بیگانه میسازد. بنابراین دین مسیح در قرون وسطی به دسته ای از اذکار و اوراد زبانی تبدیل شد و از اعمال و دستورات دینی تهی شد. در این مرحله ابزار روزاری (Rosary) در میان مسیحیت رهبانی رایج میشود و از آن به بعد بوسیلهٔ عربهای مسیحیی در سوریه وارد تصوف در ولایت قدیم خراسان میشود.

تسبیحات الزهراء یا تسبیحات مریمیة

تسبیح در باورهای مسیحی دارای شکل و ساختار خاصی است. تعداد دانه های تسبیح در مسیحیت از چهار دستهٔ ده تایی تشکیل میگردد. تاریخ تسبیح در باورهای مسیحی به قدیس مسیحی دامینیکن گازمن[29] می رسد. بنا به ادعاهای این قدیس در یکی از سفرهای خود برای هدایت برخی فرقه های الحادی و دعوت آنها به دین مسیح حضرت مریم بر این قدیس ظاهر میگردد و تسبیحات خاصی را به او آموزش میدهد. این تسبیحات قدیس دامینیکن گازمن را از انحرافات شیطانی و الحادی نجات خواهد داد. اما این قدیس در ادامه میگوید این تسبیحات تنها برای دعوت فرقه های الحادی به او نرسیده است بلکه حضرت مریم به او گفته است که تکرار این اذکار و تسبیحات او را از دشواریها و مصائب روزگار نجات میدهد.

وقتی که اعتقادی در منطقه ای رایج میگردد معمولا این اعتقاد با همهٔ مظاهر و نشانه های خود حاضر میشود. در زمان ورود باورهای مسیحی از سوریه به تصوف همهٔ ابزارها و متعلقات آن نیز وارد میگردد. بنابراین با ورود تسبیح به خانقاه ها شمارش اذکار و اوراد سالک راحتتر گردید. وقتی که تصوف کارکردها و قداست اذکار حضرت مریم را در نزد مسیحیان شرقی می بینند تصمیم میگیرد که داستان قدیس مسیحی «دامینیکن گازمن»را در مورد حضرت زهرا انعکاس دهد. به این ترتیب داستان قدیس مسیحی حضرت مریم با کمی تغییرات و تحریفات به حضرت زهرا نسبت داده میشود.

در اعتقادات شیعی امروزی این داستان اینگونه روایت میشود که روزی پیامبر اسلام (ص) وارد خانهٔ حضرت زهرا میشود و دختر خود را به شدت خسته و ناامید می بیند. وقتی که پیامبر از حضرت زهرا میپرسد که چرا این چنین خسته و کوفته است آن حضرت پاسخ میدهد که حجم کار خانه بالا رفته است و فرزندان من بزرک شده اندو نگهداری فرزند و پختن نان و غذا برای من بسیار دشوار شده است. پیامبر با شنیدن این سخنان و دیدن این صحنه با خداوند مشورت میکند و سپس راه حل بسیار ساده ای را ابداع میکند، سپس روی به دختر خویش میفرماید اگر میخواهی خستگی از تن تو خارج شود و کارهای خانه را بدون خستگی انجام دهی این «اذکار» را روزانه بر سر زبان آور و سی و سه بار «سبحان الله»، «الحمدلله» و «الله اکبر» بگو. این اذکار خستگی را از بدن تو خارج میکند. البته هیچ ذکری نمیتواند خستگی فیزیکی را از بدن کارگر خارج سازد. اما با وجود روحانیون صفوی این بدعت در جامعه

29 Dominic Guzman

عمومی میشود و برای آنکه تصوف به خانه مردم راه پیدا کند و زنان را وارد دنیای تصوف سازد این بدعت رایج میشود تا زنان نیز به جرگه توف بپیوندند. چراکه فقط مردان می توانستند به خانقاه بروند و زنان مجاز به رفتن به خانقاه نبودند. از اینرو این اذکار میتوانست زمینه را برای حضور زنان در تصوف همواره سازد. اگر تکرار اذکار میتوانست چنین تاثیر شگفت انگیزی داشته باشد بطور مسلم قرائت قرآن باید زمینه را برای پرواز قاری هموار سازد و روزانه باید شاهد پرواز صدها نفر قاری قرآن بود.

با نگاهی به اذکار صوفیان متوجه میشویم که این «ذکر» همان اذکار صوفیان قرن سوم وچهارم است که با تکرار آنها از خواندن نمازهای یومیه معاف میشدند. اما پس از اینکه تصوف در دورهٔ صفویه دولت خویش را تاسیس میکند شیوخ بزرگ صوفی در دوران صفویه تحت مسمای جدید خود ظاهر میشوند و نام آخوند و روحانی به خود میگیرند. بنابراین بسیاری از باورها و مظاهر تصوف با داستانها و روایات جعلی وارد تشییع میشود برای برخی دیگر از آیات قرآن استشهاد گرفته میشود تا صورت اسلامی به خود گیرند و مورد قبول جامعه واقع شوند.

تسبیحات هرگز نمیتواند خستگی را از بدن بیرون کند اما این داستانها و اعتقادات تنها برای ترویج تصوف ساخته میشود و تسبیح و تسبیحات یکی از مظاهر تصوف است. وقتی که فردی تسبیح در دست میگرد و تسبیحات را جاری میسازد در واقع در حال ترویج یک بدعت است که باعث فساد دین اسلام و جامعه اسلامی گردید. وقتی که دین بزرگ اسلام نمازهای یومیه را در اندازه و مقدار مناسب خود ارائه میکند قصد دارد که ازافراط و تفریط جلوگیری نماید. دین اسلام افراط را در دین مجاز نم یشمارد چرا که باعث تشدید نفرت و کراهت از یک دین میشود. اگر پس از این نیازی احساس شود قرآن میتواند سرچشمهٔ بزرگی از معارف و بینش دینی باشد و میتواند به بسیاری از نیازهای فطری و تمایلات دینی بشر پاسخ دهد.

به عنوان مثال صدقه دادن از باورهای مسیحیان است که در دوره رواج تصوف به آغوش شیعه پذیرفته میشود و سپس از طریق صفویان شکل مذهبی به خود میگیرد و با نام یک اصل اسلامی وارد شیعه میشود. در زمان شکل گیری فرقهٔ درویشان در تصوف این دسته از کار کردن دست میکشند تا متولی کار خانقاه ها شوند لذا برای امرار معاش به گدایی روی می آورند. رواج گستردهٔ تصوف در سرزمین کنونی ایران، سوریه، عراق، و حتی عربستان سعودی باعث میشوند که درویش صوفی در سراسر دنیای اسلام به کار گدایی مشغول شود. به دلیل رسمیت داشتن زبان عربی در سراسر جهان اسلام بسیاری عادات و مفاهیم صوفیانه نام خود را با اصطلاحات دینی و نامهای قرآنی آرایش کنند تا مشروعیت اسلامی پیدا کنند. با ورود صوفیان بزرگ به دستگاه صفویه همهٔ عادات و مفاهیم تصوف اصطلاحات قرآنی و اسلامی گرفتند. بنابراین گدایی صوفی شکل محترم و اسلامی به خود گرفت و با نام صدقه داد وارد تشیع شد.

ســاخــت و زیــارت قـــبـور

اصل «وحدت وجود» زیربنای جهان بینی تصوف در ولایت خراسان بود. بنا به این اصل صوفی با حرکت در یک سفر روحانی و عبوراز برخی مراحل و مقامات میتواند بدون حجاب و از نزدیک خدا را ببیندو با خداوند یکی شود و موفق به کسب مقام «فناء» میشود. مقام «فناء» در ادبیات تصوف به مقام «فناء فی الله» اشاره دارد که بیان کنندهٔ وحدت وجود است یعنی وجود صوفی در وجود خداوند فنا می شودو کسانی که به فناء فی الله و وحدت با خدا می رسیدند «اولیاء الله» نامیده میشدند و صاحب «معجزات و کرامات» زیادی میشوندو مورد تقدس و تبرک واقع میشوند.

وقتی اولیاء الله میمردند روح آنها در نزد خداوند محفوظ میماند وبرای آنکه مردم بتوانند با ارواح آنها ارتباط برقرار کنند و حاجات و نیازهای خود را از ارواح شیوخ بزرگ طلب نمایند بنابراین مردم برای تجلیل از شیوخ و بزرگداشت ارواح آنها برای آنها قبور مجللی می ساختند و این قبور را به زیارتگاههای بزرگی تبدیل کردند و آنها را موردتقدس و پرستش قرار دادند تا رابطهٔ خود را با صوفی حفظ کنند. این باور باعث پیدایش بدعت ساخت قبور و زیارتگاه در میان تصوف و همچنین دولت صفوی شد. اولیاء الله در روی زمین نمایندگان خدا بودند و واسطهٔ میان مردم و خداوند بودند. وجود اولیاء الله در زمان حیات خود باعث بی نیازی به خداوند میشد و مردم برای پرستش و طلب مراد به سوی اولیاء الله می آمدند و این اعتقاد شکل گرفت که این اولیاء الله نمایندگان خداوند روی زمین هستند و برای دعا و طلب روزی به سراغ آنها بیائید تا دعای شما مستجاب شود اینگونه امام و اولیاء الله نمایندهٔ خداوند در زمین معرفی شدند. اعتقاد به وجود واسطه میان خداوند و انسان در از محصولات تصوف است و این اعتقاد حتی در میان صوفیان بودایی نیز وجود دارد. هر چند شیعیان تلاش میکنند که از طریق این آیه زنده بودن ائمه را ثابت کنند وَلا تَحسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلوا في سَبيلِ اللَّهِ أَمواتًا ۚ بَل أَحياءٌ عِندَ رَبِّهِم يُرزَقونَ (سورة آل عمران آية ١۶٩).

اما این همان تکنیک رایجی بود که تصوف برای اسلامی نمودن خویض بکار برد و برای آنکه شیعه صورتی اسلامی به ادعاهای خویش بدهد این آیه را بکار می برد تا این احساس را القاء نماید که زیارت قبور ائمه برمبنای این آیه است. زنده بودن ائمه شیعه هرگز ارتباطی به آیه ۱۶۹ سوره عمران ندارد چراکه بسیاری از ائمهٔ مورد اعتقاد شیعه درهیچ جنگی به شهادت نرسیدند و به مرگ طبیعی ارتحال نموده اند اما قبور آنها مورد تقدس و زیارت قرار میگیرد. در واقع سنت ساخت و زیارت قبور ائمه و سایر بزرگان شیعه پس از رواج جهان بینی وحدت وجود رایج گردید. به این دلیل در تشییع میگویند که ائمه زنده هستند. دوره صفویان دورهٔ ساخت قبور و زیارتگاه است. پس از رواج عقیده وحدت وجود شیعه صاحب زیارتگاههای فراوانی شد و این عقیده رواج پیدا کرد که ائمه زنده هستند و می توانند به مردم بیمار شفا دهند. همهٔ قبور و زیارتگاههای موجود در ایران و عراق از محصولات دوران صفویه است. زیارتگاه مشهد، نجف، کربلا و سامراء و غیره پس از صفویان بطور مجلل ساخته شدند و برای هر قبر ضریحی ساخته شد و طواف به دور قبور ائمه در میان شیعه رایج شد.

در کنار تقدس قبور برای هر زیارتگاهی دعایی نوشته میشود تا با استفاده از این دعا از قبر موردنظر طلب حاجت شود. مطابق اصل الحادی یونانی«وحدت وجود» روح ائمه و صوفی همچنان در آسمان هفتم در کنار خدا نشسته است و نظاره گر پیروان خود است و دعای مریدان خود را به خدا منتقل میکند. از این رو اعلام شد همهٔ ائمه زنده هستند و برای هر یک از نوه های پیامبر یک زیارتنامه نوشته است و در ارزش دعا هزاران کتاب و رساله صادر شد و زیارت قبور و زیارت ائمه از زیارت کعبه واجب تر و مهمتر نشان داده شد و به جای قرائت قرآن، قرائت ادعیه های صوفیانه اهمیت پیدا کرد. قداست قبور ائمه باعث رواج این عقیده شد که زیارت قبور ائمه از زیارت کعبه واجبتر است و ثواب زیارت قبور ائمه به مراتب بیشتر از ثواب کعبه است ودر این زمینه احادثی زیادی نوشته شد و برای مردم ارزش آفرینی شد و **لقب «مشهدی» و «زائر» در مقابل لقب «حاجی» ابداع شد**.

أشهد أنّ علی ولی الله

اصل «وحدت وجود» یونانی از معروفترین اصولی که زیربنای تصوف را تشکیل میدهد. برمبنای این اصل یونانی وجود سالک میتواند با وجود خدا به اتحاد برسد و خدا و سالک یکی شوند. این اصل اساس اسلام ایرانی است به گونه ای آیت الله خمینی نظریه «ولایت فقیه» خود را براساس اصل «وحدت وجود» استنباط کرد به این دلیل نمایندهٔ مطلق خدا در روی زمین قرار داده شد و ولی فقیه صاحب صفت «مطلق» خداوند شد صفت «مطلق» فقط متعلق به خداوند است. در تصوف کسانی که به وحدت وجود می رسیدند «اولیاء الله» نامیده میشوند «اولیاء، ولی الله، ولایت و ولی فقیه» از یک ریشه هستند و محصول ادبیات تصوف است. علی ابن ابیطالب در اعتقادات تصوف اولین مسلمانی است که به وحدت وجود با خدا رسید بطوریکه برخی از فرقه های صوفی راه پرستش علی را درپیش گرفتند و ازطریق این اصل علی به جرگهٔ «اولیاء الله» پذیرفته شد و «ولی الله» نام گرفت. سپس شاه اسماعیل برمبنای این اصل عبارت «اشهد انّ علی ولی الله» را وارد اذان کرد.

واسطهٔ میان مردم و خداوند

در تصوف کسانی که به وحدت وجود می رسیدند «اولیاء الله» نامیده میشوند. اولیاء الله و نمایندگان خدا در روی زمین بودند و به عنوان واسطهٔ میان مردم و خداوند معین میشدند. وجود اولیاء الله در زمان حیات خود باعث بی نیازی به خداوند میشد و مردم برای پرستش و طلب مراد به سوی اولیاء الله می آمدند و این اعتقاد شکل گرفت که خداوند اولیاء الله را به عنوان نمایندگان خود روی زمین قرارداده و برای دعا و طلب روزی به سراغ آنها بیائید تا دعای شما مستجاب شودو اینگونه امام و اولیاء الله نمایندهٔ خداوند در زمین معرفی شدند و ائمه شیعه به عنوان اولیاء الله مورد طلب حاجت و شفاعت قرار گرفتند. وجود عبارت «ولی الله» در اشهدُ أنّ علی ولی الله نشانگر اهمیت اولیاء الله و نقش آنها در واسطه بودن آنها دارد.

فصـل امــامــت

۱). علی بن ابی طـالـب؛ یک خلیفـه یا یک امـام

یکی از پیچیده ترین سؤالات و محیرترین ابهاماتی که تاکنون هیچ متفکر و نویسنده ای نتوانسته است پاسخ دهد دلیل **گرایش یهودیان، مسیحیان و زردشتیان به علی بن ابیطالب** است. نگاهی به تاریخچه تصوف و تاثیرات جهان بینی وحدت وجود این حقیقت را نشان داد که علی مورد توجه یهودیان، مسیحیان و زردشتیان است و به عنوان مهره ای اسلامی برضد اسلام بکار گرفته میشود. این ابهام در مدت دو سال بزرگترین و پیچیده ترین چالش فرا روی بنده بود.

دائما شنیده میشود که درمیان شیعیان علی بن ابیطالب مرکز ثقل دینی است و محور همه مباحث در حوزهٔ اتهام و یا رد اتهام علی است. علی چه میگوید چگونه لباس میپوشد چگونه مینشیند. اما دلیل گرایش گروهها و فرقه های غیراسلامی به علی بن ابیطالب هرگز مورد توجه محققان قرار نگرفته است. میزان توجه به علی درمیان یهودیان، مسیحیان و زردشتیان به اندازه ای است که علی درمیان فرقهٔ علی اللهیان تا سطح خدا بالا برده میشود و مورد پرستش قرار میگیرد. بطوریکه عبدالله بن سبأ یهودی یک فرقهٔ شیعی در پرستش علی تأسیس میکند و مسیحیان فرقهٔ نصیریه را راه اندازی میکنند و در نهایت زرتشتیان ایرانی فرقهٔ شیعهٔ دوازده امامی و بهائیت را شکل میدهند.

بررسی انواع اعتقادات و باورهای شیعه در طول تاریخ نشان میدهد که شیعه در دو نسخه ظهور کرده است. **نسخهٔ اول شیعه** پیش از خلافت بنی عباس بوده است در این مرحله فرقه های شیعی مطالبات خود را بر تغییر حکومت و انتقام از بنی امیه متمرکز کرده بودند و خلفای صدر اسلام را جانشینان پیامبر پذیرفته و هرگز ادعایی بر امامت علی بن ابیطالب وجود نداشته است. اما **موج دوم شیعه** به بعد از شکل گیری خلافت بنی عباس باز میگردد. این نوع از شیعه از بطن تصوف به دنیا آمد و با تمسک به نام علی بن ابیطالب در سوریه و ایران کنونی ظاهر شد که صورتی منفعل و گوشه نشین دارد.

در واقع انتخاب علی بدون دلیل نبوده است چراکه علی دارای شخصیتی چند بعدی است که میتواند نقشها و شخصیتهای متفاوتی را بپذیرد. از اینرو هر فرقه و گروه باتوجه به نیازهای اعتقادی، سیاسی و قومی خویش برای علی صفات و ویژگیهایی را ساخته است. از سوی دیگر علی گزینه مناسبی برای گروههای سیاسی است. ایشان از بنی هاشم و داماد پیامبر اسلام است. پس از اجتماع مسلمانان در سقیفه بنی ساعد عمر بن خطاب و ابوبکر از راز این اجتماع با خبر میشوند و به اجتماع مسلمانان میپیوندند که پس از مناقشات و مناظرات طولانی ابوبکر به عنوان خلیفه اول انتخاب میشود. اما چون پیامبر از خانواده بنی هاشم است خواستار ادامه خلافت در میان آنها شد.

بنی هاشم با کل ماجرای اجتماع مخالفت کرد اما این اجتماع بوسیله قبیله بنی ساعده ترتیب داده شد و بدون اطلاع و هماهنگی ابوبکر و عمر بن خطاب برگزار شده بود و همچنانکه ابوبکر و عمر بن خطاب بعدها مطلع میشوند علی بن ابیطالب نیز بعد مطلع میشود. اما شیعه صفویه با مغتنم شمردن فرصت تاریخ اسلام را تحریف میکند و تنها به نقش ابوبکر و عمر بن خطاب اشاره میکند و همه مسئولیتها را به عهده ابوبکر و عمر بن خطاب میگذارد. در دورهٔ شاه اسماعیل سنت فحاشی و ناسزاگویی با خلفای صدر اسلام را بنیان گذارد و بدون نام بردن از قبیله بنی ساعده تنها به روی خلفای صدر اسلام توجه نمودند. هدف از تمرکز بر روی خلفای صدر اسلام تنها نشانگر رویکرد قدرت طلبانه صفویان است که برای مقابله با خلیفه عثمانی در استانبول و گرفتن قدرت سنت مخالفت با خلفای صدر اسلام را بنا نهاد. از اینرو تا قرن دهم هجری علی بن ابیطالب درمیان مسلمانان جهان لباس خلافت را برتن کرده است و همهٔ جهان اسلام ایشان را به عنوان خلیفهٔ چهارم می شناسد. اما با قدرت گیری صفویان ناگهان علی بن ابیطالب لباس خلافت را از خارج میکند و لباس تصوف را برتن میکند و ناگهان با خداوند به وحدت وجود می رسد و برخی راه پرستش او را در پیش می گیرند.

بنابراین مطابق آنچه در تاریخ اسلام آمده است پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) علی بن ابیطالب در قرن اول هجری همان علی بن ابی طالب زمان پیامبر است که دارای شخصیتی عادی و طبیعی است و همردیف سایر مسلمانان عربی است که پس از عثمان به خلافت مسلمانان میرسد و در جایگاه خلیفه چهارم فرمانروایی میکند و با نام **«خلیفه چهارم»** شناخته میشد. اما در مرحلهٔ دوم تحت تاثیر رواج باورهای تصوف در خدمت اهداف فرقه ای یهودیان و مسیحیان در سرزمین شام قرار میگیرد و همانند عیسی بن مریم در مقام **«ولی الله»** ظاهر میشود، تا اینکه در قرن شانزدهم میلادی علی در خدمت اهداف سیاسی و مذهبی ترکهای صفوی در تبریز قرار میگیرد و اعتقادات یهودی–مسیحی در مورد علی تعدیل میشود و علی بن ابیطالب با نشان **«امامت»** ظاهر میشود. اما در مجموع در قرن حاضر اسلام ایرانی علی بن ابیطالب را برای تحقق اهداف **مذهبی، سیاسی و قومی** خود بکار میگیرد تا عرب را مورد سرزنش و سرکوب قرار دهد.

علی خلیفه الله

در واقع پس از ورود و گسترش تصوف تعبد و تقدس علی بن ابیطالب در سوریه آغاز شد، داستانهای خیالی و اعجازهای فرابشری به علی بن ابیطالب نسبت داده شد و حماسه های فرا بشری زیادی برای ایشان ساخته شد و علی به سمبل اعجاز، گفتار، شجاعت، صبر و فداکاری تبدیل شد. این بزرگنمائیها کاملا هدفمند بود و دارای پیامدهای مضری برای جامعه است. بطوریکه از یک طرف ارائه یک چهرهٔ واقعی از علی بن ابیطالب را دشوار میسازد و از طرف دیگر در صورت ارائه یک تصویر واقعی از علی بن ابیطالب باور نمودن آن را دشوارتر خواهد نمود.

طبقه بندی حیات سیاسی و اعتقادی علی بن ابیطالب یکی از روشهای بسیار کارآمد و مؤثر برای انتقال حقایق است. در این تکنیک مراحل زندگی فرد بطور دقیق طبقه بندی میشود تا مسئولیتها و نقشهایی که یک فرد در طول حیات خویش داشته است مشخص شوند.

ادعای امامت و خلافت علی برای علی در قرن دهم هجری از سوی صفویان چه معانی برای علی بن ابیطالب ایجاد میکند. اگرهم همه مسلمانان حق خلافت و حق ولایت را به علی ببخشند چه نتیجه ای برای مسلمانان خواهد داشت. هزاران سال از رحلت پیامبر میگذرد اما حکومتهای شیعه همچنان در گذشته زندگی میکند و برای گذشته شعار میدهد تا حق حاکمیت خود را ثابت کنند. آنها نه برای علی زندگی میکنند و نه با علی همراه هستند و نه در راه علی حکومت میکنند که خواستار حکومت بر جهان اسلام هستند. ترکهای صفوی در گذشته و ایرانی امروز در حال حاضر ادعای

حق علی را مطرح میکنند تا ارث سیاسی علی را تصاحب کنند و برعرب حکومت کنند. نگاهی به تاریخ مذهبی شیعه در جمهوری اسلامی و بررسی رویدادهای تاریخ اسلام توطئه های متعددی را آشکار میسازد. چراکه ضرورتهای ایدئولوژیکی در جمهوری اسلامی ایران باعث میگردد که در نقل حقایق تاریخی بطور سلیقه ای عمل شود و برخی از مسایل مذهبی و رویدادهای تاریخی که ممکن است اعتبار و منزلت یک ایدئولوژی را خدشه دار سازند از منابع تاریخی حذف شوند یا بطور حرفه ای تحریف شوند. بنابراین ایدئولوژیها برای ادامه حیات و اثبات مشروعیت خود نیازمند جراحی های کوچکی میشوند تا برخی رویدادها را از تاریخ حذف کنند و برخی دیگر را تحریف کنند. از جمله مواردی که موجب تهدید بقای ایدئولوژی شیعه میشود **یکی موضوع خلفای صدر اسلام، دیگری خلافت علی بن ابیطالب و در نهایت خلافت بنی عباس است** که در تاریخ شیعه به شدت دچار تحریف و بازی شده اند.

آقای علی شریعتی در مواضع عاطفی و ایدئولوژیک خود به شدت از ایدئولوژی شیعه در معنای خون و قیام آن حمایت میکند و شیعهٔ سرخ را شیعهٔ حقیقی میدانست. این ایدئولوگ شیعی در ادعای بسیار جالب خود اعلام میکرد که شیعه پس از «نه» علی بن ابی طالب در شورای سقفیه آغاز گردید. یعنی شیعه پس از رحلت پیامبر آغاز شده است که صد البته این ادعای ایدئولوژیک و عاطفی مورد تحسین و حمایت بسیاری از شیعیان نیز هست. در واقع شیعه صفوی برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت خویش تاریخ اسلام را واژگون نمود تا در نهایت حق حاکمیت به جمهوری اسلامی برسد که علی بن ابیطالب هرگز بیش از آنکه اسلام و جامعه به او عطا نمود ادعایی نکرد.

پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) مسلمانان در فضایی آرام شورای سقیفه (سقیفه بنی ساعد) را تشکیل دادند و با حکمت، تعقل، تدبیر، و حذاقت خاص عربی خویش توانستند خلیفهٔ پیامبر را در نهایت آرامش انتخاب کنند. این انتخاب به گونه ای سازماندهی شد که جامعه صدر اسلام موفق شد که از این مرحله حساس بگذرد برای خود رهبری انتخاب نماید. موفقیت جامعه صدر اسلام بزرگترین دستآورد عرب است که از لحظه آغاز دعوت پیامبر هم حساستر بود چراکه امروز عرب در سایه تربیت و پرورش پیامبر خویش توانست بدون پیامبر به حرکت خویش را ادامه دهد. همیشه پیامبر بر تصمیمات و اعمال جامعه نظارت میکیرد اما امروز پیامبر در میان عرب نیست اما این جامعه را به گونه ای پرورش داد که بتواند در نبود خویش نیز به حرکت خود ادامه دهد. جامعه صدر اسلام نیز این پیام و این درس بزرگ را از پیامبر خویش آموخت و در اولین قدم آرزوی پیامبر را برآورده نمود. در واقع نوع و نحوه شروع توانست جامعه ای قدرتمند تاسیس نماید که در آینده توانست بزرگترین قدرت تاریخ شود. انتخاب خلیفه تنها یک انتخاب نبود که باعث حفظ اتحاد و انسجام جامعه شد. اما تنها ملتی که از این موفقیت به خشم آمده ایرانیان هستند که این انتخاب و این موفقیت را به باد انتقاد گرفته اند و بذر اختلاف را در میان امت اسلام کاشتند.

ایرانی قلم خود را در قلب تاریخ و دراعماق حوادث فرو میکند تا نکته ای یا سخنی پیدا کند که بتواند تاریخ اسلام را نقض نماید. از ایندرو بررسی دقیق واقعه سقیفه هیچگونه اختلافی را میان مسلمانان نشان نمیدهد که گویای تجاوز به حق حاکمیت علی بن ابیطالب باشد. هرچند اعتقادی در میان دسته ای از افراد جاری بود مبنی بر اینکه رهبری اسلام به بنی هاشم سپرده شود. اما نام و یا نشان علی بن ابیطالب هرگز مطرح نشده است. از ایندرو شیعه صفوی گرم بودن جسد پاک پیامبر اسلام را دست آویزی برای توطئهٔ خویش قرار داده اند و توطئه خود را اینگونه مطرح میسازند که چرا ابوبکر و عمر بن خطاب اجازه ندادند که پس از غسل و کفن پیامبر خلیفه را انتخاب کنند که صد البته عمر بن خطاب و ابوبکر از موضوع اجتماع سقیفه بی خبر بودند و پس از شنیدن ماجرا به اجتماع گنندگان می پیوندند.

بررسی سخنان و مواضع صفویان و ایرانیان آشکارا دشمنی و عناد این شیعه را برعلیه عرب و اسلام را روشن میسازد. شیعه در نسخهٔ اول خود پیش از تاسیس خلافت عباسیان مطالبات خود را در حوزهٔ سیاسی متمرکز نمود و همه الگوها، ارزشها، و اعتقادات اسلامی صدر اسلام را پذیرفته بود و در درون مسیر اسلام حرکت میکرد. برخلاف ادعای شیعه صفویان، شیعه در نسخهٔ اول خود پس از رحلت پیامبر (ص) از جریان خلافت و خلفای صدر اسلام پیروی میکرد و هرگز خواستار امامت علی بن ابیطالب نبود و علی بن ابیطالب را در مقام خلافت قبول کرده بود. چراکه علی بن ابیطالب خود نیز با قبول جریان خلافت به مدت پنج سال بر مسند خلافت نشست. علی بن ابیطالب پس از خلیفهٔ چهارم به مدت پنج سال حکومت کرد و هرگز خود را امام یا جانشین پیامبر معرفی نکرد بلکه به عنوان خلیفه پنجم بر مسند خلافت نشست. از اینرو مطالبات شیعه پیش از بنی عباس بر تغییر حاکم و براندازی حکومت بنی امیه متمرکز بود و هرگز ادعایی بر اقامه جریان امامت و تغییر اصول دین را مطرح نکرد.

در واقع اگر پیامبر اسلام جانشینی و امامت را به علی بن ابیطالب واگذار نمود چرا مردم نباید از علی پیروی کنند. مردمی که در طول پیامبری محمد بن عبدالله (ص) از همه دستورات و احکام پیامبر اطاعت نمودند چرا باید درمقابل حق علی سکوت کنند و خلافت را به ابوبکر و عمر واگذار نمایند. آیا ابوبکر و عمربن خطاب که همه ثروت و امکانات خویش را در پای اسلام قربانی نمودند برای کسب شهرت دین و آخرت خود را به تخت خلافت بفروشند و به جامعه صدر اسلام و پیامبر اسلام خیانت کنند. مطابق ادعای شیعه مسلمانان صدر اسلام از دستور پیامبر سرپیچی کردند و با ابوبکر و عمر بن خطاب همراهی نمودند و علی را تنها گذاردند. آیا مطابق ادعای شیعیان مسلمانان صدر اسلام از دستور وحی سرپیچی نمودند. مسلمانانی که رسالت پیامبر را بر دوش خویش و در جان و روح خویش حمل کردند چگونه وصیت پیامبر را برزمین میگذارند و از اجرای وحی امتناع میکنند. مردمی که به دستور پیامبر و برای انتشار اسلام هزاران کیلومتر راه را در غزوه تبوک پیمودند و در گرمای شدید تابستان با پای برهنه راه رفتند و تشنگی و گرسنگی را تحمل کردند چرا باید از دستور پیامبر سرپیچی کنند. درواقع مردمی که جان خویش را در راه اسلام قربانی نمودند چرا باید از وصیت و دستور پیامبر در زمینه جانشینی علی بن ابیطالب سرپیچی کنند. وقتی پیامبر دستور میدهد عرب بدون درنگ اجرا میکرد و جان خویش را در پای رسالت محمد میگذاشت.

بنابراین سؤالی که شیعه باید به آن پاسخ بگوید این است که چرا مسلمانان صدر اسلام خلافت ابوبکر و عمر را میپذیرند و در مقابل کنار گذاردن علی از خلافت سکوت میکنند. از همه مهمتر اینکه چرا علی بن ابیطالب خلافت ابوبکر را قبول میکند و با ابوبکر و عمر بیعت میکند. اگر آنچنان که شیعه ادعا میکند که امامت علی فرمان وحی است و از سوی خداوند متعال بر پیامبر نازل شده است چرا علی بن ابیطالب برای اجرای دستور الهی با ابوبکر و عمر بن خطاب وارد جنگ نشد. اگر علی بن ابی طالب و پیروان ایشان یقین داشتند که او توسط پیامبر برای امامت جامعه اسلام انتصاب شده است چرا علی بن ابیطالب پس از تعیین خلیفه اول با ابوبکر بیعت کرد و خلافت او را پذیرفت. مطابق اسناد و شواهد مستند شیعی علی بن ابیطالب نه تنها خلفای پیش از خود را پذیرفت که پس از عثمان بن عفان برای مدت پنج سال بر مسند خلافت نشست.

نشستن بر مسند خلافت برای پنج سال هرگز اتفاقی و از روی اجبار نبوده است و پنج سال حکومت بر سرزمین پهناور اسلام نمیتواند خالی از پرسش باشد و هرگز نمیتوان به سادگی و با بی توجهی از کنار آن گذشت که دارای پیامها و معانی فراوانی است که در مقدمه آن شرایط پیش از خلافت است. یعنی فردی که بر مسند خلافت مینشیند و به مدت پنج سال حکومت میکند بطور قطع ساختار سیاسی را پذیرفته است و به قواعد و چهارچوب های رایج اعتقاد دارد. پنج سال خلافت علی بن ابی طالب در ادبیات و فرهنگ شیعه مورد توجه واقع نمیشود و شیعه دائما از پرداختن به این دوره از زندگی علی بن ابی طالب خودداری میکنند. در این پنج سال که ایشان خلیفة الله بود و از فرصت و قدرت کافی برخوردار بود ادعای امامت خود را مطرح نکرد.

اولین پیامی که از نشستن علی بر مسند خلافت استنتاج میشود قبول اصل **شورای سقفیه** است. کسی که شورای سقفیه را میپذیرد بطور مسلم تصمیمات و دستورات این شورا را نیز خواهد پذیرفت و ابوبکر، عمر بن خطاب و عثمان بن عفان را به عنوان خلفای پیش از خود قبول میکند و بررسی زندگی و اعمال علی بن ابیطالب پس از رحلت پیامبر اسلام این مسئله را تأیید میکند.

علی بن ابیطالب در دوره خلافت هریک از خلفا نقش فعالی داشته و علیرغم آنکه از شرکت در جنگ معاف بوده است در همه جنگها شرکت میکند و حتی در تقسیم غنایم نیز سهم میبرد. تا اینکه عثمان بن خطاب بوسیلهٔ مردم سرنگون میشود علی بن ابی طالب به خلافت میرسد در این مرحله **«علی خلیفهٔ چهارم»** است و همه مسلمانان جهان بلا استثناء علی را به عنوان خلیفهٔ چهارم می شناسند. در این مرحله مطابق اسناد و منابع تاریخی علی بن ابیطالب همانند یک فرد عادی در میان مسلمانان زندگی میکرد مسیر واقعی دنیای اسلام را میپذیرد و پس از خلیفه سوم به عنوان خلیفه چهارم مسئولیت هدایت جامعه را بر عهده میگیرد. در این مرحله علی در مظهر و شخصیت طبیعی خود ظاهر میشود و با نام علی **خلیفة الله** شناسایی میشود.

این مرحله پیش از خلافت بنی عباس (۷۵۰–۱۲۵۷م) بود. پیش از خلافت عباسیان همه قیامها و اعتراضاتی که امروزه با نام شیعه خوانده میشوند در انتقام از خون حسین و واقعهٔ کربلا بود و علی هنوز درمیان همه مسلمانان جهان به عنوان خلیفهٔ چهارم شناخته میشد. بررسی مطالبات فرقه های شیعی و اهداف شکل گیری این فرقه ها این سخن را ثابت میکند که فرقه ها و گروههای شناخته شده با نام شیعی همه مطالبات و اعتراضات خود را بر روی مسئلهٔ واقعهٔ کربلا متمرکز کرده بودند و هیچ دسته یا فرقه ای برای امامت علی قیام نمیکند. اما پس از تضعیف بنی امیه پس از تأسیس دولت عباسی احساسات و عواطف انتقامجویی و خونخواهی فروکش میکند چراکه بنی عباس فرزندان عباس عمومی پیامبر بودند و خلافت خود را با هدف انتقام از خون حسین بن علی بنیان نهادند و به طرز فجیعی از بنی امیه انتقام گرفتند تا جائیکه حتی قبور بنی امیه توسط خاندان عباسی نبش گردید. مجموعهٔ این حوادث جهت گیری و گرایش فرقه های شیعی را بطور کلی تغییر داد و در مراحل بعدی در آغوش تصوف قرار داد. بنابراین در این مرحله علی خلیفه است که به مدت پنج سال حکومت میکند ودر مدت حکومت خود شاهد اتفاقات و جنگهای داخلی مختلفی میشود اما در نهایت تسلیم شرایط میشود و در مقابل دهاء و فراست معاویه شکست میخورد. هر چند شیعیان معاصر تلاش میکنند که شکست علی بن ابیطالب را با تفاسیر و تاویلات عاطفی و احساسی توجیه نمایند اما در واقع حکایت از ضعف علی بن ابی طالب در امور کشورداری است.

سکوت علی

ترفندها و ادعاهای شیعه کم نیست و هر قسمت از سخنان شیعه و هر بخش از ادعاهای شیعه سرشار از ابهام و اتهام است. داستان سکوت علی همانند داستان دو قرن سکوت عبدالحسین زرین کوب است. مطالعه کتاب عبدالحسین زرین کوب تشابهات بسیاری را میان دو سکوت بازگو میکند. کتاب دو قرن سکوت عبدالحسین زرین کوب کنایه از سکوت زردشتیان در مقابل عرب دارد که این کتاب را به آلبوم فحاشی و اتهام برعلیه عرب تبدیل میشود. از سوی دیگر سکوت دوم نیز سکوت علی بن ابیطالب در مقابل عرب است که شیعهٔ صفوی را به فحاشی و ناسزاگویی برعلیه خلفای صدر اسلام و همسران پیامبر تبدیل میکند. در واقع در هر دو سکوت عرب مورد حمله و اتهام است. متهمان اصلی این پرونده عربها هستند. عربها مسئول هستند و جهل عرب عامل سکوت علی میشود. اما وقتی که علی بن ابیطالب از سوی مردم به عنوان خلیفه چهارم انتخاب میشود گناه عرب بخشیده میشود و شیعه فراموش میکند که عرب را جاهل بنامد. وقتی مردم علی را قبول نمیکنند وقتی مردم به علی رای نمیدهند چرا مدعی شیعه به نظر مردم احترام نمیگذارد و مردم را به خیانت و جهل متهم میکند. اما پس از خلیفهٔ سوم چنانچه از شیعه پرسیده شود که چرا علی بن ابی طالب

خلاقت را پذیرفت شیعه با اشتیاق وصف ناپذیر خود پاسخ میدهند که مردم اصرار کردند و به خانهٔ علی هجوم آوردند و با اصرار از علی بن ابیطالب درخواست نمودند و علی نپذیرفت لکن مردم علی بن ابیطالب را تهدید کردند که اگر به دعوت آنها پاسخ مثبت ندهد ایشان را خواهند کشت تا اینکه علی بن ابیطالب میپذیرد.

وقتی مردم علی را میخواهند فقه شیعه و روحانی شیعه از مردم نام میبرد و به مردم استناد میکند و مردم را به عنوان دلیل اصلی علی بن ابی طالب برای پذیرش حکومت میدانند. اما وقتی که همین مردم با خلافت علی مخالفت میکنند مورد سرزنش واقع میشوند. وقتی که مردم با خلافت و جانشینی ابوبکر و عمر بن خطاب موافقت میکنند از سوی شیعیان با القابی مانند عرب وحشی و عرب جاهل ملقب میشوند. اما وقتی که همین مردم خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را می پذیرند در چشم شیعیان خیانتکار میشوند اما وقتی خلافت علی را میپذیرند مورد توجه و اعتنای روحانی شیعه قرار میگیرند.

بررسی تاریخ زندگی علی بن ابیطالب نشان میدهد که مواضع و واکنشهای علی بن ابیطالب در دورهٔ پس از رحلت پیامبر یکسان بوده است و مواضع و رفتار علی بن ابیطالب پیش از پذیرش خلافت و در دورهٔ پذیرش خلافت به یک صورت بوده است. این یکسانی و ثبات در مواضع علی بن ابیطالب نشان میدهد که ایشان هرگز در موقیعت سکوت نبوده است و این انسان وارسته هرگز سکوت اختیار نکرده است که بظور طبیعی زندگی میکرده است. چراکه ایشان پس از قبول خلافت برای شکست سکوت خویش هیچ اقدامی را اتخاذ نمیکند و همانند سایر خلفا به حیات خویش ادامه میدهد. سکوت علی اصطلاحی که شیعه برای عدم حضور و فعالیت علی پس از پیامبر اسلام بکار میبرد و آن را از نشانه های حکمت و تاکتیکهای علی بن ابی طالب توجیه میکند. در حالیکه علی پیش از حکومت خویش چندین سال با خلفای اسلام همراه و همیار بود و در این چندین سال هرگز شکایتی نکرد و همانند سایر مردم بطور طبیعی زندگی میکرد. شیعه برای توجیه این تاریخ از حیات علی بن ابیطالب این ادعا را مطرح میسازد که علی برای گرفتن حق خویش سکوت کرد.

رواج تصوف و سلیقه های فرقه ای

این مرحله پس از خلافت بین عباس آغاز میشود. اما در مرحله دوم علی بن ابیطالب در نقش و هیأت یک صوفی ظاهر میشود و در اثر ارتباط مسلمانان با مسیحیان و یهودیان در سرزمین شام علی بن ابیطالب برای مشروعیت دادن به فرقه های صوفی بکار گرفته میشود که در مراحل بعدی زردشتیان ولایت خراسان قدیم نیز به این مجموعه می پیندند. در این مرحله علی بن ابیطالب تنها به منظور ارضای نیازهای اعتقادی و عاطفی صوفی برگزیده میشود و عملکرد تصوف صورتی پراکنده و نامنظم دارد که موجب پیدایش صدها فرقهٔ انحرافی در سرزمین شام و ولایت خراسان میشود که با نام اسلام و تحت پوشش علی بن ابیطالب انواع بدعتها در جهان اسلام رواج پیدا میکند.

در واقع دو نقطهٔ جغرافیایی درجهان اسلام به عنوان مراکز فساد و تحریف به شمار میآیند که دین اسلام را مورد تهاجم توطئه های خود قرار دادند و درطول تاریخ به مرکز تولد خرافه ها و صدور بدعت ها تبدیل شدند و زمینه را برای شکل دادن و رواج فرقه های انحرافی مهیا کردند. این نقاط جغرافیایی یکی سرزمین شام و دیگری ولایت خراسان قدیم بود که زمینه را برای انحطاط و فساد دین اسلام مهیا نمودند.

ولایت خراسان قدیم از نظر مرزهای جغرافیایی با مرز کنونی خود تفاوت داشت. ولایت خراسان قدیم پناهگاه و مرکز فرار مجوسیان بود که به دلیل دوری از مرکز خلافت و نیز پوشش کوهستانی خود مأمن امنی را برای زرتشتیان فراهم کرده بود. زرتشتیان با مقاومت در پذیرش اسلام تلاش کردند تا باورها خود را با اعتقادات اسلامی تلفیق کنند، به این

دلیل سرزمین ولایت خراسان بعدها به مرکز انتشار تصوف تبدیل شد. از سوی دیگر سوریه نیز مرکز اعتقادی بزرگی برای تجمع مسیحیان عرب بود. این سرزمین علیرغم آنکه محل تجمع عربهای مسیحی بود اما این عربها از پذیرش دین اسلام خودداری میکردند بطوریکه راهبان مسیحی تعالیم مسیحیان را به مسلمانان آموزش میدادند و بسیاری از قواعد و باورهای یونانی را به مسلمانان منتقل کردند.

در مجموع این دو منطقه زمینه را برای نفوذ باورهای مسیحی، یونانی و زرتشتی در دین اسلام فراهم نمودند که در نتیجهٔ این اقدام فرقه ها و گروههایی متولد شدند که یا مستقیما تحت تاثیر آموزشها و تعالیم مسیحیان بودند و یا بطور غیرمستقیم از آموزشهای مسیحیان و مجوسیان تأثیر پذیرفتند وهمچنان با نام اسلام فعالیت میکردند و گروههایی از این بدعتها استقبال کردند که از نظر سیاسی به حاشیه رانده شده بودند. که در نتیجهٔ آن فرقه هایی با گرایش مسیحی-شیعی و حتی یهودی-شیعی شکل گرفت که علی بن ابیطالب را خدای خود قرار دادند.

اما پس از حاکمیت خلفای بنی عباس فعالیتهای شیعی تغییر مسیر و جهت داد. از آنجا که بنی عباس فرزندان عباس عمومی پیامبر بودند برای خون خواهی و انتقام از خون حسین بن علی به شدت از بنی امیه انتقام گرفتند تا جائیکه برای انتقام از بنی امیه حتی قبور حکام بنی امیه نبش گردید و با تعقیب و شکنجهٔ فرزندان بنی امیه رویکرد انتقام گیری از این خانواده فروکش نمود. **شیعه در ابتدای شکل گیری خود انتقام و خون خواهی حسین را مبنا قرار داد اما پس از حاکمیت بنی عباس و شیوع فلسفه یونان و تصوف و رواج تعالیم مسیحیان جهت گیری و زیربنای اعتقادی گروههای شیعی تغییر پیدا کرد. در این مرحله شیوع تصوف باعث رواج اصل الحادی «وحدت وجود» شد. استفاده از اصل الحادی «وحدت وجود» مسیحیان توانستند عروج عیسی بن مریم به سوی خداوند را تفسیر کنند، به این دلیل مسیحیان اعلام کردند که عیسی به وحدت وجود با خدا رسیده است و به سوی خدا شتافت. فرقه های شیعی نیز این اصل الحادی را به علی بن ابی طالب نسبت دادند و این بدعت را ترویج نمودند که علی به وحدت وجود با خدا رسیده است به همین دلیل صدها فرقه در این مرحله متولد شدند که معروفترین آنها فرقه های «سبائیه، نصیریه، غرابیه، علی اللهیان و ...» بودند که راه پرستش علی را در پیش گرفتند. در این مرحله تحت تاثیر اصل وحدت وجود علی دارای قدرت فوق بشری میشود و کارها و اعمالی را انجام میدهد که حتی خداونددرا متعجب میکند**

این مرحله پس از خلافت بنی عباس بود که فرقه های شیعی پراکنده بود و گزینش علی در نتیجه اختلاط باورهای محلی در سوریه و آمیزش اعتقادات مسیحی در سرزمین شام و مصر بطور اعم بود. آمیزش و اختلاط اسلام با اعتقادات و باورهای غیراسلامی در این مرحله هرگز هدفمند نبود. بنابراین اولین دلیل ظهور علی بن ابیطالب در فرهنگ غیرعرب **سلیقه های قومی و گروهی است.**

علی بن ابی طالب در مرحلهٔ اول حیات سیاسی خود خلیفهٔ چهارم است که پس از عثمان بن عفان خلافت را میپذیرد. اما پس از رحلت این انسان وارسته و شجاع مرحلهٔ دوم حیات ایشان در خارج از محیط عربی خویش آغاز میشود و کم کم لباس خلافت را از تن خارج میکند و فرقه های شیعی تحت آموزش عبدالله بن سبأ و راهبان مسیحی به پرستش وتعبد علی روی می آورند و علی در مقایسه با عیسی بن مریم لباس خدایی بر تن میکند و علی خدا میشود. در مرحلهٔ سوم تحت تأثیر قدرت طلبی صفویان علی در خدمت توجیه منافع آنها ظاهر میشود. یعنی در مرحلهٔ سوم جهان بینی منفعل تصوف در نتیجهٔ انحرافات عقیدتی به یک ناهنجاری بزرگ برای سرقت و چپاول مردم تبدیل شد و صوفیان بزرگ از طریق تصوف صاحب ثروت زیادی شدند تا اینکه تصوف در قرن دهم هجری در دوران صفویه در قالب یک گرایش سیاسی بسیار خطرناک ظاهر شد و علی برای توجیه و مشروعیت بخشی به دین جدید صفویان در پوشش امام نمایان میشود. بنابراین پس از ایجاد تحریف در اصول دین چند دستگی و انشعابات مذهبی دامان دین اسلام را فراگرفت و اتحاد و یکپارچگی دینی را از بین برد.

امامت علی هدیه ای ایرانی

با رواج تصوف علی در مقام یک امام ظاهر میشود و درباور شیعه این اعتقاد رسوب کرده است که پیامبر مشروعیت الهی و اقتدار سیاسی خود را به علی واگذار کرد و سکان هدایت جامعه و دین را به علی بن ابی طالب سپرد و پیامبر اسلام از دنیا رحلت نمودند. اما سخن و سوال مهم این است که وقتی که علی وفات می باید سکان هدایت به چه کسی واگذار میشود. اگر بحث از انتقال از ولایت پیامبر به علی است چرا شیعه انتقال را در علی متوقف میسازد و این انتقال شامل حال سایر ائمه نمیشود. آنچه که مسلم است باید سکان هدایت جامعه و دین به حسن سپرده شود و شیعه باید مطابق ادعای خود ولایت سایر ائمه را بپذیرد و ولایت حسن، ولایت حسین، ولایت سجاد شکل بگیرند و در "اذان اشهد ان حسین ولی الله" افزوده شود. اگر مطابق اعتقاد تشییع بپذیریم که مهدی زنده است باید همهٔ مسئولیتهای علی به مهدی منتقل شود. اما سوالی که خود را مطرح میسازد این است که چرا تشییع هنوز به رهبری و ولایت علی اقتدا میکند. پیامبر اسلام در فرهنگ شیعه ولایت خود را با علی شریک میشود اما علی پیش از رحلت خود دست هیجکس را بالا نمیبرد و شیعیان هنوز از ولایت علی پیروی میکنند. اگر قرار بر انتقال ولایت به سایر ائمه باشد چرا ولایت در علی محصور مانده است. اما شیعه اینبار ادعای دیگری را مطرح میسازد که ولایت علی تکمیل کنندهٔ ولایت و رهبری پیامبر است غافل از اینکه اینبار برداشت دیگری شکل میگیرد که آیا ولایت پیامبر ناتمام مانده بود که ولایت علی آن را کامل میکند و نقص ولایت پیامبر دلیل برنقص رسالت ایشان است و با آیهٔ "اتممت لکم دینکم" تناقض پیدا میکند.

اما اهل تسنن تنها رهبری سیاسی را قابل انتقال میدانند و اعلام میکنند که رهبری سیاسی اسلام قابل انتقال به همهٔ مسلمانان است وعرب، ترک و هندی مسلمان میتواند جهان اسلام را از نظر سیاسی هدایت نماید همچنانکه پس از خلافت عباسیان که ازخاندان بنی هاشم بودند خلافت اسلام به ترکهای عثمانی رسید. اما تشییع برخلاف اهل تسنن ولایت و رهبری سیاسی پیامبر را در علی محصور می سازند و رهبری سیاسی را با ولایت دینی تلفیق میکنند و آن را به عنوان ارث اختصاصی ائمه میدانند تا خود صاحب برگوشه ای از این ارث شوند. در حالیکه اعمال و رفتار پیامبر خلاف این ادعا را ثابت میکند. **در رسالت پیامبر دو عنصر مهم یکی مشروعیت الهی و دیگری اقتدار سیاسی جامعه** درکنار هم قرار گرفته اند و پیامبر اسلام از جانب خداوند برای هدایت جامعه ماموریت پیدا کرده است. پیامبراسلام در این بخش از رسالت خود دارای مشروعیت الهی میشود. درکنار این مسئولیت پیامبر اسلام در رأس دولت اسلامی قرار میگیرد و مردم ایشان را به عنوان رهبر و اداره کنندهٔ امور خود پذیرفته اند و به این ترتیب دارای مشروعیت سیاسی هم میشود.

تفاوت نگرش اهل سنت به پیامبر اسلام با شیعه در این است که اهل سنت همهٔ ویژگی های نبوت پیامبر را قابل انتقال نمی دانند و ازبین مشروعیت الهی (ولایت) و اقتدار سیاسی (رهبری) فقط رهبری سیاسی پیامبر را قابل انتقال میدانند اما تشییع هر دو بخش را به علی تفویض میکنند و ادعا میکنند که هم مشروعیت الهی و اقتدار سیاسی به علی منتقل شده است. اما این ابهامات بدون پاسخ باقی می مانند که ویژگی های مشروعیت الهی مانند "وحی" مختص پیامبر است و اگر بنا به انتقال مشروعیت الهی باشد لذا علی بن ابی طالب باید صاحب "وحی" باشد. غافل از اینکه وقتی که انتقال بطور کامل صورت میگیرد این سوال مطرح میشود که تفاوت پیامبر و جانشین پیامبر چه خواهد بود؟ اگر قرار بر انتقال ولایت و رهبری سیاسی پیامبر باشد چرا علی پیامبر خدا نامیده نمیشود و چرا نبوت با امامت یکسان شمرده نمیشود. اگر انتقال بطور کامل صورت گرفته است باتوجه به اینکه هیچ یک از امامان شیعه نتوانستند به حاکمیت سیاسی برسند دراین شرایط این انتقال چگونه قابل تفسیر خواهد شد.

محمد فرزند عبدالله (ص) همانند مردم و با مردم زندگی کرد اما خداوند ایشان را برای رسالت خود برگزید. پیامبر اسلام یک انسان بود و نه یک خدا و او یک پیامبر بود نه یک دین و بشر بودن محمد بن عبدالله در قرآن مورد تاکید واقع شده است بنابراین شرایط با سایر انسانها تفاوتی ندارد و تنها تفاوت ایشان در پیام آوری جبرئیل بود. پیامبر اسلام به گونه ای با مسلمانان رفتار میکرد که پس از رحلتش به مرکز تقدس و تعبد مسلمانان تبدیل نشود (**لا تجعلوا من قبری عیدا**) و بیش از آنکه به وجود و حضور پیامبر توجه کنند بروی اسلام و محتوی پیامی که پیامبر اسلام (ص) آورد تمرکز کنند و از پرستش و تعظیم درمقابل پیامبر و نام ایشان خودداری کنند تا دین اسلام همانند سایر ادیان و مکاتب به وجود یک فرد متکی نشود و بتواند بدون پیامبر به راه خود ادامه دهد.

از زمان انتصاب خلفای صدر اسلام بوسیلهٔ مردم هزاران سال گذشته است و دنیای اسلام از شبه جزیرة تا اروپا و مرکز افریقا پیش رفت و اسلام قدرتمندتر از ادیان سماوی دیگر مانند یهودیت و مسیحیت ظاهر گردید. این شرایط و این توسعه، انتشار و قدرت گیری اسلام این مسئله را آشکار نمود که دین اسلام به یک شخصیت و یک مقام وابسته نیست. پیامبر همانند مردم زندگی کرد و با مسلمانان به جنگ میرفت و همانند سایر مسلمانان ازدواج کرد و صاحب فرزند شد و از همه مهمتر خود را رسول الله نامید یعنی فردی که از جانب خداوند مامور انجام ماموریتی میشود و حامل پیامی است.

از نظر جامعه شناختی این تعالیم درعین سادگی خود بسیار با اهمیت هستند که پیامبر همانند یک مدرسه و یک مکتب بزرگ جامعه را با اعمال و رفتار خود آموزش میداد. البته واکنش مردم زمان پیامبر به این تعلیمات بسیار تحسین برانگیز است که چگونه با کمال دقت و اهمیت تعلیمات و آموزشهای عملی پیامبر را دنبال میکردند و در برابر روی خود قرار میدادند و توجه به آنها را امری لازم میدانستند. پاسخ جامعهٔ عرب به رسالت پیامبر بسیار تحسین برانگیز است چراکه در مقایسهٔ سایر پیامبران دیگر با پیامبر اسلام (ص) این تفاوت مشاهد میشود وقتی که موسی تنها برای دریافت لوحهٔ قوانین یهود از جامعهٔ خود خارج شد مردم یهود به پرستش گوساله روی آوردند.

از سوی دیگر عیسی مسیح و مادرش از ترس آزار و اذیت یهود به مصر مهاجرت کردند و سالها بعد پس از بازگشت و علیرغم معاجزت خارق العاده مورد شکنجه و آزار مردم جامعه قرارگرفت تا اینکه پس از تهدید به کشتن ایشان به سوی آسمانها فرا خوانده شد و پس از تقریبا صد سال از عروج عیسی دین مسیح مورد پذیرش عموم مردم جامعه قرار گرفت. اما علیرغم آنکه عربها شدیدا مورد هجوم یهودیان و ایرانیان قرار میگیرند در واقع از لحظات نخست دین اسلام را پذیرفتند و پس از رحلت پیامبر توانستند با نظم و امنیت فراوان دین اسلام را تا اروپا و جنوب آفریقا گسترش دهند و بزرگترین امپراطوری جهان را تاسیس کنند این توسعه و گسترش از دستاوردهای طبیعی رهبری و آموزشهای سیاسی پیامبر بود. عربها با شجاعت و درایت خود پیامبر اسلام را بر شانه های خود حمل کردند و برخلاف همهٔ تبلیغات مغرضانه و غیرواقعی پس از دفن پیامبر هرگز رو به پرستش پیامبر و قبر ایشان نیاوردند. در حالیکه مسیحیان عیسی را فرزند خدا میدانند و بودائیان مجسمهٔ بودا را می پرستند.

پیامبر اسلام رسالت خود را پیش از پایان عمر خود به پایان رساند و خاتم النبیین در واقع ختم کنندهٔ رسالت ادیان الهی است. دین اسلام آخرین دین است و پروندهٔ ادیان پس از پیامبر به پایان میرسد هدایت دینی جامعه بطور کامل بسته میشود و تنها رهبری سیاسی جامعه باقی میماند. اتمام رسالت دین اسلام از سوی پیامبر باعث میگردد که تنها ادارهٔ سیاسی جهان اسلام برای غیر از پیامبر باقی بماند. پس از رحلت پیامبر ادارهٔ سیاسی جهان اسلام مطرح بود و امور سیاسی در صدراسلام توسط پیامبر به مردم واگذار شده بود. از سوی دیگر اگر پیامبر دست علی را برای جانشینی خویش بالا میبرد آیا مردم با جانشینی علی بن ابیطالب مخالفت میکردند مردمی که با جان و روح خود دستورات پیامبر را اجرا میکردند و برای اموال دنیا ارزشی قایل نمیشدند و همواره آماده شهادت در راه خدا بودند چرا باید از دستور پیامبر سرپیچی کنند.

اما پس رحلت پیامبر بحث بر هدایت سیاسی جامعه است و پیامبر به خوبی میداند که هدایت و رهبری سیاسی را علی، عمر، یا ابوبکر هم میتوانند انجام دهند بنابراین واکنشی از خود نشان نمیدهد و هرگز مسلمانان را مورد سرزنش و عتاب قرار نمیدهد. بلکه به این انتخاب احترام میگذارد. چراکه همین مردم بودند که از لحظهٔ اول با پیامبر و درکنار پیامبر حاضر بودند و فقر و گرسنگی را به خاطر پیامبر تحمل کردند و در جنگها با پیامبر مشارکت کردند. اعمال و رفتار پیامبر به گونه ای بود که دین اسلام را مستقل از وجود سیاسی خویش و حتی علی بن ابیطالب ساخت تا این دین به وجود هیچ فرد و یا مقامی متکی نباشد. این اعتقاد پیامبر بر نوعی آزادی سیاسی متکی بود که برای مردم مسلمان این حق را قایل میشد که اصلح و شایسته تر را انتخاب کنند.

صفویان که جامعهٔ اسلامی را به قدرت گیری امامان مرتبط می سازند و نجات اسلام را در گرو نشستن ائمه بر مسند قدرت میدانند و امامت را در چهارچوب رویکرد قدرت طلبی خود تفسیر میکنند. بطوریکه امامت را یک فرآیند سیاسی پیوسته و متصل تعریف میکنند که برای جلوگیری از توقف این جریان و ادامهٔ حیات اسلام باید شیعیان صاحب اولویت و منصب سیاسی شوند تا با این ترفند بر جهان اسلام مسلط شوند. اما برخلاف ادعاهای سیاسی صفویان و اسلام ایرانی پیشرفتهای علمی و نظامی مسلمانان و گسترش باورنکردنی اسلام درعرصهٔ بین المللی درجهت اثبات عملکردها و سنن پیامبر پیش میرود و از دستاوردهای بدیهی و ثمرات اولیهٔ تعالیم پیامبر حکایت دارد که مسلمانان را به گونه ای پرورش داد که بتوانند بدون حضور پیامبر دین اسلام را گسترش دهند.

البته ائمه برای تکیه زدن بر مسند خلافت و حکومتداری بی تفاوت بودند اما صفویان برای توجیه قدرت طلبی خود چنین بدعتی را ابداع نمودند. اما چون شیوهٔ عملکرد پیامبر اسلام نمیتواند اهداف سیاسی آن طرف را تامین کند از تمسک به پیامبر و سنت ایشان خودداری میکنند چراکه پیامبر به دنبال تحقق اهداف سیاسی و حاکمیت بر جامعه نبود بلکه خواهان انتشار رسالتی بود که خداوند ایشان را برای انتشار آن برگزیده بود. سنت و آموزش های پیامبر درعمل همهٔ توجه خود را بروری دین اسلام متمرکز میسازد و پیامبر برای تحقق این منظور همهٔ افراد و شخصیتهای دینی را قربانی دین اسلام میسازد. همچنانکه افراد زیادی از عربهای مسلمانان درجنگهای اسلام شهید شدند همهٔ صحابهٔ نیز پیامبر از آمادگی لازم برای شهادت در راه اسلام برخوردار بودند بنابراین بودن و نبودن این مقام و آن شخصیت در دین اسلام تنها برای خدمت به دین اسلام بوده است و چون دین اسلام مسیر خود را پیدا کرده بود نقش همهٔ مسلمانان تنها در کار انتشار دین اسلام خلاصه میشد از اینرو بودن این فرد و یا نبودن آن مقام در رأس قدرت هرگز مهم نبود.

بررسی تاریخ اسلام بعد از رحلت پیامبر(ص) خلاف این واقعیت را آشکار میسازد که تحت تعالیم و آموزشهای پیامبر ما دین اسلام قدرتمندتر از گذشته ظاهر گردید بطوریکه خلیفهٔ اول اوضاع و شرایط داخلی سرزمین اسلام را تقویت نمود و وقتی که خلیفهٔ دوم آغاز بکار کرد دین اسلام توانست در شرق تا مرز چین و هند پیش رود و امپراطوریهای بزرگی درهم شکسته شدند و مرز اسلام تا نزدیکی قلمرو روس ها پیش روی کرد. در دوران خلافت بنی عباس از خاندان بنی هاشم دین اسلام صاحب بزرگترین و گشترده ترین قلمرو جهانی شد و خاندان بنی هاشم به مدت 900 بر روی جهان اسلام فرمانروایی کردند و پیش از فروپاشی امپراطوری اسلام ترکها در راس قدرت قرار گرفتند و جهان اسلام را اداره کردند.

اگر به فرهنگ و باورهای عجمه ایرانی نگاه کوتاهی بیندازیم که علی بن ابیطالب در میان فرهنگها و قومیتهای عجمه در محور توجه نهاده شده و بار دینی و ثقل عقیدتی برعهدهٔ علی بن ابی طالب متمرکز شده و پیامبر دارای نقشی چندانی نیست[30].

30 البته در این میان جمعیت اندکی از عربها نیز درمیان غیرعربها هستند که همانند غیرعربها به کار تقدس و تعبد علی بن ابیطالب مشغول هستند. در واقع هنگامیکه ترکهای صفوی بر بخشهایی از عراق حکومت کردند با استفاده از تهدید و سلاح دین و مذهب مردم را عوض کردند این دسته از عربها تحت حاکمیت ترکهای صفوی مجبور به تغییر اعتقادات خود شدند.

پیامبر در فرهنگ و باور عربهای صدر اسلام از جایگاه معنوی و منزلت اجتماعی-سیاسی بسیار بالائی برخوردار است و عربهای صدر اسلام ایشان را با جان و دل دوست داشتند و برای ایشان مقام و شأن بسیار رفیعی قائل بودند. این عشق و آن منزلت متعالی نسبت به پیامبر اسلام (ص) باعث شد که عربها از هرگونه اتهامی مبری باشند. مسلمانان صدر اسلام هیچگونه بهانه و دلیل سوئی را در رفتار و عملکرد خویش نسبت به پیامبر باقی نگذاردند تا دشمنان و بدخواهان برعلیه آنها بکارگیرد. نحوهٔ رفتار و میزان دوست داشتن مسلمانان صدر اسلام توانست تصویر کاملی از مسلمانان عرب بوجود آورد. تصویر زیبا و ظریفی که عرب در طول تاریخ بشریت برای خود ساخت کاملا بی نظیر است و زیبایی و ظرافت آن وقتی نمود پیدا میکند که رفتار و عملکرد سایر اقوام را با پیامبران آنها بسنجیم. با وجود همه معجزاتی که پیامبران پیش از محمد (ص) از خود به نمایش گذاردند این پیامبران نتوانستند قوم خود را به راه راست هدایت کنند که درمقابل مورد آزار و شکنجه قوم خود قرار گرفتند.

اما همه زیبائی ها و ظرافت هایی که عربهای صدر اسلام نصار پیامبر خویش نمودند در چشم بداندیشان و بدخواهان ناچیز جلوه نموده است و همهٔ عزت و احترام عرب نسبت به پیامبر اسلام بی ارزش میشود در بدخواهان غیرعرب به سراغ شخصیتی میروند که از طریق آن بتوانند مسلمانان صدر اسلام را محکوم، مضموم و خیانتکار جلوه دهند و عرب را به سنگدلی و توحش متهم کنند و زشت ترین تصاویر را از عرب به نمایش درآورند. در واقع این همان نمایشنامه ای است که اسلام ایرانی سالها و قرنها به نمایش در میآورد و عشق به پیامبر، رشادتها، جانفشانیها، رنجها و دردها، شهادتها، ایستادگی ها، و جوانمردیهای مسلمانان صدر اسلام به یکباره فرو میریزد و سرنوشت افتخارآمیز عرب در تعامل با پیامبر دور ریخته میشود و گریه و زاری غیرعرب بر سرنوشت علی بن ابی طالب جایگزین آن میشود و این بدعت ترویج میشود که **عربها علی بن ابیطالب را تنها گذاشتند**. در صورتیکه در طول تاریخ اسلام نه عرب علی را تنها گذاشت و نه علی عرب را رها کرد اما عرب هرگز کسی را در احترام و عزت پیامبر شریک نمیسازد. پیامبراسلام در جهان عرب تنها یک پیامبر است و محمدعرب تنها یک محمد است و عرب همه ثروت، عبادتگاهها، زمینها، نخلستانها، اسبها، شترها، و گله های خود را به یک کفش محمد عوض نکرد.

در واقع عرب صدر اسلام به پیامبر به صورتی متفاوت مینگریست و برای ایشان ارزش فراوانی قایل بود و در رفتار خود به صراحت پیامبر را بر علی ترجیح و برتری میداد. عرب صدر اسلام میان علی بن ابی طالب و پیامبر تفاوت قائل میشد، از اینرو عجم از این فرصت استفاده کرد و علی بن ابی طالب را به عنوان وسیله ای برای اتهام و **کوبیدن عرب** بکار برد، یعنی تمایز میان پیامبر و علی این فرصت را برای عجمه مهیا نمود تا عرب را به خاطر بی توجهی به علی مورد نکوهش و سرزنش قرار دهد. در نتیجه علی بن ابی طالب به سمبل مظلومیت تبدیل میشود و عرب در جایگاه ظالم و ستمکار قرار داده میشود. عربی که پیامبر را بر روی دوش خود حمل میکرد و رسالت پیامبر را با جان و دل منتشر نمودند و موجب تعجب و شگفتی جهانیان شدند و امپراطوری های مدعی را شکست دادند چگونه و چرا امروز به سمبل ظلم و توحش تبدیل میشود. در فرهنگ عرب صدر اسلام با علی بن ابی طالب همانند یک فرد عادی رفتار میشد و عربهای صدر اسلام هیچیک از امتیازاتی را که به پیامبر داده بودند به علی ندادند چراکه پیامبر رسول خدا بود و علی فاقد رسالت پیامبری بود. عربهای صدر اسلام نه به علی توجه کردند و نه به علی بی توجهی نمودند.

عربهای صدر اسلام با علی همانند یک فرد عادی رفتار میکردند. مسلمانان با علی همان رفتاری را داشتند که در زمان پیامبر داشتند. رفتار عرب در دوران پیش از رحلت پیامبر و بعد از رحلت پیامبر به یک صورت بود و در زمان پیامبر و بعد از رحلت پیامبر به یک شکل باقی ماند. همه عربها و همه قبایل به یک صورت با عادی با علی رفتار میکردند و این نحوه رفتار کاملا طبیعی و بدون تبعیض بود. در واقع رفتار عرب با علی در نتیجهٔ آموزشهای مستقیم پیامبر بود..اما مسیحیان عرب و زردشتیان برای عدم پذیرش دین اسلام و طراحی نسخه جدیدی از اسلام علی را در مقام امامت قرار دادند تا نسخه دیگری از اسلام تدوین گردد که با سلایق قومی این دو ملت سازگار باشد. به این دلیل علی در مقابل و در برابر محمد بن عبدالله گذارده میشود.

۲)، امام زمان واقعیتی سیاسی یا حقیقتی دینی

اندیشهٔ وجود منجی درمیان همهٔ ادیان و مکاتب غیراسلامی و غیردینی وجود دارد. یهودیان همچنان در انتظار یک منجی از پیامبران یهود، مسیحیان در انتظار بازگشت عیسی، و حتی بودائیان نیز در انتظار بازگشت بودا نشسته اند. اندیشهٔ وجود منجی در آخرالزمان یک مسئلهٔ فرا اسلامی و فرا شیعی است ونه تنها متعلق به شیعیان و مسلمانان نیست که منحصرا در دین اسلام و مذهب شیعه مطرح شده باشد. اما در ادبیات شیعه مسئله وجود منجی بگونه ای مطرح میشود که گویا این مسئله یک هدیهٔ آسمانی یا یک امتیاز ویژهٔ مذهبی و سیاسی که خداوند برای حاکمان شیعیان اختصاص داده و در نتیجهٔ حب اهل بیت از آسمان نازل شده است. در مدت تحقیق خویش بر روی این اثر با تحریفات و سخنان بسیار مضحکی روبرو شدم که بنام سند دینی از آن نام برده میشود که در نتیجه ورود اعتقادات یونانی وارد شده است. ترفند بسیار پیچیده ای که شیعه در مورد حقیقت امام زمان بکار میبرد این است شیعه بنا به تکنیکهای ویژهٔ خود حقایق دینی را در معرض تحریف قرار میدهد. در برخی موارد بخشی از حقایق دینی را برش میدهد و از ابتدا و انتهای یک حقیقت صرفنظر میکند سپس میگوید متواتر است و درمیان منابع اهل سنت وجود دارد و در برخی موارد به حقایق دینی شاخ و دم میدهد و پس از افزودن اضافات مورد نظر خود ادعا میکند که اهل تسنن این حقیقت دینی را نمی پذیرند. از جملهٔ این مثالها و نمونه ها، مسئلهٔ امام زمان است که شیعه حقیقت امام زمان را در چهارچوب ایدئولوژی امامت در دوره صفویان تفسیر نموده و این حقیقت را در خدمت اعتقادات مذهبی خود قرار داده تا بتواند تأمین کنندهٔ منافع اقتصادی و قدرت طلبی سیاسی شیعه در مقابل سنی باشد و برای شیعه برتری اعتقادی ایجاد نماید.

مسئله امام زمان یک مسئله ای اسلامی و فرا مذهبی است که به صدر اسلام و به دوران حیات پیامبر باز میگردد اما همچنان سایر مواضع و عکس العملها شیعه برای خود داستانها و روایات فراوانی را جعل نموده و یک سلسله بدعتها را درکنار هم چیده است تا بتواند از این مسئلهٔ بزرگ و برجستهٔ اسلامی و دینی بهره برداری مذهبی و انحصاری نماید و با در اختیار گرفتن مسئله منجی بتواند خود را صاحب اولویتهای سیاسی سازد و قدرت طلبی خود را برای در اختیار گرفتن رهبری جهان اسلام توجیه نماید.

افرادی که بنام علمای شیعه خوانده میشوند افرادی هستند که تنها با ریاضت، قرائت فلسفهٔ یونان و حفظ احادیث و روایت مجعولات شیعی عالم میشوند. همه این علما در ادبیات خویش از نور، ملکوت، آسمان، افلاک و فرشتگان استفاده میکنند که عادتا برگرفته از ادبیات تصوف است که با ادبیات مسیحیان عرب یکسان است. وجه مشترک همهٔ علمای شیعه دیدار با امام زمان است. همه این علما ادعا میکنند که با امام زمان ملاقات میکنند و در واقعیت او را به صورت نوری میبینند که با سرعت برق از مقابل چشمان آنها میگذرد. اما ملاقات با امام زمان درمیان افراد عادی به گونه ای است که همه این افراد مجهول هستند و هیچکس آنها را نمیشناسد چراکه امام زمان پیش از ملاقات با آنها از این افراد میخواهد که اسرار دیدار او را با کسی درمیان نگذارند. از اینرو مسئله امام زمان درمیان شیعه به یک جریان قایم باشک بازی عجیبی تبدیل شده که در نور، رمز، راز، تاریکی، و سرعت برق اتفاق میافتد و همه این داستانها تحت عنوان ترس از کشتن امام زمان توجیه میشود که مبادا دشمنان به وجود زمان پی ببرند و او را بکشند.

اما در حقیقت نور، رمز، راز، تاریکی، و سرعت برق حکایت از ادبیات و رویکرد تصوف دارد که در رمز و راز میگذرد. عبارت تصوف در زبان انگلیسی بنام میستیزیسم که به معنی راز و رمز است.اصولا تصوف تکنیک خوددرا بر راز و رمز بنا نهاده و همه امور خود را در حروفی مانند عمس جمس لبب سحق نشان میداد. اما شیعه برای ترویج و توجیه این اسرار و رموز برای مسئلهٔ وجود منجی در جهان اسلام داستان های بسیار غیرطبیعی نقل میکند و روایات بسیار عجیب و منحصربه فردی را بیان میکند که در طول مدت هزار سال از تاریخ شکل گیری اسلام هرگز وجود

نداشته است **اما شرایط سیاسی در قرن دهم هجری صفویان را در تنگنای کسب مشروعیت سیاسی قرار میدهد به گونه ای که صفویان را مجبور به اتخاذ سیاستی میسازد که برای نجات خود و مقابله با رقبای سیاسی خود دست به چنین اقداماتی بزند که حتی مدعیان شیعه را نگران میسازد.**

شدت تحریف و دروغگویی در دورهٔ صفویه به حدی افزایش پیدا کرده بود که همه حقایق صرف قدرت طلبی پادشاهان صفوی میشد تا این پادشاهان در مقابل خلفای عثمانی پیروز شوند. «شاه اسماعیل دوم باطنا متمایل به مذهب تسنن بود و میخواست که دین اسلام واقعی را دوباره در ایران رواج دهد، به همین سبب در صدد برآمد که از قدرت و نفوذ علمای بزرگ شیعه بکاهد و از تظاهرات و تبلیغاتی که در ایران برضد مذهب تسنن میشد و مایهٔ اختلافات بزرگ داخلی و خارجی و خونریزی فراوان بود، جلوگیری کند. همیشه در مجالس خصوصی از اختلاف شیعه و سنی و لعن خلفای راشدین و اصحاب پیامبر انتقاد میکرد. به این دلیل نخست علمای متعصب شیعه راز دربار دور و کتب ایشان را ضبط کرد و چند تن از روحانیون را که متهم به تسنن بودند فراخواند سپس فرمان داد که مردم لعن خلفای راشیدین و عایشه و امثال آنان را در مساجد، معابر و مجامع عمومی ترک شود».[31]

خلیفهٔ عثمانی از نظر دینی و سیاسی خیلفهٔ همهٔ مسلمانان در جهان اسلام بود و مسلمانان برای حفاظت از استقلال داخلی و استقرار سیاسی خود از فرمان و دستورات او اطاعت میکردند. مشروعیت خلیفهٔ عثمانی تهدید مستقیم برای حاکمیت صفویان بود چراکه استقلال سیاسی بدون مشروعیت دینی از سوی مردم قابل حصول نبود. از سوی دیگر خلیفهٔ عثمانی مورد احترام وقبول همه مسلمانان بود و شاه اسماعیل قدرت نظامی کافی نداشت که خلیفهٔ عثمانی را شکست دهد و بر مسند خلافت در استانبول بنشیند. از اینرو رقابت سیاسی با عثمانیان نیازمند معرفی اعتقادات، باورها و نگرشهای جدیدی بود. از اینرو تا دوره صفویان در قرن دهم شیعه در همه اقسام و انواع آن ظهور کرده بود و فرقه های شیعی از شیعهٔ چهار امامی آغاز میشد تا شیعه یازده امامی رسیده بود. در واقع از زمان آغاز تصوف در سوریه بیش از صد فرقه شیعی ظهور پیدا کرد که اکثر این فرقه ها تحت تئثیر باورهای مسیحی-یونانی با زیربنای توجه به علی بن ابیطالب که در نهایت در فرقه علی اللهیان رو به پرستش علی بن ابیطالب میگذارند. برخی از این فرقه ها عبارتند از حاصریه، ناووسیه، عماریه، اسحاقیه، هشامیه، زراریه، نعمانیه، واقفه یا واقفیه، رجعیه، موسویه، ممطوره، بشیریه، قطعیه ،احمدیه، مؤلفه، محدثه، یونسیه، جعفریه، عسکریه، سبائیه، بیانیه، مغیریه، منصوریه، جناحیه، خطابیه، مخمسه، غرابیه، ذمیه، مفوضه یا تفویضیه، حربیه، غلبائیه، نصیریه، دروزیه، علی الهیان، کیسانیه (مختاریه، هاشمیه)، زیدیه، جارودیه، سلیمانیه، یا جریریه، نعیمیه، صباحیه، یعقوبیه، حسینیه، ادریسیه، قاسمیه، اسماعیلیه (باطنیه، قرمطیه)، مبارکیه، میمونیه، شمطیه، خلفیه، خلطیه، برقعیه، تعلیمیه، سبعیه، مهدویه، مستعلویه، نزاریه، ناصریه، ابو سعیدیه یا جنابیه، غیاثیه، خنفریه، حروفیون یازده امامی. حروفیون اخرین فرقه شیعی بود که اعتقاد به یازده امام داشت. همه این فرقه ها با اعتقاد به تناسخ ارواح اعتقاد داشتند که روح علی به حسن و روح حسن به حسین منتقل شده و روح امام اول به امام دوم و این روح به این ترتیب تا امام یازدهم رسیده بود. وجود باور تناسخ ارواح نشاندهنده تاثیرات مستقیم تصوف و باورهای یونانی است که از طریف مسیحیان عرب سوریه به زردشتیان و مسلمانان منتقل شده بود.

پس از شیعیان هفت امامی فرقه های شیعهٔ دیگری متولد شدند که از آن میان میتوان به شیعهٔ حروفیه اشاره نمود که به یازده امام اعتقاد داشت. درفاصلهٔ قرنهای چهاردهم و پانزدهم میلادی فرقه ای از غلات شیعه بنام «حروفیه» در ایران معروف شد. مؤسس این فرقه فضل الله استرآبادی بوده که در سال ۷۸۸ تا ۷۸۹ هجری به تبلیغ دعوت خویش پرداخت. اصول و معتقدات حروفیون در «محرم نامه» و دیگر رسالات آن فرقه بیان شده است و بنابر آن کاینات الی الابد موجود است. مبدأ الهی در آدمی و حتی درصورت او منعکس است و آدمی مانند خداوند آفریده شده. حرکت

---

31 تاریخ اجتماعی ایران جلد دوم –مرتضی راوندی– ص۳۹۳

کاینات و تاریخ بشر دورانی و ادواری است و هر دوره با ظهور آدم آغاز میگردد و به قیامت پایان می یابد. مبدأ الهی در آدمیان به صورت ارتقاء تدریجی و به اشکال پیامبری و اولیایی و تجسم و حلول خداوند در آدمی و یا در واقع خدایی در میآید. آخرین پیامبر محمد (ص) و نخستین کس از اولیاء الله علی و آخرین نفر ایشان امام حسن عسکری است.[32] یعنی تا این مرحله تعداد امامان شیعه یازده امام بود و امام دوازدهم به دنیا نیامده بود. بنابراین با ظهور حروفیون جایی برای صفویان نبود و همه ائمه پیش از صفویان در قالب فرقه های گوناگون تصاحب شده بودند .لذا صفویان بناچار از حدیث پیامبر سوء استفاده کردند و رقم دوازده را برای خود برگزیدند. اما این رقم دوازده نیازمند معرفی امام زمان بود تا صفویه بتواند به حیات خود ادامه دهد. از اینرو شیعه نه تنها با استفاده از اعتقادات تصوف یونانی شکل میگیرد که ورود فلسفه یونان نیز کمک بزرگی به آخوندهای شیعه ارائه مئدهد بطوریکه اثبات وجود امام زمان درمیان شیعه با استفاده از نظریه فیض پلوتای نوس یونانی صورت میگیرد. اما اینبار شیعه در منابع خود آگاهانه از وجود نظریه فیض پلوتای نوس برای اثبات امامت امام زمان سخن میگوید. با نگاهی به اعتقاد و باورهای شیعه متوجه میشویم که شیعه اعتقادات و بینش خود را فلسفه و تصوف یونان دریافت میکند. بطوریکه ابن عربی، آیت الله خمینی و جناب محمد تقی بهجت از مروجان جهان بینی وحدت وجود و نظریه فیض یونانی هستند و همه اعتقادات متعلق به امامان خود را از فلاسفه و اعتقادات یونان دریافت کرده اند.

البته بهره برداری سیاسی از نام و عنوان امام زمان تنها متعلق به دوران معاصر و متعلق به شیعه نیست. بلکه ظهور امام زمان به عنوان ترفند رایجی در جهان اسلام تبدیل شد که برخی گروههای سیاسی و مخالفان دولتهای مرکزی در جهان اسلام برای به دست گرفتن قدرت و مقابله با دولت مرکزی از آن استفاده کرده اند. از اینرو تعداد و مکان مدعیان ظهور امام زمان به دهها مورد میرسد. بطوریکه تقریبا همه نقاط جهان اسلام یکبار وجود ظهور امام زمان را تجربه کرده اند و کشورهای سودان، عراق، سوریه و حتی خوزستان کنونی مهمان مدعیان ظهور مهدی بوده اند و ظهور امام زمان را تجربه کرده اند. وجود این همه مدعی هرگز بدون دلیل نیست که مدعیان ظهور مهدی در زمانهای مختلف و مکانهای متعدد از جهان اسلام ظاهر شوند و مورد استقبال مردم قرار گیرند. این ادعاها و حوادث در واقع به حدیث پیامبر استناد میکنند که در آن از وجود یک منجی در آخرالزمان سخن میگوید. اما این حدیث و این سخن همواره به دستاوزی برای قدرت طلبان تبدیل شده است که هر وقت هوس قدرت کنند قدرت طلبی خود را از این طریق ارضا نمایند.

32 اسلام در ایران– ایلیا پاولیچ پطروشفسکی– کریم کشاورز–ص ۳۲۳–انتشارات پیام– ۱۳۵۰ – تهران

محتوای حدیث پیامبر

موضوع ظهور مهدی پس از رحلت پیامبر اسلام مورد سوء استفاده گروهها و مکاتب متعددی قرار گرفته است بطوریکه تعداد و زمان ظهور این ادعاها به اندازه ای است که موضوع ظهور را به یک مسئله صرفا سیاسی برای تبدیل کرده است. دلیل عمدهٔ این سوء استفاده این است که پس از گسترش جهان اسلام گروههای مخالف دولتهای مرکزی برای کسب مشروعیت و جمع نمودن مردم به دور خویش از ترفندها و تکنیکهای متعددی استفاده میکردند. ترفند ظهور مهدی نیز یکی از این تکنیکهاست که به سرعت مردم را به دور مدعیان ظهور جمع میکرد. مشکلات اقتصادی درنتیجهٔ کاهش درآمد امپراطوری اسلامی و رشد بی عدالتی در قلمرو گستردهٔ جهان اسلام باعث افزایش فقر شده بود. از سوی دیگر خلافت عباسیان توانست که گسترده ترین امپراطور جهان را تشکیل دهد این گستردگی درکنار شرایط دشوار اقتصادی منجر به شوروش و اعتراض گروههای زیادی شد. اما این مدعیان در یک ویژگی مشترک بودند و هرکسی نمیتوانست ادعای ظهور کند و خود را مهدی بخواند چراکه در حدیث پیامبر به یکی از فرزندان علی بن ابیطالب اشاره میشود. بنابراین برای ادعای مهدی بودن لازم فرد ابتدا ثابت کند که او یکی از فرزندان نوادگان علی بن ابیطالب است. از اینرو بررسی محتوای حدیث پیامبر میتواند توطئه های بسیاری از ادعاها را در اسلام ایرانی خنثی نماید و ادعای زیاده خواهی و قدرت طلبی روحانیون ایرانی را اشکار نماید و همچنین تحریفات گسترده و بی حساب شیعه را برملا سازد.

مسئله آمدن منجی در زمان حیات پیامبر اسلام در قالب حدیثی ازسوی پیامبر مطرح گردید بطوریکه پیامبر عزیزمان بشارت آمدن منجی درآخر الزمان را به جامعه مسلمان زمان خویش داد تا این آمادگی در میان مسلمانان ایجاد گردد و مسئله آخرالزمان و آمدن منجی در آینده برای مسلمانان قابل حل شود. اما پیامبر هرگز تاریخ تولد مهدی موعود را مشخص نکرد. پیامبر در حدیث خود از وجود اهل بیت خود نام میبرد که فردی از اهل بیت پیامبر اسلام و از فرزندان علی بن ابیطالب در آینده ظهور خواهد کرد و **بنا به اظهارات پیامبراسلام این فرد دارای هویت خاصی است که در درجهٔ اول عرب و از قبیلهٔ قریش است چراکه در این حدیث پیامبر بطور غیرمستقیم بر هاشمی بودن و قریشی بودن این فرد تاکید میکند. زیرا در پیامبر حدیث آمده است که منجی آیندهٔ بشریت از فرزندان فاطمه بنت پیامبر(ص) و علی بن ابی طالب است**. فاطمه و علی از بنی هاشم و بنی هاشم از قبیله قریش است.

با بررسی ابعاد کلی این حدیث نکتهٔ مهمی آشکار میشود که پیامبر اسلام به صراحت مهدی را فرزند فاطمه می نامد یعنی اصل و نسب مهدی به اهل بیت پیامبر باز میگردد که از خاندان بنی هاشم هستند و از آنجا که خاندان بنی هاشم از قبیلهٔ قریش و عرب هستند. بنابراین منجی آیندهٔ بشریت از قبیلهٔ قریش و عرب است. حدیت پیامبر تا این مرحله تنها به اصالت خونی و نژادی مهدی اشاره دارد که به اهل بیت پیامبر نسبت دارد. از اینرو همواره گروهها و فرقه های شیعی با تمسک به برخی از خویشاوندان پیامبر ادعای ظهور مهدی موعود را داشتند. اما چون ترکهای صفویه ترک بودند ابتدا ادعای خویشاوندی با امام موسی کاظم راکردند. سپس از برخی شیعه لبنان برای مهاجرت به دربار خویش دعوت میکنند. از این تاریخ به بعد عبارت **«سید بودن»** در ایدئولوژی صفویان اهمیت ایدئولوژیک پیدا میکند و صفویان و شیعه برای نشان دادن برتری خود بر عرب از عبارت **«سید بودن»** استفاده میکنند.

صفویان باتوجه به حدیث پیامبر در مورد عرب بودن مهدی موعود بخشی از آخوندهای جبل عام لبنان را به دربار خود فرا میخواندند و با دستور پادشاهان صفوی به مرکز قدرت صفویان در اصفهان منتقل شدند. مهاجرت آخوندهای جبل عامل به این دلیل بوده است که چون پیامبر در حدیث خود مهدی موعود را از فرزندان علی و فاطمه میداند و علی و فاطمه از خاندان بنی هاشم و از قبیلهٔ قریش هستند لذا این آخوندهای عرب از لبنان فراخوانده میشوند چراکه صفویان ترک هستند و نمیتوانند خود را به مهدی موعود نسبت دهند و خود را در رابطه با مهدی معرفی کنند. این دسته از شیعه لبنانی ادعای سید بودن و خویشاوندی با پیامبر را داشتند و پادشاهان صفوی این سادات لبنانی را درمقام

نایب امام زمان منصوب نمودند تا مطابق آنچه پیامبر اسلام فرموده است افرادی از سادات عرب فرزندان فاطمه دختر پیامبر اسلام به شمار آیند تا کار برقراری رابطه با مهدی را آغاز کنند. در واقع پادشاهان صفوی با استناد به حدیث پیامبر آخوندهای لبنانی را به قلمرو خود منتقل نمودند تا کار هدایت و رهبری دنیای اسلام را در تسلط و حیطهٔ خود قرار دهند و خود را تنها شایسته دریافت این جایگاه نشان دهند. از اینرو پاشاهان جنایتکار صفویه خود را به خود لقب «نایب دوم»امام زمان منصوب نمودند تا از مشروعیت لازم برخوردار شوند.

زنده بودن مهدی نشان قدرت طلبی

معمولا با گسترش جهان اسلام افرادی در نقاط محتلف جهان ظاهر شدند که با ادعای خویشاوندی با پیامبر و انتساب خود به یکی از خاندان پیامبر خود را مهدی می نامیدند، بطوریکه قیامها و جنگهای مسلحانهٔ زیادی در آفریقا، احواز، عراق، و سایر بخشهای جهان اسلام ظاهر گردید و افرادی خود را مهدی می نامیدند و ادعای فرمانروایی و داعیهٔ قدرت می شدند. نکتهٔ بسیار مهم این است که این ادعاها از سودان تا یمن، عراق، سوریه و ولایات احواز و آذربایجان امتداد داشت و همهٔ مدعیان ظهور در اعتقاد «به دنیا آمدن مهدی» مشترک بودند و تا قرن دهم هجری و پیش از تولد صفویان همهٔ حرکتها و قیامها در این ادعا مشترک بودند که مهدی به دنیا خواهد آمد. **در نتیجه افراد زیادی ادعای مهدی بودن میکردند و این باور هنوز شکل نگرفته بود که مهدی متولد شده و در غیبت به سر میبرد.**

حدیث پیامبر در مورد آیندهٔ سیاسی و اجتماعی فرزندان علی بن ابیطالب باعث اهمیت بخشیدن به خویشاوندان و نزدیکان ایشان گردید. بطوریکه گروههای بسیاری ادعای نزدیکی و قرابت با خاندان پیامبر را داشتند و از این طریق به موقعیت اجتماعی مهمی دست پیدا میکردند. وجود حدیث پیامبر و توجه و احترام مردم به خاندان بنی هاشم و بخصوص فرزندان علی بن ابیطالب زمینه را برای ورود سادات به عرصهٔ رقابت باز کرد و هرگروه و فرقهٔ مذهبی با تمسک جویی به یکی از فرزندان علی بن ابیطالب مردم را به اطراف خود جمع میکردند و برضد حکومت مرکزی شورش می کردند و بر بخشی از قلمرو اسلام مسلط می شدند. ادعاها و قیامهای متعددی با نشأت گرفتن از حدیث پیامبر درجهان اسلام اتفاق افتاد و درآفریقا و کشور سودان قیام بزرگی بنام مهدی راه اندازی شد. از سوی دیگر در الاحواز العربیة نیز ادعای ظهور مهدی توسط مشعشعیون مطرح گردید. وجه مشترک همهٔ این گروهها قدرت طلبی وکسب امتیازات سیاسی و اقتصادی بود. اما پیامبر در حدیث خود هرگز از زمان زنده بودن مهدی خبر نمیدهد و تا قرن دهم هیچکس ادعای زنده بودن مهدی را مطرح نمیکند. شرایط سیاسی و رقابت صفویان با خاندان عثمانی بر سر قدرت و رهبری جهان اسلام موجب تولد بدعت زنده بودن امام زمان میشود.

با مطالعهٔ تاریخ شیعیان مشاهده میشود که همهٔ فرقه های شیعی ابتدا و دائما درحال تلاش برای بقای خود بوده اند و در همهٔ احوال درحال جنگ و تقیه برای حفظ میراث خود بوده اند. تا در مقابل اهل تسنن پیروز شوند تا اینکه تشیع در آخرین نسخهٔ آن در شکل تصوف صفوی ظهور پیدا کرد و برای ادامهٔ حیات خود به هر ابزار، هر ایده، هر آیه، و هر روایت تمسک جست تا بتواند به حیات خود ادامه دهد. در واقع امامت بیش از آنکه یک جریان مذهبی باشد یک جریان تاریخی است که متعلق عصر صفویان است که زمینه را برای نجات قدرت شاه اسماعیل دربرابر خلافت عثمانی مهیا نمود و شاه اسماعیل صفوی با سوء استفاده از نام اهل بیت قدرت خود را مشروهیت بخشید و برمسند قدرت تکیه زد. طریقت تصوف صفویان همهٔ آداب و تعالیم خود را از یونان دریافت میکند برای مشروعیت بخشیدن به تصوف خود و اسلامی نشان دادن آن «ایدئولوژی امامت» را ابداع نمود. صفویان همهٔ تلاش خود را روی ایدئولوژی امامت متمرکز نمودند تا این ایدئولوژی در جهت خدمت به قدرت یابی شیعه درمقابل سایر مسلمانان بکار گرفته شود. تا پیش از ظهور صفویان تعداد امامان شیعه یازده امام بود و جهان اسلام براساس حدیث پیامبر منتظر ولادت مهدی بودند.

اما برای جلوگیری از زوال ایدئولوژی امامت مقام جدیدی شمارهٔ دیگری به تعداد امامان شیعه افزوده شد. نظریهٔ زنده بودن مهدی موعود بوسیلهٔ صفویان، آخوندهای درباری جبل عامل لبنان و محمد باقر مجلسی اختراع گردید و این ایده رایج شد که پادشاهان صفوی با مهدی موعود در ارتباط هستند و نمایندگی مهدی را برعهده دارند تا با استفاده از زنده بودن جریان امامت ادعای شاه اسماعیل در حفاظت از نام و میراث صفویان برای جامعه قابل قبول گردد و مورد استقبال و حمایت مردم قرارگیرد.

اصولا حرکتهای اعتراضی به انواع مختلفی تقسیم بندی میشوند و از سطح شورش تا قیام و انقلاب قابل گسترش هستند. حرکتهای مردمی با توجه به هدف، وسعت و سازماندهی خود به دسته های مختلفی تقسیم میشوند و ازمرحلهٔ اعتراض و شورش آغاز میشوند تا به مرز جنبش توسعه پیدا کنند که درصورت موفقیت در ثبات، رهبری و سازماندهی یک جنبش میتواند به سطح یک انقلاب ارتقاء پیدا کند. حرکتهای انقلابی با یک اعتراض کوچک آغاز میشوند و اگر این حرکت کوچک بتواند تداوم یابد به سطح پیشرفته تری توسعه پیدا خواهد کرد. میزان موفقیت حرکتهای اعتراضی به رهبری و نوع هدف آنها بستگی دارد. حرکتهای اعتراض در مراحل ابتدایی در مراحل اولیه خود در قالب شورش ظاهر میشوند که نامنظم بوده و اهداف آنها کوتاه مدت است و رهبر مشخص و معینی ندارند و سرشار ازهیجان و انرژی هستند. معمولا شورشها به دلیل فقدان رهبری و عدم وجود هدف با همان سرعت که مشتعل میشوند باهمان سرعت نیز خاموش میشوند. اما انقلاب ها در سطح وسیعتری اتفاق می افتند و از رهبری مقتدر و کاریزماتیک برخوردار هستند و تداوم و تاثیرات آنها طولانی تر و قدرتمندتر است که در نهایت منجر به تغییر نظام حاکم میشوند.

بررسی نحوهٔ ظهور فرقه های شیعی نشانگر این موضوع است که فرقه های شیعی از سطح یک شورش و یا یک حرکت مسلحانه فراتر نرفته اند که برای چند روزی با نظام حاکم درگیر شده اند سپس راه زوال و انحطاط را در پیش گرفته اند. از اینرو فرقه های شیعی براساس دو نوع گرایش شکل گرفته اند:

۱)، یکی براساس گرایشات سیاسی و با هدف قدرت طلبی بوده است که پس از تحولات سیاسی و یا سرکوب راه زوال را در پیش گرفته اند از بین رفته اند. از دلایل عمدهٔ زوال همهٔ قیامها و فرقه های شیعی این است که این فرقه ها درطول حیات خود هرگز نتوانسته اند اعتقادات و دستوراتی فراتر از اعتقادات و باورهای اهل تسنن ابداع کنند و چون مبنای عمل و اعتقاد اهل تسنن قرآن و سنت پیامبر است لذا فرقه ها و گروههای شیعی نیز تسلیم قرآن و سنت پیامبر شده در نتیجه در جامعه و دین اسلام انحلال یافته اند. شکل گیری حرکتهای شیعی درطول تاریخ این چنین است که با هیجان و هیاهوی انتقام گیری و برپایی جنگ آغاز میشوند اما اندک زمانی پس از برپایی اعتراضات خاموش شده اند. اعتراضات شیعیان در طول تاریخ همواره در ردیف شورشها و قیامهای زودگذر بوده است و عمدتا با گرایشات و اهداف سیاسی برای براندازی نظام حاکم همراه بوده است. اما به دلیل ضعف در سازماندهی مردمی و امکانات نتوانسته اند نظام حاکم را تغییر دهند و خود را تا سطح یک انقلاب ارتقاء دهند در نتیجه به سرعت خاموش شده اند.

دسته اول شیعیان اگر باهدف سیاسی دادخواهی از خون امام حسین شکل گرفته اند بطور مسلم از نظر دینی و قرآنی فرقی میان آنها و اهل تسنن وجود نخواهد داشت و پس از فروکش کردن قیام و تغییر و تحولات سیاسی مانند تغییر و تبدیل حکومتها در جامعه انحلال یافته اند. همانند شیعیان اسماعیلی مصر و شیعیان صفوی به مرور زمان در جامعه حل خواهند شد چراکه اهل تسنن براساس قرآن و سنت پیامبر عمل میکنند.

۲)، گروه دیگر براساس گرایش به یک مذهب شکل گرفته اند. صفویان از دسته این گروهها هستند که با تمسک به عقاید تصوف و استفاده از نظریات فلاسفه یونانی اعتقادات و باورهای خود را تفسیر و توجیه نمودند و سرانجام برای کسب مشروعیت و تضمین بقای خود بدعت زنده بودن امام زمان را ابداع نمودند.

صفویان برای جلوگیری از زوال خود اعتقادات مختلفی از دین اسلام را مطرح کرده اند تا با ابداع اعتقادات و باورهای متفاوت بتوانند ژست مذهبی مختلفی برای خود طراحی کنند و از این طریق تفاوتهای دینی خود را با اهل سنت حفظ کنند و زمینه را برای بقای خود فراهم نمودند. شیعیان صفوی برای مقاومت در برابر خطر انقراض ایدئولوژی خود بدعت امام زمان را اختراع نمودند تا تاریخ و آیندهٔ اسلام را متعلق به شیعیان معرفی کنند و این امید را بوجود آورند که امام زمان زنده است و به همین نزدیکی ظهور خواهد کرد. وجود ایده ظهور و شعاراتی مانند **«شاید این جمعه بیاید»** در راستای همین امید بخشی و روحیه دادن است تا جامعه با همین امید و همین بشارت اعتقاد خود به شیعه را از دست ندهد و همچنان منتظر بماند. اما اعتقاد به قرآن و سنت پیامبر اهل تسنن قدرت و ظرفیت فوق العاده ای بخشیده است.

تا پیش قرن دهم هجری (قرن شانزدهم میلادی) مهدی موعود متولد نشده بود و هرگز به عنوان امام دوازدهم منصوب نشده بود و جهان اسلام در قالب یک باور و براساس حدیث پیامبر اسلام منتظر ظهور مهدی موعود بود و حدیث پیامبر مورد توجه و اعتنای همهٔ گروههای مسلمان بود که در آینده فردی از فرزندان علی ابن ابیطالب و فاطمهٔ دختر پیامبر اسلام از قبیلهٔ متولد خواهد شد و مسلمانان زیر چتر خلفای اسلام و خلافت عباسیان و سپس خلافت عثمانی قرار داشتند و یک دین همهٔ مسلمانان را به دور خود جمع کرده بود و یک حاکم سیاسی و دینی در رأس جهان اسلام نشسته بود. تعداد امامان مورد نظر برخی فرقه از یازده امام تجاوز نکرده بود.لکن با ظهور طریقت تصوف صفوی در تاریخ اسلام شکل دیگری از تشییع رواج پیدا کرد.

ترکهای صفویه از تصوف یونانی برای مشروعیت بخشیدن به قدرت شاه اسماعیل در مقابل رقیب خود خلیفهٔ عثمانی مجبور به ابداع ایدئولوژی امامت شدند. چراکه قدرت امپراطوری عثمانی براساس خلافت ساخته شده بود و جهان اسلام از اروپا تا آفریقا و آسیا از خلیفهٔ عباسی در بغداد اطاعت میکردند. اما پس از انقراض خلافت عباسی ترکهای عثمانی بر مسند خلافت تکیه زدند و همهٔ مسلمانان جهان خلفای عثمانی پیروی میکردند و شاه اسماعیل از این مشروعیت دینی و مقبولیت عمومی محروم بود. بنابراین با توسل به ایدئولوژی امامت توانست بخشی از خلافت عثمانی را تصرف نماید. در این راه هزاران انسان را قتل عام کرد.

اما تمسک به ایدئولوژی امامت به تنهایی نمی تواند جریان امامت علی بن ابیطالب را در دوران معاصر تضمین نماید. از اینرو احیای جریان امامت نیازمند مرتبط نمودن آن با تحولات قرون معاصر است تا جریان زنده بودن امام زمان عامل پیوند دهندهٔ جریان امامت با قرون معاصر باشد و اندیشهٔ زنده بودن امام زمام موجب زنده ماندن حاکمیت صفویان گردد. امامت علی بن ابیطالب یک جریان تاریخی است که احیای آن پس از هزاران سال میتواند ابهامات و سؤالات متعددی را در آینده مطرح سازد و از آنجا که ایدئولوژی ها همواره در معرض فنا نابودی هستند ممکن بود که شیعهٔ صفوی و ایدئولوژی امامت آنها همانند سایر فرقه ها در معرض انقراض باشد. چرا که وجود قرآن میتواند همهٔ خلاء های دینی را حل کند و وجود یک ایدئولوژی به وجود یک عقیده و یک آرمان وابسته است و با ظهور عقیدهٔ جدید و تولد آرمان تازه تر زمینه مرگ یک ایدئولوژی فراهم گردد. بنابراین صفویان برای جلوگیری از خطر انقراض و زوال ایدئولوژی خود به حدیث پیامبر تمسک جستند و اعلام نمودند که امام زمان سیصد سال پیش متولد شده است و اکنون در غیبت به سر میبرد و ما در ارتباط دایم با امام زمان هستیم.

اندیشهٔ زنده بودن امام زمان در شیعه تنها با استفاده از دلایل عقلی و فلسفی اثبات میگردد و دلایل فلسفی در واقع برگرفته از فلسفهٔ یونان است. استفاده از فلسفه و اعتقادات یونانی نه تنها برای اثبات زنده بودن امام زمان بکار میرود که برای تفسیر قرآن نیز از همین فلسفه استفاده میشود. اصولا فلسفهٔ یونان زیربنای اعتقادی و عقلی مهمی را برای شیعه بوجود آورده است و شیعه بسیاری از اصول و قوانین خود را با استفاده از همین فلسفه اثبات میکند. فلسفهٔ یونان همچنانکه در فصل مربوط به فلسفه آورده شد فلسفهٔ یونان فلسفه ای الحادی است که از اعتقاد به خدایان زمینی

گرفته شده است و در آن معاد و توحید خداوند وجود ندارد. خطر اینگونه فلسفه برای اولین توسط امام محمد غزالی کشف گر دید و از آن پس استفاده ا این فلسفه در جهان اسلام ممنوع شد دما تنها فرقه ای که بر استفادهٔ مخفیانه ازاین فلسفه تاکید داشت شیعیان بودند. از اینرو ما شاهد ظهور اعتقادات و بدعتهای عجیبی در شیعه مانند قداست و پرستش علی بن ابی طالب و نیز غیبت امام زمان هستیم.

جعفر کذاب

در واقع شواهد تاریخی نشان میدهد که امام یازدهم شیعه حسن عسکری صاحب هیچ فرزندی نیست. وجود تنها یک فرزند بنام مهدی بسیار سؤال برانگیز است. اگر امام یازدهم شیعه حسن عسکری میتوانست صاحب فرزندشود چرا تنها یک فرزند دارد. اما شواهد مستند از تاریخ اسلام نشان میدهد که پس از وفات امام یازدهم شیعه خلیفه عباسی برای تقسیم اموال و ثروت این امام میان خانواده اش افرادی را فرستاد که ناگهان همسر او ادعای بارداری بودن کرد. بنابراین خلیفه دستور داد تا همسر امام یازدهم شیعه را در مکان مخصوصی و تحت مراقبت زنان دربار نگاه داری کنند. اما پس از گذشت چند ماه معلوم گردید که این زن باردار نیست. لذا اموال ایشان میان مادر و بردارس جعفر تقسیم شد. پس از وفات امام یازدهم شیعه برادرش جعفر ادعای امامت کرد و بخشی از اموال برادر خویش را تصاجب نمود. اما روحانی شیعه ......برای ترویج بدعت امام زمان در دوره صفویان جعفر برادر امام یازدهم را «کذاب» نامید و جعفر امام چهارم شیعیان را به لقب «صادق» ملقب نمود. و جعفر چهارم به جعفرالصادق ملقب شد و جعفر دوازدهم درمیان شیعه دوازده امامی لقب جعفر کذاب گرفت.

فواید زنده ساختن مهدی

زنده بودن و غیبت امام زمان از نظر سیاسی خدمات فراوانی را برای حاکمان شیعه فراهم میکند و این مشروعیت را ایجاد میکند که شیعه خود را نمایندگان امام زمان تا ظهور ایشان معرفی نمایند. این ادعای داروی توجیه آور و مسکنی قوی را برای مردم بوجود میآورد تا روحانیت صفوی به عنوان نمایندگان امام زمان درمیان پذیرفته شوند و وجود آنها را برای ادامهٔ راه جامعهٔ اسلامی لازم دانسته شود. زنده بودن مهدی زمینه را برای زنده بودن ایدئولوژی صفویان فراهم میکند یعنی با زنده بوده بودن مهدی این بدعت ترویج میشود که ما با مهدی در رابطه هستیم. این زنده بودن لزوم ادامهٔ حیات آخوندها و لزوم وجود آنها را مطرح میسازد یعنی مهدی زنده است و تنها زبان شیعیان و آخوندهای صفوی را میفهمد. چون تنها آخوندهای مدعی این بدعت هستند بنابراین آنها صاحبان اصلی رسالت مهدی خواهند بود و چون آنها صاحبان رسالت مهدی و نایب مهدی هستند باید جامعهٔ اسلامی را هدایت کنند. زنده بودن مهدی نیازهای زیادی را مطرح میسازد که این تنها تنها بوسیلهٔ آخوندها برطرف خواهد شد.

مهمترین نتیجهٔ زنده بودن مهدی مسئلهٔ رهبری کردن جامعه بوسیله آخوندها است چراکه مطابق ادعای آخوندها مهدی آنها را مسئول هدایت مردم کرده است. زنده بودن این امام به اجبار و برای تکمیل ایدئولوژی امامت صفویان ساخته شد. ایدئولوژی امامت صفویان بدون وجود امام زمان فراموش میشد و ارزش خود را با گذشت زمان از دست می داد. اما برای حفظ و ادامه حیات ایدئولوژی امامت صفویان بناچار آخوندهای صفویه اعلام کردند که امام زنده است. احساس قدرت طلبی گروههای مخالف خلافت و قدرت گیری عرب همواره از هرگونه ابزاری برای توجیه و تشریع قدرت طلبی خود استفاده کردند. وجود و انتشار این بدعتها از قرن دوم به بعد در جهان اسلام آغاز میشود و مرکز همه این اعتقادات سرزمین سوریه و ولایت خراسان است که برای قدرت جویی و مقابله با اسلام به انواع ترفندها و

توطئه ها دست زدند تا قدرت جویی و برتری خود را برعلیه عرب توجیه و تشریع نمایند،اگر ایرانی امروز و یا سوری در سوریه بر مواضع اعتقادی خویش پافشاری میکند و عرب را در تعاملات سیاسی و اعتقادی خویش به حساب نمیآورد چندان نباید تعجب کرد. زیرا این ارث از گذشته و از لحظه ورود اسلام در اشکال و تکنیکهای متعددی خود را نشان داده و تحت نامها و القاب مختلفی ظاهر شده اشت. از اینرو جوان عرب با قدرت حسابگری و مطالعه باید بتواند افکار و اندیشه خود را تقویت نماید و توطئه های ایرانی را برضدعرب شناسایی کند و با آنها مقابله کند. اما بهترین راه مقابله با این ترفند اول اننشار حقایق و سپس توجه به ارزشهای قومی عربی است.

در توجه به ارزشهای قومی فرد عرب به دور از همه مشکلات مذهبی و اعتقادات متضاد میتواند با همه عربها احساس مشترک پیدا کند و به دور از کشمکشهای مذهبی و ایدئولوژیکی رابطه ای قدرتمند و جهانی با سایر عربهای دنیا برقرار نماید. دین اسلام در فرهنگ، گوشت و خون عرب ممزوج شده است و هیچ قدرتی نمیتواند عرب را از این ارث جدا نماید، لکن جوان عرب برای همراهی و هماهنگی با جهان و شناخت ارزشهای سیاسی جدید در عرصه بین الملل باید توجه به ارزشهای قومی را دراولویت قرار دهد. چراکه از قرن نوزدهم به بعد جهان به سوی ارزشهای سیاسی و قومی حرکت کرد. کلیسا به دلیل تضادهای مذهبی میان ارتدوکسها و قتل عام پروتستانها از صحنه زندگی سیاسی طرد شد و ارزشهای قومی انگلوساکسونها، ژرمنها و فرانسها اساس تشکیل دولتهای انگلیس، آلمان و فرانسه قرار گرفت. بزرگترین اثر توجه به قومیت از بین رفتن اشتراکات مذهبی با ایرانیان و شکل گیری اشتراکات قومی با عربهای خلیج عربی است.

فصل ششم

راز تفسیر قرآن در شیعه

قرآن کریم کتاب آسمانی مسلمانان است که از سوی خداوند، برای سعادت و راه یابی مسلمانان به سوی حق، بر آخرین پیام آور الهی، محمد بن عبد الله (ص) نازل گردید و آنچه مسلم است این است که این کتاب نباید به گونه ای باشد که برای مسلمانان قابل فهم نباشد. این کتاب منشأ و سرچشمه اصول، مقررات، و قوانین دین اسلام است و مرکزی برای هم اندیشی و ارتباط امت اسلامی است. امت در تعریف اسلامی ودینی یعنی اجتماعی از انسانها که براساس اشترکات دینی با یکدیگر متحد میشوند و مهمترین عوامل و مظاهر این اتحاد یکی کتاب الله و دیگری قبلهٔ مسلمانان است که در کنار سایر عوامل مانند نبوت پیامبر اسلام زمینه را برای تثبیت و استحکام پیوند مسلمانان فراهم می آورند.

اهمیت وجود کتاب مقدسی مانند قرآن در برقراری ارتباط میان مسلمانان و تاثیر آن را بر تحکیم وحدت مسلمانان با این مثال آشکار بیشتر میشود؛ که درطول تحصیل خود در خارج از کشور از یکی از دوستان مسیحی خود یک کتاب انجیل کوچکی هدیه گرفتم که برای شناخت محتویات انجیل و نیز تقویت زبان انگلیسی خود این کتاب را مطالعه میکردم. یک روز تصمیم گرفتم تا این کتاب را در قالب نسخه پی دی اف از سایتهای اینترنتی دانلود کنم تا با توجه به قابلیت های جدید برخی نرم افزارهای کامپیوتری بتوانم نسخهٔ پی دی اف (PDF) آن را در سیستم شخصی خود ترجمه کنم. پس از دانلود اولین نسخه متوجه شدم که محتویات این انجیل دانلود شده در مقایسه با محتویات کتاب انجیل خودم تفاوت دارد. بنابراین به سراغ سایتهای دیگری رفتم تا نسخهٔ دیگری را دانلود نمودم که بازهم این نسخه با دو نسخهٔ دیگر تفاوت پیدا کرد. وقتی که در مورد وجود تفاوت در انجیلها با یکی ازهمکلاسی مسیحی خود گفتگو کردم این موضوع مورد تعجب بنده قرار گرفت که در مسیحیت نسخه های متعددی از کتاب انجیل وجود دارد که هر دسته از مسیحیان از یک نوع انجیل استفاده میکنند و از سوی دیگر همکلاسی بنده نیز از این موضوع شگفت زده شد که چگونه همهٔ مسلمانان جهان از یک کتاب برخوردار هستند. وجود تنها یک نسخه از کتاب مقدس قرآن در همهٔ جهان در وهلهٔ اول مدیون تلاشهای خلیفهٔ سوم عثمان بن عفان است. اهمیت وجود تنها یک نسخه از قرآن در دست همهٔ مسلمانان خود بر اهمیت وجود یک دین و یک امت و یک جامعهٔ بزرگ تاکید میکند که به همهٔ مسلمانان یک راه و یک مسیر را نشان میدهد و یک نوع بینش، و یک نوع نگرش را برای امت واحد اسلام ایجاد میکند وبرای همه جهان اسلام یک نوع اعتقاد، یک نوع باور را ایجاد میکند و وحدت آنها را تحکیم میکند.

مطابق اسناد و شواهد موجود در تاریخ اسلام و براساس آنچه که جُرجی زیدان نویسندهٔ بزرگ کتاب «تاریخ تمدن اسلام» نقل میکند؛ «در سال ۲۰ هجری عثمان به خلافت رسید و در زمان این خلیفه ممالک اسلامی توسعه یافته مسلمانان در مصرو شام و عراق و ایران و آفریقا متفرق شدند و بعضی از آنان نسخه هایی از قرآن همراه داشتند که به میل خود آنرا تنظیم کرده بودند و از آنرو اهل هر شهر و کشوری به نسخهٔ مخصوص خود اعتماد نمودند. مثلا اهل دمشق و حمص نسخهٔ مکتوب مقداد بن اسود را میخواندند و نسخهٔ ابن مسعود نزد اهل کوفه رواج داشت و اهل بصره نسخهٔ ابوموسی اشعری را معتبر دانسته و آنرا لباب القلوب میخواندند. در این اثناء غزوهٔ ارمنستان پیش آمد و حذیفهٔ یمانی با دیگران بآن صفحات رفت و همینکه از جنگ برگشت شرحی از اختلاف قراء در ممالک اسلامی برای عثمان نقل کرده گفت: «مسلمانان را دریاب و از این اختلاف رهایی ده و پیش از آنکه مانند یهود و نصاری دربارهٔ کتاب

خود اختلاف پیدا کنند چاره ای بیندیش». لذا عثمان متوجه اهمیت مطلب شده و کسی را نزد حفصه[33] فرستاده که آن نسخهٔ معهود را نزد من بفرست تا از روی آن استنساخ کنم و دوباره پس بدهم. حفصه نسخهٔ معهود را نزد عثمان فرستاد. خلیفهٔ سوم زیدبن ثابت و عبدالله بن زبیر و سعید بن عباس و عبدالرحمان بن حارث بن هشام را دعوت کرد و بآنان گفت که نسخه های موجود را با نسخهٔ حفصه و محفوظات خود و قراء دیگر تطبیق کنند و پس از تطبیق و مطالعه نسخهٔ کاملی تهیه نمایند و در هرجا که با نسخهٔ زیدبن ثابت اختلافی دیدند لغت قریش را انتخاب نمایند، چه که قرآن بزبان قریش نازل شد. آنان در سال 30 هجری این مهم را انجام دادند و چهار قرآن نوشتند که به چهار نقطهٔ مهم اسلامی یعنی مکه، بصره، کوفه و شام ارسال شد و دو نسخه هم بعداً تهیه شد که یکی را برای اهل مدینه نگاه داشتند و یک نسخه را خود عثمان برداشت. سپس عثمان سایر مصاحف و صحف را جمع آوری کرد و فرمان داد آنرا بسوزانند.

این اقدام یکی از مهمترین اقداماتی است که توسط خلیفه سوم انجام گرفت و نتایج آن تا به امروز زمینه را برای تمرکز و اتحاد مسلمانان فراهم نمود. اما همچون همیشه و به دلیل مخالفت شیعه با جریان خلافت همه اقدامات خلفای راشدین مورد نکوهش قرار گرفته است. ابوبکر و عمر بن خطاب خلفای صدر اسلام و نیز همسر پیامبر اسلام عایشه به دستور شاه اسماعیل بنیانگذار صفویه مورد لعن، نفرین و تهمت قرار گرفتند و خلیفه سوم عثمان بن عفان نیز برای جمع آوری قرآن و انجام این عمل بزرگ مورد نکوهش و سرزنش شیعیان است چراکه شیعیان ادعا میکنند که عثمان نام علی بن ابیطالب را از قرآن حذف نموده است. در صورتیکه این قرآن در زمان حیات علی بن ابیطالب جمع آوری شد بنابراین اگر ادعای شیعه درست باشد چرا علی بن ابی طالب در مقابل تحریف قرآن سکوت کرد. از سوی دیگر علی بن ابی طالب پس از عثمان به امامت رسید و پنج سال در راس خلافت اسلامی قرار گرفت. اگر مطابق ادعای شیعه عثمان بن خطاب نام علی را از قرآن حذف کرده چرا علی بن ابی طالب در طول این پنج سال قرآن را تصحیح نکرد.

در یکی از مسافرتهای خود با قطار با یک آخوند شیعهٔ عراقی هم اتاق شدم و وقتی در این زمینه با ایشان بحث کردم مطابق هیجان همیشگی مذهبی خود و نیز براساس همان هیاهوی شیعی خود این ادعا را تکرار نمود که نام علی بوسیلهٔ عثمان و براساس یک توطئهٔ حساب شده از قرآن حذف شده است اما وقتی که این آیهٔ قرآنی را قرائت نمودم که **" إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ "**[34] هیجان مذهبی ایشان افول نمود و به خشم و نفرت برعلیه بنده تبدیل شد.

از اینرو شیعیان این بدعت را در حال حاضر ترویج میکنند که وقتی عثمان بن عفان در حال جمع آوری قرآنهای مکتوب بود علی بن ابی طالب قرآن خاص خود را پنهان میکند و پس از شهادت علی بن ابی طالب این قرآن به حسن و سپس به حسین فرزندان علی رسید و این قرآن دست به دست سایر ائمه چرخید تا اینکه در نهایت به دست مهدی موعود رسید و این قرآن اکنون در خرجین مهدی است که پس از ظهور خود آن را بر جهان اسلام عرضه میکند.

هرچند این بدعتها امروز یکبار دیگر در اسلام ایرانی ترویج میشود اما شکل گیری چنین ادعایی در میان شیعه محصول امروز نیست که متعلق به شیعهٔ صفوی است و از زیاده خواهی شیعه برای نشستن بر مسند جهان اسلام و مسلط شدن بر امور مسلمانان جهان حکایت دارد که برای رسیدن به مقامات سیاسی و شکست رقبای سنی خود چنین بدعتهایی را طراحی و ابداع میکنند. وقتی که خداوند در قرآن تاکید میکند که ما در برابر تحریفات و بدعتها از قرآن محافظت میکنیم چگونه و چرا شیعیان باید نظریهٔ جعلی بودن قرآن را ترویج کنند. از اینرو **«توطئهٔ جعلی بودن و ناقص بودن قرآن»** درمیان علمای شیعه درنتیجهٔ واکنشهای صریح قرآن و هوشیاری و بیداری امت اسلام خنثی شده

---

33 أم المؤمنين حفصة بنت عمر بن الخطاب إحدى زوجات النبي محمد، وابنة الخليفة الثاني عمر بن الخطاب وشقيقة الصحابي عبد الله بن عمر. أسلمت حفصة في مكة، ثم هاجرت مع زوجها الأول خنيس بن حذافة السهمي إلى المدينة المنورة، ثم تزوجها النبي محمد بعد وفاة زوجها الأول إثر جروح أصابته في غزوة بدر.
34 سوره حجر آیه ۹

است و شیعه برای جبران این نقص و ادامهٔ حملات خود به قرآن لزوم تفسیر قرآن را بر شیعیان واجب نموده اند. بنابراین پس از خنثی شدن توطئهٔ جعلی بودن کتاب الله اینبار شیعه برای دفاع از باورهای خود به وادی دیگری سرازیر شد و بدعت دیگری با نام **«سنت تفسیر قرآن»** را ترویج نمود. سنت تفسیر و اولویت بخشیدن به تفسیر قرآن در تشییع در نتیجهٔ ترس و هراس مذهبی ایجاد شده است یعنی شیعه ابتدا نظریهٔ جعلی بودن قرآن را مطرح نمود، اما وقتی نتوانست از گسترش قرآن درمیان مسلمانان جلوگیری کند و فرآیند انتشار قرآن را در سراسر جهان متوقف سازد توطئهٔ جدیدتری را طراحی نمود و با تمسک به قانون تفسیر قرآن تلاش نمود تا بسیاری از بدعتها و ادعاهای غیراسلامی خود را از طریق تفسیرات و تاویلات صفوی–ایرانی توجیه نماید.

هرچند درمیان اهل تسنن هم برخی تفاسیر برای قرآن نوشته شده اما تفسیر قرآن در میان شیعه به یک سنت و یک اولویت مذهبی برجسته تبدیل شده که شیعه از طریق آن همه نکات تاریک و مبهم خود را جلای اسلامی بخشیده و اعتقادات یونانی و مسیحی خود را با توسل به تفسیر قرآن وارد قرآن نموده است.

سنت تفسیر قرآن پیامدها و کارکردهای متعددی دارد اما هدف اصلی این سنت مقابله با قرآن است. بطوریکه شیعه با توسل به تفسیر قرآن ضمن اسلامی جلوه دادن اعتقادات خود موفق به کاهش حضور قرآن و کم کردن توجه مردم به محتوای قرآن شده است تا جائیکه علیرغم چاپ و انتشار قرآن در اجتماعات شیعی شاهد هجرت این کتاب از فضای مذهبی شیعیان هستیم. یعنی باوجود اینکه شیعیان کتاب قرآن را در اختیار دارند همچنان از درک و فهم قرآن باز مانده اند و این کتاب علیرغم حضور خود از نظر فیزیکی همچنان از نظر اسلامی فاقد قدرت و اثرگذاری حقیقی است.

اما آیا کتابی که برای هدایت بشر نازل میشود چرا باید نیازمند تفسیر دیگری از خود باشد. یعنی کتاب قرآن همانند خورشید است که برای زندگی بخشی و زوال تاریکی از حیات بشر نورافشانی میکند و باید در ارتباط مستقیم خود با زمین به گیاهان و درختان نور رسانی کند. اما بشر چگونه میتواند این ادعا را مطرح سازد که باید نور طبیعی خورشید را کنترل کرد و با ساخت فیلترهای شیشه ای و غیرطبیعی اقدام به تنظیم و هدایت نور طبیعی خورشید به طبیعت و جنگلها نمود. نور خورشید در شرایط طبیعی و عادی خود از قدرت و توان کافی و لازم برخوردار است و با توجه به منشأ و سرچشمهٔ خود بطور طبیعی و مستقیم به طبیعت مواد مورد نیاز خود را می رساند. کتاب قرآن نیز مطابق نوع و طبیعت خود برای هدایت بشر نازل شده است و خود منشأ هدایت و نور افشانی است و همانند خورشیدی است که مفاهیم و معانی خود را بطور مستقیم بر ذهن و قلب مخاطب عرضه میکند و از قدرت و توان کافی و لازم برای هدایت بشر برخوردار است و نیازمند فیلترسازی و تنظیم معانی و مطالب خود از طریق تفسیر نیست. خداوند سبحانه و تعالی برای توصیف سادگی قرآن می فرماید:

الر کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّور بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلی صِراطِ الْعَزیزِ الْحَمِیدِ (ابراهیم ۱)

ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین"؛ (اسراء ۸۸)

در این آیه، قرآن خود را کتابی معرفی می کند که در آن هیچ نقطه ابهامی در آن وجود ندارد. اگر به اسناد و شواهد دینی و الهی مراجعه کنیم خواهیم یافت که قرآن تنها کتابی است که این گونه سخن می گوید و چنین ادعای شگفت انگیزی را در مورد شفافیت و مصداقیت خود مطرح میسازد. بنابراین یکی از صفات عمدهٔ قرآن این است که نقطهٔ ابهام و تاریکی را برای هدایت بشر بدون پاسخ نگذاشته است.

قد جاءکم مّن الله نور و کتاب مّبین، یهدی به الله من اتّبع رضوانه سبل السّلام و یخرجهم مّن الظّلمات الی النّور باذنه و یهدیهم الی صراط مّستقیم"؛ (مائده ۱۵، ۱۶) «وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی» (النجم ۳، ۴)
«وَأَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً» (نساء ۱۷۴)

وجود کلماتی مانند نور، روشنایی، مبین، هدایت انسان به صراط مستقیم و ... تنها بخش کوچکی از شواهد و اسناد قرآنی است که در آنها قرآن بطور مستقیم با مردم سخن میگوید تا به مسلمانان این اطمینان را بدهد که به این کتاب یقین داشته باشند کتابی که خود را نور می نامد و از درون آن نور ساطع میشود و منشأ هدایت است باید بتواند با مردم مستقیما ارتباط داشته باشد و در ارتباطی مستقیم و بدون واسطه درک و فهمیده شود. اما همهٔ این شواهد و قرائن قرآنی برای برخی مذاهب و مکاتب کافی نیست یا اصلا این شواهد موضع و محل توجه نیستند. کتاب الله به روشنی و سادگی خود اعتراف و تاکید میکند اما در تشییع این باور حاکم میشود که برای تعمق در قرآن باید ابتدا به سراغ تفسیر قرآن رفت چراکه تعمق در قرآن بدون رجوع به تفسیر قرآن منجربه گمراهی مسلمانان میشود.

این سنت در برخی از مذاهب رایج شده است که تدبر و تعمق در قرآن را منوط به تفسیرهای ویژهٔ خود میسازند و این فرصت را از مردم بگیرند که بطور مستقیم کلام خداوند را بفهمند. در حالیکه خداوند همواره به دنبال راهی برای برقراری ارتباط مستقیم با بندهٔ خود است. اما چرا نوع و نحوهٔ ارتباط با خداوند باید بوسیله دیگران تعیین گردد و چرا باید کلید ارتباط بندگان با خداوند باید در دست عدهٔ خاصی باشد آیا خداوند قدرت فهمیدن و تعمق در قرآن را تنها نصیب عدهٔ خاصی نموده است. کتابی که خود را منبع نور و هدایت می نامد چرا باید در انحصار عدهٔ خاصی باشد و تنها برای طایفهٔ معینی قابل فهم باشد.

یعنی کتابی که با هدف هدایت و نجات بشر نازل میشود چرا باید برای بندگان خدا غیرقابل فهم معرفی شود. چرا کتابی که برای هدایت بشر نازل میشود و بر منشأ هدایت و سرچشمهٔ نور و معرفت به شمار می آید باید معانی و مفاهیم آن برای مردم غیرقابل فهم شود و چرا این کتاب باید فراتر از قوهٔ فهم و شناخت بشر معرفی شود. کتابی که برای مسلمانان نازل شده است چگونه و برای کدام منظور باید کلمات و عبارات خود را درون لایه ها و سطوح متعددی قرار دهد و مفاهیم و معانی خود را برای مسلمانان دشوار نماید و برای آیات و عبارات خود رمز و رموز بگذارد و همانند شبکه های اجتماعی آیات و کلمه های خود را به رمز عبور و پسورد مجهز نماید و کلید اسرار را تنها به دست عدهٔ خاصی بسپارد که معانی و مفاهیم آن را دریابند.

شیعۀ اسماعیلیه و قرآن

شیعۀ اسماعیلی برای مقابله با خلیفه و اعلام استقلال سیاسی خود درمصر از مسیحیان مصری یاری جست و با بهره گیری از آموزشهای راهبان مسیحی در مصر توانست از اسلام خلیفه مستقل شوند وعلوم جدیدی را پایه ریزی کنند که بوسیلۀ آن همۀ بدعتها و باورهای خود را توجیه و تفسیر نماید. این شیعه بنیانگذار دو اصل مهم در شیعه است که پس از سقوط قدرت آنها در مصر این اصول درمیان شیعیان رایج گردید. یکی اصل تقیه در شکل پیشرفته و سیاسی– مذهبی آن و دیگری تفسیر قرآن. شیعۀ اسماعیلی تمرکز اعتقادی و ثقل سیاسی خود را بر روی اسماعیل فرزند امام ششم شیعیان قرار میدهند و تعداد امامان این فرقه هفت نفر است. اسماعیلیان برای انتشار اعتقادات وباورهای خود از تاکتیک پنهان کاری و مخفی سازی استفاده کردند و **تکنیک تقیه** را در شدیدترین وجه آن بکار گرفتند و برای کسب استقلال سیاسی همانند سایر گروههای شیعه به فلسفه و تصوف یونان روی آوردند برای مشروعیت بخشیدن به قدرت خود به اهل بیت تمسک جست. پس از قدرت گیری در مصرتوانستند باورها و اعتقادات خود را درمصر، بحرین و سرزمین کنونی ایران وهند انتشار دادند.

سرچشمۀ این بدعت که قرآن را بدون تفسیر نخوانید در میان همه شیعیان شیعۀ اسماعیلی است. باتوجه به اینکه همۀ قواعد و باورهای اسماعیلیان از تصوف و فلسفۀ یونان آمده بود هیچیک از باورهای آنها با اسلام و قرآن مطابقت نداشت از اینرو تحت آموزشهای مستقیم مسیحیان برای توجیه باورهای اسماعیلیان از فلسفۀ افلاطون استفاده شد و این بدعت رایج شد که اسماعیلیان از یک نوع **«علم باطنی»** برخوردار هسنتد که بوسیلۀ آن از راز و رمز قرآن پرده بر می دارند و میتوانند هفت بطن قرآن را بشکافند. در واقع این علم همان فلسفۀ افلاطون بود.

شیعۀ اسماعیلیه اولین فرقۀ شیعه است که توانست یک نظام مستقل سیاسی را در مصر پایه ریزی نماید. اسماعیلیان در مقایسه با سایر فرقه های شیعی تاثیرات عمیقی را بر جهان اسلام باقی گذاردند، چراکه این فرقه موفق شد یکی از قدرتمندترین دولتها بنام «فاطمیان» را در مصر پایه گذاری نماید. دولت فاطمیان اسماعیلی حکومت خود را از سال ۲۹۸ هجری تا ۵۶۸ در مصر تاسیس نمود. این حرکت با بکارگیری روش ستر و مخفی شدن درمیان مردم توانست پایه های اعتقادی و فلسفی خود را مستقل از خلافت بغداد ترویج و انتشار دهد. ترکهای اسماعیلی در قزوین بطور کامل از فلسفه و اعتقادات یونانی تاثیر پذیرفته بود و با گرایشات فلسفی مسیحیان و گروه زرتشتی اخوان الصفای زرتشتی آمیخته شده بود. فلسفۀ یونانی به دلیل تضادی که با تعالیم وباورهای اسلامی دارد مورد نکوهش قرار گرفت و امام محمد غزالی با این فلسفه مقابله کرد و برای رد آن جند کتاب نوشت که از چندجنبه قابل بررسی است، ازجمله اصل کفرآمیز «وحدت وجود»، معاد، وحدانیت خداوند، مسأله خلق عالم وقدیم بودن آن، صفات خدا وامثال آن.

شیعۀ اسماعیلیه (اسماعیلیان) فرقه ای که در واسط قرن دوم هجری پدید آمد ودرکشورهای خاور نزدیک و سرزمین ایران معاصر نقش عظیمی را ایفا نمود. استاد ..آ.بلیاف میگوید «علت اصلی اجتماعی پیدایش مذاهب اسماعیلی عبارت است از پیشرفت بیشتر تضادهای طبقاتی در خلافت بغداد در طی قرنهای دوم و سوم هجری». سیر و پیشرفت عمومی جریان فئودالیزاسیون، ونیرو گرفتن فئودالهای محلی و افزایش سنگینی بار مالیات موجب یک سلسله جنبشها و نهضتهای خلق گشت که غالبا جنبۀ روستایی داشت. تقریبا همۀ این قیامها در زیر لفافۀ عقیدتی فرق مذهبی صورت گرفت. بدین قرار ظهور و بسط مذهب اسماعیلیه را باید با پیشرفت تضادهای طبقاتی و نهضتهای مردم مخالف دولت در قلمرو خلافت در قرنهای اول و دوم هجری مربوط دانست.

پیدایش فرقه اسماعیلیه با انشعابی که در اواسط قرن دوم هجری در میان شیعیان وقوع یافت مربوط بوده است. در زمان حیات امام جعفر (متوفی به سال ۱۴۸هجری) امام ششم شیعیان فرزند ارشد ایشان اسماعیل درسال ۱۴۵ هجری درگذشت بنابراین امام صادق پسر چهارم خویش را یعنی امام موسی کاظم را به جانشینی خود برگزید. بخشی از شیعیان موسی کاظم را به امامت شناختند و بخشی دیگر همچنان اسماعیل را وارث مقاوم امامت می دانستند. اسماعیلیان محمد فرزند ارشد اسماعیل را به امامت هفتم شناختند. محمد بن اسماعیل مورد تعقیب دولت عباسی قرار گرفت و در ناحیهٔ دماوند نزدیک ری در ایران پنهان شد. تاریخ دوران بعدی اسماعلیله تا آغاز قرن چهارم هجری به دورهٔ «ستر» معروف است. آنچه درمیان امامان مستور میدانیم اندک است. معهذا این وضع مانع از آن نشد مه اسماعیلیان سازمان مخفی وسیعی از پیروان فرقهٔ خویش را بوجود آورند. این ملبغان «داعی» نامیده میشدند و تبلیغات آن فرقه را در اختفاء تبلیغ و منتشر میکردند. حالت اختفاء و اسرارآمیزی که تبلیغات و «دعوت» اسماعیلی را احاطه کرده بود هواخواهان و پیروان تازه ای را به دور آن جمع میکرد.

در پایان قرن سوم هجری شمار اسماعیلیان در جنوب عراق، بحرین، غرب ایران، خراسان، سوریه و مصر زیاد شده بود. در فاصلهٔ قرنهای سوم و چهارم هجری درسوریه داعیان شایعاتی منتشر کردند که مهدی ظهور کرده است که همان عبیدالله امام اسماعیلی بود که نامش تاکنون مستور مانده بود. عبیدالله از قرمطیان عراق و سوریه استفاده کرد تا قدرت را در سوریه در دست گیرد اما پس از اطفای آتش شورش ها عبیدالله تحت لعن و نفرین مردم به مصر گریخت. فاطمیان اسماعیلی موفق شدند حکومت خود را از سال ۲۹۸ هجری تا ۵۶۸ در مصر تاسیس نمایند.

علم باطنی و اهمیت آن در شیعه

معتقدات اسماعیلیان به دو شاخه تقسیم میشده: یکی «ظاهری» یعنی تعالیمی که در دسترس عامه گذاشته میشده و عامهٔ افراد عادی فرقه از آن اطلاع داشته اند. دیگر «باطنی» که فقط عدهٔ معدودی از افرادخاص و برگزیده و عالی درجهٔ فرقهٔ اسماعیلیهٔ فاطمیه از آن آگاه بودند. تعلیمات و یا معتقدات «باطنی» در واقع برای «تأویل» یا تفسیر ابهاماتی بکار میرفت که در تعالیم «ظاهری» وجود داشته است. اصول کلی اسماعیلی چنین است: «هیچ ظاهری بدون باطن نیست و برعکس هیچ باطنی بدون ظاهر نیست». به عبارت دیگر برای هرماده از تعالیم «ظاهری» تاویل و تفسیری وجود داشته که معنی باطنی آن را معلوم میساخت.

تعالیم «باطنی» مرکب از دو بخش بود 1 / «تأویل» یعنی تفسیر قرآن وشریعت؛ مثلا «دوزخ» را ایهامی از حالت جهل میدانستند که اکثرافراد بشردرآن غوطه ور بودند و «بهشت» را ایهامی ازدانش کامل میشمردند که براثر کسب تعلمیات باطنی اسماعیلیه و طی چند مرحله حاصل میشد. 2 / «حقایق» با فلسفه و علوم و تلفیق آن با الهیات. «حقایق» ایشان بر روی هم چندان بدیع و اصیل نیست و التقاطی است. بشتر مطالب آن از فلسفهٔ نوافلاطونی یونانی مأخوذ شده است. ولی بطوری که اکنون معلوم شده مستقیما از مقالات فلوطین (قرن سوم هجری) گرفته نشده است بلکه از روایات متأخری اخذ شده که توسط مؤلفان مسیحی و یهودی دستکاری وبا مطالب دیگر مخلوط شده است. اسماعیلیه فلسفهٔ *اصل* نئو–پلاتونیک را مانندعرفای مسیحی و یهودی وصوفیان کشف و قبول کردند.... برروی هم معتقدات فلسفی اسماعیلیان بیشترجنبهٔ عقلی و استنتاجی دارد ولی برخی از عناصر عرفان و سحرنیز درآن مشاهده میشود.

ورود فلسفۀ یونان از طریق نهضت ترجمۀ برمکیان و تاثیرگذاری عربهای مسیحیان این فرصت را به برخی فرقه های مذهبی داد تا با توجه به قابلیتهای ادبی و نوشتاری که فلسفۀ یونان در اختیار فرصت طلبان و کج اندیشان ضد دین گذارد شکل جدیدی از دین اسلام طراحی و ابداع شود که برمبنای گرایشات سیاسی فرقه ها و الگوهای فرهنگی گروههای محلی استوار بود تا با قدرت خلیفه در بغداد مقابله شود و مقبولیت و مشروعیت خلیفه زیر سوال رود و قدرت تسلط خلیفه بر جهان اسلام تضعیف گردد و زمینه برای سقوط خلیفه و ظهور قدرت جدید فراهم شود. در واقع فلسفه یونان با تعالیم اسلام تضاد دارد و در قرون اولیۀ اسلامی از ورود آن به حوزۀ دین اسلام جلوگیری گردید اما به دلیل اینکه باطنیان اسماعیلی در خفا زندگی میکردند و تعالیم خود را در ستر منتشر میکردند این فلسفه درمیان آنها باقی ماند و سپس شیعۀ صفوی به دلیل اشتراکات عقیدتی خود با شیعیان اسماعیلی بسیاری از اعتقادات و باورهای این گروه به اسلام ایرانی سرازیر شد.

به موجب علم باطنی همه کلمات و عبارات میتوانند دارای صورت ظاهری و باطنی باشند و از معنی ظاهر و معنی باطنی برخوردار باشند. معنی باطنی متعلق به داعیان یا علمای شیعه است. وجود این اعتقاد باعث گردید که مفاهیم سلیقه ای و فرقه ای از کلمات و عبارات ایجاد گردد که داعیان و عالمان شیعه ادعا میکردند که این معانی و مفاهیم تنها بوسیله ما فهمیده میشود که از سوی خداوند به ما عطا شده است. در نتیجه رواج این رویکرد تفاسیر فرقه ای و سلیقه ای از قرآن ظاهر گردید و برخی کلمات و معانی برای توجیه اهداف فرقه ای بکار گرفته شد. شیعه صفوی در دوران صفویه با استفاده از این تکنیک توانست برای بسیاری از نداشته ها و نواقص خویش در قرآن معانی و تفاسیر جدید ایجاد نماید و به قرآن نسبت دهد.

میــراث اسمــاعیلیان در اســلام ایــرانــی

بعد از گسترش جهان اسلام به خارج از شبه جزیره و سرزمینهایی مانند آسیای مرکزی، هند، اروپا و آفریقا نوشتن تفسیر برای قرآن به صورت محدود آغاز گردید از سوی دیگر توسعۀ بینش و گسترش علم بشری باعث برانگیختن سؤالات جدیدی برای بشر شد و بشر را در مقابل ابهامات جدیدی قرار داد. بنابراین برخی از متفکران اسلامی و مفسران مسلمان با احساس مسئولیت وبا رعایت اصل امانتداری اقدام به تفسیر قرآن نمودند و با درنظر گرفتن همۀ منابع و همچنین نقل همۀ اسناد و شواهد موجود دست به تفسیر قران زدند. **این تفاسیر با هدف بالابردن آگاهی مسلمانان و نیز به منظور هدایت و گسترش دین اسلام به نگارش در میآمد و عدۀ معدودی از متفکرین و علمای اسلام برای خدمت به اسلام محمد بن الله و بدون در نظر گرفتن قومیت، فرهنگ محلی و منافع سیاسی خود اقدام به نگارش تفسیر قرآن نمودند و از بکار بردن اهداف فرقه ای و ملی شدیدا خودداری کردند.** اما همچون سایر دوره های تاریخی که دین اسلام از توطئۀ منافقان و دشمنان اسلام در امان نبوده اینبار قرآن به عرصۀ تهاجم و دست اندازی برخی فرقه ها تبدیل شد و منفعت طلبان و توطئه گران برای توجیه اعتقادات غیراسلامی خود به توطئۀ تفسیر قرآن توسل جستند و به منظور تحقق منافع فرقه ای و اهداف سیاسی اقدام به دست اندازی به قرآن نمودند و با ایجاد تحریف در تفسیر اقدام به تحریف مفاهیم قرآنی نمودند و قرآن را به عنوان ابزاری برای خدمت به اهداف فرقه ای بکار گرفتند. سرچشمۀ بسیاری از تحریفات شیعی ریشه در علم باطنی شیعه اسماعیلی دارد که در نتیجه تاثیرپذیری از فلسفه یونان حاصل شده است. در واقع فرقه های شیعی با افتادن در دام فلسفه و تصوف یونان نتوانستند خود را از تاثیرات و پیامدهای این جهان بینی ضد اسلامی رها سازند بنابراین پروسه اسلامی سازی تصوف آغاز شد و شیعه با توسل به علم باطنی از برای بسیاری از اصول تصوف، مفاهیم و تعابیر اسلامی ابداع نمود. به این دلیل شیعه صاحب اصولی شد که برای اهل تسنن تازگی دارد مانند بحث «ولایت فقیه» و نمایندگی مطلق خداوند بر روی زمین که بوسیله آیت الله خمینی ابداع شد.

راز تفسیر قرآن در اسلام ایرانی

مکتب فلسفی و اعتقادی شیعیان اسماعیلی براین عقیده استوار است که **هیچ ظاهری بدون باطن نیست و برعکس هیچ باطنی بدون ظاهر نیست** و از آن دوره این اعتقاد در میان شیعیان رایج گشت که قرآن دارای یک ظاهر و هفت بطن است و هربطن دارای چندین بطن دیگر است و که تنها علماء شیعه قادر به دسترسی به آخرین بطن قرآن هستند و میتوانند معانی و مفاهیم پنهانیذقرآن را کشف کنند و از اسرار هستی باخبر شوند و به همین دلیل **شیعیان باطنی** نامیده شدند. اسماعیلیان در اعتقادات باطنی خود باور داشتند که نمیتوان قرآن را بدون درک باطن آن فهمید و برای رسیدن به باطن قرآن باید از علوم باطنی برخوردارشد. به اعتقاد اسماعیلیان علوم باطنی تنها دراختیار داعیان اسماعیلی است و آنها بوسیلۀ این علم قرآن و علوم دینی را تفسیر میکردند و می فهمیدند. درواقع علم باطنی که اسماعیلیان به داشتن آن افتخار میکردند و قرآن را براساس آن تفسیر میکردند همان فلسفۀ نئو–پلاتونیک یونان بود که از طریق مسیحیان عرب مصری به اعتقادات اسماعیلیان راه یافته بودذو بنام «علم باطنی» مشهور شده بود.

عدم قرائت بدون تفسیر برای اولین بار توسط شیعیان اسماعیلی ابداع شد که با اشتیاق مورد استقبال اسلام ایرانی واقع شد. این بدعت از تعالیم شیعۀ اسماعیلی یا «باطنیان» نشأت میگیرد. از اصول رایج در شیعۀ صفوی فهم قرآن مطابق عقیدۀ باطنیان است به همین دلیل برخی اوقات به شیعۀ ایرانی «شیعۀ باطنی» هم گفته میشود و این به دلیل تاثیرپذیری از باورها و اعتقادات باطنیان است. توسل به رویکرد باطنی در میان شیعه باعث گردید که شیعه در شناسایی و تعریف یک عبارت یا یک کلمه به تعریف معمول آن اکتفا نکند و تعریف دیگری را به عنوان **تعریف باطنی** به تعریف معمول یک کلمه افزوده شود. یعنی در فرهنگ و ادبیات شیعه یک کلمه دارای یک تعریف ظاهری و یک تعریف باطنی میشود. زیرا مطابق اعتقاد باطنیان هرعبارت یا کلمه دارای صورتهای متعددی است که در شکل باطنی ظاهری نمود پیدا میکند. بنابراین برای اینکه تعریف درستی از یک کلمه ارائه شود باید صورتهای ظاهری و باطنی یک عبارت تعریف شوند. مطابق این ایده عبارات و تعابیر مذهبی و دینی دارای معانی متعددی میشوند که در صورت و باطن متفاوت هستند و این معانی بطور خاص در اختیار روحانیون شیعه قرار میگیرد.

در شیعه اسماعیلی این ادعا مطرح گردید که معنی باطنی تنها بوسیله داعیان اسماعیلی قابل فهم است و مردم عادی قدرت و توانایی فهم معانی باطنی و درونی را ندارند. درواقع این افراد بوسیله ارتباط با خداوند صاحب این توانایی میشوند و با بهره گیری از این توانایی ها قرآن و سایر منابع دینی را بطور خاص تفسیر میکنند که با سایر تفاسیر بیگانه است و تنها مخصوص یک فرقه است. پس از شیعه اسماعیلی اینبار روحانیون صفوی وارث این علم شدند و با استفاده از تکنیک علم باطنی یا همان تفسیر ظنی و درونی صاحب قدرت ویژه ای در تفسیر و تاویل قرآن شده اند و زمینه را برای ورود تفاسیر اختصاصی هموار نمودند.

در این رویکرد هر عبارت یا کلمه دارای دو تعریف یا چندین برداشت میشود. چراکه در ادبیات و فرهنگ تشییع اشیاء و پدیده ها دارای چندین نوع صورت ظاهری و باطنی هستند که به عالم شیعی این امکان را میدهد که معانی و مفاهیم متعددی را استخراج نماید و به یک پدیده یا شئ نسبت دهد بدون آنکه در حقیقت امر رابطه ای میان آنها وجود داشته باشد. یعنی روحانی شیعه با بهره گیری از علم باطنی میتواند به بطن قرآن راه پیدا کند و برای اکثر آیات و عبارات قرآنی معانی دیگری را ابداع نماید که محدود به شیعه است. از اینرو بسیاری از مباحث مذهبی شیعیان و علوم دینی آنها ناشی از همین مغالطه کاری است که برای اثبات ادعاهای مذهبی خویش آیاتی را بکار برده اند که هیچگونه رابطه ای با موضوع مورد بحث ندارند. اما شیعه برای دو موضوع غیر مرتبط رابطه فلسفی برقرار میکنند و برای آن یک آیه از قرآن استخراج میکنند. به عنوان مثال نام علی بن ابیطالب هرگز در قرآن وجود ندارد. اما شیعه «امامت» را با عبارت «ولایت» در قرآن مرتبط میسازد و از طریق تفاسیر فلسفی تلاش میکند که میان امامت و ولایت یک رابطه برقرار کند. یعنی برای عبارت «ولایت» یک مفهوم باطنی یا درونی تصور میکند که از مفهوم

عادی و طبیعی آن تفاوت دارد این معنی از طریق ارتباط با خداوند سوی خدا بر قلب مفسر شیعه نازل شده است. شیعه ارکان مذهبی خویش را بر روی آیه ولایت و حدیث غدیر بنا نهاده است. اما این دو مورد از نظر ساختار ادبی، از نظر معنا و محتوی، و از نظر برقراری رابطه با سایر شواهد اسلامی با ادعای شیعه تطابق ندارد. اما شیعه با استفاده از علم باطنی برای این آیات و احادیث معانی و روابط غیرمنطقی ساخته است. اما اکنون تلاش میکند که در مقابل سیل انتقادات و افشاسازیها برای این دو مورد دلیل و رابطه عقلی پیدا کند. از اینرو از روحانیون شیعه اصرار دارند که پیروان آنها تنها به تفاسیر متعلق به شیعیان رجوع کنند چراکه در صورت مشاهده سایر تفاسیر بازندهٔ اصلی این معادله شیعه خواهد بود.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (آية ٥٥ سورة مائدة)

اما در ترجمهٔ این آیه وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ صیغه جمع عربی است یعنی ون در **یؤتون** نشانه جمع است و اگر مقصود علی بن ابیطالب است چرا از صیغه فرد استفاده نشده و ترجمه آیه یعنی "آنها که زکاة میدهند" و اگر مقصود علی بن ابیطالب باشد باید ترجمه آیه به صورت "آن یک فرد که زکاة میدهد" باشد. از سوی دیگر چرا علی بن ابیطالب در حال رکوع باید زکاة بدهد. اعطای زکاة در رکوع نیازمند استفاده از دست دیگر است در نتیجه حالت رکوع بهم میخورد. اولا اعطای زکاة امر عاجل و مهمی نبوده که علی مجبور به اعطای آن در حال رکوع بوده باشد. اگرهم باید زکاتی پرداخته شود این زکاة پس از نماز و یا در حال سجود و نشسته داده میشود. دیگر آنکه در زمان پیامبر و صدر اسلام انگشتری رایج نبود. انگشتری از دوران تصوف در میان شیعه رایج شد. از همه مهمتر اینکه اهل بیت زکاة نمیدانند و پرداخت زکاة بر اهل بیت واجب نبود. اهل بیت پس از رحلت پیامبر بیشتر از سایر مسلمانان از بیت المال سهم میبردند و از بسیاری از مالیانهای اسلامی معاف بودند.

بنابراین چرا علی بن ابیطالب باید بر سر نماز زکاة بدهد. چرا شیعه به جای این همه مغالطه به این پرسش پاسخ نمیدهد که اگر ولایت پس از پیامبر اسلام دارای چنین اهمیتی است چرا خداوند به صراحت نام علی بن ابیطالب را نمیآورد. روحانی شیعه تعدادی از مفاهیم را که حاصل تراوش ذهنی و مقولات فلسفی اوست را به تعدادی از آیات قرآنی و اصطلاحات دینی نسبت میدهد و از یک کشف بزرگ خبر میدهد که همه جامعه باید از این اصل پیروی کنند. در حالیکه آنچه در ذهن روحانی شیعه وجود دارد و بر روی کاغذ آورده میشود با آنچه در یک آیه وجود دارد و در تاریخ اسلام روی داده است بکلی متفاوت است و تنها تامین کننده گرایشات سیاسی صفویان دیروز و ایرانیان امروز است تا چون صفویان خود را نایب، نماینده، جانشین، و ولی خدا معرفی کنند.

اما حدیث غدیر و ادعاهای عجیب شیعه در مورد این حدیث ساده و بسیار زیبا است. این حدیث کاملا صحت دارد و در منابع شیعه هم وجود دارد. وجود این حدیث در منابع مسلمانان قدرت مانور زیادی به شیعه داده است بطوریکه شیعه ادعا میکند که این حدیث در منابع اهل تسنن وجود دارد اما اهل تسنن امامت علی را قبول ندارند. غافل از اینکه شیعه با استفاده از علم باطنی اسماعیلیان برای این حدیث معانی و تفاسیر دیگری ساخته اند:

مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ

از پرداختن به همه شواهد و سخنان خودداری میشود. اما اصل ماجرا این است که پس از بازگشت علی بن ابیطالب از مسئولیت جمع آوری مالیات در یمن میان علی بن ابیطالب و همراهان خویش اختلافی پیش میآید. ماجرا به گوش پیامبر میرسد که میان علی بن ابیطالب و کاروان همراه نزاعی درگرفته است. پیامبر برای نشان دادن منزلت به علی بن ابیطالب میفرماید:

مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ

اما منظور پیامبر و معنی کلمه «المولی» در عربی چیست. کلمة "المولی" دارای معانی مانند خداوند (الرَّبُّ)، مالک (المَالكُ)، السَّيِّد، والمُنْعِم، والمُعْتِقُ، النَّاصر، دوستدار (المُحِبّ)، پیرو (التَّابِع)، همسایه (الجارُ)، پسر عمو (ابنُ العَمّ)، همپیمان (الحَلِيفُ)، و (العَقيد)، (الصِّهْر)، (العبْد)، (المُعْتَقُ)، (المُنْعَم عَلَيه)". بررسی همه معانی «المولی» نشان میدهد که این عبارت به معنی «امام» نیست. در واقع اگر پیامبرخواستار تعیین علی بن ابیطالب به عنوان امام امت باشد پس میفرمود؛ " علي بن ابيطالب خليفتي من بعدي"، أو: "علي بن ابيطالب الإمام من بعدي"، أو: "إذا أنا مت فاسمعوا وأطيعوا لعلي". از همه مهمتر اینکه اگر کلمه «المولی» به معنی ولی است باید این کلمه با فتحه بر روی «واو» به صورت «الوَلاية -«بفتح الواو» بیاید. اما کلمه «المولی» در اینجا به «الولاية –بکسر الواو» آمده است و الوَلاية با کسره روی حرف «واو» به معنی دوست داشتن (الحب) پیروزی (النصرة) خویشاوندی (القرب) و تأئید (التأييد) آمده است. در این زمینه مثالهای بیشتری در قرآن به معنی؛ دوست داشنن، پیروزی، خویشاوندی و تأئید آمده است[35].

مسئله ای با این اهمیت و حساسیت چرا باید به این شکل بیان شود. پیامبر در مدت حیات خویش میتوانست این مسئله را برای مردم نهادینه سازد. عربهایی که دین اسلام و پیامبر را بر شانه های خویش حمل کردند و با تحمل تشنگی، گرسنگی و فداکاریها از سخن پیامبر پیروی کردند و سنت پیامبر را اصل قرار میدهند و قرآن را نور چشم خویش قرار داده اند چرا نباید این دستور پیامبر را اطاعت کنند. چرا باید از این سخن پیامبر سرپیچی کنند. اگر پیامبر علی بن ابیطالب را به عنوان امام امت انتصاب میکردند بطور مسلم عرب پیروی میکرد. به این دلیل شیعه صاحب اصول و قواعدی شد که با اسلام عرب تفاوت دارد. روحانی شیعه با استفاده از علم باطنی ادعا میکند که با استفاده از قدرت ایمان خویش توانسته است رابطه پنهانی و باطنی میان آیات قرآنی و سایر مسایل مذهبی شیعی شده است بطوریکه حتی علمای اهل تسنن نیز تاکنون نتوانسته اند این روابط را کشف نمایند. در حقیقت روحانی شیعه با بهره گیری از این تکنیک توانسته است برای بسیاری از ادعاهای سیاسی اسناد و شواهد قرآنی بسازد و میان برخی آیات قرآن و ادعاهای سیاسی یک رابطه باطنی و معنوی برقرار نماید که هیچگونه رابطه ای با قرآن و اسلام ندارد بلکه در نتیجه توسل به علم باطنی برداشت شده است.

شیعه تلاش میکند که از طریق علم باطنی برای کلمات، آیات و اصطلاحات قرآن معانی و مفاهیم جدیدی را تعریف نماید که برای سایر مسلمامان ناشناخته هستند. سپس این معانی و مفاهیم جدید را با مقاصد ملی و اهداف سیاسی خویش مرتبط سازد. در واقع علم باطنی راه استفاده از قرآن را برای مقاصد ملی و فرقه ای هموار نمود و اینگونه کلام الله در خدمت جهت توجیه اهداف فرقه ای و سیاسی قرار داده شد. این فنون، تکنیکها و ابداعات قدرت مانور بیشتری را به آخوند شیعه داده است تا تحریفات خود را اسلامی جلوه دهد بطوریکه در دورهٔ صفویان به شدت مورد استفاده قرار گرفته است تا برای بسیاری از تحریفات مذهبی شواهد قرآنی ساخته شود. این تکنیک در قرون سوم به بعد به باعث تشریع تصوف شد و به تصوف صورتی اسلامی داد چراکه شیعه با بکارگیری این تکنیک توانست میان اصول و اعتقادات تصوف و آیات قرآنی ارتباط برقرار کند و با ابداع تفاسیر جدیدی آیات و عبارات قرآنی را به تصوف نسبت داد. با استفاده از این روش تصوف در اسلام رخنه کرد و شیعه را از اسلام عرب متفاوت ساخت.

35 وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، أي: موالاة المحبة والنصرة ، وليس معناه بعضهم أمراء وحكّام بعض ؟ إذن لأصبح كلٌّ منّا أميرًا مأمورًا ، وحاكِمًا محكومًا ، ورئيسًا مرؤوسًا في نفس الوقت ؟ لأن بعضنا أولياءُ بعضٍ
وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ، أي: إن الله والملائكة وصالح المؤمنين ناصِروه ومؤيّدوه، لا أنَّ الملائكة والمؤمنين هم الأمراء الحاكمون على النبي ؟

اعتقاد به باطن قرآن در اسلام ایرانی خود را در قالب سخنان و واکنشهای متفاوتی نمایان کرده و نویسندگان و متفکران مذهبی را گرفتار خود ساخته است بطوریکه در فرهنگ مذهبی و حوزوی شیعه این سخن بسیار رایج است که قرآن دارای زبان خاصی است. **دکتر علی شریعتی** با تأثیرپذیری آشکار از عقیدهٔ باطنیان اسماعیلی در یکی از آثار خویش بنام "انسان" زبان قرآن را **زبان سمبولیک** مینامد. به این معنی که قرآن دارای یک زبان سمبولیک یا نمادین است که در هر دوره میتواند یک معنی از خود ارائه دهد. بنا به اعتقاد این اندیشمند سمبولیک بودن زبان قرآن باعث میشود که تعالیم و دستورات قرآن همیشه تازه و جدید به نظر آید. کلمهٔ سمبولبک (Symbolic) اصطلاحی انگلیسی (فرانسوی) است که معمولا توسط تحصیلکرده های غربی بکار میرود. اما از نظر کارکرد و مضمون در واقع همان شکل قدیم «علم باطنی» اسماعیلیان است که قرآن را دارای چند بطن میداند که حاوی اسرار است.

البته میراث اسماعیلیان نه تنها بر ذهن علی شریعتی اثر میگذارد که فرهنگ شیعه را بطور کامل تحت تاثیر قرار میدهد. تا جائیکه نویسندهٔ دیگری تحت تاثیر «علم باطنی» اسماعیلیان مینویسد؛ «از جمله ويژگيهاي قرآن اين حقيقت است كه قرآن «ظهر» و «بطن» دارد، يعني افزون بر معنايي كه از ظاهر واژگان و معناي لغوي آنها استفاده مي‌شود، معناي ژرف و پنهان‌تري نيز در عبارات وحي نهفته است كه فهم آنها نياز به شناخت و شيوه و ملاكهاي ويژه‌اي دارد». همچنین این نویسنده برای دفاع از تکنیک علم باطنی اسماعیلیان دست به دامان پیامبر اسلامی مشود تا با نقل چند حدیث جعلی بتواند به علم باطنی اسماعیلیان مشروعیت دهد: «پیامبر اسلام (ص) در زمینه ظهر و بطن قرآن میفرماید: « ما أنزل الله عزّوجلّ آیه الاّ و لها ظهر و بطن و کلّ حرف حدّ و کلّ حدّ مطلع.» رسول خدا فرمود: خداوند هيچ آيه‌اي نازل نكرد، مگر اين كه براي آن «ظهر و بطني» هست، هر حرفي حدّي است و هر حدّي، مطلعي است. در بيان ديگري آمده است: «قال رسول الله (ص): اجل! انا أقرأه لبطن و انتم تقرؤونه لظهر.

صد البته اگر قرآن ظهر و بطن هم داشته باشد این دلیلی برای آگاهی عدهٔ خاصی از بطن قرآن نیست که این بدعت از سوی شیعه ترویج شود که چون قرآن دارای بطن است بنابراین تنها عدهٔ خاصی قادر به کشف باطن قرآن هستند و این عدهٔ خاص همان علمای شیعه در حوزهٔ علمیهٔ قم هستند. ثانیا اگر قرآن دارای باشد این ادعا دلیلی برای تفسیر قرآن براساس گرایشات فرقه ای نیست که آشکارا آیات قرآن در اسلام ایرانی به طرز فجیعی تحریف شوند و تفسیری کاملا جانبدارانه در جهت توجیه اهداف فرقه ای ارائه شود که نه با ترجمهٔ قرآن سازگار باشد و نه با شأن نزول و مفاهیم قرآنی منطبق شود. بنیانگذاران سنت تفسیر قرآن با نگارش تفاسیر خاص خود مردم را به پیروی از الگوهای خاص خود مجبور میسازند و تا تنها اعتقادات و باورهای خاص خود را به جامعه تحمیل کنند. شیعه تأمل در قرآن را به مراجعه به تفاسیر خاص خود منوط ساخته است و این اعتقاد قویاً ترویج میشود که مبادا مردم با تأمل نمودن در قرآن دچار گمراهی شوند. پیروان سنت تفسیر قرآن از این قاعدهٔ کلی پیروی میکنند که مردم قادر به درک و دریافت باطن قرآن نیستند و صورت و ظاهر قرآن تنها متعلق به عوام است و وظیفهٔ شیعیان در قبال قرآن به تلفظ کلمات و تکرار نقش مرکب محدود میشود مسلمانان از پرداختن به معانی و مفاهیم قرآن خودداری کنند چراکه پرداخته به معانی و مفاهیم قرآن باعث گمراهی مسلمانان خواهد شد.

بدعت تفسیر قرآن در اسلام ایرانی با سایر بدعتهای دیگر در جهان اسلام تفاوت اساسی دارد چرا که کتاب قرآن همانند قبلهٔ مسلمانان عامل پیوند دهندهٔ مسلمانان است و تنها منبع مشترک در میان مسلمانان است که تقریبا بسیاری از تعالیم دینی از این کتاب استنباط میشود. اما شیعه از ابتدای ظهور خود در مقابل ابهامات فراوانی قرار گرفته است. برخی از این ابهامات از کیستی اهل بیت آغاز میگردد که چرا اهل بیت در اسلام ایرانی با اهل بیت موجود در قرآن تفاوت دارند. از آن مهمتر وقتی شیعه مرکز اعتقادات خود را بر روی علی بن ابیطالب متمرکز میساز چرا نام و امامت علی بن ابی طالب در قرآن ذکر نشده است. اما در مقابل ابوبکر در قرآن حضور دارد و علیرغم سنت ناسزاگویی به همسران پیامبر در اسلام ایرانی همسران پیامبر را در قرآن «أمهات المؤمنین» نامیده میشوند.

با بررسی دقیق قرآن این ابهامات آشکار میشود که هیچ یک از ادعاها و باورهای شیعه در قرآن وجود ندارد و باورهایی مانند امامت علی بن ابیطالب و جریان غدیر، اعتقاد به ۱۲ امام، تعداد و اسامی اهل بیت پیامبر، معصومیت امام و اهل بیت پیامبر، غیبت امام زمان، و ولایت فقیه با شواهد و مستندات اسلامی مطابقت ندارد و این ادعاها اساس قرآنی ندارند. شیعه نه تنها برای هیچ کدام از ابهامات خود دلایل و شواهد اسلامی پیدا نمکند بلکه هیچ یک از ادعاهای شیعه در کتاب قرآن وجود ندارد. بنابراین کتاب قرآن بر دامنهٔ ابهامات شیعه افزوده است و نمیتواند به ایدئولوژی شیعه خدمت کند و در جهت اثبات ادعای شیعه عمل نماید. عدم وجود دلایل و شواهد قرآنی برای اثبات ادعاهای شیعه باعث شده که اسلام ایرانی به قرآن چندان توجه نشان ندهد و کتاب مسلمانان در چشم روحانی شیعه کم ارزش شود به گونه ای که استفاده از کتاب قرآن در اسلام به عنوان یک اولویت به شمار نمی آید به این دلیل شیعه مجموعهٔ ادعیهٔ مفاتیح الجنان و صحیفهٔ سجادیه را ابداع نمود تا درجهت موازی با کتاب قرآن عمل نمایند و نیاز به قرآن کمتر احساس شود و در کنار این ادعیه ها شیعیان کتاب دیگری با نام نهج البلاغه را جمع آوری و تهیه نمودند تا شاید این کتاب بتواند توجه شیعیان را به خود جلب نماید و برای برخی از ابهامات شیعه پاسخی تولید نماید. کتاب نهج البلاغه مجموعهٔ سخنرانیهای علی بن ابی طالب است که بعد از صفویه جمع آوری شد.

اسلام ایرانی در اهمیت قرائت دعا هزاران داستان و روایت جعل نموده است تا شیعیان خود را از قرائت قرآن بازدارد و برای قرائت قرآن اعلام خطر میکند. ایدئولوژی این اسلام برمبنای برخی تحریفات و بدعتها ساخته است و قرآن با حقایق خود میتواند باعث رسوایی مراجع تقلید و روحانی ایرانی شود و بدعتها و تحریفات آنها را آشکار سازد. بنابراین آیات، شواهد و حقایق موجود در قرآن تحریف به شمار می آیند و روحانی ایرانی هشدار میدهند و مرجع تقلید توصیه میکنند تا مبادا شیعیان بدون تفسیر به سراغ قرآن بروند چرا که قرآن بدون تفسیر باعث ایجاد انحراف در جامعه میشود. کتاب قرآن درنظر اسلام ایرانی منشأ و سرچشمهٔ انحراف است و اگر از منظر ایرانی به قرآن نگاه کنیم این نظر درست است چون کتاب قرآن در آیات خود حقایق فراوانی را بازگو میکند که اگر درمقابل شیعیان قرار گیرد مشروعیت شیعه و ادعاهای آن را خدشه دار میکند و برای اسلام ایرانی کابوس وحشتناکی است که ممکن است زمنیهٔ زوال آن را فراهم کند.

با نگاهی به تاریخ اعمال و رفتار شیعه و آثار موجود میتوان دریافت که بدعت تفسیر قرآن خدمات ارزشمندی را به شیعه ارائه نموده است و شیعه برای تفسیر قرآن اهمیت زیادی قایل شده است. قرآن تا پیش از این قرن دوم نیازی به تفسیر نداشت و عرب، ترک، ساسانی، چینی، هندی و آفریقایی و اسپانیایی به تفسیر قرآن نیاز نداشتند اما اکنون این نیاز توسط شیعه اسماعیلی بوجود آمده بود. پیش از این مسلمانان قرآن را نمی فهمیدند اما اکنون شیعیان ترک اسماعیلی متوجه شده است که قرآن بدون تفسیر فهمیده نمی شود. چگونه است که ترک عثمانی که از ترکیه برجهان اسلام حکومت کرد و یک جهان را زیر سلطهٔ خود برد این قرآن را کاملا فهمید اما ترک اسماعیلی و ترک صفوی نیاز جدیدی را ابداع نمود که به موجب آن اسلام ایرانی توانست با استفاده از این بدعت برای بسیاری از ادعای صوفیانهٔ خود سندسازی کند.

شیعه همواره مترصد فرصتی بوده است تا علایق و خواهش های خود را وارد قرآن نماید تا برای امامت امام علی یک اصل قرآنی بسازد و آن را در قالب یک آیه به نمایش درآورد چرا که این سوال از سوی مردم پرسیده میشود که چرا قرآن به زنان پیامبر و ازجمله عایشه همسر پیامبر وعدهٔ بهشت میدهد اما در اسلام ایرانی همسر پیامبر مورد شدیدترین تهمتها قرار میگیرد و سنت فحاشی به عایشه در اسلام ایرانی واجب میگردد و چرا قرآن به ابوبکر اشاره میکند اما همین ابوبکر همانند دختر خویش مورد بدترین ناسزاگویی ها قرار میگرد و علیرغم آنکه علی امام اول شیعیان است نام ایشان و نام هیچ یک از ائمهٔ شیعه در قرآن ذکر نشده است. از همه مهمتر چرا به نام مهدی در کتاب آسمانی مسلمانان اشاره نمیشود و حتی یک آیه در مورد اعجاز سخن گفتن او با پرندگان در گهواره وجود ندارد و قرآن از معجزهٔ حفظ قرآن در هفت روزگی توسط مهدی سخن نمیگوید و غیبت ابا صالح را پیش بینی نمیکند. اما

چون نمیتواند قرآن را تحریف کند ابتدا شایعهٔ جعلی بودن قرآن را منتشر میسازد اما وقتی که شیعهٔ باطنی اسماعیلی این مشکل را حل میکند راه شرعی تازه ای در اختیار اسلام ایرانی قرار میدهد و این اسلام با اشتیاق این اصل را میپذیرد و روحانیون آن اعلام میکنند که کتاب قرآن دارای وجوه متعددی است که وجه ظاهری آن برای عوام و مردم ساده قابل فهم است وجه باطنی آن متعلق به مراجع و علمای بزرگ شیعه است و حاوی اسرار و رموز فراوانی که در بطن قرآن نهفته است و تنها بوسیلهٔ علمای شیعه قابل فهم و درک است.

اعتقادات و باورهای باطنیان اسماعیلی در نگرش به قرآن این امکان را برای آخوندها و روحانیون صفوی در اسلام ایرانی بوجود آورد که قرآن را مطابق سلیقهٔ شیعیان تفسیر نماید چرا که امکان تغییر درمتن قرآن وجود نداشت و برخی آیات از آیات قرآن به اعتقادات خود مرتبط سازند. روحانیون صفوی با الهام گرفتن از الگوی باطنیه در واجب نمودن تفسیر قرآن بسیاری از انحرافات و بدعتهای خود را مشروع جلوه دادند. اصرار و تأکید بر تفسیر قرآن در میان شیعیان از روی زکاوت و تدبیر انتخاب شده است تا شیعه بتواند از طریق تفسیر قرآن برخی بدعتهای خود را توجیه نماید و برای بسیاری از خرافات خود پاسخی بسازد. شیعه از طریق اتخاذ این سیاست و تنها با اتکا به سلیقه های شخصی این ملا و آن آخوند از دورهٔ صفوی برای بسیاری از ادعاها و ابهامات خود دلایل و مستندات قرآنی طرحی و تدوین نمود و با این روش برای تصوف یونانی پوششی از اصطلاحات و احادیث اسلامی ساخت. این شرایط باعث پیدایش پارادیم جدیدی از تفاسیر مشکوک و تحریف آمیزی گردید که در آن هر گروه و فرقهٔ سیاسی که با مرکز قدرت در جهان اسلام مشکل پیدا میکرد به سراغ قرآن میرفت و تفسیر خاص خود را از قرآن می نوشت و تفسیر جدیدی را بر پیروان خود عرضه مینمود و آن را واجب میکرد و از آنها میخواست که از تفسیر جدید پیروی کنند. در این دوره که بعد از ورود فلسفه و رواج تصوف از قرن سوم وچهارم هجری آغاز گردید دین اسلام شاهد ظهور امواج تحریفها بوده است که عمدهٔ این تحریفات در فلات ایران واقع شده بود چراکه فلات ایران محیط لازم و مستعدی را برای اختفای گروههای منحرف و مخالف فراهم میکرد.

بنابراین مراجع اسلام ایرانی بوسیلهٔ بدعت باطنی اسماعیلی تفسیر قرآن را به شیوهٔ خود آغاز کرد و برای همهٔ ابهامات شیعی که در قرآن وجود نداشت پاسخی جدیدی را ابداع نمود و برای عدم وجود نام امام علی در قرآن کریم تفسیری بیاورد و با استفاده از همین تفسیر وجود امامت علی بن ابی طالب را در قرآن ثابت میکند و با استفاده از همین تفسیر نشان میدهد که امامت علی بن ابی طالب در قرآن آمده است و تا جایی میرود که امامت علی بن ابی طالب را بالاتر از مقام پیامبر نشان میدهد و با استفاده از همان تفسیر باطنی قرآن کشف میکند که عدم پیروی از امامت علی بن ابی طالب آتش جهنم را برای فرد واجب میسازد و در مرحلهٔ بعد از طریق تفسیر قرآن وجود عایشه و ابوبکر را در قرآن را تکذیب میکند. شیعه هرگز نمیتواند برای ادعاهای کلان خود یک آیه، سند و یا مدرک در قرآن پیدا کند. از اینرو به تکنیک نگارش تفسیر اختصاصی قرآن روی میآورد تا تفاسیری نگاشته شود که بتواند پاسخگوی نیاز شیعه باشد.

اما شیعه درکنار بدعت تفسیر باطنی قرآن به بدعت دیگری روی میآورد تا بتواند باور عمومی را با خود همراه سازد و برای بدعت تفسیر باطنی قرآن کسب مشروعیت نماید از اینرو به سنت «روایت و حدیث» روی میآورد و برای بسیاری از خرافات خود احادیث و روایات جعلی صادر میکند. در نتیجه توجه به این تکنیک باعث رواج احادیث دروغ و روایات عجیبی شد. تمسک شیعه به حدیث و روایت موجب سرازیر شدن سیل احادیث جعلی به دامان شد. بطوریکه کتابهای معتبر شیعه حاوی احادیث و روایات جعلی زیادی است. کتابهای معتبر شیعه مانند بهار الانوار و اصول کافی حاوی روایات و احادیث جعلی زیادی است که در فرهنگ شیعه با نام احادیث نامعتبر نام برده میشود. اما وجود این روایات و احادیث به شیعه این تضمین را میدهد که بتواند در صورت کمبود سند و یا مدرک دینی به سراغ کتاب روایت یا حدیث برود ویک حدیث یا روایت جعل نماید و به مشتریان خویش پیش فروش نماید.

فصل هفتم

اولین پایه دشمنی با عرب در فرهنگ و اعتقاد ایرانی

مدعیان رضاشاهی علیرغم برخورداری از همه امکانات و سرمایه ملی نتوانستند تحلیل درستی از علت بیماری فرهنگی این جامعه پیدا کنند که صد البته این ضعف نشانگر عقب ماندگی فکری و ذهنی روشنکفکر مدعی ایرانی است که با برخورداری از همه امکانات عملکرد او در سطح جوان محروم عرب باقی مانده است. اما تنها هنری که مدعی ایرانی در آن تبحر خاصی دارد فحاشی و ناسزاگویی است که در کشور ایران به یک حرفهٔ مقبول تبدیل شده است و متخصصان زیادی در این رشته فارغ التحصیل کرده است و زندگی حیات را حق ایرانی میداند و ننگ و عقب ماندگی را سهم عرب و دین اسلام نموده است. اما ای کاش به جای پرداختن به این امور و صدور چنین واکنشهای غیرعلمی، ضد فکری، ضد انسانی و کودکانه یک نویسنده و یک متفکر ایرانی در مورد دلایل و عوامل این واکنشها، دردها، بیماری ها، تضادها، و تناقض های فرهنگی تحقیق میکرد تا خود را برای همیشه از شر این تضادهای مضمن فرهنگی و تاریخی نجات دهد. درواقع علائم و شواهد موجود واکنشهای فرهنگی و مذهبی این قوم نشان میدهد که اصل این مشکل و دلیل این فاجعهٔ بزرگ به دوران صفویه باز میگردد که دین و فرهنگ براساس ارزشها و اعتقادات ضدعربی و ضد اسلامی بنا نهاده شد و نظام فرهنگی یک جامعه سرشار از کینه و نفرت عرب شد. در این مذهب عرب قربانی قدرت طلبی رهبران شیعه شد که برای رسیدن به قدرت از نام علی استفاده میکنند و عرب را مسئول خیانت به علی میدانند.

هرچند این مذهب در ظاهر نام اسلام را یدک میکشد لکن هدف نهایی آن دست یابی به قدرت است. شیعه با ادعای نیابت اهل بیت و جانشینی امامت علی در جستجوی قدرت است. درواقع سرچشمه چنین ادعایی به جهان بینی وحدت وجود باز میگردد. این جهان بینی از اعتقادات و باورهای یونانی سرچشمه میگیرد و از آنجا که خدایان یونان در کنار کوه المپ زندگی میکردند دسترسی به آنها آسان بود. بنابراین در نتیجه رواج نهضت ناستیک فرد میتوانست به اتحاد و وحدت با خدا دست پیدا کند. این اعتقاد از پیش از مسیحیت به سرزمین شام سرایت کرده بود و با ورود مسیحیت و سپس اسلام به سوریه این دو دین در معرض این اعنقاد قرار گزفتند. عمده ترین تاثیر وحدت وجود در میان مسلمانان به زنده بودن اولیاء الله باز میگردد. یعنی کسانی که به وحدت وجوپدبا خدا میرسیدند حتی پس از مرگ خود همچنان زنده میمانند. بذابراثن اولین فردی که به مقام وحدت وجود رسید ابتدا عیسی بن مریم بود و سپس علی بن ابیطالب بود. این اعتقاد سرچشمه ورود علی به اعتقادات شیعه شد. در حالیکه پیش از ورود این اعتقاد علی به عنوان خلیفه چهارم شناخته میشد. اما وحدت وجود زمینه را برای جاودانگی و زنده بودن علی و سایر فرزندان ایشان مهیا نمود. بطوریکه شیعیان برای طلب حاجت و درخواست شفا به سراغ زیارتگاه ائمه و اولیاء الله میروند و با قبور و ضریح امام خویش سخن میگویند تاجائیکه قداست قبور ائمه شیعه از قداست کعبه بیشتر شد. رواج این رویکرد باعث شد که وجود و نقش خدا در زندگی و اعتقاد شیعه کمرنگ شود. شیعه هرچه میخواهد از ائمه خویش میطلبد و ارزشهای اخلاقی خویش را از نحوه عمل و رفتار این ائمه دریافت میکند. شیعه به امام خویش اقتدا میکند و امام را واسطه میان خود و خدا قرار میدهد و از این طریق خدا را حاکم و ناظر بر اخلاق و اعمال خویش نمی بیند. از سوی دیگر رواج تصوف باعث ورود مظاهری مانند تسبیح، انگشتری، و اعجاز سنگهای زینتی شد و جامعه مجبور به پیروی از این مظاهر و باورها شد. اما بخش دوم تحریفات شیعه به علم باطنی اسماعیلیان باز میگردد. در این تکنیک شیعه با استفاده از علم باطنی میان موضوعات مذهبی شیعه و آیات قرآنی یک رابطه باطنی ایجاد میکند. نام علی، تعداد اهل بیت، امام زمان، زنده بودن ائمه و...هیچ یک در قرآن وجود ندارد. اما شیعه با استفاده از علم باطنی آیات قرآنی را

به گونه ای تفسیر میکنند تا این آیات با ادعاهای شیعه سازگاری پیدا کند. از اینرو درمیان شیعه برگزیدن مرجع تقلید الزامی است تا شیعه همچنان تحت تاثیر این تفاسیر به شیعه پایدار بماند. به این دلیل خلافت عباسیان سالها تلاش کرد تا این شکل از شیعه را متقاعد نماید که دست از این انحرافات بردارند و به اسلام شبه جزیرة العرب بازگردند. اما این گروهها بر اعتقادات یونانی خویش اصرار کردند و در نهایت منجر به واکنش شدید بنی عباس مواجه شدند که در نتیجه آن صوفیان زیادی کشته شدند و خانقاههای فراوانی تخریب شد. سرکوب عباسیان موجی از کراهت و ترس را درمیان شیعه حاکم نمود و آنها را نسبت به بنی عباس بدبین ساخت.

اما با ورود شاه اسماعیل این شیعه قدرتمند شد. شاه اسماعیل با توسل به عقاید تصوف و ایدئولوژی امامت و قتل عام مردم همهٔ ارزشهای اسلامی صدر اسلام را درجامعه حذف کرد و ارزشهای متناقض و متضادی را حاکم ساخت که با روح اسلام رسول الله (ص) تضاد دارد. شاه اسماعیل لعنت فرستادن بر ابوبکر و عمربن خطاب ناسزاگویی به همسر پیامبر را در مساجد واجب کرد. در حالیکه نام ابوبکر در قرآن آمده است و پیامبر اسلام عمربن خطاب را به لقب الفاروق ملقب نمود و از همه مهمتر قرآن همسران پیامبر را «ام المؤمنین» مینامد. مظلومیت شیعه در دوره عباسیان در کنار رواج فرهنگ ناسزاگویی باعث گردید که عرب در مرکز نفرت و کینه شیعه قرار گیرد. علاوه بر این داستانها و روایات متعددی برعلیه عرب شکل گرفت. شیعه در ترسیم حق علی بن ابیطالب ابتدا به از علم باطنی کمک گرفت و آیات قرآنی را به گونه ای تفسیر نمود که در جهت تشریع امامت علی بن ابیطالب بکار گرفته شوند. در درجه دوم داستانها و روایات فراوانی در مظلومیت علی ساخته شد که چگونه عربهای صدر اسلام حقوق علی و اهل بیت را ضایع کردند. چنانچه در زیارت عاشورا میخوانیم **" اللهم إلعن أمة ظلمتكم "** یعنی امتی که به اهل بیت ظلم کرد و چون اهل بیت عرب بودند و در میان عربها زندگی میکردند. وجود این موضع گیریها برعلیه عرب زمینه را برای شکل دهد فرهنگی ضد عربی در میان شیعه رایج فراهم نمود و عرب به دلیل بی توجهی به امامت علی خیانتکار قلمداد شد. همهٔ این رویدادها و تغییرات فرهنگی در جابجایی ارزشها از چشم ایرانیان معاصر پنهان می ماند و از تضادهای فرهنگی این رویداد چشم پوشی میکنند و تصوف و طریقت صفویه را با نام شیعه و اسلام عرضه میکنند. این مذهب اگرچه با نام اسلام شناخته میشود اما درعمل و اعتقاد با اسلام محمد بن عبدالله (ص) تفاوت دارد. عمل بنام اسلام باعث خلق ناهنجاریهای اجتماعی و تضادهای فرهنگی در جوامعی میشود که این شکل از مذهب را در جامعه خویش رواج میدهند. زیرا اسلام با اعتقادات، ارزشها، هنجارها، و الگوهای عربی پیوند خورده است و جداسازی دین اسلام از روح عربی آن و جایگزین نمودن ارزشها، الگوها و هنجارهای محلی و غیرعربی باعث تولید ناهنجاریهای اجتماعی میشود.

از زمان ورود اسلام در سال ۲۰ هجری تا قرن دهم هجری جامعه کنونی ایران بخشی از امپراطوری اسلامی بود و این سرزمین تحت تاثیر ارزشها و فرهنگ یکسانی بود که بطور فراگیر در جهان اسلام گسترده بود. دین اسلام مانند سایر ادیان آسمانی از نظام ارزشی، فرهنگی، سیاسی و حتی اقتصادی خاص خود برخوردار است. از زمان تاسیس اولین دولت بزرگ اسلامی بوسیلهٔ خلیفه دوم عمر بن خطاب همه نهادها، سازمانها، مؤسسه های اسلامی براساس قوانین و اصول اسلامی بنا نهاده شد و دین اسلام با تامین همهٔ قواعد، دستورالعملها و راهکارها توانسته است همه الگوهای سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی مورد نیاز یک دولت را برآورده نماید و با اتکا به قواعد و اصول اسلامی خود زمینه را برای استقلال سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، فکری و ادبی جامعهٔ خود فراهم نمود. از پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) سنت پیامبر و قرآن منشأ اصلی قوانین، قواعد و اصول اسلامی بوده است و مبنای عمل، حرکت و فکرهمه مسلمانان را تشکیل میداد و به عنوان منبع اعتماد و احساس مشترک همه مسلمانان به شمار میرفت. مجموع این شرایط زمینه را برای نهادینه نمودن ارزشها، فرهنگ جدید را در سراسر قلمرو اسلام فراهم نمود و همه جهان اسلام را تحت تاثیر یک فرهنگ و نظام ارزشی قرار داد و ارزشهای دینی و فرهنگ اسلامی را در جامعه حاکم نمود و همه ایالتها، مراکز و شهرهای اسلامی از یک مرکز تحت حاکمیت یک نوع ارزشها بود.

دلیل تحریف دین اسلام بوسیله صفویان این است که در گذشته ادیان منشأ و سرچشمه نظام فرهنگی به شمار می آمدند و سنگ بنای همهٔ جوامع را دین تشکیل میداد. یعنی پیش از قرن نوزدهم استقلال یک دولت برپایهٔ استقلال دینی بود و دولتها باتوجه گرایشات دینی و مذهبی خود شناخته میشدند و گرایش سیاسی، عملکرد اقتصادی و رویکرد فرهنگی از دین نشأت میگرفت و حاکمان بدون آوردن دین و یا مذهب جدید نمی توانستند به استقلال سیاسی برسند و از سوی مردم به رسمیت شناخته شوند. از اینرو صفویان برای کسب استقلال از خلافت عثمانی مجبور به ابداع دینی شدند که تلفیقی از تصوف، مسیحیت و باورهای محلی بود. تحریف دین و ایجاد تغییر در اعتقادات و ارزشهای دینی پیامدها و تبعات جبران ناپدیری را به جامعه و فرد تحمیل میکند. به گونه ای که بسیاری از اصول، ارزشها، معانی و مفاهیم دینی در دوره صفویه جابجا شد که در نتیجه آن نظام فرهنگی و ارزشی جامعه دچار تزلزل شد و منجر به ایجاد تضاد ارزشی درجامعه گردید. این اقدام حتی با اعتراض آخوندهای درباری شاه اسماعیل مواجه شد که در نهایت موجب مخالفت بخشهای بزرگی از جامعه با این تغییر دینی شد و منجر به قتل عام مردم تبریز شد. اما با گذشت سالها و درنتیجه تبلیغات وسیع دولتی در مساجد و معابر اعتقاد و فرهنگ جدیدی حاکم شد که سرشار از نفرت عرب و دشمنی با مسلمانان صدر اسلام بود.

از اینرو مرحلهٔ اول شکل گیری نفرت از عرب در فرهنگ ایرانی در دوران صفویه اتفاق افتاد و ارزشهای ضد عربی و اعتقادات ضد اسلامی را در جامعه و مذهب حاکم گردید و ارزشهای اصیل اسلامی را که در طول قرون متمادی در جامعه نهادینه شده بود با ارزشهای ضدعربی و ضد اسلامی جایگزین شد. این همان تعارض بزرگی است که در تاریخ این سرزمین اتفاق افتاد و جامعهٔ ایرانی را برای همیشه به دشمنی با عرب و موضع گیری ضد ضد اسلام فرو برد. از اینرو تعارض فرهنگی از نتایج عمدهٔ تحریف در نظام ارزشها است که برای دومین بار این تحریف در دورهٔ رضاشاه به جامعه تحمیل گردید و همهٔ تاریخ کشور مورد تحریف و دست اندازی دستگاه رضاشاهی قرار گرفت.

فـصـل هـشـتـم

مـقـابـله و مـبـارزه با شـیـعـه متـصـوف

مبارزه با بدعتها و خرافات تصوف در دو دوره اتفاق افتاد تا این مظاهر از وجۀ دین اسلام پاک شوند و دین رسول الله از وجود این بدعتها تطهیر گردد و توجه مردم مستقیما به خدا معطوف گردد و از پرستش و عبادت قبور و قرائت زیارتنامه ها دست بردارند. همچنانکه در فصلهای گذشته تشریح گردید مظاهر تصوف یونانی درشکل بنای زیارتگاه، پرستش قبور اولیاء، زیارتنامه، ترویج کتابهای دعا، کتابهای سحر و شعوذه، تسبیح و از همه مهمتر استفاده از فلسفۀ یونان در حوزه های علمیه و ترویج اصل کفرآمیز «وحدت وجود» است که از سوی مسیحیان عرب وارد ولایت خراسان قدیم شد که بر وجود واسطه میان فرد و خدا تاکید میکند و از مردم میخواهد تا برای دعا و طلب حاجت به سراغ واسطه ها بروند. این شکل از پرستش ابتدا درمیان مسیحان رواج پیدا کرد. مسیحیان براساس وحدت وجود یونانی اعتقاد دارند که عیسی مسیح به وحدت وجود باخدا رسیده است و وجود او در وجود خدا انحلال یافته است. بنابراین این اعتقاد درمیان مسیحیان جاری شده که به جای خداوند از عیسی مسیح طلب حاجت نمایند. شیعیان تحت آموزشهای راهبان مسیحی عرب در سوریه از جهان بینی وحدت وجود تاثیر پذیرفتندو این اعتقاد رایج شد که علی بن ابی طالب پس از عیسی دومین فردی است که به وحدت و اتحاد با خدا رسیده و وجود او با وجود خداوند یکی شده است. سپس این اعتقاد به همه ائمۀ شیعه نسبت داده شد. مطابق عقاید تصوف هر سالکی که به مقام وحدت وجود میرسید به جرگه «اولیاء الله» میپیوست و ملقب به «ولی الله» میشد به این دلیل علی بن ابیطالب ملقب به ولی الله شد و در دوره صفویه اشهد انّ علی ولی الله به اذان افزوده شد. از طرف دیگر برخی فرقه ها مانند علی اللهیان به سراغ پرستش علی بن ابیطالب رفتند و برخی دیگر او را واسطۀ میان خدا و بندگان قرار دادند. افرادی که به وحدت وجود میرسیدند روح آنها همانند عیسی بن مریم در نزد خدا باقی میانند و حتی پس از مرگ هم میتوانستند حاجت مردم را برآورده نمایند. از اینرو در این دوره قبور و زیارتگاههای زیادی برای ائمه شیعه و «اولیاء الله» ساخته شد تا مردم به جای خدا حاجت خود را از اولیاء طلب نمایند. تصوف با بهره گیری از جهان بینی وحدت وجود زمینه را برای آلودگی و انحراف جهان اسلام هموار نمود و سرزمینهای سوریه و خراسان قدیم مرکز ساخت و تمرکز خانقاههای بسیاری زیادی شد بطوریکه مطابق آمارها بیش از ۲۰۰ خانقاه در ولایت خراسان ایجاد شده بود. اولین هشدارها نسبت به تحریفات تصوف بوسیله امام محمد غزالی مطرح گردید.

دورۀ اول مبارزه با بدعتها و خرافات تصوف در دورۀ خلافت عباسیان اتفاق افتاد. موج اول حملات برعلیه تصوف بنا به هشدارهای «امام محمد غزالی» برای نجات اسلام از خطرات و تحریفات تصوف آغاز شد. تا جائیکه اما محمد غزالی برای مقابله بت تصوف آثار متعددی را نوشت که مهمترین آنها کتابهای مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه هستند. در قرن سوم و چهارم امام محمد غزالی اولین متفکر مسلمانی بود که به مقابله با شبهات کفرآمیز تصوف و فلسفۀ یونان پرداخت بود. وقتی که خلفای عباسی در دوره سلجوقیان بوسیلۀ «امام محمد غزالی» از جریان انحرافات و خرافات تصوف باخبر شدند و برعلیه تصوف خراسانی وارد جنگ شدند. بنی عباس برای نجات اسلام از خرافات و بدعتهای تصوف بسیاری از زیارتگاهها و مقامات تصوف را تخریب کردند و برخی از بزرگان صوفی مانند منصور بن حلاج بوسیلۀ خلفای بنی عباس کشته شدند تا با مظاهر و تعالیم تصوف مقابله شود. در ادبیات و فرهنگ ایرانی همواره از اعدام منصور بن حلاج سخن میرود و ایرانیان بر مظلومیت این شیخ گریه میکنند. درحالیکه ابن حلاج از خانواده ای زردشتی و یکی از صوفیان حرفه ای بود که اعتقاد به اعمال شریعت اسلامی نداشت و براین عقیده بود

که میتوان حج را در خانه خود انجام داد چراکه خداوند در همه جا وجود دارد. از اینرو بعد از مدتی ابن حلاج در اثر اعتقاد به اصل وحدت وجود ادعا کرد که خداوند را بدون حجاب می بیند و به این دلیل فریاد «انا الحق» یعنی من خدا هستم سر میداد، این ادعاها تقریبا ازسوی همه صوفیان خراسانی مطرح میشد. رواج تصوف باعث بی توجهی به نماز و روزه و سایر اعمال شریعت اسلامی شده بود که در نهایت خلافت بنی عباس از طریق سلجوقیان برعلیه تصوف مستقیما وارد عمل شدند.

پس از حاکمیت بنی عباس هیجان انتقام از بنی امیه فروکش نمود و شکل دیگری از مذهب نمودار گردید که حاصل اشتراکات مسیحیان و زردشتیان است و علی بن ابیطالب در مرکز توجه و تقدس آن قرار گرفته بود و پیروان آن خود را شیعه علی نامیدند. در این مذهب مسیحیان سوریه و زردشتیان خراسانی فرقه هایی تاسیس نمودند که بخشی از تعالیم و اعتقادات آن مسیحی بود و در بخش دیگر آن علی بن ابیطالب منشأ ایمان و تقدس بود. این تشیع با شیعهٔ پیش از خلافت بنی عباس تفاوت اساسی داشت. چراکه شیعه در این نسخه بر پایه تصوف استوار بود و تصوف در ماهیت و جوهر خویش با اسلام تفاوت دارد. لذا شیعه در نسخه جدید خویش اصول و اعتقادات جدیدی را عرضه نمود که نه تنها با ماهیت اسلام تفاوت داشت و که تهدید بالقوه ای برعلیه اسلام به شمار می آمد و زمینه را برای فساد دین اسلام هموار نمود. از اینرو در نتیجه هشدار علمای اسلام مانند «امام محمد غزالی» خلافت بنی عباس با قدرت و خشونت به مقابله با تشیع جدید اقدام نمود و بسیاری از صوفیان برجسته را اعدام نمود. اما اقدامات بنی عباس نتوانست این شکل از اعتقادات را متوقف سازد و این شکل از تشیع با استفاده از تکنیک «تقیه» ادامه پیدا کرد تا اینکه در قرن دهم هجری در شکل دولت صفویان ظاهر گردید و زیربنای اسلام ایرانی را تشکیل داد.

در واقع راز دشمنی و عداوت اسلام ایرانی با خلافت بنی عباس درخشونت برعلیه تصوف نهفته است. خلافت بنی عباس مهمترین و برجسته ترین حکومت در تاریخ اسلام است و فرمانروایانی مانند هارون الرشید را پرورد. جهان اسلام یکی از درخشنده ترین دوران خویش را در عصر عباسیان سپری نمود. خلفای بنی عباس فرزندان عباس عموی پیامبر هستند که با گسترش قلمرو جهان اسلام به اروپا، آفریقا، هند، و چین بزرگترین امپراطوری جهان را تاسیس نمودند. اقدامات خلافت بنی عباس در سرکوب تصوف برای نجات اسلام هرگز مورد تائید ایرانیان نیست که مورد نفرت ایرانی را فراهم آورده است. تا جائیکه امروزه در جمهوری اسلامی صوفیان سرشناسی مانند منصور حلاج که بوسیله خلافت بنی عباس اعدام شدند و شهاب الدین سهروردی که بوسیله حکومت ایوبیان در حلب سوریه اعدام شد با لقب «شهید راه حکمت» نام برده میشود. در حقیقت اقدامات بنی عباس در قلع و قمع تصوف موجب نفرت ایرانی معاصر از بنی عباس شده است. اما پس از فروپاشی خلافت بنی عباس عملکرد این فرقه ها به صورت پراکنده ادامه پیدا کرد و این جریان در ولایت خراسان و دور از چشم خلافت به گسترش اعتقادات خود ادامه داد تا اینکه در قرن دهم هجری یکی از این فرقه ها بنام فرقه تصوف صفوی از خانقاه صوفی بزرگ شیخ صفی الدین اردبیلی دولت جدیدی تأسیس نمود. ترکهای صفویه دولت خودرا باپشتوانهٔ صوفی بزرگ ادربیل یعنی شیخ صفی الدین ادربیلی تاسیس کردند.

دولت صفویان همهٔ آداب و تعالیم تصوف یونانی را با قدرت نظامی به جامعه تحمیل کرد و در این میان بسیاری از مسلمانان قلمرو ایران کنونی را قتل عام کردند و کشتار وسیعی را در تبریز و اطراف آن به راه انداختند و پس از قدرت گیری نام تصوف را به نام تشییع تغییر دادند و برای تحریف افکار عمومی از «ایدئولوژی امامت و اهل بیت» بهره برداری کردند تا به قدرت خود مشروعیت اسلامی دهند. در نتیجه بدعتها و خرافات تصوف صفوی تحت نام «شیعه» سراسر جهان عرب را فراگرفت و ساخت زیارتگاه، زیارت قبور، قداست درختان، قرأت زیارت نامه، کتابهای ادعیه و ابزار تسبیح سراسر شبه جزیرهٔ عرب را درنوردید. این شکل از پرستش پس از سقوط و زوال صفویان با نام تشیع در جهان اسلام گسترش پیدا کرد و شبه جزیرة العرب و مرکز جهان اسلام را فراگرفت تا اینکه موج دوم حملات برعلیه تصوف در دوره حاکمیت امپراطوری عثمانیها در سرزمین سعودی آغاز شد و نهضت شیخ «محمد بن عبدالوهاب» در قرن هجدهم برای مقابله با تشیع صفوی و تصحیح نگرشهای یونانی آن راه اندازی شد.

نهضت وهابیت

معمولا مطابق رسم جاری در عرصهٔ علم و تکنولوجی معمولا ابداعات و اکتشافات نام خود را افراد مبدع خود میگیرند. همچنین نهضتها، حرکتهای اعتراضی، شورشها و انقلابها نام خود را از رهبران و بنیانگذاران خود دریافت میکنند و براساس این قاعده انقلاب ایران با نام انقلاب آیت الله خمینی شناخته میشود. حرکت اعتراضی مسلمانان در جزایر جنوبی فیلیپین بنام بنیانگذار آن ابوسیاف نامگذاری شده است. در مورد دولتها نیز تا پیش از قرن نوزدهم میلادی دولتها با نام جد خاندان حاکم بر خود نامگذاری میشدند مانند امپراطوری ساسانیان، دولت صفویه، افشاریه و ممالک متحد غاجاریه. نامگذاری کشورها و دولتها بنام جد خاندان حاکم حتی شامل کشور عربستان سعودی هم شده است که این کشور نام خود را از نام خاندان خود آل سعود گرفته است. اما باتوجه به اینکه مؤسس نهضت موجود در عربستان سعودی **«محمد بن عبدالوهاب»** است در نتیجه باید مطابق قواعد و سنن جاری این نهضت از نام مؤسس خود مشتق شود و بنام **«نهضت محمدیه»** نامگذاری شود. لکن وجود شباهت میان نام محمد بن عبدالوهاب و نام پیامبر اسلام (ص) میتوانست موجب کسب اعتبار برای نهضت شود و زمینه را برای گسترش و انتشار آن در سطح جهان فراهم نماید. لذا برخلاف همهٔ قواعد و سنن جاری نهضت «محمد بن عبدالوهاب» تحت تاثیر تبلیغات وسیعی که برعلیه آن راه اندازی شد نام این نهضت از نام «عبدالوهاب پدر بنیانگذار این نهضت» مشتق گردید و برخلاف قواعد جاری در نامگذاری نهضتها، شورشها و انقلابها نهضت محمد بن عبدالوهاب بنام **«وهابیت»** معروف شد. این در حالی است که محمد بن عبدالوهاب و فرزندان ملک عبدالعزیز حرکت سیاسی–فرهنگی خود را در کنارهم و در یک زمان آغاز کردند اما مطابق قواعد جاری نام کشور عربستان سعودی از نام جد ملک عبدالعزیز بنیانگذار کشور سعودی مشتق شد اما این قاعده شامل حال نهضت شیخ محمد بن عبدالوهاب نمیشود.

این نهضت از زمان راه اندازی خود تاکنون مورد حملات شدیدی قرار گرفته است که این حملات هرگز بدون علت نبوده است و به دلیل اهمیت استراتژیک سرزمین شبه جزیرة العرب است که محل تولد اسلام و قبلهٔ مسلمانان است. سرزمین عربستان سعودی همواره مرکز جهان اسلام است و همه حکومتها و قدرتهای جهان اسلام به این نقطه چشم دوخته اند. تسلط و حاکمیت براین نقطه از جهان میتواند منزلت و اعتبار زیادی را نصیب یک دولت نماید و موقعیت سیاسی یک دولت را درسطح جهانی و بین المللی ارتقاء دهد و از نظراقتصادی امتیازات زیادی را نصیب یک دولت نماید زیرا این سرزمین محل تردد همه مسلمانان جهان است. از سوی دیگر وجود امتیازات سیاسی و اقتصادی ویژه باعث میشود که این سرزمین مورد توجه سایر کشورها و گروهها قرار گیرد. این سرزمین به دلیل مرکزیت جهان اسلام همواره در معرض تهدید دشمنان داخلی و خارجی بوده و این دشمنان ازهر فرصتی برای ضربه زدن به این سرزمین استفاده کرده اند. هرچند شیخ محمد بن عبدالوهاب فارغ از همه امتیازات سیاسی و امکانات اقتصادی تنها به دنبال مقابله با توطئه های ضداسلامی و تطهیر قبله مسلمانان بود. لکن علیرغم حملات شدید داخلی و خارجی توانست این سرزمین را از انواع بدعتها و خرافات صفوی پاکسازی نماید و این سرزمین را برای انجام فرائض اسلامی آماده نماید.

در واقع نهضت محمد بن عبدالوهاب **«نهضتی واکنشی»** است که در واکنش به شرایطی شکل گرفت که در قرن هیجدم اتفاق افتاد و موجودیت اسلام و قبله مسلمانان مورد تهدید خرافات و بدعتهای تصوف قرار گرفت. این نهضت ماهیت خود را بر مجموعه ای از واکنشها بنا ساخت که بنا به ضرورت اتخاذ گردید تا دین اسلام از شر توطئه های ضداسلامی حفظ شود. در واقع اساسی ترین هدف نهضت بن عبدالوهاب مقابله با جهان بینی تصوف بود که مرکز نشو و نمای آن سرزمینهای شام و ولایت خراسان قدیم بود. این نهضت رابطهٔ مستقیمی با تشیع صفوی (اسلام ایرانی) دارد و همهٔ اعمال و اقدامات آن در پاسخ به تشیع صفوی (اسلام ایرانی) شکل گرفته است.

ناشناخته ماندن حرکت محمد بن عبدالوهاب

در نگاه نخست شاید در ذهن خوانندهٔ محترم این سؤال مطرح گردد که چرا یکی از نخبگان عرب احوازی اقدام به معرفی نهضت محمد بن عبدالوهاب می کند. هرچند این سؤال ممکن است از روی کنجکاوی پرسیده نشود که حاوی برخی اتهامات مذهبی هم باشد. از لحظهٔ اول نگارش این اثر ظرفیت و پتانسیل لازم را برای هرگونه اتهامی را در خود ایجاد نموده ام. اما دامنهٔ تفکر و تحقیق بسیار گسترده است و هر محققی میتواند در زمینه موضوع مورد علاقه خویش تحقیق منصفانه ای را انجام دهد. اما پرداختن به این موضوع یکی از بزرگترین افتخارات زندگی بنده است. چراکه بررسی چنین مطلبی نه تنها نیازمند علم و دانش است که محقق باید به زبان فارسی، عربی و انگلیسی مسلط باشد تا بتواند در منابع مختلف تاریخی، مذهبی، سیاسی و حتی خارجی تفحص نماید.

آنچه کاملا واضح است بررسی و مطالعهٔ نهضت محمد بن عبدالوهاب در جامعهٔ ایرانی با جانبداری و دشمن افروزی خاص ایرانی همراه بوده است و قشر مذهبی و ضدمذهبی همواره به یک صورت و یک روش به عرب وجریانات عربی نگریسته اند و محقق از ابتدای تحقیق خود این نهضت را مورد تهاجم و توهین قرار میدهد. در صورتیکه محقق یا متفکر باید فارغ از گرایشات سیاسی یا رویکردهای فردی–فرهنگی و تنها برمبنای رعایت اصل بی طرفی و امانت داری وارد حوزهٔ تحقیق شود. اما ایرانی بدون در نظرگرفتن همه اصول و قواعد تحقیق از لحظه نخست حملات خود را آغاز میکند و بیش از آنکه در جایگاه یک محقق قرار گیرد در نقش مدعی ظاهر میشود. از اینرو **مدعیان تحقیق در ایران** دو دسته هستند، یک دسته مدعیانی هستند برمبنای احساسات ملی گرایانهٔ خود نتیجه گیری میکنند، ثانیا دستهٔ دوم مدعیان مذهبی هستند که ردای مذهب را برتن دارند و نتیجهٔ تحقیق آنها از پیش تعیین شده و پاسخهای آنها از دورهٔ صفویان آماده و بسته بندی شده است. این دو دسته بدون نیاز به مطالعه و تحقیق، عرب را در لباس مذهب، یا در نقش سیاستمدار، یا در اتحادیهٔ صادر کنندگان نفت (اوپک)، و یا در زمین فوتبال محکوم و مقصر جلوه میدهند.

از سوی دیگر برخلاف همه تحقیقات و مطالعات مستندی که غربیها در زمینه اسلامی انجام داده اند متأسفانه حرکت محمد بن عبدالوهاب در **فرهنگ غرب** مورد کم توجهی واقع شده و برخلاف روشها و پشتکاری که از غربیها میشناسیم همهٔ ابعاد و زوایای این حرکت مورد مطالعه قرار نگرفته اند. مطابق آنچه در کتابها و آثار غربی آمده است این نهضت در پوشش و نگرش سنتی و رویکرد سیاسی مورد بررسی قرار گرفته است و بخش اعتقادی این نهضت از سوی محققان غربی مورد مطالعه قرار نگرفته است. محقق غربی در بخش سنتی از تعصب رایج میان پیروان این نهضت سخن آورده این نهضت را مورد انتقاد قرار میدهد که دین اسلام را در شکل سنتی خود فهمیده است و براساس نگرش سنتی خود عمل میکند. در نگرش غرب افکار و اعتقادات محمد بن عبدالوهاب جامعه را در محدودیتها و چهارچوب سنتی خود قرار داده و از حرکت و پیشرفت جامعهٔ سعودی جلوگیری نموده است.

از سوی دیگر محققان غربی در بخش سیاسی عملکردهای مذهبی و تاثیرات سیاسی این نهضت را در جریان استقلال این کشور مورد بررسی قرار داده و به نقش سیاسی این حرکت در استقلال عربستان سعودی از ترکها و پرداخته و به ائتلاف آل سعود و محمد بن عبدالوهاب اشاره شده است که در جایگاه خود مهم به حساب میآید لکن کافی و کامل نیست و به **دلایل و عوامل اعتقادی برخاستن محمد بن عبدالوهاب توجه نشده** و تاثیرات و نتایج حاکمیت امپراطوری عثمانی بر سرزمین شبه جزیرة العرب و انتشار خرافات کفرآلود تصوف صفوی بر این حرکت چشم پوشی کرده است. سؤال مهمی که محقق غربی و هر محقق دیگر باید از خود بپرسد این است که جریان استقلال عربستان سعودی چرا باید نیازمند حضور یک رهبر مذهبی مانند محمد بن عبدالوهاب باشد وقتی که رهبر سیاسی مانند ملک عبدلعزیز بن سعود مبارزات خویش را آغاز نمود وقتی که در این کشور نظام اجتماعی قبیله ای بود و از همه مهمتر اینکه چرا محمد بن عبدالوهاب دعوت خود را در دورهٔ حاکمیت ترکهای عثمانی آغاز نکرد. برخی از فرصت طلبان نهضت محمد بن عبدالوهاب را نهضتی سیاسی معرفی میکنند که برای کمک به قدرت گیری آل سعود براه افتاده و محمد بن عبدالوهاب

از اسلام برای قدرت گیری ملک عبدالعزیز بهره برداری نموده است. درصورتیکه استقلال عربستان سعودی مقوله ای سیاسی است که ملک عبدالعزیز بن سعود به نیروی نظامی خود میتوانستند که استقلال این کشور را از عثمانیها بدست آورد و حاکمیت خود را بر سرزمین عربستان تحکیم بخشد. حضور و ظهور محمد بن عبدالوهاب تنها با هدف تطهیر و تصفیه دین اسلام از خرفات و بدعتهای غیراسلامی بود که در طول حاکمیت ترکهای عثمانی در جهان اسلام منتشر شده بود. زیرا در دورۀ حاکمیت ترکها به دلیل گستردگی امپراطوری اسلامی جریانها و حرکتهای انحرافی توانستند در سرزمین اسلام نفوذ کنند. اما با تضعیف عثمانیان و آغاز جنگ استقلال به رهبری ملک عبدالعزیز فرصت لازم برای مقابله با تصوف بوجود آمد در نتیجه محمد بن عبدالوهاب نهضت خود را آغاز کرد.

اما این جریان در طول زمان تحت تاثیر عوامل متعددی نتوانست خود را در صحنه بین المللی ظاهر سازد و آنگونه که شایسته است فداکاریهای «محمد بن عبدالوهاب» را در تطهیر شبه جزیرة العرب به نمایش درآورد. از آنجا که کشور عربستان مرکز جهان اسلام به شمار می آید این نهضت و از جمله حکومت پادشاهی سعودی مسئول همه معضلات و مشکلات جهان اسلام معرفی میشود و هرگونه اتفاق و یا حادثه ای که از سوی مسلمانان در غرب سر میزد انگشت اتهام به سوی عربستان و نهضت محمد بن عبدالوهاب دراز میشد و مسئولیت همه گرفتاریهای جهان اسلام متوجه دولت سعودی است. در غرب اگر مسلمانی به همسایه ایش آب ندهد و یا مسلمانی در مقابل چراغ قرمز توقف نکند دست اتهام به سوی عربستان سعودی دراز میشود. روزانه در آمریکا کشتارهای دسته جمعی اتفاق میافتد اما وقتی که از یک مسلمان خطایی سر زند رسانه به یاد کشور سعودی میافتند. این واکنشها قدرت مانور را از کشور سعودی گرفته است و این کشور را در معرض اتهامات متعددی قرار داده است. از سوی دیگر پیلماسی کم تحرک و آرام پیش از حاکمیت ملک سلمان معضل بزرگ کشور سعودی بود به این دلیل که وزارت خارجه در مدت چندین سال اسلوب کاملا نرم و انعطاف پذیری را اتخاذ کرده بود که صد البته پاسخگوی نیاز کشوری مهمی مانند کشور سعودی نبود. از سوی دیگر پس از حملات ۱۱ سپتامبر در دهۀ ۹۰ میلادی عربهای خلیج قربانی حملات شدید تبلیغاتی غرب شدند که مطابق برخی شواهد ادعای دولت آمریکا در مورد دست داشتن کشورهای اسلامی و گروه تروریستی القاعده کاملا مشکوک و مضحک به نظر میآید. اما قربانیان اصلی این توطئه کشورهای اسلامی بودند. غرب با اتخاذ چنین رویکردی بطور غیرمستقیم مواضع انقلاب آیت الله خمینی را تقویت نمود.

از همه این عوامل مهمتر کم توجهی کشورهای خلیج نسبت به نهضت محمد بن عبدالوهاب است. میزان حملات سیاسی و تهاجم رسانه ای به این جریان بی سابقه است بطوریکه هرگونه گروه سیاسی و مبارزه طلبی که برعلیه منافع غرب اقدام نماید عربستان سعودی و سایر کشورهای خلیج متهم میشوند. این رویکرد غرب باعث عقب نشینی کشورهای خلیج از معرفی این نهضت و نقش مهم و تأثیرات گسترده این نهضت در مهار اسلام ایرانی و تطهیر سرزمین مقدس اسلام از خرافات و بدعتهای اسلام ایرانی شده است. بنابراین در عرصه علمی و تاریخی محققان غربی بسیار ضعیف عمل کرده اند و هرگز نتوانسته اند تصویر درستی از عوامل اعتقادی شکل گیری نهضت «محمد بن عبدالوهاب» ارائه دهند تا دلایل اقدامات و واکنشهای محمد بن عبدالوهاب در جزئیات آن روشن گردد.

اغلب محققان هدف نهضت محمد بن عبدالوهاب را کمک به ملک عبدالعزیز برای استقلال سیاسی این کشور از امپراطوری عثمانی می بیند. چراکه غرب خواستار ازهم پاشیدگی امپراطوری عثمانی در مقابل غرب بود. لذا غرب از منظر سیاسی به نهضت محمد بن عبدالوهاب مینگرد که محمد بن عبدالوهاب و آل سعود با ائتلاف خویش خواستار استقلال کشور سعودی بوده اند. در حالیکه رسالت محمد بن عبدالوهاب بر تطهیر و پاکسازی شبه جزیرة العرب از شر خرفات شبه اسلامی تصوف تمرکز داشت که محقق غربی قدرت تشخیص و تحلیل آن را نداشت. وقتی که محقق غربی بتواند تفاوت میان اسلام ایرانی و اسلام صدر اسلام را شناسایی کند موفق به تحلیل عوامل و اهداف شکل گیری نهضت محمد بن عبدالوهاب نیز خواهد شد. از سوی دیگر محققان اسلامی و عربی نیز درحوزه تحقیقی و آموزشی ضعیف هستند و از توانایی علمی کافی برای تحلیل چنین رویدادی محروم بوده اند و در نتیجه این حرکت به محل

تعریف و تمجید موافقین و حمله و تهاجم مخالفین تبدیل شده است. از اینرو همه عملیات خرابکارانه در جهان اسلام به این نهضت نسبت داده میشود. از اینرو تصویر ارائه شده از جریان تحرکات و مبارزات محمد بن عبدالوهاب یا از سر دشمن افروزی است که در جهت تخریب این حرکت ترسیم شده که نمیتواند محل اعتماد و مطالعه باشد و یا از روی کم توجهی و عدم شناخت از این نهضت بوده است. این شرایط برای اسلام ایرانی فرصت بزرگی را خلق کرده است و اسلام ایرانی را در شرایط منحصر به فردی قرار داده است که به تنهایی جولان دهد و باورهای خود را آزادانه در سطح منطقه و جهان انتشار دهد. از اینرو روشنکفکران مدعی ایرانی از یک سو و محققان غیرمسلمان از سوی دیگر هرگز نتوانسته اند تصویر نسبتا درستی از نهضت محمد بن عبدالوهاب عرضه نمایند. مجموعه این عوامل باعث شده است که «حرکت» محمد بن عبدالوهاب و «اهداف» بطور کامل ناشناخته بماند و وجود این نهضت تنها به شبه جزیرة العرب محدود گردد. برای شناخت سالمتر و دقیق تر این نهضت لازم است که ابتدا نحوۀ شروع تصوف در سوریه و ولایت خراسان قدیم و ریشه های یونانی این جهان بینی الحادی شناسایی شود تااهمیت نهضت محمد بن عبدالوهاب برای جهان اسلام آشکارخواهد شد و دلایل شکل گیری این نهضت درشبه جزیرة العرب مورد توجه قرار گیرد.

آیا وهابیت و بهائیت توطئه انگلیس است

مقابله با توطئه های اسلام ایرانی باعث شده است که مدعیان این اسلام برای مقابله با نهضت محمد بن عبدالوهاب از راهها و روشهای توطئه آمیزی استفاده کنند. یکی از ترفندهای ویژهٔ ایرانیان در مقابله با نهضت محمد بن عبدالوهاب مقارنت این حرکت با فرقهٔ بهائیت است. نام این دو فرقه از نظر ادبی هموزن است این هموزنی باعث ایجاد یک تشابه لفظی میان این دو عبارت شده است. بنابراین رژیم حاکم در ایران با مغتنم شمردن این تشابه تلاش میکند که برای وهابیت و بهائیت یک سرچشمهٔ مشترک تعریف کند و این دو جریان را به یک دوره و یک ایدئولوژی مرتبط سازد تا از این طریق با یک تیر دو نشان را هدف قرار دهد. هموزنی نام این دو فرقه برای ایرانی این فرصت را پیش آورده تا به مخاطب خود بگوید که تشابه اسمی موجود میان هر دو جریان از وجود سازنده مشترک و یک منشأ مشترک خبر میدهد.

ایرانی با چشم پوشی از حقایق و مستندات تاریخی سعی میکند که از وجود تشابه اسمی میان بهائیت و وهابیت استفاده کند و آنرا به عنوان دلیلی بر وجود تشابه ایدئولوژیکی و عقیدتی میان دو جریان بکار گیرد، یعنی از نظر ایرانی وهابیت و بهائیت هر دو از یک اعتقاد و یک نگرش برخوردار هستند و دارای یک منشأ هستند. در حالیکه **مقارنت وهابیت با بهائیت همانند مقارنت آب و آتش است.** فرقه بهائیت یکی از آخرین انواع تولیدات مشترک فلسفه یونان و شیعه است و نهضت محمد بن عبدالوهاب برای مقابله با فرقه های شیعی تاسیس گردید. ایرانی برای نهضت وهابیت و بهائیت یک ایدئولوژی مشترک قایل میشود و این دو جریان را حاصل **توطئه انگلیس** معرفی میکند. در واقع ایرانی با استفاده از نظریه توطئه (Conspiracy Theory) همه مشکلات سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی را متوجه دو کشور میکند و برای گریز از پاسخ گویی و تحمل مسئولیت همه مصائب و گرفتاریهای داخلی را توطئه این دو کشور معرفی میکند. کشور انگلیس بار همه مشکلات تاریخ معاصر این کشور را بر دوش میکشد و برچسب «توطئه انگلیس» و «توطئه ابرقدرتها» در جمهوری اسلامی در سراسر کتابهای تاریخی مشاهده میشود. اما پس از خروج نیروهای انگلیسی و پیروزی انقلاب آیت الله خمینی اینبار توطئه آمریکا در ادبیات سیاسی این کشور تجلی پیدا کرد. از اینرو جمهوری اسلامی همه رویدادهای متعلق به مذهب را به گردن انگلیس مینهد و هر مذهب و یا مکتبی که برعلیه ایدئولوژی جمهوری اسلامی شکل گرفته است با نام «توطئه انگلیس» معرفی میشود تا از ارزش و اعتبار این حرکتها کاسته شود.

نهضت محمد بن عبدالوهاب یکی از ایدئولوژیهایی است که در جمهوری اسلامی شدیدا مورد حمله است و شدیدترین حملات سیاسی و ایدئولوژیکی برعلیه این نهضت سازماندهی میشود و برای مقابله با این حرکت در کتابهای درسی از نهضت وهابیت به عنوان توطئه انگلیس نام برده میشود که دولت انگلیس برای ضربه زدن به اسلام این فرقه را تاسیس نمود. اما فرقه دیگری که از آن بنام «توطئه انگلیس» نام برده میشود فرقه بهائیت است. برچسب «توطئه انگلیس» و «توطئه آمریکا» در این کشور ضامن بقای جمهوری اسلامی و اهرم فرافکنی سیاسی قدرتمندی است که جمهوری اسلامی بوسیله آن با دشمنان خود مقابله میکند. اما بررسی تاریخ شکل گیری نهضتهای اسلامی و فرقه های شیعی حقایق دیگری را آشکار میسازد که همه ادعاهای جمهوری اسلامی را نقض میکند و مشروعیت انقلاب آیت الله خمینی را زیر سؤال میبرد. از اینرو برای روشن شدن حقیقت نحوهٔ شکل گیری فرقه بهائیت را مورد بررسی قرار میدهیم تا از طریق حقایق و مستندات تاریخی آشکار شوند.

مطابق آنچه در تعریف نظریه توطئه (Conspiracy Theory) آمده است کشورهایی از این نظریه استفاده میکنند که از یک رژیم ایدئولوژیک برخوردار باشند که در آن رسانه های جمعی در قبضه دولت باشد تا از طریق کنترل منافذ خبری و اعمال محدودیت فکری بتوانند همه رویدادها را در قالب رویکرد توطئه تفسیر نماید تا از این طریق رقبا و دشمنان خود را از صحنه خارج سازد.

فرقه بهائیت یکی از فرقه هایی است که کمتر کسی در جمهوری اسلامی درباره آن اطلاعاتی دارد و مردم با ترس و هراس در مورد آن سخن میگویند. اما بررسی نحوه شکل گیری فرقه بهائیت نشان میدهد که این فرقه یکی از نتایج و تولیدات فلسفه یونان و تصوف است. در واقع ورود تصوف به سرزمین سوریه و ولایت خراسان قدیم زمینه را برای تولد بیش از صد فرقه شیعی در این دو منطقه از جهان فراهم نمود که تحت نام علی بن ابیطالب و شیعه فراهم نمود. مؤسسان فرقه بهائیت افرادی بودند که در اصول و ارکان فلسفه مهارت داشتند.

کشور انگلیس استعمار خویش را در قرن نوزدهم و پس از انقلاب صنعتی آغاز کرد. این کشور نه تنها وارد آسیا شد که بخشی از قاره آفریقا را تحت استعمار خود درآورد. این کشور با ورود به آسیا و خاورمیانه به یکی از دشمنان اصلی امپراطوری عثمانی تبدیل شد. اما وقتی که امپراطوری عثمانی در جریان جنگ جهانی اول به نفع آلمان وارد جنگ شد این امپراطوری به دشمن اول انگلیس و فرانسه تبدیل شد. در این راستا کشورهای انگلیس برای ازهم پاشیدن این امپراطوری همه دشمنان این امپراطوری را حمایت میکردند. براین اساس سرزمین شبه جزیرة به دلیل اهمیت اسلامی خود مورد توجه امپراطوری عثمانی بود و این امپراطوری برای رهبری جهان اسلام نیازمند کنترل این مکان مقدس بود از اینرو نماینده عثمانیان بر سرزمین مقدس حکومت میکرد. از سوی دیگر ملک عبدالعزیز بن سعود[36] نیز برای استقلال این کشور با عثمانیها و نمایندهٔ آنها در جنگ بود. کشور انگلیس و ائتلاف ضد عثمانیها برای شکست دادن امپراطوری عثمانی به حمایت از اقدامات ملک عبدالعزیز بن سعود پرداختند. در طول این مدت چندین جنگ میان عثمانیها و ملک عبدالعزیز صورت گرفت که در نهایت به پیروزی ملک عبدالعزیز و استقلال عربستان سعودی منجر گشت. حمایت انگلیس از ملک عبدالعزیز (۱۹۵۳–۱۹۰۲ م) در جنگ خویش برعلیه عثمانیان این بهانه را در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده است تا در جنگ خود برعلیه محمد بن عبدالوهاب از آن استفاده کند.

در صورتیکه مطالعه سیر حیات محمد بن عبدالوهاب اسرار زیادی را فاش میسازد که محمد بن عبدالوهاب پیش از آغاز حرکت خویش برای کسب علم به شهر "قم" میآید. با مشاهده خرافات تصوف صفوی و مناجات دسته جمعی، رواج تسبیح، انگشتری و سایر آلات صوفیان، کتابهای دعا و شعوذه، و زیارت قبور از این شهر فاصله میگیرد و در کشور سوریه به کسب علم میپردازد و با الگو گرفتن از افکار و اعتقادات بن تیمیة به مقابله با تصوف میپردازد. ابن تیمیة اهل سورية است. سرزمین سوریه خواستگاه و مرکز رشد و توسعه تصوف یونانی است. این سرزمین محل حضور مسیحیان عرب است که با همکاری برخی مسلمانان و زردشتیان زمینه را برای تولد صدها فرقه مسیحی اسلامی فراهم نمودند. ابن تیمیة با مشاهده این رویدادها و تحریفات به مقابله با این فرقه ها و خرافات اقدام نمود. بنابراین شیخ محمد بن عبدالوهاب با تاثیرپذیری از افکار و ایده های ابن تیمیة تصمیم به مقابله با تصوف در سرزمین شبه جزیرة العرب میگیرد تا قبله مسلمانان و مرکز جهان اسلام را از خرافات و بدعتهای تصوف پاک نماید. سرزمین شبه جزیرة العرب با تاثیر پذیری از تصوف تا حدودی در دام خرافات تصوف صفوی گرفتار شده بود که محمد بن عبدالوهاب به تصفیه و تزکیهٔ قبله اسلام از تصوف صفوی دست میزند.

---

36 عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود (۱۹۵۳–۱۹۰۲ م)

ورود تصوف و فلسفه یونان به سرزمین اسلام آفاق عظیمی از تشریحات و تاویلات فلسفی را پیش روی شیعه باز میکند بطوریکه هر فرد متمرس و دانایی که میتوانست فلسفه یونان را بخواند صاحب یک تفسیر از دین میشود و حفرقه ای را راه اندازی میکند. هرچند خلافت بنی عباس با فلسفه و اعتقادات یونانی مقابله کرد اما این فلسفه درمیان مسیحیان و زردشتیان در سوریه و خراسان قدیم رشد پیدا کرد و زمینه را برای شکل گیری صدها فرقه جدید بنام شیعه فراهم نمود[37] که برخی از این فرقه ها عبارتند از حاصریه، ناووسیه، عماریه، اسحاقیه، هشامیه، زراریه، نعمانیه، رجعیه، موسویه، ممطوره، بشیریه، قطعیه، احمدیه، مؤلفه، محدثه، یونسیه، جعفریه، عسکریه، کیسانیه (مختاریه، هاشمیه)، زیدیه، **سبائیه (شیعه یهودیه)**، بیانیه، مغیریه، منصوریه، جناحیه، خطابیه، مخمسه، غرابیه، ذمیه، مفوضه یا تفویضیه، حربیه، **نصیریه، علویان، دروزیه، علی الهیان**، جارودیه، سلیمانیه، یا جریریه، بتریه یا ابتریه، نعیمیه، صباحیه، یعقوبیه، عجلیه، مغیریه، مخترعه، مطرفیه، دکینیه، خشبیه، حسینیه، ادریسیه، قاسمیه، اسماعیلیه (باطنیه، قرمطیه)، مبارکیه، میمونیه، شمطیه، خلفیه، خلطیه، برقعیه، تعلیمیه، **حروفیون (یازده امامی)**، سبعیه، مهدویه، مستعلویه، نزاریه، **دوارده امامی صفویان، و شیخیه (بهائیه بابیه)** هستند. مرکز نشو و نمای این فرقه ها کشور سوریه و ایران است.

با نگاهی به سیل عظیم این فرقه ها مشاهده میشود که این فرقه ها در نهایت به شیعه دوازده امامی صفویان منتهی میشوند اما پس از شیعه صفویان فرقه های **بهائیه و بابیه** از دامان شیعه صفویه متولد میشوند. بررسی تاریخ شکل گیری فرقه های شیعی این حقیقت را آشکار میسازد که فرقه بهائیت یک فرقه شیعی است. اما جمهوری اسلامی همواره تلاش میکند تا با استفاده از برچسب توطئه انگلیس این فرقه را به استعمار نسبت دهد و وجود پیوند میان شیعه صفوی و شیعه بهایی را نفی کند. درحالیکه نهضت محمد بن عبدالوهاب محصول قرن نوزدهم میلادی است و این نهضت در سرزمین شبه جزیرة العرب شکل گرفت تا با عقاید شیعه مقابله نماید و شبه جزیرة العرب را از خرفات شیعه پاک نماید. اما فرقه شیخیه محصول قرن بیستم میلادی است و در دورۀ قاجاریه از دامان تشیع ایرانی متولد شد و تنها تفاوت آن با شیعه دوازده امامی این است که ادعا میکند مهدی ظهور کرده است.

در واقع بهائیت یکی از فرقه های شیعی است که از دامان شیعه دوازده امامی متولد شد و مؤسس این فرقه یکی سادات شیعی است. اختلاف بارز بهائیت با شیعه دوازده امامی در ظهور امام زمان است. در شیعه دوازده امامی امام زمان هنوز در غیبت کبری به سر میبرد. هرچند امام یازدهم شیعه فاقد فرزند است و در طول حیات خویش هرگز صاحب فرزندی نشد اما شیعه صفویه برای کسب استقلال از خلیفه عثمانی نیازمند تاسیس یک فرقه جدید بودند از اینرو با سوء استفاده از حدیث پیامبر در مورد منجی آخرالزمان پس از چندین سال از وفات امام یازدهم خود اعلام نمودند که تنها فرزند این امام زنده است و ما با آن در ارتباط هستیم. چراکه پیش از فرقه های متعدد شیعی در قالب اعتقاد فرقه های چهار امامی، شش امامی، هشت امامی و یازده امامی (حروفیون) شکل گرفته بودند. بنابراین صفویان برای شکل دادن شیعه خاص خود که از سایر فرقه های شیعی مستقل باشد بدعت زنده بودن امام دوازده با طراحی نمودند. وجود چنین خرافه ای راه را بر خرافه های دیگر باز نمود. بنا به عقیده زنده بودن امام دوازده یکی از سادات شیعه بنام سید کاظم رشتی نظریه حلول امام دوازده در جسم خویش را مطرح نمود. یعنی اینکه امام زمان در قالب یک روح در جسم این سید ظهور کرده است و روح سید کاظم همان روح امام دوازده است که به جسم این سید رشتی منتقل شده است.

«در اوائل قرن نوزدهم شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی، مدعی رابطه مستقیم با امام زمان شدند و خود را واسطه میان مردم مسلمان و آن حضرت معرفی کردند» از همین‌جا راه و رسم شیخی پدید آمد و جمعی از افراد ساده‌لوح و گروهی از فرصت‌طلب‌ها به آن گرایش پیدا کردند. بابیت و بهائیت فرقه هایی هستند گمراه، منسوب به علی محمد شیرازی، معروف به باب و میرزا حسین

37 منبع ویکی فقه و دایرة المعارف شیعه

علی نوری، معروف به بهاء الله. میرزا علی محمد شیرازی (۱۲۳۵- ۱۲۶۶ ه ق) در شیراز متولد شد. در نوزده سالگی به بوشهر رفت و پنج سال به تجارت پرداخت. سپس به عتبات رفت و به محضر سید کاظم رشتی راه یافت. پس از وفات سید کاظم رشتی خود را باب (رابط بین امام زمان و دیگران) معرفی کرد و سپس ادعای مهدویت نمود. برای شناخت این فرقه باید به عقب برگشت و فرقه شیخیه را شناخت چون بهائیت و بابیت محصول فرقه شیخیه است. فرقه شیخیه از شیعه امامیه جدا شد و مشرب اخباریگری داشت. اساس عقاید این فرقه «رکن رابع» است؛ یعنی در عصر غیبت امام مهدی، مسلمانان باید رهبری داشته باشند که او احکام را بدون واسطه از امام مهدی(ع) دریافت کند و به دیگران برساند. رئیس این فرقه شیخ احمد احسایی بود، و پس از او سید کاظم رشتی. تعالیم شیخ احمد احسایی بر رکن رابع متمرکز بود. رکن رابع باید یکی از برجستگان شیعه امامیه باشد که واسطه بین امام غایب و مردم قرار گیرد. تکیه احسایی بر رکن رابع ، نوعی تقابل با فقهای شریعت بود که ادعای نیابت عامه را داشتند. شیخ احمد معتقد بود که امام دوازدهم در جسد «هورقلیایی» است. به همین جهت می‌گوید: احتمالاً در هنگام ظهور، حضرت در قالب اولیه‌اش نباشد، بلکه در قالب شخص دیگری ظاهر شود...»

فرقه «بهائیت» یکی از صدها فرقه شیعه است که از بطن شیعهٔ دوازده امامی متولد شد. مدعیان بزرگ این فرقه ابتدا خود را نایب امام زمان میدانند سپس با اعتقاد به اینکه امام زمان میتواند در قالب افراد دیگر هم ظاهر شود ادعا میکنند که امام زمان در قالب جسم کاظم رشتی که سید بوده ظهور کرده است. آنچه در ادبیات سیاسی و مدهبی بنام فرقه ضاله وهابیت معرفی میشود در واقع رقیب شیعه صفوی در ایران است. زیرا شیعه صفوی برای اولین بار بدعت زنده بودن امام دوازدهم را طراحی نمود و ادعای برقراری ارتباط با امام دوازدهم را مطرح ساخت. در نتیجه این اعتقاد کاظم رشتی و غیره ادعا میکنند که امام زمان در نایب خویش حلول میکند و در قالب جسد نایب خود ظهور کرده است. در حالیکه نهضت «محمد بن عبدالوهاب» هرگز معتقد به جریان امامت صفویه نیست و از روز نخست برای ریشه کن کردن جریانات انحرافی شیعه در اسلام راه اندازی شد. نظام حاکم در ایران رسالت «محمد بن عبدالوهاب» را در کنار شیعهٔ بهائی قرار میدهد و برای خود حساب جدایی باز میکند تا از رسوایی خود جلوگیری کند.

رهبران اسلام ایرانی با پنهان نمودن همه حقایق و چشم بستن از همه وقایع تاریخی «نهضت محمد بن عبدالوهاب» را با فرقه «شیعهٔ بهائی» یکی می شمارند و دو جریان را در کنار یکدیگر قرار میدهد و برای این دو جریان تشابهات تاریخی طراحی و تعریف میکند تا هم وجه رقیب شیعی خود را تخریب کند و هم به دشمن عقیدتی خویش حمله کند. از اینرو این دو جریان را محصول دولت انگلیس معرفی میکند. در حالیکه این دو جریان دو عقیده متضاد را تشکیل میدهند تاریخ شکل گیری و اهداف شکل گیری آنها در جهت مقابل یکدیگر است. از اینرو در ایران تنها به وجوه ظاهری و تشابهات اسمی آنها اشاره میشود اما ورود به عرصه تضادهای عقیدتی و ایدئولوژیکی میان این دو جریان خودداری میکنند. چراکه در صورت ورود شیعه دوازده امامی به عرصهٔ اعتقادات متعلق به فرقه بهائیت ابتدا نظام حاکم در ایران زیر سوال میرود و انحرفات و بدعتهای شیعهٔ جعفری برملا خواهد شد. زیرا بهائیت یکی از فرقه های ضالهٔ شیعهٔ دوازده امامی است که در قرن بیستم از بطن شیعه جعفری در ایران زائیده شد. اما تنها تفاوت موجود میان شیعهٔ جعفری و بهائیت در مسئله امام زمان است که در فرقهٔ بهائیت ادعا میشود که امام زمان ظهور کرده است. اما شیعهٔ جعفری هنوز ظهور امام زمان را جشن نگرفته است. در واقع بهائیان برای میراث امام زمان با اسلام ایرانی مبارزه میکند و به عنوان رقیب اسلام ایرانی به شمار میآید. از سوی دیگر نهضت محمد بن عبدالوهاب برای نجات اسلام از شر انحرافات شیعی–صفوی راه اندازی شد.

صدور چنین نتایجی هرگز منشا تاریخی ندارد و از خواستگاه ایدئولوژیک جمهوری اسلامی نشأت میگیرد که برمبنای تحریف و فریب ساخته شده است. بنابراین اگر محمد بن عبدالوهاب با این شکل از اسلام مقابله میکند هرگز بدون دلیل نبوده است. مقارنت وهابیت و بهائیت به تنهایی مثال بسیار کوچکی از اوج تحریف و توطئه در اسلام ایرانی است.

شکل گیری نهضت محمد بن عبدالوهاب

در مطالعات و تحقیقات غربی هرگز از اهداف شکل گیری نهضت محمد بن عبدالوهاب سخن به میان نمی آید و نتیجه گیریها بیشتر برگرفته از حوزه معادلات و نگرشهای سیاسی است. نهضت محمد بن عبدالوهاب هرگز نتوانست پاداش مجاهدتها و مبارزات خود را در راه نجات اسلام بدست آورد که این نهضت از سوی غرب و حتی کشورهای عربی نیز نادیده گرفته شده است. ظلم بزرگی که در حق محمد بن عبدالوهاب روا گردید این بود که همه مطالعات و بررسی ها تنها در یک طرف معادله متمرکز شده بود و طرف دیگر معادله مورد غفلت واقع شده است. یعنی جهان تنها بر روی اقدامات و واکنشهای نهضت محمد بن عبدالوهاب تمرکز کرده بود و هرگز از دلایل و عوامل این اقدامات سؤال نکرده است. هرچند تعدادی از مفسران از وجود انحراف در دین سخن گفته اند و هدف محمد بن عبدالوهاب را مقابله با این انحراف دانسته اند. اما این انحراف و نوع این انحراف هرگز تبین نمیشود. ماجرای این انحراف تنها در نام و وجود تشیع خلاصه شده و این نهضت را نهضتی ضد شیعی نشان میدهند. در واقع این برچسب اهداف و ماهیت این نهضت را زیر سؤال میبرد. وقتی که نهضت محمد بن عبدالوهاب نهضتی ضد شیعه معرفی میشود در واقع در حق این نهضت ظلم میشود. چراکه این نهضت هدف خود را مقابله با خرافات تصوف قرار داده است و چون شیعه بر مبنای تصوف بنا نهاده شده است از اینرو شیعه بخشی از این ماجرا است. در حقیقت تصوف یونانی و باورهای مسیحی طرف دیگر معادله نهضت محمد بن عبدالوهاب است که از سوی غرب نادیده گرفته شده و غربیها و حتی نویسندگان مسلمان هم به مسئله تصوف و نقش آن در شکل گیری نهضت محمد بن عبدالوهاب اشاره میکنند.

تصوف جهان بینی شرک است و محمد بن عبدالله (ص) از روز نخست برای مقابله با شرک دعوت خویش را آغاز نمود. در واقع مرکز همهٔ خرافات و بدعتها در جهان اسلام سرزمین سوریه کنونی و کشور کنونی ایران به شمار میآیند. این دو منطقه از جهان اسلام با همپوشانی و اتحاد خود زمینه را برای تولد هزاران فرقهٔ منحرف مذهبی فراهم نمودند. ولایت خراسان قدیم و سوریه مرکز اعتقادی بزرگی برای تجمع زردشتیان ساسانی و مسیحیان عرب بودند که از پذیرش دین اسلام خودداری میکردند. بنابراین برای خود نسخهٔ دیگری را اسلام پایه ریزی نمودند که سرشار تحریفات، خرافات و بدعتهای غیراسلامی بود.

وهابیت نهضت اصلاحی شبه جزیرة العرب است که در قرن هجدم بوسیلهٔ «محمد بن عبدالوهاب» آغاز شد. این نهضت در ایران بطور کامل مجهول مانده است و همهٔ اظهارنظرها در مورد این نهضت در چهارچوب ناسزاگویی، اتهامات و عرب ستیزی رایج در اسلام ایرانی ارائه میشود و این عقیده برعلیه این نهضت ترویج میشود که این نهضت ایدئولوژی خودرا بر کشتار شیعه بنا نهاده است و در ایران آن را «ضد اسلامی» معرفی میکنند. درحالیکه درکشورهای عربستان سعودی، بحرین و کویت شیعیان بسیاری وجود دارند که در کنار پیروان محمد بن عبدالوهاب زندگی میکنند. بنابراین اگر ایدئولوژی شیخ محمدبن عبدالوهاب بر کشتار شیعیان استوار است باید شاهد تصفیه همهٔ شیعیان کشورهای خلیج باشیم. اما وجود تعداد زیادی از جمعیت شیعیان در کشورهای خلیج نشانگر عدم صحت این ادعاها و تبلیغات است. گذشته از ادعاها و تبلیغات ایرانی و روحانیون شیعه این نهضت برای اسلام بسیار حیاتی بود بطوریکه اسلام ناب و اصیل در شبه جزیرة بوسیلهٔ نهضت محمدبن عبدالوهاب احیا شد. در واقع آنچه از نتایج این تحقیق حاصل گردید این است که نهضت شیخ محمد بن عبدالوهاب براستی جزء استراتژیکی ترین حرکتهای اسلامی است که اسلام محمدبن عبدالله نیازمند آن بود تا سرزمین شبه جزیرة العرب از توطئهٔ شوم اسلام ایرانی و خرافات تصوف تطهیر نمود.

مطابق اسناد و شواهد تاریخی پیامبر اسلام همواره نگران تحریف دین اسلام از سوی زرتشتیان بود و این نگرانی در شکل هشداری جدی به خلفای اسلامی منتقل شد. بطوریکه پس از فتح قلمرو زرتشتیان خلفای راشدین از اقامت زرتشتیان در مکه و مدینه جلوگیری می کردند. ممنوعیت اقامت مجوسیان در مکه و مدینه باعث تحریک یکی از

همین مجوسیان شد تا اینکه عمر بن خطاب در حال نماز به دست فیروز ابو لؤلؤ به قتل رسید. پس از تاسیس سلسلهٔ صفویان اعتقادات و مظاهر تصوف خراسانی همهٔ شبه جزیرة را تسخیر کرد و قبلهٔ مسلمانان جهان به مرکز بدعتهای تصوف تبدیل شده بود مردم به جای زیارت کعبه به زیارتگاههای خاص خود میرفتند و قبور بزرگان خود را پرستش میکردند. شبه جزیرة العرب تحت حمایت خلیفهٔ عثمانی بود و خلافت عثمانی در جنگ جهانی اول به نفع آلمان وارد جنگ شده بود و این کشور همهٔ منابع خود را در نتیجهٔ جنگ از دست داده بود و قلمرو وسیع آن در حال از هم پاشیدن بود. بنابراین جنگ و مقابله با قدرتهای استعماری انگلیس و فرانسه راه این امپراطوری را برای ضعف و سقوط هموار کرده بود. از این رو حاکمیت سیاسی در شبه جزیرة العرب چندان قدرتمند نبود تا بدعتها و خرافات تصوف صفوی مقابله نماید. بنابراین این سرزمین تحت تاثیر این جهان بینی سحرالود قرار گرفته بود. در این دوره سرزمین شبه جزیره با انواع بدعتها و خرافات آلوده شده بود. پرستش قبور، سنگها، درختان باعث فراموشی خانه خدا و مهجور ماندن قبلهٔ مسلمانان شده بود. از اینرو «محمد بن عبدالوهاب» با مشاهدهٔ این شرایط دعوت خود را آغاز نمود تا یکبار دیگر دین «محمد بن عبدالله (ص)» منتشر شود و دین اسلام در مسیر حقیقی خود جریان پیدا کند. محمد بن عبدالوهاب نهضت خود را ابتدا به شکل اصلاحی و ارشادی آغاز کرد اما مقاومت صوفیان شبه جزیرة منجر به نظامی شدن این نهضت شد که با کمکهای نظامی خانوادهٔ سعود محمد بن عبدالوهاب موفق شد تا مرکز جهان اسلام از مظاهر تصوف تطهیر کند.

تجلی کلاسیک همزیستی خاص میان مذهب پیکارجو و قدرت امپراطوری را میتوان در حکومت سعودی در شهر درعیه در اواسط قرن هیجدم دانست. بنیان این همزیستی بر اتحاد میان محمد بن سعود و شیخ و بن عبدالوهاب استورا بود. ابن سعود لقب امام را به عنوان رئیس سیاسی-نظامی قبیله برگزید و محمد بن عبدالوهاب نیز به عنوان شیخ یک ایدئولوژی مذهبی پاکدینی را ارائه نمود. تعالیم عقیدتی بن عبدالوهاب براساس عقاید ابن حنبل و ابن تیمة استوار است. شیخ تنها قرآن و سنت را قبل داشت و تمام تفاسیر و تعابیر دیگر را به عنوان بدعت رد میکرد چراکه تفاسیر سلیقه ای و فرقه ای فراوانی در میان شیعه رواج پیدا کرده بود که قرآن را بطور اختصاصی تفسیر میکردند تا ادعاهای خویش را ت جیه سازند. علاوه براین بن عبدالوهاب مشروعیت سلاطین عثمانی را منکر شد و در راه طرفداری شدید از عقاید و اعمال پیامبر وعظ میکرد. شیخ استفاده از تسبیح، تنباکو، شراب، اجناس لوکس و زیارت اماکن مقدس (زیارتگاههای شیعه) را ممنوع اعلام کرد. چراکه تسبیح، انگشتری، و زیارت اماکن مقدس از نشانه های جهان بینی تصوف است که پس از خلافت بنی عباس اساس باورها و قواعد شیعه را تشکیل داد.

پیروان شیخ باتوجه به تأکید کلی محمد بن عبدالوهاب بر یگانگی مطلق خدا «موحدین» نامیده شدند و در خارج از عربستان نیز وهابی معروف شدند. حکومت سعودی در اوایل قرن نوزهم با تصرف مکه و مدینه بسرعت گسترش یافت اما اندکی بعد از آن در ۱۸۱۸ میلادی توسط ابراهیم پاشا فرزند محمدعلی پاشا شکست خوردند. در اواسط قرن نوزدهم قدرت سعودی ا بار دیگر در نجد ظاهر شد اما ندگی بعد در ۱۸۹۱ میلادی از دست سلسلهٔ ابن رشید شکست خورد. ده سال بعد عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل سعود از کویت به عربستان بازگشت و جنگجویان «اخوان» را با اشتفاده از مردان قبایل مطیر، عتبة، حرب، و عجمان سازماندهی کرد. «اخوان» یا برادران ساکنان مبارزی بودند که به پیروی از شیوهٔ پیامبر در هجرت از مکه به مدینه از فساد اجتماعی و سیاسی حاکم به دامن پاکدینی اسلامی در نزد حرکت محمد بن عبدالوهاب میگریختند. به این ترتیب اخوان نخستین نیروهایی بودند که عبدالعزیز در سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۲۱میلادی از آنها استفاده کرد و و اغلب مناطق شبه جزیرة عربی رافتح کرد و قلمرو خود را متحد نمود. پیروزی های مکرر او بر نیروهای امپراطوری عثمانی، راشدی ها، هاشمی ها، و یمنی های خلیج عربی به اوج خود رسید که در سال ۱۹۳۲ میلادی به استقرار نظام پادشاهی در شبه جزیرة منتهی گردید.[38]

38 جنبشهای اسلامی معاصر در جهان اسلام-هرایر دکمجیان-ترجمه حمید احمدی-ص ۲۴۴ و ۲۴۵- انتشارات کیهان- تهران ۱۳۸۳

عدم وجود آگاهی در مورد خطرات تصوف باعث کم اهمیت شدن این نهضت شده است اگر نحوهٔ شروع تصوف در خراسان و ریشه های تاریخی آن دریونان شناسایی شود وبه درستی برای جهان اسلام معرفی شود اهمیت نهضت محمد بن عبدالوهاب و فداکاریهای ایشان برای نجات مرکز اسلام بیشتر آشکار خواهد شد که در واقع پاسخی مناسب به نگرانیها و هشدارهای پیامبر اسلام است. در یکی از مباحث خود با تعدادی از دوستان عرب احوازی این سوال مطرح گردید که دلایل رشد «مقامات یا همان مگامات» در شهرها و روستاهای شیعی نشین چیست و منشأ این بناها و زیارتگاهها در اسلام کجاست و چه عواملی منجر به رشد و شکل گیری این اعتقادات غیر اسلامی گردید. این سوال برای بسیاری از مردم مطرح شده است اما متاسفانه پاسخ روشن و منسجمی وجود ندارد. متاسفانه جریان انحرافی تصوف در فرهنگ و ادبیات عرب ناشناخته مانده است و منابع کافی برای آگاهی دادن به عموم مردم در مورد خطرات وعواقب تصوف برای اسلام وجود ندارد. دربررسی ها و تحقیقات خود نتوانستم منبع یا اثر مناسبی درتشریح نحوهٔ شروع جهان بینی تصوف در خراسان و سوریه و تاثیرات منفی آن بر جهان اسلام پیدا کنم. علیرغم آنکه در ادبیات و فرهنگ عربی اشارات زیادی به بدعتهای زیارت قبور، وجود ادعیه، زیارتنامه، تسبیح و مظاهر و بدعتهای تصوف میشود و به مردم توصیه میشود که از این مظاهر دوری کنند اما ریشه ها و سرچشمهٔ این مظاهر و بدعتها ناشناخته مانده و نحوهٔ رواج و انتشار آنها برای جوانان سوال برانگیز شده است.

در ادبیات و فرهنگ مسلمانان عرب به اندازهٔ کافی به بحران تصوف پرداخته نشده است. اگر تصوف در ایران مجهول مانده است این ناآگاهی و جهل عمومی درمورد تصوف در خراسان قدیم و سوریه کاملا هدفمند است چراکه هرگونه اطلاع و آگاهی عمومی دربارهٔ ماهیت تصوف و رابطهٔ آن با تشییع جرم شناخته میشود وریشه یابی تصوف در یونان باعث خدشه دار کردن اسلام ایرانی میشود و دولت و نظام حاکم در ایران با مشکل عدم مشروعیت مواجه خواهند شد. اما مجهول بودن و ناشناخته مانده تصوف در کشورهای عربی دارای علل تکنیکی و علمی است به این دلیل که ابتدا کشورهای عربی به تاریخ و رویدادهای گذشته کمتر توجه نشان داده میشود و دیگر آنکه در این کشورها توجه کمتری به پژوهش و تحقیق دربارهٔ تاریخ مذاهب و فرقه های الحادی در اسلام نشان داده میشود. علیرغم آنکه تصوف همهٔ جهان اسلام را با جهان بینی خود آلوده کرد و حتی شبه جزیرة العرب نیز از تاثیر خرافات و بدعتهای تصوف در امان نبوده است اما محققان عرب از ورود به موضوع تاریخی و شناسایی ریشه های تصوف و سایر مذاهب تحریف آمیز فلات ایران خودداری میکنند. درحالیکه این فرقه ها خطرات عمده ای رابرای جهان اسلام وعرب تولید کرده اند.

آگاهی عربی در مورد تصوف و فرقه های الحادی وابسته به آن مانند بهائیت و بابیت میتواند راز بسیاری از خرافه های موجود درمیان شیعه را آشکار کند و حقایق بسیاری را معلوم نماید. این آگاهی سازی بیش از آنکه برای جامعه های اسلامی مفید باشد میتواند برای پیروان اسلام ایرانی سرنوشت ساز باشد تا با حقایق و واقعیات تمایزات خود با سایر مسلمانان آشنا شوند. به عنوان مثال منشأ و علل ساختن زیارتگاهها، پرستش قبور، وجود زیازتنامه ها و تسبیح نه تنها برای مسلمانان که برای شیعیان نیز مجهول مانده است.

مقابله مسلمانان عرب با بدعتها و خرافات منجر مجهول ماندن یک بدعت و یک خرافه درمیان مردم میشود چراکه آگاهی عمومی از یک بدعت میتواند زمینه را برای مقابله عمومی مردم با یک بدعت فراهم نماید. اما موضع گیری دولتهای مسلمانان عرب در مقابل بدعتها و خرافات به دوری جستن و تکفیر آنها محدود میشد و فقط مردم و جامعه را به فاصله گرفتن و دوری از انحرافات و بدعتها ترغیب میکردند. کشورهای عرب منطقه از مطالعه و بررسی نحوهٔ شکل گیری یک بدعت خودداری میکردند و از تحقیق در این زمینه جلوگیری میکردند. بنابراین عوامل بودجود آورنده و دلایل رشد و انتشار یک بدعت مجهول میماند. البته این عدم آگاهی عواقب زیادی دارد چراکه وقتی ناهنجاریهای اجتماعی و مذهبی ریشه یابی نشوند مقابله با آنها دشوار میشود. اصولا اگر با بدعتها و خرافات بطور ریشه ای مقابله نشود این بدعت در زمان و شرایط مناسب دوباره ظهور خواهد کرد. ناهنجاریها زادهٔ شرایط محیطی هستند و جنانچه شرایط محیطی فراهم گردد ناهنجاریها دوباره ظهور خواهند کرد. از این رو مقابله با بدعتها و ناهنجاریها بسیار مهمتر از فاصله گرفتن از یک بدعت است. دلیل اصلی مقاومت شیعیان و اصرار شیعه بر اصول و تعالیم خود در منطقه از همین موضوع است که در زبان عربی منابع کافی برای تشریح ریشه و سرچشمهٔ شیعه وجود ندارد. اگر تصوف برای مردم شیعه و حتی اهل تسنن تعریف و توصیف شود و سرچشمه های آن برای مردم معرفی گردد عواقب و پیامدهای آن توسط مردم شناسایی خواهد شد و جامعه بطور طبیعی با مظاهر آن مقابله خواهد کرد و ریشه های اسلام ایرانی خشکانده خواهد شد.

بـخــــش سیـــاســی

اما بخش سیاسی ایدئولوژی اسلام ایرانی به اندازه بخش مذهبی مهم است. بخش مذهبی نحوه شکل گیری و دلیل نشأت گرفتن شیعه در کشور سوریه و ایران کنونی را نشان میدهد تا مخاطب بداند از کدام مذهب پیروی میکند و اعتقادات او چگونه در طول تاریخ شکل گرفته است و علت اختلافات شیعه با اهل تسدن چیست. بخش مذهبی از این جهت مهم است که به چگونگی شکل گیری و انتشار نفرت از عرب می پردازد. تا اینکه بخش سیاسی ایدئولوژی اسلام ایرانی ظاهر میشود.

برخلاف نظرات و ایده های رایج رضاشاه و خانواده پهلوی نقش بسیار تعین کننده ای در تشکیل دولت مدرن داشته است و همه زیرساختهای متعلق به دولت مدرن در زمان رضاشاه تاسیس گردید و دولتی قدرتمند با نهادهای اقتصادی، سیاسی و نظامی شکل گرفت. رضاشاه و سلطنت پهلوی با تقلید از ترکیه الگوی سیاسی دولت—ملت را وارد کشور نمود و برای حاکمیت ملی ابتدا نام کشور را از «مملکت محروسه قاجار» به «ایران» تغییر داد و سپس به سراغ بخش فرهنگی رفت تا یک فرهنگ، زبان و تاریخ مشترک برای کشور تعریف و تدوین کند. رضاشاه برای حاکمیت الگوهای فرهنگی مورد نظر خویش «مؤسسه فرهنگستان ایران» را بنیان نهاد. بنابراین برای بوجود آوردن یک فرهنگ، زبان و تاریخ مشترک از «ایدئولوژی تاریخ» را ابداع کرد تا با توجه به ارزشهای و هنجارهای تاریخ از پیش از اسلام فرهنگ، زبان و نژاد جدیدی برای جامعه تولید کند و به موجب آن یک هویت ملی جدیدی بنام «هویت ایرانی» شکل دهد و از قلب این همانندیهای نژادی و ملی یک «دولت ملی» تاسیس نماید که در آن اکثریت فارس در رأسذحاکمیت قرار گیرد. الگوی سیاسی دولت—ملت باعث آغاز جنگ دوم جهانی شده بود و در ترکیه عامل شروع جنگ داخلی دولت با اقلیت قومی کرد شده است. اما رضاشاه با چشم پوشی از پیامدها و تبعات این رویکرد ابتدا اقدام به تغییر قانون تقسیمات کشوری کرد تا در درجه اول یک سیستم تمرکزگرا (متمرکز) را در کشور حاکم نماید و در درجه دوم اقلیتهای قومی را سرکوب نماید و در فرهنگ ملی جذب کند لذا برای تحمیل هویت جدید ایرانی به مقابله با فرهنگ اقلیتهای قومی اقدام شد و نام همه شهرها و مناطق عربی و ترکی تغییر داده شد. از اینرو نقش و اهمیت اقدامات سلطنت پهلوی در شکل دادن به هویت و فرهنگ ایرانی قابل اغماض نیست که رضاشاه برای اولین بار این کشور را بانام ایران را نامگذاری کرد و مسئله هویت ایرانی و بحث متعلق به دولت ملی را در این کشور پایه گذاری نمود.

اما علیرغم اینکه در سال ۱۹۷۸ میلادی یک انقلاب به رهبری آیت الله خمینی در این کشور رخ میدهد. لکن ساختار قوانین و قواعد زیربنایی دولت پهلوی تغییر داده نمیشوند و تنها وجوه ظاهری و روساختهای حاکمیت مورد حمله و تغییر انقلابیون قرار میگیرند. بطوریکه قانون تقسیمات کشوری، تمرکزگرایی شدید قدرت در تهران، ارتش و ساختار نظامی و امنیتی و همچنین الگوی دولت ملی از محصولات و تولیدات پهلوی هستند بویژه الگوهای فرهنگی زیرساختهای سیاسی متعلق به اقلیتهای قومی در شکل پهلوی آن باقی میماند و هرگز دچار تغییر و تحول نمیشوند، از اینرو رژیم حاکم در تعامل با اقلیتهای قومی از سیاستها و تکنیکهای پهلوی استفاده میکند. با این تفاوت که این اقدامات در بستری از پوشش مذهبی و دینی قرار داده میشود تا اقلیتهای قومی تحت نام اسلام ایرانی هویت قومی خود را کنار بگذارند و در هویت مذهبی-ملی ایرانی جذب شوند.

ایدئولوژی تاریخ رضاشاه

تصورات و برداشتهای رایج در مورد تاریخ و گذشته این کشور با حقایق و مستندات تاریخی کاملا تفاوت دارد و آنچه در مورد تاریخ این کشور در اذهان عمومی تزریق شده گویا متعلق به یک کشور مجازی است که بر روی کرهٔ زمین شکل نگرفته بلکه در مجاورت مریخ و یا کرهٔ دیگری متولد شده است که در نتیجهٔ بازیهای کامپیوتری در بین ایرانیان شایع شده است. میزان تحریف و دستبرد در تاریخ این کشور از مرز یک اشتباه و یا حادثه گذشته و در قالب یک توطئهٔ منظم اجرا شده است، بطوریکه گزافه گویی و بیهوده نویسی در تاریخ این کشور به اندازه ای است که گویا نویسندگان تاریخ این کشور از سرزمین دیگری به این کشور دعوت شده اند و بدون آگاهی از تاریخ و گذشتهٔ این کشور اقدام به نگارش تاریخ این کشور کرده اند. این شیوه برخورد با تاریخ باعث شده که ساکنین این سرزمین با تاریخ و گذشتهٔ خود بیگانه شوند.

البته توطئهٔ تحریف تاریخ در این کشور از یک علت سرچشمه میگیرد و آن حاکمیت الگوی **«دولت ملی»** است. دولت ملی الگوی سیاسی شکست خورده ای است که اساس تشکیل دولت در برخی از کشورهای اروپای غربی به شمار میآید. دولت ملی در شکل حقیقی خود به دولتی اشاره میکند که از بطن ملتی متولد میشود که از یک نژاد درست شده است. در این الگو تشکیل دولت از یک نژاد سرچشمه میگیرد و سایر اقوام و نژادها از حقوق طبیعی خود محروم میشوند و به حاشیه رانده میشوند. بنابراین اولین قدم در اجرای این الگو مقابله با تنوع فرهنگی و قومی در یک کشور است. این الگو دلیل اصلی شروع جنگ جهانی دوم است. دلیل برگزیدن چنین الگویی از سوی رضاشاه این است که ساختار جمعیتی این کشور متشکل از اقلیتهای قومی مختلف است و اگر روزی اقلیتهای قومی به استقلال دست یابند کشوری بنام ایران به یک استان کوچک تبدیل میشود که حتی قدرت تولید آب آشامیدنی خود را ندارد. مقابله و جنگ با اقلیتهای قومی در ترکیه و ایران از همین معضل سرچشمه میگیرد که در دورهٔ آتاترک و قرین او رضاشاه این دو کشور الگوی «دولت–ملت» را پیاده کردند. آتاترک دولت ملی خود را براساس نژادترک تاسیس نمود. رضاشاه اساس دولت ملی خود را بر روی نژاد آریا بنا نهاد تا هویت جدیدی بنام هویت تاریخ پیش از اسلام شکل گیرد. در ترکیه اقلیت قومی کُرد درمقابل این تبعیض وارد جنگ شد. در کشور ایران وضع به مراتب دشوارتر بود چراکه ساختار جمعیت در این کشور براساس اقلیتهای قومی بنا نهاده شده و حاکمیت یک نژاد موجب تبعیض برعلیه بخش وسیعی از جمعیت میشود.

دلیل استفاده از ایدئولوژی این است که ایدئولوژیها ابزارهای قدرتمند و ارزانی هستند که همه سطوح یک جامعه را تحت تاثیر یک باور یا عقیده مشترک قرار میدهند و جامعه را با اهداف و ایده های طبقه حاکم همراه و هماهنگ میکنند. رضاشاه با بکارگیری ایدئولوژی تاریخ خواستار ایجاد هویت جدیدی براساس ارزشها و هنجارهای غیراسلامی بود تا بتواند برای این کشور هویت واحدی تعریف کند و کشور رااز خطر ازهم پاشیدگی و تزلزل نجات دهد.

برجسته ترین عنصری که در مقدمهٔ ساختار یک ایدئولوژی جای میگرد رهبری است. رهبری در ایدئولوژی ها با رهبری در سایر سازمانها و گروههای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تفاوت دارد. رهبری دریک ایدئولوژی از نوع کاریزماتیک و فرهمند است و همهٔ شهرت و محبوبیت خود را از جذابیتهای ذاتی و نگاههای سحرآمیز و دریافت میکند که در شکل حرکات، نوع سخنان و مواضع، لباس و پوشش ظاهری نهفته است. بطوریکه اینگونه افراد حائز هیچگونه صلاحیت علمی و فکری نیستند و درکارنامهٔ خود هیچگونه عمل افتخارآمیزی ندارند. اما ایدئولوژی کاملا تسلیم

شخصیت تاثیرگذار این افراد است و سخنان و تصمیمات آنها ملاک و معیار عمل افراد قرار میگیرد. درنتیجه رهبر دارای قدرت نامحدودی میشود و ایدئولوژی ها باتوجه به نام و شخصیت رهبران خود شناخته میشوند. به این دلیل آلمان با هیتلر، شوروی با لنین و استالین و اکنون ولادیمیر پوتین، کرهٔ شمالی با کیم ایل جونگ، کوبا با نام فیدل و رائول کاسترو شناخته میشوند. این فاجعه نه تنها در ایران قبل و بعداز انقلاب که در طول تاریخ این کشور بطور گسترده و عمیق حاضر بوده است و درعصر حاضر حد و مرزی برای آن تشخیص داده نمیشود تا از ادامهٔ این فاجعه جلوگیری شود. در این کشور میزان تاثیرگذاری ایدئولوژی ها بسیار فاجعه بارتر از سایر کشورهای جهان است بطوریکه تاریخ و آیندهٔ چندین نسل تحت نام یک فرد بوده است. پیش از انقلاب نام یک کشور و یک ملت و دولت تحت رحمت نام خانوادهٔ پهلوی و رضاشاه بود.

رضاشاه با توسل به تحریف تاریخ به دنبال ایجاد و تعریف یک منشأ برای همه اقوام شد تا سایر اقوام و نژادها در نژاد آریا هضم و جذب شوند. ازجمله اقدامات رضاشاه برای تحقق این آرزو تغییر نام کشور به «ایران»، توهین و حمله به سایر اقوام، سرودن اشعار توهین آمیز برعلیه عرب، حمله به دین اسلام، ترور شیخ خزئل و احیای شعارهایی مانند احیای غرور ایرانی، و....است که اکثر این امور در جزئیات خود در رژیم جمهوری اسلامی ادامه پیدا کرده است که همه این موارد و اقدامات در نتیجهٔ حاکمیت ایدئولوژیها و پیامدهای آنها خبر میدهد که در این کشور پیوسته شاهد مرگ یک ایدئولوژی و تولد ایدئولوژی دیگر هستیم. در جمهوری اسلامی ایران دائما از تاثیرپذیری اقلیت یهودی بر سیاست خارجی آمریکا سخن رانده میشود. اما راز تاثیرپذیریهای ایدئولوژیهای ضد عربی در این کشور چیست که ایدئولوژی مذهبی وایدئولوژی ضدمذهبی را فراگرفته وهمه ایدئولوژی های ایرانی را تحت تاثیر قرارداده است.

ایدئولوژی صفت بارز دولتهای دیکتاتور و رژیمهای تمامیت خواه درطول تاریخ بوده است که خواستار تسلط برهمهٔ امور مردم بوده اند که زیربنای ساختار رژیمهای حاکم در قبل و بعد از انقلاب بوده است و بطور مستقیم در شکل گیری و جهت دهی بسیاری از جریانات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نقش داشته و در همهٔ جزئیات فرهنگ یک جامعه رخنه کرده و تصمیم گیری ها دولتی و رسمی را تحت تاثیر قرار داده است. وقتی که احزاب و دولتها برای تحقق اهداف سیاسی خود از ایدئولوژیها استفاده میکنند به آنها احزاب و دولتهای ایدئولوژیک گفته میشود. ایدئولوژی ها با توجه به آرمانها و باورهای خود به انواع مختلفی طبقه بندی میشوند که گاهی برمبنای گرایشات سیاسی و تاریخی ساخته میشود و گاهی برمبنای مذهب یا نژاد طراحی میشود. رژیم هیتلر با پیروی از نژادگرایی جزء اولین رژیمهایی است که بطور مستقیم از «ایدئولوژی نژادپرستی» استفاده کرد و رژیم سیاسی خودرا برمبنای **برتری نژاد** ژرمن قرار داد. شوروی سابق، چین، کوبا و کرهٔ شمالی نمونه هایی از کشورهای با «ایدئولوژی اشتراکی کمونیستی» هستند. ایدئولوژی کمونیستی وعدهٔ ساخت یک **جامعهٔ ایده آل اشتراکی** را مطرح نمود که در آن همهٔ شهروندان ازحقوق مساوی و برابر برخوردارهستند که درنهایت تحقق جامعهٔ ایده آل برای سعادتمند کردن بشر به کابوس بزرگی برای شکنجه و کشتار مردم تبدیل شد و ۲۰ میلیون انسان تنها بوسیلهٔ حزب حاکم در اتحاد جماهیر شوروی و با دستور «لنین» کشته شدند.

رضاشاه نیز برای ارضای هوس قدرت طلبی خود و فرونشاندن آتش جنون دیکتاتوری خویش از تاریخ و گذشتهٔ یک کشور کتابی سرشار از افسانه های خیالی و حماسه های جادویی آفرید که در آن داستانهای خیال انگیز و قصه های جادویی موج میزند تا جامعه ای هماهنگ و همرنگ با ایده ها و خواستهای سیاسی رضاشاه شکل گیرد که خاندان پهلوی در رأس آن نشسته و بر تخت قدرت آن تکیه زنند. ایدئولوژی تاریخ از سوی رضاشاه و حلقهٔ روشنکفکران اطراف او طراحی و تدوین میشود و از طریق کتاب و رسانه به ذهن عمومی جامعه تزریق میشود که بر مقدس نمودن و برتری دادن به تاریخ، فرهنگ و تمدن هخامنشیان و ساسانیان اصرار دارد تا خاندان پهلوی در حکم ادامه دهندگان راه کوروش و خسرو پرویز تجلی پیدا کنند و از این طریق قدرت آنها مشروع و مقدس جلوه داده شود.

اصولا دولتها و احزاب به خودی خود ایدئولوژیک نیستند وقتی که احزاب و دولتها برای تحقق اهداف سیاسی خود از یک ایدئولوژی استفاده میکنند به آنها احزاب و حکومتهای ایدئولوژیک گفته میشود. دولتها و رژیمهای ایدئولوژیک نوع باورها و عقاید در یک جامعه را هدف قرار میدهند و از ریشه تغییر میدهد تا باورها و اعتقادت مورد نظر طبقه حاکم به جامعه تحمیل گردد. بطورعمومی ایدئولوژی به یک باور جمعی اطلاق میشود که در درون چهارچوبی از قواعد، بایدها و نبایدها گذارده میشود تا مفاهیم و مصادیق ایدئولوژی برای فرد مشخص شوند و زمینه لازم برای پیروی از باورها و اعتقادات یک ایدئولوژی در جامعه فراهم شود. ترویج و گسترش باورها در جامعه گاهی با اجبار و الزام سیاسی همراه است و گاهی در چهارچوبی از بایدها و نبایدها فرهنگی و مذهبی نمودار میشوند که از سوی رژیم حاکم اعمال میشود تا **جامعه ای متحد الشکل و یکسان** ایجاد گردد که باورها و عقاید آن از طبقه حاکم سرچشمه بگیرد و با عقاید و باورهای رژیم حاکم منطبق باشد. تفاوت یک نظام ایدئولوژیک با یک نظام غیرایدئولوژیک در **«اشتراکی بودن و آرمانی بودن»** باورها نهفته است. یعنی درجوامع ایدئولوژیک عقاید و باورها بصورت همگانی و جمعی هستند و همه مردم مجبور به پیروی از باورهای مشترک و مشابه هستند. البته گاهی ممکن است که برخی باور یا عقاید درست و مشروع نباشند و جامعه تحت تاثیر باورها و اعتقادات نامشروعی قرار گیرد که به رشد و پرورش خرافات و بدعتهایی منتهی شود که بیشتر در خدمت تامین اهداف طبقه حاکم باشد.

در جوامع ایدئولوژیک همه افراد جامعه براساس اصل جمعی و اشتراکی بودن باورها موظف هستند که در مسیری که ایدئولوژی معیین میکند حرکت کنند و از نظر اعتقادی مکلف هستند از اعتقادات و الگوهایی که ایدئولوژی به رسمیت میشناسد پیروی نمایند و از نظر فرهنگی در بستری که ایدئولوژی ایجاد میکند زندگی کنند. یعنی در جوامع ایدئولوژیک تنها سخن از شرایط سیاسی و دولتی نیست بلکه مردم مسئول هستند که در همه حوزه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و...از ایدئولوژی حاکم تبعیت کنند. بطوریکه در نظامهای غیر ایدئولوژیک باورها و عقاید جمعی و اشتراکی نیستند افراد آزاد هستند که عقاید و باورهای خاص خود را داشته باشند. ایدئولوژی ها با توجه به اینکه حامل چه نوع باورها و ایده هایی هستند و محتوی چه مفاهیم و معانی هستند و ازچه زبان و عبارات ادبی استفاده میکنند و برای تحقق چه آرمانی شکل گرفته اند تقسیم بندی میشوند و به ایدئولوژیهای نژادی (هیتلر)، مذهبی (صفویان، انقلاب آیت الله خمینی)، تاریخی (رضاخان)، سیاسی (کمونیستی) طبقه بندی میشوند.

مطرح نمودن یک ایدئولوژی نیازمند محیط و شرایط خاصی است که بتواند مورد استقبال مردم و جامعه قرارگیرد. رژیم هیتلر از محصولات جنگ جهانی اول است که پس از شکست آلمان این کشور مورد تحریم کشورهای اروپایی قرار میگیرد چراکه این احساس درکشور آلمان رایج شده بود که آلمانی ها دراجتماع ورسای درفرانسه مورد اهانت قرار گرفته اند و هیأت مشارکت کنندهٔ آلمانی در اجتماعات خود با قدرتهای اروپایی تحت فشارو تهدید تسلیم خواست کشورهای اروپایی شده است. از اینرو هیتلر برای بازگردان اعتبار به هموطنان رژمن خود و انتقام از کشورهای اروپایی برخاست و مورد استقبال شدید مردم المان (رژمنها) قرار گرفت. در این کشور نیز تحولات صنعتی و سیاسی در غرب و عقب ماندگی اقتصادی کشور فرصت مناسبی را دراختیار رضاشاه قرار داد تا با استفاده از شرایط بوجود آمده «ایدئولوژی تاریخ» خود را پیاده نماید. دراین شرایط رضاشاه با تاثیرپذیری از الگوی «دولت-ملت اروپا» حرکت سیاسی و اقتصادی خودرا با الگوبرداری از آتاترک در ترکیه آغاز نمود. اما این حرکت بیش از آنکه در محدودهٔ اقتصاد و سیاست متمرکز شود حوزهٔ فرهنگ و تاریخ را درنوردید و در نهایت منجر به یک انقلاب فرهنگی در کشور شد و فرهنگ، زبان و تاریخ این سرزمین بوسیله مؤسسه فرهنگستان ایران تغییر و تحریف گردید.

پس از تحول صنعتی و پیشرفتهای اقتصادی در کشورهای اروپایی سایر کشورها در آسیا و آفریقا برای صنعتی سازی کشور خود از الگوی کشورهای اروپایی پیروی کردند. رضاشاه همانند آتاترک با مشاهدهٔ پیشرفتهای اروپایی کار صنعتی سازی کشور خود را آغاز کرد. اما در کنار ورود صنعت و کالاهای غربی، مفاهیم سیاسی و کشورداری نیز وارد کشور شد و مفهوم سیاسی «دولت ملی» درکنار محصولات اقتصادی وارد ادبیات سیاسی کشور شد. لکن از آنجا که شرایط اجتماعی، فرهنگی و مذهبی اروپا با شرایط موجود در کشورهای مسلمان تفاوت جوهری داشت رسالت دولت ملی در چهارچوب بحران **یکسان سازی فرهنگی و بحران مقابله با دین اسلام** نمایان شد و سرانجام این بحرانها منتهی به شکل گیری فرهنگ نژادپرستی و جنگهای داخلی در کشورهای ترکیه و ایران شد.

مدل سیاسی دولت ملی در اروپا پس از فروپاشی نظام فئوالیته بوجود آمده بود. ازهم پاشیدگی این شکل از حاکمیت منجربه شکل گیری دولتهای جدیدی شد که براساس آن هر ملت باتوجه به نژاد و فرهنگ خود یک دولت تشکیل داد وکشورها مرزهای خود را براساس یک نژاد تنظیم نمودند و نظام سیاسی و اقتصادی خاص خود را بنا نهادند. نظام فئودالی، نظامی است که برای توصیف دوره هایی از تاریخ برخی از کشورها به کار می رود. نظام فئودالی برای توصیف شکل دولت و جامعه در اروپای قرون وسطی مورد استفاده قرار می گیرد. مورخان می گویند در طول قرون وسطی پایه دولت و جامعه در اروپا نظام فئودالی بود. یعنی جوامعی کوچک حول لرد محلی و ملک اربابی شکل می گرفت. لرد مالک زمین و هر آن چه در آن وجود داشت بود. نظام فئودالی در اروپای غربی از سویی بر ویرانه های نظام برده داری رم و از سویی بر اثر تلاش نظام اشتراکی اولیهٔ قبایلی که به رم هجوم آورده بودند شکل گرفت. امپراطوری رم در پایان قرن پنجم میلادی فرو پاشید و قبایلی که به رم هجوم آورده بودند بخش وسیعی از خاک آنرا به تصرف خود در آوردند.

نظام فئودالی طرح ریزی نشده بود، بلکه در واکنش به آشفتگی اجتماعی پیامد سقوط امپراتوری رم نشو ونما و گسترش یافت. این نظام نظم تازه‌ای را برقرار، کرد و زنجیرهٔ فرمانروایی تازه‌ای را به وجود آورد که جایگزین زنجیره‌ای شد که از امپراتور و سنا تا ایالت، شهر و شهرک تداوم داشت. سلسله مراتب حکومتی در سیستم فئودالی عبارتند از پادشاه، بارون و اسقف. پادشاه بالاترین مقام سرزمین بود. پادشاه نمی توانست کل سرزمین را خودش کنترل کند، بنابراین آن را میان بارون ها تقسیم می کرد. بارون ها بر مناطق وسیعی از سرزمین به نام تیول حکم می راندند. آنها به طور مستقیم به پادشاه گزارش می دادند و بسیار قدرتمند بودند. بارون ها سرزمین هایشان را میان لردها تقسیم می کردند که ملک های اربابی خودشان را اداره می کردند. شریان حیاتی در قرون وسطی مُلک اربابی بود. مُلک اربابی به وسیله لرد محلی اداره می شد. او در یک خانه بزرگ و یا قلعه زندگی می کرد. مردم برای برپایی جشن ها و یا برای محافظت از خود در صورتی که مورد حمله قرار می گرفتند در ملک اربابی جمع می شدند. به این ترتیب یک روستای کوچک حول قلعه ای که دارای کلیسای محلی هم بود تشکیل می شد. در قرون وسطی بیشتر مردم دهقان بودند. آنها زندگی سخت و خشنی داشتند. برخی از دهقانان آزاد بودند و می توانستند کسب و کار خودشان نظیر نجاری، نانوایی و آهنگری داشته باشند. بقیه دهقانان بیشتر شبیه به برده بودند. آنها مالک هیچ چیز نبودند و به لرد محلی تعلق داشتند. این افراد ۶ روز در هفته کار می کردند و اغلب به اندازه کافی مواد غذایی نداشتند تا زنده بمانند. مذهب و موسسات مذهبی در جامعه فئودالی نقش عظیمی داشت. موسسات مذهبی، عبادتگاه ها، و خدام مذهب، اوقاف فراوان و املاک وسیعی در اختیار داشتند و با دولت فئودالی و اشراف فئودال از جهت ثروت و نفوذ پهلو می زدند. ایدئولوژی مذهبی، شکل مسلط ایدئولوژی در شیوه ی تولید فئودالی است. در شکل کلاسیک نظام فئودالی، مذهب در خدمت فئودالیسم بود و آن را جاودانی، مقدر و مقدس معرفی می کرد.

بطور کلی در نظام فئودالی قرون وسطی حدود ۹۰ درصد مردم سرزمین به عنوان دهقان کار می کردند. دهقانان سخت کار می کردند و در جوانی می مردند. بیشتر آنها قبل از رسیدن به سن ۳۰ سالگی مرده بودند. پادشاهان اعتقاد داشتند که حکومت «حق الهی» آنها است. لردها و بارون ها سوگند احترام و وفاداری به شاهانشان را می خوردند. لرد قدرت مطلق تیول یا ملک اربابی بود از جمله می توانست دادگاه برگزار کند و برای مجازات مجرمان تصمیم گیری کند. نظام فئودالها با همکاری کلیسا به غارت و چپاول مردم اقدام میکردند. در قرون وسطی شیوهٔ حاکمیت سیاسی ترکیبی از فئودالها و کلیسا بود که در مجموع یک امپراطوریها را تشکیل میدادند و امپراطور و فئودال مشروعیت خود را از کلیسا دریافت میکردند. کلیسای بخشی از نظام سیاسی حاکم به شمار میرفت و چپاول و ستم به مردم را برای نظام سیاسی حاکم مشروع میکرد. پس از قرون وسطی و انقلاب صنعتی طبقهٔ جدیدی بنام بورژوازی موجودیت پیدا کرد که باعث شکست نظام فئودالیته شد. متلاشی نظام فئودالیته منجر به کاهش اقتدار کلیسا و از بین رفتن نقش کلیسا درتصمیم گیری و دخالت در امور سیاسی شد.

تا پیش از قرن نوزدهم جهان شاهد حاکمیت دو نوع حکومت بود یکی نظامهای سلسله ای و موروثی که در این نظامها این پنداشت رایج بود که یک شاهزاده باید ردای قدرت را بر تن داشته باشد تا پس از مرگ پدر خود بر تخت سلطنت بنشیند و دیگری حکومتهای الهی و دینی بودند که در این نظامها رهبران مذهبی مردم را در امور دنیوی هدایت میکردند و سرنوشت آنها را در این جهان رقم میزدند. اما ناگهان فشارهای سیاسی، دینی و اقتصادی که در قرون وسطی مردم را به بردگان پادشاه و بندگان کلیسا تبدیل کرده بود یکباره خود را در شکل اعتراضات و تحرکات عمومی نشان داد و در اولین واکنشها اولین جرقه های انقلاب فرانسه زده شد. هرچند تا تحقق کامل این انقلاب انسانهای زیادی جان خود را از دست دادند لکن انقلاب فرانسه و همچنین انقلاب آمریکا در اواخر قرن هجدم موجب تولد آرمان مدرن دولت-ملت شدند که در آن یک دولت مستقل براساس قانون اساسی (قوانین) نوشته شده حکومت میکند و در آن مردم از حقوق شهروندی برابر برخوردار شده باشند و این حقوق بوسیله قوانین تضمین میشود. این تحولات در کنار انقلاب صنعتی در انگلیس زمینه را برای شکل گیری و تولد یک تغییر جامع و فراگیر فراهم نمود.

در حالیکه آرمان دولت-ملت در فرانسه و آمریکا متولد میشد دولتهای دیگر تحت انقیاد قواعد کسب مشروعیت بودند. در نظامهای سلسله ای و موروثی این پنداشت رایج بود که یک شاهزاده باید ردای قدرت را بر تن داشته باشد تا پس از مرگ پدر خود بر تخت سلطنت بنشیند. در حکومتهای الهی هم رهبران مذهبی دسته های مردم را در امور جهانی هدایت میکردند و سرنوشت آنها را در این جهان رقم میزدند.

انقلاب صنعتی، پیشرفت اقتصادی و موفقیتهای سیاسی در کشورهای انگلیس و فرانسه با تکیه بر ارزشهای ملی و احترام به حقوق فردی صورت گرفت. اما موفقیت سیاسی و پیشرفت اقتصادی و کنار رفتن کلیسا از حیات سیاسی در غرب این تصور عمومی و بین المللی را رایج نمود که وجود یک نژاد و کنارگذاردن دین از حیات مردم باعث پیشرفت اقتصادی میشود. البته شاید کنار گذاردن دین در اروپا به دلیل اقدامات غیرانسانی کلیسای کاتولیک برای جوامع غربی مفید بود. لکن پیروی از الگوی جوامع یک نژادی تنها درمیان کشورهای اروپایی ممکن بود که پس از فروپاشی امپراطوریها کشورهایی براساس یک نژاد شکل گرفتند و از این طریق دولت ملی خود را تاسیس نمودند و به موفقیتهای چشم گیری دست پیدا کردند. چراکه با وجود تنها یک نژاد مشکل زبان عمومی حل میشود و آموزش عمومی سریعتر صورت میگیرد. اما در سایر کشورهای جهان ساختار جمعیت متنوع بود و امکان ایجاد و تشکیل «دولت ملی» برای بخش عظیمی از کشورهای جهان ممکن نبود. اما علیرغم این مشکل برخی کشورها مانند ترکیه با پیروی از الگوی کشورهای اروپای غربی الگوی دولت ملی را اجرا نمود.

مدل دولت–ملت

مدل دولت-ملت یک فرآیند سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است که بطور طبیعی و در یک طول فرآیند تاریخی بوجود آمد اما این الگو در سایر کشورهای جهان به صورت یک فرآیند مصنوعی درآمد که طی آن همه وجوهذو مظاهر دولت–ملت ساخته میشود و از قلب این فرآیند یک دولت ملی متولد میشود. این فرآیند از دو مفهوم دولت و ملت تشکیل میشود که در مدل اروپایی ابتدا ملت ساخته میشود. ملت سازی به منظور توصیف فرایند انسجام و پیوستگی ملی است که در آن ملت در قالب همه گروهها، خرده فرهنگها، اقلیتها و اکثریت خود مشمول فرآیند توسعه و آموزش شود و همه بخشهای یک ملت بدون احساس تبعیض در فعالیتهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شرکت کنند و به درجه ای از توسعه برسند کن عملکرد خود را براساس اشتراکات ملی تنظیم نماید تا در نهایت این آمادگی در ملت ایجاد شود که یک دولت ملی را از درون خویش استنتاج نماید که از اشکال سنتی دولت ها مثل دولتهای فئودالی، پادشاهی، دولتهای کلیسایی و امپراتوریها متمایز است.

مدل دولت–ملت حکایت از پروسهٔ طولانی از یک سری تحولات و اقدامات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی که در طول زمان صورت میگیرد. دلیل عمدهٔ چنین تحولی در اروپا فرار از ساختار سنتی و کهنهٔ اجتماعی و سیاسی است. شکل گیری و تصویب قوانین جدید براس تضمین حقوق اقتصادی و آزادی های فردی و سیاسی نیاز تحول اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را به جوامع تحمیل نمود که در آن اشکال قدیمی انحصار قدرت در دست پادشاه و انقیاد دینی کلیسا را در اروپا را از بین برد و امتیازات سیاسی و اقتصادی را در دسترس همگان قرار داد تا همه مردم در بهره مندی اقتصادی و مشارکت سیاسی سهم داشته باشند. در الگوی غربی موفقیت کشورهای غربی مرهون تحولات و انقلابهای متعدد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بوده است که چندین سال بطول انجامید که در نهایت به شکل گیری مدل دولت–ملت در کشورهای اروپایی منجر شد. اما این مدل باعث خلق فجایع و ناهنجاری های فراوانی برای سایر کشورها شد و کشورهای آسیایی و آفریقایی را در کام جنگهای داخلی و منطقه ای فرو برد به جای بهره مند نمودن ملتها و تضمین حقوق و افراد و اقلیتهای قومی باعث تمرکز قدرت از یک سو و مقابله با دین اسلام و سرکوب خرده فرهنگهای قومی از سوی دیگر شد.

براساس تجارب تاریخی برخی محققین پروسهٔ دولت-ملت به دو گونه تقسیم می گردد:

اول ملت سازی، سپس دولت سازی؛ این مدل مختص جوامع اروپایی دانسته می شود. به گونه ای مطابق این مدل ابتدا یک ملت بوجود می آید سپس براساس آن ملت، دولت شکل می گیرد. در واقع طبق این مدل، دولت ملت سازی در یک پروسهٔ طبیعی تاریخی تکامل پیدا کرده است.

دوم دولت سازی، سپس ملت سازی؛ برخلاف مدل اروپایی، در مدل آمریکایی وجود و تشکیل دولت مقدم بر وجود و تشکیل ملت است. به این ترتیب که ابتدا مهاجران زیادی وارد خاک آمریکا شدند. پیشرفت اروپایی ها در زمینهٔ دولت سازی و تاسیس نهادهای سیاسی به آمریکا منتقل گردید.

از سوی دیگر مدل اروپایی را می توان تحت نام دیگری بنام "مدل از پایین به بالا" معرفی کرد. به گونه ای که در مدل از پایین به بالا، یک گروه انسانی در یک سرزمین مشخص برای مدت طولانی زندگی می کنند و با برخورداری از یک فرهنگ واحد، به هویت مشترک خود دست می یابند و برای حفظ تمایز خود و بهبود سطح رفاه جامعهٔ خود به ایجاد دولت اقدام می کنند. در واقع به خوبی روشن است که بیشتر جوامع اروپایی هویت مشترک و واحد خود را در هویت قومی خود متبلور و نمایان ساخته اند. در واقع ایجاد دولت با عبور از مسیر همبستگی، یکپارچگی و پیشرفت

از سطح یک قوم به سطح یک دولت ملی ارتقاء پیدا کرده است. مدل ملت ـــ دولت سازی اروپایی یک مدل منحصر به فرد است که در آن ملت سازی و دولت سازی بطور طبیعی و در مدار تاریخی خود به وقوع پیوسته است. اما با توجه به مباحث جدیدی مانند جهانی سازی و وابستگی کشورهای جهان به یکدیگر، مداخلات سیاسی برخی دیگر و حرکت سریع اقتصادی و تکنولوژی، مجال از دست دادن فرصتها و انتظار حرکت طبیعی جوامع برای وقوع مدل اروپایی امری غیر ممکن و محال به نظر می آید. در این شرایط مدل آمریکایی دولت ـــ ملت سازی معقول تر به نظر می رسد[39].

در مقابل مدل از پایین به بالای اروپایی، مدل آمریکایی دولت-ملت قرار می گیرد که تحت عنوان مدل "از بالا به پایین" معرفی می گردد (شناخته می شود). در مدل از بالا به پایین یک دولت قدرتمند با نهادهای در حال توسعه، بتدریج یک جمعیت نامتجانس و ناهمگون را با ابزارها و روشهای مختلف مانند ناسیونالیسم، رشد حقوق مدنی و شهروندی، تاسیس سازمانهای غیر دولتی، آزادی بیان و رسانه ها به یک ملت یکپارچه تبدیل می کند. البته با برخی تفاوتها می توان مدل آمریکایی را با وضعیت بسیاری از جوامع پسا–استعماری تطبیق داد. کشورهای پسا–استعماری علیرغم خروج استعمارگران هنوز درگیر پیامدهای استعماری بودند و از نظر اقتصادی و سیاسی به استعمارگران خود وابسته بودند. بنابراین برای رسیدن به استقلال سیاسی و تقویت اقتصاد خود ناچار به تقویت قدرت دولت و بازسازی ساختار آن بودند. بنابراین ابتدا به سراغ فرآیند دولت سازی رفتند و مدل آمریکایی دولت–ملت را انتخاب کردند. در این مدل ابتدا پروسهٔ دولت سازی آغاز می گردد و متعاقب آن فرآیند ملت سازی ادامه می یابد.

اما بکار گیری مدل آمریکایی از سوی کشورهای پسا–استعماری آنها رابا چالش جیوپالتیک خطرناکی درگیر کرد. چراکه مرزهای آنها براساس بافت قومی ترسیم نشده بود و مطابق ساختار طبیعی و تاریخی خود شکل نگرفته بود. تقسیم و ترسیم حدود جغرافیایی این کشورها مطابق منافع استعمارگران بوده است و مسئلهٔ مرزهای مصنوعی بافت جمعیتی نامتجانسی را بر این کشورها تحمیل می کرد. بنابراین تاخیر در فرآیند ملت سازی خطر عمده ای بود که این کشورها با آن مواجه شدند.

---

39 مدلهای دولت-ملت سازی: از مدل اروپایی تا مدل اوراسیایی– افشین زرگر– www.SID.ir – 21.10.2015

مـدل اروپـــایـی

فرآیند سیاسی دولت-ملت در غرب در نتیجهٔ تحولات طبیعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در جوامع غربی رایج شد این فاکتورها حاصل یک فرآیند تاریخی گسترده و طولانی بود که از قرن هفدهم با نهضت رنسانس آغاز می گردد و با انقلاب صنعتی متحول میشوند. این پروسه با جنبشهای ناسیونالیزم قرن نوزدهم تکمیل می شود. جریان اجتماعی رنسانس در قرن هفدهم به حاکمیت کلیسای ارتدوکس بر غرب پایان می دهد و متعاقب با آن انقلاب صنعتی انگلیس در قرن هجدم اتفاق می افتد و شرایط اقتصادی کشورهای اروپایی را دگرگون میسازد تا پیامدهای انقلاب کبیر فرانسه باعث شکل گیری مفاهیم جدید سیاسی میشود. ارزشهای سیاسی جدیدی در نتیجهٔ این انقلاب سراسر جهان را فرا میگیرد. جنبشهای ناسیونالیزیم در این مرحله شکل رسمی تر و گسترده تری میگیرند و در قرن نوزدهم سراسر جهان عرب و از جمله ترکیه را فرا میگیرد که به عنوان مکمل دو انقلاب پیشین عمل می کنند. نظام سیاسی دولت-ملت در کشورهای غربی در مجموع حاصل سه جریان بزرگ تاریخی است که در طول تقریبا چهار قرن ادامه می یابد.

اروپا پیش از نهضت رنسانس تحت حاکمیت کلیسای روم بود. قرون وسطی نام یکی از دوره های تاریک و ترسناک اروپا است که در آن دین مسیحیت گسترش می یابد و در سراسر اروپا حاکمیت پیدا می کند. در این دوران دین بر حوزه های اجتماع سیاست و اقتصاد و فرهنگ مسلط می شود و علم در بستری از سکون و رکود فرو میرود و برای مدت ۱۰ قرن با هرگونه اندیشه و تفکر جدیدی مقابله میشود بطوریکه قانون تفتیش عقاید از سوی کلیسا به اجرا در می آید و به شدت با مخالفین فکری و ایدئولوژیکی مقالبه می شود. در این دوران گالیله کشف کرد که زمین به دور خورشید می چرخد که با اعتراض کلیسا مواجه شد و حکم اعدام او با عذرخواهی و طلب مغفرت بخشیده شد. از نظر سیاسی همه کشورهای اروپایی استقلال سیاسی خود را به نفع پاپ و کلیسای روم از دست داده بودند و پاپ امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم را کنترل می کرد. تا اینکه نهضت اعتراض بر علیه خفقان و فساد رایج در میان روحانیون مسیحی شکل می گیرد و دوران رنسانس یا نوزایی آغاز می گردد دامنه حاکمیت و نفوذ کلیسای روم را نیز محدود گردید و دوران تاریک قرون وسطی و حاکمیت مطلق مذهب پایان یافت و جریان اصلاح دینی و فرهنگی آغاز می گردد و اختراعات علمی و تفکر نوین فلسفی و ادبی شکل می گیرد.

از سوی دیگر شروع انقلاب صنعتی سراسر اروپا از نظر اقتصادی متحول میسازد. کشورهای اروپایی با استفاده از این تحول صنایع و اقتصاد خود سازماندهی و تقویت کردند. اختراع موتور بخار چرخ تولید صنایع را به حرکت درآورد و محصولات اروپایی به سایر نقاط جهان صادر شد و زمنیه برای صنعتی شدن کشورهای اروپایی فراهم شد. در نتیجه طبقهٔ دیگری بنام طبقهٔ متوسط در تعریف اقتصادی در جامعه شکل میگیرد. طبقهٔ متوسط از بطن انقلاب صنعتی متولد میشود. اما این طبقه فاقد هر گونه امتیازات اقتصادی و اجتماعی بود، چراکه جامعهٔ قرون وسطی براساس سازمان اجتماعی فئودالیزم طبقه بندی شده بود واکثر امتیازات اجتماعی و اقتصادی در دست تعداد کمی از حکام، نظامیان و کلیسا بود. استقلال اقتصادی مردم منجر به شکل گیری گروههایی برای احیای حقوق سیاسی و تقسیم امتیازات اقتصادی مطابق الگوهای جدید بودند. این درخواستها شکل اعتراضات اجتماعی به خود گرفت و وارد مرحلهٔ شکل گیری و توسعهٔ جنبشهای ناسیونالیستی شد. در ادامه این فرآیند تاریخی انقلاب فرانسه مفاهیم قانون و قضاوت را در کشورها حاکم کرد تا تضمنی کنندهٔ حقوق مردم طبقهٔ متوسط باشد.

این جنبشهای سیاسی به نوبۀ خود باعث تولد نظام های سیاسی جدیدی بر پایه حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و شکوفایی فردگرایی و آزادی های مدنی در جوامع اروپایی می شود که در نهایت به توسعه علمی و صنعتی شدن کشورهای اروپایی و تشکیل دولت مدرن منجر می گردد. مهفوم دولت ملی از بطن مجموعه این عوامل و پیشامدهای تاریخی خارج میشود و دولت های مستقل اروپایی شکل میگیرند که مزر جغرافیایی خود را براساس زبان، نژاد و تاریخ مشترک ترسیم نمودند و نظام اجتماعی براساس ارزشهای ملی اداره شد و جامعه مدرن و صنعتی برای رسیدن به توسعه باید آموزش و فراگیری علم را عمومی سازد و همه مردم را از سواد و آموزش بهره مند نماید به این دلیل وجود زبان ملی مشترک برای آموزش و توسعۀ اقتصادی جامعه دارای اهمیتی اساسی میشود.

اما پیشرفت اقتصادی، موفقیت گستردۀ سیاسی، و درنتیجه تحولات اجتماعی در اروپا نتوانست در ساختار سیاسی کشورهای آسیایی و آفریقایی تحولی ایجاد نماید. از مجموع همۀ تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تنها استبداد و تمرکزگرایی عاید کشورهای عقب ماندۀ آسیایی و آفریقایی شد. پس از سقوط امپراطوریها در قرن نوزدهم جوامع غربی از قید استبداد و دیکتاتوری آزاد شدند که در نتیجه آن کشورهای اروپایی غربی مرز خود را براساس یک نژاد ترسیم نمودند. اما این شرایط در کشورهای آفریقایی و آسیایی محقق نشد و این کشورها نوع جدیدی از استبداد را تجربه کردند که در اثر نفوذ فرماندهان نظامی به عرصۀ سیاست اتفاق افتاد و در اکثر موارد با حمایت قدرتهای خارجی همراه بود. در واقع حرکت عظیم اجتماعی و اقتصادی اروپا در کشورهای جهان سوم به فعالیتها و هیجانات سیاسی، شکل گیری انقلابها و تولد جنبشهای مسلح منجر گردید. کشورهای جهان سوم از جمله ایران و ترکیه با بهرگیری از الگوی دولت–ملت این فرآیند را در خدمت تقویت حاکمیت خود پیش بردند و به تاسیس شکلی از دولت اقدام نمودند که در آن بیشترین قدرت به دولت مرکزی داده میشود و سایر نهادهای سیاسی از اقتدار و قدرت محروم شدند.

پس از جنگ جهانی دوم آشفتگی سیاسی و اقتصادی زمینه را برای ورود فرماندهان نظامی به عرصۀ سیاست فراهم کرد که سرآغاز چالش های بزرگ سیاسی برای کشورهای آسیایی و آفریقایی بود بطوریکه مسیر حرکت سیاسی در این کشورها به سمت تمرکز و استبداد بیشتر متمایل شد. تمایل به استبداد و تمرکز نیازمند ابزاری بود که بتواند این تمرکز را برای جامعه توجیه کند بنابراین الگوی دولت–ملت بهترین ابزار برای مشروعیت دادن به استبداد شد. الگوی سیاسی دولت ملی در اروپای غربی براساس یک روال تاریخی متولد شده بود اما حاکمیت این شکل از دولت در کشورهای آسیایی و آفریقایی شکل ایدئولوژیک به خود گرفت و فرصت مناسبی را پیش روی حاکمان نظامی قرار داد تا با چنگ زدن به این مفهوم سیاسی استبداد و دیکتاتوری خود را تضمین کنند و برای پنهان نمودن ویژگی ایدئولوژیک این مفهوم سیاسی آنرا درون پوشش تحول اقتصادی بپیچانند. ایدئولوژی رضاشاه در واقع نسخۀ اولیۀ ایدئولوژی آتاترک است. پروسه ملت سازی نیز در خدمت تقویت گروههای جمعیتی خاصی به کار رفت و این فرآیند بطور سلیقه ای و ناقص به اجرا به درآمد و موجب پرورش گروههای نژادی خاص شد و سایر گروههای جمعیتی را از امتیازات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی محروم کردند و به مقابله با سایر اقلیتهای قومی اقدام کردند. نگرش رضاخان و مشاوران او به فرهنگ، زبان و تاریخ این کشور مانند نگاه او به سایر واردات غربی مانند شرکت خودروسازی پیکان و آریا بود که برای ایجاد دولت مدرن، قدرتمند و متحد باید همه فرهنگها، زبانها و تاریخها در یک کیسه گذاشته شوند و به دور ریخته شوند و همه مردم فرهنگ، زبان و تاریخ خود را فراموش کنند و جریان مدرن فرهنگ، زبان و تاریخ واحد بپذیرند.

مـدل دولـت–ملـت در تـرکـیـه

معمولا ایدئولوژی ها برای رواج و اشاعهٔ خود نیازمند محیط مناسبی هستند که قلمرو تحت حاکمیت ترکهای عثمانی در ترکیهٔ کنونی و ترکهای قاجاری در ایران کنونی این شرایط را دراختیار آتاترک و رضاشاه قرار داد. مدل دولت ملی در کشورهای اروپایی در شکل قوانین، نهادهای سیاسی، آزادی های مدنی، آزادی سیاسی و آزادی بیان و رسانه ظاهر گردید. اما این شیوهٔ حاکمیت سیاسی در کشورهای عقب مانده به ایدئولوژی های خطرناکی تبدیل شد که درآن ملتها در قالب مفاهیم نژادی طبقه بندی شدند و احترام به آزادی وحقوق مدنی جای خود را به شعارهای ضد انسانی داد و مبارزه با وجوه زندگی مدنی مانند دین و مذهب به شکل قانونی و مشروع شد در دستور کار دولت مرکزی قرار گرفت تا تنها یک نژاد و یک ملت برتری خود را حفظ کند و نه تنها اسلام از سیاست کنار گذاشته شد که دولتهای مرکزی به مقابله با اسلام مدنی روی آوردند و در این برتری جویی ها نژادی کردها در ترکیه و عربها در این سرزمین قربانی شدند.

بنابراین ایدئولوژی دولت ملی با دو جهت گیری عمده نمایان شد؛ اولین جهت گیریهای برجستهٔ این ایدئولوژی **مقابله با اقلیتهای قومی** در آسیا و آفریقا شد تا فرهنگ این اقلیت مورد هدف قرار گیرد و جامعه ای تک نژادی و تک فرهنگی مطابق فرهنگ و نژاد طبقهٔ حاکم شکل گیرد. جهت گیری دیگر این ایدئولوژی در جهت **مقابله با اسلام** نمایان شد و فرماندهان نظامی به مقابله دین اسلام در قلمرو عثمانی و مذهب شیعه در ممالک محروسهٔ قاجار پرداختند. همهٔ کشورهایی که از این مدل پیروی کردند بحرانهای سیاسی مانند انقلاب و یا جنگهای داخلی را تجربه کردند.

وجود امپراطوریهای بزرگ و وسیع، مدیریت و کنترل یک سرزمین را دشوار میکرد. امپراطوری عثمانی میراثدار دولت عباسیان بود که توانستند یکی از بزرگترین امپراطوریهای تاریخ را تشکیل دهند و از مرکز آفریقا تا هند و مرز چین را تحت کنترل داشت و تا قلب اروپا در بالکان پیش رفته بود. وسیع بودن قلمرو امپراطوری موجب بروز مشکلات اقتصادی و سیاسی فراوانی میشد و به گروهها و دسته های مخالف فرصت و قدرت حضور میداد. مخالفتها و اعتراضات سیاسی درکنار حوادث طبیعی مانند سیل و خشک سالی ها باعث میشد که دولت مرکزی برای تامین نظم و امنیت از قدرت نظامی مفرط استفاده کند. استفاده از قدرت نظامی باعث افزایش فشارهای نظامی و گسترش دامنه ظلم و بی عدالتی میشد. علاوه براین امپراطوری ها برای گسترش قلمرو خود و تصرف زمینهای جدید به سرزمینهای مجاور حمله میکردند این عوامل در مجموع باعث گسترش فقر و رواج بردگی میشد و شرایط اقتصادی ذلت باری را به مردم تحمیل میکرد.

مصطفی کمال پاشا (معروف به آتاتورک) نظامی و دولت مرد ترک بود. او در سال ۱۸۸۰ میلادی در شهر تسالونیک در شمال یونان فعلی، که در آن زمان جزئی از امپراتوری عثمانی بود، به دنیا آمد. در ابتدا وارد ارتش عثمانی شد و در طرابلس لیبی با ایتالیایی ها جنگید؛ او در دهه اول قرن بیستم به همراه گروهی از افسران ترک، که ترک های جوان نامیده شدند، پایه های اصلاحات در ارتش و دولت را به نفع ملی گرایی ترک ها تثبیت کرد. در جنگ های بالکان به سمت فرماندهی رسید و در سال ۱۹۱۶ در تنگه داردانل و شبه جزیره قالیبولی در برابر انگلیسی ها مقاومت کرد و مانع فتح استانبول توسط نیروهای بریتانیا و متفقین در جنگ جهانی اول شد. او سپس در جبهه روس نبرد کرد.

پیش از حاکمیت آتاترک دولت ترکیه تحت حاکمیت خاندان عثمانی بود که جهان اسلام را در شکل خلافت اسلامی اداره میکردند. پس از انقراض امپراطوری عباسیان ارث خلافت اسلامی به خاندان عثمانی منتقل شد و این امپراطوری با نام رسمی «دولت علیهٔ عثمانی» شناخته میشد که ازسال ۱۲۹۹ تا ۱۹۲۲ میلادی همهٔ جهان اسلام از شمال و مرکز آفریقا، بخشهایی از اروپا ، آسیا تا هند و چین را تحت کنترل خود اداره میکرد. ساختار سیاسی کشور ترکیهٔ در شکل امپراطوری بود و با نام «امپراطوری عثمانی Ottoman Empire» شناخته میشود که از نام خاندان عثمانی اقتباس

شده بود که در رأس این امپراطوری حاکم بودند. در جنگ جهانی اول امپراطوری عثمانی به نفع کشور آلمان وارد جنگ شده بود و یکی از متحدان آلمان برعلیه سایر کشورهای اروپایی بود. پس از شکست آلمان در جنگ اول جهانی ترکیه مورد هجوم فرانسه و ایتالیا از جنوب و یونان از شرق بود. آتاترک رهبری جنگ های چریکی رهایی بخش را به عهده داشت. وی استعداد شگرفی در امور نظامی داشت، چنانکه در نبرد چناق قلعه (۱۹۱۴ میلادی)، با سپاهی کوچک در برابر تهاجم سنگین نیروهای دریاییِ کشورهای بریتانیا و فرانسه ایستادگی نمود و مانع تصرف و سقوط استانبول شد. در پایان جنگ جهانی اول مردم ترکیه از بی کفایتی خلیفه عبدالحمید و نظام عثمانی به تنگ آمده بودند. شکست آلمان منجربه شکست امپراطوری عثمانی شد و خلیفه عثمانی برای حمایت از آلمان وارد جنگ شده بود و متحمل خسارات سنگینی شده بود بطوریکه چند صدهزار سرباز مسلمان در نتیجهٔ جنگ جهانی اول در اثر اشتباه مقامات ترک جان خود را از دست داده بودند. دخالت در جنگ جهانی اول و شکست امپراطوری عثمانی از ضعف خلیفهٔ عثمانی حکایت داشت.

مصطفی کمال برای براندازی خلافت عثمانی با مشکل چندانی مواجه نشد. چراکه اکثریت جمعیت از این امپراطوری فرسوده و حاکمان فرتوت آن بیزار شده بودند در نتیجه آتاترک رهبری قیام علیه خلافت و امپراتوری عثمانی را به عهده گرفت. درسال ۱۹۲۲ ترکیه مدرن با نظام جمهوری توسط ملی گرایان و گروه های مبارزه بر علیه اشغال نیروی دریایی انگلیس و فرانسه بر پا شد. آتاترک از آن تاریخ تا سال ۱۹۳۵ رئیس جمهور ترکیه بود. مصطفی کمال پاشا برای تاسیس دولت ملی خود خلافت اسلامی را سرنگون کرد ونام کشور را از «امپراطوری عثمانی» به نام «ترکیه» تغییر داد. نام «ترکیه (Turkey)» از نام نژاد «ترک» گرفته شد چراکه ساختار جمعیت در قلمرو ترکیهٔ کنونی تقریبا یکسان و همگون بود و اکثریت جمعیت جامعه از یک فرهنگ و نژاد تبعیت میکردند از اینرو اقدامات ملی گرایانهٔ مصطفی کمال برای تاسیس دولت مستقل ترک مورد استقبال اکثریت مردم واقع گردید. در دولت ملی سازمانها و نهادهای سیاسی مشرعیت خود را از ملت دریافت میکنند و نام ترکیه در واقع منعکس کنندهٔ نام و نشان ترکها بود. تغییر نام کشور و سایر اصلاحات سیاسی پس از براندازی خلافت اسلام عثمانی مورد استقبال اکثریت جامعه قرار گرفت و دولت ملی از ملی گرایان ترک تشکیل شده بود و ملاها و شیوخ عثمانی از دخالت در امور سیاسی کنار گذاشته شدند.

این استقبال رضایت نسبی مردم این را برای کمال مصطفی مهیا نمود تا همهٔ جوانب زندگی مردم را شامل تغییرات جدید سازد و در یک حرکت رادیکالی همه ارزشهای پیشین را از ریشه تغییر دهد. ورود خانواده عثمانی به صحنه جنگ اول جهانی موجب تضعیف و مرگ بسیاری از سربازان ترک و غیر ترک از سایر ممالک اسلامی گردد. این اشتباهات و همچنین رشادتهای مصطفی کمال باعث گردید که همه اقدامات مصطفی کمال بدون درنگ پذیرفته شود و فرصت هرگونه اعتراضی را از مخالفین خود گرفت. بنابراین ضعف خلفای عثمانی پس از چندین قرن حاکمیت فرصت مناسبی را در اختیار ملی گرایان ترک قرارداد تا ایدئولوژی ملی خود را درجامعه حاکم نماید و دین اسلام را عامل ضعف و عقب ماندگی جامعه نشان دهند و برای مقابله با دین اسلام قوانین ضد اسلامی تصویب کنند. این اقدامات و مواضع باعث رضایت و استقبال جوامع غربی گردید که امپراطوری عثمانی را خطری برای خود میدیدند از اینرو دیگر دولتها را به الگوبرداری از مدل ترکیه ترغیب میکردند و این باور ترویج گردید که دین اسلام باعث عقب ماندگی جوامع میشود. این الگو پس از بازدید رضاشاه از ترکیه مؤثر واقع گردید و مورد استقبال رضاشاه قرار گرفت.

نظام سیاسی (فئودالیته) در دورهٔ قرون وسطی مشروعیت خود را از کلیسا دریافت میکرد. اما پس از انقلاب صنعتی و زوال نظام فئودالیته دولت ملی مشروعیت خود را از ملت دریافت میکرد و کلیسا و پاپ فاقد نقش و جایگاه سیاسی در جامعه شدند چراکه دولت نیازمند گرفتن مشروعیت خود از پاپ و کلیسا نبود و از پشتوانهٔ ملت استفاده میکرد. در واقع تولد دولت ملی باعث پایان دادن به دخالت کلیسا در امور سیاسی مردم بود. این شکل از دولت بانام دولت سکولار

(Secular) و یا نظام سکولاریزم شناخته میشود که درآن دین از دولت جداست. در سیستم سکولار (Secular) دولت از دخالت دین مصون است و این الگو در کشورهای اروپایی حاکم گردیده بود اما ورود فرماندهان نظامی به عرصهٔ سیاست باعث خروج مسیر سیاست و اقتصاد از مسیر طبیعی خود شد و علیرغم آنکه الگوهای غربی از مدل حکومتداری اسلامی پیشرفته تر بود اما همین مدلها هم بوسیهٔ حاکمان نظامی اجرا نمیشد و کپی برداری از الگوهای غربی تحت تاثیر خلق و خوی نظامی و استبدادی رهبران جدید قرار میگرفت و این الگوها دستکاری و تغییر پیدا میکرد. در سیستم سکولار (Secular) از دخالت دین در امور سیاسی جلوگیری میشد اما در ترکیه این مدل تبدیل به ابزاری برای مقابله با دین شد و حاکمات نظامی برای انتقام جویی از دولتهای گذشته به جنگ با دین و مظاهر دینی رفتند.

پس از قرون وسطی مفاهیم سیاسی و اقتصادی در اروپا برای همیشه دگرگون شد و درکنار دگرگونیهای سیاسی و اقتصادی قوانین مدنی و آزادی های فردی و مذهبی نیز افزایش پیدا کرد که طی آن جوامع اروپایی از اختناق و استبداد به آزادی دست یافته بودند و همهٔ بخشهای فرهنگی و مذهبی جامعه از آزادی عمل برخوردار شده بودند. اما استقلال سیاسی دولت از کلیسا و پاپ بهانهٔ مناسبی را دراختیار ملی گرایان ترک داد تا به جنگ دین اسلام بروند و وجود این دین را به عنوان خطری برای توسعه و پیشرفت جامعه نشان دهند. پایان دادن به کنترل و دخالت سیاسی کلیسا تحول مهمی بود که پس از قرون وسطی و انقلاب فرانسه روی داد اما این تحول مهم باعث شکل گیری این تصور درمیان حاکمان نظامی شد که باید به مقابله با اعتقادات مدنی مردم رفت تا ریشهٔ دین اسلام در جامعه کنده شود و جامعه ای بدون اسلام شکل گیرد تا پیشرفت و توسعه جامعه محقق شود. این درحالی بود که سایر ادیان در ترکیه آزادنه فعالیت میکردند و دولت مرکزی به ارزشها و الگوهای مورد سایر ادیان احترام می گذارد. اما در برخورد با اسلام به شکل رویارویی مستقیم بود.

وجود خلافت اسلامی ترکهای عثمانی فرصت مناسبی را دراختیار مصطفی آتا ترک قرار داد تا با استفاده از ایدئولوژی دولت ملی با اسلام مقابله کند. آتاترک به برکناری خلافت عثمانی ها و پایان دادن به دخالت آنها در امور سیاسی اکتفا نکرد که به سراغ جامعه رفت تا یک ملت بدون اسلام بوجود آورد. اتا ترک برای ترویج ایدئولوژی ملی خود این شعار ناسیونالیستی را ترویج نمود؛ "چه خوشبخت است آنکه بتواند بگوید من ترک هستم". از جمله اقدامات مهم مصطفی کمال بنیان گذار جمهوری ترکیه جدا کردن دین از سیاست، برابری زنان با مردان، کشف حجاب و تغییر خط عربی به خط انگلیسی بود به گونه ای که آتاترک الفباء وخط عربی را از فرهنگ و ادبیات این کشورحذف نمود و رسما خط و الفبای انگلیسی را به عنوان الباى رسمی ترکها تعیین نمود. از مهمترین اقدامات او در مقابله با اسلام قانون کشف حجاب اجباری در مؤسسات دولتی بود. این کشف حجاب باعث محروم شدن بسیاری از زنان مسلمان از تحصیل و اشتغال در کشور ترکیه شده بود. حجاب یکی از ارزشهای اصلی دین اسلام است که پس از تصویب آن در مجلس ترکیه زنان برای تحصیل در مدارس، دانشگهای دولتی و برای اشتغال در مراکز دولتی نیازمند برداشتن حجاب خود بودند. البته همه این اقدامات پس از مرگ آتاترک با حمایت مستقیم ارتش درجریان بود. وجود همهٔ این ظواهر و نشانه ها از وجود ایدئولوژی ملی در ترکیه حکایت داشت که باعث افزایش بار ایدئولوژیک دولت ملی آتاترک شده بود که سرانجام ایدئولوژی دیگری در جهت مقابل این ایدئولوژی شکل گرفت. وقتی که دولت مرکزی مفهوم سیاسی دولت ملی را درمفهوم ایدئولوژیک خود بکارگرفت. واکنش اسلام گرایان درشکل قیام شیخ سعید درسال 1925 میلادی در دیار بکر آغاز شد که حاضر به پذیرش ارزشهای ملی ترک نبودند. اعتراض کردها مانع بزرگی را برای دولت ملی آتاترک بوجود آورد. هدف قیام متوقف کردن اصلاحات سکولاریزم دولت ترکیه بود که به رهبری شیخ سعید ازطریقت دراویش دهقانان کُرد آغاز گردید. این اعتراضات بامطالبات اسلامی شروع شد اما بعدها بانفوذ ملی گرایان کُرد وضعیت ملی به خود گرفت ومنجربه یک جنگ ۴۰ سالهٔ اقلیت کُرد با دولت ترکیه شد.

.

ایـــران سـرزمیـن بی نـشـان؛ مـمـلـکت مـحـروسه قـاجـار

تحولات جنگ جهانی اول و پیامدهای آن اثرات ناگواری را روی کشورهای ضعیف و عقب مانده در آسیا و آفریقا گذارد و همهٔ این کشورها را تحت حاکمیت نظامیان رها کرد. شکست کشورهای ضعیف در آسیا و آفریقا در جنگ جهانی اول زمینه را برای انقراض دولت علیهٔ عثمانی و روی کار آمدن یکی از فرماندهان نظامی ترک شده بود. پس از ترکیه و دولت علیهٔ عثمانی اینبار قرعه بنام خاندان قاجار افتاد تا این سرزمین همانند الگوی ترکیه بوسیلهٔ یک فرماندهٔ نظامی اداره شود که این الگو با حمایت مستقیم دولت بریتانیا و رضایت جامعه و مردان سیاسی و مذهبی بود.

پیش از قدرت یابی رضاشاه قدرت دردست خاندان قاجار بود. سلسلهٔ **ترکهای قاجاریه** بوسیلهٔ محمد خان قاجار تاسیس گردید که شهر تهران را به عنوان پایتخت خود انتخاب نمود. مطابق سنت رایج درگذشته نامگذاری قلمروها از نام خاندان حاکم اتخاذ میشد و سلسله های صفویه، افشاریه، زندیه، و قاجاریه از نام خاندان حاکم برآنها اتخاذ شده است از اینرو نام این سرزمین پس از پیروزی **«محمد خان قاجار»** به نام **«مملکت محروسه قاجار»** تغییر نام پیدا کرد. پس از پیروزی انقلاب مشروطه در «مملکت محروسهٔ قاجار» برخی از مطالبات عمومی چون تشکیل مجلس شورای ملی و قانون تقسیمات کشوری برمبنای ایالت تحقق یافتند، اما درگیری‌های داخلی و دخالت‌های خارجی منجر به آشفتگی شدید داخلی شد که درکنار مشکلات اقتصادی و سیاسی، کشور را در آستانه از هم گسیختگی قرارداد. دولت مرکزی جز درتهران و نواحی اطراف آن قدرت نداشت و نمی‌توانست برای برقراری امنیت در کشور اقدامی انجام دهد، این آشفتگی‌ها با شروع جنگ جهانی اول و ورود نیروهای خارجی به «مملکت محروسهٔ قاجار» شدت بیشتری یافت. سال ۱۲۹۴ ش / ۱۹۱۵ م نیروهای متخاصم از هر طرف به خاک «مملکت محروسهٔ قاجار» وارد شدند، دولت مرکزی که از همان ابتدا در جنگ اعلان بی‌طرفی کرده بود قادر نبود در برابر این تجاوزات کاری صورت دهد که سرانجام جهانی اول در سال ۱۹۱۸ م جنگ با شکست آلمان و عثمانی به پایان رسید. قلمرو قاجار با توجه به موقعیت مهم جغرافیایی خود و حضور نیروهای بیگانه ناخواسته درگیر این جنگ شده بودو پس از پایان جنگ نه‌تنها سودی نبرد، بلکه دولت‌های پیروز حتی به نمایندگان قاجار که درجریان جنگ متحمل خسارات فراوان اقتصادی و اجتماعی شده بود، اجازه حضور در کنفرانس صلح ورسای را ندادند.

عملکرد ضعیف خاندان قاجار از دورهٔ احمد شاه قاجار آغاز شد بطوریکه این پادشاه از حیات سیاسی کشور غایب بود و بسیاری از وقت خود را در اروپا صرف خوش گذرانی میکرد. این بی توجهی و رفتار احمد شاه قاجار باعث سوء استفاده و دخالت گروهها و افراد متعددی در ادارهٔ امور کشور شده بود. تا اینکه در اول اسفند ۱۲۹۹ نیروهای قزاق به فرماندهی رضاخان میرپنج وارد تهران شدند تا اوضاع سیاسی و اقتصادی را سامان دهند به این شکل رضاخان با استفاده از همه امکاناتی که در اختیار داشت توانست با مهارت، تمام جریانات را به گونه‌ای پیش ببرد تا با خلع سلطنت قاجار به رضاشاه تبدیل شود. سرانجام مجلس اوایل آبان ماه ۱۳۰۴ رای به انقراض سلطنت قاجار داد و مصوب کرد با تشکیل مجلس موسسان درباره آینده کشور تصمیم‌گیری شود، مجلس همچنین تا پایان کار مجلس موسسان، حکومت موقت کشور را به رضاخان سپرد. سرانجام منتخبین مجلس موسسان در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ با اصلاح اصول سه‌گانه ۳۶، ۳۷و ۳۸ متمم قانون اساسی با اکثریت کامل، سلطنت ایران را به رضاخان پهلوی و خاندان او واگذار کردند.

آتاترک و اقدامات او برای سیاستمداران غربی الگوی کاملی یک رهبر موفق بود. چراکه این رهبر اقدام به تشکیل یک دولت مقتدر کرده بود و بزرگترین وقدرتمندترین رقیب سیاسی غرب یعنی امپراطوری عثمانی را واژگون کرده بود و به مقابله با دین اسلام در سطح جامعه و بین مردم اقدام کرده بود. از سوی دیگر این کشور یکی از اعضای ناتو بود. وجود بحران جهانی میان قطب شرق و غرب باعث گردید تا کشورهای غربی زمینه را برای نزدیک کردن رضاخان به ترکیه فراهم نمایند.

سرانجام برای نزدیک کردن این دو کشور در خرداد ماه ۱۳۱۳ شمسی رضاشاه تنها مسافرت خارجي خود را با حرکت به سمت ترکیه آغاز کرد و پس از بازدید از این کشور زنان بدون حجاب ترک را مشاهده کرد که در نتیجهٔ قانون منع حجاب آتاترک، زنان ترک برای ورود به مدارس و کار در مراکز دولتی باید کشف حجاب میکردند. بازدید از مراکز اقتصادی و نظامی ترکیه در چشم رضاشاه ناچیز بود وعمده توجه پادشاه یک کشور به پوشش زنان ترک متمرکز شده بود و پاهای سفید و سینه های باز آنها هوش و هواس پادشاه ایران را ربوده بود. اگر چنین واکنشی از پادشاهان عرب سر میزد یهودیان هالیوود ده ها فیلم از نحوهٔ نگرش و برداشت پادشاه عرب میساختند اما شغف جنسی رضاشاه به یک دستاورد تاریخی بزرگ تبدیل میشود تا به هر طریق ممکن و به هر بهانه ای به جنگ اسلام رفت و اسلام را از جامعه ریشه کن کرد.

در واقع اقدامات اقتصادی رضاشاه همانند حرکت اقتصادی آتا ترک بیش از آنکه بر اقتصاد و نظریات اقتصادی تکیه کند به تغییر ساختار اجتماعی، فرهنگی جامعه اصرار داشت تا فرهنگی متحدالشکل مبتنی برارزشهای ملی بدون ارزشهای دینی ساخته شود. برنامهای اقتصادی درسراسر جهان در چهارچوب مباحث و نظریه های اقتصادی وغیر ایدئولوژیک ارائه میشود. در اعتقاد رضاشاه اقتصاد زمینهٔ تغییر فرهنگ مردم را فراهم نمیکند از اینرو پیروی از مدل اروپایی دولت ملی میتواند تغییرات را در متن جامعه تحمیل کند و اقتصاد، سیاست و فرهنگ را یکجا تغییر دهد چراکه برخلاف مدل آمریکایی در مدل اروپایی تغییرات از پائین به بالا صورت میگرد و ابتدا جامعه و مردم را تحت تاثیر قرار میدهد. ساختار جمعیت در کشور ناهمگون و متنوع است و از اقلیتهای قومی و فرهنگی متعددی تشکیل میشود.

ساختار جمعیت در اروپای غربی همگون است و دولتهای فرانسه و آلمان از یک نژاد درست شده اند. این ساختار در ترکیه هم نسبتا همگون است و غیراز اقلیت قومی کُرد اقلیت برجستهٔ دیگری وجود ندارد. اما بدون در نظر گرفتن همه این فاکتورها در این سرزمین ساختار جمعیتی بسیار متنوع است و این سرزمین از اقلیتهای قومی متعددی تشکیل شده بود که در مقدمهٔ آنها اقلیتهای قومی ترک و عرب هستند. درمدل دولت-ملت اروپایی دولت مرکزی مشروعیت خود را از ملت کسب میکند و براساس ویژگی ها و ارزشهای ملی تشکیل میشود. رضاشاه و مدعیان اطراف او با مشاهدهٔ این وضعیت همهٔ تلاش خود را روی یکسان سازی فرهنگی متمرکز نمودند تا با ابتدا یک ملت آرمانی تولید کنند سپس از دورن این ملت آرمانی یک دولت ملی تاسیس کنند و حتی در این زمینه به تغییر بافت جمعیت در مناطق عرب اقدام نمودند و بخشی از عربها را به شمال شرق کوچاندند تا ترکیب جمعیت را تغییر دهند و در مناطق عرب شهرهای کوچکی با نام شهرک اصفهان و یزد ایجاد نمودند.

رضاشاه با مشاهدهٔ الگوی ترکی و پیروی از مدل سیاسی دولت ملی در اروپا مرحلهٔ نوینی را درحیات اجتماعی این سرزمین بنیانگذاری نمود تا جامعهٔ جدیدی با فرهنگ، زبان و تاریخ مشترک شکل دهد و تفاوتهای فرهنگی و ناهمانندی نژادی را ازبین برد و جامعه ای متحد الشکل ایجاد نماید. بنابراین برای شکل دادن این جامعه به سراغ تاریخ رفت چراکه برای ایجاد جامعه ای با یک نژادو یک فرهنگ نیازمند رجوع به تاریخ بود تا برای همهٔ اقوام یک منشأ و یک تاریخ مشترک ساخته شود. از اینرو از «ایدئولوژی تاریخ» بهره جست که بر برتری بخشیدن به فرهنگ، تاریخ و تمدن هخامنشیان استوار است تا یک منشأ تاریخی جدیدی برای جامعه تعریف شود که منشأ آن غیر اسلامی است تا بتواند زنان را قانون کشف حجاب خود را تصوق و اجرا نماید. بنابراین برای تحقق این آرزو شعار برتری تاریخ و تمدن هخامنشیان و ساسانیان را سرداد و مبدأ و منشأ تاریخ کشور را برپایهٔ تاریخ قبل از اسلام قرار داد.

پس از حاکمیت آتاتورک براساس ایدئولوژی ملی نام این کشور از «دولت علیهٔ عثمانی» به «ترکیه» تغییر داده شد چراکه در الگوی دولت-ملت اروپایی نام کشورها از نام نژاد اکثریت جمعیت ساکن مشتق میشود و مشروعیت خود را از ملت دریافت میکنند. **براین اساس نام کشور تحت حاکمیت مصطفی کمال از اکثریت «نژاد تُرک» مشتق گردید و «ترکیه» نامیده شد و مصطفی کمال با لقب افتخاری «آتا ترک (پدر کشور تُرکیه)» ملقب گردید.** همچنین نام کشورهای فرانسه، جرمن (آلمان)، انگلیس و ... از نام نژاد یا ملت ساکن مشتق شده است. بنابر الگوی دولت-ملت نام ممالک محروسهٔ قاجار برای خاندان پهلوی غیرقابل بود چراکه قدرت خاندان قاجاریه به خاندان پهلوی رسیده بود. از سوی دیگر در الگوی سیاسی دولت ملی رضاشاه نام کشور باید مستقل از نام از خاندان باشد. دولت ملی نام و ویژگیهای خود را از نام ملت خود دریافت میکند و هرگز نمیتواند از نام خاندان حاکم برخود گرفته شود. سرانجام رضاشاه دسته ای از روشنکفکران خود را دعوت میکند تا نام جدیدی برای این سرزمین انتخاب کنند که منعکس کنندهٔ قدرت و عظمت رضاشاه باشد و تامین کنندهٔ اهداف و مقاصد ایدئولوژی تاریخ باشد. «ایران» نام یکی از دولتهای افسانه ای در شاهنامهٔ فردوسی است که درکنار نام «توران» به عنوان دو سرزمین خیالی در اشعار فردوسی بکار رفته اند. دردوران پهلوی این نام توسط یکی از مشاورین شاه بنام «سعید نفیسی» ازمیان افسانه های رایج در شاهنامه استخراج گردید ونام کشور در سال ۱۳۱۳ شمسی به «ممالک متحد ایران» تغییر داده شد.

ایـران نـشـانی از تـمـرکـزگـرایـی

اصولا نامهای بومی و محیطی که از طبیعت یک منطقه اقتباس میشود نام و نشان خودورا براساس ساختار سرزمینی مانند آب، هوا و خاک و ویژگیهای زیستی یک منطقه بدست میآورند. نام روستای «قلعه کعبی» که به دلیل مجاورت به قلعهٔ حاکم قبیلهٔ بنی کعب اقتباس شده و یا نام روستای «آسیاب» که نام خود را از وجود آسیاب برای آرد کردن گندم گرفته است جزء نامهای بومی و محیطی به شمار می آید که در نتیجهٔ تعاملات طبیعی زندگی بشر [40]و براساس احساس نیاز متولد شده است که حاوی معانی و مفاهیم تاریخی و زیستی از نوع زندگی بشری است. اماکن و مناطقی که از نامگذاریهای محیطی و بومی برخوردار هستند نسبت به مناطق و سرزمینهایی که دارای نامگذاریهای سیاسی هستتند کمتر در معرض تغییر نام هستند چرا که نامهای بومی و طبیعی از ویژگی های زیستی یک مکان سرچشمه میگیرند و حاوی آدرس و عنوان تاریخی یک مکان است که در ذهن و خاطرهٔ مردم باقی میماند، بنابراین به دشواری نام و هویت تاریخی خود را از دست میدهند.

اما معمولا نامگذاری کشورها کمتر از این قاعده پیروی میکند و نامگذاریها کشورها همواره سیاسی و یا مذهبی بوده است و پیش ازقرن نوزدهم نامگذاری سرزمینها و کشورها یا سیاسی بوده و از نام خاندان یک سلسله گرفته میشد و یا این نامگذاریها از مذهب رایج در یک سرزمین اقتباس میشد. و با توجه به این سنت در این سرزمین سلسله های صفویه، افشاریه، زندیه، و قاجاریه از نام خاندان حاکم برآنها اتخاذ شده است از ایندرو نام این سرزمین پس از پیروزی **«محمد خان قاجار»** به نام **«ممالک متحد قاجار»** تغییر نام پیدا کرد. اما پس از قرن نوزدهم سنت رایج «نامگذاری بنام خاندان» جای خود را به نامگذاری سیاسی و جغرافیایی میدهد. پیشرفت علم در قرن نوزدهم باعث تحول بخشیدن به زندگی و حیات انسان شد و از نتایج عمدهٔ این تحول پیشرفت سیاسی بود که همراه با تأسیس دولت، تقسیم قدرت میان سه قوه براساس مدل منتسکیو و شکل گیری مجلس از طریق برگزاری انتخابات، سپس تصویب قوانین و در نهایت محدود کردن قدرت در دست پادشاه بود.

40 روستاهای قلعه کعبی و آسیاب در محدوده شهرستان امیدیه و شهرستان بهبهان در استان خوزستان واقع شده اند.

برخی کشورها در اروپا نام کشورهای خود را از نام ملتهای خود اقتباس کردند چراکه دولتها درکشورهای اورپای غربی از متن «یک نژاد مشترک»، «یک فرهنگ مشترک» و «یک زبان مشترک» بوجود آمده بودند و کشورهایی که دولت آنها براساس «یک نژاد مشترک»، «یک فرهنگ مشترک» و «یک زبان مشترک» با نام «دولت ملی» نام گذاری شدند. درکشور کنونی تحت امواج ناسیونالیستی حاکم بر قرن بیستم نام « ایران» از درون شاهنامهٔ فردوسی استخراج گردید. بنابراین نام این سرزمین از «مملکت محروسه قاجار» به «مملکت محروسه ایران» تغییر نام پیدا کرد اما بازهم از نظر سیاسی مملکت محروسه ایران نمی تواند تامین کنندهٔ جاه طلبی و استبداد رضاشاه باشد. زیرا در نتیجه انقلاب مشروطه تقسیمات کشوری بر مبنای ایالت و ولایت بود. وجود نام «ایالات» و «ولایات» در ساختار قانونی یک کشور از نظر سیاسی نمایانگر استقلال نسبی سایر ولایات و ایالات است و دولت مرکزی باید مطابق این اصل قدرت را میان همهٔ کشور بطور مساوی تقسیم کند. از سوی دیگر وجود اقلیتها نشاندهندهٔ عدم وجود یک فرهنگ، زبان و تاریخ مشترک در کشور است چراکه هر اقلیت دارای فرهنگ، زبان و تاریخ خاص است. وجود نام «ایالات» درجهان منعکس کنندهٔ وجود استقلال نسبی میان بخشهای مختلف یک کشور است که از تمرکز قدرت دریک مکان جلوگیری میکند.

در ایالات متحده آمریکا و امارات عربی متحده قدرت سیاسی میان همهٔ بخشها بطور مساوی تقسیم شده و از تمرکز قدرت در پایتخت جلوگیری میکند. وجود «ایالات» در نام ایالات متحدهٔ امریکا و همچنین «امارات» در امارات عربی متحده معرف وجود استقلال نسبی ایالات در امریکا است. در قوانین موجود در امارت عربی متحده این کشور از امارت دبی، ابوظبی، شارقه، العین تشکیل شده است و هریک از این امارتها دارای مدیریتی مستقل است. اما رضاشاه برای انحصار قدرت در دستان خود قانون تقسیمات کشوری جدیدی در سال ۱۳۲۰ شمسی تدوین و تصویب گردید که بر اساس آن واحد تقسیمات کشوری از «ولایت» و «ایالت» به «استان» تغییر داده شد و ایران دارای چندین «استان» شد. در واقع استان نسبت به ایالت واحد سیاسی کوچکتری بود که فاقد استقلال نسبی است و از نظر اداری، سیاسی، اقتصادی از دولت مرکزی در تهران تبعیت میکند و هیچگونه اختیاری در برنام ریزی و تصمیم گیری ندارد. از نظر مدیریتی نیز «استاندار» نماینده دولت بود و بوسیله دولت مرکزی در تهران منتصب میشود. انتصاب استاندار بوسیله دولت اختیارات و عملکرد استاندار و استان را محدود میکند و همهٔ قدرت تنها در پایتخت و دردست دولت مرکزی متمرکز میکند. تمرکز قدرت در پایتخت ایران منجر به تمرکز قدرت در دست رضاشاه شد. این قوانین تاکنون در جزئیات خود جمهوری اسلامی اجرا میشود چراکه همچنان قدرت رادر دست رهبر محدود نموده است.

از سوی دیگر زیربنای جمعیت در کشورایران را اقلیتها تشکیل میدهند. از اینرو هدف اصلی این تغییرات ایجاد ساختار و نظم جمعیتی جدیدی بود که در آن تنها یک فرهنگ، یک قوم و یک ملت سکونت داشته باشد. بنابراین ایالتهایی را که در آنها گروههای قومی و زبانی در اکثریت بودند به استانهای کوچکتر و در صورت امکان با ترکیب قومیّتی متفاوت تقسیم نمودند. به عنوان مثال ایالت آذربایجان به چندین استان تقسیم شد و در آذربایجان غربی که یکی از این استانها بود ترکها در کنار کردها قرار گرفتند در خوزستان اعراب و بختیاریها، درسیستان و بلوچستان، سیستانیهای شیعه و بلوچهای سنی و...ترکیب جمعیتی استانهای تازه بوجود آمده را تشکیل دادند تا اولاً اقوام واحد از نظر قومی و زبانی را از هم جدا کنند و قدرت آنها را در مقابل قدرت حکومت مرکزی کاهش دهند و ثانیاً با در کنار هم قرار دادن قومیّتهای مختلف در یک منطقه و درگیر نمودن آنها با همدیگر، موجب تضعیف قدرت قومیتها شده و آنها را بجای توجّه به حکومت مرکزی به همدیگر مشغول دارند. بنابراین «مملکت محروسه» از «مملکت محروسه ایران» حذف گردید و در نوروز ۱۳۱۴ شمسی با اعلام رسمی وزارت امور خارجه نام این کشور در سطح بین المللی رسما از «مملکت محروسه ایران» به «ایران» تغییر پیدا کرد و نام این کشور در سازمان ملل بنام ایران ثبت شد. انتخاب این نام همراه با تغییرات عمیق فرهنگی و سیاسی شد و این کشور را تا به امروز در دام استبداد، تمرکز قدرت و ناهنجاری های فرهنگی فرو برد.

اساس حاکمیت در رژیمهای استبدادی و دیکتاتوری ایدئولوژی است. ایدئولوژی ها این ظرفیت را درجامعه ایجاد میکنند تا دیکتاتورها قدرت نامحدود خود را مشروع سازند. دیکتاتورها با تمسک به ایدئولوژی ها قدرت نامحدود را خود را مقدس جلوه میدهند و دیکتاتورها در شکل منجی ظاهر شوند که خداوند رسالت نجات یک ملت را به آنها محول نموده است. بنابراین مطابق ایدئولوژی تاریخ رضاشاه بخشهای افتخارآمیز تاریخ هخامنشی، ساسانی و صفویان از تاریخ جدا شد و به عنوان تاریخ ایران در فرهنگ و ادبیات کشور تزریق شد. درحالیکه عربها، ترکها، بلوچها، ترکمن و سایر اقلیتها قومی با تاریخ و نام هخامنشیان و ساسانی بیگانه بودند و تنها نامی که شنیده بودند نام صفویان است چراکه این نام با ایدئولوژی شیعه پیوند خورده است. بنابراین پیش از تاریخ ۱۳۱۳ شمسی عناوین و القابی بنام «نژاد ایرانی»، «تاریخ ایرانی» و «فرهنگ ایرانی» وجود نداشت.

اقتصاد در حال رشد بود و به دلیل رقابت میان دو قطب شرق و غرب این سرزمین مورد توجه غربی ها قرار گرفت. هدف غرب از تقویت ایران ایجاد و ساخت یک ژاپن قدرتمند دیگر در کنار اتحاد جماهیر شوروی بود. کمونیستها برای ساخت جامعه ایده آل و اشتراکی خود خواستار نابودی نظام سرمایه داری غرب بودند. ایالات متحده و اروپا برای شکست کمونیستها در شرق آسیا ظرفیتهای اقتصادی ژاپن را تقویت نمودند تا این کشوربا نظام سرمایه داری خود عامل تهدید کننده ای برعلیه چین باشد و بتواند جریان کمونیست را درمیان کشورهای آسیای میانه مهار نماید. پس از موفقیت تجربهٔ اول درشرق اسیا اینبار غربیها این کشور را برای این تجربه انتخاب کردند تا یک ژاپن دیگری در مجاورت اتحاد جماهیر شوروی بنا نهند تا از امتداد و حرکت ایدئولوژی کمونیستی در خاورمیانه جلوگیری کنند.

باتوجه به فرصت پیش آمده رضاشاه نه تنها از صنعت و اقتصاد غرب بهره جست که برای تحقق آرزوهای سیاسی خود وارد میدان عمل شد تا همهٔ آرزوهای سیاسی خود را در چهارچوب رویدادها و روایات تاریخی توجیه و تفسیر میکرد و ایران را به عنوان امتداد امپراطوری هخامنشیان و ساسانیان قلمداد نمود و خود را وارث کوروش معرفی کرد. به گونه ای که نظام سیاسی همانند نمایشنامه بزرگی درآمد و فضای کشور همانند صحنهٔ تئاتر مجللی شد و تسلیم جاه طلبی رضاشاه شد تا از این طریق آرزوهای سیاسی پادشاه ایران زمین برآورده شود. بنابراین دراین نمایشنامه رضاشاه میرپنج خود را جانشین کوروش منصوب نمود و از ایران امپراطوری خیالی بزرگی ساخت که همه کشورهای آسیای میانه، افغانستان، کشورهای عربی را تحت تسلط دارد از اینرو افتخارات، قهرمانان، شاعران، روشنفکران این کشورها را به سرقت برد و با نام ایرانی تحریف نمود. اینگونه است که قدرت نامحدود یک دیکتاتوری بوسیلهٔ تاریخ، شعر و حماسه توجیه و تقدیس میشود و مردم برای داشتن چنین دیکتاتوری به خود افتخار میکنند.

از پیامدهای عمدهٔ ایدئولوژی تاریخ در دوران پهلوی تحریف تاریخ در بخش سیاسی و مذهبی بود تا هویت جدیدی شکل گیرد که اساس آن تاریخ است. به گونه ای که همهٔ رویدادهای تاریخی برای شکل دادن هویت جدید «ایران» تحریف شد و برای اینکه پروسهٔ تحریف به خوبی پیش رود مؤسسهٔ «فرهنگستان ایران» تأسیس شد. فرهنگستان ایران برای نهادینه کردن نام «ایران» به دستور رضاشاه تاسیس شد و همهٔ عناصر و نشانه های فرهنگی، زبانی و تاریخی این سرزمین بوسیلهٔ این مؤسسه مورد بازنگری و تجدید نام قرار گرفت و نام ایران درهمهٔ کتابهای درسی، اشعار، ترانه ها، رسانه های جمعی وحتی کتابهای ترجمه شده وارد شد. در حوزهٔ تاریخ همهٔ سلسله ها، حکام، فرماندهان با عنوان ایرانی درکتابها عرضه شد و امپراطوری هخامنشیان و ساسانیان با نام امپراطوری ایران معرفی شدند تا مخاطب گمان کند که نام ایران از هزاران سال پیش وجود داشته است. از سوی دیگر نام شهرها، مناطق عربی و ترکی تغییر داده شد و با نامهای غیرمحلی و غیربومی که از کتابهای تاریخی و کتاب شعر استخراج گردیده بود تعویض شد.

مـؤسـسـهٔ فـرهـنـگـستان ایـران

سومین عامل تعیین کننده ای که ایدئولوژی ساختار خود را برآن استوار میسازد زبان و ادبیات یک ایدئولوژی است که باعث انتقال معانی میشود برای پیروان یک ایدئولوژی میشود. این بخش از مجموع همهٔ آثار مکتوب مانند کتابها و مقالات و همچنین آثار شفاهی مانند سخنرانی ها و سرودها تشکیل میشود. زبان و ادبیات دریک ایدئولوژی نقش سازنده و محوری ایفا میکند چراکه ایدئولوژیها برای بقای خود نیازمند طراحی و تدوین زبان و ادبیات قدرتمند و وسیعی هستند تا میزان تاثیرگذاری و نفوذ خودرا براذهان عمومی جامعه افزایش دهند. زیرا زبان و ادبیات باعث انتقال معانی و مفاهیم موجود دریک آرمان به جامعه میشوند و بقای یک ایدئولوژی رابرای مدت طولانی تری تضمین میکنند. ادبیات در گروههای ایدئولوژیک نقشی حیاتی ایفا میکند چراکه موجودیت گروهای ایدئولوژیک به شعارها، سخنرانیها، راهپیمائیهای دولتی، و القاب آنها بستگی دارد. درحالیکه موجودیت گروههای غیرایدئولوژیک به عملکرد آنها بستگی دارد موجودیت و بقای گروههای ایدئولوژیک به آرمان و ادبیات آنها بستگی دارد چراکه ادبیات معانی، مفاهیم و کارکردهای یک آرمان را به جامعه منتقل میکند. به همین دلیل در کشورهای ایدئولوژیک بر روی فرهنگ و آموزش سرمایه گذاری زیادی میشود و در همه کشورهای ایدئولوژیک شاهد رخ دادن یک «انقلاب فرهنگی» هستیم. در شوروی سابق، چین، کوبا و جمهوری اسلامی ایران شاهد وقوع یک انقلاب فرهنگی بودیم. در دوره پهلوی با بهرگیری از ایدئولوژی تاریخ این انقلاب فرهنگی از طریق «موسسه فرهنگستان ایران» هدایت و سازماندهی شد تا مطابق ایدئولوژی و راهبرد جدید یک فرهنگ، زبان و تاریخ جدید شکل داده شود که مبنای هویت ایرانی قرار گیرد و عناوینی بنام تاریخ ایران، فرهنگ ایران و سرزمین ایران درادبیات سیاسی کشور رایج شوند.

مؤسسهٔ فرهنگستان ایران در دوران رضاشاه ایجاد گردید. این مؤسسه با تقلید از کشور فرانسه به منظور ایجاد تغییر در زبان و ادبیات فارسی تاسیس شد. ادارهٔ این مؤسسه به برخی از نخبگان نژادپرست دوران پهلوی سپرده شد. اما اقدامات این گروه فراتر از عمل در بخش ادبیات بود که نقش این مؤسسه فراتر از ایجاد تغییرات در زبان و ادبیات توسعه داده شد وباعث ایجاد بزرگترین تحریفات تاریخی درعرصهٔ فرهنگی و سیاسی شد. پس از تغییر نام کشور از «مملکت محروسهٔ قاجار» به «ایران» این مؤسسه درخدمت ترویج «ایدئولوژی تاریخ» بکاربرده شد تا هویت جدید را در فرهنگ عمومی نهادینه سازد و تغییرات فرهنگی مدرن و ضداسلامی را درجامعه رواج دهد. نقش این مؤسسه انتقال ایدئولوژی ناسونالیست دوران پهلوی بود که از یک سو مدعی رابطه با ساسانیان بود و از سوی دیگر خود را میراثدار صفویان معرفی میکرد در صورتیکه صفویان ترک بودند و هیچ رابطه ای با فرهنگ و زبان فارسی نداشتند از سوی دیگر زبان و فرهنگ ساسانیان به گورستان تاریخ پیوسته بود. فرهنگستان ایران با هدف ایجاد یک فرهنگ عمومی مشترک فعالیت میکرد تا یک فرهنگ، زبان و تاریخ کشترک از مجموعهٔ تحریفات تاریخی در زمان رضاشاه ایجاد نماید و رسالت فرهنگی خود را تحت نام و عنوان زبان و ادبیات انجام میداد و برای تولید یک زبان و فرهنگ مشترک کار میکرد تا زمینهٔ هضم خرده فرهنگهای قومی را در فرهنگ دولتی فراهم نماید و جامعه ای با زبان و فرهنگ مشترک همانند کشور فرانسه تولید نماید تا از بطن این اشتراکات ملی دولت ملی رضاخان زائیده شود.

الگوی جوامع یک فرهنگی یکی از ویژگی ها اولیه جوامع توتالیتر و اقتدارگرا است. توتال در انگلیسی به معنای «همه» است و این همه باید از یک نگرش و یک فرهنگ پیروی کنند و در یک نظم ایدئولوژیک حرکت کنند. این شکل از حاکمیت در جهان درمیان کشورهایی وجود داشته است که در آنها تنها «یک» حزب حاکم باشد و نیروهای نظامی و امنیتی «همه» امور جامعه را کنترل میکنند. درکنار کنترل سازمانها و نهادهای سیاسی در این رژیمها وسایل ارتباط جمعی نیز تحت کنترل و ادارهٔ حزب و یا رهبر است.

درکشور ایران همواره نظارت بر فرهنگ جامعه از اولویات حکومتها بوده است و کنترل و هدایت فرهنگ در اینگونه رژیمها با هدف ایجاد یک تمرکز سیاسی و رژیم توتالی صورت میگیرد تا «همه در یک ویژگی مشترک باشند». دولتها برای ایجاد یک ویژگی مشترک در جامعه به سراغ فرهنگ میروند چراکه فرهنگ درهمهٔ بخشها و حوزه ها گسترده است. گستردگی و نفوذ فرهنگ درهمهٔ ابعاد حیات بشر باعث میشود که برخی گروهها پس از تسلط بر قدرت مرکزی دست بروی فرهنگ و قابلیتهای گستردهٔ آن می زنند تا برای کنترل افکار و تحمیل ایدئولوژی و اعتقادات خود از آن استفاده کنند. اشتراک همه در یک ویژگی از نشانه ها و شعارهای اصلی دولتها و رژیمهای تمامیت خواه است که در قبل و بعد از انقلاب بوده است و تنها تفاوت میان دو دوره ارزشها و معیارهای فرهنگی است که در قبل و بعداز انقلاب رژیمها ارزشها و معیارهای فرهنگی متفاوتی را در نظرداشته اند. در سطح گسترده و جهانی جوامع مارکسیستی مانند اتحاد جماهیرشوروی و چین نشاندار بارز اینگونه جوامع هستند که در آنها دولت مرکز با تکیه بر ایدئولوژی جمعی اولین گامها را در ایجاد یک جامعهٔ اشتراکی اقتصادی در دورهٔ معاصر برداشته اند.

پس از تحقق انقلاب مارکسیستی ۱۹۱۷ در شوروی سابق نظم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این سرزمین بطور کامل دگرگون شد و حاکمان این انقلاب اشتراکی پس از بسط قدرت نظامی خود نظام سیاسی حاکم راتحت حاکمیت یک حزب بزرگ درآوردند. انقلاب مارکسیستی ۱۹۱۷ ایدئولوژی کمونیستی خود را ازطریق انقلاب فرهنگی درعرصه های اقتصادی و سیاسی حاکم کردند و فرهنگ و آموزش را مطابق الگوها و ارزشهای ایدئولوژی کمونیستی درآوردند و انقلاب فرهنگی خود را در مؤسسات آموزشی، دانشگاه و مدرسه، کتاب و کتابخانه آغاز کردند. انقلاب فرهنگی در اتحاد جماهیر شوروی نه تنها مقدمهٔ تغییرات اساسی در دورن جامعه بود که درانقلابهای کمونیستی درخارج از شوروی نیز اقتباس شد و پس از انقلاب فرهنگی شوروی انقلاب فرهنگی چین نیز آغاز شد که با هدایت جیانگ چین همسر مائو بنیانگذارحزب کمونیست چین هدایت گردید. همهٔ جوامعی که نظامهای سیاسی آنها دیکتاتوری و توتالیتر بود از پروسهٔ فرهنگ سازی عمومی از طریق انقلاب فرهنگی تبعیت کردند تا جامعه ای متجانس و مشابه تولید گردد که از یک نوع فرهنگ تبعیت میکند و ازیک نوع نگرش یا مذهب پیروی میکند و یک نفر یا تنها یک حزب در راس رژیم حاکم قرار میگیرد و الگوها و معیارهای فرهنگی خاصی را به جامعه تحمیل میکند.

رضاشاه الگوی دولت–ملت را از فرانسه آموخته بود جامعهٔ فرانسه در زبان، نژاد، فرهنگ و رنگ پوست یکسان بود از درون این تجانس و همرنگی نژادی و زبانی و فرهنگی یک ملت همشکل بوجود آمده بود و دولتی که از قلب این ملت یک شکل سربرآورد با نام دولت ملی نامگذاری گردید. اما تفاوت فرانسه و ایران این است که فرانسه براساس یک فرآیند طبیعی به این شکل از جامعه و جمعیت رسیده بود وجمعیتی همگون دراین سرزمین ساکن شده که از زبان، فرهنگ و تاریخ مشترک برخوردار است. درصورتیکه ساختار جمعیت درسرزمین کنونی ایران براساس فرهنگها و زبانهای متفاوت تشکیل شده و اقلیتهای قومی مختلفی دراین کشور زندگی میکنند و هر بخش از کشور یک زبان، فرهنگ و تاریخ خاص خود را داشت. از اینرو رضاشاه ابتدا ارتش خود را قدرتمند میکند و برای تحمیل یک فرهنگ و یک زبان مشترک به جامعه از الگوی استالین استفاده میکند تا جامعه ای متحدالشکل بنا نماید که براساس یک زبان سخن میگوید و مطابق یک فرهنگ عمل میکند تا از بطن این جامعه دولت ملی متولد شود که رضاشاه در راس آن ایستاده و معیارها و ارزشهای مورد نظر خود را تحمیل میکند. البته شاید این ایده مطرح شود که موضوع ایدئولوژی و یکسان سازی فرهنگی از ویژگی رژیم اسلامی ایران است و عصر پهلوی از مباحث ایدئولوژیک مبری است.

درصورتیکه عصر پهلوی ضربات جبران ناپذیری رابه فرهنگ و تاریخ این سرزمین وارد کرد و همهٔ این اقدامات در جزئیات آن به جمهوری اسلامی انتقال پیدا کرد. اما تفاوت اساسی میان دورهٔ پهلوی و انقلاب این است که درعصر پهلوی نمادهای ایدئولوژی هخامنشی سازی تاریخ حاکم بود و با خرده فرهنگهای قومی مقابله شد و درعصر انقلاب ایدئولوژی تصوف صفوی بکارگرفته شد و مقابله با خرده فرهنگها در شکل اسلام ایرانی ادامه پیدا کرد بطوری که تنها شکل ارزشها و معیارهای فرهنگی از دوران پهلوی به دوران انقلاب تغییر پیدا کرده است اما اصل مقابله با خرده فرهنگها همچنان ادامه دارد و یکسان سازی فرهنگی براساس ارزشهای اسلام ایرانی انجام میگرد و مؤسسهٔ «فرهنگستان ایران» در دورهٔ انقلاب به نامها و شاخه های متعددی تقسیم میشود که مؤسسه «فرهنگستان زبان» با ریاست آقای حداد عادل یکی از شاخه های متعدد «فرهنگستان ایران» است.

مؤسسهٔ فرهنگستان ایران که توسط رضاخان تاسیس گردید وظیفه و نقش آن فرهنگ سازی و تحریف نامها و مفاهیم تاریخی بود. حلقه ای از روشنکفکران باستانگرا مانند سعید نفیسی، محمد علی فروغی و سید حسن تقی زاده در سال ۱۳۱۳ شمسی گردهم آمدند تا برای کشور نام جدیدی ابداع نمایند که شایستهٔ شأن و منزلت کشور باشد. بنابرای سعید نفیسی نام ایران را از شاهنامه استخراج کرد و در دی ماه ۱۳۱۳ شمسی پس از مشورت با شاه نام کشور از «ممالک محروسهٔ قاجار» به نام «ایران» تغییر داده میشود. تغییر نام کشور تنها اولین مرحلهٔ فرهنگ سازی بود چرا که پس از تغیر نام این سرزمین باید نام «مملکت محروسهٔ قاجار» از ذهن مردم فراموش گردد و این نام «ایران» در ادبیات و فرهنگ کشور نهادینه شود. براین اساس مؤسسهٔ «فرهنگستان ایران» در سال ۱۳۲۰ شمسی تاسیس شد تا نام ایران را از طریق نظام آموزشی وارد کتابهای درسی نماید. بنابراین وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه اساسنامه فرهنگستان را در شانزده ماده تنظیم کرد که به تصویب هیئت وزرا رسید. در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴، رضاشاه فرمان تشکیل فرهنگستان ایران را صادر کرد. مؤسسهٔ فرهنگستان ایران برای نهادینه سازی ارزشها و عمومی سازی معیارهای فرهنگی جدید تاسیس شد و برای تولید جامعه ای متحد الشکل در زبان و فرهنگ فعالیت خود را آغاز کرد که در نتیجهٔ این فعالیتها تاریخ سیاسی بطور کامل تحریف شد و همهٔ نامها و اصطلاحات قدیمی در تاریخ جای خود را به نام و اصطلاح جدید دادند تا در حرکتی موزون و هماهنگ ملیت جدیدی برای ایرانیان تشکیل گردد.

وظایف فرهنگستان طبق اساسنامه عبارت بود از «ترتیب فرهنگ به قصد رد و قبول لغات و اصطلاحات در زبان فارسی، اختیار الفاظ و اصطلاحات در هر رشته از رشته‌های زندگانی، پیراستن زبان فارسی از الفاظ نامتناسب خارجی، تهیه دستور زبان، جمع آوری لغات و اصطلاحات پیشروان و صنعتگران و الفاظ و اصطلاحات قدیمی و اشعار و امثال و قصص و نوادر و ترانه‌ها و آهنگ‌های ولایتی، هدایت افکار به حقیقت ادبیات و چگونگی نظم و نثر، تشویق شعرا و نویسندگان در ایجاد شاهکارهای ادبی، تألیف و ترجمه کتب سودمند و مطالعه و اصلاح خط فارسی». با نگاهی به تعریف فوق مشاهده میشود که چهارچوبی برای فعالیت این مؤسسه در نظر گرفته نشده است. این امر باعث شد که این دامنهٔ فعالیت این مؤسسه فراتر وظیفهٔ ترتیب فرهنگ باشد. بطوریکه در اولین قدم تاریخ کشور بوسیلهٔ این فرهنگستان تحریف گردد وهمهٔ نامهای محلی و نامگذاریهای قومی درحوزهٔ سیاسی وجغرافیایی در معرض تغییر و تحریف قرار داده شد ونام همهٔ شهرها وروستاهای عرب دراستان خوزستان تغییر داده شد تامناطق محل سکونت عرب ها رنگ غیرعربی پیدا کنند. ازسوی دیگر سلسله ها وحکومتهای ترک و غیرایرانی با نام ایرانی معرفی شدند و فرمانروایان وفرماندهان آنها فرمانروا و و فرمانده ایرانی لقب گرفتند درحالیکه ایران محصول سال ۱۳۱۳ شمسی بود.

مؤسسهٔ «فرهنگستان ایران» با همکاری سایر بخشهای اقتصادی و سیاسی کار تبدیل و تغییر نامها و اصطلاحات را در فرهنگ مکتوب آغاز کرد و در حوزهٔ فرهنگ و آموزش به ترجمهٔ واژه ها و نامهای غیرفارسی اقدام نمود ویک زبان مشترک طراحی نمود. این مؤسسه برای ایجاد یک زبان مشترک کار تصفیه و پالایش زبان فارسی را آغاز کرد و همهٔ نامها و اسمهای عربی را به زبان فارسی برگرداند اما دامنهٔ کار خود را به سایر حوزه های سیاسی، تاریخی و جغرافیایی توسعه داد و تحریفات فاجعه باری رادر نظام فرهنگی کشور ایجاد نمود. هدف اصلی از این اقدامات خدمت به ایدئولوژی سیاسی حاکم بود تا منشأ تاریخی و نشان اصلی همهٔ رویدادها با گذشته قطع شود و پروسهٔ ایرانی سازی یا همان «پروسهٔ شکل دهی به ملیت ایرانی» مطابق نگرش جدید شکل گیرد که در آن تاریخ و فرهنگ جامعه در کام نژادپرستان و یهودیان ریخته شود و هویت ایرانی مطابق نام هخامنشیان و ارزشهای غربی طراحی گردد.

اقدامات و تحریفات گستردهٔ فرهنگی و تاریخی با همدستی رضاشاه و حلقهٔ روشنکفران اطراف او اعمال میشد و همهٔ بخشهای آموزشی، فرهنگی و سیاسب باید مطابق دستورالعمل ها و معیارهای «فرهنگستان ایران» عمل میکرد. همزمان با تصفیه و پالایش زبان فارسی باید شاعر، سیاستمدار، نویسنده و مترجم نام جدید «ایران» را در آثار و نوشته های خود بکار برند و از اشاره به نام سلسلهٔ های حاکم در تاریخ این سرزمین خودداری کنند و به جای آنها نام ایران بکار برده شود تا این احساس عمومی شکل گیرد که ایران ازهزاران سال پیش وجود داشته است. در نتیجه نام ایران به همهٔ رویدادهای تاریخی اضاف شد و در این مدت همهٔ نامهای خاص و اصطلاحات تاریخی درمعرض تحریف قرار گرفتند و نویسندگان مجبور بود اصطلاحات تاریخی و نامگذاری های جدید را در آثارخود بکار برند تا به حوادث و رویدادهای تاریخی درگذشته ویژگی ایرانی داده شود و خواننده گمان کند که این وقایع در ایران اتفاق افتاده اند.

در کتاب «فرقه های مذهبی در ایران» جناب آقای راوندی نام ایران را به کل تاریخ تعمیم میدهد و با تاثیرپذیری ازفرهنگ رایج در دورهٔ پهلوی در آثارخود می نویسد "رهبران مذهبی جامعهٔ مزداپرستان در ایران (ساسانیان)" و فراموش میکند که نام ایران در دورهٔ ساسانیان وجود نداشت و در جای دیگری مینویسد "شاه اسماعیل پادشاه ایران زمین" درحالیکه شاه اسماعیل تُرک است و بنیانگذار سلسلهٔ ترکهای صفوی است و در زمان او نامی بنام ایران عنهادینه نمودن ارزشهای پهلوی نام ایران را درمیان نوشته های خود بکار میبرند تا وانمود شود که این نام و فرهنگ از گذشته وجود داشته است درصورتیکه نام ایران در سال ۱۳۱۳ درزمان رضاشاه از شاهنامه استخراج گردید. پس از عمومی سازی نام ایران در فرهنگ مکتوب پروسهٔ تغییر نام شهرها و مناطق غیرفارس آغاز میگردد تا این تغییرات در فرهنگ شفاهی و عامیانهٔ مردم جای گیرد و هویت اقلیتهای قومی غیرفارس تغییر کند و «پروسهٔ شکل دهی به ملیت ایرانی» در همهٔ ابعاد حیات اجتماعی نفوذ کند. بنابراین تغییر نام مناطق و شهرهای عربی در دستور کار مؤسسهٔ فرهنگستان ایران قرار میگیرد.

جنایت تغییر نامهای عربی

نامها در تاریخ بخشی از فرهنگها را تشکیل میدهند و هر نام محتوی شواهد و علائم فرهنگی زیادی است که در طول زمان و در نتیجهٔ تعاملات انسان با محیط شکل گرفته است. شکل گیری نامها با شکل گیری حیات اجتماعی بشر رابطه دارد و از نشانه های اولیه تمدن است. نام شهرها و مناطق همانند نام انسان ها مهم است و هر منطقه جغرافیایی باتوجه به رابطهٔ خود با ساکنان خود نامگذاری میشود و با زبان و فرهنگ ساکنان خود در ارتباط است. مناطق عربی با نامهای عربی و مناطق هندی با نامهای هندی نامگذاری میشوند که نشانگر فرهنگ و باورهای ساکنان آن است. شکل گیری نامها دارای مراحل و فرآیند خاصی است که با گذشته، محیط و باور مردم ارتباط دارد. نام ها در فرهنگ ملتها دارای معانی و مفاهیم متعددی هستند و هر نام میتواند حامل باورها و نشانه های متعددی یک قوم باشد که انعکاس دهندهٔ تاریخ و فرهنگ یک ملت است که در شناخت و بررسی یک فرهنگ مهم و مؤثر است و میتواند معرف سابقهٔ تاریخی و گذشتهٔ یک مکان باشد. بررسی نام «طلیعه» میتواند اهمیت و ارزش نامها را مشخص کند. «طلیعه» نامی عربی است و معنی «برآمده در سحر» میدهد. این اسم در فرهنگ عرب برای افرادی انتخاب میشود که در وقت سحر به دنیا آمده باشند تا یادآور لحظهٔ تولد فرد باشد و مژده دهندهٔ طلوع و نور در زندگی فرد باشد. از سوی دیگر با توجه به اینکه این اسم عربی است در لحظهٔ شنیدن آن هویت فرهنگی شخص برای مخاطب آشکار میشود که صاحب این اسم عرب است. اما مفاهیم و ارزش ادبی این نام به اینجا ختم نمیشود بلکه از نظر ادبی این نام دارای تای تأنیس «ة» که گویای مؤنث بودن فرد است این شناسهٔ ادبی شنونده را در شناسایی جنس مسمی کمک میکند که این فرد مذکر است یا مؤنث. مسلما شکل گیری و انتخاب این نام بدون دلیل نبوده است و محتوی علائم و نشانه های متعددی است که برای خانواده و فرد اهمیت دارد و با خاطرات و تاریخ خانوادگی آنها ارتباط دارد.

گذشته از ارزش ادبی اصولا نامها در تاریخ و ادبیات و حتی علم جغرافیا و علوم سیاسی نیز دارای ارزش تاریخی و علمی هستند و با شواهد و معانی که با خود حمل میکنند میتوانند به بسیاری از سؤالات و ابهامات محققان تاریخ، جغرافیا و علوم سیاسی پاسخ دهند. یک اسم با معانی و مفاهیمی که در بطن خود دارد میتواند به باورهای فرهنگی یک ملت اشاره نماید این مورد بویژه در مورد نامهای مذهبی مصداق پیدا میکند. وقتی که از طریق یک اسم میتوان به مسلمان بودن یا غیرمسلمان بودن یک فرد پی برد. از همه مهمتر اینکه اسمها میتوانند محل و مکان زندگی یک فرد را مشخص کنند که این نام به کدام منطقهٔ جغرافیایی تعلق دارد و از کدام گروه جمعیتی است. در واقع نامها به عنوان یخشی از هویت یک ملت به شمار میآیند و شناسنامهٔ یک فرد تلقی میشوند. نام‌های جغرافیایی و واحدهای سیاسی و شهرها و کشورها، در میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها از همین قواعد پیروی میکنند و با تاریخ و گذشتهٔ ساکنان آن ارتباط دارند و به عنوان بخشی از هویت و تاریخ یک قوم به شمار میروند و به شکل‌های متنوعی در خاطرات و اسناد مکتوب ثبت شده است. تغییر دادن نام شهرها موجب از دست رفتن سابقه تاریخی و فرهنگی آن مناطق میشود و گسست عمیقی را در هویت یک ملت به وجود خواهد آورد.

اما مؤسسهٔ «فرهنگستان ایران» بدون توجه به سوابق تاریخی و فرهنگی مناطق پروسهٔ تغییر نام شهرها و مناطق محل سکونت اقلیتهای قومی را آغاز کرد تا از این طریق هویت اقلیتهای قومی را تغییر دهد. این تغییر هم جهت با تغییر نام کشور به ایران بود. ایران معرف تاریخ و هویت پیش از اسلام است که رضاشاه تصمیم داشت با بهره گیری از نام ایران برای همه اقوام نام و نشان جدید تهیه نماید تا همه اقوام فرهنگ بومی خود را فراموش کنند خود را ایرانی بنامند. لذا براساس این دستورالعمل نام همهٔ شهرهای محل سکونت اقلیتهای قومی تغییر پیدا کرد و اسمهای محلی و قومی جای خود را به نامها و اسمهای جدیدی داد که با فرهنگ و باورهای اقلیتهای قومی متفاوت است. بیشتر این نامها یا از کتابهای شعر استخراج میشد و یا تنها به تغییر یک صامت و یا یک حرف در اسمها اکتفا میشد تا شکل و ظاهر اسم تغییر پیدا کند. پس از این تغییرات ادارات دولتی، نهادهای اقتصادی و سیاسی باید از نامگذاریهای جدید

در مکاتبات اداری و سیاسی خود استفاده کنند تا همهٔ مکانها و مناطق قومی منشأ ایرانی به خود گیرند و ذهن مخاطب گمان نماید که این مناطق و اماکن در گذشته ایرانی بوده اند. در این دوره همهٔ نام عربی در مناطق عربی تغییر پیدا کرد و نامهای «**احواز به اهواز، عبدان به آبادان، محمره به خرمشهر، فلاحیة به شادگان، معشور به ماهشهر، خفاجیه به سوسنگرد، بستان به دشت آزادگان، و غنوة به گناوه**» تغییر نام پیدا کردند.

شدت تاثیرات ایدئولوژیکی به حدی بود که تغییر نام شهر و مناطق عربی و تُرکی به یکی از اولویتهای سیاسی رژیم حاکم تبدیل شده بود تا به سرعت و به هر قیمت ممکن نام همه شهر مناطق عربی و ترکی با نامهای فارسی جایگزین شوند تا از این طریق هویت اقلیتهای قومی از آنها سلب گردد و این اقلیتها در کنار سایر اقدامات فرهنگ، زبان و تاریخ خود را فراموش کنند. مسلما نظریه پردازان وابسته به رژیم پهلوی تحت تاثیر هیجانات سیاسی و ایدئولوژیک خویش تصمیم میگرفتند چراکه نامهایی که برای شهرها و مناطث عرب و تُرک در نظرگرفته شده بود فارسی نبود و هیچ نشانی در فرهنگ لغت عجم ندارند. بلکه روشنکفکران وابسته به دربار پهلوی اسمها و نامها را تنها با تغییر در حروف الفبا تغییر میدادند تا اسم معنی عربی خود را از دست بدهد اما فاقد معنی ادبی میشود. به عنوان مثال شهر «تهران» پیش از این به صورت «طهران» نوشته میشدو طهران از طهارت و پاکیزگی گرفته شده بود. برای اینکه مسیر و هویت این نام تغییر داده شود تنها حرف اول آن تغییر داده شد و اکنون تهران فاقد معنی است. از هم مضحک تر نام گناوه است که فاقد معنی و نشان در ادبیات جهان است. نام اهواز نیز فاقد معنی و نشان ادبی در عربی ، فارسی است در حالیکه پیش از کلمه «حوزه» اقتباس شده بود که معنی محل زندگی است. چنین اقداماتی پر واقع نشانگر اوج بی فکری و بیسوادی مدعیان روشنفکری در دورهٔ پهلوی است که براساس احساسات و هیجانات سیاسی خویش برنام ریزی میکردند و با تقلید از کشور ترکیه فرآیند ملی سازی را آغاز کردند که در نهایت به جنگ با اقلیتهای قومی و تضاد داخلی منجر گشت و نه تنها نتیجه ای حاصل نشد که باعث از بین رفتن برخی خرده فرهنگهای بومی شد.

سندسازی ملی توسط مؤسسهٔ فرهنگستان

محدودهٔ سرزمینی که رضاخان با اسم «ایران» نامگذاری کرد خالی از افتخارات ملی بود. این سرزمین از یک سو به ساسانیان نسبت داده میشود و از سوی دیگر سیاستمداران این کشور خود را وارث صفویان معرفی میکنند. با نگاهی به تاریخ و گذشتهٔ این کشور مشاهده میشود که اقدامات رضاشاه در تحریف تاریخ بی دلیل نبوده است. چراکه پس تصرف قلمرو ساسانیان نام و هویت این پادشاهی به گورستان تاریخ پیوند میخورد و هیچگونه اثری از فرهنگ و تاریخ آن باقی نمی ماند. از سوی دیگر در قرن نوزدهم امپراطوری عثمانی و قلمرو ترکهای صفوی از هم پاشیده میشود و کشورهای تحت سلطهٔ عثمانی ها و صفویان مستقل میشوند و کشور کنونی ایران بوسیلهٔ بازماندگان و فرمانروایان ترک اداره میشد. اما رضاشاه ایدئولوژی خود را بر تاریخ سیاسی بنا مینهد و با کمک برخی از اطرافیان خود به جستجو در تاریخ اقدام میکند تا برخی از افتخارات گذشته را از تاریخ استخراج کند و هویت این سرزمین را براساس آن فتخارات بنا سازد. به این ترتیب آثارفکری و فلسفی ترکها در آسیای میانه، افغانها و حتی عربها را از درون تاریخ استخراج میکند و با نام این سرزمین به جامعه عرضه میکند.

بنابراین پروسهٔ سرقت آثار شاعران و نویسندگان فارسی زبان از کشورهای مجاور مانند افغانستان، ترکیه، کشورهای آسیای میانه و هند آغاز میگردد و همهٔ شاعران و نویسندگان فارسی زبان بنام شاعر و نویسندهٔ ایرانی عرضه میشوند و آثار ایشان جزء ادبیات ایرانی طبقه بندی میشود و در مراکز آموزشی تدریس میشود. از میان شاعران و نویسندگان برجستهٔ زبان فارسی تنها حافظ و باباطاهر در چهارچوب مرزهای کشور ایران متولد شده و وفات یافته اند و سعدی،

رودکی، ناصرخسرو، مولوی، فارابی، ابوعلی سینا و سید جمال الدین افغانی غیر ایرانی هستند. براساس سیاست سندسازی ملی لیست طویلی ازشاعران، نویسندگان و فعالان سیاسی توسط دستگاه جعل و تحریف با نام ایرانی معرفی شده اند و در بازار مکارۀ ایران با نام بزرگترین شاعر ایرانی و بزرگترین نویسندۀ ایرانی عرضه میشوند و هیکس در مورد اصل و سرچشمۀ این کالاها نمی پرسد. نمونۀ فاحش سندسازی ملی اقتباس نام بزرگان و شاعران برجسته افغانی است که مطابق سنت رایج در ادبیات سیاسی و تاریخی ایران همه افتخارات فرهنگی و سیاسی افغانستان و بزرگان افغان بنام ایرانی برگردانده میشود. نمونه بارز این رسوایی صدور شناسنامه ایرانی برای سیدجمال الدین اسدآبادی روشنفکر مبارز افغانی است.

با نگاهی دقیق به عکس ها و تصاویر باقی مانده از این مبارز مسلمان نشان میدهد که او یک افغانی است و شال بلند افغانی و لباسهای محلی افغان در عکسها و تصاویر ایشان بهترین شاهد بر افغانی بودن ایشان است. **سید جمال الدین** (۱۸۳۸ تا ۱۸۷۹ میلادی) در ادبیات خارج از ایران با نام **«سید جمال افغانی»** شناخته میشود. در اولین ترجمه خود از جنبشهای اسلامی جهان معاصر در دانشگاه چمران احواز با واقعیت این شخصیت برجسته آشنا شدم و پس از تحقیق و بررسی روشن گردید که ایشان افغانستان به دنیا آمده و در کابل به خاک سپرده شده است اما ماشین جعل اسناد ایرانی آن را یک ایرانی معرفی میکند و برای اینکه بتواند به ایشان برچسب ایرانی بزند و مجعولات خود را مستند سازد روستایی را در همدان به نام روستای اسدآباد نامگذاری می کند تا بتوانند محل ولادت ایشان را توجیه نمایند. غافل از اینکه مطابق سنت گذشتۀ جهان اسلام برای آنکه دولتمردان و مذهبیون شناخته شوند نام شهر، شهرستان و یا استان (ایالت) خود را یدک میکشیدند و هیچ شخصیت مذهبی و یا سیاستمداری برای تسمیۀ خود از نام روستای خود استفاده نکرده است چراکه مناطق کوچک و ناشناخته جغرافیایی جزء منابع مستند برای شناساسی افراد به شمار نمی آمدند و اگر سید جمال افغانی در همدان به دنیا آمده بوده باید بنام «سید جمال الدین همدانی» خوانده میشد مانند آنچه در مورد بابا طاهر همدانی و حافظ شیرازی بکار رفته است.

تحریف بارز دیگری که در ادبیات و تاریخ این کشور اتفاق افتاده است سرقت نام «جلال الدین رومی (۶۰۴ تا ۶۷۲ قمری)» است که همانند نام و شهرت «جمال افغانی» از تاریخ و ادبیات ترکیه دزیده میشود. این شخصیت در ادبیات جهان و خارج از ایران با نام **«جلال الدین رومی»** معروف است چراکه او در ترکیه به دنیا آمده است و چون سرزمین ترکیه پیش از اسلام تحت تسلط امپراطوری روم شرقی بود از این جهت با نام «جلال الدین رومی» شناخته میشود. جلال الدین رومی هرگز به ولایت خراسان تردد نکرده زندگی و حیات ایشان در آسیای میانه گذشته و مقبرۀ ایشان نیز در قونیۀ ترکیه واقع شده است. مولوی یکی ازصوفیان بزرگ حرکت تصوف درجهان است و مؤسس فرقۀ صوفیۀ «مولویه» درسرزمین ترکیه است. اما سندسازان ایرانی بدون توجه به نام و نشان حقیقی این شاعران و بدون توجه به حقوق سایر ملتها برای آنها شناسنامۀ ایرانی صادر میکنند و اقدام به جعل نام و شهرت شاعران برجسته ملتهای دیگر میکنند و افتخارات آنها را بنام خود میگذارند.

سعدی (حدود ۶۰۶ تا ۶۹۱ هجری قمری) نیز چون ایرانی نبوده است مطابق سنت عربی خود نام طایفه و قبیلۀ خود را یدک میکشد. سعدی بنا به اعتراف ادبیات فارسی سعدی عرب و از قبیلۀ بنی سعد است. رودکی و ناصرخسرو افغانی هستند. ابوعلی سینا (۹۸۰ و ۱۰۳۸ میلادی) در روستای افشانه نزدیک شهر بخارا پایتخت کشور ازبکستان به دنیا آمد خانوادۀ ابوعلی سینا تُرک بودند و او به زبان ترکی سخن میگفت. ابوعلی سینا همۀ آثار خود را به زبان عربی نوشت. فارابی (۸۷۸ و ۹۵۰ میلادی) نیز زادۀ کشور قزاقستان است که در شهر فاراب (یا جدیدا اوترار) به دنیا آمد مردم قزاقستان تُرک هستند و به زبان ترکی سخن میگویند و فارابی در شهر دمشق از دنیا رفت. همۀ آثار این دو اندیشمند به زبان عربی نوشته است و هیچ رابطه ای با زبان فارسی ندارند.

همهٔ این اقدامات و تحریفات هرگز اتفاقی و تصادفی نبوده بلکه شبکهٔ بزرگی از متفکرین و نخبگان ایرانی در کار این تحریفات اشتغال دارند و در پشت پرده با سرمایهٔ دولت مرکزی کار انتشار این تحریفات را انجام میدهند و رسالت جعل و تحریف را برای تقویت غرور ملی بر عهده گرفته اند. اگر با رعایت حقوق سایر ملتها همهٔ این عناصر، فاکتورها و شخصیتهای ادبی و علمی را از تاریخ و ادب ایران حذف کنیم و آنها را درجایگاه حقیقی و مکان جغرافیایی خود قرار دهیم خواهیم دید که در قلمرو جغرافیایی ایران فقر فرهنگی و ادبی شدیدی حاکم میشود و کشور در فقر تاریخی و محرومیت علمی فرو خواهد رفت در نتیجه نخبگان سیاسی و دانشگاهی این کشور برای نجات خود و جبران این نقص اقدام به تحریف و جعل اسناد تاریخی میکنند تا برای «ایران» یک اعتبار و منزلت علمی و ادبی کاذب خلق کنند.

عـراق عـجـم یا ایـران عـثـمـانـی

از ترفندهای دیگری که نویسندگان ومترجمین ایرانی با همکاری مؤسسه فرهنگستان زبان وارد ادبیات کشور کرده اند تحریف نام عراق به «عراق عجم» و «عراق عرب» است. در ایدئولوژی پهلوی به تاریخ صفویان به عنوان میراث ایرانی نگریسته میشود درصورتیکه صفویان از ترکهای آسیای میانه هستند که تاریخ حضور آنها به بیش از چند هزارسال می رسد و تاریخ، فرهنگ و زبان ترکها با تاریخ، فرهنگ و زبان ایرانی تفاوت دارد.

پیش از صفویان کشور کنونی ایرانی بخشی از امپراطوری ترکهای عثمانی بود. وقتی که صفویان امپراطوری ترکهای ترکیه را به دو بخش تقسیم کردند کشورهای متعددی جزء قلمرو ترکهای صفوی شد و سرزمین کنونی ایران، افغانستان، کشورهای آسیای میانه و بخش شرقی عراق جزء قلمرو ترکهای صفویه شد. پس سقوط صفویان این کشورها استقلال خود را بدست آوردند. فروپاشی امپراطوری ها در طول تاریخ امری طبیعی بوده است و کشورهای زیادی در اروپا و آسیا در نتیجهٔ فروپاشی امپراطوری شکل گرفته اند. بطوریکه پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی کشورهای دیگر استقلال خود را بدست آوردند. سرزمین کنونی ایرانی ابتدا بخشی از قلمرو ترکها عثمانی بود و پس از تقسیم امپراطوری عثمانی تحت سلطه ترکهای صفوی بود. بنابراین کسانی که عراق را به عراق عجم و عراق عرب تقسیم میکنند ابتدا باید از عنوان ایران عرب نام ببرند و سپس از ایران عثمانی سخن بگویند و در مرحلهٔ آخر ایران را با نام صفوی در ادبیات خود بکار برند.

سرزمین ایران کنونی بیش هزار سال تحت تسلط امپراطوری امویان و عباسیان بود. وقتی که میراث امویان و عباسیان به ترکهای عثمانی منتقل شد و سرزمین ایران کنونی نیز در قالب کلی امپراطوری اسلامی در این چندین قرن تحت حاکمیت امویان، عباسیان و ترکهای عثمانی بوده است. اما در تاریخ ایران به این موضوع اشاره نمیشود و همواره برای این کشور تاریخ دیگر تعریف میشود. مدعیان ایرانی که تحت تاثیر ایدئولوژی تاریخ رضاشاه قرار گرفته اند در عرصهٔ تقلید و نه تحقیق بدون اطلاع از سیر تحول تاریخ از آوردن نام عثمانی خودداری میکنند و درمقابل سیر طبیعی تاریخ اعتراض میکنند و تلاش میکنند که تاریخ و قدرت عثمانی را محدود به کشورهای عربی کنند و حاکمیت این امپراطوری برخاک ایران را انکار کنند. تاریخ در این کشور به شکل فاجعه باری تحریف شده است و برمبنای احساسات و هیجانهای ملی و غیرمستند نوشته شده است در سطح ملی تدریس میشود.

در حالیکه ریزترین مسایل تاریخی و سیاسی از دید نظانهای حاکم در دورهٔ انقلاب و قبل از انقلاب پنهان نمانده است و کتابهای درسی بطور مرتب مورد بازبینی و تحول قرار میگیرند اما به مسئله تحریف در تاریخ توجه نمیشود و تاریخ با همان تحریفات در نظام آموزشی تدریس میشود.

این اقدامات و تحریفات بخش کوچکی از توطئه های مؤسسهٔ «فرهنگستان ایران» است تا با بکارگیری این ترفندها غرور ایرانی احیای شود و برتری ایران برعربها حفظ گردد. غافل از آنکه عراق موجودیت خود را هفت هزار سال پیش در تاریخ رقم زد و تمدن بین النهرین خود را پیش ازمهاجرت قوم آریایی ازسیبری و کنارهای خزر در تاریخ جهان به ثبت رسانده است و با خلق بزرگترین و درخشان ترین تمدن بشری دردورهٔ سامی های بابلی اعتبار و شأن تاریخی بزرگی به جهان و ایرانی معاصر و آریایی قدیم بخشید. اما دستگاه تحریف میخواهد همهٔ دستاورهای عرب را نادیده بگیرد و عرب را تحت سلطهٔ ایرانی نشان دهد. همهٔ این اقدامات در زمان رضاشاه تحت کنترل و نظارت فرهنگستان ایران انجام میگرفت تا درکنار ابداع زبان فارسی، فرهنگ جدید ایرانی نیز طراحی و ساخته شود. همهٔ این هیجانات ملی در جزئیات خود بوسیلهٔ جمهوری اسلامی انتقال یافته است و در دوران انقلاب جزئیات جدیدی از تاریخ مذهبی بر این تحریفات افزوده شده است تا تحریفات تاریخ سیاسی رضاشاهی با تحریفات مذهبی آیت الله ها آمیخته شود و جامعه و مردم در یک فضای کاملا خاکستری زندگی کنند.

نـقـش روشنـفـکر

در آغاز انقلاب بلشویک به رهبری لنین در شوروی سابق بسیاری از روشنفکران تحت تاثیر فشار و اختناق حاکم از کشور خود گریختند و به کشورهای اروپایی پناه بردند. اما پس از روی کار آمدن استالین و آرام تر شدن شرایط سیاسی در شوروی سابق استالین دستور به بازگرداندن نخبگان فرهنگی و روشنفکران به کشور داد تا به هر طریق ممکن روشنفکران و نخبگان فرهنگی به کشور بازگردانده شوند. رژیمهای سیاسی حاکم از طریق برنامه و طرحهای گوناگونی با مدیریت و هدایت نخبگان سیاسی خود تحریفات ظریف و مجعولات حرفه ای را در تاریخ سیاسی ایجاد کرده اند که توسط به اصطلاح روشنفکرها و تحصیل کردگان دانشگاهی وارد تاریخ شده و نشان میدهد که کار این مدعیان به مراتب خطرناکتر از مردان و روحانیان مذهبی است چراکه این گروه محل اعتماد مردم هستند. در حوزهٔ تاریخ وترجمه هرگز نباید به مترجمان و نویسندگان ایرانی اعتماد کرد. در قبل و بعد از انقلاب بخش مذهبی و غیر مذهبی در یک جهت فکر میکند و دریک مسیر حرکت میکند و با یک چشم می بیند و با یک قلم مینویسد. مطابق سنت روشنفگری این اعتقاد درجامعه شکل گرفته است که تحصیل کردگان دانشگاه و اندیشمندان غیرمذهبی کمتر تحت تاثیر تعصبات ایدئولوژیک هستند و آثار و ترجمه های خود را بدون جانبداری و تعصب تهیه میکنند اما درواقع این گروه ها واقعیات و حقایق علمی و تاریخی را به شکل ظریفی تحریف میکنند که کمتر در معرض دید و توجه عموم باشند.

گروهای غیرمذهبی و به اصطلاح روشنفکرها در سخنان خود و اعمال خود همواره بر لزوم بی طرفی و عدم تعصب در تحقیقات تاریخی اصرار دارند اما این دسته منبع تحریفات بزرگ تاریخی هستند که همهٔ منابع و آثار فکری خود را با جانبداری تهیه کرده اند و حقایق و واقعیات علمی و فرهنگی هرگز برای آنها ارزشی ندارد چراکه این افراد هم در جستجوی منافع سیاسی و حزبی و ملی خود حقایق و واقعیات علمی را قربانی کرده اند و جامعه و مردم هرگز نباید به افکار و اعمال فکری این روشنکفران در حوزهٔ تاریخ سیاسی اعتنا کنند.

معمولا مردم در زمینهٔ تحقیقات و مطالعات تاریخی به آخوند اعتماد نمیکنند و با این واقعیت آشنا هستند که آخوند و روحانی مذهبی مطابق ایدئولوژی مذهبی خود عمل میکند و از انتشار حقایق تاریخی خودداری میکند پس به او اعتماد نمیکنند. اعتماد به مدعیان روشنفکری باعث شده است که این گروه دست به تحریف و تبدیل بسیاری از واقعیات و حقایق تاریخی بزنند که براین اساس گمان میرود که درست و معتبر هستند اما در واقع بخشی از فرآیند کلی تحریف است که روحانی و روشنفکر در آن شریک هستند. از این رو اگر مردم در اینگونه جوامع به نویسندگان خارجی اعتماد میکنند به دلیل ارزش حقیقت است. کار تغییر و تحریف در دورهٔ قبل از انقلاب برعهدهٔ مؤسسه فرهنگستان ایران بوده است و رسالت فرهنگ سازی شاهنشاه آریامهر به «ولی فقیه» واگذار گردید.

پیامدهای مدل دولت-ملت اروپایی

الگوی دولت–ملت در کشورهای غیر اروپایی نه تنها باعث پیشرف و توسعه این کشورها نشد بلکه زمینه را برای عقب ماندگی این کشورها فراهم نمود. این الگو تنها در جهت تمرکز قدرت در تهران و مقابله با اقلیتهای قومی بکار گرفته شد. در ترکیه آتش جنگ داخلی را برای بیش از ۴۰ مشتعل نمود و در ایران موجب رواج فرهنگ ضدعربی شد و همه منابع و امکانات را در اختیار اکثریت فارس داد و موجب شکل گیری تبیعض برعلیه اقلیتهای قومی شد و این اقلیتها را از همه امتیازات سیاسی و اقتصادی محروم نمود. از اینرو ایم مدل نه تنها زمینه را برای توسعه این کشور فراهم نکرد که پیامدها و نتایج ناگواری را متوجه فرهنگ نمود که در مقدمه آنها یکسان سازی فرهنگی بود تا یک فرهنگ ملی و دولتی شکل گیرد که همه اقلیتهای قومی مجبور به رها سازی فرهنگ خود و پیروی از فرهنگ ملی شوند.

۱). یکسان سازی فرهنگی

دولت ملی نوعی الگوی ادارهٔ سیاسی است که در آن دولت از متن یک گروه جمعیتی همگون متولد میشود. این شکل از دولت در جوامعی حاکم میشود که مردم یک جامعه از نژاد، فرهنگ، زبان، و تاریخ مشترک هستند. در واقع مردمی که دارای یک در نژاد، فرهنگ، زبان، و تاریخ مشترک هستند در علوم سیاسی با نام «ملت» نامیده میشوند و دولتی که از بطن چنین ملتی بیرون آید با نام دولت ملی خوانده میشود. دولت ملی انواع مختلفی دارد. در الگوی اروپایی ابتدا ملت در یک سیر تاریخی طبیعی بوجود میآید و یک گروه از جمعیت با اشتراکات نژادی، فرهنگی، زبانی، و تاریخی مشترک در یک مکان جغرافیایی ساکن شده اند. در نتیجه یک ملت پس از استقرار خود اقدام به تاسیس دولت خود میکند و حرکت شکل گیری دولت از پائین به بالا صورت میگیرد و ابتدا نظام اجتماعی استقرار می یابد و سپس نظام سیاسی تاسیس میشود. در الگوی آمریکایی این مسیر برعکس اتفاق افتاده است و به دلیل اینکه دولت آمریکا از تاریخ چندان طولانی برخوردار نیست ابتدا نظام سیاسی حاکم گردید سپس نظام اجتماعی و جامعه مستقر گردید. در این الگو اساس نامگذاری استقرار اجتماعی است که در قارهٔ اروپا کشورهای اورپای غربی ابتدا به استقرار اجتماعی رسیدند بنابراین سیستم آنها با نام مدل پائین به بالا نامگذاری شد.

اما رضاشاه و حلقهٔ به اصطلاح روشنفکران او همانند سایر فجایع تاریخی خود مدل اروپایی را انتخاب کردند تا دولت ملی خود را براساس مدل اروپایی خود تاسیس کند و چون جامعهٔ ایران از گروههای جمعیتی مختلف و اقلیتهای قومی متعددی تشکیل شده است برای تحمیل مدل اروپایی پائین به بالا به نابودی ساختار اجتماعی و فرهنگی کشور دست زد و برای تولید جامعه ای با یک زبان، فرهنگ، و تاریخ مشترک به جنگ اقلیتها رفت تا خرده فرهنگهای نظام فرهنگی را از بین برد و یک فرهنگ ملی و دولتی شکل دهد که همه گروههای اجتماعی در این فرهنگ مشترک شوند تا از بطن این فرهنگ یک دولت ملی زائیده شود. در این مرحله رضاشاه و مشاورین روشنفکر خود پروسهٔ یکسان سازی فرهنگی و قومی را آغاز میکنند تا **جامعه ای با زبان، فرهنگ و تاریخ یکسان بنا نهند**. در این الگو به کشورهای اروپای غربی نگریسته میشد که از یک نژاد تشکیل شده اند. در نتیجه رضاشاه و مجموعه اطراف او پروسهٔ یکسان سازی فرهنگی و اجتماعی از نظام آموزشی را آغاز کردند و به آموزش اصطلاح دیگری بنام **پرورش** افزوده است. وجود کلمهٔ پرورش به معنی پرورش و تربیت کودکان مطابق الگوها و ارزشهای ملی بود که دولت ملی در اختیار وزارت آموزش و پرورش قرار میداد. بعد از انقلاب رژیم حاکم الگوهای ملی–ایرانی را با الگوهای مذهبی شیعی تلفیق میکند و از طریق وزارت آموزش و پرورش به ذهن کودکان تزریق میکند.

۲). ایجـــاد تنـش

تاسیس دولت-ملت را هم می توان یکی از زمینه های بروز یک رشته تنش هایی دانست که در نهایت به بروز جنگ جهانی اول منجر شد. هرچند وضعیت جوامعی که دارای شرایط اقلیتی بودند، خود یکی از عوامل مهم تاسیس دولت-ملت بود، اما عواقب جنگ جهانی اول و دوم و نیز مبارزات رهایی بخش و ضداستعماری در آسیا و آفریقا به روشنی نشان داد که الگوی دولت-ملت فی نفسه و به تنهایی نمی تواند به عنوان راه حل نهایی برای جوامع نامبرده به شمار آید و حتی شاید درمواردی خود میتواند درتشدید علت این وضعیت مؤثرواقع گردد. درواقع مظالم عدیده ای که به بهانه تاسیس دولت-ملت به گروههای اقلیتی وارد شد. پس ازتاسیس نظام موعود نه فقط کاهش نیافت که در چهارچوب نسل کشی و محو کامل هویتهای فرهنگی این گروهها ابعاد فاجعه آمیز و گسترده تری نیز یافت[41].

مدل دولت-ملت در قالب یک پروسهٔ تاریخی شکل گرفته است که در آن ابتدا عناصر و مظاهر ملت مانند زبان و فرهنگ در میان یک گروههای نژادی خاصی بوجود می آیند و پس از تحقق این عناصر دولت از قلب ملت بیرون میآید. ایران و ترکیه نمونه های بارز این مثال هستند. این روند در کشورهای جهان سوم به جای به رسمیت شناختن حاکمیت مردم به مقتدر کردن حاکم مشروعیت بخشید و با رشد احساسات نژادپرستانه، تحریف تاریخ، مبارزه با دین اسلام در ترکیه و ایران، به نابود کردن حقوق اقلیتهای قومی منجر شد به گونه ای که در ترکیه به جنگ مسلح ۴۰ ساله کردها و در ایران نیز منجر به رشد تضادهای قومی گردید وچالش بزرگ بحران هویت را برای قومیتها رقم زد.

رضاشاه بدون توجه به تفاوتهای فرهنگی با پیروی از الگوی ترکی یک رویکرد ناسیونالیستی و سکولاری را در پیش گرفت و خواستار بنای هویت فرد ایرانی براساس این رویکرد بود. بنابراین با تلاش روشنکفران و مشاوران فرهنگی رضاخان زبان جدیدی بنام زبان فارسی طراحی و ابداع گردید و فرهنگ و تاریخ ایران قبل از اسلام به عنوان فرهنگ و تاریخ رسمی کشور معرفی و اعلام گردید. بنابراین روند دولت-ملت سازی در کشور با سرکوب و اسکان عشایر و مقابله با اقلیتهای قومی همراه میگردد و تفاوتهای فرهنگی و قومی هدف تهاجم نظام حاکم قرار گرفتند تا جامعه ای یکسان با فرهنگی مشابه و قومیتی یگانه و منحصر شکل گیرد و بافت اجتماعی متعدد و متکثر خود را در قالب یک جامعه همسان و متحدالشکل درآورد و نه تنها تمرکز سیاسی شدیدتر گردید که تمرکز فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، فکری و هنری نیز حاکم گردد.

اما اقلیت قومی عرب که از زبان و فرهنگ خاص خود برخوردار بود مورد در مرکز توجه و نگرانی نظام حاکم قرار گرفت چراکه وجود زبان عربی و مجاورت این اقلیت با کشورهای عربی آن را در مقابل پذیرش زبانهای دیگر بی نیازتر و مقاوم تر می کرد. باتوجه به اینکه میان دین اسلام و زبان عربی یک پیوستگی و اشتراک وجود دارد که و کشورهای عربی زیادی در مجاورت و همسایگی این اقلیت قرار دارند این اقلیت قومی برای محافظت از زبان خود بیشتر حساس میشد و در مقابل آموزش و فراگیری زبان فارسی ملی بیشتر مقاومت می کرد. وقتی اسلام زدایی و مقابله با عرب از اصول اساسی انقلاب اقتصادی و فرهنگی رضاشاه به شمار می آمد انزوای اقتصادی و فرهنگی این اقلیت بیشتر شد و میزان تنش و تضاد را با دولت مرکزی افزایش داد. از این رو قربانیان اصلی و اولیه این اقدامات در کشور، عربها بوده اند و اجتماعات عربی متحمل خسارات فرهنگی و اجتماعی جبران ناپذیری گشت. همهٔ این اقدامات بخشی از تغییر هویت اقلیت قومی عرب است تا فرهنگ، زبان و تاریخ خود را فراموش کنند.

---

41 اقلیتها– محمدرضا خوبروی پاک– مقدمهٔ دبیر مجموعه– انتشارات شیرازه – ۱۳۸۰

به این ترتیب شیخ خزئل به دستور رضاشاه کشته می شود و اسم همه شهرها و محله های عربی در جنوب و جنوب غرب ایران عوض میشوند و و به فارسی برگردانده میشوند. به این صورت که احواز به اهواز تغییر نام می یابد. اهواز در ادبیات فارسی و غربی هیچگونه معنی و مفهوم مشخصی ندارد. همچنین شهرعبدان به آبادان تغییر نام می یابد و در ادامه همه شهرها و مرکز عرب در جنوب و جنوب غرب فلات ایران تغییر نام پیدا می کنند.

رضاشاه به منظور تشدید مبارزه فرهنگی خود و سرعت بخشیدن به زوال خرده فرهنگهای بومی با تشکیل فرهنگستان ایران فشار به اقلیت های قومی را بیشتر کرد و اقدام به تحریف زبان، فرهنگ و تاریخ کشور مطابق با شرایط سیاسی و سلیقه های شخصی خود نمود و در این مسیر نژادپرستان برجسته ایرانی با ورود به این فرهنگستان اوج دشمنی خود را برعلیه عرب به نمایش گذاشتند. فریدون آدمیت و باقر مؤمنی نقش عمده ای در رشد و ارتقای نژادپرستی و دشمنی با عرب ایفا نمودند. فریدون آدمیت در کتاب خود بنام اندیشه های آقا خان کرمانی از نقشه آقا خان کرمانی پرده برمی دارد که آقا خان کرمانی طرحی را ارائه نمود که طی آن دولت زمینهای اقلیت قومی عرب را خریداری نماید و عربها از سرزمین آنها به مکان دیگری تبعید شوند.

۳) استبداد و تمرکزگرایی شدید

کشور فرانسه و سایر کشورهای اروپای غربی در طول زمان و در یک مسیر طولانی از یک زبان، فرهنگ و تاریخ شکل گرفته بودند و همهٔ مفاهیم سیاسی و فرهنگی براساس این قابلیت و ویژگی شکل گرفته بودند. به این شکل از دولتها که از دورن ارزشهای نژادی، تاریخی، فرهنگی، و زبانی مشترک زائیده شود «دولت ملی» گفته میشود. بنابراین رضاخان پس از تقویت و تجهیز ارتش و تاسیس نهادهای دولتی به سراغ تشکل «دولت ملی» خود رفت تا این دولت براساس ارزشهای نژادی، تاریخی، فرهنگی و زبانی مشترک شکل گیرد.

عموما مدل دولت-ملت سازی از دو مفهوم دولت سازی و ملت سازی مشتق شده است. در واقع مفهوم دولت سازی در معنای اروپایی آن در مورد توسعه نهادهای حکومت مداری کاربرد دارد و ملت سازی در مورد پیشرفت فرهنگ مشترک در قالب هویت ملی است. در فرآیند ملت سازی زبان و فرهنگ اکثریت جامعه تقویت میشود تا زمینه برای ایجاد یک فرهنگ و زبان در میان اکثریت مردم جامعه فراهم گردد و هرگز براساس تولید یک جامعهٔ متحدالشکل از یک فرهنگ مشابه و یک زبان مشترک نیست.

همچنین در پروسه دولت سازی، دولت از نظر نهادی رشد میکند و نهادهای سیاسی محلی، اقتصادی محلی و حتی فرهنگ محلی را از طریق روند دولت سازی ارتقاء داده میشوند تا به رشد و توسعه جامعه کنند. چرا که رشد درجهت سیاسی منجر به انباشت قدرت دولت و افزایش تمرکزگرایی دریک کشور میشود و این همان اتفاقی بود که در دورهٔ پهلوی اتفاق افتاد و در دوران انقلاب ادامه یافت. بنابراین رضاخان برای تقویت دولت مرکزی اصلاحات سیاسی خود را آغاز کرد و با ایجاد یک دولت متمرکز نمایندگان خود را به ولایات و ایالتهای مختلف فرستاد و نهادهای محلی را حذف کرد. در این مرحله رضاشاه مانند الگوی ناپلئون نظام اداری و سیاسی کشور را به چندین استان بزرگ تقسیم نمود که این واحدهای اداری-سیاسی به بخشهای کوچکتری تقسیم میشوندو همه مقامات و مسئولان محلی بوسیله دولت مرکزی درتهران منتصب میشوند. مدل رضاشاه در تقسیمات کشوری و اداری تاکنون باقی مانده است و قوانین اداری دههٔ ۲۰ شمسی در نظام جمهوری اسلامی نیز اجرا میگردد. این اقدامات بطور کلی به تشدید تمرکزگرایی و قدرت بخشی به دولت مرکزی و شخص پادشاه انجامید و نیز به قدرت بخشی به دولت مرکزی و ولایت فقیه در زمان انقلاب اسلامی می انجامد.

در بخش اقتصادی خطوط مطمئن تجاری ایجاد گردید و صنایع مدرن احیاء شد و خطوط راه آهن از جنوب به شمال کشور احداث گردید و فرودگاهها و جاده های تازه تاسیس در زمان انقلاب اسلامی مورد بهره برداری قرار گرفت و مشاغل متعددی در سطح کشور ایجاد شد و آزادی مطبوعات، رسانه و آزادیهای مدنی نیز در قالب تصویب قانون تضمین گردید. اکتشاف نفت برای اولین بار در استان خوزستان صورت گرفت و با ورود شرکتهای خارجی منابع نفتی کشور در استان خوزستان شناسایی و مورد بهره برداری قرار گرفت و با وجود سکونت اقلیت قومی عرب در این استان همه مشاغل دراختیار غیرعربها قرار داده شد واین اقلیت هرگز از همه منافع اقتصادی نفت و گاز محروم ماند.

فرآیند ملت سازی در ایران برپایهٔ اصول و ارزشهای ملی استوار بود که در آن سیستم آموزش و پرورش در کشور عمومی و رایگان می گردد بطوریکه همه افراد بتوانند از آموزش رایگان بهره مند شوند و این هدف بدون وجود جامعه ای با با زبان مشترک و فرهنگ یکسان امکان پذیر نبود بنابراین برای تحقق این هدف پروسهٔ یکسان سازی فرهنگی و زبانی آغاز میگردد و به دستور رضاشاه موسسهٔ زبان و فرهنگ ایران تاسیس میگردد و کار ابداع و ویرایش زبان جدید اغاز میشود که در این دوره به پاکسازی واژه های عربی از زبان جدید اقدام گردید. در این مسیر از واژه های ترکی و حتی هندی به جای واژه های عربی استفاده گردید و به زبان عربی به عنوان یک زبان بیگانه و مهاجم نگریسته میشد. کشور ایران از اقلیتهای قومی بسیار متعددی تشکیل شده است که از فرهنگ، زبان و نژاد مختلفی برخوردار است و این تنوع و پیچیدگی همواره به عنوان تهدید بالقوه ای برای یکسان سازی فرهنگی جامعه به شمار می آمد. خوانین و شیوخ قبایل و طوایف نیز نیروی نظامی خاص خود را تاسیس کرده بودند و یک قدرت موازی با قدرت پادشاه بوجود آمده بود و پادشاه همواره دنبال راهی برای کنترل و سرکوب این نیروی عشایر و تعییر و تبدیل فرهنگ قبیله ای در فرهنگ ایرانی و ملی بود.

بنابراین رضاشاه به سراغ تقویت ارتش و بنای قدرت نظامی مدرن پیش رفت تجهیزات نظامی خود راز کشورهای غربی خریداری کرد و ارتش مدرن خود را تاسیس کرد. پادشاه با استفاده از این ارتش، فشار نظامی خود را بر اقلیتهای قومی مانند اقلیت قومی عرب افزایش داد تا این اقلیتها ارزشها، فرهنگ و زبان ایرانیان جدید را بپذیرند و زبان و فرهنگ و تاریخ خود را فراموش کنند در نتیجه افزایش این فشارها، بحران و کشمکش میان دولت مرکزی و اقلیت قومی عرب نیزبیشتر گردید. چرا که این اقلیت زبان، فرهنگ و تاریخ خاص خود را دارد اما دولت مرکزی رضاخان بر تغییر ارزشهای فرهنگی عرب اصرار داشت همانگونه که دولت مرکزی در انقلاب نیز برای اجرای این سیاست از اهرمهای فشار اقتصادی و انزوای اقلیت قومی عرب استفاده میکند.

فصل چهارم

نهضت شعوبیه

رابطهٔ امپراطوری و تمدن

کلمهٔ تمدن در نتیجهٔ کاربرد آن فرهنگ عمومی این کشور همهٔ معانی و مفاهیم خود را از دست داده است. این عبارت در ادبیات رسمی این کشور مطابق بهره برداری های سیاسی تفسیر و تعبیر میگردد در نتیجه کارکردهای واقعی خود را از دست داده است و تحت سایر فرآیند ساخت فرهنگ و تاریخ برای ایرانی به یک ابزار سیاسی تبدیل شده است. این ابزار برای جانبخشی و دمیدن روح در کالبد هویت جدید بکار میرود و دامنهٔ استفاده از آن به سطوح مبتذلی رسیده است که رانندهٔ تاکسی، کفاش، حشاش، کله پاچه فروش، آخوند و سیاستمدار برای نشان دادن ادب و معرفت خود از این عبارت استفاده میکنند. این کلمه در انگلیسی و عربی دارای جایگاه ادبی بالایی است و تنها در سطوح علمی و دانشگاهی بکار میرود و برای نشان دادن تمدن یک جامعه یا یک تاریخ بکار میرود. اما دامنهٔ ترویج فرهنگ ایرانی در دورهٔ رضاخان نحوهٔ استفاده از زبان و اصطلاحات و عبارات را به ابتذال کشید و ادبیات، فرهنگ، دین، آداب و رسوم قربانی نهادینه سازی این «هویت جعلی» گردید و از هوا و فضا فریاد تمدن تمدن به گوش میرسید. تلویزیون، خواننده، شاعر، سیاستمدار و روحانی در این پروسه شریک بودند و در کار تولید یک هویت جدید فعالیت میکردند. بهره برداری از عبارت تمدن در شعرشاعر، صدای خواننده و زبان مجری تلویزیون و مواضع سیاستمداران باعث شده است که بکاربردن کلمهٔ «تمدن» به یک فرهنگ عموم تبدیل شود تمدن در نزد ایرانیان به یک کالای لوکس درآید که تنها ایرانیان مالک آن هستند و سایر مردم جهان از تمدن بی بهره هستند. این عبارت چنان در ذهن مردم رسوخ کرده که به بخشی از زندگی ایرانیان تبدیل شده است. بنابراین وقتی یک ایرانی میشنود که او تمدن ندارد زندگی متوقف میشود. وقتی که معلم ریاضیات در مدرسه و دانشگاه از دانش آموز خود میشنود که ایرانیان تمدن ندارند معلم کلام خود را قطع میکند تدریس ریاضیات را فراموش میکند و معلم ریاضی به دانشمند تاریخ تبدیل میشود و تدریس تاریخ را اغاز میکند و همهٔ توان خود را بکار میگیرد تا ابتدا به این دانش آموز ثابت کند که عربها تمدن ندارند سپس با استفاده از فرمول رضاشاه تمدن ایرانیان را ثابت میکند. رانندهٔ تاکسی از مسافر خود میشنود که در تلفن همراه خود میگوید ایرانیان تمدن ندارند. بنابراین با عصبانیت ابتدا از او میپیرسد عرب هستی بعد او را از تاکسی پیاده میکند.

ادعای تمدن ذهن و زبان جامعهٔ ایرانی معاصر را تسخیرنموده و از در و دیوار باران تمدن می بارد و از قلب همهٔ این معارف و آموزشهای تاریخی مفاهیم جدیدی مانند امپراطوری عظیم و مقدس هخامنشیان و ساسانیان زائیده میشوند. در واقع امپراطوری هخامنشی به نماد تمدن و امپراطوری ساسانی به نماد جنگ و قدرت ایرانی تبدیل شده است از آن به عنوان سمبل قدرت و عظمت ایرانی نام برده میشود و سیاستمداران ایرانی پیش از آغاز خود کار از آن تبرک میگیرند که نشان از تمدن ساسانیان دارد و این نشان به ایرانی عزت و افتخار میدهد و یکی از مظاهر تمدنی ایرانیان به شمار می آید که عرب وحشی آن را نابود کرد.

وقتی که تمدن در فرهنگ یک جامعه از مفاهیم و ارزشهای ادبی و تاریخی خود تهی میشود مسلما مصادیق آن نیز تغییر خواهند کرد و هر نشانه و اثری را میتواند به عنوان یکی از مصادیق تمدن به حساب آورد. اما آن نویسندهٔ خلاق ایرانی و پژهشگر باهوش ایرانی و شاعر برجستهٔ ایرانی و سیاستمدار طلبکار ایرانی و روحانی وفادار ایرانی برای تولید «دولت ملی» خود داشتن یک امپراطوری و نیروی نظامی را از مصادیق و نشانهٔ های وجود تمدن به حساب میآورد غافل از اینکه امپراطوریها به عنوان یکی از ابزارهای نابود کنندهٔ تمدن به حساب میآیند. چراکه مردمی که دریک امپرطوری زندگی میکنند زندگی خود را در خدمت به امپراطور سپری میکنند و و حیات خود را در پای امپراطوری قربانی میکنند. مردمی که دریک امپرطوری زندگی میکنند باید همهٔ عمرخود را در میادین جنگ سپری کنند و باید سالانه مالیاتهای سنگینی به پادشاه و طبقهٔ حاکم پرداخت کنند تا سلاح و خوراک سپاهیان تامین شود و جبهه های جنگ با رومیان اداره شود. بنابراین یک امپراطور هرگز نمی تواند سازندهٔ تمدن و یا بوجود آورندهٔ مظاهر تمدنی باشند چراکه همانند هیتلر فقط به کشتن انسانها می اندیشد. برای همین است که از میان همهٔ دعوت شوندگان به دین اسلام تنها خسرو پرویز است که نامهٔ پیامبراسلام (ص) را پاره میکند برای اینکه او نیاموخته است تا همانند مقوقس پادشاه حبشه مانند پادشاهان متمدن رفتار نماید.

ویل دورانت در تبین شرایط ظهور تمدن می گوید که: ظهور تمدن هنگامي امکان‌پذير است که هرج و مرج و ناامني پايان پذيرفته باشد، چه فقط هنگام از بين رفتن ترس است که کنجکاوي و احتياج به ابداع ميکنند و اختراع به کار مي‌افتد و انسان خود را تسليم غريزه‌اي مي‌کند که او را به شکل طبيعي به راه کسب علم و معرفت سوق مي‌دهد و به تهية وسايل بهبود زندگي تشويق ميکند. وجود تمدن به وجود آرامش و امنیت بستگی دارد و ظهور و پیدایش با ابداع و اختراع همراه است. اما نام امپراطوری ها درطول تاریخ با کشورگشایی ها و تجاوزبه خاک سایر کشورها پیوند خورده است و امپراطوربا سلاح، جنگ ، قتل وغارت شناخته میشود. تمدن با ابداع و اختراع ظاهر میگردد تا جامعهٔ خود را از امکانات ابداعی خود بهره مند سازد وبرای فرد ابزارتولید کند و زمینهٔ رفاه انسان را فراهم نماید نه اینکه از او یک ابزارو ماشین جنگی بسازد که شب و روزتنهاباید برای امپراطوربجنگد و در راه امپراطوری بمیرد.

پیش ازورود اسلام به همان ترتیب که عرب درصحرا زندگی میکرد و با شترخود مسافرت میکرد؛ ایرانی نیز درکوهستان و درمیان سرما وسنگ زندگی میکرد و برای جابجایی خود در کوهستان از قاطرخود استفاده میکرد و در موقع جنگ نیز سوار برهمان قاطر به میدان نبرد میرفت و عتاد جنگی خود را برپشت قاطرخود جابجا میکرد. اسب از مظاهر حیات عربها است چون درکوهستان نمیتوان از اسب استفاده کرد و قاطر تنها حیوانی است که در میان سنگها و ارتفاعات کوهستانی دوام میآورد. از سوی دیگر قاطر دربرابر سرما بسیار مقاوم است. اما اسب مختص شرایط آب و هوایی عرب است که برروی خاک و زمین مسطح حرکت میکند. تنها تفاوت این دوملت این بود که یکی در اسارت امپراطور زندگی میکرد و دیگری درصحرا آزاد بودو برای معشوقه اش شعر می سرود.

عرب با شتر خود آزاد بود و ایرانی باید با قاطرخود به جنگ روم و یونان برود و تمام سرمایه و امکانات خود را در راه جنگ و سربلندی امپراطوری از دست میداد. او باید کشته میشد و به اسارت برده میشد تا شاید زمینه شادی امپراطور فراهم گردد و البته این جنگها و این خونریزی ها و این انسان کشی ها هرگز شاهدی بر وجود تمدن نیست. وجود یک امپراطور و زندگی در یک امپراطوری هرگز نمی تواند شهادی بروجود یک تمدن باشد. وجود تکنولوژی برای ساخت اسلحه از مصادیق تمدن است اما وجود سلاح و ارتش هرگز نمی تواند یکی از مظاهر تمدن باشد و انسان و جامعه را متمدن جلوه دهد. اگر این ادعای غلط را درست فرض کنیم باید ازهیتلر به عنوان متمدن ترین مرد جهان یاد کنیم که با تشکیل بزرگترین و مدرنترین ارتش جهان توانست چندین ملیون انسان را بکشد و بعد همانند یزدگرد سوم یا باید پا به فرار بگذارد یا چند گالن گازوئیل برروی جسد خود بریزد خود را به آتش بکشد تا به بدست روس نیفتد.

میــراث تمــدن ایــرانــی

پس از نامگذاری دولت مدرن رضاشاهی به نام «ایران» رژیم سیاسی حاکم برای تولید یک «هویت» مناسب اقدامات فرهنگی وسیعی را آغاز نمود. اولین قدم برای ایجاد یک هویت تخریب نظام فرهنگی جامعه بود. نظامهای فرهنگی در طول تاریخ بوجود میآیند و کار خلق و تولید یک نظام فرهنگی در عرض چند سال نه تنها ممکن نیست که پیامدهای تخریب نظام فرهنگی برای یک جامعه سالها ادامه پیدا میکند و اولین پیامد این تخریب دامنگیر اقلیتها میشود که درکشور ترکیه وارد نزاعهای مسلحانه میشود. نظام فرهنگی در سرزمین کنونی ایران در نتیجهٔ حاکمیت اسلام شکل گرفته بود و همهٔ این عناصر وعوامل اسلامی یک شبه فرو ریخته میشود تا یک نظام فرهنگی جدید با ارزشها و معانی جدیدی در جسم جامعه دمیده شود. بنابراین برای خلق این نظام فرهنگی پروسهٔ تعریف وعرضه ارزشها و معانی جدید آغاز میشود تا مولود چند ماهه هویت جدیدی راه م مسیر خود را کم نکند.

ویل دورانت مولف تاریخ که همه حیات خود را در خدمت به نگارش تاریخ بشر صرف نمود می نویسد: «آریاییان»، خود، واضع و مبدع تمدن نبوده، بلکه آن را از بابل و مصر به عاریت گرفته‌اند؛ یونانیان نیز سازندة کاخ تمدن به شمار نمي‌روند، زيرا آنچه از ديگران گرفته‌اند بمراتب بيش از آن است كه از خود برجاي گذاشته‌اند. درواقع يونان همچون وارثي است كه ذخاير سه‌هزار سالهٔ علم و هنررا كه با غنايم جنگ و بازرگاني از خاورزمين به آن سرزمين رسيده، بناحق تصاحب كرده است[42]. زیستگاه اقوام حاکم در فلات ایران فاقد زمینهٔ لازم برای ایجاد تمدن است و شرایط و محیطی جغرافیایی اجازه ابداع و خلق تمدن را ساکنین خود نمیدهد. برای به اینکه هخامنشیان در فلات ایران در میان کوهستانها پراکنده شده بودند.

شرایط آب و هوایی، طبیعت کوهستانی و سرد این فلات قدرت و امکان ابداع تمدن را از هخامنشیانی و غیرهخامنشی ربوده است. مختصات دمای آب و هوای محل سکونت هخامنشیان در شمال، شمال غرب و شمال شرق نشان میدهد که دمای هوای این مناطق به پایین تر از 10 درجه زیر صفر میرسد. سرمای شدید امکان زراعت و کشت محصولات کشاورزی را غیرممکن میسازد. وجود دره ها و کوهستانهای مرتفع امکان استفاده از آب را غیرممکن میسازد به علاوه امکان برقراری ارتباط میان مناطق مختلف را دشوار می کند. عدم وجود زمین مسطح برای کشت در سرزمینهای کوهستانی انسان را به شیوهٔ زندگی پرور دام سوق داد. طبیعت کوهستان برای نوع دیگری از زندگی را به بشر تحمیل کرد و او را به پرورش گوسفند و بز محبور ساخت. نظام گله داری شیوهٔ خاصی از زندگی است که در آن انسان نیازمند ساخت ابزارهای پیچیده برای بهره برداری از حیوانات خود نیست. تجربهٔ بشر در نظامهای ابتدایی در بین النهرین نشان میدهد که بشر برای اولین بار برای بهره برداری از زمین به اختراع و ابداع روی آورد. انقلاب صنعتی در انگلیس با تجارت پنبه آغاز شد و موتور بخار برای استفاده در کارخانه های لباس سازی اختراع شد.

تمدنهای بزرگ در کنار رودخانه ها و در میان جلگه ها بوجود آمده اند. تمدن بین النهرین و تمدن مصر از این جمله هستند. همچنین تمدنهای واقع در شرق آسیا و در هند نیز در کنار رودخانه ها و در میان جلگه ها بوجود آمده اند. اما در فلات سراسر پوشیده از کوه و سنگ ایران کدام روخانه رامی شناسید که در دامان خود تمدنی را پرورش داده باشد. در سرزمین سراسر پوشیده از کوههای سنگی و خشک کدام انسان می تواند برای خود تمدنی بسازد شکافتن کوهها و شکستن سنگها برای ایجاد جاده ها تاکنون چالش عمده ای برای بشر به شمار می آید.

---

42 مشرق زمین؛ گاهوارهٔ تمدن– ویل دورانت– فصل هفتـ7ـم ص ۱۴۰– انتشارات علمی و فرهنگی (تهران)

اصولا استعدادهای بشر در هر شرایطی شکوفا نمیشود و شکوفایی استعداد و نبوغ انسان نیازمند شرایط و محیط خاصی است. بنابراین تمدن های اولیه و بزرگ بشر درهر نوع سرزمین و آب و هوایی بوجود نمی آمدند. بشر اولیه با امکانات محدود خود به دنبال سکونت در محیطهای مناسب بود که تواند نیازهای اولیهٔ خود مانند آب و غذا را تامین نماید و کنار رودخانه ها بهترین و مناسب ترین برای سکونت بشراولیه بود. در سرزمینهای پر آب با آب و هوای معتدل می توانست پاسخگوی نیازهای بشر اولیه باشد و سزرمینهای خشک و گردم و نیز سرد و کوهستانی جایگاه و مکان مناسبی برای تمدن نبود. بشر برای اولین بار برای بهره برداری از طبیعت به فکر ساخت و اختراع ابزار افتاد تا بتواند آسان تر از طبیعت و منابع آن استفاده کند و شرایط زندگی خود را ارتقاء دهد و با ابداع شیوه ها و روشهای جدید توانست از طبیعی راحت تر استفاده نماید و منابع بیشتری را ذخیره نماید.

دکتر علی شریعتی با بهره گیری از نظریات تاریخی توین بی از وجود سه نوع طبیعت نام می برد که عبارتند از طبیعت وحشی، طبیعت رام و نیمه وحشی یا معتدل. به اعتقاد دکتر علی شریعتی تنها در طبیعت نیمه وحشی است که بشر به فکر ساخت ابزار افتاد. در شرایط نیمه وحشی و معتدل است که طبیعت می توانست با بشر تعامل دو جانبه ای داشته باشد و بشر برای بهره برداری از طبیعت و کنترل منابع آن توانست ارتباط متقابلی با طبیعت برقرار نماید و آب را در مناطق مستعد مانند زمینهای هموار و مسطح در مجاورت رود دجله وفرات در بین النهرین کنترل و هدایت نمود. برای هدایت آب و ذخیره محصول به محاسبات ریاضی و عددی نیاز داشت. با حساب مساحت زمین میزان بذر مورد نیاز تعیین میشد و با تقسیم توانست مقدار محصول مورد نیاز را جدا نماید و بخش دیگر را بفروشد یا ذخیره نماید و بعد زمین بیشتری را زیر کشت برد و توانست محصول بیشتری را انبار نماید و برای تقسیم آب زمین و محصول نیازمند نگارش مقررات و قوانین شد. با نگاهی به تاریخ پیشرفت صنعتی در غرب می توانیم دریابیم که انقلاب صنعتی با انقلاب کشاورزی در غرب روی می دهد. به این ترتیب که ابتدا در بخش کشاورزی روشهای اصلاح بذر و ماشینهای کشاورزی برای افزایش تولید محصولات ابداع گردید و تولید پنبه در مزارع افزایش پیدا کرد و ماشین بافندگی در کارخانه های بافنددگی اختراع گردید تا پنبهٔ بیشتری تولید گردد و پاسخگوی نیاز بازار برای تولید پوشاک باشد.

نخستین قدم در راه تمدن، کشاورزي است، و فقط هنگامي که انسان در سرزميني، به قصد کشاورزي در آن، و ذخيره کردن غذا براي روز مباداي خود، مستقر شود و آتية خود را تأمين کند فراغ خاطر و احتياج متمدن شدن را احساس خواهد کرد؛ هنگامي که در پناه چنين امنيتي، از حيث آب و خوراك، قرار گرفت، به فکر ساختن کلبه و معبد و مدرسه مي‌افتد؛ آنگاه ممکن است اسبابهايي اختراع کند که نيروي توليد او را فزوني بخشد، يا سگ و خر و خوك را اهلي کند، و بالاخره به فکر اهلي کردن خويش و تسلط بر نفس برآيد و راه آن را پيدا کند که با نظم و آهنگي کارهاي خود را انجام دهد و مدت بيشتري بر روي زمين زيست کند، و فرصت آن را به دست آورد تا ميراث فرهنگي و اخلاقي نژاد خويش را براي نسلهاي آينده باقي گذارد.

تمدن نمیتواند در شرایط آب و هوای وحشی از بطن طبیعت زائیده می شود در واقع طبیعت وحشی (در قطب جنوب، صحراهای گرم و سوزان، و نیز سرزمنیهای کوهستانی و سنگی مانند فلات ایران) نمیتواند مکان مناسب و مستعدی برای شکوفایی استعداد بشری باشد. طبیعتی که در آن بشر قدرت مقابله با شرایط جغرافیای و آب و هوایی را نداشته است، چالش بزرگی برای بشر به شمار میآید که حتی میتواند بقای بشر را با مشکل مواجه نماید و به عنوان مانع عمده ای برای امروز زندگی انسان به شمار میآید و علیرغم امکانات گستردهٔ تکنولوژی امکان مواجه با این شرایط وحشی برای بشر امروزی نیز یک دشواری بزرگ تلقی میگردد. از سوی دیگر وقتی طبیعت آرام است. در واقع این محیط رام است و بشر برای بهره برداری از منابع طبیعی آن نیازمند ساخت ابزار نیست چراکه طبیعتِ رام همه چیز در دسترس انسان میگذارد.

چشمه ها و رودهای جاری در جنگلهای سرسبز و پوشیده از درخت و گیاه می تواند شرچشمه غذایی دائمی و مطمئنی برای انسان فراهم نماید و نیازمندان و گرسنگان خود را بدون زحمت و منت برخوردار نماید وجود پوشش گیاهی متنوع و میوه های گوناگون انسان را بی نیاز از ابداع و اختراع می سازد و برای رسیدن به غذا کافی است دست خود را دراز کند و فراوانی غذا در همه فصول سال بشر را از انبار محصول بی نیاز ساخت. بنابراین معانی و مفاهیم تمدن و ارزشهای انسانی و تاریخی تمدن قربانی میشوند تا روح در کالبد هویت جدید دمیده شود واز بطن این تمدن دولت ملی یک دیکتاتور متولد گردد تا شعلهٔ غرور درکاخ سلطنت رضاخان روشن بماند. این تنها بخشی از ماجرا است که در بخش تاریخ سیاسی مورد بررسی قرار میگیرد تا میزان انحراف و دامنهٔ دروغ و اوج فریب در ذهن عمومی مردم جامعه آشکار شود. در این سرزمین هرگز حتی یک کوزه برای آب خوردن ساخته نمیشود و مردم با دست خود آب بر میداشتند و یا دهان خود را مستقیما در آب فرو میکردند و آب میخوردند.

سوال قابل توجهی که خود را مطرح میکند این است که نویسنده و محقق ایرانی باید برای مردم خود روشن نماید که منظور از تمدن ایرانی در دوران پیش از اسلام کدام تمدن است. کدام تمدن پیش از ورود عرب وحشی از کاخ ساسانیان سر برآورد. کدام یک از مراحل تمدن بشری از درون جامعهٔ ساسانی شکوفا گردید. کدام یک از مراحل تمدن بشری پیش از امپراطوری ساسانیان توسط ایرانی و با دست هنرمند ایرانی بنا گردید. کدام ابداع تمدنی حاصل اختراع ذهن مبتکر جامعهٔ هخامنشی است که توسط کوروش به جامعهٔ بشری عرضه شد که عرب وحشی آن را نابود. کدام کتاب و کدام نویسنده جهانی از وجود یک تمدن عظیم درمیان ساسانیان یا دردوران هخامنشیان سخن میگوید که در آن خط (سومریان)، قانون (حمورابی)، الفبا (فینیقی ها)، ریاضیات و اعداد (بابل)، ساخت سد و فنون آبیاری وکشت گندم (بین النهرین)، اختراع چرخ (عیلام)، آجر (بابل و عیلام)، و...ابداع شده است.

اگر ساسانیان سازندهٔ تمدن بودند میتوانستند مردم رانده شده ازخود را قانع کنند وآنها رابرای جنگ برعلیه عرب بسیج سازند. عربها تنها یکبار بوسیلهٔ دین اسلام متحدشدند و همان یکبار امپراطوری ساسانی و روم شکست دادند. تنها در نتیجهٔ شکست نظامی همهٔ ظواهر اقتصادی امپراطوری ازهم میپاشد، نمادها ونشانه های اجتماعی فرو میریزد و باورهای دینی میشکنند و نظام فرهنگی متلاشی میشود و زبان ازعرصهٔ وجود پاک میگردد بطوریکه گویا درآن سرزمین کسی زندگی نمیکرد. اما متفکر و نویسندهٔ ایرانی هرگز نمی پرسد که چراهمه ظواهرحیات ساسانیان ناگهان وبا این سرعت فرو میریزد و ازهم میپاشد و میشکندو فراموش میشود. مدعی ایرانی هرگز نمیخواهد دلایل فرپاشی سریع جامعهٔ ساسانی را بازگونماید و از واقعیات آن جامعه سخن بگوید. چرا که این جامعه پیش از ورود عرب در نتیجهٔ انحطاط دینی مزدکیان و روحانیون زردشتی و نیز ظلم دستگاه حاکم در حال فروپاشی بود.

مطابق تحقیقات جدیدی که برخی از باستان شناسان مانند ناصرپورپیرار انجام داده اند حقایقی جدیدی از درون کتیبه ها و آثار تاریخی بابل و سایر ملل استخراج شده است که ماهیت واقعی هخامنشیان را آشکار میکند و چهرهٔ واقعی این قوم رانشان میدهد برخلاف تبلیغات و هیاهوی نژادپرستانه ای که ازتحریفات تاریخی دوران پهلوی نشأت میگیرد هخامنشیان مردمی وحشی بودند و روزگارخود را با جنگ و مهاجرت میگذارانددند. این قوم هرگز مبدأ تمدن نبوده اند بلکه در نتیجهٔ توطئه و تحریک یهودیان کوروش با اجتماع گروهها و سایر ملل به بین النهرین حمله میکند و بزرگترین تمدن بشری را دربین النهرین نابود میکند.

امپراطوری هایی که در سرزمینهای کوهستانی بنا میشوند نمیتوانند با مظاهر طبیعی مقابله کنند و با تفاوتها و ناهمانندیهای زبانی و فرهنگی مقابله کنند و امپراطور تنها درجستجوی سرباز و مالیات خود بود بتواند جبهه جنگ خود را مشتعل نگاه دارد و هرگز برای او مهم نبود که مالیات دهنده کیست و به چه زبانی سخن میگوید. فلات ایران سرزمین کوهستانی بزرگی است که در حال حاضر قومیتها و گروههای جمعیتی و زبانی مختلفی درآن زندگی میکنند که هر کدام از این گروهها زبان فرهنگ و اعتقادات خاص خود را دارد.

اما رضاشاه و پیروان سیاسی و روحانیون شیعهٔ او برای تاسیس دولت ملی خود نیازمند تاسیس نظام سیاسی متمرکزی بودند که به زبان واحد سخن میگوید ودرفرهنگ یکسانی زندگی میکند و ازمذهب واحد اطاعت میکند و برای مقابله با خرده فرهنگهای جامعهٔ سنتی و خلق یک نظام فرهنگی جدید تاریخ تحریف میشود و جامعهٔ ساسانی متحدالشکل و مطیع ترسیم میشود که از یک زبان و یک فرهنگ و یک دین پیروی میکند تا زمینهٔ لازم برای پذیرش دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی در زمان رضاشاه فراهم گردد.

وقتی که در این کشور زبان مشترک وجود نداشته است و زبان فارسی معاصر بوسیلهٔ رضاخان ویرایش و تولید میشود و یهودیان به عبری و ترکها به ترکی و عرب به عربی و هر قومی به زبان خاص خود سخن میگوید چگونه میتوان از وجود زبان مشترک دردوران ساسانیان سخن گفت به این دلیل با ورود اولین سربازعرب همه فاکتورهای اجتماعی از هم میپاشد. در مقایسهٔ کشور ترکیه با جامعهٔ گسستهٔ ساسانی خواهیم دید که ورود مسلمانان به قلمرو ترکها نتوانست زبان و فرهنگ این مردم راعوض کند و علیرغم آنکه دین جدیدی جایگزین دین ترکها (مسیحی) میشود و نظام ارزشها تغییر پیدا میکند و نظام ارزشی جدیدی جایگزین آن میشود اما ترکها همچنان ترک باقی می مانند و زبان ترکی به قوت و قدرت خود باقی می ماند و در مراحل بعدی نه تنها این زبان تغییر نمیکند که در زمان امپراطوری عثمانیها واژگان و اصطلاحات ترکی زیادی از زبان ترکی واردزبان عربی میشوند. این مثال میتواند ادعاهای واهی و مغرضانه و غیرمستند برخی از ایرانیان را زیر سوال برد که همواره عرب را دلیل ازبین رفتن زبان گنگ و خالی از معانی خود میدانند که نتوانست در مقابل وسعت و انعطاف زبان عربی دوام یابد. با نگاهی تامل برانگیز و غیرجانبدارانه خواهیم دید که با ورود اسلام و حملهٔ عرب تصرف قلمرو ترکها همهٔ مظاهر و فاکتورهای فرهنگی و زبانی ترک انسجام و ساختار خود راحفظ میکنند و زبان ترکی و نظام اجتماعی ترک دچار چنین لرزشی نمیشود. اتهام عرب برای پوشش گذاردن برضعف تمدنی ایرانی و جبران عقب ماندگی و کسب وجههٔ داخلی از دوران شعوبیه آغاز میگردد اما در دوران رضاخان به اوج خود میرسد.

عربهای سامی در طول تاریخ خود همواره به بشریت خدمت کرده اند و تمدن بابل و یمن را به بشر ارزانی داشتند. عرب سامی نه تنها ایرانی را پیش از ساسانیان ازتمدن خود منتفع نمود که بشر امروز را از ابداعات تمدنی بابل بهره مند نمود. تا جائیکه تمدن بابل با نام مادر تمدنهای بشری شناخته میشود. تمدن بابل از طریق جزایر کرت به یونان راه یافت بطوریکه یونانی وقتی برای اولین اعداد ریاضی بابلی ها می بیند شگفت زده میشود. پیش ازآنکه ساسانی امپراطوری خود را بنا نهد سامی های بابل و کوروش به دنیا بیاید تمدن بابل در بین النهرین همه اقوام و احتماعات مجاور خود را از نعمت های ابداعی و اختراعات خود ازخط (اختراع خط به دست سومریان)، قوانین حمورابی بابلیان، اعدادریاضی بابلی ها، تقویم بابلی (تقسیمات سال و ماه بابلی ها تا به امروز زیربنای تقویم درجهان معاصر است که بابلی ها برای اولین بار سال را به ۱۲ ماه و ماه را به چند هفته تقسیم کردند)، علم نجوم، اعداد و محاسبات ریاضی و افسانهٔ گیل گامش و اشعار حماسی موجود در سفرنامه گیل گامش، فنون آبیاری و...برخوردار کرد تا اقوام وحشی ساکن درسرزمین کنونی ایران به مدنیت وتعقل رسیدند.

عرب مسلمان بنا به اعتقاد و باور دینی خود دستگاه ظلم امپراطوری را جمع کرد و مظاهرستم و بی عدالتی رادر جامعهٔ بی بنیان ساسانی ازبین برد و مردم رااز اسارت امپراطوری ستمگر خود نجات دادو از کابوس جنگ چندین ساله با روم و یونان آزادکرد و آزادی و زندگی را نصیب آن مردم کرد و به این دلیل مردم همه چیزخود را رهاکردند تا چیز شایسته تری را از منجی خود فراگیرند.

استراتژی کلی مبارزه با عرب برای شکست اسلام از زمان شعوبیه آغاز شده بود و نهضت شعوبیه مبارزات خود را برعلیه عرب آغاز کرد تا دورهٔ صفویه که ساختار سیاسی این کشور برالگوی ملی-مذهبی بنا گردید و اصل اساسی امت اسلامی تضعیف شد. پس از قرن نوزدهم الگوی دولت-ملت سازی در اروپا ظهورکرد و ملیت، مشروعیت سیاسی وجهانی پیدا کرد و مفهوم ملیت این فرصت را در اختیار ایرانی گذارد تا با استفاده از مفهوم سیاسی از مفهوم امت اسلامی چشم پوشی گردد و ساختار سیاسی در کشور ایران براساس مفاهیم نژادی-ملی بنا شود. البته متفکر مسئول و متعهد جای خالی برای اشتباهات و خطاهای مسلمانان در دوران بنی امیه باز میگذارد و ازخطاهای عرب برعلیه عجم چشم پوشی نمکیند اما آتش کینه و جهنم بخل و حسد ساسانیان برعلیه عرب ازپیش از ورود مسلمانان وجودداشته است و اقدام خسرو پرویز درمقابل پیامبر اسلام (ص) و مسلمانان غیرقابل دفاع است.

ساسانیان

در دورهٔ پهلوی این کشوربنام ایران نامگذاری شد و جامعهٔ ایرانی به جای بهره مندی از مفاهیم و کارکردهای ملیت اروپایی در باطلاق ایده آلهای تاریخی و نژادگرایانه رضاخان گرفتار شد و ملت پارس با نژاد آریایی و عنوان هخامنشی و ساسانی از قعر تاریخ سربرآورد وتاریخ پیش ازاسلام به تنها منبع الهام ملی این نژاد تبدیل شد. ازآنجا که سلسلهٔ پهلوی ازطریق کودتا به سلطنت رسیده بود تلاش میکرد تا موقعیت سیاسی خویش را تثبیت نماید، به این دلیل همهٔ تضادهای سیاسی وکشمکشهای داخلی کشور وارد روند ملت سازی کردو جامعه به سوی مقابله با اسلام وعرب هدایت کرد تا ضمن ایجاد همبستگی ملی با روحانیون مقابله کند و آنها را ازعرصهٔ مداخله درامورسیاسی کناربگذارد و این احساس رابه جامعه تلقین نمود که این کشور از هزاران سال بانام ایران شناخته میشود و عرب عامل اصلی عقب ماندگی ایرانی است. رضاخان واژهٔ ملیت رااززبان عربی وام میگیرد تا ساختار ملی خود را درمقابله با عرب و اسلام بنا سازد و این شُبه را در ذهن مردم فروکرد که کشور کنونی ایران در پیش از اسلام دوران طلایی خود را سپری میکرد و مرکز علم و خاستگاه تمدن بشری بوده است و مردم جهان از تمدن و تفکر ایرانیان پیش ازاسلام شگفتزده شده بودند. اما این دوران طلایی با ورودعرب وحشی نابود گردید و عرب پابرهنه با شمشیر خود تمدن شگفت انگیز ایرانی را از بین برد و زندگی بیابانی خود را جایگزین زندگی مدنی و شهری ایرانی کرد.

بنابراین تصویر بسیار مختلفی از تمدن و حیات هخامنشیان و ساسانیان در ذهن هیجان زدهٔ ایرانی رسوخ کرد که در این تصویرهخامنشیان در آسمان خراشهای صد طبقه زندگی میکنند و روزها به مدرسه میرفتند و شبها در حال اختراع بودند. دیوارهای شهر از جنس نقره بود و همهٔ خیابانها آسفالت شده است و کوروش به هر یک از مردم یک ماشین برقی هدیه کرده بود و پیرمردها از بیمهٔ بازنشستگی برخوردار بودند و پیرزنها شب و روز برای سلامتی کوروش کبیر دعا میکردند. اما در دورهٔ ساسانیان ایرانیان به مرحله ای از توسعه و تمدن رسیده بودند که حتی زنان خود را به اشتراک گذاشته بودند و برای مسافرت از بشقاب پرنده های نوری استفاده میکردند. کامپیوتر در مراحل اولیهٔ اختراع خود بود اما تلویزیون هنوز درمرحلهٔ سیاه و سفید خود بود و مدل رنگی آن فقط دراتاق پذیرایی خسرو پرویز وجود داشت و مخترع ساسانی قول داده بود در چند سال آینده رنگی آن را به بازار عرضه خواهد کرد. گوشی های همراه أپل برای اولین بار به صورت آزمایشی در آزمایشگاه گندی شاپور ابداع شده بود و نقاشان معروف ساسانی داریوشنچی و وانگاکورار هنوز درحال تحصیل در رشته های نقاشی هوا-فضا بودند.

درهمین هنگام موجودات عجیبی بنام عربها وحشی از دوران خورارتورها به تمدن درخشان ساسانیان یا همان ایرانیان باهوش معاصر حمله کردند. این قوم آدم خوار همهٔ هنرمندان، مخترعان باهوش ایرانی، دانشمندان برجستهٔ هسته ای را با استخوان خوردند وهمهٔ دانشگاهها و کتابهای فضایی را به آتش کشیدند و داروهای کمیاب سرطان و ایدز را در آزمایش پزشکی گندی شاپور نابود کردند و خلاصه اینکه همهٔ ابداعات و اختراعات ساسانیان بدست این موجودات پابرهنه نابود شد و زمنیهٔ خشم رضاخان را برانگیخت.

بنابراین رضاخان پس از شنیدن این تراژدی ضد انسانی تلاش میکند تا تاریخ قبل از اسلام را با همین شفافیت به مردم نشان دهد. پس از آن حملهٔ ضدانسانی ساسانیان مجبور به تغییرهویت خود میشوند. اما رضاخان دردورهٔ پهلوی برای انتقام از عرب هویت مسلمان ساسانی را به ایرانی ساسانی تغییر میدهد وعرب را به مرکز نفرت های تاریخی تبدیل میکند و سیل اتهامات از زبان، دهان و کتاب ایرانی روانه بازار میشود و سیاستمدار، تحصیلکرده و فقیه یک صدا فریاد انتقام و دادخواهی از عرب سرمیدادند و روحانی برسر منبر وبا دعای خود و شاعر در کتاب وبا شعر خود و سیاستمدار در رسانه و با تریبون خود و تحصیل کرده درمدرسه وبا قلم خود به جنگ عرب میآیند و برای تمدن بزرگ ایران گریه میکردند و از توحش و قساوت عرب فریاد میزدند و قصاب، عطار، راننده، چشم پزشک، متخصص قلب وعروق، مهندس برق و حسابداربانک تخصص خود رارها کردند و متخصص علم تاریخ شدند به کارشناسان تاریخ تبدیل شدند و نظریات مختلف تاریخی خود را درکوچه، مدرسه، مطب و محل کار تشریح میکردند که چگونه آن عرب وحشی باشمشیر خود ایرانی و جهانیان را از میراث بزرگ تمدن ساسانی محروم کرد و چگونه عرب وحشی کاخ مرمری ساسانیان را نابود کرد وفرشهای ابریشمی و ظروف طلایی خسرو پرویز و کوروش را دزدید وکتابهای پزشکی وتابلوهای نقاشی این قوم رابه آتش کشید و امپراطوری عظیم ساسانی راشکست داد.

آنچه در شامگاه عهد ساسانی بر ایران گذشت، تا حد زیادی از بحران سیاسی در ساختار قدرت این نظام از بدو تإسیس نشإت می گرفت و بازتاب و نتیجه عملکرد شاهان ساسانی در طول حکومت، مخصوصا دوران اوج اقتدار آنان، یعنی عصر اصلاحات انوشیروان بود تشکیل دولت ساسانی که خود پاسخی به بحران های ایجاد شده در اواخر عهد اشکانی بود، به واسطه سیاستگذاریهای خاص, به ظهور بحران های جدید در زمینه های سیاست، اجتماع و مذهب انجامید که دوره پادشاهی قباد نقطه اوج آن بود. هم چنین کاربرد کلمه شاهنشاه و شاه شاهان در این دوره که نشانه وجود شاهان محلی در طول حکومت ساسانی، و عدم تمرکز کامل بوده، سرانجام به نزاع میان شاه و اشراف انجامید و مانع از ایجاد تعادل و توازن در نظام سیاسی و اجتماعی ایران در دوره ساسانی گردید. به طوری که تنها چند تن از سی و شش پادشاه ساسانی، بیش از ده سال سلطنت کردند هم چنین تضعیف ملوك الطوایف و مقید کردن اشراف به دربار و تفویض مشاغل موروثی به ایشان که از بارزترین اقدامات بنیان گذاران این سلسله بود، توسط برخی جانشینان قدرتمند ایشان پی گیری شداز این که فقط چهار پادشاه ساسانی خود جانشینان خویش را انتخاب کرده اند و برای نشستن بر تخت پادشاهی همواره پشتیبانی اشراف و روحانیون ضروری بود، می توان به میزان نفوذ طبقه اشراف پی برد. سیاست دشوار مالیاتی خسرو پرویز که در جهت تإمین هزینه جنگ اعمال می شد, فشار کمرشکنی بر رعایا تحمیل نمود, تا آن جا که به روایت تاریخ قم: (مردم هلاك شدند و خراب گشتند تا غایت که کنیزکی را به درهمی می فروختند). وبا, طاعون و قحط و غلا نیز در افزایش بی تعادلی نظام ساسانی موثر واقع شد. در چنین شرایطی, ظلم و ستم چنان تحمل ناپذیر شده بود که کشاورزان غالبا از کشور می گریختند. چنین مخارج سنگین درگیریهای برون مرزی با رومیان، هیاطله و ترکان زمینه های سقوط ساسانیان را از درون و بیرون آماده می ساخت.

در واقع تلاش ساسانیان در برقراری وحدت مذهبی، مکمل کوشش های آنان در برقراری وحدت سیاسی و در جهت نیل به تمرکز قدرت محسوب می شد، سلاطین ساسانی نتوانستند یکباره به اندیشه ایجاد مذهب دولتی جامه عمل بپوشانند. در حقیقت برای اعمال چنین سیاستی، ترویج آتشکده ها، گردآوری و تدوین اوستا و سازماندهی و تقویت روحانیت به عنوان یك طبقه قدرتمند اجتماعی در دستور کار قرار گرفت و اعزام موبدان به عنوان نمایندگان مذهبی، در کنار نمایندگان سیاسی یا مرزبانان به هر یك از استانها، در جهت گسترش هرچه بیشتر تمرکز سیاسی–دینی آغاز شد که سرانجام نیازهای متقابل دین و دولت، موجبات نزدیکی این دو را به یکدیگر فراهم ساخت.[43]

چون ساسانیان یک قدرت نظامی بوده اند که قوام و حیات آن به نیروی نظامی بستگی داشت و شکست این قدرت نظامی به حیات این امپراطوری پایان داد همانند هیتلر که با شکست ارتش آلمان در شوروی امپراطوری نظامی او شکست خورد و نام و نشان آن از جغرافیا ناپدید گشت امپراطور ساسانی نیز ناپدید شد. امپراطوری ها با ابزار نظامی و سرباز واسلحه زندگی میکنند و وقتی که امپراطور ساسانی نمیتواند با سرباز واسلحه به جنگ با شمشیر عرب برود شکست میخورد و برای همیشه از صحنهٔ روزگار حذف میشود. مذهب زرتشت نیز درصورت آئین و اعتقادات مزدک ظاهر میگردد و اشتراک زنان را به صورت یک قانون درمیآورد و زنان را ملک عموم میسازد. جامعهٔ روحانیت زردشتی نیز درسراشیبی سقوط و فساد افتاده بود علت عمدهٔ فساد روحانیون داشتن املاک و ضیاع و عقار و ثروتی بود که از راه استثمار شدید کشاورزان و اخذ جرایم دینی و صدقات عاید آنان شده بود. روحانیون با تبلیغ افکار وعقاید خرافی هر روز بارِ ملت را سنگین تر میکردند. ضعف بنیانهای فرهنگی، فساد نهادهای سیاسی و انحراف موسسات دینی و غیبت زبان مشترک در جامعهٔ ساسانی ساختار نظام اجتماعی راaز درون ضعیف میکند.

وقتی که نظام اجتماعی با یک ضربهٔ یک شمشیر ازهم می پاشد و با یک انفجار یک بمب متلاشی میشود نباید دشمن را متهم کرد. ضعف بنیانهای فرهنگی، فساد نهادهای سیاسی و انحراف موسسات دینی و غیبت زبان مشترک درجامعهٔ ساسانی ساختار نظام اجتماعی راازدرون ضعیف میکند. عدم وجود انسجام میان بافت اجتماعی، سیاسی و مذهبی درجامعه عامل اصلی از هم پاشیدگی نظام فرهنگی جامعه است و نظام اجتماعی را آمادهٔ ازهم پاشیدگی میکند و درنهایت این جامعه با ضربهٔ اولین شمشیر و با قتل اولین سرباز ازهم میپاشد. وقتی دین هرگز نمیتواند ارزشهای اخلاقی، اجتماعی و حتی سیاسی مورد نظرجامعه را تامین نماید ودر جهت توجیه ظلم وستم حاکم سخن میگویدو دستورات و تعالیم خودرا برمبنای حفظ قدرت پادشاه تفسیر و ترویج میکند باید به ضعف باورها و اعتقادات دینی درمیان مردم و جامعه اعتراف گردد و این گناه را متوجه تعالیم و دستورات مزدکیان زرتشتی و روحانی آنها نمود از اتهام مسلمانان وعرب به توحش خودداری کرد. از سوی دیگر نظام سیاسی و دستگاه حاکم برای تامین هزینهٔ جنگها از مردم مالیات سنگینی میگرفتندو جامعهٔ ساسانی از جنگهای چندین ساله خود با امپراوری روم خسته شده بود. ضعف ساختار اجتماعی، فساد رژیم سیاسی و انحراف دین جامعهٔ ساسانی را نمیتوان با توحش و تحقیرعرب توجیه کرد. نکته ای که توجه به آن ضروری می نماید این است که جامعهٔ روحانیت زردشتی مخصوصا در اواخر عهد ساسانیان و مقارن ظهور اسلام در سراشیبی سقوط و فساد افتاده بود و هر فردی از گهواره تا گور در زیر نظارت و سرپرستی آنان بود و هیچ چیز و هیچ عملی را مردم جاهل آن دوران درست و قانونی نمی دانستند مگر آمکه به تصدیق یک از مغها رسیده باشد. اسباب قدرت روحانیون فقط این نبود که از جانب دولت حق قضاوت داشتند و ثبت ولادت و عروسی و تطهیر و قربانی و تشییع جنازه و اصغا به اعترافاتِ گناهکاران و عفو و یا تعیین میزان کفاره جرایم بود بلکه علت عمدهٔ اقتدار روحانیون داشتن املاک و ضیاع و عقار و ثروت هنگفتی بود که از راه استثمار شدید کشاورزانف اخذ جرایم دینی، عشریّه و صدقات عاید آنان میشد. روحانیون با تبلیغ افکار و عقاید خرافی هر روز بارِ ملت را سنگین تر میکردند.[44]

---

43 اوضاع سیاسی، مذهبی ایران در آستانه ظهور اسلام– دکتر حسین مفتخری– تبیان–سه شنبه ۱۹ آبان ۱۳۹۴
44 تاریخ اجتماعی ایران (جلد نهم فرقه های مذهبی درایران) – مرتصی راوندی – ص 16 و 17 - انتشارات آرش؛ استکلهم، سوئد – 1997 میلادی

برخلاف دین زرتشت که دین شاهان و روحانیون فاسد است دین اسلام به مردم عادی تعلق دارد. آئین آسمانی اسلام با زبان مردم عادی و برای عوام سخن میگوید و دین زرتشت زبان شاهان و روحانیون فاسد و منحط رابرای خودبرگزیده بود تا شاهان ساسانی را درغارت و چپاول مردم کمک کند بنابراین برای مردم عادی بیگانه و غیرقابل فهم نبود چراکه دین زرتشت، دین طبقات خاصی از جامعهٔ ساسانی بود و درجهت خدمت به منافع طبقهٔ حاکم عمل میکرد. اما دین اسلام در مفهوم حقیقی خود برعدالت اجتماعی و تساوی حقوق انسانی تاکید میکند ودرمقابل استثمارمنافع عوام سکوت نمیکند و از مظلوم دربرابرظالم حمایت میکند. اینگونه اسلام مورد توجه مردم قرار گرفت وماین تعالیم موجب گسترش دین اسلام در میان مردم شد و مردم بدون مقاومت به استقبال دین اسلام آمدند.

پژوهشگر اجتماعی میداند که درعلم جامعه شناسی دریک تقسیم بندی کلی فرهنگ به دو بخش فرهنگ مادی و معنوی تقسیم میشود. فرهنگ مادی به پدیده هایی اطلاق میشود که محسوس و قابل لمس باشند و با چشم قابل رؤیت باشند و قابلیت اندازه گیری با موازین علمی را اشته باشند این بخش از فرهنگ در بحث تمدن بشری شامل ابزار، آثار و شواهد باستانی میشود. اما فرهنگ معنوی شامل امور کیفی جامعهٔ بشری میشود که در بحث تمدن بشری شامل آداب، رسوم و معتقدات دینی و آثار فکری میشود. زبان، دین، سنن، آداب و رسوم در مجموعهٔ عناصر فرهنگ معنوی قرارمیگرند که با شمشیر و آتش ازبین نمیروند. عوامل معنوی یا ذهنی فرهنگ در ذهن و باور عموم مردم جای دارند و به سادگی قابل جابجایی یا تغییر نیستند. وجود وادامهٔ این عناصربه زندگی و محیط بستگی دارد چراکه آداب و رسوم اجتماعی محصول عادات و شیوه زندگی مردم هستند و تغییر، حذف و جابجایی این بخش از فرهنگ نیازمند عوامل متعددی است. تغییر، حذف و جابجایی عناصر معنوی فرهنگ نیازمند زمان طولانی است پدیدهای اجتماعی در طول زمان شکل میگیرند و برای تغییر با جابجایی نیازمند زمان طولانی هستند و این تغییر وقتی میسر میشود شرایط کافی فراهم گردد و جامعه و مردم درمعرض یک تغییر فرهنگی مطلوب قرارگیرند. اصولا وقتی که یک عنصر ازعناصر فرهنگی ازمطلوبیت و محبوبیت اجتماعی برخوردار است و میتواند پاسخگوی نیاز اجتماعی و اقتصادی جامعه باشد هرگزاز بین نمیرود و مسلمان و غیر مسلمان آن را در اعمال و رفتار روزانهٔ خود بکار میبرند. چراکه دین درتولید بخشی ازعناصر فرهنگ دخالت میکند و محیط و شرایط جغرافیایی و آب و هوایی بخش دیگرعادات و رسوم اجتماعی را تولید میکنند جامعه وفرد دردریافت و انتخاب برخی عادات و رسوم اجتماعی به ماهیت ایدئولوژیک پدیده ها توجه نمیکنند. بنابراین ورود دین اسلام به جامعهٔ ساسانی به تنهایی باعث زوال فرهنگ جامعهٔ ساسانی نشد که برخی ازعناصرفرهنگی غیرایدئولوژیک وغیردینی هستند و فرد برای دریافت آنها مقاومت نمیکند. حسین مفتخری تحلیل گر فوق الذکر نظریهٔ وجود خرده فرهنگهای مختلف در جامعهٔ ساسانی رامطرح میکند و عدم وجود زبان مشترک را در دورهٔ ساسانی میپذیرد. بنابراین دراین امپراطوری یک زبان و یک فرهنگ مشترک وجود ندارد. چراکه این امپراطوری از اتحاد اجتماعات وگروههای جمعیتی مختلفی بوجود آمده بود.

طرح این ادعا که عربها با آتش قهرخود فرهنگ و سنن جامعهٔ ساسانی را ازبین بردند و همه مظاهرمشترک حیات اجتماعی را نابود کردند همانند سایر ادعای تاریخی در ایران از محصولات و مجعولات شعوبیه و رضاخان است که وارد کتابها و باور ایرانی معاصرشده است. عرب با استفاده از شمشیرخود دین اسلام راگسترش داد اما سوالی که عقل و ذهن شعوبیه و رضاخان هرگزبه آن پاسخ نمیدهد این است که اگرعرب برای گسترش اسلام ازشمشیرخوداستفاده کرد. آیا عرب برای عمومیت بخشیدن به زبان و فرهنگ اسلامی خود، زبان جامعهٔ ساسانی رابا شمشیرخود برید و فرهنگ جامعه را به توپ بست که اینگونه زبان و فرهنگ ساسانیان ازعرصهٔ حیات اجتماعی منقرض میشود درحالیکه زبان و فرهنگ ترکی به قوت خود باقی میماند ازضربهٔ شمشیر عرب مصون میماند.

زبـان عــربی و زبـان سـاسـانـی

همانند سایر هیجانات و هیاهوی نژادی در فرهنگ ایرانی این باور عمومی شکل گرفته است که زبان ساسانیان پیش از اسلام از هیبت و شکوه عظیمی برخوردار بوده و این زبان به عنوان زبان بین المللی بکار میرفت و جهانیان همهٔ مراسلات و مکاتبات خود را با این زبان انجام میدادند و غنای زبان و ادب ساسانیان به حدی بوده که این زبان تا آفریقا پیش رفته است و همهٔ زبانهای رایج در قارهٔ آفریقا ریشه در زبان ساسانیان دارند تا جایئکه یکی از دانشمندان بزرگ ایرانی بنام «مرحوم رضاشاه» که در قرن هفتم پیش از میلاد زندگی میکرد در یکی از نظریه های خود در مورد گسترش زبانها مینویسد که زبان عربی یکی از شاخه های زبان ساسانیان بوده است که از طریق ملائکه و فرشتگان به شبه جزیرهٔ عرب راه پیدا کرد. این سخنان کنایه آمیز تنها بخشی از گستردگی نظریات اغراق آمیز در مورد زبان فارسی است.

وقتی که رضاشاه دولت جدید خود را تاسیس نمود ابتدا نام آنرا به نام ایران تغییر داد سپس برای آنکه این کشور صاحب هویت شود به سراغ تاریخ رفت تا برای این جامعه و این کشور هویت جدیدی از میان سطور تاریخ پیدا کند. این سرزمین از اقوام گوناگونی تشکیل میشود که هر قوم به زبان خاص خویش سخن میگفت بنابراین برای تشکیل یک زبان عمومی و ملی به سراغ روشنفکران خود رفت. از اینرو زبان جدیدی که محصول اجتماع لغات عربی، ترکی، ترکمنی، هندی، روسی و انگلیسی بود به عنوان زبان فارسی متولد شد سپس به مردم اعلام شد که این زبان یکی از گسترده ترین زبانهای جهان بود اما با حمله عرب لغات و عبارات عربی وارد این زبان شدند. غافل از اینکه این زبان از مجموعه کلمات و عبارات ترکی، ترکمنی، هندی، روسی و انگلیسی درست شده بود. اما چون مردم توطئه عرب را زودتر باور میکردند حمله عرب عامل ناپدید شدن زبان فارسی معرفی شد که عربها با توسل به سحر و جادو زبان غنی ساسانیان را از اذهان مردم پاک کردند و برای عملی کردن این اقدام همهٔ مردم جامعهٔ ساسانی برای سه روز بوسیلهٔ عربها در بی هوشی مطلق فرو رفتند و وقتی به هوش آمدند به زبان عربی سخن میگفتند و اینگونه زبان عربی رایج گردید. غافل از اینکه زبانها از مظاهر فرهنگی و اجتماعی جامعه هستند و با شمشیر از بین نمیروند. در این ایدئولوژی همهٔ امتیازات طبیعی و برخورداریهای تمدنی عرب مورد حمله و تعرض موتور تبعیض نژادی مقامات ایرانی قرار میگیرد تا دستاوردهای عرب در طول تاریخ بی ارزش و بی اهمیت جلوه داده شود و از این طریق ایرانی احساس افتخار نماید.

از جمله دستاوردهای منحصر به فرد بشری و نعمتهای خدادادی که خداوند عرب را به آن مفتخر نمود و **زبان عربی** را به آن بخشید. زبان یکی از نشانه ها و ابزارهای اصلی و عمده تمدن است و برای شناسایی و قضاوت در مورد تاریخ و تمدن هر ملتی میتوان زبان آن ملت را مورد بررسی قرار داد. زبان عربی یکی از اهرمهای قدرتمند عرب درجهان است که هیچ زبانی در دنیا قدرت رویارویی و مقابله با این زبان منحصر به فرد را ندارد. از اینرو مروجان و مبلیغان ایدئولوژی تاریخ دوران پهلوی برای حمله به این نشان افتخارآمیز عرب توطئهٔ جدیدی را طراحی و ترویج میکنند تا زبان و فرهنگ جدید ایرانی ارزشمند و با اهمیت جلوه داده شود. در ادبیات و کتابهای فلسفهٔ ایرانی در قبل و بعد از انقلاب همواره به یک روش عمل میگردد و این شایعه شدیدا در میان ایرانیان ترویج داده شد که زبان عربی بوسیلهٔ یک ایرانی جمع آوری شدو عربها تنها به کار غارت و آدم کشی مشغول بودند و از علم و هنر محروم بودند تا جائیکه زبان آنها توسط یک نابغهٔ ایرانی اختراع میشود. ایدئولوژی تاریخ دوران پهلوی با آگاهی و تعمد تاریخ این سرزمین را به محل عقده گشایی و کسب اعتماد به نفس ملی تبدیل کرد و افتخارات و نشانهای ملی کشورهای اطراف را در فرهنگ و ادبیات خود رایج نمود و با برچسب ایرانی در کتابهای درسی چاپ و منتشر کرد تا از این طریق برای ایرانی نام و نشان جهانی و بین المللی خلق نماید و ایرانی احساس غرور کند. وقتی که از هندوستان نامی آورده میشود ایرانیان برای هند و تمدن هندی داستان سازی کرده اند و هندیها از سنت تحریف و دروغ گویی ایرانیان در

امان نمانده اند. بطوریکه ایرانیان بر یکی از بهترین معماری های هندی دست گذاشته اند تا این بنای عظیم را به نام خود درآورند که یک معمار ایرانی با هنر و استعداد خود بنای تاریخی و عظیم شاه جهان را ساخته است. افغانستان و فرهنگ و تمدن و ادبیات این سرزمین بطور کامل با نام ایرانی برچسب خورده است. همهٔ فلاسفه و شعرای کشورهای آسایهٔ میانه و ترکیه هم با نام ایرانی معرفی شده اند.

اما واقعیت زبان عربی چیست و چگونگی توسعهٔ این زبان بنا بر آنچه در کتاب «تاریخ تمدن اسلامی» آمده است کاملا متفاوت است. جرجی زیدان در این کتاب عظیم مینویسد که: در آثار باقی مانده از عربهای حجاز چیزی در دست نیست که بر خط و سواد داشتن عربها دلالت نماید در صورتیکه از عربهای مقیم شمال و جنوب حجاز آثار کتابت بسیار موجود می باشد. مشهورترین آن مردم یمن هستند که با حروف مسند می نوشتند و دیگر نبطی های شمال که خطشان نبطی بود و هنوز آثار کتبی آنان در نواحی حوران و بلقاء موجود می باشد.

«مورخین دربارهٔ شهری که خط از آنجا به حجاز آمده اختلاف نظر دارند و بقول مشهور خط سریانی از شهر قدیمی انبار به حجاز آمده است با این قرار که مردی بنام "بشر بن عبدالملک کندی" برادر امیدرب عبدالملک فرمانروای "دومة الجندل" آن خط را در شهر انبار آموخت و از آنجا به مکه آمده و با "صهباء" دختر "حرب بن امیه" یعنی خواهر ابوسفیان (پدر معاویه) ازدواج کرد و عده ای از مردم قریش خط سریانی را از داماد خود (بشربن عبدالملک) آموختند و هنگامیکه اسلام پدید آمد بسیاری از طایفهٔ قریش مقیم در مکه خواندن و نوشتن را میدانستند تا آنجا که پاره ای گمان میکردند سفیان بن امیه اولین کسی است که خط سریانی را به حجاز آورد. جرجی زیدان همهٔ زندگی خود را برای نگارش چندین جلد کتاب تاریخ تمدن گذارد و علی جواهرکلام این اثر را ترجمه میکند اما ایرانیان آن را نمی بینند». «باری همینکه اسلام آمد عربهای حجاز با نوشتن آشنا بودند ولی عدهٔ کمی از آنان نوشتن میدانستند و آنان عبارت بوند از اصحاب پیامبر: علی بن ابیطالب، عمر بن خطاب، طلحهٔ بن عبیدالله، عثمان و ابان فرزندان سعید بن خالدبن حذیفه، یزید بن ابی سفیان، حاطب بت عمرو بن عبدشمس، علاء حضرمی، ابوسلمهٔ بن عبدالاشهل، عبدالله بن سعد بن ابی صرح، حویطب بن عبدالعزی، ابوسفیان بن حرب و جهیم بن صلت بن مخرمه.[45]»

تا نیمهٔ دوم قرن اول هجری مسلمانان قرآن را بدون حرکت و نقطه گزاری مینوشتند و میخواندند و اولین کسی که حرکات را درتحریر عربی معمول کرد "ابوالاسود دوئلی" متوفی به سال 96 هجری بود. "ابوالاسود دوئلی" واضع علم زبان عرب است که بوسیلهٔ نقطه گزاری برای کلمات عربی حرکاتی را تعیین نمود. ارجح آن است که ابوالاسود حرکات را از کلدانی ها یا سریانی ها عراق آموخته بود. خطی را که عربها از سریانی هاو نبطی ها گرفتند بدون نقطه بوده است. عربها با تلفظ حروف میتوانستند متوجه تفاوت حرف «حاء» از «هاء» و «طاء» از «تاء» شوند اما چون برای غیرعربها در قرائت قرآن و غیره مشکلاتی پیش آمد حجاج والی عراق دستور داد تا برای این مشکل راه حلی پیدا شود. ابن خلکان می گوید اولین کسی که به فکر این کار افتاد حجاج والی عراق بود. مشهورترین قرآن نویس زمان بنی امیه بوده که قطبه نام داشت و خیلی خوش خط بوده است و خط کوفی را به چهار قلم می نوشته است. پس از قطبه در اوایل حکومت عباسیان خطاط دیگری بنام ضحاک بن عجلان پیدا شد و چیزی بر برچهار خط قطبه افزود. پس از او اسحق بن حماد و دیگران نیز چیزهایی اضافه کردند بطوریکه در اوایل دولت عباسی دوازده رقم خط معمول شد.

اما دروغگویان قبل و بعد از انقلاب همواره در گوش همه فرو کرده اند که چون عرب ها بی سواد و احمق بودند پیامبر اسلام این رسم را جاری نمود که اگر هر اسیر یهودی چندین نفر از مسلمانان را با سواد نماید میتواند آزادی خود را بدست آورد. در صورتیکه همان اسرا هم عرب بودند اما ایرانی غافل از این ماجرا عرب را بیسواد مخواند.

---

45 تاریخ تمدن اسلامی – جرجی زیدان – ترجمه علی جواهر کلام – ۴۵۲ تا ۴۵۶ ص – انتشارات امیرکبیر – تهران

این جریان و این حرکت مؤثر بود اما پیامبر با استفاده از این طرح تعداد زیادی از مسلمانان را با سواد کرد. لکن این مسئله در کتابهای تاریخی و مذهبی با هیاهوی تبلیغاتی ضدعرب ترویج میگردد که گویا هیچ یک از عربها از سواد بهره ای نداشت جز علی بن ابی طالب، اما دیگران مانند عمربن خطاب و افرادیکه با خانوادهٔ بنی امیه نسبت داشتند از قلم شیعهٔ ایرانی میافتد و هرگز ذکر نمیشود. گویا در دورهٔ شروع اسلام در قلمرو ساسانیان مدارس ابتدایی و راهنمایی رایج شده بود و همانند یونان صدها دانشگاه در قلمرو ساسانیان ساخته شده بود که شرایط در میان عربها وجود نداشت در صورتیکه عربهای مسیحی و مردان بنی امیه بسیار باسوادتر از ساسانیان بودند که کنار قدرت نوشتن هزاران بیت شعر از دوران قبل از اسلام به جا مانده است.

در واقع زبان یکی از عناصر فرهنگ معنوی است که عوامل متعددی در فراموشی آن دخالت دارند. عمده ترین عامل برای بقای یک زبان قابلیت انعطاف پذیری یک زبان است. اصولا برخی زبانها از قدرت انعطاف کافی برخوردار نیستند و انطباق و سازگاری خود را دربرخورد با تحولات محیطی از دست میدهند و وقتی شرایط و وضعیت جدیدی بر حیات اجتماعی مردم حاکم میگردد و دایرهٔ مصادیق مفاهیم گسترش پیدا میکند و نامها و مفاهیم جدیدی به حوزهٔ فکری و نگرش جامعه افزوده میشود زبانها باید از قدرت و وسعت کافی برای ابداع و پاسخگویی به این نیازهای برخوردار باشند. زبانها برای بقای خود نیازمند انعطاف وانطباق با محیطهای جدید هستند و با زایش یا تولید معانی و مفاهیم جدید میتوانند ضامن بقای خود باشند و می تواند ماندگاری خود را تضمین نماید. به عنوان مثال کلمات در زبان فارسی معاصر که در دوران پهلوی ابداع شد جامد هستند و از قابلیت اشتقاق برای تولید یک کلمه واسم جدید محروم است. کلمات در زبان فارسی معاصر بصورت مجزا و مستقل بکار میروند و دربین اکثر کلمات و نامها ارتباط لغوی و ریشه ای وجود ندارد و هر کلمه از ریشه و ساختار مستقلی برخوردار است. عقیم بودن زبان در تولید و زایش لغات و عبارات یعنی از بطن یک کلمه چندین برادر و خواهر زائیده شوند که یک ریشه یک منشأ داشته باشند که به زبان قابلیت انطباق با شرایط جدید و معاصر بخشیده شود و از میان رفتن زبان جلوگیری کنند. زبانهای جامد و نابارور نمیتوانند درمقابل زبانهای مستعد و انعطاف پذیر مقاومت کنند. زبانهای انعطاف ناپذیر و خشک در اولین تماس و برخورد با زبانهای بارور و زنده قدرت خودرا ازدست میدهند ومکان خود رابه زبانهای قدرتمندتر و مستعدتر میسپارند. زبان دورهٔ ساسانیان فاقد قابلیتها و تواناییهای یک زبان بارور و مستعد بود توانایی مقاومت درمقابل زبان وسیع عربی رانداشت. در این زبان واژه تنها درصورت جامد خود مورد استفاده قرار میگرفت و فاقد قابلیت لازم برای تبدیل شدن به صورتهای دستوری دیگر بود. اما این موضوع در زبان عربی و انگلیسی کاملا متفاوت است و کلمه براساس ریشه و ساختار دستوی خود می تواند صاحب اشکال و صورتهای متفاوتی باشد که در زمینه ها و محیط های مختلف علمی، ادبی و هنری کاربرد داشته باشد.

برای بسیاری ازمردم و به خصوص ایرانیان معاصر این سوال پیش میآید که چرا زبانهای دیگر مجاز به تلاوت نماز و قرائت قرآن به زبان خود نیستند و چرا نمی توان نمازرا به زبان فارسی خواند. بویژه وارثان نهضت شعوبیه و حامیان نژادپرست رضاخان دائما از نفرت و انزجار خود از زبان عربی سخن میگویند که البته بی دلیل نیست. این وارثان و آن مدافعان به خوبی میدانند که پیوند دین اسلام و زبان عربی مصلحتی و یا سلیقه ای نیست که پس ازیک دورهٔ زمانی طولانی مسلمانان گردهم آیند و اعلام کنند که قرار است زبان دین اسلام را تغییر دهند که این پیوند ماوراء چنین تخیلی قرار دارد و نفرت و انزجار از زبان عربی کاملا دقیق و حساب شده است. زیرا از طریق حمله به زبان عربی ماهیت دین اسلام زیر سؤال میرود و این دین با زبان عربی نفس میشکد. دلیل اینکه تلاوت قرآن و ادای نماز باید با زبان عربی صورت گیرد بدون دلیل نیست.

برای بررسی اهمیت انتخاب زبان عربی برای اسلام از سوی خداوند متعال ذکر این چند نکته مهم است. اولین ویژگی زبان عربی وسعت این زبان است. وسعت این زبان و تعداد واژگان و کلمات آن به اندازهٔ وسعت همهٔ زبانهای مرده وزندهٔ دنیا است زبان عربی یک زبان عادی و ساده به شمارنمی آیدکه چندین زبان را درخودجای داده است و میتواند

رسالت چندین زبان را برعهده گیرد. این زبان با قدرت اعجاز خود در واقع یکی از مظاهر اعجاز دین اسلام است. این سخن هرگز بیهوده نیست و از روی تعصب و جانبداری به زبان آورده نمیشود چراکه زبان عربی دارای کلمات و تعابیری انحصاری است که سایر زبانهای از آنها محروم هستندو حتی ازیافتن معادلی برای این لغات و عبارات عاجز مانده اند. وجود کلمات و لغات عربی بکار رفته دردین اسلام باعث زنده ماندن و برتری دادن به دین اسلام درمقابل سایر ادیان شده است. خداوند متعال با حساب و برنامه ریزی قبلی این زبان و این مردم را برای این دین انتخاب میکند. البته ادیان آسمانی باتوجه به فاکتورهایی مانند زبان و گستردگی در تعالیم و قابل فهم بودن به ادیان پایدار و پایدارتر طبقه بندی میشوند. اما زبان یکی از فاکتورهای اساسی ادیان است و میزان پایداری و انتشار ادیان به زبان اصلی آنها بستگی دارد. با نگاهی به تاریخ ادیان مشاهده میشود که کتابها و آثار دینی یک قوم با از بین رفتن زبان و ادبیات آن قوم نابود میشوند. مثال بارز این نمونه دین مسیح است که ابتدا به زبان لاتین نوشته شده بود. اما با از بین رفتن زبان لاتین آثار مسیحیان به زبان انگلیسی منتشر شد. لکن انتقال از یک زبان به زبان دیگر منجربه از دست رفتن بسیاری ازمعانی میشود. کتاب آسمانی، اصول و سمبلهای اساسی در ادیان نقطهٔ التقاط پیروان یک دین را تشکیل میدهند و زمینهٔ اتحاد و انسجام میان پیروان یک دین را فراهم میکنند.

زبان عربی به دین اسلام چهره ای منحصربه فرد و قدرتی بی نظیر بخشیده اند و دامنهٔ تعابیر و مفاهیم دین اسلام را گسترش داده است. به عنوان مثال کلماتی مانند «حلال»، «حرام»، «نجس»و «طهارت» درهیچ زبانی معادل ندارند و درزبان انگلیسی برای نشان دادن خوراک حلال برای مسلمانان لغت «حلال» را با حروف انگیسی (HALAL) مینویسند و ادبای انگلیسی از یافتن معادلی برای این کلمه ناتوان شده اند. وسعت و گستردگی زبان عربی به اندازه ای است که نه تنها زبان ترکی، هندی، فارسی را تحت تاثیر قرار داده که زبان انگلیسی برخی از عبارات خود مانند الجبرا و... از زبان عربی وام گرفته است. برخی زبانها توانایی انتقال تعابیر و مفاهیم اسلامی را ندارند و هرگز معادلی برای کلمات عربی و اسلامی ندارند. از اینرو زبانی که نمیتواند معادلی برای مفاهیم و تعابیر دینی تولید کند شایستگی لازم و کافی را برای اجرای یک رکعت نماز ندارد. برای روشن شدن موضوع اهمیت زبان عربی برای دین اسلام و پیوند حیاتی میان دین اسلام و زبان عربی به یک مسئلهٔ شرعی دیگر اشاره میکنم که از رسالهٔ آیت الله سیستانی مرجع تقلید شیعیان عراق گرفته شده است. مسأله ۷۰" رسالهٔ آیت الله سیستانی؛ "*آبی که با تحریک شهوت از مرد خارج میشود و به آن «مذی» می گویند پاک است، و نیز آبی که گاهی بعد از منی بیرون میآید و به آن «وذی» گفته میشود، و آبی که گاهی بعد از بول بیرون میآید و به آن «ودی» میگویند اگر بول به آن نرسیده باشد پاک است*".

مسئلهٔ مهم دیگر آنکه زبان عربی قدرت انطباق با شرایط زمانی معاصر را دارد و به خوبی توانسته است همهٔ عبارات، نامها و اصطلاحات علمی و تکنولوژیک را تولید نماید علاوه بر قدرت انطباق زمانی این زبان قدرت انطباق مکانی را نیز دارا است و میتواند پاسخگوی نیاز فرهنگهای مختلف هم باشد و معانی و مفاهیم دینی را بطور کامل و مناسب به ساکنین سرزمنیهای دیگر منتقل نماید. زبان عربی تنها برای تفسیر یک مسأله دینی چگونه به عالم و محقق خود اجازه میدهد که مسئلهٔ خروج «منی» را در ریزترین جزئیات آن در اختیار مخاطب خود قراردهد هنگامی که علم پزشکی نتوانسته بود درمراحل تجزیه و تحلیل این مسئله قدم بگذارد و امروز با همهٔ با همهٔ امکانات خود در کشور ایران هنوز نمیتواند برای این اسمها و لغات دینی معادلی بسازد. در واقع یکی از نقاط قوت دین اسلام زبان عربی است. مطابق شواهد موجود و مذکور در کتب درسی کشور ایران عربها برای اشاره، نامگذاری و تشبیه شتراز ۶۰۰۰ لغت استفاده میکنند و شش هزار مسمی و تشبیه برای شتردر یک زبان مانند یک معجزه یا خیال می ماند. بنابراین بدون دلیل نیست که مشاهده میشود رئیس جمهور، رئیس مجلس و سیاستمداران ایرانی بر لزوم یادگیری و گسترش زبان شیرین فارسی اصرار میورزند.

در زبان عربی و انگلیسی کلمات دارای ریشهٔ سه حرفی هستند که میتوانند به شکل فعل، فاعل، مصدر، صفت و...در آیند. کلمه ای مانند «نجس» میتواند به اشکال و صورتهای دستوری مختلفی درآید؛ «نجس»، «نجاسة»، «نجاسات»، «انجس» «تنجس» و «قرب» «اقتراب» « اقرب» «اقارب» «مقاربة» « قارب» «یقترب» «» و...زبان انگلیسی نیز از این امتیاز برخوردار است و یک میتواند صورتهای دستوری زیادی را تولید نماید لکن این زبان امکانات محدودتری نسبت به زبان عربی دارد. زبان دورهٔ ساسانیان جامد است کلمه توانایی اشتقاق و تبدیل شدن به صورتهای مشابه راندارد. کلمات در زبان ساسانی و حتی فارسی معاصر قابلیت پارگی و انشقاق را ندارند یعنی کلمه نمیتواند به چند کلمهٔ همنوع و همشکل خود درآید. مانند کلمهٔ «آشنا» که از چهارحرف تشکیل میگردد وجز صورت جمع خود «آشنایان» نمیتواند مشتق شود درصورتیکه کلمهٔ «اقارب» که معنی آشنایان میدهد میتواند به چندین صورت مشتق شود.

علاوه بر این مشکل زبان در دوران ساسانیان طبقات متعددی داشت و هرگروه و طبقهٔ دارای زبان خاص خود بوده است. دین در دورهٔ ساسانیان زبان خاص خود داشت لذا تنها درمیان طبقهٔ مغها رایج بود و تعالیم و دستورات دین زرتشت بوسیلهٔ این زبان اجرا می گردید که با زبان عوام و توده مردم متفاوت بود. تفاوت زبانی باعث شده بود که روحانیون مجوسی دین را درانحصار خود قراردهند و ازعمومی سازی زبان این دین جلوگیری میکردند تا ازمنافع اقتصادی و بهره مندیهای سیاسی و اجتماعی دین برخوردار شوند و نفوذ سیاسی، جایگاه اقتصادی و منزلت اجتماعی خودرا حفظ کنند. این ضعف و جمود در زبان عصر ساسانیان باعث زوال این زبان و جایگزینی آن با زبان اعجازآمیز عربی گردید.

آیا عربها آثار تاریخی ایران را تخریب کردند

همچنانکه ویل دورانت تاکید میکند و طبیعت شهادت میدهد و امروزه تاریخ هم این ادعا را ثابت میکند؛ ایرانی قبل ۱۳۱۳ و بعد از ۱۳۱۳ شمسی هرگز صاحب تمدن نبوده است. بنده بسیار متعجب هستم که چرا وچگونه رویدادهای گذشته با معیارهای سیاسی و نگرشهای معاصر سنجیده میشود و ایرانی جدید براساس مفاهیم علمی قرن نوزدهم تاریخ و گذشتهٔ خود را تفسیر میکند و دنیای قدیم را از پنجرهٔ باورها و ارزشهای جدید خود نگاه میکند و مطابق برداشتهای قرن بیست و یکم تاریخ گذشتهٔ ملتها را میسنجد و وقایع گذشته را براساس آنچه خود می بیند و آنچه خود میفهمد بررسی و نتیجه گیری میکند.

پس از نامگذاری این کشور بنام «ایران» هویت جدید در سال ۱۳۱۳ شمسی تولد یافت و ادعاها و آرزهای بسیاری درمیان ایرانیان رایج شد که این آرزوها و رؤیاها به صورت کتاب و مقاله نوشته و چاپ میشد و درمیان مردم منتشر میگردید. از جملهٔ این ادعاهای مضحک ترویج نظریهٔ «تخریب آثار تاریخی ملت بزرگ ایران» بوسیلهٔ عربها است که تنها چند ماه پس از تولد «ایران» از شکم رضاشاه مطرح میشد. این ادعا سرچشمهٔ همهٔ حملات و تهاجمات ایرانی برعلیه است که به متفکر و نویسندهٔ ایرانی کمک زیادی کرد تا بتواند کمبودها وعقب ماندگیهای خود را توجیه نماید و به تودهٔ مردم و تاریخ پرستان ساده انگار ثابت نماید که ایران دارای تمدن است و این تمدن بدست عرب نابود شد. این توطئه با دو هدف طراحی و ابداع شد. یکی برای مشروعیت بخشی به این مولود نامشروع و دیگری تخریب وجههٔ عرب و اسلام بود. شاید از اینکه از اصطلاح توطئه به دفعات در این کتاب تکرار میشود زمینهٔ تعجب خوانندهٔ محترم را فراهم نماید اما اوج فاجعهٔ تحریف درتاریخ و ادبیات این کشور به حدی زیاد است که شاید نیازمند تکرار کلمهٔ توطئه برای بیش ازیک میلیون بار کافی نباشد که زمین و زمان در این کشور قربانی این هویت جعلی شده است تا نام ایرانی در مغز این ملت رسوخ کند. غافل از اینکه زمین و زمان از حقیقت دفاع خواهند کرد و تحریف و تولیدکنندگان آن را برملا خواهند ساخت.

با نگاهی به موضوع علم تاریخ و گذشته شناسی متوجه می شویم که علوم جدید همهٔ در نتیجهٔ تحول و توسعه فکری قرن نوزدهم اتفاق افتاد. پس از قرون وسطی اروپا در نتیجهٔ نهضت رنسانس، انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه علوم و دانشگاهها متحول میشوند و بسیاری از رشته های علمی و دانشگاهها تاسیس میشود. از این مرحله علم تاریخ نیز همپای سایر علوم مرحله به مرحله رشد میکند. علوم سیاسی، علوم اجتماعی، جغرافیا، تاریخ، پزشکی و سایر رشته های علمی قدم به قدم رشد میکنند و از بطن سایر علوم شکوفا میشوند. برخی علوم قدیمی تر و برخی کاملا جدید هستند اما علومی مانند علوم سیاسی، اجتماعی، هنر و علم تاریخ و اهمیت بخشی به مطالعهٔ تاریخ از رویدادهای قرن نوزدهم هستند. کتابهای تاریخی پیش از این نوشته میشد و آثار و نوشته های تاریخی از در یونان از قرنها پیش وجود داشته است اما مطالعهٔ تاریخ و بررسی و تحقیق در مورد گذشته از محصولات قرن نوزدهم است. مانند علوم سیاسی؛ علیرغم آنکه مظاهر سیاسی مانند دولت، نظام سیاسی و نهادهای دولتی از هزاران سال پیش وجود داشته است اما مطالعه و تحقیق در مورد مظاهر سیاسی از قرن نوزدهم شکل منسجم و منظمی به خود گرفت و همهٔ مظاهر سیاسی نامگذاری و تعریف شد.

با بررسی نحوهٔ شکل گیری علوم و تاسیس رشتهٔ تاریخ در اروپا بسیاری از ادعاها و خیال پردازیهای ایرانی در مورد گذشته و تاریخ باطل وخنثی میشود. از آنجا که اروپا سرد و پوشیده از یخ بود مظاهر و آثار تمدنی آن کمتر در معرض دید بود از سوی دیگر برخی مناطق شمالی اروپا به دلیل سرمای شدید غیر قابل سکونت بود و احتمال وجود تمدن بشری در اروپا را کاهش داده بود. بنابراین غربی برای یافتن تمدن بشری و تحقیق در مورد تمدنها و گذشتهٔ بشر به مصر، عراق، ترکیه و جزیرهٔ کرت در یونان حرکت میکند. علاوه براین با نگاهی به تورات و انجیل مسیحیان متوجه میشویم که همهٔ ادیان و تمدنها درحد فاصل میان نیل و فرات شکل گرفته اند و از سرزمین مصر و فلسطین

آغاز میشود تا به سرزمین ابراهیم در شبه جزیرة و یمن برسد سپس به عراق و ترکیه منتهی میشود. بنابراین این مناطق داری اهمیت علمی و تاریخی میشوند و غربیان برای تحقیقات و بررسی این مناطق به این سرزمینها روی می آورند. در ابتدا ساکنین این سرزمینها برای آثار باستانی و تاریخی موجود در مناطق خود ارزشی قایل نبودند. اما هجوم غربیان و از جمله محققان اتحاد جماهیر شوروی سابق به حوزه ها و سرچشمه های تمدنی باعث ارزشمند شدن آثار تمدنی میشود و غربی ها و محققان شوروی برای دریافت و کشف آثار جدید رقابت میکردند و برای برست آوردن اشیاء، ابزار و آثار تاریخی جدید پولهای زیادی پراخت میکردند.

با گذشت زمان برخی متمکنین و ثروتمندان به سوی این مناطق سرازیر شدند تا با خریداری این آثار تاریخی به سود و ثروت بیشتری برسند. برخی از غربیان برای ارضای امیال شخصی و پر کردن دفاتر و کتابخانه های شخصی خود به نگهداری و خریداری این اشیاء روی آوردند. به این تجارت اشیاء تاریخی رونق گرفت و اماکن و مناطق تاریخی اهمیت پیدا کرد. پس از بیداری دولتها و ملتها در قرن بیست و یکم بسیاری از آثار این کشورها به اروپا در موزه های انگلیس و فرانسه منتقل شده بود و برخی دیگر به موزهٔ نیویورک انتقال داده شد.

شاهدی که آبروی مدعیان ایرانی را میبرد این است که پیش از قرن نوزدهم آثار و اشیای تاریخی در نزد عرب و عجم بی اهمیت بود و آثار باستانی پس از شکل گیری علم مطالعهٔ تاریخ در اروپا اهمیت پیدا میکند. در واقع احیای تاریخ و ترویج ارزشهای تاریخی مانند سایر مفاهیم و ارزشها از اروپا وارد خاور میانه میشود وبرای کوزه های گِلی ارزش می سازد و دست نوشته های تاریخی مانند «لوحهٔ قوانین حمورابی» را ارزشمند میسازد. پیش از قرن نوزدهم عجم، عرب، هندی و آفریقایی با مفاهیم و ارزشهای تاریخی و باستانی بیگانه بود. بنابراین نیازی به تخریب و نابودی آنها نداشت. وقتی که اشیاء گلی و ظواهر تاریخی مانند بناها به خودی خود ارزشی نداشته باشند چرا هندی یا عرب باید برای تخریب آنها نقشه بریزد. از سوی دیگر هزاران نوع بنا و اثر تاریخی در لبنان و سوریه وجود دارد که برای عرب مسلمان و عرب مسیحی ارزش نداشتند. میراث بزرگ تمدنی بشر در عراق و مصر دست نخورده باقی مانده و عربها، کردها و ترکها از آنها میگذشتند و برای آنها به اندازهٔ یک دانه خردل ارزشی قایل نمیشدند. ایرانی برای سنجش میزان فهم عرب از تاریخ تنها باید آثار و شعر شاعران عرب را در مورد تاریخ و عبرت گیری از تاریخ بررسی کند که چگونه شاعران عرب بر عبرت گیری از تاریخ و آثار تاریخی تاکید میکنند تا جائیکه همین شاعران عرب منبع الهام شاعران ایرانی بوده اند. شاهد بسیار مستند شعر «ایوان مداین» خاقانی است که ترجمهٔ شعر شاعران عرب است و مستقیما از قصیدهٔ عربی «مدائن» از بحتری اقتباس میگردد. در کنار شاعران عرب و اهمیت بخشی آنها به عبرت آموزی از تاریخ هرگز نباید کتاب قرآن را فراموش کرد که در هر سوره بر عبرت آموزی از تاریخ تاکید میکند و آن را یکی از نشانه های موفقیت و سعادت انسان میداند. اما نویسندهٔ ایرانی همهٔ آثار و نوشته های خود را تحت تاثیر تعصبات نژادی تولید میکند هرگز قدرت درک این فاجعه را نداشت که روزی فرا خواهد رسید تا این تعصبات و جانبداری ها ثابت گردد و ایرانی رسوا شود. درواقع این نویسندگان چگونه و با چه انگیزه ای توانسته اند این همهٔ تحریف و بدعت را وارد نظام آموزشی و ذهن عمومی جامعه سازند. پس از این رسوایی ها چه کسی میتواند عرب را به تعصب و توحش متهم کند. البته قصد حمایت از کارهای «داعش» را ندارم اما اگر داعش آثار باستانی را منهدم میکند برای آن است که میداند این آثار برای غربی ها دارای ارزش است و این ارزشگذاری از قرن نوزدهم وارد دنیای مدرن شده است. اما از سوی دیگر بازهم همان ایرانی با مشاهده اقدامات داعش در عراق و سوریه ادعاهای خود را مطرح میسازد که وقتی عربها وارد قلمرو ساسانیان شدند و همانند داعش آثار ساسانیان را نابود کردند. غافل از اینکه همین کدعی هنوز نمیداند که کشورش در سال ۱۳۱۳ شمسی بنام «ایران» نامگذاری شده است و این ایران همواره محل سکونت اقوام مختلف بوده است و هرگز قوم واحدو زبان واحد و تمدن واحدی در سرزمین شکل نگرفته است.

مدعیان ایرانی ۱۳۱۳ شمسی ابتدا باید تاریخ واردات ارزشهای و مفاهیم علمی را از غرب مورد بررسی قرار دهند تا با ماهیت تاریخ خود آشنا شوند و طول عمر هویت خویش را بدانند که تاریخ آنها از کجا ریشه میگیرد و چند روز عمر دارد. سپس برای این اشتباه خود باید بطور واقعی به حال خود زار زار گریه کنند و پروسهٔ اتهام سازی و پرونده سازی برای عرب و اسلام را متوقف سازند. ارزش به تاریخ و ارزش گذاری به اشیای تاریخی از قرن نوزهم آغاز گردید وپیش از این زمان نه تنها تاریخ ارزشی نداشت که اشیای تاریخی هم بی ارزش بودند و اگر داعش بناهای تاریخی را نابود میکند برای آن است که داعش راز این ارزشها و تاریخ واردات آنها را میداند بنابراین آنها را نابود میسازد. وقتی که یک کوزه یا تابلوی نقاشی چند صد میلیون دلار ارزش داشته باشد این سوال را مطرح میسازد که این چندصد میلیون دلار میتواند شکم چند میلیون انسان را سیر نماید و چند میلیون بیمار را درمان نماید. البته نیازی به غصه خوردن برای عقب ماندگی بنده نیست که چرا در مورد اشیاء تاریخی اینگونه سخن میگویم من جهان را گشته ام واقعیات جهان بسیار دردناکتر از ارزش آفرینی به یک تابلوی نقاشی است تا جائیکه درهمان غرب برای تابلوی نقاشی و اشیاء تاریخی ارزش آفرینی میشود اما مبارزه با فقر و گرسنگی ارزش محسوب نمیشود. اگر همان تابلو بوسیلهٔ غربی ارزش گذاری نمیشد اکنون یک دلار هم ارزش نداشت و ذهن کوچک ایرانی اینگونه عرب را متهم به تخریب آثار خود نمیکرد.

نهضت شعوبیه پهلوی

در فرهنگ و باور ایرانیان همواره از **تقابل «عرب برضد عجم»** سخن رانده میشود و دائما از اقدامات عرب برعلیه عجم شکوه میشود و صدای ناله عجم تا آسمان هفتم رسیده است و عجم در مقابل ظلم عرب بر خویش گریه میکند و خواهان تحقق عدالت درمقابل شمشیر عربهای سوسمارخور است. تاریخ و ادبیات سراسر شیون بر سرنوشت ساسانیان و زردشتیان است و ریشهٔ این دشمنی به گردن عرب گذارده میشود وعجم و یاهمان ایرانی جدید خود را قربانی بزرگ این معادله معرفی میکند. ایرانی با اطمینان همه کاستی ها، ضعفها و کمبودهای تاریخی و تمدنی خود را به عرب نسبت میدهد. وقتی که از نوع و محل تمدن ایرانی پرسیده میشود پاسخ از زبان زهرآلود ایرانی بیرون میآید که عرب نابود کرد وقتی از آثار تمدنی و باستانی ایرانی سراغ گرفته میشود عرب مسئول سرقت و تخریب آثار ایرانی شناخته میشود. اینگونه تاریخ پرست عجمه از توحش و ظلم عرب بر مظلومیت زردشتی اشک میریزد. در این نمایشنامه سالهاست که ایرانی کتاب و دفتر مدرسه را سرشار از داستانها و سروده های ضدعربی نموده و این بدعت را در ذهن کودکان و نوجوانان خود تزریق مینماید که عرب با ظلم خود به سرزمین عجم تجاوز نمود و زردشتی را از زیر تیغ بردگی خود گذارند و دین عرب **«دین شمشیر و خون»** خوانده میشود. در حالیکه پیش از آغاز حملهٔ بزرگ لشکریان عرب و پیش از آنکه «خالدبن ولید» شمشیر خویش را از غلاف بیرون کشد امپراطوری ساسانیان فرو ریخت. اما در نگاه ملی و تاریخی عرب مورد حمله و اتهام قرار میگیرد تا رسوایی بزرگ مزدک و خسرو پرویز پوشانده شود. درمجموع آنچه امروزه در مورد تاریخ کشور کنونی ایران نوشته میشود کاملا تحریف شده و ناقص است و بسیاری از امور رسواکننده از تاریخ حذف شده و همه کمبودها برعهده عرب گذاشته میشود.

در حوزهٔ مذهبی نیز ماجرای عرب تا حد یک فاجعهٔ جهانی بر ضد اهل بیت ارتقاء داده میشود و دستگاه ایدئولوژیک اسلام ایرانی، عرب صدر اسلام را «عرب وحشی» میخواند و او را مسئول قتل اهل بیت پیامبر مینامد. گویا اهل بیت غیرعرب و در جامعه غیرعربی زندگی میکردند. عرب به اهل بیت ظلم کرد، عرب اهل بیت را تنها گذارد، عرب به اهل بیت خمس نداد، عرب در مقابل واقعه کربلا سکوت کرد، عرب علی بن ابی طالب را نشناخت، فاطمه دختر پیامبر اسلام (ص) بدست عربها شهید شد، و عرب این هیولای شترخور که روزی هفت شتر میخورد از شدت جهل و عقب ماندگی خود علی بن ابی طالب را نشناخت.

اصولا تاریخ در این کشور در دو محور نگاشته شده است. **یکی محور ملی** که در دورهٔ پهلوی نگاشته شد و **دیگری تاریخ مذهبی** که از دورهٔ صفویه طراحی و شکل گرفته است. در بخش اول گرایشات ملی در رآس تاریخ گذارده میشود و برای احیای میراث گذشته عرب و اسلام مورد تهاجم قرار میگیرند. اما در بخش دوم گرایشات و الگوهای اسلام ایرانی–صفوی در مرکز قرار داده میشود و بازهم عرب صدر اسلام مورد اتهام واقع میشود. بنابراین تاریخ در این کشور دارای یک مسیر و یک هدف کلی بوده است که در آن عرب مورد هجوم قرار میگیرد. از اینرو ارزشهای تاریخی و سمبلهای ملی در کشور کنونی ایران افرادی هستند که در جهت مقابله با اسلام و عرب قیام کرده اند و جریانات و نهضتهایی مورد توجه قرار میگیرند که در جهت ضربه زدن به اسلام شکل گرفته اند. مثال بارز و نمونهٔ عینی بابک خرمدین و ابومسلم خراسانی در تاریخ معاصر هستند که به سمبل ایرانی خواهی تبدیل شده اند و در تاریخ درسی و رسمی از آنها با نام سرداران ایرانی نام برده میشود. در حالیکه بابک خرمدین برای احیای رسوم و آئین مجوس بر علیه مسلمانان قیام کرد و خواستار احیای رسوم مزدکیان در به اشتراک گذاری زنان و دختران بود چراکه زن و ثروت در آئین مزدک جزء اموال عمومی در نظر گرفته شده بود و زن همانند اموال عمومی به اشتراک گذاشته میشد بابک خرمدین نیز برای ادامه دادن مبارزات زن مزدک پس از ورود اسلام دست به قیام مسلحانه زد و خواستار احیای دین مجوس بود. از سوی دیگر ابومسلم یک زردشتی بود که برای احیای آئین مجوسیت به کمک عباسیان آمد و مشارکت او تنها جنبهٔ سیاسی داشت و از نظر اعتقادی او از دین مجوس پیروی میکرد. پس از ورود اسلام مجوسیان به ولایت خراسان قدیم متواری شدند و در کشور افغانستان و کوهستان خراسان کنونی زندگی میکردند به این دلیل ابومسلم از خراسان به عباسیان میپیوندد و پس از قتل ابومسلم دخترش علنا برای انتقام از خون پدرش مجوسیت را دین رسمی خود و پیروانش اعلام میکند. همه این افراد و شخصیتها در تاریخ معاصر به عنوان سمبل مقاومت ایرانی معرفی میشوند بدون اینکه واقعیات و حقایق پشت پردهٔ این اشخاص برای عموم بازگو گردد که بابک خرمدین و ابومسلم خراسانی چه کسانی بودند و اهداف واقعی قیام آنها چه بود.

نهضت شعوبیه به یکی از سمبلهای مقاومت ایرانیان تبدیل شده است. هرچند این کشور در سال ۱۳۱۳ شمسی بنام ایران نامگذاری شده اما ایرانی بازهم این جریان را رسما به عنوان یکی از نهضتهای ایرانیان معرفی میکند که بر ضدعرب راه اندازی شد. درصورتیکه مطابق شواهد و اسناد تاریخی شعوبیه واکنشی به اقدامات دستگاه بنی امیه بر ضد عجم بود که دستگاه بنی امیه مستقیما در خلق این جریان نقش داشته است. اما ایرانی فراموش میکند که بنی امیه تنها بخشی از تاریخ اسلام است و نه همه تاریخ اسلام و عرب. اما ایرانی این فرصت را مغتنم می شمارد و اقدامات بنی امیه را به همه عرب نسبت میدهد و از سوی دیگر جریان شعوبیه جریانی ایرانی مینامد و آن را به همه عربها تعمیم میدهد تا ظلم عرب برعلیه عجم را تشریع نماید و ادعای های خود را بر ضد عرب مشروع بسازد. ظلم بنی امیه بنام ظلم عرب بر عجم تعمیم داده میشود تا عجم مظلوم و ستمدیده معرفی شود و عرب ظالم و ستمکار شناخته شود. تعمیم رویدادهای یک حاکم عرب، یک حکومت عرب، و یک شمشیر عرب به همه عربها سیاستی است که در دو محور ملی و مذهبی اتخاذ شده تا عرب مورد اتهام قرار گیرد.

در واقع برخلاف آثار و اسناد موجود در ادبیات رسمی و دولتی در واقع شعوبیه محدود به دوران بعد از ورود اسلام نیست. هرچند این نهضت در قرن دوم هجری بوقوع پیوست و شعوبیه نام گرفت اما شعوبیه تنها یکی از مراحل تاریخی زردشتیان است که در قرن دوم هجری فعالیت آن به اوج خود میرسد. برخلاف ادعای تاریخ پرستان ایرانی ظهور شعوبیه به قرن دوم هجری باز نمیگردد که شعوبیه ادامهٔ مسیری است که خسرو پرویز از روز نخست ظهور اسلام برای عجم ترسیم نمود که در آن چگونگی مقابله با اسلام برای عجم ترسیم شده است. بنابراین تولد شعوبیه در رفتار و عملکرد خسرو پرویز انعکاس پیدا کرده و به دوران پیش از ورود اسلام باز میگردد و منعکس کنندهٔ ماهیت حقیقی عجم است.

عداوت و دشمنی عجم و یا همان مجوس متعلق به پیش از اسلام است که عجم با چشم تحقیر و کوچک بینی به عرب مینگریست. وقتی خسرو پرویز برخلاف عُرف دیپلماتیک و سنت شاهانه دعوتنامه پیامبر اسلام (ص) را پاره کرد در حالیکه پادشاه حبشه مطابق اعراف شاهانه و دیپلماتیک خود دعوتنامهٔ پیامبر رابا فرستادن هدایایی نپذیرفت. ایرانی از ابتدای اسلام و ازهنگامی که خسرو پرویز نامهٔ پیامبر را پاره کرد قادر به پذیرش این اصل نبوده که چرا دین اسلام در شبه جزیرهٔ عرب ظهور کرد و این سوال همواره ذهن ایرانی را فرسوده کرده است و برای ایرانی بسیار سنگین و غیرقابل پذیرش است که چرا عرب به این نعمت بزرگ نایل گردید و خداوند عربها را برای گسترش دین اسلام و فتح جهان انتخاب نمود تا جهان اسلام را هدایت کنند. ایرانی به این دلیل عرب را شایستهٔ این جایگاه نمیداند خسروپرویز نامهٔ عرب را پاره میکند برای اینکه عرب را شایستهٔ این جایگاه نمیداند. حمله به عرب از زمان شعوبیه در واقع ادامهٔ کار خسرو پرویز است و مواضع ضد عربی ایرانیان امروز در سطح رسمی و غیر رسمی از این منشأ و این اعتقاد سرچشمه میگیرد.

شکست امپراطوری ساسانی بوسیلهٔ سردارعرب خالدبن ولید و فتح این سرزمین بوسیلهٔ خلیفهٔ دوم مسلمین عمـــر بن خـطـاب همواره برای ایرانیان و دولتهای ایرانی در طول تاریخ غیرقابل پذیرش بوده است. بنابراین دعوت به **«انتقام از عرب»** به یک استراتژی تاریخی و ملی تبدیل گردید و این استراتژی با عناوین و اشکال مختلفی دنبال شده است و گاهی به صورت رسمی و دولتی ظاهر شد گاهی در شکل غیر رسمی و غیردولتی نمایان میشود اما این استراتژی همواره ادامه داشته است و سیاستمداران بی دین و دینداران سیاستمدار در اجرای این استراتژی مستقیما و غیرمستقیم مشارکت داشته اند. دشمنی با عرب همواره در نگرش زردشتیان ساسانی حاکم بوده است اما این دشمنی در قالب نهضت شعوبیه عمومی می شود و درشکل غیررسمی و غیر دولتی آغاز میشود. بررسی ایدئولوژی شعوبیه و اهداف شکل گیری آن نشان میدهدکه نهضت شعوبیه در ابتدای ظهور خود حرکتی سیاسی بود که ضد دستگاه حاکمه تاسیس گردید و خواستار برابری غیرعرب با عرب بود. اما این نهضت به ترتیب ماهیت سیاسی خود را از دست داد و ماهیتی نژادی و ضدعربی به خود گرفت. نهضت شعوبیه در ابتدای شکل گیری حرکتی پراکنده و نامنظم بود و در میان مردم و عوام شکل گرفت اما این حرکت در دورهٔ پهلوی در اعتقاد و باور ایرانی رسوخ پیدا کرد در شکل یک **استراتژی رسمی** ضدعربی ظاهر شد. اقدامات این نهضت در طول تاریخ به عنوان استراتژی کلی مبارزه با عرب در کشور ایران قلمداد گردید و اهداف این حرکت تا به امروز توسط دولتها و گروههای مختلف ایرانی دنبال میگردد. **از اینرو شواهد و اسناد تاریخی همواره خلاف ادعای ایرانی را ثابت میکند و معادلهٔ «تقابل عرب برضد عجم» را نفی میکنند و از «تقابل عجم برضد عرب» سخن میگویند.**

این استراتژی در طول مسیر خود همواره در جستجوی فرصتی برای نشان دادن ماهیت واقعی خود بود تا اینکه صفویان این فرصت طلایی را در اختیار این استراتژی قرار دادند و بطور رسمی و دولتی برای آن یک پوشش و نقاب مشروع مذهبی دوختند و استراتژی شعوبیه در لباس مقدس اسلام ظاهر گردید. البته این ظهور در دوره صفویه اتفاق افتاد و با تحریف اصول و مبانی اسلام، جعل احادیث و آیات قرآن باعث گردید که دین اسلام از مفاهیم و معانی خود تهی گردد و صورت اسلام در ایران برای همیشه تغییر کند. اما این تغییر درجهت تقابل با عرب وتقویت نفوذ صفوی

طراحی گردید. در باور این حرکت دین اسلام بدون عربها پذیرفته است و ما دین اسلام را با وجودعرب نمیخواهیم. در واقع نهضت شعوبیه دین اسلام را خالی از محتوای عربی آن میجوید. در صورتیکه بسیاری از تعالیم اسلامی دراصل عربی هستند و این تعالیم پیش از ظهور اسلام درمیان عربها حضور داشته اند و پس از ظهور اسلام پیامبر اسلام آنها را در قالب اصلاحات اجتماعی وارد دین اسلام کرد مانند زیارت کعبه، اعطای حق حضانت فرزندبه پدر، غسل، تعطیلی روز جمعه، چندهمسری، حقوق پسر و دختر و از همه مهمتر زبان عربی که زبان سخنگوی اسلام است که هرمسلمان باید آداب دینی خود را بوسیله این زبان به جا آورد. از سوی دیگر دین اسلام نیروی حرکت خود را سوار بر اسب و شترعرب بدست میآورد و با توجه به قدرت، مهارت و شجاعت نیروی انسانی عرب به سراسر جهان منتشر میشود و با تکیه بر اداب و رسوم عرب بقای خود را تضمین میسازد و آیندهٔ خود را بیمه میکند اما نهضت شعوبیه خواستار حذف همهٔ این مظاهر تمدنی است که عرب بنا کرد و اسلام پایه های خود را برآنها ساخت.

در این استراتژی قومیت عرب مورد حمله قرار میگیرد وعادات، سنن، رسوم، پوشش و زبان عرب مورد استهزاء واقع میشود و رفاه و آسایش عرب عیاشی نام میگیرد و شجاعت او به توحش و خونخواری تبدیل میگردد و ازدواج دوم با زنان بیوه که شوهر آن مرده باشد و یا در جنگ کشته شده باشد و یا ازدواج دوم با دختران فقیر که در قرآن به آن توصیه میگردد بنام انحراف تعبیر میگردد وعرب به نماد شهوت تبدیل میگردد که فقط به زن فکر میکند. بنابراین بر احیای تاریخ پیش ازاسلام تاکید میشود که عربهای وحشی با شکست ساسانیان تمدن ایرانی را از بین بردند و با استفاده از گنجینهٔ تمدن ساسانیان عربها به مفاهیم و معانی تمدنی رسیدند و پیش از آن وحشی بودند و در بیابان زندگی میکردند.

آقای زرین کوب درکتاب مبتذل دوقرن سکوت خود عربها را خون آشام و جیره خور دربار ساسانی می نامند که جز توحش و شرارت چیزی نداشتند و با ورود به قلمرو ساسانیان از نعمت تمدن ایرنی انسان شدند. چراکه موج شعوبیه ذهن نویسندگان و متفکرین ایرانی را درنوردیده و آنها را دچار فلج مغزی کرده است. مرتضی راوندی در جلد دوم کتاب تاریخ اجتماعی ایران در توصیف نهضت شعوبیه می نویسد: بزرگترین نهضت ایرانیان که بالاخره دولت و سیادت عرب را بکلی منقرض و ریشه کن ساخت، نهضت شعوبیه بود که از اویل قرن دوم هجری بلکه پیش از آن هم شروع و دنبالهٔ آن تا سدهٔ پنجم هجری بلکه بعد از آن هم کشیده شد. پیدایش مسلک شعوبیه جنشی در عالم اسلام و عرب ایجاد کرد و تمام شؤون اجتماعی و سیاسی و فکری و دابی عرب و اسلام را تغییر داد[46]. این نویسنده مطابق سنت ضدعربی که درزمان رضاخان رایج گردید و دامان همه تاریخسازان ایرانی را گرفت درتوصیف فهم عرب چنین می نویسد:[47] *برای آنکه خوانندگان به حدود فهم و اطلاع عمومی اعراب واقف گردند، چند حکایت که در منابع مختلف آمده است نقل میکنیم: «گویند شخصی پاره یاقوت یافت در غایت جودت و نفاست و آن را نمی شناخت دیگری به او رسید که قیمت او میدانست آن را از او به هزار دوم بخرید. شخصی به حال او واقف گشت، گفت آن یاقوت ارزان فروختی وی گفت اگر دانستمی که بیش از هزار عددی هست در بهای آن طلبیدی» (دقت کنید که در این حکایت هرگز نامی از عرب ذکر نمیگردد). « دیگری را زر سرخ به دست آمد در میان لشکر ندا میکرد صفرا را به بیضا که میخرد و گمان او آن بود که نقره از زر بهتر است، همچنین جماعتی از ایشان انبانی پراز کافور یافتند پنداشتند که نمک است قدری در دیگ ریختند، طعم تلخ شد و اثر نمک پدید نیامد خواستند که آن انبان بریزند شخصی بدانست که آن کافور است و از ایشان به کرباس پاره ای که دو درم ارزیدی بخرید». غیر از حکایاتی که گفتیم داستانهای دیگری که حکایت از کمال جهل و بیخبری اعراب میکند در کتب تاریخی و ادبی به چشم میخورد.*[48]

46 تاریخ اجتماعی ایران- مرتضی راوندی، ج2 ، ص: 121- www.javidiran.wordpress.com

47 در فصول بعدی این کتاب فرهنگ رایج تاریخ نویسی جانبدارانه در ادبیات ایرانی با مثالهای مستند توضیح داده خواهدشدکه چگونه برخی با مدارک دکتری فحاشی برعلیه عرب از دانشگاههای رضاخانی و جمهوری اسلامی فارغ التحصیل میشوند.

48 تاریخ اجتماعی ایران- مرتضی راوندی، ج2 ، ص: 122- www.javidiran.wordpress.com

سوال بنده اینجاست که چگونه آقای راوندی ازدو حکایت فوق برای توصیف جهل و بیخبری عرب استفاده میکند وقتی که در دو حکایت بالا نامی ازعرب وجود ندارد و مخاطب یک شخص یا یک جماعت مجهول هستند. حتی در صورت ارتباط این دو حکایت به عرب آیا احمق بودن یک یا دو نفر میتواند به جهالت و گمراهی یک قوم منجرگردد. جناب مرتضی راوندی نویسندهٔ کتاب تاریخ اجتماعی ایران با ذکراین داستانها ثابت میکندکه نه تنها ذهن این نویسنده هنوز درعصر شعوبیه بسر میبرد که جسم او نیزنتوانسته است تغییرات جدید حیات بشری را احساس نماید وبراستی در دوران شعوبیه زندگی میکند. روند ذکر داستان و نوع بیان و هیجان ضدعربی جناب راوندی کاملا هویدا است و این خود سند محکمی بر زنده بودن شعوبیه در روح و وجدان ایرانی است و به خوبی نشان میدهد که این استراتژی در گوشت و خون هر ایرانی جریان دارد. البته کاملا روشن است که جناب راوندی حتی از ذکر منبع خودداری میکند چراکه به احتمال قوی این دو حکایت از کتابهای عبید زاکانی یا طنزپرداز عرب دیگری نقل میشود که با این شیوهٔ بیان به عرب نسبت داده میشوند و درواقع اعتبار و صداقت آقای راوندی را زیر سوال میبرد که چگونه شخصیتی با چنین پیشینه ای مرتکب چنین اشتباهی شود و دو طنزرا از آثار طنزپردازان قدیم نقل کند بدون آنکه متوجه این نکته شود که درهر دو حکایت هرگز نامی ازعرب نمی آید اما احساس نژادپرستی این نویسنده برمصداقیت ایشان تاثیر میگذارد و اینگونه اعتبار خود را خدشه دار میکند. سیاست تحقیر و تخریب عرب دامنهٔ همه متفکرین، نویسندگان، مقامات رسمی و غیررسمی را فراگرفته و حتی طبقهٔ روحانیون و علامه های متنفذ شیعه را در ایران آلوده کرده است و بر اعتقاد و باورهای دینی شیعهٔ صفوی تاثیر گذارده است بطوریکه همانند علامه مجلسی که پای شهربانو را به دین اسلام و اهل بیت میکشاند «علامه طباطبایی» نیز فراتر از معلم و استاد خود پیش میرود و این بار تحت تاثیر موج ناسیونالیزم رضاشاه، پای کوروش کوچک را به قرآن باز میکند و کوروش را ذوالقرنین مینامد.

آنچه از مجموع این واکنشها استنباط میگردد این است که زمان برای ایرانی ازحرکت ایستاده است و تاریخ هرگز در ذهن و فکر او تغییر پیدا نمیکند و همواره درشکل اولیهٔ خود باقی مانده است و درمعنای ابتدایی خود فهمیده میشود و تفاوتی میان گذشته و حال وجود ندارد و آینده همان گذشته است. در باور ایرانی تاریخ مرز حال را درنوردیده است و درقلمرو آینده حاکمیت دارد. ایرانی با این استنباط خود را درگذشته محبوس کرده است و از این موضوع غافل است که این مجعولات تاریخی فاقد قدرت لازم برای تحریک احساس خوانندە بر ضدعرب است و از نیروی لازم برای جذب مخاطبین جدید برخوردار نیست و همانند محصول از تاریخ گذشته ای که فاسد شده است و باید دور ریخته شود کار باور این داستانها غیرممکن شده است و با این روش، هرگز نمی توان احساس کسی را برعلیه عرب تحریک کند جز خود او که در بستر تاریخ خوابیده است.

کتابها و مباحث تاریخی مجعول درمحیط دانشگاه، مدرسه اداره، تاکسی، مغازه و خانه رواج پیدا کرده و رسانه های رسمی فضای مجازی کشور را از هیاهوی تمدن پرکرده اند باورعمومی جامعه از تاریخ و گذشته بربرخی داستانها و حماسه های ادبی بنا شده است و پذیرش حقایق تاریخی توطئه دشمن تلقی میشود. درحالیکه تاریخ و گذشته بر شواهد عینی و نشانه های تمدنی ساخته میشود و سرزمین ایران فاقد نشانه ها و ابزارهای تمدنی است و در جغرافیای این کشور آثار باستانی چشم گیری وجود ندارد. دو یا چند اثر باستانی که تاریخ آنها به قبل ازاسلام باز میگردد یا متعلق به عیلامی هاست ویا با دست یهودیان در زیر خاک مدفون میشده و سپس اززیر خاک استخراج میگردید وبخش دیگر آثار و ابزار استخراج شده از تمدن اسلامی به جامانده است. اگر با ارفاق و چشم پوشی افسانه ها و مجعولات یهودیان را درست و مستند فرض کنیم و آثار به جامانده از عیلامیان را به آریایی ها نسبت دهیم همچنان این ابهام پیش می آید که چرا آثار باستانی ایران درجنوب کشور واقع شده یا درخارج ازخاک ایران کشف میشود و درمحل سکونت اقوام آریایی درشمال، شمال شرق و شمال غرب آثارباستانی وجود ندارد تا بتواند بخشی از ادعاها و هیاهوی ایرانیان را ثابت نماید. ایرانی برای سرپوش گذاردن برضعف تمدنی خود و توجیه فقر فرهنگی و زبانی خود ابزاری بهتر و ارزانتر ازعرب پیدا نمیکند.

ایرانی برای نمایش عظمت خود عرب را متهم میکند و آتش عرب و شمشیرعرب را دلیل عقب ماندگی خود میداند و همواره در جستجوی راهی برای کوچک شماری عرب برمیآید تا از طریق تقابل با عرب به وجود تاریخی خود مشروعیت دهد وبرای کمبودها، کاستی ها و بیچارگی خود پاسخی بیابد. زیرا ایرانی به خودی خود کوچک و بی قیمت است، ایران و ایرانی فاقد تمدن و بینش مدنی است. این احساس و این رویکرد از محصولات عمدهٔ نهضت شعوبیه است که ازطریق شعر، داستان و افسانه ظاهر میگردد و در ذهن ایرانی نفوذ میکند وادبیات ایرانی را تحت تاثیر موج خود قرارمیدهد و شاعر و نویسنده را به جنگ عرب میفرستد تا آنچه عرب را به سوی قلمرو ایران کشاند و آن عاملی که عرب راپیروز کرد و آن دلیلی که عرب را برعجم برتری داد و آن ابزاری که عرب رابرقدرتمند کرد از اوبگیرد. شاید ایرانی پس از آن همه شکست و سرخوردگی متوالی و تاریخی شأن و منزلت کسب نماید چراکه هر جا عرب بزرگ است ایرانی خود را کوچک میبیند و اگر عرب بر آمریکایی و بر هندی پیروزگردد ایرانی احساس شکست میکند. این باور از کارکردهای اساسی شعوبیه است و این احساس را به ایرانی منتقل میکند که بزرگ بودن و کوچک بودن خود را در رابطه با عرب احساس کند و همانند عدد X در معادلات ریاضی است که معنای خود را تنها در مقابل Y بازمی یابد و با تغییر X مقدار Y هم تغییر میکند. ایرانیان بزرگی و عظمت خود را آینهٔ عرب می بینند و این سنت از سطور به جا مانده از داستانها و روایات شعوبیه به آنها رسیده است و نسل به نسل منتقل شده تا کوچک شماری عرب و حمله به دین اسلام منشأ و سرچشمهٔ هویت ایرانی گردد.

استراتژی شعوبیه در طول تاریخ اسلام توانست ضربات جبران ناپذیری را برپیکر اسلام وارد نماید و با استتار خود در پوشش دین قدرت خود را برای بقا تضمین نمود و سلطهٔ خود را در طول تاریخ گسترده نمود و زمینهٔ ظهور خود را در عرصه های مختلف و به اشکال گوناگون فراهم نمود و گاهی در صورت دولت صفویه ظهورمیکند وگاهی درشکل رضاخان متولد میگردد و امروز این درخت ریشه دار ازحلقوم اسلام ایرانی ریشه میگیرد و شاخ وبرگ خود را درحیاط اسلام میگستراند و و این کشور مسلمان-غیراسلامی رابه مرکزتوطئه برضد دنیای عرب تبدیل میکند.

دومین پایه دشمنی با عرب در فرهنگ و اعتقاد ایرانی

حاکمیت ایدئولوژیها در این کشور از دوره صفویان آغاز میشود. حاکمیت ایدئولوژی در هر سرزمین باعث ریشه کن کردن اعتقادات و باورهای یک ملت میشود. چرا که ایدئولوژیها مجموعه ای از باورهای مشترک هستند که با حاکمیت خویش باورها، اعتقادات و ارزشهای خاص خویش را با باورها، اعتقادات و ارزشهای یک جامعه جایگزین میکنند. صفویان با بهره گیری از تصوف و جهان بینی وحدت وجود نظام اعتقادی و ارزشی جامعه را مورد تهاجم قرار دادند و اعتقادات و ارزشهایی را حاکم نمودند که با دین اسلام بیگانه است. مقابله بنی عباس با این تحریف باعث جهت گیری ایدئولوژی صفویان بر ضد عرب شد و در نهایت ایدئولوژی صفویان به ابزاری برای مقابله با عرب تبدیل شد. اما با تولد رضاشاه در عرصه سیاسی این کشور ایدئولوژی جدیدی را شکل گرفت و با ورود خاندان پهلوی به عرصه ایدئولوژی ها نظام ارزشی و اعتقادی این کشور به اجبار در مسیر جدیدی افتاد و این سرزمین برای دومین بار تغییر و جابجایی در نظام ارزشها و اعتقادات را تجربه کرد. بطوریکه رضاشاه با بهره گیری از مدل سیاسی «دولت-ملت» اروپایی فرآیند ملی سازی جامعه را آغاز کرد تا جامعه ای با یک فرهنگ، یک زبان، و یک نژاد شکل دهد.

رضاشاه برای شکل دادن دولت ملی خود از الگوی دولت ملت—ملت اروپایی استفاده کرد. در جوامع اروپایی چون ملت ها از یک نژاد یک فرهنگ و زبان تشکیل یافته اند دولت ملی از قلب این ملت یکسان و همرنگ سرچشمه میگیرد. نمونه این کشورها انگلیس، فرانسه و آلمان از یک نژاد تشکیل یافته اند. درنتیجه دولتی که از متن این ملت متولد میشود دولت ملی نامیده میشود. اما چون این کشور از مجموع اقلیتهای قومی مختلفی تشکیل میشود لذا رضاشاه برای ایجاد چنین جامعه ای فرآیند به سراغ فرهنگ، زبان و تاریخ مردم رفت تا ملتی با یک فرهنگ، یک تاریخ و یک زبان شکل دهد. از اینرو برای شکل دادن چنین جامعه ای تاریخ و ارزشهای پیش از ورود اسلام مورد توجه قرار گرفت و تقابل و تضاد با اقلیتهای قومی آغاز گردید تا این اقلیتها فرهنگ، تاریخ و قومیت خویش را فراموش کنند و ارزشهای پیش از اسلام را به عنوان مبدا فرهنگ خود درنظر بگیرید. براساس این رویکرد همه امور سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دوران پهلوی بوسیله احیای تاریخ پیش از اسلام تفسیر و توجیه میشد. رضاشاه برای حاکمیت ایدئولوژی خویش به دنبال تحمیل ارزشها و نگرش خاص خود به جامعه بود. غافل از اینکه شکل گیری و تغییر ارزشها در هر جامعه ای محصول گذر زمان است و نیازمند زمان طولانی است که یک شب و یا یک سال محقق نمیشود.

مطابق تعاریف و نظریات برخی جامعه شناسان زندگی اجتماعی بشر مراحل و اشکال متعددی را در طول تاریخ تحول خود پشت سرگذاشته و جوامع بشری بطور کلی در سه نوع عمده دسته بندی میشوند. جامعه ابتدایی که براساس جمع آوری دانه های گیاهان و میوهٔ درختان زندگی میکند و از تعالیم، سنن و قوانین بی بهره است و مطابق تعریف استرآوس روابط زناشویی در محدودهٔ یک خانواده قرار دارد و زندگی اجتماعی نظامند و منسجم نیست و جامعه از مظاهر و ویژگی های تمدنی عقب مانده است. با گذشت زمان زندگی بشر به ترتیب به سوی انسجام اجتماعی و نظام فرهنگی حرکت کرد و اجتماعات بشری کوچکی با نام کلان، قبیله و طایفه شکل گرفت و زندگی بشر از نظم و امنیت بیشتری برخوردار گردید. در این مرحله پیامبرانی از قبایل و اجتماعات بشری برگزیده شدند و زندگی انسان در این اجتماعات بر آداب و سنن اجتماعی مشترک استوار گردید و از این طریق جامعه سنتی پدیدار گشت. اما حرکت یک جامعه از یک مرحله به مرحلهٔ دیگر تابع آهنگ و وزن خاصی نیست و هر مرحله در پروسهٔ طولانی از زمان اتفاق میافتد که

نشانگر کند بودن و آهسته بودن تغییراتدو تحولات اجتماعی است و این به دلیل چند وجهی بودن پدیده های اجتماعی است که در طول تحول خود تحت تاثیر عناصر وعوامل مختلف قرار میگیرد. در جامعهٔ سنتی فرد به یک نظام اجتماعی مشخص و منسجم تعلق دارد و ساختار اجتماعی با ورود به مرحلهٔ طوایف و قبایل بزرگ پیچیده تر میشود. دین در این جوامع به کمک این اجتماعات بشری می آید و نظام ارزشی آنها را پایه گذاری میکند و به فرد به انجام برخی کارها تشویق میکند و از انجام برخی دیگر ممنوع میسازد و حلال و حرام، خوب و بد، و بایدها و نبایدها را برای فرد مشخص میسازد تا ارزشها از غیر ارزشها جدا شوند و با ضد ارزشها مقابله شود و از این طریق ارزشها برای فرد مشخص شوند و مرز خوب از بد نمایان گردد و اینگونه فرد دارای یک نظامی از ارزشها میشود که عملکرد روزانه خود را براساس آن تنظیم میکند و رفتار خود را با آن سازگار نماید. جامعهٔ سنتی در نظامی ازسنن و ارزشها زندگی میکرد که دین این ارزشها را برای این نوع جامعه تعیین میکرد. اما با شکل گیری قوانین شکل دیگری از جامعه متولد شد که عملکرد فرد براساس قوانین بود و مرجع افراد را قوانین تشکیل میدهند در این مرحله همان ارزشهای دینی و قدیمی به شکل قوانین ظاهر شدند که حقوق افراد برمبنای این قوانین تضمین میشود. در واقع تغییر جوامع در انتقال از یک مرحله به مرحله دارای سرعت و آهنگ خاص خود است. سرعت این حرکت یا تغییر در هرجامعه به خلق و خوی اجتماعی خود و نیز میزان بهره مندی یک جامعه از امکانات و برنامه ریزی بستگی دارد. متاسفانه رضاشاه و حلقه روشنفکران اطراف او با اتکا به هیجان سیاسی و عواطف فردی خود با این رویداد مهم برخورد میکردند و بدون توجه جامعهٔ سنتی و فاکتورهای اجتماعی مانند نظام ارزشی و ظرفیتهای فردی در جامعهٔ ایرانی تغییرات اجتماعی را سرعت بخشیدند و دست به اقداماتی زدند که منجر به واکنش مردم برعلیه این اقدامات شد انقلاب برعلیه دستگاه پهلویپو پیروزی انقلاب آیت الله خمینی شد. از جمله اینکه به مقابله با دین اسلام و عرب روی آوردند و دراولین اقدام کشف حجاب اجباری شد. دیگر آنکه توجه بیش از اندازه به تاریخ پیش از اسلام جامعه را به سوی حمله به عرب سوق داد و با الگو برداری از مدل ترکیه در حمله به اقلیت قومی کُرد برچسب عرب وحشی و عرب پابرهنه به عربها نسبت داده شد و دین اسلام و عرب عامل اصلی عقب ماندگی کشور معرفی شد.

در این مرحله حمله به دین اسلام به حساب عرب تمام شد. عرب به عنوان سمبل و نشان دین اسلام در این مرحله مورد حملات شدیدی قرار گرفت. علاوه براین در تقابل با خرده فرهنگهای قومی، اقلیت قومی عرب بیش از سایر اقلیتهای قومی مورد تهاجم قرار گرفت. از آنجا که نفت در محل سکونت عربها است و همه سدها و عوامل تولید انرژی در سرزمین عربی احواز واقع شده است، اقلیت قومی عرب در معرض شدیدترین حملات و تهاجمات قرار گرفت. بطوریکه در اولین اقدام شیخ خزئل الکعبی بدست دولت تهران به قتل رسید و در دومین اقدام برخی از قبایل عرب به نقاط شمال شرقی کشور انتقال داده شدند و نام شهرها و مناطق عربی تغییر داده شد تا هویت مردم عرب تغییر داده شد. علاوه براین ناسزاگویی به عرب بطور رسمی در کتاب، شعر و ادبیات ایرانی وارد فرهنگ و سیاست ایرانی شد. این مرحله از این لحاظ مهم است که سلطنت پهلوی فرهنگ «عرب ستیزی» را در فرهنگ جامعه نهادینه کرد و عرب ستیزی به یک سنت جامع تبدیل شد و عرب را در چشم ایرانی کوچک و حقیر جلوه داد. پس از پیروزی انقلاب فرهنگ عرب ستیزی در جزئیات خود باقی ماند و عرب ستیزی از یک سنت به یک سیاست استراتژیک در انقلاب اسلامی ارتقاء داده شد. بطوریکه اقلیت قومی عرب تحت تاثیر این فرهنگ وسیاست عرب ستیزی در محرومیت و فقیر شدیدی زندگی میکند.

رضاشاه ومجموعهٔ حلقهٔ روشنکفکران او پس از تغییر نام کشور به اسم «ایران» همه زیرساختهای فرهنگی را تخریب کردند و ارزشها و الگوهای فرهنگی حاکم بر جامعه که در طول صدها سال شکل گرفته بود و در باور مردم نهادینه شده بود و زیربنای رفتاری و اخلاقی جامعه به شمار می آمد با یک حرکت سیستماتیک و نرم نابود کردند تا جهت حرکت و نحوهٔ عملکرد ارزشها را به تاریخ قبل از ورود اسلام هدایت شود. یعنی دستگاه پهلوی با صرف هزینه های اقتصادی، سیاسی و مذهبی اقدام به تغییر ارزشها و باورهای فرهنگی ای نمود که پس از صفویان در این سرزمین

شکل گرفته بود. تغییر و جابجایی نظام ارزشی تنها در رژیمهایی اتفاق میافتد که تحت حاکمیت یک ایدئولوژی باشند. یعنی تنها ایدئولوژی ها هستند که برای انتقال عقاید خود اقدام به تغییر ارزشهای نظام فرهنگی میکنند تا اعتقادات و باورهای خود را جایگزین کنند و در ذهن عمومی جامعه منتشر نمایند. هرگونه تحریف و جابجایی در نظم ارزشها باعث مختل نمودن عملکرد نظام فرهنگی میشود و افراد را دچار تعارض میکند و فرد را در مقابل ارزشهای متفاوتی میکند و او را در تردید و عدم تشخیص قرار میدهد و با فرهنگ خود بیگانه میسازد. تفاوت حرکت شاه اسماعیل و رضاشاه در نوع ابزار و میزان موفقیت است که شاه اسماعیل با توسل به قدرت و استفاده از جهان بینی تصوف و ایدئولوژی امامت موفق به تغییر نظام فرهنگی شد اما رضاشاه با بکارگیری تاریخ و استفاده از ایدئولوژی تاریخ اقدام به تغییر نظام فرهنگی نمود که با مقاومت مردم مواجه گردید که در نهایت به سقوط نظام پادشاهی پهلوی منجر گردید. **از نتایج عمدهٔ جابجایی و تحریف در نظام ارزشها در دورهٔ صفویان و دوره رضاشاه** شکل گیری **تعارض فرهنگی** است که پیامدهای این دو موج دامان فرهنگ ایرانی معاصر را فرا گرفته و ایرانی را با ارزشهای متضاد و متقابل روبرو نموده است.

در خارج از کشور با یک ایرانی نژادپرست زندگی میکردم که روز خود را با ناسزا گویی شدید سیاسی به مقامات جمهوری اسلامی شروع میکرد و این ناسزاگویی شبها جای خود را به فحاشی شدید به عرب میداد. در کشور موردنظر سیستم دستشویی ها طوری بود که آب برای طهارت وجود نداشت و ما مسلمانان برای جبران این نقص از صاحبخانه درخواست میکردیم تا برای طهارت یک شیلنگ آب در دستشویی تعبیه نماید. چند ماه پس از تعبیهٔ این شلینگ یک روز این دوست محترم به من پیام داد که میخواهد در مورد موضوع مهمی با من صحبت کند. با توجه به مسایل و مشکلات خارج از کشور تصور کردم که ایشان شاید به مشکلی برخورد کرده است. بنابراین زودتر به خانه برگشتم و از ایشان پرسیدم مشکل چیست؟ مطابق عادت همیشگی خود از ایران و تاریخ ایران گفت که ما ایرانیان چقدرعظمت داریم و باید مطابق این عظمت عمل کنیم و به مردم اینجا اجازه ندهیم ما را دست کم بگیرند و ما را تحقیرکنند. پرسیدم جریان چیست؟ پاسخ داد امشب یکی از دوستان من برای شام به خانهٔ ما میآیدو من چندین روز است که به دستشویی نگاه میکنم و غصه میخورم؟ به او جواب دادم نگران نباش دستشویی تمیز است ومشکلی ندارد. گفت میدانم اما مشکل بزرگتری هست که آبروی ما را می برد. از او پرسیدم کدام مشکل گفت؛ اگر ممکن است شیلنگ آب طهارت را برداریم چون آبروی ما را خواهد برد. این در صورتی بود که دوست غیر مسلمان من به خاطر وجود این شیلنگ آب و انجام عمل طهارت مسلمان شد. آبی که دین اسلام آن را برای پاکیزگی الزامی میکند برای ایرانی مظهر عقب ماندگی و بی آبرویی میشود. ایرانی غربزده به دستمال کاغذی که یک دستاورد مدرن است را به عنوان یک ارزش می نگرد و دستمال کاغذی برای او ارزش میشود و اجبار و الزام دین اسلام را برای پاکیزگی و طهارت از میکروبها و تعفن را مایهٔ آبرو ریزی میداند. اما این نظافت و طهارت یک مسیحی را به تعجب و شگفتی برمی انگیزد که چگونه یک مسلمان نمی تواند مسلمان باشد اگر بدون شستشو و طهارت نماز بخواند و اینگونه مسلمان بودن ما با طهارت ما ارتباط و پیوستگی پیدا میکند. رضاخان و روشنفکران او میخواهد این ارزشها را از مردم بگیرد و با یک عبارت (کردارنیک) نظام ارزشی تولید کنند.

اسلام ایرانی؛ اسلام ناب ضد عربی

هویت ملتها در دوره های مختلف تحت تاثیر تحولات مذهبی و عوامل سیاسی دچار تغییر میشود. اما تغییر هویت ها در طول تاریخ به آسانی صورت نمیگیرد و تابع شرایط خاصی است چراکه هویت یک ملت از مجموع فاکتورها و عناصر مختلفی درطول تاریخ شکل میگیرند و تغییر یک هویت به آسانی امکان پذیر نیست. معمولا تغییر هویت در سرزمینهایی اتفاق میافتد که یک سرزمین دچار تغییرات ریشه ای در فرهنگ و اعتقاد شود. ایجاد تغییرات ریشه ای و فراگیر تنها در صورت حاکمیت ایدئولوژیها امکان پذیر است. چراکه یک ایدئولوژی مجموعه ای از باورهای جمعی و مشترک است که همه افراد جامعه را هدف قرار میدهد و باورهای رایج در یک جامعه را از ریشه میزند تا باورها و اعتقادات خود را جایگزین کند. از اینرو این کتاب به دنبال نشان دادن یک تصویر واضح و قابل فهم از بحث هویت است که چگونه هویت مردم این سرزمین پس از ورود اسلام بوسیله حاکمیت ایدئولوژیها دستخوش تحریف و تغییر میشود و در نتیجه این تغییرات و تحولات تضادهای فرهنگی و آشفتگی های اجتماعی و سیاسی دامنگیر جامعه میشود و هویتهایی تولید میشود که مطابق ایدئولوژی طبقه حاکم باشد.

در کشور کنونی ایران هویت ایرانی تحت تاثیر سه ایدئولوژی برجسته قرار گرفته است. اگرچه در این کشور دولتها و گروههای متعددی به حکومت رسیده اند اما تغییر درهویت تنها بوسیله حکومتهای ایدئولوژیک صورت میپذیرد. حکومتهای ایدئولوژیک با ایجاد تغییر در نظام فرهنگی و اعتقادی یک جامعه همه باورها، ارزشها و اعتقادات را تغییر میدهند. چون کشور ایران از اقلیتهای قومی متعددی تشکیل میشود لذا پس از پیروزی انقلاب اسلامی نسخه جدیدی از اسلام شکل داده شد که نه تنها دربردارنده الگوهای مذهبی که شامل الگوها و ارزشهای ملی نیز باشد تا طیف وسیعی از جمعیت کشور را که براساس دو رویکرد ملی و مذهبی به خود جذب نماید. این نسخه از اسلام از الگوها و هنجارهای ملی و مذهبی ایرانیان تاثیر میپذیرد و با نام اسلام ایرانی عرضه میشود. رژیم حاکم در جمهوری اسلامی تلاش کرده است تا از طریق ارائه الگوی جدیدی از اسلام همه اقلیتهای قومی و مذاهب اسلامی را به فرهنگ و زبان ایرانی جذب نماید. این اسلام آمیزه ای از باورهای ملی پهلوی و اعتقادات مذهبی صفویه است که به موجب آن هویتی دو پهلو از الگوها و هنجارهای شیعی و ملی تشکیل میشود که در چشم انداز سی ساله آیت الله خامنه ای رونمایی شد و از آن با نام هویت ایرانی نام برده میشود. اما با توجه به اینکه ایدئولوژی صفویان و ایدئولوژی پهلوی درجهت مقابله با ارزشهای عربی و اسلامی تاسیس شده است این هویت در تضاد با ارزشها و فرهنگ عرب پیش میرود.

وجود تبعیض برعلیه عرب در اسلام ایرانی متعلق به شرایط کنونی نیست. این تبعیض محصول کارکردها و عملکرد بخش مذهبی و بخش سیاسی در اسلام ایرانی است. بخش مذهبی درنتیجه ورود ایدئولوژی صفویان به مرکز حمله و تهاجم برعلیه عرب تبدیل شده و عرب در ادبیات و آثار مذهبی شیعه مورد لعن و نفرین قرار میگیرد. در فرهنگ اسلام ایرانی وقایع و رویدادهای تاریخ اسلام به همه عربها نسبت داده میشود. بطوریکه در زیارت عاشورا میخوانیم **اللهم العن امة ظلمتكم اهل بيت؛** یعنی به همه عربها لعنت فرستاده میشود. در این عبارت وجود امت استعاره از عربهای صدر اسلام است. عرب ستیزی زیربنای اسلام ایرانی است. اسلام ایرانی انعکاسی از قدرت طلبی ایرانی برای حاکمیت بر جهان اسلام است که با دشمنی و کینه توزی برضد عرب در جستجوی راهی برای حذف عرب و تسلط بر سرزمین اسلام است و همه اقدامات و موضعگیریهای جمهوری اسلامی انعکاسی از تحقق این آرزو است.

آنگونه که تاریخ اسلام نشان میدهد همواره دو در نقطه از سرزمین اسلام از پذیرش اسلام خودداری میکردند. یکی سرزمین سوریه و دیگری کشور ایران است. همچنانکه در منابع و شواهد داخلی و خارجی آمده است این سرزمنیها به دلیل آنکه محل سکونت مسیحیان عرب و زردشتیان بودند همواره از پذیرش دین اسلام خوداری میکردند. از اینرو با نفوذ و گسترش **تصوف و** فلسفه یونان **مسیحیان و زردشتیان اولبن گروههایی بودند که از آن استقبال کردند.** ورود **تصوف و** فلسفه یونان زمینه را برای شکل گیری فرقه های جدید مهیا نمود که از اعتقادات یونانی–مسیحی سرچشمه میگیرند. این فرقه ها براساس جهان بینی وحدت وجود علی بن ابیطالب را در محور تعبد و تقدس قرار دادند و با نام شیعه نامگذاری شدند. شکل گیری این شیعه تنها برای تامین منافع **مسیحیان و زردشتیان** بود که هنوز اسلام را به عنوان دین رسمی خود نپذیرفته بودند و با قبول شیعه، مذهب جدیدی را تاسیس نمودند که از گرایشات قومی، رویکردهای سیاسی و اعتقادات محلی آنها تاثیر پذیرفته بود. در واقع پس از خلافت بنی عباس شیعهٔ مسیحی–زردشتی از بطن اعتقادات یونانی متولد میشود که درنتیجه تاثیرپذیری از باورها و اعتقادات یونانی، مسیحی، و زردشتی شاهد تولد صدها فرقه در سوریه و ایران کنونی هستیم. همه این فرقه ها با بهره گری از جهان بینی وحدت وجود علی را تا مرز خدا بالا بردند و زمینه را برای پرستش و قداست علی بن ابیطالب مهیا نمودند. خلافت بنی عباس با قدرت به مقابله و سرکوب این اعتقادات دست زد لکن این اعتقادات در سرزمین کوهستانی خراسان و مناطقی از سوریه ادامه پیدا کرد.

رواج انحرافات و خرافات تصوف منجر به تولد فرقه های شیعی مختلفی در سوریه و خراسان شد که با تمسک به تعدادی از امامان مشروعیت اسلامی کسب میکرد تا اینکه فرقه جدیدی از شیعه در دوره صفویه شکل گرفت که تعداد امامان خود را به دوازده امام ارتقاء داد. زیرا فرقه های شیعی تا پیش از صفویان تا یازده امام را تجربه کرده بودند و فرقه حروفیون براساس اعتقاد به یازده امام شکل گرفته بود. از اینرو صفویان برای استقلال مذهبی خود بناچار بدعت غیبت امام دوازده را ابداع نمودند. صفویان با تمسک به حدیث پیامبر در مورد تولد فرزندی از نسل علی و فاطمه در آینده اعلام کردند که امام دوازده را کشف کرده اند تا با تکیه بر دوازده امام از سایر فرقه های شیعی مستقل شوند. لذا این شیعه همزمان با تاسیس دولت صفویه متولد شد و همه اصول و قواعد در این نوع شیعه مصلحت آمیز و سیاسی است و درجهت مشروعیت دادن به قدرت گیری صفویان شکل گرفت. این شیعه «ایدئولوژی امامت» و آرمان کربلا را برای پیشبرد اهداف سیاسی خود برگزید و خود را وارث پیامبر و جانشین ائمه منصوب نمود و اسلام خود را اسلام حقیقی نامید و برای حاکمیت بر جهان اسلام وارد جنگ با خلافت عثمانی شد و چون از سوی مسلمانان عرب مورد استقبال واقع نشد درنتیجه سنت لعن به خلفای صدر اسلام و ناسزاگویی به همسران پیامبر در فرهنگ شیعه واجب شد.

شیعه صفوی برای مقابله با عرب درعرصه عمومی و فرهنگی همه وقایع تاریخ اسلام به گونه ای تحریف گردید که زمینه برای اتهام عرب و رواج فرهنگ عرب ستیزی مهیا گردد. از اینرو اتهام عرب در فرهنگ شیعه در رابطه با اهل بیت، امامت علی و واقعه کربلا توجیه میشود. درحالیکه از خلافت پنج ساله علی چشم پوشی میشود، بدعت امامت علی ترویج میشود و شعار ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند سر داده میشود تا عرب خیانتکار نشان داده شود و ایرانی مدافع اهل بیت نمایش داده شود اما نام و تعداد اهل بیت تحریف میشود تا همسران پیامبر از ردیف اهل بیت حذف شوند چراکه همسران پیامبر یکی دختر ابوبکر بود و دیگری دختر عمر بن خطاب بود. واقعه کربلا آنچنان بزرگ نمایش داده میشود تا عرب در این ماجرا خیانتکار و دنیاپرست جلوه داده شود و شهادت حسین بن علی به همه عربها نسبت داده شود تا عرب به مرکز کینه و نفرت شیعی تبدیل شود و همه لعن و نفرینهای مذهبی و حب و بغضهای تاریخی شیعه مشروعیت پیدا کند. به عمر بن خطاب لعنت فرستاده میشود چون این رهبر فاتح امپراطوری ساسانیان و روم شرقی بود و به همسران پیامبر که در قرآن با نام «أم المؤمنین» خطاب میشوند تهمت زده میشود. در فرهنگ و اعتقاد شیعه صفوی همه رویدادها و وقایع تاریخ اسلام در خدمت تقویت فرهنگ عرب ستیزی بکار گرفته میشود.

اصولا تشیع از روز نخست برای استقلال طلبی گروههای مخالف اسلام عرب شکل گرفت و ابتدا بوسیله مسیحی عرب و زردشتیان بکار گرفته شد تا از اسلام خلافت بنی عباس جدا شوند و نسخه جدیدی از اسلام و تصوف را ابداع نمودند. سپس صفویه در قرن شانزدهم میلادی برای اعلام استقلال خود از خلافت عثمانی از تشیع استفاده نمود و این تشیع از خانقاه شیخ صفی الدین اردبیلی صوفی بزرگ اردبیل بپا خاست. دلیل توجه به ادیان برای استقلال این بود که تا پیش از قرن نوزدهم اساس حاکمیت را دین تعین میکرد. بنابراین احیای نسخه دیگری از دین به عنوان عدم پیروی از حاکمان دینی و خلفای اسلامی بود. از ایندرو اسلام ایرانی از روز نخست برای کسب استقلال سیاسی طراحی و ابداع شد و در عصر دولتهای سیاسی برای کسب استقلال دینی از عربستان سعودی بکار میرود. از ایندرو این نسخه از اسلام براساس تقابل با عرب مسلمان طراحی و تدوین شد و هرکس از این دین تبعیت کند ناخودآگاه دشمن عرب میشود.

از ایندرو اختلافات و انشعابات موجود میان شیعه و اهل تسنن از نوع اختلافات مذهبی نیست که قدرت طلبی شیعه در مقابل سایر فرقه های اسلامی و تاثیرپذیری اعتقادی از تصوف و مسیحیت باعث گردید که شیعه مسیر متفاوتی را نسبت به سایر مسلمانان انتخاب نماید. بطوریکه با استنتاج اصول و قواعد غیراسلامی و سیاسی سازمان اعتقادی و فکری خود را به گونه ای طراحی و تدوین نمود که بتواند قدرت و برتری خود را نسبت به سایر مکاتب و مذاهب تامین نماید. از جمله این اصول بحث امامت، زنده بودن ائمه و دیگری ولایت فقیه است. از ایندرو برخلاف تصور رایج درمیان شیعیان اختلافات موجود بین مسلمانان و تشیع از نوع اختلافات موجود میان دو مذهب نیست. هر چند ایرانیان تلاش میکنند که این انشعابات را در چهارچوب اختلافات مذهبی تفسیر کند و خود را شیعه مینامد و حریف خود را سنی میخواند، اما اختلافات و انشعابات شیعه و سنی هرگز از نوع اختلافات مذهبی نیست و شیعه در ردیف یک مذهب قرار نمیگیرد که شیعه دین جدیدی را برای خود پایه ریزی نمود. یعنی با مسیری که شیعه پس از خلافت عباسیان برای خود برگزید و اعتقادت و باورهایی که از آنها پیروی میکند خود را از دین اسلام جدا نمود و اسلام جدیدی را برای خود پایه گذاری نمود که **«اسلام ایرانی»** نام دارد و با اسلام محمد (ص) بن عبدالله و اسلام شبه جزیرة العرب کاملا تفاوت دارد و بیش از آنکه به دین اسلام نزدیک باشد در حقیقت تامین کننده اهداف ایرانیان برای استیلا بر جهان اسلام است.

اسلام ایرانی تنها اسلامی است که با اسلام ترک، اسلام تاجیکی، اسلام بلوچی، اسلام کردی، اسلام هندی، اسلام مالایی، اسلام غربی و اسلام شرقی تفاوت دارد. اسلام ایرانی اسلامی است که محصول شکل گیری دو ایدئولوژی برجسته صفوی و پهلوی است که همه جهت گیری های اعتقادی و سیاسی خود را بر کینه توزی و نفرت از اهل تسنن و عرب بنا نهاد و عرب صدر اسلام را در فرهنگ ایرانی خیانتکار و شهوت پرست جلوه میدهد. این دو ایدئولوژی اساس نفرت و تنفر را در فرهنگ و اعتقاد ایرانی تاسیس کردند و با حاکمیت چندین ساله خویش باعث رواج فرهنگ عرب ستیزی در کشور ایران شدند و همه مشکلات و معضلات جهان عرب در سطح منطقه ای و در سطح داخلی ریشه در فرهنگ و اعتقاد ایرانی دارد و هر دولت و یا رژیمی که در این کشور حاکم میشود دشمنی با عرب را در متن سیاست خویش ترجمه میکند.

جمهوری اسلامی با اتکا به اسلام ایرانی تلاش دارد تا این اسلام را نمونه **اسلام ناب محمدی** معرفی کند. آیا منظور از محمد در اسلام ایرانی، محمد بن عبدالله است که از قبیله قریش و سرزمین شبه جزیرة العرب است که با عایشة دختر ابوبکر و حفصة دختر عمر بن خطاب ازدواج کرد و در غار "ثور" با ابوبکر الصدیق پنهان شد و عمر بن خطاب را الفاروق نامید وومسلمانان را از اقامت عجم در مکه و مدینه برحذر داشت. ایرانی اسلام خود را ناب محمدی می نامد و تسبیح مسیحی را حمل میکند و انگشتر تصوف یونانی را از مستحبات میداند و قرآن را برمبنای علم باطنی تفسیر میکند تا برای قرآن یک صورت باطنی و یک صورت ظاهری ایجاد نماید و با استفاده از معنای باطنی آیات قرآنی را با ادعاهای مذهبی خود پیوند دهد. این همان اسلام ناب و تاپ محمدی است که از قعر تحریفات زردشتیان و مسیحیان عرب سوری سر بر میآورد و ایرانی آن را به عنوان مبنای هویت خویش بر میگزیند.

در فریادها و امواج پروگاندای مذهبی رژیم حاکم در ایران این شعار ترویج میشود که اسلام ناب محمدی زیربنای هویت ایرانی است غافل ازاینکه این اسلام بجای تولید هویت ناب محمدی در واقع منتهی به تولید هویت ناب ایرانی میشود. چرا اسلام ایرانی علیرغم آنکه با عنوان اسلام ناب محمدی ملقب میشود اما این اسلام قادر به تولید هویت ناب محمدی نمیشود و تنها هویت ناب ایرانی تولید میکند. در واقع این اسلام از روز نخست براساس ارزشها و فاکتورهای قومی و ملی طراحی و ساخته شد تا در تقابل با عرب و اسلام محمد بن عبدالله قرار گیرد و در خدمت تامین منافع ایرانی بکار رود تا برای ایرانی هویت ایرانی تولید کند و زمینه را برای تقویت ایرانی و تضعیف عرب فراهم نماید. از ایندرو اقلیتهای قومی ترک، عرب و بلوچ هرگز چنین اسلامی را نمیپذیرند تا هویتی ضدعربی و ضد اسلامی پیدا کنند. اسلام ایرانی نه تنها اسلام ناب محمدی نیست که توطئه ای در قلب اسلام محمدی ووبر علیه اسلام عربی است.

تبعیض نژادی اساس اسلام ایرانی

خواستگاه و منشأ اعتقادی اسلام ایرانی صفویان هستند. صفویان همه اصول و قواعد مذهبی خود را برروی تصوف بنا نهادند و با بهره گیری از جهان بینی وحدت وجود مذهبی را تاسیس نمودند که مشروعیت خویش را از اهل بیت و جریان امامت دریافت میکند. این اعتقادات و باورها در تضاد کامل با دین اسلام قرار داشت و تنها توجیه کننده قدرت صفویان در مقابل خلیفه عثمانی بود. کشمکش برای تصاحب قدرت از سوی صفویان باعث گردید که بسیاری از رویکردهای شیعه صفوی درجهت تقابل با مسلمانان شکل گیرد. بویژه اعتراض مسلمانان عرب و مقابله بنی عباس با تحریفات و خرفات تصوف زمینه را برای دشمنی با شیعه صفوی هموار نمود. بطوریکه صفویان برای توجیه این دشمنی و انتقام از مسلمانان همه عداوت و حب و بغضهای مذهبی خود را به عرب نسبت دادند و عرب را مسئول شهادت علی بن ابیطالب و حسین بن علی معرفی نمودند و در زیارتنامه های خود به عرب را مورد لعن و نفرین قرار میدهند و در آثار مذهبی شیعه داستانها و روایاتی ساخته شد که عرب به خیانتکاری و ظلم به اهل بیت متهم میشود. وقتی که عرب خیانتکار، ظالم و دشمن اهل بیت معرفی میشود مذهبی میشود که تنها رسالت آن مقابله و جنگ با عرب است. هنگامی که در مورد تاثیرات و پیامدهای حاکمیت مذهب شیعه در جامعه ایرانی سخن میگفتم آقای سلیمانی میگفت؛ ***«وقتی که من یک عرب میبینم بدون اینکه با او ارتباطی داشته باشم از او احساس تنفر میکنم»***. امروزه به دلیل رواج چنین رویکردی در فرهنگ عمومی این کشور بسیاری از عربها از معرفی خویش خوددار میکنند. اما رواج چنین رویکردی در فرهنگ عمومی جامعه محدود به مذهب نیست که ایرانی ساختار سیاسی و فرهنگی این کشور را بر عداوت با عرب بنا نهاده است.

در واقع بخش دوم عداوت با عرب در این جامعه به فرهنگ «عرب ستیزی» دوران پهلوی باز میگردد. رضاشاه برای تضمین قدرت خویش و تامین قدرت آینده خانواده پهلوی این کشور را وارد یک تقابل نژادی با عرب نمود. این تقابل با تشکیل یک دولت ملی در داخل کشور آغاز میشود. رضاشاه پس از تاج گذاری برای توجیه دیکتاتوری و تمرکز قدرت تنها راه احیاء قدرت ایرانی را بازگشت به گذشته و احیاء ارزشها و تاریخ پیش از ورود اسلام میداند. از اینرو عرب و اسلام عامل عقب ماندگی ایرانی معرفی گردید و سنت مقابله با عرب و اسلام بطور رسمی پایه گذاری میشود و عرب ستیزی از طریق آموزش و کتابهای درسی در فرهنگ عمومی نهادینه میشود و اهانت و تحقیر عرب وارد عرصهٔ افتخارات ملی شد و این رسم تبدیل به یک سنت ایرانی شد و ناسزاگویی به عرب به سمبل وطن پرستی ایرانیان معاصر تبدیل شد و هر نویسنده و شاعری و سیاستمداری که میخواست وطن پرستی خود را ثابت نماید ابتدا باید به عربها حمله میکرد تا بتواند از رضاشاه امتیازات اقتصادی و جوایز متعددی دریافت نماید. با آغاز انقلاب ایران این سنت به عوان یکی از وجوه بارز اسلام ایرانی پذیرفته شد و سنت ناسزاگویی و فحاشی تغییر کرد و مطابق ادبیات انقلابی رنگ ملی و تهاجمی به خود گرفت و سیاستمداران انقلاب برای نمایش وطن پرستی خود به سیاست تهدید و ارعاب روی آورده اند.

اما برخلاف اقدامات خصمانه ایرانیان در حوزهٔ دینی و عرصه سیاسی سابقهٔ زندگی عرب در کنار عجم همواره با برادری و اخوت همراه بوده است و عرب مطابق اخلاق اسلامی و انسانی خود به عجم و غیرعجم با چشم برادری نگاه میکند. چشم انداز برادری میان عرب و عجم در در دنیای اسلام در تعاملات میان ترکها و عربها قابل مشاهده است که در آن ترکها حتی پس از تاسیس دولت جدید خود همچنان به عنوان بخشی از جهان اسلام به شمار می آیند و در نظر عرب به عنوان برادر دینی خود به شمار می آیند. احساس اخوت و رابطه عرب با ایرانی در دوران معاصر از زمان تولد رضاشاه درتاریخ سیاسی این کشور جای خود را به بحرانهای سیاسی و فرهنگی داده است که منجربه رشد «فرهنگ نژادپرستی» در این سرزمین میشود و عرب به هدف اصلی حملات تاریخی–ملی رضاشاه تبدیل میشود و همهٔ نواقص تاریخی و کمبودهای تمدنی به شمشیرعرب نسبت داده میشود.

پس از انقلاب آیت الله خمینی امید به برطرف شدن مظاهر نژادپرستی رایج در دوران رضاشاه قوت گرفت که ناگهان نوع دیگری از کابوس ایدئولوژی متولد شد و آیت الله خمینی با توسل به ایدئولوژی صفویان جنگ ایدئولوژیک خود را برعلیه کشورهای اسلامی آغاز نمود و با فرمان «برائت از مشرکان» در مراسم حج خواستار براندازی حاکمیت کشور عربستان سعودی شد. در دوره انقلاب اسلامی ایران نزاع ایرانی به سوی کشمکش با عربستان سعودی امتداد داده شد که این اقدام هرگز بدون دلیل نبود. چراکه کشور عربستان رهبری جهان اسلام را بر عهده دارد. ایرانی در هر دوره و هر زمان با یک شکل و یک عنوان و تحت یک نام یک ایدئولوژی ظاهر میشود. این سرزمین شاهد ظهور و زوال ایدئولوژیهای متعددی بوده است اما جهت و هدف همه این ایدئولوژیها واحد بوده و تنها تفاوت آنها در نام و نوع عملکرد بوده است. این ایدئولوژیها گاهی با نام تشیع صفوی به جنگ اهل تسنن رفته اند، گاهی در نقش یک ملی گرای ضد اسلام برای احیای میراث پیش از اسلام وارد جنگ برعلیه عرب شده اند و گاهی با نام «انقلاب و اسلام» آشکارا جنگ مقدس خودرا با نام حمایت از اسلام برعلیه کشورهای عرب منطقه آغاز کرده اند. یعنی وجه مشترک صفویان، رضاشاه و آیت الله خمینی در تقابل با عرب است تا هدف رهبری جهان اسلام بوسیله ایرانی محقق شود. بنابراین با پیروزی انقلاب ایران همهٔ وجوه این ایدئولوژی ها تحت عنوان ایدئولوژی انقلاب آیت الله خمینی ظاهر گردید و **ارزشهای ملی پهلوی و مذهبی صفویان به هم آمیخت و مقابله با اهل تسنن و کراهت از عرب به عنوان هستهٔ اولیه و اصلی «اسلام ایرانی» قرار گرفت** و نه تنها کارکردها و رسالت «نژادپرستی» دورهٔ پهلوی برچیده نشد که نمادها و سمبلهای ایدئولوژی تاریخ رضاشاه در «کراهت عرب» بیش از گذشته در فرهنگ و ادبیات ایران پس از انقلاب احیاء شد و هویت جامعه براساس ارزشها و هنجارهای ملی پهلوی و مذهبی صفویان شکل گرفت

صد البته اولین قربانی این ایدیئولوژی اقلیت قومی عرب است. درنتیجه «انقلاب اسلامی ایران» در مجموع از به هم آمیختگی و تلفیق سه ایدئولوژی عمده متولد شد که این ایدئولوژیها عبارتند از **ایدئولوژی صفویه، ایدئولوژی تاریخ رضاشاه، و ایدئولوژی انقلاب آیت الله خمینی** استوار شده است و اسلام ایرانی براساس این سه اصل اساسی بنا نهاده شده است که در جهت تامین یک هدف عمل میکند و **در مجموع برای حفظ نام ایران و درجهت تشکیل امپراطوری نیمه تمام رضاشاه عمل میکند.** بنابراین رسالت اسلام ایرانی در قالب سه مرحله عمل میکند و هر سطح اهداف و گرایشات مختلفی را دنبال میکند و با نامها و نقشهای متعددی ظاهر میشود و در هر مرحله رسالت متفاوتی را برعهده دارد. در سطح داخلی براساس مدل رضاشاهی عمل میکند و با تقویت **ملیت ایرانی** اقلیت قومی عرب را هدف قرار میدهد. این اسلام در سطح داخلی ارزشها و هنجارهای ملی را مبنی قرار میدهد و براساس ایدئولوژی تاریخ رضاشاه عمل میکند و عربهای داخل را هدف قرار میدهد. این بخش از ایدئولوژی پس از مرگ آیت الله خمینی رو به افول گذارد اما در دوران آیت الله خامنه ای یکبار دیگر فعال شده است. به خصوص پس از بحران سوریه برای تغذیهٔ ملی گرایان داخل بکار میرود، بطوریکه در این ایدئولوژی قاسم سلیمانی با نام سردار ایرانی خوانده میشود که برای انتقام و قتل عربها وارد میدان جنگ شده است.در مرحلهٔ دوم کشورهای اسلامی–عربی را در سطح منطقه ای هدف قرار میدهد و با حمایت از گروههای شیعی اهل تسنن را هدف قرار میدهد از ایندرو در عراق و سوریه، لبنان و یمن مستقیما از گروههای شیعه حمایت میکند تا بتواند با استفاده از ایدئولوژی شیعه بر منطقه مسلط شود و از سوی دیگر حرکت محمد بن عبدالوهاب و عربستان سعودی را هدف قرار میدهد و امروزه دشمنی و عداوت خود را با عربستان سعودی پنهان نمیکند بلکه بر وجود آن تاکید میکند تا جائیکه دستور به آتش کشیدن سفارت این کشور مسلمان را میدهد.

اما در سطح بین المللی اسلام ایرانی در نقش رهبر همهٔ جهان اسلام ظاهر میشود و تلاش میکند تا ارزشهای اسلامی خود را در مواجهه با آمریکا و غرب بکار برد. در این مرحله توجه به ارزشهای اسلامی مانند فلسطین را در رأس تبلیغات خویش قرار میدهد و خود را حافظ منافع مسلمانان نشان میدهد تا از این در میان مسلمانان جهان مشروعیت کسب کند، غافل از اینکه اسلام ایرانی رسالت خود را بر اعتباربخشی به ایرانی و تقابل با عرب تنظیم نموده است. اگرچه این دین تحت شعارهای سیاسی ضد امپریالیستی عمل میکند و درجبههٔ مقابله با اسرائیل ایستاده است. لکن نباید فراموش کرد که ایدئولوژی کمونیستی به انکار دین و طرد آن جامعه بشری تاکید دارد اما این ایدئولوژی اولین و قدرتمندترین معارض امپریالیست غرب است. تاجائیکه در جنگ اسرائیل و حزب الله رئیس جمهور سابق ونزوئلا هوگو چاوز سفیر اسرائیل را از کشورش اخراج نمود در حالیکه این کشور مسلمان نیستند اما از ایدئولوژی کمونیستی پیروی میکند.

تمسک به شعارهای سیاسی به تنهایی نمی تواند این دین راصاحب ویژگی اسلام ناب محمدی سازد. چراکه این دین نه تنها از نظر اعتقادی با اسلام تفاوت داردکه درجهت مقابل اسلام عمل میکندو «عجمه» این دین رابرای کسب استقلال دینی ازعرب ومقابله با شبه جزیرة العرب طراحی و تدوین نمود تا از حوزهٔ دینی ونظارت عرب دور باشد. اسلام ایرانی یکی از جلوههای نفاق در دین اسلام است که برای اولین بار مسجد ضرار را در قلب سرزمین اسلام بنا نهاد و رسالت آن نابودکردن و تخریب اسلام از درون است. با نام اسلام سخن میگوید اما رسالت کراهیت عرب را بصورت علنی در جهان ترویج میکند و سیاست داخلی خود را برتبعیض نژادی استوار نموده است و اقلیت قومی عرب را مورد شدیدترین تبعیضهای تاریخی قرار داده است و با استعمار داخلی و تبعیض قومی و نژادی خود همهٔ منابع طبیعی این مردم را غارت کرده است و این اقلیت را در انزوای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فرو برده است. این اسلام در محیط بین المللی سیاست کراهت ازعرب را تشدید نموده است و دامنهٔ تخلیهٔ عقده های تاریخی خود را خارج از مرزهای خود منتقل کرده است و سیاست تهدید و ارعاب کشورهای عربی را درپیش گرفته است و میخواهد رؤیای تاسیس امپراطوری خود را بر اجساد عربها در عراق، سوریه، لبنان و یمن محقق نماید.

پس از بازگشت از خارج از کشور برای اشتغال به بخش روابط خارجی شرکت نفت در شهرستان احواز مراجعه کردم تا بتوانم با شرکتهای خارجی کار کنم. مدارک تحصیلی نامبرده بررسی و مورد تائید قرار گرفت، سؤالات متعلق به زبان انگلیسی نیز با موفقیت پاسخ داده شد. اما با اشتغال بنده مخالفت گردید و دلیل اینکار قومیت بنده بود. بطوریکه پس از بررسی مدارک تحصیلی نمایندهٔ شرکت نفت احواز در مورد زبان عربی از من پرسید که آیا من عرب هستم یا این زبان را فرا گرفته ام البته با افتخار پاسخ دادم عرب هستم و دوباره از من سوال کرد که آیا پدر شما عرب است دوباره پاسخ دادم بله و برای بار آخر از من پرسید که مادر شماهم عرب است؟ وقتی که من پاسخ دادم مادر هم عرب است بدون تعلل و درنگ دست خود را به سوی من دراز کرد و با من خداحافظی کرد و از من عذرخواهی کرد. پرسش از قومیت پدر و مادر در هیچ فرهنگ و کشوری جایز نیست. در حالیکه یک رژیم در یک کشور چنین الگویی را در فرهنگ خود عمومی میکند و آن را در سازمان اداری خود رسما بکار میبرد تا فعالیت و حضور نخبگان عرب درعرصهٔ اقتصادی و سیاسی محدود گردد.

در دومین نوبت برای اشتغال در یکی از پروژه های خاتم الانبیاء جذب شدم که با شدیدترها تبعیضهای قومی مواجه شدم که در نهایت مجبور به ترک اینکار شدم. شاید مخاطب محترم بگوید چرا این فرد اینقدر در معرض تبعیض قرار گرفته است. موضوع تبعیض نژادی در مورد نخبگان عرب در این جامعه بسیار شدید شده است و این تبعض بویژه نخبگان و تحصیلکردگان عرب را هدف قرار میدهد. این تبعیض در مورد نخبگان عرب که موفق به کسب مدارج بالای دانشگاهی و علمی شده اند شدیدتر است. از آنجا که این تحصیلکردگان نماینده یک اقلیت به حساب میآیند و کسب مدارج علمی بالا از سوی فرزندان عرب موجب اعطای وجه اجتماعی به اقلیت قومی عرب میشود. از اینرو از سوی جامعه ایرانی طرد میشوند تا این امتیازات از این اقلیت سلب شود و این اقلیت در وضعیت اجتماعی و علمی

پائینی قرار گیرد و در عقب ماندگی و فقر خود باقی بماند. بویژه اگر این نخبگان در خارج از ایران تحصیل کرده باشند و به زبان انگلیسی آشنا باشند میتوانند این اقلیت را نه تنها در سطح داخلی مطرح سازند که اقلیت قومی عرب را در سطوح بین المللی نیز مطرح سازند. آقای امانی ازدوستان غیرعرب بنده میگوید وقتی که دیدم دو نفر از تحصیل کردگان و نخبگان عرب از مصاحبه حذف میشوند و یک نفر با نام «شیرالی» که فاقد شرایط تحصیلی و صلاحیت شغلی است جذب میشود با عصبانیت وارد اتاق مصاحبه شدم که چرا این دو نفر حذف شدند پاسخ آماده بود آنها عرب هستند. آقای مقدم میگوید که دو نفر از دوستان ایشان پس از فارغ التحصیل شدن در مقطع دکتری برای مدت دو سال از کار محروم شدند تا اینکه پس از مشورت با یکی از عوامل جمهوری اسلامی در مجلس به آنها پاسخ داد که باید نام خانوادگی خود را عوض کنید تا مشغول به کار شوید و پس از تغییر نام خانوادگی خود جذب شدند.

سیاست تبعیض نژادی و قومی در پیش از انقلاب اسلامی تحت عنوان احیای غرور ایرانی براساس تاریخ هخامنشیان وجود داشت و در دوران انقلاب برای تضعیف اقلیت قومی عرب سیاست تبعیض نژادی برعلیه نخبگان عرب به صورتی کاملا علنی به اجرا گذاشته میشود و میان همه نهادها، سازمانها، مؤسسات محلی و مرکزی یک هماهنگی سیستماتیک وجود دارد تا از اعطای پستهای درجهٔ اول و دوم به نخبگان عرب جلوگیری شود. در این شرایط از ورود نخبگان عرب به مراکز تصمیم گیری اقتصادی و سیاسی کشور امتناع میشود تا زمینهٔ تضعیف، آسیب پذیری و عقب ماندگی این اقلیت قومی فراهم گردد. اقلیت قومی عرب به دلیل قربانی شدن در جنگ هشت ساله و تبعیض اقتصادی دولت و رژیم حاکم نتوانسته است جایگاه اجتماعی خود را ارتقاء دهد. اما اکنون که فرزندان آن همه موانع اقتصادی را پشت سر گذارده و در داخل و خارج از کشور به مشغول به تحصیل بوده و به زبانهای متعددی مسلط شده اند از سوی دولت مرکزی طرد میشوند و هدف تبیعض نژادی قرار میگیرند. زیرا ایرانی حاضر به پذیرش نخبگان عرب نیست. اسلام ناب محمدی از عمق اعتقاد ایرانی برخاسته است تا رسالت مقابله با عرب را ترویج نماید و موجب سروری عجم بر عرب شود.

چگونه «پژماژ» خواهر خود را زنده به گور کرد

ایجاد تنفر از عرب یکی از اهداف اصلی یهود در جهان است که به بحران تجاوز یهودیان به خاک فلسطین باز میگردد و اشاعهٔ تنفر از عرب در سطح جهان هرگز کار ساده ای نبوده است اما نفوذ و تسلط یهود بر صنعت فیلم سازی در هالیوود فرصت بزرگی را به یهودیان داد تا بتوانند برای تحقق برخی اهداف خود برای تأسیس دولت اسرائیل موفق شوند. اما هدف یهودیان در اشاعهٔ و انتشار تنفر از عرب تنها مربوط به تأسیس دولت اسرائیل نیست که بخش دیگر آن متعلق به حمله به دین اسلام است. در نتیجه هر جا که یهودیان توانسته اند و فرصت کافی داشته اند ارث خود را به سایر کشورها و دولتها منتقل نموده اند. رضاشاه پس از تأسیس دولت ملی خود و نامگذاری این دولت بنام «ایران» مکان امنی را برای یهودیان فراهم نمود تا یهودیان آزادانه در این کشور فعالیت کنند و اهداف فرهنگی و سیاسی خود را در امنیت و رفاه کامل به جامعه منتقل نمایند. بنابراین یهودیان با آرامش و اعتماد کامل توانستند در زمینهٔ تاریخی و فرهنگی عقده های ضد عربی و ضد اسلامی خود را در متن فرهنگ و باور مردم تزریق کنند و تاریخ را به گونه ای بنویسند و ارزشها و الگوهای فرهنگ را طوری پایه گذاری و تعریف کنند که در جهت اتهام عرب پیش رود.

هر چند دشمنی و کراهت عرب از وجوه بارز اسلام ایرانی است و رواج آن به پیش از ورود اسلام باز میگردد. این کراهت از زمان پاره کردن دعوت نامهٔ پیامبر بوسیلهٔ خسرو پرویز آغاز گردید و پس از ورود اسلام بوسیلهٔ نهضت شعوبیه ادامه پیدا کرد. پس از ورود اسلام چند نهضت ضد اسلامی از سوی زردشتیان براه افتاد که در مقدمه آنها شورشهای همسر مزدک و بابک خرمدین بود که خواستار احیای رسوم و سنن زردشتیان در به اشتراک گذاری دختران و اموال بود که این نهضتها با سرکوب مسلمانان همراه بود. اما این سنن و رسوم یکبار دیگر در دوران پهلوی احیا شد و رضاشاه عرب و دین اسلام را عامل عقب ماندگی کشور ایران قلمداد کرد. از اینرو اهانت به عرب و تحقیر تاریخ و فرهنگ عرب به رسم عمومی تبدیل شد و حمله به عرب وارد عرصهٔ افتخارات ملی شد و هر نویسنده و شاعری که میخواست برای خود شهرتی بسازد تاریخ و افتخارات عرب را هدف قرار میداد و با نشر کتاب و یا نگارش شعری برعلیه عرب از سوی دولت مرکزی و سیاستمداران مورد تقدیر قرار میگرفت. این توجه و تقدیر باعث گردید که ناسزاگویی به عرب به سمبل وطن پرستی ایرانیان معاصر تبدیل شود و هر نویسنده، شاعر و سیاستمداری که میخواست وطن پرستی خود را ثابت نماید ابتدا باید به عربها حمله میکرد تا بتواند مورد اعتماد جامعه و رژیم حاکم قرار گیرد و از امتیازات اقتصادی و جوایز متعددی بهره مند شود.

با آغاز انقلاب ایران سنت اهانت به عرب و تحقیر تاریخ و فرهنگ عرب به عنوان یکی از وجوه بارز اسلام ایرانی درآمد و سنت ناسزاگویی و فحاشی تغییر کرد و مطابق ادبیات انقلاب اسلامی رنگ ایدئولوژیک و تهاجمی به خود گرفت و سیاستمداران انقلاب برای نمایش وطن پرستی خود از لغت تهدید و ارعاب عرب استفاده میکنند. برخلاف ارتباط صمیمی عرب با همهٔ مسلمانان جهان این رابطه برای مجوسیان در همهٔ دوره ها یک تهدید به شمار می آید بنابراین تلاش میکنند تا با بکارگیری برچسبهای ناشایسته و اعمال روشهای غیرمؤدبانه و توهین آمیز با عرب برخورد کنند و تا جایگاه ملی و منطقه ای ایرانی تضمین شود از اینرو کسب افتخارات ملی با اهانت به عرب رابطهٔ مستقیمی پیدا کرد. مطابق با این ایدئولوژی برای اشاره به عرب از لفظ «عربه» استفاده میشودو پسرعرب با اصطلاح «پسرعربه» خوانده میشود و دختر عرب با عبارت «دخترعربه» نام برده میشود این واکنش به همراه سایر عملکردها نشاندهندهٔ ضعف اخلاقی ایرانیان است و بیانگر سقوط ارزشهای فرهنگی درجامعهٔ ایرانی است که حس همزیستی و بشردوستی خودرا نسبت به اقلیتهای قومی که با ایرانیان اختلاف نژادی، زبانی و فرهنگی دارند از دست داده اند. عدم تا با خلق یک فضای تحقیرآمیز از اعتماد بنفس عرب کاسته شود.

مطابق این سنت از هنگامیکه یک نوزاد عرب در بیمارستان پا به عرصهٔ وجود مینهد بحث عرب بودن او آغاز میگردد و بدون اینکه به جنس نوزاد اشاره گردد که این نوزاد دختر است یا پسر، نام و هویت این نوزاد با عبارت «بچه عرب» در بیمارستان مشخص میگردد و ماما یا پرستار بخش مطابق رسم رایج نوزاد نورسیدهٔ عرب را اگر پسر است با برچسب «پسرعربه» صدا میزند و اگر دختر است بازهم مطابق همان رسم «دخترعربه» خوانده میشود که صد البته هویت ما به عرب بودن ما است و هیچ کس در این مسئله شک نمیکند که عرب بودن دلیلی برای افتخار و سربلندی فرزندان عرب است و هویت و شناسنامهٔ فرزندان عرب را «عین» و «راء» «باء» تشکیل میدهد. اما مسئولان فرهنگی و مجریان سنت عرب ستیزی بدانند اگر فرزندان عرب در بیمارستان هنوز صاحب نام خاصی نشده اند ماما و پرستار میتواند آنها را با نام خانوادگی خودشان صدا کند و همانند سایر کودکانی که در بیمارستانها به دنیا میآیند و با نام خانوادگی خود شناخته میشوند کودک عرب هم از این حق طبیعی برخوردار است که با نام خانوادگی خود خوانده شود.

بنابراین پس از پایان تشریفات اداری بیمارستان، خانواده «پسرعربه» او را به خانه می برند تا با مشورت سایر اعضای خانواده برای او یک نام اصیل عربی بگذارند. از اینرو مرحلهٔ دوم نوبت رفتن به ثبت احوال فرا میرسد که باید کودک عرب صاحب نامی عربی از جنس همان هویت اولیهٔ خود در بیمارستان شود که از «عین» و «راء» «باء» سرچشمه میگیرد. بنابراین والدین این کودک با اشتیاق به ادارهٔ ثبت احوال جمهوری اسلامی مراجعه میکنند. کارمند ثبت احوال ایرانی با دیدن «زن عربه» متوجه هویت کودک میشود. لذا با ترشرویی مرسوم در ثبت احوال از خانوادهٔ «پسر عربه» پرسیده میشود که **«میخواهید برای فرزند خود نام عربی انتخاب کنید یا ازنام یکی از ائمهٔ بزرگوارمان استفاده کنید»** گویا ائمه تهرانی هستند و یا اصالتا زاده اصفهان هستند که کارمند ثبت احوال آنها ائمهٔ ایرانی می نامد. کارمند مطابق تجربه های سابق خود دریافته است که جدیدا عربها به نامهای اصیل و غیرمذهبی گرایش پیدا کرده اند و همانند ایرانیان به ادبیات و تاریخ غیرمذهبی خود ارزش میگذارند و چون این گرایش نوعی بیداری عربی تلقی میشود لذا به عنوان تهدید مستقیمی برعلیه موجودیت اسلام ایرانی درنظر گرفته میشود. بنابراین برای اینکه از گرایش این خانواده باخبر شود و از نظر این خانواده مطمئن شود آنها را مورد بازجویی قرار میدهد تا بداند که اگر والدین کودک میخواهند بنا به حق طبیعی خود برای فرزندشان یک اسم اصیل عربی بگذارند آنها را متقاعد نماید که یکی از نامهای مورد تأئید اسلام ایرانی را انتخاب کنند یا اگر نمیخواهند از نام اصیل ایرانی مانند «کوروش» استفاده کنند تا شاید بتواند این خانواده را از توجه به ارزشهای قومی خود باز دارد.

بالاخره پس از بازجویی های امنیتی و فرهنگی مأمور ثبت احوال اعلام میکند اگر میخواهید اسم اصیل عربی بگذارید باید یک مجوز از دادگستری بیاورید. چراکه انتخاب نامهای اصیل عربی یک جرم فرهنگی است و یکی از وجوه تهاجم فرهنگی بیگانگان است که توسط عربستان سعودی هدایت میشود. چراکه مطابق ادعای ایرانیان کشور عربستان سعودی از طریق توطئهٔ ترویج اسم های اصیل عربی میخواهد با فرهنگ اصیل ایرانی مقابله کند در نتیجه رهبری جمهوری اسلامی دستور داده اند تا برای مقابله با عربستان سعودی با پدیدهٔ انتشار نامهای عربی مقابله گردد.

در صورتیکه اگر همان «زن عربه» با یک لباس غیرعربی در ثبت احوال ظاهر میشد همهٔ کارمندان به او خوش آمد میگفتند و با خوش رویی و احترام به اتاق رئیس ثبت احوال دعوت میشد و خدمتکار اداره ثبت احوال با یک سینی چایی از او استقبال میکرد. سپس در ادامه برای تکریم زن ایرانی رئیس اداره یکی از کارمندان خود را صدا میزد و از او میخواست تا لیست اسامی ایرانیان اصیل را برای این خانم ایرانی بیاورد. در ثبت احوال برای ترویج فرهنگ اصیل ایرانی لیستی عریض و طویل از نامهای اصیل ایرانی تهیه شده است که در مقابل مردم گذارده میشود. این لیست مجهز به توضیحاتی از سوابق تاریخی هر اسم است و روبروی هریک از نامهای به اصطلاح اصیل ایرانی چندین داستان و چند روایت از افتخارات تاریخی ساخته و پرداخته شده است و هر اسم با هزاران صفت و صدها افتخار برای جامعه عرضه میشود تا این جامعه هویتی را بر تن کند که جامهٔ آن بدست رضاشاه دوخته شد. اسمهای عجیب و غریبی که از دامنهٔ کوهستانهای افغانستان تا ترکیه و کناره های دریای مدیترانه تا تاریخ یونان انتخاب شده

و با نام اسم هخامنشی تبلیغ و ترویج میشود. اسم جدیدی بنام "تیتوانا" بر روی کاغذ آورده میشود و درمقابل این اسم نوشته میشود تیتوانا خالهٔ کوروش است که پس از مرگ مادر کوروش برای اولین بار به کوروش شیر داد و هر روز کوروش را برای بازی به پارک شهرداری میبرد. اسم دوم هم پسر عموی کوروش است که همیشه شمشیر کوروش کبیر را واکس میزد. نام بعدی یکی از سردار بزرگ ایرانی است که در یکی ازجنگها با یونانیان، جزیرهٔ ام الخصیب را فتح کرد. این سردار برای اولین فریاد «زنده باد ایران» سر داد. درحالیکه نام «ایران» در سال ۱۳۱۳ شمسی از شاهنامه استخراج گردید. اسم بعد هم پسر کفاش بزرگ ایرانی است او برای اولین بار طناب را اختراع کرد. خلاصه اینکه همه خویشاوندان کوروش حضور دارند و همه هم سردارهستند و همه برای اولین صاحب معجزات بزرگی بوده اند و یک لیست درازی از افتخارات ساختگی در مقابل مراجعه کنندهٔ ایرانی گذاشته میشود تا در کار انتخاب اسم دچار مشکل نشوند. اسمها، القاب و عناوینی که اگر کوروش هم میشنید از وجود آنها شگفت زده میشد. اما در طرف دیگر حق انتخاب نام برای فرزندان و خانواده های عرب از آنها سلب میشود و تولد یک نوزاد عرب و انتخاب اسم اصیل عربی یک توطئه تلقی میشود، بطوریکه یک اسم اصیل عربی به عنوان تهدیدی برای هویت و تاریخ یک کشور تلقی میشود و برای جلوگیری از این تهدید نام خانوادگی عربی مجهز به پسوندهای غیرعربی میشود.

ملتی که خود را مدعی تاریخ و تمدن جهان مینامد و جایگاه خود را در مقدمهٔ تمدن بشری تعیین میکند چگونه و چرا از وجود اسم عربی به وحشت و هراس می افتد؟ تا جائیکه اسم اصیل عربی در نظام فرهنگی و سیاسی جمهوری اسلامی یک تهدید بالقوه تلقی شود و مجرمان این توطئه نوزادان چند روزه عرب و خانواده های آنها هستند. از اینرو پدر و مادر برای دفاع از جرم این نوزاد به دادگستری دعوت میشوند و باید برای نامگذاری فرزند خود یک وکیل انتخاب کنند. این اقدامات تبعیض آمیز از محصولات انقلاب اسلامی است که در راستای تحقق آرمان محرومان جهان اتخاذ میگردد تا با توطئه های عربستان مقابله شود. البته دادگستری در کشورهای توسعه یافته و دموکراتیک محل محاکمهٔ افرادی است که قوانین و دستورالعملهای تبعیض آمیز را امضاء میکنند و اقلیتها را براساس هویت قومی خود از حقوق طبیعی خویش محروم میسازند. اما در انقلاب ایران اسمهای عربی بخشی از توطئه های دشمنان انقلاب تلقی میگردد لذا دادگستری در جهت ریشه کن کردن این توطئه ها عمل میکند تا الگوها و دستورالعملهای ایدئولوژی حاکم را اجرا کند و کودکان عرب را از حقوق طبیعی خود محروم سازد.

اینگونه خانوادهٔ «پسرعربه» مجبور میشود با یک وکیل به دادگستری مراجعه کند تا از حق طبیعی (یا همان اتهام) نوزاد چند روزهٔ خود دفاع کند. دادگستری با یک شرط با نامهای عربی موافقت میکند که این نامها باید با یک پسوند فارسی همراه گردند و اسم عربی باید با یکی از پسوندهای **«زاده»، «نژاد»، «پور» و «وند»** همراه شود درغیر این صورت باید نوزاد شش روزه راهی زندان انقلاب گردد. البته مطابق شایعات نه چندان معتبر باید شهروندان عرب به جای پیشوند مرحوم از پیشوند «گور» استفاده نمایند و پیش از ذکر نام مرده های خود از پیشوند «گور» استفاده کنند. تا اینکه پس از چندین نوبت صلوات و قرائت زیارت عاشورا، این خانواده با همکاری و مساعدت رئیس ثبت احوال نام فرزند خود را **«پژماژ»** میگذارند. مطابق روایات مجعول ایرانی «پژماژ[49]» نام شمشیر زن بزرگ ایرانی است که برای اولین بار فن شمیرزنی را به کوروش کبیر آموخت و کوروش از نحوهٔ شمشیر زدن این قهرمان ایرانی مات و مبهوت شده بود. به این دلیل این سردار به فرمانده سپاه کوروش منصوب شد و در جنگ با یونانیان با هر ضربهٔ شمشیر خود ۷۲ نفر از یونانیان را از پای در میآورد. براساس روایات و بیانات آیت الله داریوش اصفهانی و آیت الله شهرام مشهدی زاده وقتی امام زمان ظهور میکند این سردار ایرانی در رکاب ابا صالح شمشیر خواهد زد تا انتقام ۷۲ شهید کربلا را از عربستان سعودی بازپس گیرد. بنابراین وقتی که کودک عرب از مرحلهٔ کسب هویت عربی محروم میشود وارد مرحلهٔ یادگیری و آموزش میشود. از اینرو پژماژ با ذوق و اشتیاق به مدرسه میرود و در صف اول کلاس

---

49 این داستان جنبهٔ کنایه آمیزی از اقدامات جمهوری اسلامی دارد که به اجبار پسوندهای غیرعربی را به نام خانوادگی عرب میافزاید و از اسمهای اصلی عربی را ممنوع ساخته اند. در واقع پژماژ حکایتگر تهاجم فرهنگی رژیم حاکم برعلیه فرهنگ و زبان اقلیت قومی عرب است که رژیم حاکم با اعمال فشارهای فرهنگی میخواهد فرهنگ و هویت این اقلیت را از بین برد.

می نشیند. معلم در اولین جلسهٔ حضور خود لیست اسامی دانش آموزان را چک میکند و وقتی نام «پژماژ» را میبیند با افتخار به دنبال «پژماژ» میگردد و از دانش آموزان کلاس میپرسد که چند نفرعرب در این کلاس وجود دارد. ناگهان «پژماژ» با همان اشتیاق کودکانه دست خود را بالا میبرد و میگوید آقا من.

معلم از سر کنجکاوی دوباره میپرسد حتما مادر تو بختیاری است که این نام زیبای ایرانی را برای تو انتخاب کرده است. «پژماژ» دوباره با همان ذوق کودکانهٔ خود می گوید پدر و مادرم هر دوعرب هستند. معلم با تاثیر پذیرفتن از دستورالعملها و تعالیم اسلام ایرانی و مطابق آموزشها و سیاستهای تبعض آمیز رژیم حاکم با نیشخند اهانت آمیزی میگوید؛ **"میدانید که «شما» عربها دختران خود را زنده به گور میکردید"**. پژماژ با تعجب و تحیر کودکانهٔ خود به فکر فرو میرود که چرا پدر و مادرش خواهر بیگناه او را زنده به گور کرده اند. سایر دانش آموزان هم از شدت این توحش و سنگدلی والدین پژماژ از پژماژ فاصله میگیرند تا مبادا مورد تعرض و حمله پژماژ قرار گیرند. وقتی که کودک عرب از مرحلهٔ دفاع از حقوق انسانی و طبیعی خود برای انتخاب نامی عرب برای خود میگذرد وارد مرحلهٔ اتهامات تاریخی و نژادی میشود و در سن هفت سالگی در مدرسه بطور علنی در معرض دومین اتهام خود قرار میگیرد. «پژماژ» که مادر بزرگش او را «ماش ماش» صدا میکرد هنوز خاطرهٔ دادگستری و قوانین تبعیض آمیز جمهوری اسلامی را از یاد نبرده بود و واکشنهای غیرانسانی ماموران دولتی در بیمارستان و ثبت احوال در ذهنش تازگی داشت. بنابراین وقتی به خانه بازگشت از مادر خود پرسید که آیا پیش از این شما خواهر مرا زنده به گور کرده اید؟ مادر که از اصل ماجرا باخبر بود و این اتهام را پیش از این در نظام آموزشی قبل از انقلاب تجربه کرده بود موضوع را برای فرزند خود توضیح میدهد.

سیستم آموزشی در رژیم جمهوری اسلامی براساس اصول و قواعد ضدعربی تدوین شده است و در درون این سیستم ارزشهای ضدعربی بطور محسوس و نامحسوس تزریق شده و از دوران کودکی اذهان ساده و پاک کودکان را مورد حملهٔ باورهای ایدئولوژیک خود قرار میدهد تا کودک با زبان مادری و فرهنگ قومی خود بیگانه شود. جمهوری اسلامی همه ارزشها و الگوهای تاریخی دوران پیش از انقلاب را با همان کیفیت و شدت وارد کتابها و مواد درسی نمود و برای نام بردن از عربهای صدر اسلام از القاب و عناوین موجود در کتابهای عبدالحسین زرین کوب استفاده میشود که عربها با صفاتی مانند «وحشی، درنده، راهزن، پابرهنه، خون آشام، شهوت پرست» توصیف میشوند تا جوان عرب از فرهنگ محلی و بومی خود بیزار شود. در بخش مذهبی نیز آموشهای حوزه های علمیه و محتویات علوم مذهبی با هدف مقابله با عرب تدوین شده است و همهٔ کتابها و آثار مذهبی برمبنای پشتوانهٔ ایدئولوژیک صفویه تدوین شده است که پیام واحدی را تبلیغ و ترویج میکند و عرب را خیانتکار معرفی میکند و حاکمان عرب معاصر را در شکل یزید نشان میدهد اما در مقابل، حاکمان ایرانی مظلوم و در هیأت حسین ظاهر میشوند. در اسلام ایرانی معلم مدرسه و روحانی مذهبی تحت تاثیر موج واحدی از تبلیغات ضدعربی هستند و ذهن معلم به مرکز کراهت های قومی و نژادی تبدیل شود به گونه ای که این معلم احساسات تبعیض آمیز اسلام ایرانی را به کودکان منتقل نماید و این دانش آموزان برمبنای هویت دستگاه سیاسی حاکم در تهران باید هویت اصیل و عربی خود را به نفع هویت مجعول رضاشاه قربانی سازند و تحت تاثیر آموزشی قرار گیرند که موج کراهت و دشمنی را برعلیه عرب ترویج میکند.

روحانیون درباری و آخوندهای دولتی نیز موظف به انتشار و ترویج ایدئولوژی ولایت فقیه هستند تا کتابهای مذهبی را به آماج حملات خود برعلیه عرب تبدیل کرده اند و آثار مذهبی را به مرکز مناسبی برای انتشار کراهت و نفرت از عرب در آورده اند. این حملات در مدارس و در آثار مذهبی در سطحی هدایت میشود که ایرانی در اولین برخورد خود با تاریخ و مذهب تنها نکته ای که در ذهن ایرانی او تداعی میشود توحش، خیانت و عقب ماندگی و پابرهنگی عرب باشد. عرب در تاریخ، در سیاست، در اخلاق، در فرهنگ، در مذهب، در زمین، در آسمان، و در آخرت به مرکز عقده های تاریخی و مذهبی بیماران ایرانیان تبدیل شده تا از این طریق دستگاه ایرانی در شکل مذهبی و ضدمذهبی خود با عرب تصفیه حساب تاریخی کند. از اینرو در نتیجهٔ اجرای چنین سیاستی از دوران رضاشاه احساسات ضدعربی

در محور سیاست سیاستمدار، و در متن شعر شاعر، و در کتاب مدرسهٔ معلم و در حدیث و روایت آخوند ایرانی موج میزند. بطوریکه نازک اندیشی شاعر خیال پرداز ایرانی یکباره به دیوانگی و عقده گشایی برعلیه عرب تبدیل میشود و شاعر ایرانی برای نشان دادن احساس ملی خود و عشق خود به وطن و قومیت خویش عرب را در مرکز ناسزاگویی قرار میدهد. در حوزهٔ سیاست نیز فراست و زیرکی سیاستمداران ایرانی برای دفاع از منافع ملی خود عرب را در محور تهدیدات منطقه ای تعریف میکنند از اینرو در ایران بعد و قبل از انقلاب، استراتژی تشکیل امپراطوری به عنوان اولویت سیاست خارجی کشور ایران گذاشته میشود تا عرب وحشی به بردگی گرفته شود و در این زمینه دانشمندان هسته ای[50] همه انرژی و استعداد خود را بر روی ساخت بمب اتمی متمرکز نموده اند تا نابودی عربستان سعودی و کشورهای منطقه راحتتر صورت گیرد.

آخوندک درباری ولایت فقیه در جنگ عقده گشایی های تاریخی برعلیه عرب، رسالت عظیم تحریک جامعه برضد عرب را بردوش میکشد و جاهدانه در مجالس عمومی مردانه و زنانه به به کار توهین و ناسزاگویی برعلیه عرب مشغول است تا جائیکه برای تهییج مردم و تحریک جامعه از وجود موجودی با نام عرب در تاریخ اسلام اظهار تعجب میکند که چگونه این موجود وحشی نتوانست علی را بشناسد و از شدت جهل و نادانی خود ولایت علی را رد کرد. سپس به منظور تهییج بیشتر عوام دستان خود را بالا میبرد و محکم بر سر میزند چگونه این هیولای آدم خوار سعودی که روزی چهار شتر میخورد بیرحمانه امام شیعیان جهان را با خیانت به شهادت رساند و همهٔ اهل بیت اسلام ایرانی را مسموم کرد و امام زمان اسلام ایرانی را به غیبت کبری فرستاد. سپس در همراهی و واکنش به فریاد این آخوند دیوانه وار فریاد میزند «ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند». پس از مرحلهٔ تهییج احساسات مردم اینبار آخوندک دولتی برای افزایش میزان اضافه کاری خود وارد مرحلهٔ اشک ریختن میشود و با لحن حزتن انگیزی اعلام میکند که رهبر معظم انقلاب هم سه شبانه روز است که غذا نمیخورد و برای مظلومیت فاطمه گریه میکند که چگونه عمر بن خطاب دیوار خانهٔ امام علی را بر سر دختر پیامبر اسلام خراب کرد و «همسر علی ما» را ناجوانمردانه به همراه دوقلویش محسن و مسلم به شهادت رساند و عربستان سعودی را برای اینکار محکوم نمود و خواهان پرداخت دیه شده است.

بازگویی تاریخ صدر اسلام و مقصر دانستن عرب معاصر در کشورهای عربی به خاطر همه رویدادهای گذشته تکنیکی است که قرنهاست بوسیلهٔ صفویان ابداع گردید. در این تکنیک ایدئولوژیک دشمنان سیاست صفویان با نام حامی یزید معرفی میشوند و مؤیدان اقدامات پادشاهان صفوی محبان اهل بیت خوانده میشوند. این تکنیک ایدئولوژیک در اسلام ایرانی معیار و میزان شناسایی دشمن است و مذهبی و غیرمذهبی ایرانی از آن استفاده میکند و این تکنیک ایدئولوژیک برای تصویه حساب ایرانیان معاصر با عربهای جهان تبدیل شده است. ایرانی معاصر با استفاده از این تکنیک میخواهد به هر قیمت ممکن برتری خود را هم از نظر قومی و هم از نظر مذهبی نشان دهد. ایرانی تاریخ را به عنوان ابزاری کم هزینه بکار میگیرد تا از این طریق غرور ملی ایرانی را به جامعه تزریق نماید. غروری که هیچ ملتی تاکنون اینگونه برای خود نساخته است و این چنین ارزان و مضحک برای خود غرور بسازد. ایرانی استراتژی احیای غرور خود تنها در گرو تحقیر عرب یافته است و معلم و آخوندک خود را بسیج نموده تا استراتژی تحقیر عرب را پیاده نماید. از اینرو رویدادهای رسواکنندهٔ تاریخ خود را پنهان میسازد و رویدادهای منفی تاریخ عرب را از اعماق تاریخ بیرون میشکد و حوادث و رویدادهای قبل از اسلام و بعد از اسلام را بر سر زبانها جاری مسازد و در کتاب و مدرسه آموزش میدهد.

این چنین باید «پسرعربه»، «دخترعربه» و پدر و مادر عرب آنها هزینهٔ عقده های تاریخی ایرانیان را پرداخت نمایند و مطابق عقده های مذهبی رژیم ولایت فقیه برای فرزندان خود نام عجمی انتخاب نمایند و فرزند شش روزهٔ عرب را از فرهنگ غنی خویش محروم کنند و عرب را مجبور به اضافه نمودن پسوند غیرعربی سازند تا فرهنگ اصیل تسبیح

50 در ایران برای ارزش آفرینی به فعالیتهای هسته ای حتی آبدارچی و نظافتچی تاسیسات هسته ای هم دانشمند هسته ای نامیده میشود.

و آئین آسمانی زردشتیان ساسانی احیاء شود و جهان اسلام را مطابق همین اصول و باورهای تصوف مسیحی خود اداره کنند و قانون به اشتراک گذاری زنان یکبار دیگر زنده شود. به این دلیل ایرانی معاصر رویدادها و حوادث قبل از اسلام تاریخ عرب را پیش میکشد و زنده به گور کردن دختران عرب را در کتابها و منابع آموزشی خود تکرار میکند که عربها دختران خود را زنده به گور میکردند تا برای عرب قبل از اسلام تصویر ناپسندی ترسیم شود و عربهای پیش از اسلام را وحشی و خونخوار نمایش دهد. سپس داستان شهادت علی بن ابی طالب و حسین بن علی را صرف هزینه های هنگفتی در قالب نمایشنامه های مذهبی، فیلمها، داستانها به تصویر میکشد تا اینبار اعتبار و آبروی جامعهٔ مسلمان را خدشه دار نماید و عربهای بعد از اسلام را بی شأن و بدون منزلت سازد و عرب را خیانتکار، هوسباز، سنگدل و بیرحم بخواند. لذا عربها را به قتل علی بن ابی طالب و شکنجهٔ اهل بیت متهم میکند و برای مشروعیت دادن به ادعای خود فریاد میزند که عرب اهل بیت را مسموم کرد؟ عرب حق علی را ضایع کرد؟ گویا علی از خاندان بنی هاشم و از قریش نیست که یک «اصفهانی» است و یا از «لرهای چهارمهال بختیاری» بوده است.

همین ایرانی با شکوه و وسواس خاص تبلیغاتی وقایع تاریخ عرب را برعلیه عرب به تصویر میکشد اما حقیقت به شهادت رساندن عمر بن خطاب بدست یک زردشتی را در کتابهای درسی خود کتمان میکند و از سوی دیگر فراموش میکند که مسئولیت جنایات سازماندهی شدهٔ دولتی را در حق اقلیت قومی عرب بر عهده گیرد. همان معلمی که تاریخ عرب را با این زیبایی و ظرافت حفظ میکند چرا جرأت آن را ندارد که به دانش آموزان خود بگوید که چگونه مزدکیان زردشتی زنان و دختران خود را به اشتراک میگذاشتند و همان روحانی هیجان زده که آن چنان فریاد میزد جرأت آن را ندارد که از انحطاط اخلاقی و فساد رایج در میان روحانیون زردشتی چیزی بگوید و اعتراف کند که چگونه عرب با شکست امپراطوری ساسانی برای این آخوندک دولتی و آن روحانی درباری حرمت و شرافت به ارمغان آورد و او را از آن رسوایی و ننگ بزرگ نجات داد. معلم مدرسه و آخوند حوزهٔ علمیه همانند ماشینهای کوک شده ای هستند که توسط دستگاه ولایت فقیه کنترل میشوند تا مبادا اسرار تاریخ عرب برای ایرانی بازگو شود.

اگر اقدامات عربها در زمان فتح قلمرو ساسانیان برای مردم بازگو شود و حقیقت رسالت عمربن خطاب برای احیای اسلام در سرزمین ساسانیان آشکار شود و کفهٔ ترازو به نفع عرب و عمربن خطاب سنگینتر خواهد شد. اگر معلم و آخوندک ایرانی از نحوهٔ استقبال مردم از عربها سخن بگویند چیزی برای نظام شیعهٔ صفوی باقی نمی ماند. بنابراین ایرانی در لباس روحانی یا در یونیفرم معلم، درهیأت طبیب، یا شخصیت یک خربزه فروش، رانندهٔ تاکسی و یا بنا فرقی نمیکند و همه این شخصیتها، مقامات و افراد تنها در جستجوی راهی برای تخریب عربهای پیش از اسلام هستند تا عرب قبل را اسلام بدنام سازد و برای عرب بعد از اسلام نیز اتهام تراشی نماید.

به اشتراک گذاشتن زنان از تعلیمات زرتشتیان است که در ادامه نهضت مزدکیان اعلام می گردد که « زنان شما چون مال شماست» بنابراین زنان همانند سایر اموال به اشتراک عموم گذاشته می شوند. البته رسم به اشتراک گذاشتن زنان از رسوم رایج در تعلیمات زرتشتیان است و براساس آنچه در تاریخ "سوریه و یشوع استیلیت " ذکر گردیده است «قباد تعلیمات کفرآمیز و چندش آور مجوسان زرتشتکان را که می گوید زنان باید از آن عموم باشند و هر کش حق دارد با هرکس بخواهد جمع آید زنده کرد»[51]. اشتراک گذاری دختران و زنان پس از ورود اسلام در قالب نهضت خرمدینان ادامه پیدا کرد. مثال بارز این رویداد در افغانستان معاصر و برخی کشورهای تازه استقلال یافته شوروی سابق به چشم میخورد. سرزمین افغانستان به دلیل کوهستانی بودن مکان مناسبی را برای اختفاء مجوسیان را فراهم آورد تا بتوانند با آزادی بیشتری تعالیم خود را ادامه دهند. فرقه های ابومسلمیه، ماهانیه، و اسبید جامکیه که در سغد، سمرقند و شاش (تاشکند) سکونت دارند جزء فرقه های خرمدینان به شمار میآیند که پس از اسلام پیرو آئین زردشتی خود را ادامه دادند و زنان و اموال خود را به اشتراک میگذاشتند. بنا به برخی شواهد مستند، تعالیم به اشتراک

51 تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز– گرانتوسگی - ص ۹۹ – مترجم کریم کشاورز- انتشارات پیام ۱۳۴۵

گذاشتن زنان در میان این گروهها هنوز به گونه ای است که وقتی مرد به خانه بازمی گردد چنانچه درمقابل اتاق خواب خود کفش یا دمپایی مرد دیگری را به حالت خوابیده بطرف بالا ببیند به موجب تعلیمات مجوسیان باید خانه را ترک کند و به سراغ مکان دیگری برود به حقوق زن خود احترام بگذارد. این نشانه به این معنی است که مرد غریبه ای مهمان زن خانه است و همچنین مرد نیز می تواند مهمان زن دیگری شود.

این اصل دینی در میان زردشتیان ساسانی واجب بوده است و اخلاق جامعه فساد و منحط شده بود و مردم و خانواده نمی توانستند دختران خود را از تجاوزات سایر مردان محافظت کنند و از تعالیم زردشتیان بیزار شده بودند اما این اصل واجب بود و کسی نمیتوانست در مقابل اصول مذهبس اعتراض کند. وقتی که عرب وارد قلمرو ساسانیان میشود و کاخ ساسانیان فرو میریزد و امپراطور فرار میکند مردان وزنان با شادی به سوی لشکر اسلام هجوم می آورند. ساسانیان و روحانیون زردشتی جامعه را به زندان بزرگی از بردگی و فساد تبدیل کرده بودند که مردم تنها کار میکردند و به پادشاه مالیات میدادند و مجبور بودند بنابرای اصول واجب زردشتی زنان و دختران بالغ خود را به اشتراک بگذارند بنابراین الگویی بنام خانواده و مسئولیت پذیری اجتماعی جای خود را به بردگی و فساد داده بود. برخی از محققین در حال اعتراف به این شرایط ذلت بار هستند. این شرایط و سختی ها برای مردم غیر قابل تحمل شده بود بنابراین مسلمانان در نگاه مردم منجیان بزرگی بودند که برای نجات آنها آمده بودند. این احساس در قالب شادی و استقبال از مسلمانان بروز کرده بود.

در واقع همان معلمک بی سواد، آن آخوندک دولتی باید پاسخ دهد که وقتی تاریخ قبل از اسلام را با افتخار در ذهن عربها و جامعه زنده میکند چرا فراموش میکند که تاریخ قبل از اسلام ساسانیان را برای یکبار در زندگی خود بر سر کلاس درس و یا برسر منبر برای عموم مردم جامعه توضیح دهد. البته اگر آن آخوندک از تاریخ هخامنشی و ساسانی بی خبر است، و با هیجان بر سر منبر فریاد میزند؛ چرا عربها دختران خود را زنده به گور میکردند هرگز نباید تعجب کرد! چراکه اگر اخبار و اوضاع آن جامعه به گوش ایرانیان معاصر برسد بی شک به اسلام و عرب افتخار خواهند کرد. وقتی مزدک زردشتی اشتراک زنان و دختران را برای جامعه هخامنشی و ساسانی مباح کرده بود و ازدواج را حرام اعلام کرده بود؛ چگونه عرب توانست مردم را از فرو افتادن درسراشیبی انحطاط و فساد اخلاقی نجات داد. اگر ایرانی امروز بداند که چگونه عمر بن خطاب دختران بالغ ساسانی را از شر تجاوزات گروهی نجات داد و برای زنان خسته از مردام شهوتران شرف و عزت آفرید، مطمئنا جامعه به او افتخار خواهد کرد.

وقتی که عبدالحسین زرینکوبها (با ادعای داشتن مدرک دکتری) عرب را شهوتران و هوسباز میخوانند چگونه فراموش میکنند که از هوسبازی و زناکاری روحانیون زردشتی خود نکته ای را در کتاب خود ذکر نماید. زرینکوبهای با ادعا در اوج بی اطلاعی و یا از سر تعصب دلیل رواج قانون به اشتراک گذاری زنان و دختران را نقل نمکنند تا مبادا میزان هوسبازی و شهوترانی زردشتیان آریایی معلوم شود و ناپاکی و حرامزادگی آنها عیان شود و پاکدامنی مسلمانان عرب صدر اسلام آشکار شود. مردمی که پادشاهش با محارم خود ازدواج میکند هرگز نباید از هوسبازی عرب سخن بگویند. همه این رسوائی ها کتمان میشود تا مبادا سخنان این آخوندها و فریاهای آنها برای مخاطبین بی اهمیت شود و مردم چهرهٔ واقعی اسلام ایرانی را بشناسند و این ورحانی و آن معلم بیکار بمانند. در کشوری که نژادپرست، روحانی، سیاستمدار، تحصل کرده و بیسواد برادروار در یک جبهه ایستاده اند و با یک چشم به تاریخ مینگرند و یک رسالت را دنبال میکنند نباید انتظار داشت که نویسنده و مترجم ایرانی از رسوایی بزرگ مزدکیان زردشتی پرده بردارد و به تعالیم مذهبی روحانیون زردشتی در مورد اصل اشتراک گذاری زنان و دختران در تاریخ خود اعتراف نماید که ابتدا آبروی نویسنده خواهد رفت. در این فرهنگ نکات منفی و ناهنجاریهای عرب در قبل و بعد از اسلام برای ایرانی برجسته میشود و عرب در کتابها و آثار مذهبی و غیر مذهبی کوبیده میشود. در آثار غیرمذهبی عرب دختران خود را زنده به گور میکرد و ایرانی میخواهد برای مجازات عرب دادگاه تشکیل دهد و برای قاتلان آنها پرونده سازی کند تا جرم عربها را نشان دهد. در علوم مذهبی نیز حوزهٔ علمیه پرونده های دوازده هزار صفحه ای

تشکیل داد است و شاهدان متعددی را از لبنان و یمن جمع آوری کرده است و بازپرس های ویژه ای را از کشورهای چین و روسیه استخدام نموده تا همهٔ گناهان عربها را اثبات نماید و حقوق اهل بیت ایرانی، علی بن ابی طالب، حسین بن علی و اصغر و اکبر، حزب الله در لبنان، حوثی ها در یمن به صورت دسته جمعی بازپس گرفته شود تا پس از صدور حکم همهٔ عربها نابود شوند و جهان اسلام از عرب و نام عرب تطهیر گردد.

براساس همین سیاست نویسندهٔ ایرانی ۹ جلد کتاب مینویسد اما فراموش میکند دین ایران قبل از اسلام را مورد بررسی قرار دهد جناب راوندی در کتاب تاریخ اجتماعی ایران (جلد نهم فرقه های مذهبی درایران) مینویسد که «در جامعهٔ زردشتی عدول از مقررات دینی عقوبتهای خاصی داشت که میزان آن از طرف این عده تعیین میگردید و به مرحلهٔ اجرا گذاشته میشد» اما این نویسنده به دین حاکم در دورهٔ ساسانی اشاره نمیکند. جناب آقای مرتضی راوندی پژوهشگر تاریخ است که در زمینهٔ تاریخ این سرزمین ۹ جلد کتاب می نویسد و حتی یکی از کتابهای خود را به فرقه های مذهبی در ایران قبل از اسلام اختصاص میدهد اما هرگز به اصل اشتراک گذاری زنان و دختران در دورهٔ ساسانیان اشاره نمیکند و با تساهل و مظلومیت به اوضاع مردم آن دوران نگاه میکند. این نویسنده در ادامه به بررسی اوضاع روحانیون و شرایط جامعهٔ ساسانی میپردازد و به فساد روحانیون اشاره میکند اما هرگز نامی از این اصل قانونی و غیراخلاقی نمی آورد و با جانبداری کامل و تعصب به گزینش و انتخاب موضوعات خود اقدام میکند تا مبادا کسی از این اصل رسوا کننده بویی ببرد و متوجه رسوایی زردشتیان آریایی شود.

اما درمقابل نویسندهٔ ایرانی برای خدمت به هویت جدید خود با شور و هیجان به بررسی جزئیات تاریخ عرب در قبل و بعد از اسلام میپردازد و برای بررسی اوضاع اجتماعی عرب وسواس به خرج میدهد و بر بررسی رویدادهای تاریخی بدون جانبداری تاکید میکند و شواهد و اسناد متعددی را برای اثبات زنده به گور کردن دختران در میان عربها ارائه میدهد تا جائیکه عبدالحسین زرین کوب با افتخار مینویسند که شجاعت عرب همان خون اشامی و آدم خوری است. فرهنگستان زبان فارسی برای بناساختن هویت جدید سخن گفتن دربارهٔ ماهیت حقیقی تاریخ و اعتقادات ساسانی را ممنوع میسازد اما اصل رسوا نمودن و اتهام زدن به عرب را ترغیب میکند. هویتی که در سال ۱۳۱۳ شمسی با هنرمندی دانشمندی بنام رضاخان طراحی وساخته شد و از بطن آن مفاهیمی مانند «فرهنگ ایرانی»، «تاریخ ایرانی» و «زبان ایرانی» در عرض یک شب زائیده میشود. نویسندگان و محققان ایرانی آگاهانه و از روی تعمد مسئلهٔ اشتراک گذاری زنان و دختران در دوران ساسانیان کتمان میکنند و مسایل و رویدادهای دیگری را از دسترس عموم پنهان میکنند تا به هویت جعلی ایران جدید خدشه ای وارد نیاید. نویسنده، هنرمند، سیاستمدار، روحانی و رهبر برای حفظ این هویت بیست و چهار ساعته همهٔ قواعد علمی و رسوم فرهنگی را کنار میگذارند و تاریخ مذهبی و سیاسی را به شکل فجیعی تحریف میکنند که این شکل تحریف در دنیا بی سابقه بوده است و هر دانشمند و شاعری که در جهان اسلام به دنیا آمده باشد برای اوشناسنامهٔ ایرانی صادر گردید تا این ایرانی باور کند که در این کشور تاریخ وجود داشته است. شاعران، متفکران، هنرمندان و مبارزان افغانی، تاجیکی، ازبکی، ترکی، هندی و عرب با نام بزرگترین دانشمند ایرانی معرفی شد و همهٔ آثار معاصر و معماریهای اسلامی در هند، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکیه، عراق و سوریه نمونه هایی از هنر و معماری ایرانی معرفی شدند که با دست هنرمند یک ایرانی طراحی وساخته شده اند تا ایرانی باور کند که ایران از هزار سال پیش وجود داشته است.

این تعالیم دینی بطور صریح در تاریخ ملی ایرانیان وجود دارد اما با صراحت و برنامه ریزی توسط رژیم شاه و انقلاب اسلامی کتمان میشود و در نظام آموزشی جمهوری اسلامی از دید دانش آموز و داشنجو پنهان می ماند اما زندبه بگور کردن دختران در کتابهای آموزشی در مقابل دانش آموز و داشنجو گذاشته میشود. عرب به این ناهنجاری اجتماعی در میان برخی طوایف در قبل از اسلام اعتراف میکند و آن را محکوم کرده است. اما وقتی که یک ناهنجاری غیراخلاقی شکل یک قانون را به خود میگیرد و در قالب یک دستور مذهبی برای جامعه لازم الاجرا میشود چرا نویسددهٔ ایرانی به وجود این اصل اعتراف نمیکند و فرقهٔ خرمدینان را به عنوان یک نهضت ایرانی اصیل معرفی

میکند. تاریخدان و نژادپرست ایرانی چگونه میتواند فلسفهٔ نژادپاک را برای خود توجیه نماید و برای خود صفت نژادپاک را برگزیند. عرب برای آنکه بتواند از ناموس خود دفاع کند و نژاد خود را از دسترس ناپاکی و رذالت نجات دهد به غلط دختر خود را زنده راهی گور میکند. اما کسی که آگاهانه نژاد خود را با یک دستورالعمل مذهبی عمومی و لازم الاجرا به رذالت میشکد و ناپاکی و عار را به برای خود میخرد. چگونه و با کدام زبان میتواند از خود دفاع کند و لقب پاک را برای خود برگزیند. سوالی که اینجا خود را مطرح میسازد این است که چگونه بخشی از جمعیت این کشور با توسل به اسلام و عرب میخواهد خود را جایگزین این امام و آن امام سازد و با فراموش کردن این ننگ تاریخی خود را به انواع لقبها آرایش کند.

وجهۀ بین المللی اسلام ایرانی

دهۀ هفتاد میلادی دهۀ انقلابها و جنبشهای سیاسی بود و اتحاد جماهیر شوروی و چین در مقابل آمریکا و غرب صف آرایی کرده بودند. جهان تحت تاثیر این تضاد و کشمکش به دو قطب کلان تقسیم شده بود و تضاد و رقابت این دو قطب در شکل تهدید و بازدارندگی جهان را وارد مرحله جنگ سرد نمود این دو قطب بدون رویارویی مستقیم در وضعیت آماده باش و جنگ قرار گرفته بودند و کشورها و گروههای متعددی را با خود همراه میکردند تا بتوانند منافع یکدیگر را در معرض تهدید قرار دهند. در این بحران رضاشاه و خاندان پهلوی از همپیمانان نزدیک غرب و آمریکا به شمار میآمدند و در جهت تقویت نفوذ غرب و مقابله با اتحاد جماهیر شوروی عمل میکردند تحت تاثیر این بحران میان کشورهای ایران، ترکیه و اسرائیل روابط نزدیکی برقرار شده بود. چون کشور ایران هم مرز با اتحاد جماهیر شوروی سابق بود کشورهای غربی اهمیت ویژه ای را به این کشور میدادند و صنعت و اقتصاد کشور ایران مورد توجه خاص غرب قرار گرفت تا از ورود و نفوذ کمونیزم به این کشور جلوگیری شود. این نزدیکی و رابطه بر تصمیم گیریها و سیاستهای بعدی انقلاب آیت الله خمینی تاثیر گذارد و آیت الله خمینی به دشمنی با همپیمانان خاندان پهلوی اقدام نمود و غرب و آمریکا را دشمنان انقلاب و اسلام معرفی نمود و درمقابل انقلاب خود را به اتحاد جماهیر شوروی نزدیکتر ساخت. حمایت غرب از سلطنت پهلوی و توجه خاص غرب به صنعت و اقتصاد کشور ایران زمینه را برای دشمنی روحانیون با غرب هموار نمود. از سوی دیگر همپیمانی و نزدیکی رژیم شاه با اسرائیل بهانه ایدئولوژیک قدرتمندی را برای انقلاب آیت الله خمینی ایجاد نمود.

در بهبوهه جنگ سرد و تقابل غرب و شرق انقلاب آیت الله خمینی به دنیا آمد. این شرایط یک فرصت استثنایی را در اختیار این انقلاب قرار داد تا برای جذب مسلمانان به سوی خویش اقدام نماید. بنابراین برای جلب توجه مسلمانان جهان «انقلاب شیعۀ» آیت الله خمینی با نام «انقلاب اسلامی» نامگذاری شد و این انقلاب به عنوان انقلاب محرومان به مسلمانان جهان معرفی شد. انقلاب اسلامی ایران تنها انقلاب معاصر جهان است که با گرایشات بنیادگرایی رخ داد هر چند پیش از این جهان شاهد انقلابهای مختلفی بوده است اما اکثر این انقلابها سیاسی بوده اند و ریشه در مبارزات استعماری داشته و یا برای تحقق یک هدف سیاسی شکل گرفته اند انقلاب الجزایر یکی از مشهورترین انقلابهای سیاسی که بر علیه استعمار فرانسه روی داد.

اصولا مطابق قوانین طبیعت و نظریات سیاسی رایج انقلابها پس از تحقق رسالت خود در شکل قوانین و نهادهای سیاسی ظاهر میشود. انقلاب های سیاسی مانند انقلاب فرانسه نه تنها فرانسه که بسیاری از مناطق جهان را تغییر داد پس از تحقق اهداف خود در شکل یک جریان عادی ظاهر شد و پس از زوال نظام پادشاهی وحاکمیت قانون درمتن جامعه حل گردید و جای خود را به حاکمیت قوانین و نهادهای سیاسی داد. اما این وضع درمورد انقلابهای ایدئولوژیک مصداقیت ندارد که ویژگی ایدئولوژی درانقلابهای ایدئولوژیک باعث میشود که انقلاب در شکل نهادهای انقلابی و فرهنگی باقی بمانند. در انقلابهای ایدئولوژیک معمولا انقلاب لباس ایدئولوژی را برتن میکند. انقلاب روسیه با محوریت انقلاب جهانی پرولیتاریان (Proletarian) در ردیف انقلاب های ایدئولوژیک طبقه بندی میشود که درسال ۱۹۱۷ میلادی اتفاق افتاد و پس ازحاکمیت حزب بلشویک در ایدئولوژی کمونیستی غرق شد. در دوران معاصر انقلاب ایران تنها انقلابی است که در ردیف انقلابهای بنیادگرا طبقه بندی میشود که با محوریت ایدئولوژی شیعه صفویان ظاهر گردید.

پس از سفر رضاشاه به ترکیه کشور ایران توسعهٔ اقتصادی خود را براساس الگوی غربی آغاز کرد و الگوهای غربی را وارد کشور کرد. روحانیون که از زمان صفویه مطابق سنت رایج در امور سیاسی دخالت میکردند. دوران قاجاریه مداخلات روحانیون به اوج خود رسیده بود. اما این مداخلات در دورهٔ شاه قطع گردید و روحانیون از دخالت در امور سیاسی کنار گذاشته شدند و تحصیل کرده های غربی ادارهٔ امور سیاسی را در دست گرفتند کنار گذاردن این سنت این خرافه را رایج نمود که اسلام به خطر خواهد افتاد. اقدامات تحریکات آمیز رضاشاه برعلیه روحانیون در دو سطح قابل بررسی است. ابتدا سطح سنتی و دیگری سطح دینی و مذهبی است. مجموع این اقدامات بهانهٔ خوبی به دست آیت الله های پیرو طریقت تصوف صفوی داد تا برای اسلام اشک بریزند و خود را نگهبان و حافظ اسلام بدانند. اقدامات تحریک آمیز برضد روحانیون با کنار گذاردن روحانیون از دخالت در امور سیاسی آغاز گردید. از سوی دیگر ورود کالاهای صنعتی و رواج ارزشها و نمادهای غربی به جامعه باعث شده بود که ارزشهای سنتی مردم را جابجا شود و مردم درمقابل پذیرش برخی ارزشها مقاومت میکردند. روحانیون با پیروی از ارزشها و الگوهای سنتی اقدامات اقتصادی و سیاسی شاه را مخالف اسلام تشخیص میدادند. در حوزهٔ دین رضاشاه عداوت و دشمنی خود را با اسلام پنهان نمیکرد و با اقتباس الگوی سیاسی دولت ملی از کشورهای غرب اروپا دین اسلام را مایهٔ عقب ماندگی کشور میدانست. کشورهای اروپایی پس از پایان قرون وسطی و شروع نهضت رنسانس و انقلاب اقتصادی انگلیس و انقلاب سیاسی فرانسه دولت ملی خودرا بدون دخالت کلیسا تسکیل دادند و با اعلام آزادی پذیرش دین را امری فردی اعلام نمودند. اما شکل از حاکمیت به دیکتاتورهای ترکیه و ایران پیام اشتباهی را رساند که در نتیجهٔ آن در اقدامی بسیار ناشیانه کشف حجاب در ترکیه و ایران از طریق تصویب قوانین اجباری شد.

بطور کلی اقدامات اقتصادی و سیاسی شاه موجب انزجار روحانیون شده بود. این مسئله باعث گردید که روحانیت و از جملهٔ آیت الله خمینی تصور کنند که الگوهای مدرن غربی با اسلام تضاد دارد و برای روحانیون این فرصت را ایجاد کرد که در برابر اقدامات شاه اعتراض کنند و غرب و آمریکا را عامل فساد جامعه بدانند. از اینرو انقلاب آیت الله به اتحاد جماهیر شوروی نزدیک شد و در گرایشات سیاسی و اقتصادی خود از الگوی مارکسیستها پیروی میکرد. جمهوری اسلامی درکنار کشورهای آمریکای لاتین مانند کوبا، ونزوئلا، پاراگوئه و کشور چین از دستورالعملهای مارکسیست در اقتصادی خود پیروی کرد و براساس الگوها و نظریات مارکسیتی اقتصاد خودرا دولتی کرد.

انقلاب مارکسیستی در سال ۱۹۱۷ میلادی به وقوع پیوست و با براندازی حکومت پادشاهی تزار یک دولت اشتراکی سوسیالیستی تاسیس شد. اما با غلبهٔ حزب بلشویک جهت انقلاب جدید به سوی کمونیست تغییر داده شد. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه از نوع ایدئولوژی سیاسی است و برمبنای نظریان کمونیستی «کارل مارکس» اندیشمند آلمانی بنا نهاده شد به همین دلیل پیروان اندیشه های اشتراکی مارکس گاهی «مارکسیست» نامیده میشوند. دراین ایدئولوژی کارل مارکس حیات بشر رابه دوره های متعددی تقسیم میکند که در مرحلهٔ آخر از حیات بشر کارگران دنیا به نوعی از خودآگاهی طبقاتی دست می یابند و برعلیه نظام سرمایه داری انقلاب میکنند تا حقوق از دست رفتهٔ خود را ازصاحبان سرمایه ومالکان بزرگ شرکتها و کارخانه ها بدست آورند. در ایدئولوژی اشتراکی مارکسیستها این اعتقاد وجود دارد که نظام سرمایه داری عامل استثمار کارگران جهان است. درنظریات «کارل مارکس» دولتها از طریق نظام سرمایه داری همهٔ کارخانجات وصنایع به بخش خصوصی واگذار میشود واین روش باعث انتقال همهٔ سرمایه ها به سرمایه داران وسلب حقوق کارگران میشود. بنابراین باید ازطریق یک انقلاب جهانی زمینهٔ رشد آگاهی میان کارگران را فراهم نمود تا یک آگاهی طبقاتی درمیان کارگران شکل گیرد و کارگان جهان برای احقاق حقوق خود برعلیه نظام سرمایه داری شورش کنند و یک نظام اشتراکی جهانی بدون سرمایه داری تاسیس نمایند. به اعتقاد مارکس دراین مرحله پس از تحقق انقلاب جهانی کارگران یک جامعه ایده آل تشکیل میشود که درآن همهٔ انسانها بطور مساوی و برابر خواهند زیست.

نظام سرمایه داری یا همان کاپیتالیزم تنها الگوی اقتصادی موفق در آمریکا و غرب است. در نتیجه براساس ایدئولوژی کمونیستی حاکم در شوروی سابق آمریکا و غرب مؤسس و حامی نظام سرمایه داری در جهان هستند وبه عنوان مانع تشکیل جامعهٔ جهانی اشتراکی شناخته میشود و براین اساس مارکسیستها یا هامن کمونیستها ایدئولوژی خود براساس نابودی آمریکا و غرب تعریف کرده اند تا بتوانند با شکست نظام سرمایه داری غرب و آمریکا جامعهٔ ایده آل و آرمانی خودرا تاسیس کنند. وجود نمادها و ابزار کارگران مانند "داس و چکش" در پرچم اتحاد جماهیر شوروی سابق از همین ایدئولوژی سرچشمه میگیرد. انقلابهای کمونیستی در آمریکای جنوبی، چین و کرهٔ شمالی در واقع انعکاسی از انقلاب ۱۹۱۷ بلشویکها در اتحاد جماهیر شوروی هستند. انقلابهای کمونیستی در الگوها، ارزشها و نظرات خود مشترک هستند که برای تحقق هدف انقلاب جهانی کارگران شکل گرفتند و از ایدئولوژی کمونیستی مارکس نشأت میگرند. وجود اتحاد جماهیر شوروی در یک قطب و آمریکا و اروپا در قطب دیگر باعث شده بود که جهان به دو قطب تقسیم گردد وکشورهای جهان در قالب این دو قطب تعریف و شناخته میشدند. کشورهای اروپای شرقی، چین، کوبا، ونزوئلا وگواتمالا و...در ردیف کشورهای حامی آتحاد جماهیر شوروی بودند. شبه جزیرهٔ کره برمبنای همین ایدئولوژی به دوبخش شمالی وجنوبی تقسیم شد. میزان عداوت و دشمنی اتحاد جماهیر شوروی با آمریکا بیش از دشمنی انقلاب اسلامی ایران با آمریکا بود.

رقابت و مخالفت اتحاد جماهیر شوروی با غرب به موجودیت و بقای مارکسیستها بستگی داشت و وجود نظام سرمایه داری تهدید بزرگی برای انقلاب کارگری جهان در شوروی بود بنابراین دشمنی مارکسیست با آمریکا تا مرز جنگ با سلاح اتمی پیش رفت و قطب شرق و قطب غرب برای نشان دادن برتری خود وارد رقابت اتمی شدند. در این دوران به جنگ سرد معرف گردید دهها هزار بمب اتمی ساخته شد و آمریکا و شوروی برای حمله به منافع یکدیگر برنامه ریزی میکردند تا جائیکه خرشچوف رئیس حزب کمونیست اتحاد شوروی سابق در چند کیلومتری خاک ایالات متحدهٔ آمریکا در جزیرهٔ کوبا موشکهای هسته ای مستقر کرد که با واکنش سریع و قدرتمند آمریکا مواجه شد تا این موشکها دوباره به شوروی بازگردانده شدند. این مواضع و عکس العملها احساسات ضد آمریکایی را در آفریقا، آسیا و آمریکای جنوبی تقویت کرده بود و بر باورهای اسلام ایرانی تاثیر گذاشت. موج تاثیرات این تضاد در جهان نه تنها سیاست و اقتصاد را درنوردیده بود که همهٔ مسایل نظری نیز در چهارچوب این دو ایدئولوژی تفسیر و تعبیر میشد.

آیت الله خمینی تحت تاثیر نظریه های اشتراکی مارکسیتی اقتصادی خود را دولتی کرد و نظریه های اقتصادی غرب و الگوهای اقتصادی مانند خصوصی سازی را عامل افزایش فقر درایران میشناخت و به صراحت اعلام شد که در نتیجهٔ توجه به الگوهای اقتصادی و ارزشهای غربی جامعه فساد شده است و روحانیون امت اسلام به انزوا رانده شده اند و اسلام به خطر افتاده است. بنابراین نظام سرمایه داری و ارزشهای غربی عامل فقر مردم و فساد جامعه معرفی میشوند و برای ریشه کن کردن فقر و نجات اخلاق جامعه باید با غرب و آمریکا مبارزه کرد. ایدئولوژی دشمنی با آمریکا و نظام سرمایه داری در قالب شعارها و نمادهای متعددی در جهان ظاهر شده بود و کشورهای آمریکای لاتین با پیروی از این ایدئولوژی در مقدمهٔ این جبهه قرار داشتند و همهٔ فعالیتهای فکری و اقتصادی از نظریات و افکار مارکس الهام میگرفت و کتابها و آثار متعددی برای توجیه و قداست نظام اشتراکی مارکسیست و فواید آن برای جامعهٔ انسانی نوشته شد و همهٔ این آثار در جهت محکومیت نظام سرمایه داری چاپ و منتشر میگردید. این شرایط زمینهٔ سردرگمی بسیاری از مسلمانان را فراهم آورده بود که ازبین قطب شرق و قطب غرب کدامیک را انتخاب نمایند تا از امتیازات نظامی و سیاسی آن بهره مند شوند و میزان تاثیرگذاری خود در منطقه و جهان افزایش دهند. اما فعالیتهای مذهبی و دینی در ایدئولوژی مارکسیزم ممنوع شده بود و بسیاری از مظاهر دینی در اتحاد جماهیر شوروی از بین رفته بود و این با هویت دینی مسلمانان تضاد داشت.

از سوی دیگر مسئلهٔ فلسطین باعث رویگردانی مسلمانان از قطب غرب گردید. آمریکا و غرب با همهٔ توان خود از موجودیت اسرائیل دفاع میکنند و درجنگ با عربها از اسرائیل حمایت مالی و تسلیحاتی کردند. بنابراین هویت اسلامی مسلمانان به آنها اجاز نمیداد تا درمجموعهٔ هیچ یک ازاین گروه بندیهای غیراسلامی قرار گیرند. توجه جمال عبدالناصر به اتحاد جماهیر شوروی در راستای همین سیاست جای میگیرد. شعار «نه شرقی نه غربی» در کنار حمایت انقلاب ایران از مسئلهٔ فلسطین باعث جلب توجه بسیاری از مسلمانان شد. انقلاب اسلامی ایران از فرصت پیش آمده به خوبی استفاده کرد و بسیاری از مسلمانان جهان را به خود جذب نمود. این وضعیت توانست اکثر مسلمانان جهان در آغوش انقلاب ایران جمع نمایدتا از ایدئولوژی ضد دینی کمونیستهای کافر فاصله بگیرند و برای انتقام از آمریکا و غرب به انقلاب آیت الله خمینی نزدیک شوند. بنابراین وجود تضادها و دشمنی های غرب و شرق، مسئلهٔ فلسطین و جنگ میان اسرائیل و عربها به گسترش اندیشه و باورهای آیت الله خمینی کمک کرد و انقلاب اسلامی با امکانات محدود و عقب ماندگی اقتصادی خود هرگز نمیتوانست چنین فضایی را بوجود آورد.

بنابراین **فلسفهٔ آمریکای جهانخوار** پیش از انقلاب اسلامی شکل گرفته بود و در نتیجه بحرانهای بین المللی و تلاش نظریه پردازان مارکسیستی بود که در شوروی سابق و آمریکای لاتین فعالیت میکردند. دیوار خانه ها و خیابانها در اتحاد جماهیر شوروی د کشورهای آمریکای لاتین و کرهٔ شمالی سرشار از شعارهای ضدآمریکایی بود و درمحله های کثیف و شلوغ اطراف شهرها و یا به اصطلاح آیت الله خمینی «زاغه نشینان» نمادها نظام اشتراکی مارکسیست جلوه نمایی میکرد و همهٔ این مردم آمریکا و غرب راعامل فقر خود میدانستند. دشمنی با آمریکا و آمریکای جنایتکار محصول فکری و ایدئولوژیکی مارکسیست است و حتی غیرمسلمانان آمریکای جنوبی و برخی گروههای آفریقایی نیز از آن استفاده میکنند و به همان اندازه که در ادبیات اسلام ایرانی قوی است در ادبیات کرهٔ شمالی و کوبا نیز قدرتمند است. کیم جانگ رهبر کرهٔ شمالی بیش از رهبران انقلاب ایران خواهان نابودی آمریکا است و حتی برای نابودی آمریکا بمب هسته ای میسازد و مستقما آمریکا را به حملهٔ هسته ای تهدید میکند.

مبارزه با ارزشهای قطب سرمایه داری از ایدئولوژی کمونیستی به ایدئولوژی انقلابی در اسلام ایرانی تبدیل میشود. در اتحادجماهیر شوروی ایدئولوژی مارکسیست اساس باورهای خود را بردشمنی با نظام سرمایه داری و غرب بنا نهاد و شعار مرگ بر آمریکا و آمریکای امپریالیست برای اولین بار در اتحادجماهیر شوروی به یک ایدئولوژی وسیع جهانی تبدیل شد. مسئلهٔ مبارزه با آمریکا از پیش از انقلاب اسلامی آغاز شده بود. اما فلسفه آمریکای جنایتکار در ادبیات انقلاب اسلامی ایران به گونه ای ترویج میگردد که گویا آیت الله خمینی بنیانگذار آن است و فیلسوفان حوزهٔ علمیه قم مبارزات بنیانگذار انقلاب برعلیه آمریکا را به امام زمان ارتباط میدهند و آن را از نشانه های راستین اسلام میدانند. این اعتقاد تاجایی پیش رفته است که رابطه با آمریکا به معیار سنجش مسلمان از غیرمسلمان تبدیل شده است و دشمنی با آمریکا به یکی از اصول اسلام ایرانی درآمده است و موافقت با آمریکا از نشانه های بی ایمانی و کفر به خداوند تلقی میگردد. در حالیکه دشمنی با آمریکا سالها پیش در ایدئولوژی کمونیستی شرق گنجانده شده بود و از سال ۱۹۱۷ وارد ادبیات و فرهنگ کشورهای کمونیستی شده بود و پس از انقلاب اسلانی به یکی از ارزشهای انقلابی رایج انقلاب اسلامی تبدیل شد و هیچ گونه ارتباطی با اسلام و دین خداوند ندارد بلکه یکی از شعارهایی است که محافظه کاری و سنت طلبی ایدئولوژیک نظام حاکم را نشان میدهد.

فلسفه شیطان بزرگ در ادبیات انقلاب ایران به گونه ای ترویج میگردد که گویا آیت الله خمینی بنیانگذار حرکت جهانی برعلیه آمریکا و غرب است و فلاسفهٔ حوزهٔ علمیه قم مواضع بنیانگذار انقلاب برعلیه آمریکا را از نشانه های راستین اسلام محمدی میدانند و آنرا به امام زمان ارتباط میدهند. این اعتقاد تاجایی پیش رفته است که رابطه با آمریکا به معیار سنجش مسلمان از غیرمسلمان تبدیل شده است و دشمنی با آمریکا به یکی از اصول اسلام ایرانی درآمده است و موافقت با آمریکا از نشانه های بی ایمانی و کفر به خداوند تلقی میگردد.

در نگرش اسلام ایرانی آمریکا شیطان بزرگ است اما فیدل کاسترو علیرغم آنکه خداوند و دین را انکار میکند دوست بزرگ اسلام ایرانی به شمار میآید. ایدئولوژی ضد امپریالیزم که شعار اصلی ایدئولوژی مارکسیستها بود که نظام سرمایه داری را با عباراتی مانند امپریالیزم غرب، استعمارگران غربی، استکبارگران غربی، و خون آشام خطاب میکرد چراکه مارکسیستها اعتقاد داشتند نظام سرمایه داری عامل فقر کارگران جهان هستند. بنابراین دشمنی با آمریکا و غرب یک میراث مارکسیستی است که پس از انقلاب بلشویکها در اتحاد جماهیر شوروی ها در سال ۱۹۱۷ میلادی شکل گرفت آمریکای لاتین، چین، ایتحاد جماهیر شوروی، بخشی از آفریقا و مصر در دوره جمال عبدالناصر را ف اگرفت و پس از تولد انقلاب اسلامی این فلسفه وارد انقلاب آیت الله خمینی شد و انقلاب ایران همانند سایر انقلابها و حرکتهای اعتراضی در آفریقا تحت تاثیر ایدئولوژی اتحاد جماهیرشوروی دشمنی قرارگرفت و عداوت خود را با آمریکا و غرب بنا نهاد. اما وجود بحران فلسطین و اسرائیل و حمایت غرب از سلطنت پهلوی برای جلوگیری از نفوذ شوروی به ایران باعث گردید که عداوت و دشمنی با غرب در جمهوری با طعمی اسلامی عرضه شود،

از اینرو بسیاری از مردم گمان میکنند که ایدئولوژی دشمنی با آمریکا در کشور ایران منشأ اسلامی و دینی دارد و شیعیان آن را از برکات انقلاب اسلامی ایران میدانند. نظریه پردازان انقلاب از محبوبیت ومشهوریت آیت الله خمینی با نام الهام الهی یاد میکنند تا جائیکه در نتیجهٔ این هیجان اعلام کردند که خداوند چهرهٔ آیت الله خمنی را روی ماه حک کرده است غافل از آنکه فضای بین المللی و شرایط سیاسی در بوجودآوردن محیط مناسب برای مشهوریت و محبوبیت اسلام ایرانی مؤثر بود. مسلمانان جهان بنا به هویت اسلامی خود به انقلاب اسلامی ایران نزدیک شده بودند غافل از آنکه اسلام ایرانی در ماهیتها و باور خود با اسلام رسول الله متفاوت است و تنها براساس باورهای سیاسی خود با آمریکا دشمنی میکند.

آیت الله خمینی ازشرایط بین المللی به خوبی بهره برداری کرد و وقتی شعارها و اندیشه های او مورد استقبال مسلمانان جهان قرارگرفت از این فرصت طلایی استفاده کرد و همهٔ مفاهیم و تعالیم شیعه را با نام اسلام ترویج و تفسیر کرد. استفاده از نام اسلام منزلت بین المللی انقلاب را افزایش داد و بسیاری از مردم غیر مسلمان گمان میکردند که این انقلاب نمایندهٔ مردم مسلمان جهان است. درصورتیکه سنت دشمنی با غرب و آمریکا یک گرایش کاملا سیاسی است و هرگز ارتباطی با اسلام ندارد. اما جمهوری اسلامی برای تحرک بخشیدن به وجود خویش و تضمین بقای خود از نام امریکا استفاده میکند تا ترس و هراس وجود توطئه و توطئه گران موتور این انقلاب را به گردش درآورد و این انقلاب به حیات خویش ادامه دهد. انقلاب آیت الله خمینی درمقابل قوانین طبیعت مقاومت میکند تا حرکت و جنبدگی خود را حفظ کند و بقای خود را در مراحلهٔ اولیه تضمین نماید تا از سکون نجات پیدا کند بنابراین فریاد مرگ برآمریکا را ادامه میدهد تا طروات و شادابی و زنده بودن خود را نشان دهد.

انقــلاب توتـالیـتر اســـلامی

پـایــه هــای استبـــداد

درطول تاریخ همواره شیوه حکومت پادشاهان در تمرکز قدرت در دست پادشاه نهفته بود. این شیوه حاکمیت در جوامع سنتی و ایدئولوژیک از سوی مردم پذیرفته شده بود. اما با شکست نظام فئودالیزم بعد از انقلاب فرانسه قدرت از دست پادشاهان خارج شد و سیاست عدم تمرکز گرایی آغاز گردید و تقسیم اختیارات و قدرت به بخشهای محلی و مردمی شکل قانونی به خود گرفت و مشارکت و حضور مردم در تصمیم گریهای اقتصادی و سیاسی جنبه قانونی و ملی به خود گرفت. اما تمرکزگرایی و تثبیت قدرت در دست یک نفر در احکام و فقه شیعه شکلی کاملا شرعی و مذهبی دارد و شیعه در فقه، فرهنگ، و ادبیات خود بر لزوم تمرکزگرایی تاکید و اصرار میورزد. غافل از اینکه اولین پیامد تمرکز قدرت دوری مردم از مراکز تصمیم گیری و افزایش فساد در جامعه است.

در واقع شکل گیری نظامهای دموکراتیک درعصر جدید باعث افزایش رشد آگاهی سیاسی شد و انگیزه مشارکت در تصمیم گیریها و ادارهٔ امور سیاسی و اقتصادی بطور مستقیم را در جوامع مختلف تقویت نمود. بنابراین در بعد سیاسی نیز قدرت بطور مساوی میان بخشهای مختلف یک کشور تفسیم شد. در مجموع این خودآگاهی های سیاسی و اجتماعی زیربنای تهدید و نگرانی دولتهایی شد که جوامع آنها بستر سنتی خود را حفظ کرده و رژیم سیاسی آنها تحت حاکمیت یک ایدئولوژی قرار گرفته است.

این سرزمین به دلیل نوع جغرافیا و طبیعت خود و همچنین برخورداری از منابع طبیعی دارای استعداد و پتانسیل کافی برای تحول و توسعه است. اما موانع متعددی از حرکت و پویش این سرزمین جلوگیری میکنند که در مقدمهٔ آنها شیوهٔ حکومت است. شیوه و نوع حاکمیت در تصمیم گیری، برنامه ریزی و عملکرد یک کشور تاثیر میگذارد. کشورهایی که در زمینهٔ اقتصادی و سیاسی موفق بوده اند و نسبت به سایر کشورها به توسعه و پیشرفت دست یافته اند در واقع همان کشورهایی هستند که در حاکمیت و کشورداری بهترین الگوهای سیاسی و اقتصادی را پیاده کرده اند و ساختار سیاسی و اقتصادی خود را بر مبنای تمرکززدایی استوار نموده اند و نهادهای دولتی و حکومتی خود را مستقل از یکدیگر بنا نهاده اند. یعنی باتوجه به تجربهٔ کشورهای توسعه یافته در غرب یکی از اولین شروط آزادسازی پتانسیل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بنای سیستمی است که مبتنی بر تمرکززدایی وتقسیم قدرت میان بخشهای مختلف یک کشور باشد که در آن نهادهای سیاسی از یکدیگر استقلال داشته باشند. این الگو اکنون در کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا در حال اجرا است و یکی از نتایج مستقیم آن رشد اقتصادی است.

اما برخلاف تجربهٔ کشورهای توسعه یافته و حتی کشورهای در حال توسعه کشور ایران زادگاه ایدئولوژیها و مهد حاکمیت ایدئولوژیک درطول تاریخ بوده است که منجر به تاسیس حکومتهایی با ساختار تمامیتخواه و دیکتاتوری میشود که اساس کار خود را بر تمرکزگرایی و قدرت طلبی میگذارند. از اینرو در نتیجهٔ حاکمیت ایدئولوژیها در این کشور تمرکزگرایی در فرهنگ و نگرش این جامعه نهادینه شده و به عنوان تنها الگوی سیاسی برای ادارهٔ کشور در نظر گرفته شده است. در این میان حاکمیت ایدئولوژی مذهبی پس از پیروزی انقلاب شیعه زمینه را برای ظهور شکل جدیدی از تمامیتخواهی فراهم آورد که بر قدرت بخشی الهی و آسمانی به «ولی فقیه» استوار است که در نتیجهٔ آن اختیارات گسترده ای با نام مذهب، دین و خداوند به رهبر واگذار میگردد.

در تعریف و تشریح محرومیت و عقب ماندگی همواره سخن از محرومیتهای اقتصادی و معیشتی است و محرومیت در عرصهٔ فکر و اندیشه کمتر مورد توجه قرار میگیرد. دولتها و رژیمهای ایدئولوژیک و تمامیتخواه برای تقویت نفوذ و استحکام قدرت خود نیازمند کنترل افکار و هدایت اندیشه در مسیر مورد نظر خود هستند. ایدئولوژیها باورهای جمعی هستند که همه افراد را درمعرض باورهای مشترک و سیگنالهای مشابهی قرار میدهند تا جامعه ای با یک نوع فکر و یک نوع گرایش تشکیل دهند که در آن فرهنگی متحدالشکل و اجتماعی متحد الفکر ایجاد گردد و در بخش فرهنگ و اندیشه باعث پیدایش مفاهیم و نظریاتی شد که در خدمت ایدئولوژی باشد اما و در تعارض با علم قرار گیرد. چراکه همه مفاهیم، آموزشها و علوم تنها در جهت توجیه ایدئولوژی حاکم بکار گرفته میشود. از اینرو ایدئولوژی ها و رژیمهای ایدئولوژیک برای انتشار باورهای جمعی خود اقدام به فیلتر و سانسور کتاب و اندیشه میکنند تا افکار و نظریاتی که با جریان ایدئولوژی موافق نباشند فیلتر شوند و تنها اعتقادات و باورهایی ترویج شوند که در جهت خدمت به ایدئولوژی حاکم بکار میروند. بنابراین نظامهای ایدئولوژیک مانند نظام ایپئولوژیک حاکم در جمهوری اسلامی برای جبران صنعت سانسور و توجیه اقدامات خود و پنهان سازی محرومیت و عقب ماندگی فکری جامعه از برچسبها و امواج تبلیغاتی استفاده میکنند تا نقصها و کمبودهای فکری جامعه نمودار نشود و نه تنها جامعه در عقب ماندگی خود باقی بماند که به عقب ماندگی خود افتخار کند.

از این جمله شعار سیاسی «ایرانی باهوش» است که منجر به ایجاد یک اعتماد بنفس کاذب درمیان مردم شده است. دولت مرکزی و حاکمیت برای ابقای جامعه در این حد و این سطح از این برچسب استفاده میکند چراکه این شعار تنها احساس باهوش بودن را به جامعه تحمیل میکند که وقتی شما احساس باهوش بودن کنید نیازمند کار اضافی و تلاش بیشتر نیستید و داشته ها و اندوخته های خود را بهتر و برتر از دیگران میدانید. از اینرو نیازی به تغییر و یا بازسازی افکار و اندیشه خود احساس نمیکنید. در عرصهٔ علوم و نظریات دانشگاهی نیز این مسئله و این ادعا به شکل گسترده ای منتشر شده و مورد استقبال مردم و بخش دانشگاهی شده است و این بخش را در محرومیت علمی و فکری گذارده و با قطع ارتباط با سایر مراکز علمی جهان باعث انزوا و عدم تحول در بهش آموزش و فرهنگ شده است و ایرانی با غفلت از این اصل و پیامدهای آن، در قعر صنعت فیلتر سازی و دریای سانسور کتاب، خبر روزنامه افتاده است و نمیتواند رشد کند و فکر و اندیشهٔ خود را بارور نماید. بنابراین با توجه به محرومیت سیاسی و محدودیتهای فکری بسیاری از مفاهیم و مُسمّی های علمی در حوزهٔ آموزش و فرهنگ یا حذف شده و یا استعمال آنها ممنوع شده است. از جملهٔ این مفاهیم «دولت محلی (Local Government)» است که در علوم سیاسی در مقابل «دولت مرکزی یا ملی (National Government)» بکار میرود. در دورهٔ تحصیل خود در خارج از کشور این مفاهیم در کنار سایر مفاهیم سیاسی بسیار گیج کننده بود.

در کشورهای دموکراتیک دولتهای محلی و مقامات محلی دارای اختیارات و اقتدار قانونی در سطح محلی هستند و مقامات محلی از طریق انتخابات محلی در سطح ایالتها، استانها و یا شهرها انتخاب میشوند. این شکل از حکومتها دارای استقلال اقتصادی، اداری و اجرایی از دولت مرکزی هستند. هدف اصلی از تشکیل دولت محلی بالابردن میزان و سطح مشارکت مردم در امور سیاسی و اقتصادی است. در کشورهای دموکراتیک برای جلوگیری از تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی بخشی از قدرت به دولتهای محلی تفویض میشود و ادارهٔ امور محلی به دولتهای محلی واگذار میشود و ادارهٔ امور اقتصادی و سیاسی به مقامات محلی منتقل میشود تا وسعت و حجم دولت مرکزی کاهش پیدا کند و از افزایش فساد جلوگیری شود. اما در کشورهای در حال رشد دولتها متمرکز هستند یعنی قدرت بیشتر در اختیار و انحصار دولت مرکزی است و سایر بخشهای محلی از قدرت و اقتدار قانونی محروم هستند.

بسیاری از کشورها در دورهٔ بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ میلادی پس از دست یافتن به استقلال از کشورهای استعمارگر به سوی تمرکزگرایی و انحصار طلبی حرکت کردند. در نتیجه قدرت در دست پادشاه و دولت مرکزی محصور ماند و سایر بخشها و نهادهای سیاسی و اقتصادی یک کشور از مشارکت در فعالیتهای سیاسی و تصمیم گیریهای سیاسی و اقتصادی باز ماند. اکثر کشورهایی که در گذشته مستعمره بوده اند، نهادهای اداری و سیاسی خود را به صورت یک میراث مستقیم از حاکمان استعماری خود به ارث برده اند. اصولا این کشورها بطور طبیعی ابتدا توجه خود را روی فرآیند دولت–ملت سازی متمرکز نمودند و سپس برنامه ریزی سنگینی را برای توسعه اقتصاد خود آغاز کردند. هر دو فرآیند به گونه ای به نظر آمد که نیازمند مدیریت متمرکز و یکچارچه بودند. اما با گذشت زمان پیامدهای منفی برنامه ریزی و مدیریت متمرکز آشکار گردید. استعمارگران نهادهای سیاسی و به خصوص نهادهای اداری و سازمانی را برمبنای تمرکزگرایی شدید ساخته اند تا این نهادها بتواند منافع استعماری آنها را تامین کند. ساختار این نهادها و سازمانها به گونه ای بود که اولا متعلق به دوران گذشته بوده و برمبنای مدلهای قدیمی و ناکارامد گذشته ساخته شده اند ثانیا در جهت تامین حقوق استعمارگران طراحی شده و حقوق مردم مورد تجاوز و بی توجهی قرار گرفته بود. پس از خروج استعمارگران، حاکمان و فرمانروایان بومی از همان نهادهای سیاسی و سازمانهای اداری در شکل استعماری خود بهره برداری کردند تا منافع فردی خود را تأمین نمایند در نتیجه هرگز برای ایجاد تغییر و تحول در سازمانهای دولتی اقدامی انجام ندادند بلکه در برخی موارد برای حفظ قدرت خود بر شدت و میزان تمرکزگرایی افزودند.

اساس استبداد در تاریخ کشور ایران به دورهٔ رضاشاه باز میگردد. در دورهٔ پیش از پهلوی به دلیل اعتراضات متعددی که در سطح کشور اتفاق افتاد نظم گذشته و استعماری برچیده شد. چراکه در نتیجهٔ دخالت استعمارگران در دورهٔ قاجار تمرکزگرایی پسا–استعماری در کشور حاکم بود. اما در نتیجهٔ انقلاب مشروطه نظم حاکم تغییر پیدا کرد و ساختار سیاسی به سوی کاستن قدرت پادشاه و جلوگیری از دخالت دربار در امور کشور حرکت کرد و در مقابل به سایر بخشهای کشور استقلال نسبی داده شد. از اینرو پس از انقلاب مشروطه (۱۲۸۴–۱۲۹۳ شمسی) تغییرات اساسی که در ارکان حکومت قاجار بوجود آمد. اولین قانون تقسیمات کشوری بنام "قانون تشکیلات ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام" در سال ۱۲۸۶ به تصویب رسید. این قانون در جهت کاستن از قدرت پادشاه نوشته شد تا قدرت میان بخشهای مختلف یک کشور تقسیم شود و قدرت و اقتدار قانونی به سطوح پائین انتقال داده شود.

یکی از اصول اساسی که باعث پیشرفت یک کشور میشود انتقال قدرت به سطوح پائین تر است. به این معنی که قدرت در دست یک نفر و در یک مکان محصور نماند و مقامات محلی در سایر بخشهای یک کشور از قدرت و اقتدار قانونی برخوردار شوند و اداره امور محلی به مقامات محلی سپرده شود و تصمیم گیریهای در مسایل سیاسی و اقتصادی در سطوح محلی به مقامات محلی واگذار شود. تمایز اصلی و عمده در نظامهای دموکراتیک و غیردموکراتیک در «تمرکز قدرت« است. در واقع بحث مشارکت در امور سیاسی محدود به شرکت در انتخاب نیست که مشارکت اصلی بر روی زمین و در عمل معنا پیدا میکند و بدون تمرکززدایی و انتقال قدرت به مقامات پائین تر در سطوح محلی مشارکت صورت نمیگیرد. در نظامهای توتالیتر قدرت در یک مکان و در دست یک نفر یا عدهٔ معدودی متمرکز شده است و

تصمیم گیریها و برنامه ریزیها در انحصار یک فرد یا یک طبقه است و صدور قوانین و دستورالعملها در اختیار و انحصار یک نهاد است و سایر نهادها و سازمانهای محلی و غیردولتی از مشارکت در امور سیاسی محروم هستند. پس از انقلاب مشروطه و اعتراضات مردمی قدرت پادشاه محدود شد و در نتیجه تثبیت قوانین جدید قدرت به بخشهای محلی منتقل شد. اما این وضع چندان ادامه نداشتذو با ظهور رضاشاه در عرصه سیاسی کشور ساختار بسیار متمرکز و استبدادی تاسیس گردید که با همه قوانین و دستورالعملهای آن تاکنون اجرا میشود.

تاجگذاری استبداد

اما با تاجگذاری رضاشاه شکل دولت غیرمتمرکز تغییر کرد و دولت از بطن الگوی «دولت–ملت» اروپایی متولد شد. رضاشاه تحت عنوان سیاستهای مدرنیستی پروسهٔ یکپارچه سازی کشور را آغاز نمود و اعلام کرد که پیشرفت و توسعهٔ کشور نیازمند مدیریت یکپارچه و متمرکز است. بنابراین قدمهای اول برای حاکمیت دولت متمرکز استبدادی برداشته شد. از اینرو در اولین قدم نام کشور از «مملکت محروسه قاجار» به نام ایران تغییر داده شد و عبارت «ممالک» از نام کشور برداشته شد و در آبانماه ۱۳۱۶ شمسی دومین قانون تقسیمات کشوری تصویب شد و ایالت و ولایت از قانون تقسیمات کشور حذف گردید واحد جدیدی برای تقسیم بندی وارد قانون تقسیمات کشوری شد که «استان» نام گرفت در نتیجه همهٔ امتیازاتی که یک ایالت از آن بهر مند بود سلب گردید و استقلال نسبی که هر یک ایالت ها از آن برخوردار بود جای خود را به تبعیت استانها از پایتخت داد. تغییر ساختار سیاسی کشور و ورود شکل جدیدی از تقسیمات کشوری هرگز بدون دلیل نبود. برای مشاهدهٔ تفاوت ایالت در دورهٔ قاجاریه و استان در دورهٔ پهلوی کافی است که تعریف ایالت را مشاهده کنید. **«ایالت قسمتی از مملکت (کشور) است که دارای حکومت مرکزی و ولایت حاکم‌نشین جزء است؛ و ولایت قسمتی از مملکت است که دارای یک شهر حاکم‌نشین و توابع باشد، اعم از اینکه حکومت آن تابع پایتخت یا تابع مرکز ولایتی باشد.»** واحدهای دیگر تقسیماتی مشخص شده در قانون تقسیمات دورهٔ قاجار **بلوکات و ناحیه** بوده است.

واحد تقسیمات کشوری پیش از رضاشاه براساس «ایالت» بود اما پس از به قدرت رسیدن رضاشاه واحد تقسیمات کشوری از «ایالت یا ممالک» به «استان» تغییر داده شد. این تغییر دارای پیامها و پیامدهای متعدد سیاسی برای کشور بود. وجود عبارت «ایالت یا ولایت» پیش از تاجگذاری رضاشاه ازوجود استقلال نسبی وعدم تمرکز قدرت درسطح کشور خبر میدهد و نشانگر تقسیم قدرت میان بخشهای مختلف یک کشور است. اما با برداشتن عبارت «ایالت یا ولایت» از طرف رضاشاه تساوی قدرت از میان رفت و قدرت در دست پادشاه متمرکز گردید.

در واقع استان نسبت به ایالت واحد سیاسی کوچکتری بود که فاقد استقلال نسبی است و از نظر اداری، سیاسی، اقتصادی از دولت مرکزی در تهران تبعیت میکند و هیچگونه اختیاری در برنام ریزی و تصمیم گیری ندارد. از نظر مدیریتی نیز «استاندار» نماینده دولت بود و بوسیله دولت مرکزی در تهران منتصب میشود. انتصاب استاندار بوسیله دولت اختیارات و عملکرد استاندار و استان را محدود میکند. در این مدل منافع و درآمدهای دولت مرکزی در مرکز توجه قرار میگیرد و منافع مردم بعد قرار میگیرد. تقسیمات کشوری پهلوی اساس تقسیمات کشور پس از انقلاب قرار گرفت و علیرغم آنکه بسیاری از قوانین تغییر پیدا کرد و قانون اساسی جدیدی نوشته شد اما قانون تقسیمات کشوری دورهٔ پهلوی به قوت خود باقی ماند چراکه این قوانین باعث تقویت تمرکزگرایی میشوند و قدرت را در تهران و در اختیار دولت مرکزی قرار میدهند. به همین دلیل پس از انقلاب استاندار از سوی رئیس جمهور انتصاب می یابد و افرادی به کار گرفته میشوند که وابستگی سیاسی و قومی به دولت داشته باشند. انتصاب استاندار از سوی دولت مرکزی این فرصت را به رژیم حاکم داده است تا در مناطق غیرفارس و محل سکونت اقلیتهای قومی از افرادی

انتصاب شوند که به اقلیتهای قومی وابسته نباشند. این قانون باعث گردید که برای مناطق عربی از استاندار اصفهانی و غیرعرب استفاده کنند. در حالیکه قانون تقسیمات دورهٔ قاجار «والی» نماینده مردم بود. والی در ایالت یا ولایت محل خدمت خویش دارای استقلال نسبی بود و در امور سیاسی و اقتصادی از قدرت و اقتدار کافی برخوردار بود که بدون دخالت دولت مرکزی تصمیم گیری نماید برنامه های اقتصادی و سیاسی خویش را اجرا نماید. در حالیکه استانداران فاقد قدرت شده و تحت فرمان رضاشاه عمل میکردند؟

ایران کشوری است که از مجموع اقلیتها تشکیل یافته است. اگر قانون تقسیمات کشور برمبنای ایالت یا ولایت باشد بطور مسلم والی یک ایالت میتواند یکی از نخبگان عرب احوازی یا یکی از نخبگان ترک یا بلوچ باشد حکومت موجود در یک ایالت در اصطلاح انگلیسی خود حکومت محلی نامیده میشود. از سوی دیگر اکتشاف نفت همه قوانین و معاهده های داخلی و خارجی را تحت تاثیر قرار داد تا به هر طریق ممکن درآمد نفت به جیب حکومت مرکزی در تهران سرازیر شود و حکومت محلی و مردم محلی از درآمدهای نفتی و منابع طبیعی واقع در محل سکونت خویش محروم شوند. رضاشاه برای تمرکز قدرت در دست خود ابتدا ارتش قدرتمندی ایجاد نمود تا بتواند تحرکات و اعتراضات مردم را سرکوب نماید سپس برای تحکیم قدرت خود به مراحل بعد گام نهاد. تقسیم کشور به استانهای مختلف تامین کنندهٔ قدرت رضاشاه بود چراکه استاندار بوسیله دولت مرکزی و با هماهنگی رضاشاه منتصب میشد و هیچگونه قدرت و اختیاری از خود نداشت و تسلیم قدرت پادشاه بود. در صورتیکه در مدل پیشین هر یک از نمایندگاه ممالک دارای قدرت نیمه مستقل از دولت مرکزی بودند و قدرت پادشاه در برخورد با ممالک محدود بود. پس از پیروزی انقلاب برای تمرکز قدرت در پایتخت و استعمار منابع طبیعی این قانون به اجرا گذاشته شد. چراکه این کشور دارای جمعیت ناهمگونی است که از اقلیتهای قومی مختلف تشکیل میشوند. از سو دیگز منابع طبیعی خترج از دسترس فارسها بود و در مناطق مسکونی عربها مستقر شده بود. از اینرو برای بهره برداری از نفت ابتدا منابع ملی شد و بنام دولت ملی از مردم محلی شلب شد و سپس مقامات محلی از سوی تهران و دولت مرکزی منتصب میشوند تا استاندار و مجموعه استانداری تنها در خدمت تامین منافع دولت مرکزی در تهران باشد.

قانون تقسیمات کشوری در سال ۱۳۲۹ شمسی تصویب شد اما تاکنون هرگز مورد بازنگری و اصطلاح واقع نشده است چراکه در دوران انقلاب همانند دوره شاهنشاهی منافع طبقه حاکم را تامین میکند. این قانون متعلق به نظامهای پادشاهی است که قدرت در دست پادشاه متمرکز میشود و سایر نهادها و موسسات از مشارکت در تصمیم گیری و برنامه ریزی اقتصادی و سیاسی کنار گذارده میشوند. در حقیقت به دنبال انقلاب مشروطه (۱۲۸۴–۱۲۹۳ شمسی) ساختار کشور پیش از تاجگذاری رضاشاه بر مبنای دولت غیرمتمرکز و دموکراتیک بود که درآن هریک ایالتها دارای قدرت موازی با مرکز کشور بودند. در این شرایط اقلیتهای قومی از نعمت این توازی قدرت در کشور منتفع شدند. اما رضاشاه با متمرکز ساختن منابع قدرت، ایجاد وحدت ملی، تاسیس ارتش مدرن، تضعیف مراکز قدرت، اسکان اجباری، تمرکز منابع اداری و مالی، دولت مطلقه مدرن را بوجود آورد.

رضاشاه ضربات جبران ناپذیری را به ساختار دولت وارد کرد اما این اقدامات همواره از دید عموم مردم پنهان گذاشته شده است و از ذکر این تحولات و پیامدهای آنها براقتصاد و سیاست خودداری میشود. چراکه در انقلاب اسلامی تنها سطوح و لایه های خارجی رژیم حاکم دچار تغییر شدند اما با حفظ این قانون تمرکزگرایی و استبداد در شکل با نام اسلام و تحت عنوان «ولایت فقیه» ادامه پیدا کرد. یعنی علیرغم اینکه بارها در کتابهای درسی از وجود انقلاب مشروطه سخن گفته میشود لکن اهمیت انقلاب مشروطه در دو بعد به نمایش در میآید یکی محدود نمودن قدرت پادشاه و دیگری اثبات اهمیت مشارکت مذهبی آخوندها در انقلاب مشروطه. لکن به نتایج اصلی و اساسی این انقلاب در زمینه انتقال قدرت به ایالتها و سطوح محلی اشاره نمیشود و از ذکر نتایج اصلی صرفنظر میشود.

معمولا مقابله با استبداد بدون انتقال قدرت به سطوح محلی و ایجاد توازن سیاسی میان بخشهای مختلف یک کشور حاصل نمیشود یعنی میان استبداد و تقسیم قدرت یک رابطهٔ معکوس وجود دارد و در هر سازمان، نهاد و یا سیستمی که تقسیم قدرت وجود نداشته باشد استبداد حاکم است. چراکه تقسیم قدرت میان بخشهای مختلف یک کشور زمینه را برای انتقال قدرت به سطوح پائینتر و محلی مهیا میکند و از تمرکز قدرت در پایتخت و دولت مرکزی ممانعت میکند. بنابراین تصمیم گیری های سیاسی و اقتصادی محلی به در سطوح پائین منتقل میشود و هر استان یا ایالت با توجه به منابع طبیعی و ظرفیتهای اقتصادی خود میتواند صاحب ثروت و امکانات رفاهی شود.

ساختار جمعیت در این کشور بسیار متنوع است و این کشور از اقلیتهای قومی متعددی تشکیل شده است. وجود نظامی مبتنی بر ایالت و ولایات زمینه را جلب رضایت اقلیتهای قومی فراهم میکند از سوی دیگر دست اقلیتهای قومی را در تصمیم گیری اقتصادی و اداری باز میگذارد و اقلیتها را از امتیازات اقتصادی و منابع طبیعی برخوردار میسازد. پس از اکتشاف نفت چون در محل سکونت فارسها نفت و گاز وجود نداشت انتقال قدرت به سطوح پائین تر در درجهٔ اول برای فارسها غیرقابل قبول بود. بنابراین موضوع تشکیل «دولت ملی» در رأس کار رضاشاه قرار گرفت. در زمان رضاشاه پس از پذیرفتن الگوی «دولت–ملت» اولین قدم ملی کردن صنعت نفت بود. از اینرو پس از ورود الگوی دولت ملی در دوران پهلوی رژیم حاکم در تمرکزگرایی شدیدی فرو رفت و نهادها و سازمانهای محلی از سیاستگذاری ملی کنار گذاشته شدند و تصمیم گیریهای سیاسی و اقتصادی محدود به دولت مرکزی در پایتخت شد. در واقع رضاشاه با تأسیس این نوع دولت خدمت بزرگی به رژیم جمهوری اسلامی و فقه شیعه نمود که اساس نگرش خود را بر مبنای قدرت نامحدود ولی فقیه میگذارد. رضاشاه برای اولین بار مفهوم دولت ملی را از اروپای غربی اقتباس نمود و در سفر خود به ترکیه این الگو را وارد ساختار دولت کرد و «دولت ملی» به عنوان اساس حاکمیت در دورهٔ پهلوی قرار گرفت که در این دولت همه الگوها و ارزشهای دموکراتیک جامعه نابود گردید و اقتصاد، سیاست و فرهنگ استقلال و خوداتکایی خود را از دست دادند و بطور کامل وابسته شدند و همه تصمیم گیریهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی تنها در اختیار و انحصار دولت مرکزی و دربار قرار گرفت و برای جلوگیری از اعتراض عشایر و قبایل با خشونت اقلیتهای قومی مقابله کردند.

شــیـعـه رژیـم دیـکـتـاتـوری تـمـامـیـتـخـواه

خبرگزاری الجزیرة در تحلیلی برای یافتن دلیل جنگ افروزی و اغتشاش در کشور ایران آن را به ترک تبار بودن بودن طبقه حاکم در این کشور ارتباط میدهد که چون ترکها به جنگ علاقه دارند لذا کشور ایران همواره غرق در اغتشاش و تضاد است. غافل از اینکه عامل همه این درگیریها و جنگها در این کشور در نتیجه حاکمیت ایدئولوژی شیعه است. نام شیعه با ایدئولوژی پیوند خورده است. در نتیجه هرجا که نظامی بنام شیعه حاکم میشود حامل ایدئولوژی است که در نهایت باعث تولد شکل خطرناکی از نظامهای سیاسی بنام «نظام توتالیتر (تمامیتخواه)» میشود.

اصولا ایدئولوژی شیعه درمراحل اولیهٔ قیام خود از قابلیتهای زیادی برخوردار است و فرهنگ و ادبیات آن میتواند زمینهٔ انگیزه بخشی و تحریک جامعه را فراهم نماید. لذا بسیاری از گروههای شیعی برای کسب قدرت به سراغ حسین بن علی میروند و از پتانسیل زیادی که شهادت حسین بن علی ایجاد میکند بهره برداری سیاسی میکنند. **تمسک جویی همهٔ گروههای قدرت طلب به ایدئولوژی شیعه به این دلیل است که فرهنگ شیعه برمبنای شهادت و جنگ بنا نهاده شده است و زمینه، امکانات و عوامل لازم برای پیروزی گروههای قدرت طلب را فراهم میکند.** ایدئولوژی شیعه در مقایسه با سایر ایدئولوژیهای مذهبی از پتانسیل بالقوه ای برخوردار است که انگیزهٔ شهادت و بهشت را به مخاطب انتقال میدهد و بر پایهٔ جنگ طلبی استوار شده است.

با نگاهی به دولتها و احزابی که از ایدئولوژی شیعه پیروی میکنند مشاهده میشود که این دسته بنیان سیاسی و عقیدتی خود را بر وجود یک رهبر مقدس میگذارند که نماینده خدا بر روی زمین به شمار می آید و همه جامعه تحت اختیار و تصرف او است و همهٔ نهادها، موسسات و سازمانهای دولتی و خصوصی از آن مشروعیت میگیرند. این جامعه بنام جامعه اسلامی خوانده میشوند و مردم مسلمان خوانده میشوند که رهبر جامعه اسلامی در رأس آن نشسته و مردم را در امور خویش راهنمایی و رهبری میکند. نیروهای نظامی تحت فرمان او هستند. مثال بارز این کشورها جمهوری اسلامی ایران است.

ایدئولوژی از ابزارهای عمدهٔ رژیمهای توتالیتر و اقتدارگرا است که درساختار سیاسی رژیمهای حاکم درقبل و بعد از انقلاب حاضربوده است و بطورمستقیم درشکل گیری و جهت دهی بسیاری از جریانات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نقش داشته و تصمیم گیری ها دولتی و رسمی را تحت تاثیر قرار داده و فرهنگ عمومی را به فساد کشیده است. ایدئولوژی صفت بارز دولتهای دیکتاتور و رژیمهای تمامیت خواه درطول تاریخ بوده است که برهمهٔ امور مردم تسلط داشته باشند و همهٔ جزئیات فرهنگ یک جامعه را کنترل کنند. نظام های سیاسی به خودی خود ایدئولوژیک نیستند اما برخی از احزاب و رژیمهای تشنهٔ قدرت برای مشروعیت بخشیدن به قدرت خود ازیک ایدئولوژی استفاده میکنند تا بتوانند مسیر حرکت جریانهای سیاسی و فرهنگی را کنترل کنند و منابع ملتها را غارت کنند. بطورعمومی ایدئولوژی به یک باور جمعی اطلاق میشود که این باور معنی و مفهوم خود را از یک آرمان دریافت میکند و درچهارچوبی قواعد، بایدها و نبایدها گذارده میشود تا حدود و مرزهای یک ایدئولوژی تعریف ومشخص شود. وقتی که احزاب و دولتها برای تحقق اهداف سیاسی خود از ایدئولوژیها استفاده میکنند به آنها احزاب و دولتهای ایدئولوژیک گفته میشود که گاهی این ایدئولوژی با گرایشات تاریخی ساخته میشود و گاهی برمبنای مذهب و نژاد طراحی میشود. رژیم هیتلر

با پیروی از ایدئولوژی نژادگرایی جزء اولین رژیمهایی است که بطور مستقیم از «ایدئولوژی نژادپرستی» استفاده کرد و رژیم سیاسی خودرا برمبنای برتری نژاد ژرمن قرار داد قدرت خود را غیرقابل انتقاد و خود را درشکل منجی یک ملت ظاهر نمود که سرانجام به انحصار قدرت در هیتلر منجر گشت. همچنین رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی و اسرائیل مستقیما حائزصفت ایدئولوژی نژادپرستی هستند. در کشورهای شوروی، چین، کوبا و کرهٔ جنوبی نمونه هایی از «ایدئولوژی کمونیستی» یا اشتراکی حاکمیت دارند. ایدئولوژی کمونیستی وعدهٔ ساخت یک جامعهٔ ایده آل اشتراکی را مطرح نمود که در آن همهٔ شهروندان ازحقوق مساوی و برابر برخوردارهستند. این ایده قدرت حزب بلشویک را جدال ناپذیر و مقدس جلوه داد که در پی تحقق سعادت بشری است اما درنهایت قدرت طلبی درحزب بلشویک جامعهٔ ایده آل را به کابوس بزرگی تبدیل کرد و رژیم سیاسی حاکم برای حفظ قدرت در انحصار خود به شکنجه و کشتار مردم روی آورد و 20 میلیون انسان بوسیلهٔ رژیم حاکم کشته شدند. همچنین رضاشاه بنیانگذار ایدئولوژی تاریخ در کشور ایران است. این ایدئولوژی از نتایج اقتباس مدل سیاسی دولت ملی از اروپا بود که برمبنای برتری دادن به تاریخ، فرهنگ و زبان ایرانی جدید ساخته شد و منجر به تمرکزگرایی شدید سیاسی شد و در نهایت رضاشاه را دچار جنون قدرت نمود.

جاون جی. لینز تعریف جامعی **رژیمهای تمامیتخواه** (Totalitarian) و **رژیمهای طرفدار تمرکز قدرت یا اقتدارگرا** (Authoritarian) از جمعی از متفکرین نقل میکند و ویژگی های رژیمهای تمامیت خواه را چنین برمی شمارد و ویژگی هایی این رژیم را از رژیمهای دیگر و حکومتهای خودکامهٔ پیشین (Autocracy) و همچنین موارد مشابه آن متمایز میسازد که عبارتند از: 1). ایدئولوژی جمعی، 2) رژیم تک حزبی که به ایدئولوژی حاکم سرسپردگی دارد که معمولا بوسیلهٔ یک نفر هدایت میشود و آن رهبر است، 3) نیروی امنیتی مخفی که کاملا مجهز و وسیع هستند. این رژیمها دارای سه نوع انحصار یا بیشتر هستند که رژیم توتالیتر بطور دقیق به آنها کنترل انحصارطلبانه دارد: الف) امتیاز انحصاری رسانه ها و ارتباطات جمعی ، ب) انحصار تسلیحاتی، ج) امتیاز انحصاری همه سازمانهای اقتصادی. در تعریف جان جی جوامع توتالیتر برمبنای یک ایدئولوژی جمعی استوار هستند که به اجبار همه جامعه از آن پیروی میکند. همچنین فعالیت احزاب در چنین جوامعی ممنوع است و در هر جامعه تنها یک حزب بزرگ وجود دارد که سایر احزاب و جامعه را در خود جای داده است. «در اسلام تنها یک حزب وجود دارد و آن حزب، حزب الله است» جمله معروف آیت الله خمینی است که از وجود یک حزب در کشور ایران خبر میدهد.

این رژیمها با تمرکزگرایی شدید و جلوگیری از جریان آزاد اطلاعات زمینه گسترش فساد، رشوه خواری، بیکاری فقر فراهم میکنند و برای فساد رایج در کشور و مشکلات سیاسی همواره مدعی وجود توطئه و توطئه گران خارجی هستند. از اینرو دولتهای شیعی قابلیت ارائهٔ یک دولت دموکراتیک را ندارند و این از نواقص و ضعفهای بدیهی رژیمهایی است که به ایدئولوژی متوسل میشوند. در این جوامع اقلیتهای قومی و سایر نمادهای و سمبلهای جوامع دموکراتیک مانند آزادی احزاب وجود ندارد. این شرایط زمینه را برای آگاهی بخشی به اجتماعات محروم را محدود میسازد.

با نگاهی به جوامع شیعی متوجه میشویم که این جوامع حائز چنین ویژگی های هستند چراکه در ساختار سیاسی همه رژیمهای شیعی یک ایدئولوژی نهفته است که در مقدمه این رژیمها کشور جمهوری اسلامی است که این شکل از حکومت را شکلی از اشکال حکومت اسلامی میدانند. درصورتیکه اسلام با دیکتاتوری بیگانه است و این شکل از حکومت را محکوم میکند. در واقع ایدئولوژی شیعه از «تصوف» و «ایدئولوژی امامت» سرچشمه میگیرند که در نتیجه فلسفه یونان و آموزشهای مسیحیان به تشیع راه یافته است و به استبداد و دیکتاتوری وجه ای الهی و مقدس بخشیده است.

ولایـت فـقیــه آغـاز تاسیـس یـک دیـکتــاتوری الـهی

بررسی تاریخ شیعه نشان میدهد که شیعه اصیل و اسلامی در نسخهٔ اول خویش خالی از این اصول و اعتقادات است. شیعه در نسخهٔ اول خود پیش از تاسیس بنی عباس شکل گرفت و زیربنای اصول و اعتقادات خود را بر اصول اسلامی و قرآن بنا گذارده بود. این شیعه مطالبات خود را در حوزه سیاست و حاکمیت محدود کرده بود و خواستار انتقام و تغییر حکومت امیه و شکل گیری حکومتی عادل بود. شیعه در نسخهٔ اول خود برگرفته شده از اصول و سنن صدر اسلام بود که بوی پیامبر و عطر مسلمانان صدر اسلام را میداد. در این شیعه علی بن ابیطالب به عنوان خلیفه چهارم پذیرفته شده بود و هرگز صاحب امتیاز خاصی مانند «امامت» یا «ولایت» نبود و همانند سایر انسانها و مسلمانان زندگی میکرد. اما پس از شکل گیری خلافت بنی عباس فرقه های مسیحی–زردشتی برای فرار از اصول قاطع اسلام و آزاد نمودن خود از قید شریعت اسلامی دین جدیدی را تاسیس نمودند که آمیزه ای از اسلام، مسیحیت و تصوف یونانی بود و اصول و اعتقادات خود را بطور مشترک از تصوف یونانی واسلام دریافت میکردند. مهمترین اصولی که زیربنای تصوف را تشکیل میداد اصل «وحدت وجود» بود.

فرقه های اسلامی–صوفی با تاثیرپذیری از آموزشها و تبلیغات راهبان مسیحی در سوریه و مصر اعلام نمودند که پس از حضرت مسیح علی بن ابی طالب به وحدت وجود با خدا رسیده و روح او با خداوند یکی شده است. چراکه مطابق اعتقاد یونانیان افرادی که به مرحله وحدت وجود با خدا میرسند وجود آنها با وجود خدا یکی میشود و هرگز نمی میرند و حتی پس از مرگ و به خاکسپاری زنده هستند. به این دلیل شیعیان از قبور ائمه و بزرگان خود طلب مغفرت میکنند. با ورود اصل «وحدت وجود» وجه دینی اهل بیت و کارکردهای آن تغییر پیدا کرد و از سوی دیگر جایگاه علی بن ابیطالب نیز دچار تغییر شد و این اعتقاد رایج شد که علی زنده است و همه فرزندان ایشان نیز زنده هستند و علی همانند عیسی در کنار خداوند است.

اصل «وحدت وجود» به صوفی قدرت تصرف در جایگاه خداوند را داده و صوفی را تا مقام خداوندی در آسمان بالا برده و بر روی زمین به عنوان نمایندهٔ خدا معیین میگردد. این اصل زمینه را برای عظمت بخشی به صوفیان بزرگ فراهم نمود و جایگاه اجتماعی و سیاسی بزرگی را برای صوفیان فراهم نمود. وقتی که صوفی به مرحله «وحدت وجود» میرسید نماینده خداوند بر روی زمین میشد و صاحب معجزات فوق بشری میشد. نگاهی به اصول و قواعد شیعه نشان میدهد که شیعه دارای اصول و قواعدی است که مختص شیعه است و نظامهای سیاسی شیعه با تاثیر پذیری از اعتقادات مذهبی خود اصولی را استنباط نموده اند که هرگز منشأ اسلامی و قرآنی ندارد و این اصول درنتیجه پیروی ازجهان بینی تصوف و فشارهای سیاسی–فرقه ای اتخاذ شده است تامذهب شیعه بتواند به حیات خود ادامه دهد.

«ولایت فقیه» بی شک مقدس ترین عبارتی است که شیعیان دوران معاصر خود ابداع کرده اند و بر ترویج آن افتخار میکنند. اما سوالی که هرگز ذهن روشنکفکر ایرانی ازخود نپرسیده این است که چرا مذهب شیعه دارای مفاهیم و عبارات اختصاصی است و همچون یک مکتب که بر تحرک زیرزمینی و اعمال مذهبی پنهانی تاکید میکند که با سایر مذاهب، مکاتب و ادیان متفاوت است و این تفاوتها جوهری و اساسی است و شیعه از بدو تولد خود بر تقیه بنا نهاده شد. در واقع این اصطلاحات عجیب و عمیق برپایهٔ کدام کتاب و کدام منابع استخراج میگردد که یک میلیارد سنی، و چند میلیارد مسیحی و یهودی از استخراج آنها عاجز است. دلیل این قرابت و خویشاوندی که شیعه با خداوند پیدا کرده چیست و کدام عناصر و چه عواملی زمینهٔ این اختصاصات را برای شیعه فراهم نموده است و دیگران را به موجب آن محروم نموده است. تصور رایج درمیان شیعه و این کشور این است که علمای شیعه با نزدیکی و برقراری رابطه با اهل بیت و ائمه دارای چنین اختصاصی شده اند و به موجب این رابطه و قرابت از علم و دانش ویژه ای بهره برده اند و نسبت به اهل تسنن از استعداد و قریحهٔ فکری بیشتری برخوردار شده اند.

نگرش ملی به مذهب، اقتصاد، سیاسی و فرهنگ از پس از رضاشاه در فرهنگ و ادبیات ایرانی رایج گردید بطوریکه حتی اشتباهات ایرانیان در مقابل حقایق و استحقاقات عرب مقدس است و شایستهٔ تقدیر و پرستش است و روشنفکر غیرمذهبی درمقابل بدعتها و انحرافات مذهبی سکوت میکند و مذهبی اشتباهات دانشمندان باهوش ایرانی را نعمت بزرگ الهی به شمار می آورد که باید سایر ملل این اشتباهات را به عنوان تجربه های بزرگ بشری تلقی کنند و در این معادله این دو طرف شبهات و خطاهای یکدیگر را هم پوشانی میکنند. اتخاذ این سیاسی و ایجاد این اتحاد ملی و مذهبی باعث خلق محیطی سرشار از تحریفات و اشتباهات فجیع تاریخی و سیاسی در ایران در قبل و بعد از انقلاب شده است. از اینرو ولایت فقیه در فرهنگ و ادبیات جامعه همانند شیشهٔ حساس و ظریفی تصویر میشود که روشنفکر مدعی و مذهبی متعصب باید مراقب این ارث مذهبی باشند که وقتی به زبان آورده میشود مبادا ترک بردارد و در تلفظ صامتها و ادعای مصوت اشتباهی حاصل نشود. صد البته این وسواس و حساسیت بدون دلیل نیست وقتی که کتاب قرآن فاقد چنین توجه و اعتنایی در میان شیعه است و شایعات متعددی در مورد جعلی بودن قرآن درمیان شیعیان رایج میگردد اما ولایت فقیه در ردیف منزولات الهی در دوران معاصر قرار میگیرد. نمایشنامهٔ بزرگ سازی و پروسهٔ مقدس نمایی برای ولایت فقیه باعث میگردد که هرگونه تحقیق در مورد ارتباط آن با قرآن و اسلام ممنوع شود و این عبارت با تشریفات ملی و مذهبی خاصی بکاررود و وقتی به زبان آورده شود جهان اسلام در سکوت و خاموشی فرو رود. گویا دنیا از غرب تا شرق از شناخت پیچیدگیهای این عبارت عاجز مانده است.

علیرغم اینکه عبارت ولایت فقیه با شکوه فوق العاده ای ازسوی روحانیون حوزهٔ علمیه بیان میشود و برای آن ایات و روایات متعددی آورده میشود. اما خالی از پشتوانهٔ اسلامی است و هیچگونه ارتباطی با اسلام و قرآن ندارد و بیش از آنکه مفهومی اسلامی و قرآنی باشد عبارتی سیاسی است و از محصولات و پیامدهای تصوف یونان است که از دوران صفویه رسما وارد ادبیات و فرهنگ شیعه شد. غیراسلامی بودن این عبارت وقتی آشکار میشود که حوزهٔ علمیهٔ نجف عراق و بویژه آیت الله سیستانی با آن مخالف باشد و در لبنان مرحوم شیخ فضل الله این نظریه را رد میکرد.

تفسیر قرآن در نتیجهٔ ورود بدعت علم باطنی شیعه اسماعیلی وارد تشیع صفوی شد. توسل به رویکرد باطنی در میان شیعه باعث گردید که شیعه در شناسایی و تعریف یک عبارت یا یک کلمه به تعریف معمول آن اکتفا نکند و تعریف دیگری را به عنوان تعریف باطنی به تعریف معمول یک کلمه افزوده شود. یعنی در فرهنگ و ادبیات شیعه یک کلمه دارای یک تعریف ظاهری و یک تعریف باطنی میشود. زیرا مطابق اعتقاد باطنیان هرعبارت یا کلمه دارای صورتهای متعددی است که در شکل باطنی ظاهری نمود پیدا میکند. بنابراین برای اینکه تعریف درستی از یک کلمه ارائه شود باید صورتهای ظاهری و باطنی یک عبارت تعریف شوند. مطابق این ایده عبارات و تعابیر مذهبی و دینی دارای معانی متعددی میشوند که در صورت و باطن متفاوت هستند و این معانی بطور خاص در اختیار روحانیون شیعه قرار میگیرد. علم باطنی که به ابداع شیعیان اسماعیلی به تشییع راه یافت مباحث متعلق به «وحدت وجود» را با استفاده از برخی احادیث جعلی به تشییع ارتباط داد. افرادی مانند ابن عربی اسپانیایی نقش بارزی رادر تلفیق تصوف با اسلام از طریق علم باطنی یا همان تفسیر ظنی و درونی ایفا نمود و با نگارش برخی آثار موفق شد که تصوف یونانی را با آیات و روایات قرآن ترکیب کرد. در این رویکرد هر عبارت یا کلمه دارای دو تعریف یا چندین برداشت میشود. چراکه در ادبیات و فرهنگ تشییع اشیاء و پدیده ها دارای چندین نوع صورت ظاهری و باطنی هستند که به عالم شیعی این امکان را میدهد که معانی و مفاهیم متعددی را استخراج نماید و به یک پدیده یا شئ نسبت دهد بدون آنکه در حقیقت امر رابطه ای میان آنها وجود داشته باشد. یعنی روحانی شیعه با بهره گیری از علم باطنی و ظنی میتواند به بطن قرآن راه پیدا کند و برای اکثر آیات و عبارات قرآنی معانی دیگری را ابداع نماید که محدود به شیعه است.

از اینرو بسیاری از مباحث مذهبی شیعیان و علوم دینی آنها ناشی از همین مغالطه کاری است که برای اثبات ادعاهای مذهبی خویش آیاتی را بکار برده اند که هیچگونه رابطه ای با موضوع مورد بحث ندارند. اما شیعه برای دو موضوع غیر مرتبط رابطه فلسفی برقرار میکنند و برای آن یک آیه از قرآن استخراج میکنند. به عنوان مثال نام علی بن

ابیطالب هرگز در قرآن وجود ندارد. اما شیعه «امام» را با عبارت «ولایت» در قرآن مرتبط میسازد و از طریق تفاسیر فلسفی تلاش میکند که میان امامت و ولایت یک رابطه برقرار کند. یعنی برای عبارت «ولایت» یک مفهوم باطنی تصور میکند که از مفهوم عادی و طبیعی آن تفاوت دارد این معنی از طریق ارتباط با خداوند سوی خدا بر قلب مفسر شیعه نازل شده است.

مفهوم دیگر «ولایت فقیه» است که تا به حال چنین مغالطه بزرگی ندیده ام. روحانی شیعه تعدادی از مفاهیم را که حاصل تراوش ذهنی و مقولات فلسفی اوست را به تعدادی از آیات قرآنی و اصطلاحات دینی نسبت میدهد و از یک کشف بزرگ خبر میدهد که همه جامعه باید از این اصل پیروی کنند. روحانی شیعه با استفاده از علم باطنی ادعا میکند که با استفاده از قدرت ایمان خویش توانسته است رابطه پنهانی و باطنی میان آیات قرآنی و نظریه «ولایت فقیه» شده است بطوریکه حتی علمای اهل تسنن نیز تاکنون نتوانسته اند این روابط را کشف نمایند. در حقیقت روحانی شیعه با بهره گیری از این تکنیک توانسته است برای بسیاری از ادعاهای سیاسی اسناد و شواهد قرآنی بسازد و میان برخی آیات قرآن و ادعاهای سیاسی یک رابطه باطنی و معنوی برقرار نماید که هیچگونه رابطه ای با قرآن و اسلام ندارد بلکه در نتیجه توسل به علم باطنی برداشت شده است. به عنوان مثال تنها با وجود کلمهٔ "ولایت" در این آیه ولایت علی بن ابی طالب برای شیعه استنباط میشود و بدون اینکه نامی از علی بن ابیطالب بیاید این کلمه به علی نسبت داده میشود؛

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (آية ٥٥ سورة مائدة)

اما چگونه و مطابق کدام سند نام ولایت منعکس کنندهٔ ولایت علی است. وقتی که کلمهٔ ولایت در آیات قرآنی دیگری نیز آمده است تفاوت کلمهٔ ولایت در این آیه با سایر عبارات ولایت در آیات دیگر قرآن چیست و چرا شیعه به آیه اول استناد میکند و سایر آیات را رها می کند. آیا خداوندی که نام همه انبیاء، افراد و حتی حیوانات، برخی پرندگان و حشرات را میآورد چگونه و چرا نام علی را مستقیما در قرآن ذکر نمیکند. خدایی که هیچ برگی بدون اذن او از درخت نمی افتد چرا باید فراموش کند نام علی را در قرآن بیاورد. در واقع اگر این آیه حکایت از نام دارد چرا پیامبر در طول حیات خویش این موضوع را برای مسلمانان بیان نکرد. چرا پیامبر اعلام نکرد که مقصود از ولایت در این آیه نام علی و ولایت علی است. شیعه میگوید پیامبر میخواست پیش از رحلت خویش بنویسد درحالیکه پیامبر چندین سال در میان جامعه صدر اسلام زندگی کرد چرا در طول حیات خویش چنین تفسیری را ارائه نکرد. در صورتیکه علی بن ابیطالب نیز به مدت پنج سال در رأس خلافت نشست اما هرگز چنین ادعایی نکرد که من ولی خدا هستم. ایشان پنج سال حکومت کرد اما شیعه با سهل انگاری از کنار این پنج سال میگذرد و از سکوت علی سخن میگوید. در صورتیکه پنج سال مدت طولانی است که یک فرد یک مذهب جدید یا یک مکتب تازه را تاسیس نماید. اما علی هرگز ادعایی بر جانشینی پیامبر نداشت و حاکمیت خلفای پیش از خود را قبول داشت.

در واقع مطابق ادعای شیعه منظور از وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ حضرت علی است تا جائیکه بنا به اعتقاد شیعه در هنگام نماز یک فقیر میآید و علی بن ابیطالب انگشتری خویش را در حال رکوع به فقیر میدهد. اما پیش از هر توضیحی اولین ابهام بزرگ این تفسیر ظاهر میشود وقتی که در ترجمهٔ این آیه وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ صیغه جمع عربی است یعنی ون در **يؤتون** نشانه جمع است و اگر مقصود علی بن ابیطالب است چرا از صیغه فرد استفاده نشده و ترجمه آیه یعنی "آنها که زکاة میدهند" و اگر مقصود علی بن ابیطالب باشد باید ترجمه آیه به صورت "آن یک فرد که زکاة میدهد" باشد. از سوی دیگر چرا علی بن ابیطالب در حال رکوع باید زکاة بدهد. اعطای هر چیزی در حال رکوع غیرممکن است چراکه وقتی شما بخواهید انگشتری خود را از انگشت بکشید نیازمند استفاده از دست دیگر خود هستید در نتیجه حالت رکوع بهم میخورد. اولا اعطای زکاة امر عاجل و مهمی نبوده که علی مجبور به اعطای آن در حال رکوع بوده باشد. اگرهم باید زکاتی پرداخته شود این زکاة پس از نماز و یا در حال سجود و نشسته داده میشود.

دیگر آنکه در زمان پیامبر و صدر اسلام انگشتری رایج نبود. انگشتری از دوران تصوف در میان شیعه رایج شد. این ادعا درست همانند ادعای داشتن تسبیح علی بن ابیطالب است که در کشور ایران این بدعت درمیان ترویج میشود که اولین فردی که تسبیح در دست گرفت علی بود. در حالیکه تسبیح و انگشتری هرگز از ابزارهای اسلامی نیستند و پس از ورود تصوف به دامان شیعه مرسوم شدند. از اینرو چون انگشتری عقیق از اشیاء متبرک در فرهنگ شیعه است شیعه در این بدعت نام انگشتری را میآورد. سؤالی که خود را مطرح مسیازد این است که چرا شیعه به جای انگشتری از چیز دیگری استفاده نمیکند چون در آیه فقط نام زکاة میآید و نام نوع زکاة نیامده است اما چون انگشتری درمیان شیعه رایج است شیعه از نام انگشتری استفاده میکند. از همه مهمتر اینکه اهل بیت زکاة نمیدانند و پرداخت زکاة بر اهل بیت واجب نبود. اهل بیت پس از رحلت پیامبر بیشتر از سایر مسلمانان از بیت المال سهم میبردند و از بسیاری از مالیانهای اسلامی معاف بودند. بنابراین چرا علی بن ابیطالب باید بر سر نماز زکاة بدهد.

شیعه در این مثال براساس استنتاجات فلسفی و فردی خود این آیه را از قرآن انتخاب میکند و برای آن تفسیر می سازد. تفسیرات موجود در کتابها و آثار تشییع بطور کامل از این قبیل است که فردی، استنتاجی و فلسفی است و فاقد پشتوانۀ تاریخی و اسلامی است و آیه در «شأن نزول» و «ترجمۀ خود» با علی بن ابی طالب ارتباطی ندارد. شیعه از طریق اتخاذ این سیاست و تنها با اتکا به سلیقه های شخصی این ملا و آن آخوند از دورۀ صفوی برای بسیاری از ادعاهای خود تفاسیر قرآنی ساختند و تصوف یونانی را با این روش اسلامی جلوه دادند. این تکنیک در قرون سوم به بعد باعث تشریع تصوف شد و به تصوف صورتی اسلامی داد چراکه شیعه با بکارگیری این تکنیک توانست میان اصول و اعتقادات تصوف و آیات قرآنی ارتباط برقرار کند و با ابداع تفاسیر جدیدی آیات و عبارات قرآنی را به تصوف نسبت داد. با استفاده از این روش تصوف در اسلام رخنه کرد و شیعه را از اسلام عرب متفاوت ساخت. تصوف بوسیله تفاسیر باطنی به اسلام نسبت داده شد و در نتیجه آمیختن تصوف با اسلام ضربۀ محکمی به پیکر اسلام وارد گردید و ایرانی بدون توجه به ریشه ها و منشأ تصوف از یافتن حقایق تاریخی نهضت ناستیک خودداری میکند.

برای روشن تر شدن این موضوع به سه عبارت «ولایت فقیه»، «ولی الله» در عبارت «اشهد انّ علی ولی الله»، «اولیاء الله» و «ولایت» توجه کنید. با نگاهی دقیق و عمیق مشاهده میشود که عبارت «ولایت فقیه»، «ولی الله»، «اولیاء الله» و «ولایت» از یک ریشه منشأ میگیرند. در واقع وجود تشابه لغوی میان این عبارات و اصطلاحات هرگز بدون دلیل نیست و هر سه عبارت ریشه از ادبیات و فرهنگ تصوف میگیرد. مطابق باورهای تصوف دست یابی به مقام «وحدت وجود» موجب حصول مقام «اولیاء الله» میشود. راز همه این عبارات در عبارت اولیاء الله نهفته است. اولیاء الله یعنی افرادی که ولایت خدا را دارند این افراد کسانی هستند که به مرحله اتحاد با خدا رسیده اند و به مقام ولایتمندی خداوند دست یافته اند. از اینرو علی بن ابیطالب در اذان شیعه صاحب مقام «ولی الله» و آیت الله خمینی به مقام ولایت فقیه دست پیدا میکند. اما شیعه در تشریح و تبین ولایت فقیه تشریحات و تأویلات فراوانی ارائه میدهد و برای آن تصاویر و نگرانیهای متعددی میسازد و انقلاب آیت الله خمینی را به حیات اسلام ارتباط میدهند.

مطالعه افکار و آثار آیت الله خمینی به خوبی تاثیرپذیری این رهبر از جهان بینی وحدت وجود را آشکار میسازد. مروجان عقیده وحدت وجود در اسلام مولانا، ابن عربی، آیت الله خمینی و محمد باقر بهجت هستند. نظریۀ معروف «ولایت فقیه» باتوجه به دکترین وحدت وجود ابداع شد. این نظریه به وحدت وجود آیت الله خمینی با خدا اشاره دارد. باتوجه به شواهد و قرائن آیت الله خمینی یک صوفی بود شعر معروف ایشان نشان دهنده وجود اعتقادات و تمایلات تصوف این رهبر است.

من به خال لبت ای دوست گرفتار شدم   چشم بیمار تو را پیدم و بیمار شدم

در ادبیات تصوف وجود عباراتی مانند دوست و یار نشانگر رابطه نزدیکی با خداوند دارد که درنتیجه اعتقاد صوفی به وحدت وجود با خداوند است که سالک با خداوند دوست میشود و از نزدیک و بدون حجاب خداوند را میبیند. رواج شایعه افتادن صورت آیت الله خمینی بر روی ماه از جلوه های مستقیم تاثیر وحدت وجود در فرهنگ روحانیون شیعه است چراکه پس از دست یافتن خمینی به این مقام جسم و روح او تا ملکوت آسمان امتداد پیدا کرد و در این مسیر چهره او بر روی ماه افتاد. از سوی دیگر آثار متعددی از آیت الله خمینی وجود دارد که نشاندهنده گرایشات صوفیانه اوست تا جائیکه آیت الله خمینی در تشریح عقیده وحدت وجود از وحدت وجود عیسی بن مریم سخن میگوید و افکار ابن عربی را در تشریح این عقیده بازگو میکند.

دیگر آنکه پس از رواج نظریه ولایت فقیه صفت «مطلق» به این نظریه افزوده شد. درصورتیکه صفت «مطلق» تنها از صفات خداوند است. اما مطابق اعتقادات تصوف وقتی سالک به مرحله وحدت وجود میرسد صفات و ویژگی های خداوند به او منتقل میشود. در نتیجه پس از رسیدن آیت الله خمینی به وحدت وجود صاحب صفات خداوند گردید و صفت مطلق به او افزوده شد و آیت الله خمینی از سوی روحانیون حوزه علمیه نمایندهٔ خدا بر روی زمین معرفی شد. همچنین همهٔ معجزات "محمد باقر بهجت" بوسیلهٔ این فلسفه تفسیر و توجیه میشود. تحت تاثیر فلسفهٔ وحدت وجود روح جناب بهجت در وجود خدا انحلال یافت و روح او پیش از مرگ به سوی خدا رفت و جناب بهجت اکنون به «موت اختیاری» از دینا رفته است یعنی هر زمان لازم باشد دوباره زنده خواهد شد و روح او به زمین باز خواهد گشت. وجود همه این اعتقادات از تاثیرپذیری تصوف بر تشیع و اعتقاد روحانیون حوزه علمیه قم خبر میدهد.

اهمیت این نظریه در بعد اقتصادی به اندازه ای است که همهٔ منابع طبیعی در روی زمین به برکت وجود ولی فقیه وابسته شده است و کارخانه های بزرگ ماشین سازی، شرکتهای پتروشیمی، صنایع نظامی، شرکتهای هواپیمایی، آژانسهای مسافرتی، شرکتهای داروسازی و بیمارستانها تنها با قدرت غیبی ولی فقیه میچرخند. از اینرو موظف به پرداخت باج به مراکز وابسته به ولایت فقیه هستند. اما در حوزهٔ آموزشی همه مراکز و مؤسسات آموزشی بطور مستقیم از برکات ولی فقیه و مفاهیم الهی و متعالی ولایت فقیه برخوردار شده اند و با هدایت و ارشادات ولی فقیه و حوزهٔ علمیه اداره میشوند. درواقع ولایت فقیه بر تمرکز گرایی سیاسی و دینی ساخته شده است و بیانگر اوج دیکتاتوری و استبداد است. این نظریه با الحاق صفت مطلق به خود نظام سیاسی یک کشور را بطور دربست و کامل در اختیار ولی فقیه قرار داد. ساختار سیاسی در رژیمهای شیعی کاملا بسته و متمرکز است و نسبت به سایر نظامهای سیاسی در اسلام و حتی خارج از اسلام بر تمرکزگرایی و انحصار قدرت در دست یک نفر تاکید دارد. این ویژگی محصول فاکتورهای متعددی است که ابتدا از ایدئولوژی امامت صفویان سرچشمه میگیرد. پیامدهای استفاده از این ایدئولوژی باعث گردید تا باورهای تصوف صفوی با برخی از آیات و روایات آمیخته شود و فقه شیعه به مجموعه ای از تعالیم و تصورها تبدیل گردد که تنها در جهت توجیه قدرت در دست نایب امام زمان بکار گرفته شود و تعالیم خاصی استنتاج و صادر گردد که تشدید تمرکزگرایی دینی و سیاسی را تشریع میکند که در نهایت در شکل ولایت مطلقهٔ فقیه تولد یافت. این پروسه از دوران صفویان آغاز شد و ذهن شیعه و بزرگان آن را به شدت تحت تاثیر قرار داد بطوریکه بزرگان شیعه همهٔ تلاش خود را روی ایدئولوژی امامت صفویان و نجات آن بکار گرفتند تا این ایدئولوژی در جهت خدمت به قدرت یابی شیعه درمقابل سایر مسلمانان بکار گرفته شود و سرانجام منجر به شکل گیری نظریهٔ مطلقهٔ ولایت فقیه در ساختار دینی و سیاسی کشور شد.

وجود رژیمهای دیکتاتوری در شیعه در نتیجه بحران مذاهب شکل گرفته است بطوریکه شیعه با این تمرکز و استبداد تلاش میکند که قدرت خود را در میان کشورهای اسلامی حفظ نماید. چراکه شیعه گمان میکند که در میان سایر کشورهای اسلامی در اقلیت است و هرگز نمیخواهد این قدرت را از دست بدهد. شیعه و شیعیان همواره بر ساختار و اعتقاد شیعیی خویش تاکید میکنند و برای حفظ آن سیاست، اقتصاد و فرهنگ را قربانی کرده اند. اما شیعه در مراحل بعدی چگونه میخواهد با تحریفات عمیق مذهبی خود، اصول دموکراتیک و مفاهیم جهانی مانند جهانی سازی مقابله نماید. وجود این عوامل شیعه را به سوی ازهم پاشی شیعه هموار میسازد و شیعه را مجبور میسازد تا با تشدید استبداد و تمرکزگرایی موجودیت خویش را حفظ نماید. شیعه بدون توجه به مفاهیمی مانند دموکراسی، جهانی سازی و تحریفات مذهبی خود بر میزان تمرکزگرایی خویش افزوده است. درحالیکه وجود مباحث مهمی مانند اقلیتهای قومی میتواند ساختار دولت شیعی را متزلزل نماید.

رهبر بواسطهٔ دست یابی به مقام وحدت وجود با خدا یکی شده است از اینرو به مرکز قداست و تبرک تبدیل شده و اطاعت از رهبر به منزله پیروی از دستورات الهی است. کسب این مقام و دست یابی به چنین جایگاهی باعث شده که فقه شیعه کرهٔ زمین و همه منابع آن را در اختیار و تصرف نمایندهٔ خدا قرار دهد. در این معادله انسانها به عنوان مخلوقات خداوند مطیع دستورات نماینده خدا خواهند شد. فرد نیز در این محیط یک عبادت کننده صرف است که هرگز نمیتواند در مقابل نماینده خدا اعتراض نماید. وجود آرمان «شهادت و آزادگی» در ایدئولوژی شیعه این پیام را به پیروان شیعه منتقل میکند که اگر در راه حکومت خود بمیرند در راه تحقق عدالت شهید شده اند و اگر زنده بمانند از یوغ استعمار آزاد شده اند. بنابراین جمعیت شیعه اگرچه تحت ظلم و استبداد هستند هرگز احساس اسارت و دربندگی نمیکنند. بنابراین در رژیمهای ایدئولوژیک شیعه رهبر به عنوان نماینده خدا بر روی زمین و جانشین امام معرفی میکنند وودر پوششی از قداست و تبرک پیچانده شوند و از این طریق زمینه لازم برای فعالیت مشترک با سایر احزاب را از بین میبرند بنابراین به تنهایی به حکومت خود ادامه میدهند. اصولا رژیمهای ایدئولوژیک دارای صلاحیت حکومتداری نیستند و در عرصه حاکمیت سیاسی رژیمهایی را تاسیس میکنند که بر دیکتاتوری استوار خواهند شد.

مطابق آنچه در انشارات کامبریدج آمده است؛ **دیکتاتوری** یک عبارت عمومی است که برای توصیف رژیمهای سیاسی بکار میرود که در آن شاهد غیبت دموکراسی، حقوق آزادیهای فردی و نظام پارلمانی حقیقی باشیم. از نظر تاریخدانان و اندیشمندان علوم سیاسی **رژیمهای دیکتاتوری** دو دسته هستند و به **رژیمهای دیکتاتوری اقتدارگرا** (Authoritarian) و **رژیمهای دیکتاتوری تمامیتخواه** (Totalitarian) تقسیم میشوند. بخش مطالعات کمبریدج چگونگی قدرت گیری رژیمهای دیکتاتوری اقتدارگرا و دیکتاتوری تمامیت خواه را در مسیرهای متفاوتی تحلیل میکند. بطوریکه **رژیمهای دیکتاتوری اقتدارگرا** در نتیجهٔ انقلابهای جمعی به قدرت نمی رسند بلکه قدرت گیری این نوع حکومتها در نتیجهٔ تولد یک رژیم محافظه کار و قدرت طلب بوجود می آیند که با تشدید اقدامات غیردموکراتیک خود منجر به خنثی سازی و بی تحرک نمودن سازمانهای سیاسی و صنعتی در شکل جمعی خود میشود. تحرک سیاسی و صنعتی در این نوع رژیمها گروهی و گزینشی است و تنها شامل خانواده ها، گروهها، و سازمانهای خاصی میشود. به علاوه این رژیمها میتوانند محصول یک کودتای نظامی نیز باشند اما گذشته از منشأ این نوع رژیمها معمولا رژیمهای دیکتاتوری اقتدارگرا قویا به حمایت و احیای ارزشها و ساختار سنتی جامعه هستند. این ویژگی ها نشانگر شدت ترس و وحشت این نوع حکومتها از تغییرات است. اما از طرف دیگر **رژیمهای دیکتاتوری تمامیتخواه** در نتیجهٔ جنبشها و انقلابهای جمعی به قدرت میرسند و مرتکب یک تغییر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی رایشه ای شده اند و به یک ایدئولوژی رادیکالی سرسپردگی دارند. البته نظریات و ایده های متعددی در مورد ویژگی ها و شرایط رژیمهای دیکتاتوری توتالیتر وجود دارد و همهٔ این نظرات و ایده ها محدود به رژیمهای استالین در اتحاد جماهیر شوروی، موسیلینی در ایتالیا و هیتلر در آلمان میگردد. اما مفهوم توتالیتاریانیزمِ برای اولین بار توسط جیووانی اَمِندولا در سال ۱۹۲۳ میلادی توسعه پیدا کرد.

درطول تاریخ نظریه پردازان متعددی ظاهر شدند که تلاش کردند ویژگیها و ساختار رژیمهای توتالیتر را توصیف کنند و این حکومتهای دیکتاتوری را تعریف کنند تا اینکه در سال ۱۹۷۳ میلادی إل. اسکاپیرو در اثر خود **توتالیتاریانیزم** توانست نظریۀ رژیمهای توتالیتر را مورد تجدید نظر قرار دهد. اسکاپیرو جنبۀ کلی این نوع حکومتها را در پنج ویژگی کلی توصییف میکند و میگوید این ویژگی ها در مرکز همۀ رژیمها و توتالیتر قرار میگیرند؛

1) تصویر ایده آل و کشور شمول از یک **ایدئولوژی متعال** (ولایت فقیه) که هم مسلط است و هم در تلاش برای تسلط بر همۀ جنبه های ساختار جامعه است.

2) یک سیستم سیاسی که **یک رهبر قدرتمند** در رأس آن قرار گرفته و برای او یک **قداست** فردی هدفمند ساخته میشود که در این شرایط حزب، مجلس و حاکمیت تحت کنترل رهبر هستند.

3) اعمال هدفمند سیاست **سانسورسازی** از یک سو و **افزایش شدید تبلیغات سیاسی و مذهبی** گسترده از سوی دیگر با هدف کنترل همۀ جنبه های فرهنگ و با هدف تلقین سازی عمومی بخصوص تزریق به قشر جوان.

4) استفادۀ قاعده مند و حساب شده از **اجبار و وحشت** (توسط نیروهای امنیتی) برای تضمین همراهی یک ملت با نظرات و تصمیمات رهبر به این معنی که جامعه با تصمیمات یک رهبر هماهنگ میشود و همۀ ملت تابع تصمیم گیرها و دستورات یک نفر میشوند تا جامعه ای رهبرمحور ایجاد گردد که از نظرات و خواست رهبر تبعیت میکند.

5) ایجاد **شرایط مطلق و هماهنگ برای کنترل و اعمال نفوذ در اقتصاد** بگونه ای که از اهداف سیاسی رژیم سیاسی حاکم تبعیت کند.

قداست رهبر تشریع دیکتاتوری

ایدئولوژیها ساختار خودرا برپایۀ سه محور بنیانگذاری میکنند که پایه های اصلی یک ایدئولوژی به شمار میآیند و عبارتنداز؛ رهبر کاریزماتیک، آرمان ایدئولوژی و ادبیات یک ایدئولوژی. برجسته ترین عنصری که در مقدمۀ ساختار یک ایدئولوژی جای میگرد رهبر کاریزماتیک است. رهبری در ایدئولوژی ها با رهبری درسایر سازمانها و گروههای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تفاوت دارد. رهبری دریک ایدئولوژی از نوع کاریزماتیک و فرهمند است و همۀ شهرت و محبوبیت خود را از جذابیتهای ذاتی و نگاههای سحرآمیز و چشمان نافذ خود دریافت میکند که در شکل حرکات، نوع سخنان و مواضع، لباس و پوشش ظاهری نهفته است بطوریکه اینگونه افراد حائز هیچگونه صلاحیت علمی و فکری نیستند و در کارنامۀ خود هیچگونه عمل افتخارآمیزی ندارند اما ایدئولوژی کاملا تسلیم شخصیت تاثیرگذار این افراد است و به سخنان و تصمیمات آنها ملاک و معیار عمل افراد قرار میگیرد درنتیجه رهبر دارای مقام و قدرت نامحدودی میشود. رهبر کاریزماتیک در برخورد اول خود بر روی افراد تاثیرات مستقیمی میگذارد. مادرم میگوید "ماشاء الله از سر و صورت خامنه ای نور می بارد، خواهرم در پاسخ میگوید باید از نزدیک آقا رو ببینید کسانی که از نزدیک با آقا دیدار کرده اند میگویند ایشان دارای صورتی نورانی و جمالی الهی است که فرد را در مقابل خود به سکوت وا می دارد."

ایدئولوژی ها باتوجه به نام و شخصیت رهبران خود شناخته میشوند. به این دلیل آلمان با هیتلر، شوروی با لنین و استالین، روسیه اکنون با ولادیمیر پوتین، کرۀ شمالی با کیم ایل جونگ، کوبا با نام فیدل و رائول کاسترو شناخته میشوند. پس از انقلاب سلسلۀ آیت الله ها بر آسمان آبی این کشور سایه انداخته و آسمان آبی این کشور را با ایدئولوژی سیاه شیعه پوشانده است و روح آیت الله خمینی را در فضای جامعه پراکنده شده و درکالبد آیت الله خامنه ای تزریق شده و نگهبان و نجات دهندۀ مردم و جامعه است. ارزش و اعتبار یک کشور و یک ملت با نام رهبر خود سنجیده میشود. یعنی مردم، اقتصاد، فرهنگ، سیاست و دولت در کشورهای ایدئولوژیک تحت نام رهبر خود خلاصه میشوند.

در مقایسه میان دوران انقلاب و پیش از انقلاب وجود ایدئولوژی ها کاملا محسوس است. دراین کشور میزان تاثیرگذاری ازایدئولوژی ها بسیار فاجعه بارتر از سایر کشورهای جهان است بطوریکه پس از حاکمیت صفویان این کشور به خاستگاه و منزلگاه ایدئولوژهای مذهبی تبدیل شد و تاریخ و آیندهٔ چندین نسل تحت نام یک این ایدئولوژی ها بوده است و هویت یک جامعه با نام ایدئولوژی شیعه پیوند خورده است. وجود ایدئولوژی ها با وجود دیکتاتورها رابطهٔ مستقیمی دارد و جامعه به چنین ساختار سیاسی درکشور انس گرفته است و بیش از آنکه درفکر ادارهٔ امور خود بادست خود باشند دائما درجستجوی یک رهبر کاریزماتیک برای ادارهٔ امور سیاسی کشور هستند. وجود ایدئولوژی شیعه با وجود رهبر کاریزماتیک رابطه مستقیم دارد.

جاون جی. لینز تعریف اختصاصی تری رااز برزینسکی (Brzezinsky) در مورد رژیمهای توتالیتر نقل میکند که حائز اهمیت است؛ «تمامیت خواهی شکل جدیدی از (حاکمیت) دولت است که به طورعمومی در طبقه بندی دیکتاتوری قرارداده میشود. سیستمی که در آن وسایل و ابزارهای پیشرفتهٔ تکنولوجیکی در دست یک نیروی سیاسی است که بدون مهار یا محدودیت بوسیلهٔ شیوهٔ رهبری متمرکز اداره میشود و این رهبری متعلق به یک جنبش برگزیده است که با هدف تاثیرگذاری کلی، برای سازماندهی انقلاب اجتماعی انجام میگیرد و این انقلاب جمعی برای افراد شرایط معینی را تعیین میکند که براساس باورهای یک ایدئولوژیکی دلخواه انجام میگیرد که از باورهای مشخص سرچشمه میگیرد و همهٔ جمعیت در فضایی از یکدلی اجباری فرو رفته اند. همه جا، همه چیز، و همه کس رهبر است. رسانه های جمعی مانند سایتهای اینترنتی، شبکه های تلویزیونی فریاد «رهبرمعظم» سرمیدهند و کوچه و خیابان و مدرسه و دانشگاه را به فرمایشان و تصاویر «رهبرمعظم» مزین نموده ان و رهبر با لیستی از القاب وعناوین مقدس و معظم میشود و رژیم حاکم همهٔ امکانات و تسهیلات خود را برروی رهبر متمرکز میسازد و همهٔ منابع خود را در راه نمایش عظمتها و کرامات رهبر و اطرافیان رهبر مصرف میکند.

رهبر با حضور نمایندگان خود همه جا حضوردارد. در عرصهٔ سیاست داخلی بخشهای حساس دولت مانند وزارت اطلاعات زیرنظر رهبر است و نمایندگان رهبر در همهٔ شهرها موازی با سیاست دولت کار میکنند و در کنار هر شهردار و فرماندار یک نماینده از نمایندگان ولی فقیه حضوردارد و در برنامه ریزیها و تصمیم گیری های محلی و منطقه ای مشارکت دارد. رهبر در ایران فرمانده کل قوای مسلح است و فرمانده ستاد مشترک بوسیله او تعیین میشود همچنین رئیس قوهٔ قضائیه، رئیس صدا و سیما، شورای نگهبان، امضای حکم ریاست جمهوری بوسیله رهبر انجام میشود. در عرصهٔ سیاست خارجه علاوه بر وزیر امور خارجهٔ دولت فرمانده سپاه قدس فعالانه حضور دارد و نمایندهٔ تام الاختیار رهبر است و در زمینهٔ تعیین و انتصاب سفیرای دولت نقش اصلی را ایفا میکند و دولت و وزیر امور خارجه از دستورات او تبعیت میکنند. در گفتگوهای هسته ای رهبر نمایندهٔ خاص خود را داشت که صندلی او در کنار صندلی وزیر امورخارجه قرار داشت و همه گفتگوها و مذاکرات زیرنظر مستقیم او هدایت میشد و مسئولیت وزیر امور خارجه تنها ساخت و طراحی لبخند بود که پس از تائید همهٔ این لبخندها صدا و سیمای رهبری آنها را در ملاء عام صادر میکرد تا مردم از آنها مستفیض شوند.

نظامهای مذهبی رهبران خود را در پوششی از مقامات و القاب مذهبی می پیچانند و هاله ای نورانی دراطراف چهرهٔ رهبر ترسیم میکنند و تصاویر رهبر با مظلومیت خاصی عرضه میشود که با لبخندهای روحانی و ملیح «رهبرمعظم» آمیخته شد و دائما آسمان و بهشت را در یاد مردم زنده میکند و مردم را به اشک ریختن دعوت میکند و معصومیت و قداست رهبر رابه نمایش میگذارد تا بطور نامحسوسی نگاه مخاطب را به خود جذب کند وعشق رهبر درجان و روح مردم رسوخ کند و صفت دیکتاتوری رهبر پنهان بماند.

آویزان کردن شالهای سیاه و پارچه های سبز ازسر و روی رهبر به رابطهٔ او با خاندان پیامبر اشاره میکند تا این نکته برای مردم یادآوری شود که او جانشین پیامبراست. لیستی از القاب الهی در قبل و بعد از نام رهبر ردیف میگردد و هر روز لقب تازه ای از ادبیات عربی استخراج میگردد تا روح ملکوتی «ولی فقیه» را توصیف کند و عظمت او را به نمایش گذارد و هر روز روایت تازه ای توسط صوفیان حوزهٔ علمیهٔ قم جعل میگردد که از رابطهٔ علی خامنه ای با امام زمان حکایت میکند و نور تازه ای دریافت میشود که از صورت رهبر برخاسته و شهر تهران را منور کرده است و گرداگرد شهر تهران میچرخد تا این شهر را از شر شیطان دور نماید. این توصیفات و ویژگی ها تنها در مکاتب تصوف رایج است. اصولا تصوف یونانی برنور و مکاشفه می چرخد. علاوه براین تلویزیون رسمی ولایت فقیه سخنرانیهای رهبر را با آیه هایی از قرآن میکس میکند در میان سخنرانی های رهبر چند آیهٔ قرآن با صدای حزن انگیز قاریان مصری پخش میشود و یک فضای روحانی و بهشتی برای مردم خلق میگردد تا مردم جاهل بیکاری جوانان و بارسنگین تورم اقتصادی را فراموش کنند و شب و روز برای سلامتی این رهبر دعا کنند و حقانیت رهبری او و صلاحیت او را تائید نمایند و همهٔ اشتباهات و خطاهای سیاسی رهبر از ذهن جامعه پاک شود.

مطابق تعریف جاون جی، رژیمهای توتالیتر با وجود یک ایدئولوژی متولد میشوند. **ایدئولوژی در باور جمعی خود زمینه را برای تشکیل جامعه ای یک رنگ و یک شکل فراهم میکنند که افراد جامعه در یک باور شریک و سهیم میشوند. در رژیمهای ایدئولوژیک همواره تلاش میشود که برای ترویج باورهای جمعی از همه ابزارها و تکنیکها استفاده شود.** یعنی در جوامع ایدئولوژیک همه افراد جامعه براساس وجود پیش شرط «باور جمعی» از نظر سیاسی موظف هستند در مسیری که ایدئولوژی معیین میکند حرکت کنند و از نظر اعتقادی مکلف هستند از اعتقادی که ایدئولوژی به رسمیت میشناسد پیروی نماید و از نظر فرهنگی در بستری که ایدئولوژی ایجاد میکند زندگی کنند. یعنی در جوامع ایدئولوژیک تنها سخن از شرایط سیاسی و دولتی نیست بلکه مردم مسئول هستند که در همه حوزه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی از ایدئولوژی حاکم تبعیت کنند. ایدئولوژی در باور جمعی خود زمینه را برای تشکیل جامعه ای یک رنگ و یک شکل فراهم میکنند که افراد جامعه در یک باور شریک و سهیم میشوند و جامعه توتالیتر نامیده میشود که در راس آن یک دیکتاتور نشسته است.

کارخانجات تولید امنیت

"لنین در اتحاد جماهیر شوروی بر اصل ایدئلولوژی و حفاظت از آن بسیار تاکید داشت. او کوچکترین سستی و اهمال در برخورد با ایدئولوژی را منجر به از دست رفتن قدرت حزب میدانست." اهمیت اطلاعات و امنیت برای رژیمهای توتالیتربسیار زیاد است و رهبر برای تقویت ایدئولوژی شخصا بر عملکرد نظام نظارت میکند تا از اهمال و سستی مسئولان جلوگیری شود. براین اساس رهبر بطور جداگانه بوسیلهٔ وزیر اطلاعات در دولت و اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب تغذیهٔ اطلاعاتی و امنیتی میشود و برای رعایت اصل "امنیت و ایدئولوژی لنین" وزیر اطلاعات با پیشنهاد رهبر انتخاب میشود. از آنجا که وزیر اطلاعات بوسیلهٔ رهبر پیشنهاد میشود مجلس باید به آن رای اعتماد دهد و پس از رای اعتماد نمیتوان چنین وزیری را استیضاح نمود. چراکه به قول معروف وزیر اطلاعات از رهبر تبرک میگیرد و مجلس قدرت جابجایی و یا زیرسوال بردن این تبرک و تقدس را ندارد. بنابراین رهبر اطلاعات امنیتی و سیاسی خود را بوسیلهٔ دو منبع جداگانه دریافت میکند تا بتواند امور اقتصادی و سیاسی را کنترل نماید.

درکشور ایران همواره نظارت بر اقتصاد، سیاست و فرهنگ جامعه از اولویات حکومتها بوده است و کنترل و هدایت فرهنگ در اینگونه رژیمها با هدف ایجاد یک نظم اجتماعی و مذهبی صورت میگیرد تا «همه در یک ویژگی مشترک باشند».

مطابق تحقیقات هانا آرند (Hannah Arendt) درسیستم های توتالیتر رقم بسیار زیادی از جمعیت جامعه براساس ویژگی های سیاسی رهبران آنها تشخیص داده میشوند و مردم مطابق ویژگی ها، مواضع و خط مشی سیاسی رهبران آنها شناخته میشوند و همهٔ جمعیت فعال جامعه در سازمانها و نهادهایی (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، دینی و....) گرفتار میشوند که بوسیلهٔ رهبران آن جامعه کنترل میشوند تا مردم به اهداف رهبران خود خدمت کنند. همهٔ جمعیت جامعه در سازمانها و نهادهای اقتصادی مانند شرکت نفت، پتروشیمی، کارخانه های ماشین سازی تولید برق و آب فعالیت میکنند که همهٔ مدیران آنها بوسیلهٔ رهبر و اطلاعات سپاه و وزارت اطلاعات تعین میشوند. شکل دوم فعالیتهای هدفمند و مدیریت شدهٔ رسمی که از طریق سرویسهای امنیتی مخفی و و شکل سوم بخش نظامی است که در مجموع در نتیجهٔ دوعامل پاداش و ترس بوجود می آیند.

سربازان گمنام امام زمان

با نگاهی به تعریف فوق معلوم میشود که جمهوری اسلامی در جزئیات خود از مصادیق رژیمهای توتالیتر است به گونه ای که ایدئولوژی حاکم در کشور جمعی است و همه موظف به حمایت و پیروی از ایدئولوژی مذهبی «ولایت فقیه» هستند و نیروهای نظامی و امنیتی زیر نظر رهبر فعالیت میکنند. وجود بخشها و نهادهای امنیتی و اطلاعاتی متعدد و مختلف جمهوری اسلامی را در زمینه اطلاعاتی و امنیتی در جهان بی همانند ساخته است. اطلاعات سپاه، اطلاعات ارتش، وزارت اظلاعات و همچنین بسیج باعث بنای یک «جامعه اطلاعاتی» در کشور شده است که مستقیما تحت نظارات رهبر هستند. وجود چنین جامعه اطلاعاتی زمینه را برای نفوذ قدرت رهبر در همه عرصه های سیاسی، بخشهای فرهنگی و حوزه اقتصادی هموار میکند. بطوریکه در بخش سیاسی همهٔ نمایندگان سیاسی و درعرصهٔ اقتصادی همهٔ مدیران ارشد اقتصادی باتوجه به اصل «ولایت فقیه» گزینش میشوند.

منظور ازاستفاده از واژهٔ توتالیتر در انگلیسی چیست؟ در انگلیسی توتال به معنی«همه» و«تمام» و«کلی» است و چرا این کلمه در فارسی تمامیت خواه ترجمه میشود. اصولادر رژیمهای دیکتاتوری قدرت دردست یک نفر قرار میگیرد و این رژیمها دچار انباشت قدرت در پایتخت میشوند. برای اینکه قدیس دوم آیت الله خامنه ای بتواند این قدرت را در دستان مبارک خود نگاه دارد و قدرت را در پایتخت و مرکز کشور متمرکز نماید نیازمند کنترل شدید همهٔ بخشهای کشور است. دولت مرکزی و ازجمله ولایت فقیه برای تضمین و تامین قدرت خود نیازمند افزایش توان امنیتی و اطلاعاتی خود هستند تا رهبر و رئیس جمهور با استفاده از این عوامل ناظر مستقیم امور مردم باشند و درهمهٔ سطوح اقتصادی و سیاسی جامعه نفوذ کنند. از اینرو همه سطوح جامعه به محل حضور و مرکز فعالیت گروههای امنیتی و اطلاعاتی تبدیل میگردد و در دانشگاه، مدرسه، ادارات دولتی، شرکتهای بزرگ و کوچک، نقاط دورافتاده، روستاهای دور افتاده سازمان بسیج تاسیس میگردد چراکه هرجا تجمع کوچکی از انسانها وجود داشته باشد حضور سازمانهای امنیتی دارای اهمیت و اولویت میشود.

نفوذ و حضور نیروهای امنیتی مخفی و غیرمخفی در **تمام** سطوح و لایه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی با نام **تمامیت خواهی** تعبیر میگردد که در کشور ایران دارای گستردگی امنیتی و مذهبی است و نیروهای امنیتی ازطریق رژیم حاکم در همه بخشهای جامعه فرستاده میشوند و برای اینکه بتوانند موجودیت و قدرت دستگاه حاکمه را تضمین نمایند لقب **سرباز گمنام امام زمان** میگیرند. گمنامی این نیروها با گمنامی و پنهانی امام زمان شیعه مساوی پنداشته میشود. از سوی دیگر مقصود از گمنامی این نیروها در مسئولیت آنها ب ای جمع آوری اخبار و اطلاعات برای نماینده امام زمان نهفته است. غافل از اینکه اگر نماینده امام زمان با امام زمان در ارتباط است چه نیازی به اخبار این نیروها دارد. چراکه بنا به اعتقاد شیعه امام زمان به علم زمین و زمان آگاهی دارد. در مورد اینکه منظور از روحانیت

شیعه درایران کدام امام زمان است دربخش تحریفات شیعه صفوی مطابق اسناد و شواهد تاریخی معلوم خواهد شد که منظور کدام امام زمان است و چرا این امام نیازمند جاسوسی است و سربازان خود را برای دخالت در امور خصوصی مردم روانۀ خانه و خیابان میسازد. وقتی که امام زمان میتواند در یک لحظه همه جا حضور داشته باشد و میتواند و بدون نیاز به وسیله نقلیه همه جا منتقل شود چرا باید نیازمند افرادی باشد که برای او اطلاعات جمع آوری کنند.

اتحاد جماهیر شوروی سابق نمونۀ کاملی ازیک رژیم تمامیت خواه بود که امروزه به عنوان یک الگوی کامل برای رژیم ولایت فقیه تبدیل شده است. مطابق آمار و ارقام رسمی در کشور رومانی و لهستان که بخشی از قلمرو وسیع شوروی بود از هرسه نفر، دونفر سرباز گمنام امام زمان بودند که به کارجمع آوری اطلاعات برای سازمانهای امنیتی شوروی سابق مشغول بودند. در قلمرو شوروی سابق برای آنکه بتوان مرزهای امپراطوری کارگران جهان را از گزند نظام سرمایه داری غرب حفظ کرد و از نفوذ جاسوسان غرب جلوگیری کرد. مطابق آمارهای رسمی و معتبر یک سوم جمعیت برخی کشورهای اروپای شرقی مانند رومانی و لهستان به کار خبرچینی و جمع آوری اطلاعات مشغول بودند. بطوریکه این اسناد حکایت میکند که در یک خانه رومانی دو برادر برای حاسوسی برعلیه یکدیگر بکار گرفته شده بودند و هر دو به کار خبرچینی برعلیه یکدیگر مشغول بودند بدون آنکه از این موضوع باخبر باشند. این کار با هدف تامین امنیت سیاسی داخلی اتحاد جماهیر شوروی صورت میگرفت تا امنیت رژیم حاکم در قلمرو پهناور این امپراطوری از مرز چین تا دیوار برلین شرقی تامین شود.

بطور کلی با نگاهی گذرا به ویژگی های رژیمهای توتالیتر مشاهده میشود که این رژیمها ازطریق تقویت سرویسهای امنیتی مخوف خود بر سازمانها و نهادهای اقتصادی مسلط میشوند و منابع درآمد (مانند منابع طبیعی نفت و گاز) یک کشور رادر اختیار میگیرند و افراد رامطابق گرایشات ایدئولوژیک رهبران جامعه وارد سازمانهای اقتصادی و حتی سیاسی میکنند و از ورود و نفوذ افرادی که از ایدئولوژی حاکم تبعیت نمیکنند خودداری میکنند. رهبران انقلاب در راس این ایدئولوژی قرار گرفته است و سیستم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به گونه ای طراحی شده که از دستورات و نگرش رهبر تاثیر پذیرد و همۀ مسئولین و مدیران با توجه حمایت و پشتیبانی از ایدئولوژی «ولایت فقیه» انتخاب میشوند. در واقع در رژیمهای توتالیتر برای تامین امنیت سیاسی خویش نیازمند مراقبت و کنترل از همه بخشهای جامعه هستند. این نظامها برای کنترل همه وجوه و بخشهای زندگی مردم نیازمند استفاده از حجم وسیعی از نیروهای امنیتی و اطلاعاتی هستند. نیروهای مردمی و نیروهای نظامی و نیروهای مخفی به عنوان بازوی این نظامها برای جمع آوری اطلاعات از همه بخشها و سطوح جامعه هستند. در نظریات علوم سیاسی رژیمهایی که مجصولات انقلابهای ایدئولوژیک در معرض تحول به نظامهای توتالیتر هستند.

با مقایسۀ دقیق میان رژیم های توتالیتر و نظامهای دموکراتیک مشاهده میشود که قوام و حیات رژیم های توتالیتر و تمامیت خواه به نیروهای امنیتی و نظامی است و بیش از نیمی از جمعیت به کارهای امنیتی و نظامی مشغول هستند تا امنیت ایدئولوژی و منافع آن تامین شود. در کشورهای دموکراتیک نیروهای نظامی در قالب ارتش خلاصه میشوند مثلا ایالات متحدۀ آمریکا دارای یک ارتش است و سرویس اطلاعاتی خود با نام سی آی ای برای همۀ جهانیان شناخته شده است. اف بی آی نیز به کار تامین امنیت قضایی و کارهای روزانۀ مردم اشتغال دارد و به کارجمع آوری اطلاعات امنیتی در کنار سی آی ای فعالیت میکند. اما در ایران باید از وجود «**جامعۀ اطلاعاتی**» نام برد که در این جامعه چندین میلیون نفر مشغول فعالیت هستند تا ایدئولوژی «ولایت فقیه» احترام و قداست خود را حفظ نماید و منافع آن در داخل تامین شود. سپاه، بسیج، ارتش، وزارت کشور و نیروی ادارۀ آگاهی «جامعۀ اطلاعاتی ایران» رژیم جمهوری اسلامی را تشکیل میدهند تا منافع و ایدئولوژی ولایت فقیه تضمین گردد. این جامعه با چندین میلیون عضو در چند سطح و چندین لایه عمل میکنند.

در **جامعۀ اطلاعاتی** وزارت اطلاعات سپاه بخش اول نیروهای امنیتی و اطلاعاتی را تشکیل میدهد که برای خود یک فضای فعالیت مستقلی را ایجاد کرده است و مقررات امنیتی و اطلاعاتی خاص خود را دارد که خارج از همۀ قوانین و اعراف داخلی و خارجی است. از سوی دیگر وزارت اطلاعات زیر نظر وزارت اطلاعات است که گزارشهای خود را مستقیما به رهبر و رئیس جمهور ارائه میدهد که بخش دیگری از جامعۀ اطلاعاتی کشور را تشکیل میدهند. ارتش نیز دارای بخش اطلاعاتی و امنیتی خاص خود است که برای انجام کارها و اعمال خود از آن استفاده میکند. دستۀ چهارم باید از ادارۀ اگاهی نام برد که زیر نظر وزیرات کشور فعالیت میکند و بخشی از نیروی انتظامی به شمار میآید. این دسته ها و گروههای اطلاعاتی و امنیتی به همراه شبه نظامیان بسیج «جامعۀ اطلاعاتی کشور» را تشکیل میدهند.

نیروهای داوطلب بسیجی، نیروهای نظامی عادی و نیروهای امنیتی مخفی که نیازمند هزینه و بودجۀ بالای اقتصادی است که از محل درآمدهای نفتی پرداخت میگردد. اما رژیمهای توتالیتر بخش وسیعی از فعالیت جمع آوری اطلاعات خود را به نیروهای داوطلب مردمی میسپارند. نمونه فعالیتهای اختیاری و داوطلب در نظامهای توتالیتر همان نیروهای بسیجی در ایران هستند. بنابراین اهمیت نیروهای بسیجی به وظایف اطلاعاتی آنها باز میگردد. با نگاهی دقیق به فعالیتها بسیج مشاهده میشود که دورترین و کوچکترین نقاط در سطح کشور دارای یک دفتر بسیج هستند. مراکز بسیج در سطح همۀ مدارس، دانشگاهها، اداره ها، شرکتهای اقتصادی و خداماتی فعالیت میکنند. دولت مرکزی از طریق اعطای اضافه کاری به کارکنان شاغل و سایر امتیازات اقتصادی تلاش میکند که از این نیروها به عنوان نیروهای غیررسمی استفاده کند که در کنار سایر نیروها و عوامل به کار جمع آوری اطلاعات و تامین امنیت منافع دولت و رهبر مشغول هستند. مراکز بسیج یا همان نیروهای اختیاری مردمی در دستۀ فعالیتهای غیررسمی و داوطلبانه طبقه بندی میشوند که در کشورهای کرۀ شمالی، کوبا سایر نظامهای تمامیتخواه فعالیت میکنند. اما در کشور ایران با ویژگی مذهبی و اعتقادی آمیخته شده اند و رنگ معصومیت و قداست به آنها زده است تا از منافع رژیم حاکم حفاظت کنند. با مشاهدۀ سیل عظیم نیروهای اطلاعاتی و امنیتی باید از وجود چندین میلیون عضو نام برد که کار آنها تنها حفاظت از امنیت ایدئولوژی «ولایت فقیه» است تا برنامه ها و دستورات بیت رهبری بطور راحت و بدون مقاومت پذیرفته شود و مردم در یک محیط اجتماعی یا جامعۀ بسته قرار میگیرند که تحت کنترل فراگیر و دقیق نیروهایی است که در شکل فعالیت میکنند.

«بسیج لشکر مخلص خداست» در حقیقت ترجمه بسیج نیروی مخلص ایدئولوژی است که بدون پرداخت هرگونه پاداش یا حقوق ماهیانه برعلیه مردم بکار گرفته میشود و از درون و از خود برعلیه خود بکار میرود و بدون آنکه دولت متحمل هزینه ای شود مردم هزینه های جانی و مالی آن را پرداخت میکنند. این زالوهای واقعی جامعه را از درون میخورند و خون مردم را از درون میریزند و تن جامعه و جسد اجتماع را از درون فاسد میکنند و مردم را ضعیف میکنند و افراد را آسیب پذیرتر میکنند و بدون دریافت حقوق سالیانه به مرکز جمع آوری اطلاعات تبدیل شده است. بسیج در همۀ عرصه ها و حوزه های داخلی فعالیت میکند و در مؤسسات آموزشی، ادرات دولتی، کارخانه ها و صنایع حضور دارد. نیروی شبه نظامی گاه با اسلحه و گاه بدون اسلحه حضور خود را ثابت میکند.

کشور ایران دارای جمعیت ناهمگون و متنوع است و ساختار اجتماعی آن از قومیتها، مذاهب و ادیان مختلفی تشکیل میگردد. ایدئولوژی برای رشد و ادامۀ حیات خود نیازمند محیطی همگن، مشابه و همانند است و هرگونه ناهمانندی و اختلاف برای ایدئولوژی یک تهدید است و فرصتی برای دشمن تلقی میگردد. بنابراین باید همۀ راهها را بسته و منافذ احتمالی را مسدود کرد تا از بروز هرگونه نشتی جلوگیری شود. این عمل نیازمند ظرافت و دقت بسیار است و سیستم باید بتواند با استفاده از پادزهرهای درونی، خود را واکسینه کند و این آمادگی را درخود ایجاد نماید که بطور اتوماتیک برعلیه خطرات و تهدیدات واکنش نشان دهد.

پایگاه بسیج عربها، پایگاه بسیج ترکها و پایگاه بسیج کردها محل جمع آوری اخبار و اطلاعات مناسبی بر علیه اقلیتهای قومی است و جوان عرب ازطریق مشارکت در این نیروها شمارش معکوس نابودی خود را آغاز کرده است تا با دولت مرکزی در سرقت و استعمار منابع طبیعی عرب همکاری کند و زمینه را برای فعالیت دولت برعلیه خود فراهم نماید. وقتی بیکاری و بیماری اجتماعات عرب زیر نظر دولت مرکزی در تهران هدایت میشود و درمقابل اشتغال و بیکاری جوان عرب سکوت شود و نیروی کار غیرعرب از سایر شهرها و استانها به احواز سرازیر میگردد. صد البته بسیج به مردم خود خیانت میکند. جوان عرب با مشارکت در بسیج همهٔ اقدامات دولت و حاکمیت را برعلیه خود به رسمیت میشناسد و دولت را به استعمار و استثمار منابع عرب ترغیب می کند. بنابراین هر ایرانی دارای یک پروندهٔ اعمال و رفتار است که در بخشهای مختلف جامعهٔ اطلاعاتی کشور ذخیره میشود. با توجه به اینکه سپاه پاسداران انقلاب مستقمیا زیر نظر رهبر است اطلاعات و امنیت سپاه از قدرت و امکانات بیشتری برخوردار است. علاوه بر اطلاعات سپاه پاسداران باید از نیروهای اطلاعاتی وزارت اطلاعات نیز نام برد.

از اینرو استخدام و گزینش افراد میزان به نزدیکی و دوری آنها از رهبر بستگی دارد و همهٔ مؤسسات، کارخانه ها، صنایع و شرکتها به افرادی واگذار میگردد که رهبر دستور دهد. اینگونه است که در مردم رژیمهای توتالیتر تحت عنوان رهبران خود زندگی میکنند و با نام رهبرخود شناخته میشوند. در رژیمهای توتالیتر و اقتدارگرا با استفاده از نیروهای امنیتی مخفی همه امور اقتصادی اداره میشود و برای گسترش نفوذ و تثبیت قدرت باید رهبر و دولت مرکزی برهمهٔ امور و فعالیتهای اقتصادی مسلط شوند و برای تسلط برامور اقتصادی نیازمند استفاده از اصل گزینش هستند تا نیروها و عوامل وابسته به خود رادر راس امور انتصاب نماید و افراد و گروههایی که به رژیم حاکم وابستگی ایدئولوژی دارند در بخش مدیریت انتخاب شوندو افراد و گروههایی که به رژیم حاکم وابستگی ایدئولوژی دارند انتخاب شوند. وجود و حضور نیروهای امنیتی در همه طبقات اجتماعی کار گزینش و انتخاب نیروهای وفادار به ایدئولوژی را تسهیل میکند. به این دلیل نیروهای امنیتی در این رژیمها بیش از نیمی از جمعیت کشور را تشکیل میدهند.

خلاء قدرت پس از مرگ رهبر

این فضای روحانی باعث تولید اندیشهٔ جدیدی شده است که پس از رهبر انقلاب اوضاع مملکت خراب خواهد شد و ظلم و ستم بیشتر میشود و نا امنی جامعه را فرا خواهد گرفت. پس از رهبر باید مردم خود را برای شرتیط دشواری آماده نمایند و شرایط دشوارتر و اوضاع پیچیده تر خواهد شد و همهٔ این دشورای ها و پیچیدگی ها به دلیل غیبت رهبر اتفاق میافتد. وقتی که رهبر میمیرد جامعه از وجود رهبر بزرگی مانند ایشان محروم خواهد و پس از او کسی نمیتواند دشواریها و بدبختی های مردم را حل کند تا بر عظمت و شکوه این رهبر افزوده شود و وقتی میمرد مردم به سراغ قبر او بروند و همانند صوفیان قرن چهارم و پنجم قبر او به زیارتگاه بزرگی تبدیل شود. این توطئه به شکل گسترده ای در حال تبلیغ و ترویج است که رهبر بوسیلهٔ ارتباط با امام زمان و ارتباط با فرشتگان توانسته است اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور را مهار نماید و از فروپاشی سیاسی جلوگیری کند و اکنون که او بیمار است این احتمال وجود دارد که جنگ داخلی در سراسر کشور آغاز شود تا اولا برای رهبر یک شأن و منزلت دنیوی خریداری گردد و ثانیا مردم جاهل اوضاع و شرایط دشوار آینده را راحت تر بپذیرند.

البته چنین خواهد شد و همواره در طول تاریخ همواره اینچنن بوده است و این چنین خواهد ماند که وقتی دیکتاتوری میمیرد بطور حتمی شرایط جامعه رو به دشواری رود و خطر شروع جنگهای داخلی به قوت وجود دارد. اما همهٔ این شرایط به این دلیل است که پس از پایان حاکمیت دیکتاتورها خلاء قدرت ایجاد میشود. در رژیمهای توتالیتر خلاء قدرت امری کاملا شایع است چراکه دیکتاتورها همهٔ رقبای سیاسی خود را از صحنه خارج میکنند و به هیچ فرد یا مقامی اجازه حضور و قدرت نمایی نمی دهند و رقبای خود را به بهانه ای مختلف به زندان میفرستند، درحبس خانگی نگاه میدارند و یا تبعید میکنند ودر نهایت برخی از این رژیمها رقبای سیاسی خود را میکشند. مشکل خلاء قدرت در رژیمهای دیکتاتوری و توتالیتر اتفاق میافتد میشود. وقتی خلاء قدرت حاصل میشود که یک نظام سیاسی نتواند جایگزینی برای رهبر حاکم درخود پیدا کند و بی نظمی سیاسی و نظامی به وقوع خواهد پیوست. در رژیمهای مذهبی دیکتاتوری این خلاء قدرت به گونه ای دیگری تفسیر میشود و وابستگان و مفسران رژیمهای دیکتاتوری برای فریب مردم از آن با نام عذاب الهی یاد میکنند و در جمهوری اسلامی از آن با نام «علائم امام زمان» نام میبرند.

هنگامیکه قدرت در یک نظام سیاسی به یک نفر متکی باشد و همهٔ تصمیم گیری های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی توسط یک فرد اتخاذ شود درنتیجهٔ پس از مرگ آن یک فرد صندلی او در قدرت خالی میماند. برای اینکه فرصت حضور پیش از این از همهٔ افراد و رقبا گرفته شده و کسی نیست تا جایگاه او درنظام سیاسی پرکند. دیکتاتورها اقتصاد، سیاسیت و جامعه را به خود وابسته میسازند و همهٔ امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی تحت نام و عنوان آنها به حرکت در می آید و سازمانهای نظامی و امنیتی تحت نظر و فرمان آنها فعالیت میکند و مسلما و بطور قطع وقتی که دیکتاتور می میرد این حرکت متوقف میشود و نظم موجود به هم میریزد. جوامع دیکتاتوری براساس نظر و خواست رهبر می چرخند و همهٔ مدیران، مسئولان و حتی کارمندان دولت تحت نام رهبر گزینش میشوند و اکنون که رهبر نیست کشور با کدام دستور و با کدام فرمان اداره شود. پیش از این دستور و فرمان رهبر به جامعه حرکت میداد و اکنون که رهبر غایب است خلاء قدرت ایجاد میشود. سرویسهای امنیتی در سپاه پاسداران و وزارت اصلاعات روزانه گزارشات خود را به رهبر ارائه میکنند اما اکنون رهبر غایب است.

در تلویوزیون، در خبر، در فلیمها، در ادارات، در دانشگاهها، در اقتصاد، در سیاست، در جنگ و صلح نام رهبر تکرار میگردد و بنا به فقه شیعه همهٔ منابع موجود در کشور از منابع طبیعی در زمین، آب و هوا تحت اختیار و تسلط رهبر هستند. در مدرسه معلم با بیانات و توصیه های رهبر درس خودرا آغاز میکند در حوزهٔ علمیهٔ نایب امام زمان معرفی میشود. در سیاست رهبر به رمز انتصاب نمایندگان دولت در میآید و کاندیدای مجلس با اعلام پیروی از رهبر نام نویسی میشود. سیاست خارجه عملکردها و سیاستهای او را در خارج از کشور اجرا میکند. وزیر اقتصاد موظف است تا مطابق چشم انداز سی سالهٔ رهبر عمل نماید. رئیس قوهٔ قضائیه با دستور رهبر انتخاب میشود. صدا و سیما زیر نظر او اداره میشود و رئیس صدا و سیما توسط رهبر انتخاب میگردد. از همهٔ این موارد مهمتر رهبر رئیس کل قوای نظامی کشور است و همهٔ فرماندهان سیاسی زیر نظر او انتخاب و وفعالیت میکنند. سپاه پاسداران و ارتش با همهٔ شاخه های آنها توسط او هدایت میشوند. اینگونه همهٔ جامعه با تمام جزئیات آن تحت تسلط و کنترل رهبر است و نیرو الهی و بینش سیاسی خود را از رهبر دریافت میکنند. گزینش مدیران ارشد در امور سیاسی و اقتصادی براساس وفاداری به رهبر انجام میگیرد و همهٔ مسئولان تحت کرامات و برکتهای رهبر فعالیت میکردند با از بین رفتن این نیروی الهی همهٔ کرامات و برکتها دچار اختلال میگردد. از سوی دیگر و رهبر مانند پدر و مادر مردم نمایش داده میشود عملکرد رهبر بطوری معرفی میشود که مانند مادر نقش شیردهنده و غذا آور خانواده تلقی گردد که خانواده و جامعه بدون اومی میرند و با مرگ او نه تنها خلاء قدرت پیش می آید که خلاء هوا و اکسیژن هم حاصل میگردد و پس از مرگ رهبر همهٔ افراد جامعه خواهند مرد. درجوامع دیکتاتور مذهبی و ایدئولوژیک حیات یک جامعه در دست یک رهبر گذارده میشود و روح و انرژی جامعه و مردم بوسیلهٔ رهبر تامین میشود. به این علت این تفسیر رایج میشود که پس از رهبر جامعه فقر و گرسنگی فرو خواهد رفت و حیات مردم پس از رهبر نابود خواهد شد.

کاملا مسلما که وقتی چنین فردی با چنین اختیارات نامحدودی بمیرد کشور دچار خلاء قدرت میشود و جامعه نظم خود را از دست میدهد و دچار آشفتگی و بی نظمی میشود. درحالیکه در کشورهای دموکراتیک نظام های سیاسی به هیچ فرد خاصی وابسته نیستند و امور کشور بوسیلهٔ نهادهای سیاسی و سازمانهای اقتصادی مستقل اداره میشوند و اگر صد رهبر و صد نخست وزیر بمیرند دولت و جامعه تنها ادای احترام میکنند و چند دقیقه سکوت اعلام میکنند سپس دولت و جامعه همچنان به حیات ادامه میدهد. کشورهای دمورکراتیک دولتها برمبنای نهادها اداره میشوند و افراد و مقامات تنها امور را ادمینیستریشن (Administrate) میکنند. در کشورهای دموکراتیک هرگز قدرت در دست یک نفر محصور نمیشود و قدرت و اقتدار قانونی بطور برابر میان بخشهای محلی، مرکزی و حتی غیردولتی تقسیم میشود و نهادها، موسسات و سازمانهای دولتی و غیر دولتی در سطح ملی و محلی در کار برنامه ریزی و تصمیم گیری مشارکت دارند تا در صورت مرگ رئیس جمهور و یا نخست وزیر و حتی استعفای هر یک از مقامات یا وزراء خللی به روند حرکت سیستم دولتی وارد نشود. چراکه در صورت بروز هرگونه توقف و یا ایجاد هرگونه خللی خسارات جبران ناپذیری متوجه اقتصاد میشود و در نهایت بار آن بر دوش مردم خواهد نشست. وجود چنین شرایطی و حاکمیت چنین رهبری تنها بوسیله مذهب شیعه توجیه و تشریع میگردد. نظامهای شیعی بدون ایدئولوژی هستی ندارند و نام شیعه با شهادت، امام حسین و علی بن ابیطالب پیوند خورده است. کربلا آرمان ایدئولوژی شیعه است و بدون کربلا موجودیت شیعه تهدید خواهد و چون کربلا با شهادت و جنگ و خونریزی ارتباط دارد لذا نظامهیا شیعه نظامهای خود را بر روی ایدئولوژی های مذهبی بنا مینهند. از سوی دیگر برای آنکه شیعه بتواند در جنگ خود برعلیه سنی پیروز شود و اسلام ایرانی بتواند برعربهای منطقه و اسلام پیامبر غلبه نماید یک حاکم مذهبی در رأس حاکمیت قرار خواهد گرفت. وجود رهبری مذهبی و شیعی به معنی زمینه را برای قداست این رهبر مهیا میسازد. بطوریکه این رهبر صاحب اختیارات زیادی میشود و هیچ سازمان، هیچ نهاد و هیچ قدرتی نمیتواند او را زیر سؤال ببرد. این چنین است که رهبری با اختیارات نامحدود در ساختار سیاسی شیعه متولد میشود و دیکتاتوری با تمام وجوه آن در رژیمهای شیعی اجرا میگردد و قدرت در تهران و در بیت رهبری محدود میشود و جمهوری اسلامی گاه در شکل نظام توتالیتر و گاه با نام نظام تمامیتخواه ظاهر میشوند. اینچنین شیعه صاحب یک رژیم توتالیتر میشود و تمامیتخواهی را توجیه میکند.

دررواقع رژیمهای توتالیتر محصول انقلابها هستند و شیعه در جمهوری اسلامی برای تداوم انقلاب خویش این شرایط را به بار آورده است که اسلام محمد بن عبدالله (ص) با این شرایط و این شکل از دولتها بیگانه است. رهبر نماینده خدا، جانشین امام، و نائب امام زمان است و بر دین، جان، روح و حیات مردم مسلط است. ولایت فقیه بر تمرکز گرایی سیاسی و دینی استوار است و بیانگر اوج دیکتاتوری و استبداد است. ولی فقیه با الصاق صفت «مطلق» به خود نظام سیاسی و دولت را بطور دربست و کامل در اختیار ولی فقیه قرار داده است. این شرایط موجب قداست و معصومیت ولی فقیه را فراهم نموده و حق هرگونه انتقاد و اعتراضی را از مردم و نظام سیاسی ربوده است. شیعیان به دلیل پیروی از این ایدئولوژی صلاحیت ایجاد جامعه ای دموکراتیک را ندارد. ولایت فقیه موجب تحمیل یک ساختار سیاسی به رژیمهای شیعی شده و دولتهای شیعی را کاملا بسته و متمرکر ساخته است. نظامهای شیعی نسبت به سایر نظامهای سیاسی در اسلام و حتی خارج از اسلام بر تمرکزگرایی و انحصار قدرت در دست یک نفر تاکید دارند. تفاوت رژیم آیت الله خامنه ای با رژیم پهلوی و صفویان در القاب، عناوین و شیوه لباس پوشیدن است. یکی با نام شیعه خود را نائب امام مینامد و عمامه امامت بر سر مینهد و دیگری بنام تاریخ هخامنشی تاج پادشاهی را بر سر میگذارد. اما تنها قربانی همه این معادلات اقلیت قومی عرب است که در بهبوحه نام ایران و نام شیعه سرگردان شده است و نمیداند هویت خویش را براساس مذهب شیعه ایرانی تعریف نماید یا همانند ایرانی به تاریخ و هویت قومی عربی خویش بازگردد.

مسئله بسیارمهمی که این اقلیت باید در انتظار آن باشد تحول شرایط کنونی به شرایط بحران است. شرایط کنونی در ایران شرایط قبل از طوفان است. اقتصاد در بیماری مزمن فساد به سر میبرد. بحران سوریه همانند بحران اتمی هیچ دستاوردی را برای دولت ایران به همراه ندارد. بحران سوریه بحرانی عقیدتی و ایدئولوژیک است و دخالت در این بحران تنها با هدف ارضای وجه ایدئولوژیک انقلاب و کسب رضایت رهبر است. از اینرو همه چشمها به خواب ولی فقیه دوخته شده است. فضای حاکم در ایران همانند شرایط پس از صدام حسین در عراق، علی عبدالله صالح در یمن، حسنی مبارک در مصر، و بشار اسد در سوریه است و نشان از یک بحران سیاسی داخلی یا یک جنگ داخلی دارد.

در رژیمهای دیکتاتوری خلاء قدرت تهدید بزرگی بر وجود یک حاکمیت است که یک کشور را وارد بحران بزرگی خواهد کرد. رژیم حاکم در ایران برای نجات خویش از بحران خلاء قدرت به نیروهای سپاه پاسداران امید بسته اند. لکن وضعیت نهایی به نفع مردم است. این کشور از اقلیتهای قومس متعددی تشکیل شده است. کردها، ترکها، بلوچها و عربها خواستار تغییر شرایط به نفع خویش هستند. بنابراین در شرایط خلاء قدرت میتوان از این فرصت پیش آمده استفاده کرد و تا حدودی شرایط و خواسته های خویش را تحمیل نمود. آمادگی برای این مرحله از نواندیشی و آینده نگری خبر میدهد. تشکیل اجتماعات خارجی هرچند به صورت نمایشی میتواند مردم داخل را امیدوار نماید تا در صورت وجود هرگونه تغییری بتوانند در صحنه حاضر باشند. مرحله پس از آقدیس دوم آیت الله خامنه ای مرحله ای سرنوشت ساز خواهد بود و در این مرحله نیازمند فعالیت مشترک است. جوانان، نواندیشان و نویسندگان با مقاله ها و پیش بینی ها علمی خویش میتوانند راهکارهای ارزشمندی را برای مراحل بعدی ارائه دهند. در تاریخ حوادث مشابه فراوان است و مطالعه تاریخ و حوادث سیاسی میتواند تصویر نسبتا درستی از آینده تحولات این کشور در اختیار متفکران و روشن اندیشان قرار دهد تا با پیش بینی شرایط آینده بتوان در جهت خدمت به اقلیت قومی عرب عمل نمود.

از آنجا که ایدئولوژی ها بر مبنای باورهای جمعی و مشترک بنا میشوند یک جامعه و یک ملت را تحت تاثیر این باورها قرار میدهند. این باورها گاهی مذهبی و مقدس هستند و گاهی سیاسی و نژادی هستند. اما ایدئولوژی شیعه یک اثدئولوژی مذهبی است که بر باورهای مذهبی بنا شده است. این باورها درشکل اهل بیت. ائمه و زیارت قبور در جامعه گسترده شده اند. اصولا چون باورها ذهنی هستند نمیتوان با ابزار و تجهیزات نظامی از پیشرفت و نفوذ آنها جلوگیری کرد. از اینرو باورهای ایدئولوژیک براحتی منتشر میشوند و از یک کشور به کشور دیگر و از یک گروه به گروه دیگر نفوذ پیدا میکنند. جمهوری اسلامی با مغتنم شمردن ایدئولوژی شیعه تلاش میکند که باورهای خود را در منطقه گسنرش دهد. اما این باورها با چه تکنیک و شرایطی به کشورهای دیگر نفوذ میکنند. در نتیجه بخش بعد به بررسی ادبیات ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی و نقش ادبیات در انتقال باورهای و اعتقادات شیعه به سایر کشورها میپردازد.

ادبیــات سـیاســی و ایدئولــوژیـک

معمولا دولتها، حکومتها، و مراکز قدرت برای پیشبرد اهداف خود از ادبیات خاص خود استفاده میکنند. این ادبیات گاهی در شکل نمادها، تعابیر شعارها، و عبارات مذهبی ظاهر میشود و کلمات و اصطلاحاتی بکار برده میشوند که در عین سادگی بتوانند بار معنایی بالایی را به مردم انتقال دهند و بر ذهن عموم مردم تاثیر بگذارند تا منافع خود را برآورده سازند و اهداف معینی را تامین کنند. ادبیات ایدئولوژیکی شکلی از ادبیات است که تأمین کنندهٔ اهداف دولتها و گروهها و احزاب ایدئولوژیکی است که با ادبیات گروههای سیاسی تفاوت بنیادین دارد. تفاوت ادبیات درگروههای ایدئولوژیک باگروهها ونظامهای غیر ایدئولوژیک در **«جمعی بودن»** و **«آرمانی بودن»** نهفته است. معمولا گروههای غیرایدئولوژیک همان احزاب دموکراتیک هستند و ادبیات خود را براساس ارزشهای فردگرایانه و آزادی خواهانه ارائه میدهند. درحالیکه برخلاف ارزشهای فردگرایانه نظامهای دموکراتیک، ارزشها و سیاستها در نظامهای ایدئولوژیک بر جمعی بودن و اشتراکی بودن بنا نهاده میشوند و با آرمانها تلفیق میسازند. یعنی درجوامع ایدئولوژیک عقاید و باورها بصورت همگانی و جمعی هستند و همه مردم مجبور به پیروی از باورهای مشترک و مشابه هستند. در جوامع ایدئولوژیک همه افراد جامعه براساس اصل جمعی و اشتراکی بودن باورها موظف هستند که در مسیری که ایدئولوژی معیین میکند حرکت کنند و از نظر اعتقادی مکلف هستند از اعتقادات و الگوهایی که ایدئولوژی به رسمیت میشناسد پیروی نمایند و از نظر فرهنگی در بستری که ایدئولوژی ایجاد میکند زندگی کنند. یعنی در جوامع ایدئولوژیک تنها سخن از شرایط سیاسی و دولتی نیست بلکه مردم مسئول هستند که در همه حوزه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و...از ایدئولوژی حاکم تبعیت کنند. بطوریکه در نظامهای غیر ایدئولوژیک باورها و عقاید جمعی و اشتراکی نیستند افراد آزاد هستند که عقاید و باورهای خاص خود را داشته باشند. جمعی بودن در ایدئولوژی ها به معنی از بین رفتن حق فرد در تعیین سرنوشت خود و توجه به اصول و باورهایی است که اکثریت جامعه تبعیت میکنند. در نظامهای ایدئولوژیک فرد باید از باورهای جمعی تبعیت کند و عملکرد فردی محکوم و مضموم است و هیچ فردی حق خروج از فرهنگ جمع را ندارد.

اما این ایدئولوژی برای ایجاد معنا و ایجاد مسئولیت اجتماعی از آرمانهای مذهبی استفاده میکند. آرمانها درواقع استانداردهای کاملی هستند که یک نماد و یا یک مفهوم را از حالت عادی و طبیعی خارج میسازند و نسخهٔ ایده آلی را از یک ایدئولوژی ارائه میدهد. آرمانها برای مفاهیم سیاسی (مانند مفهوم نژاد، فرهنگ)، تاریخی (مانند مفهوم تمدن) و یا مذهبی (مانند مفهوم شهادت) مصادیق متعالی ترسیم میکنند و آن را در اختیار مخاطب قرار میدهند تا یک جایگاه برتری را برای یک ایدئولوژی بوجود میآورند تا برتری خود را نسبت به سایر ایدئولوژیها حفظ کند. وقتی که یک مفهوم مذهبی طبیعی مانند کربلا از حالت طبیعی خود خارج شد و به آرمان تبدیل گردید. آرمانی شدن مفاهیم عادی برای جامعه معانی و کارکردهای مقدس و متعالی تولید میکند. علی بن ابیطالب آرمان عدالت و مظلومیت شناخته میشود سپس رهبر نظام خود را فرزند و وارث علی میخواند تا رهبر به رمز عدالت تبدیل شود. امام حسین نماد شهادت طلبی در راه دین میشود و یزید به سمبل دشمن مذهبی تبدیل میشود. بنابراین دشمنان جمهوری اسلامی همانند یزید به تصویر کشیده میشوند و از مردم خواسته میشود که همانند امام حسین خود را در راه مقابله با دشمنان جمهوری اسلامی به شهادت برسانند تا رژیم حاکم در کشور ایران نجات پیدا کند. در مجموع همه این شخصیتها به عنوان ابزار رژیمهای ایدئولوژیک درمیآیند که نه تنها حیات یک حکومت را تضمین میکنند که حاکمان یک دولت را در پوششی از قداست

و بزرگی فرو میبرند و حکومت را مقدس جلوه میدهند. از سوی دیگر وجود این آرمانها باعث تحمیل الگوها و هنجارهای مورد نظر یک ایدئولوژی میشوند و زمینه را برای پیروی مردم وهمراهی جامعه با اهداف رژیم حاکم هموار میسازند. دولتها و نظامهایی که ساختار خود را بر ایدئولوژی مذهبی استوار نموده اند با استفاده از **معانی و مفاهیمی که آرمانهای مذهبی تولید میکند** جامعه را تحریک میکنند و درجهت خدمت به اهداف ایدئولوژی حاکم هدایت میکنند شهادت امام حسین مردم را آماده شهادت در راه رژیم حاکم میکند و یا عدالت امام علی برای رهبر جلوه ای ملکوتی و غیرقابل پرسش و غیرقابل اشتباه میسازد.

لکن رژیمهای ایدئولوژیک معانی و مفاهیم آرمانها را از طریق «ادبیات ایدئولوژیکی» به جامعه انتقال میدهند. بطور عمومی این ادبیات از اصطلاحات و عبارات خاصی مانند شهادت، جهاد، سعادت و بهشت تشکیل میشود. درنتیجه نوع عبارات ادبی و اصطلاحات زبانی که درفضای یک ایدئولوژی منتشر میشود سرشار از شعارهای ایده آلیستی، متعالی، آیات دینی و احادیث مذهبی است. ادبیات در گروههای ایدئولوژیک نقشی حیاتی ایفا میکند چرا که موجودیت گروهای ایدئولوژیک به شعارها، سخنرانیها، راهپیمائیهای دولتی، و القاب آنها بستگی دارد. درحالیکه موجودیت گروههای غیرایدئولوژیک به عملکرد آنها بستگی دارد موجودیت و بقای گروههای ایدئولوژیک به آرمان و ادبیات آنها بستگی دارد زیرا ادبیات معانی، مفاهیم، و کارکردهای یک آرمان رابه جامعه منتقل میکند. به همین دلیل جمهوری اسلامی بر شعارها و راهپیمائیهای عمومی تکیه دارد و روزانه شعارها و سخنان جدید ابداع و فریاد زده میشود. زبان و ادبیات دریک ایدئولوژی نقش سازنده و محوری ایفا میکند چراکه ایدئولوژیها برای بقای خود نیازمند طراحی و تدوین زبان و ادبیات قدرتمند و وسیعی هستند تا میزان تاثیرگذاری و نفوذ خود را بر اذهان عمومی در جامعه افزایش دهند، زیرا زبان و ادبیات باعث انتقال معانی و مفاهیم باورهای موجود در یک ایدئولوژی میشوند و بقای یک ایدئولوژی را برای مدت طولانی تری تضمین میکنند.

اما ادبیات ایدئولوژی شیعه از مجموعه ای از اصطلاحات، عبارات، و شعارهای مذهبی، دینی و ایده آلیستی تشکیل میشود که درآن کلمات و عباراتی مانند امامت، حکومت حق، عدل علی، تحقق عدالت، برابری، هل من ناصرا ینصرنی، کونوا احرارا، محروم، مظلوم، اسارت، منحرف، محارب باخدا، انسانهای بیگناه، جنگ و شهادت مشاهده میشود. این گروهها شعارهای انتقام جویانه وجنگ طلبانه را سر میدهند که برگرفته از تاریخ و رویدادهای مذهبی است و باهدف تحریک و تهییج احساسات عمومی صادر میشود.

در ایدئولوژی شیعه ادبیات مذهبی برای انتقال معانی مانند مظلومیت، شهادت و تاسیس حکومت عدل الهی که از آرمانها و سمبلهایی مانند علی بن ابیطالب، کربلا، حسین، زینب، سرچشمه میگیرند. وجود این ادبیات باعث میشود که اهداف سیاسی حکومت با معانی مذهبی شیعه ترکیب شوند و این باور جمعی در جامعه شکل گیرد دستگاه حاکم شکلی از حاکمیت پیامبر و ائمه است و این تعهد را برای فرد ایجاد نماید که دشمنان جمهوری اسلامی مانند یزید تصور شوند و این مسئولیت و انگیزه را ایجاد کنند که با دشمنان جمهوری اسلامی به جنگ بروند و همانند حسین به شهادت برسند. ایدئولوژی مذهبی شیعه دارای پیامدها و عواقب بسیار خطرناکی است که در مقایسه با سایر ایدئولوژیهای مذهبی از پتانسیل بالقوه ای برای جنگ و نبرد برخوردار است چراکه ایدئولوژی شیعه پایه های خود را بر شهادت میسازد. اصولا رژیمهای ایدئولوژیک شیعه فاقد صلاحیت حکومتداری هستند زیرا در عرصه حاکمیت سیاسی خود رژیمهایی را تاسیس میکنند که به دیکتاتوری منتهی میشوند. در رژیمهای ایدئولوژیک شیعه رهبران مذهبی همواره به عنوان نماینده خدا بر روی زمین و جانشین امام منصوب میشوند از اینرو پوششی از قداست و تبرک این رهبران را فرا میگیرد و باتوجه به نمایندهٔ بر روی زمین هستند صاحب قدرت و اختیارات نامحدودی میشوند.

ادبیــــات انـقــلاب اســـلامـی ایـــران

انقلاب یک جنبش اعتراضی است که گاهی برعلیه یک جریان داخلی صورت میگیرد گاهی برعلیه یک دشمن داخلی مانند استعمارگران اتفاق میافتد که در همهٔ این موارد خون و خون ریزی اجتناب ناپذیر است. اما در این میان برخی از انقلابها ساختار و ماهیت خود را بر ایدئولوژیها استوار میسازند. این ایدئولوژیها ممکن است مذهبی، سیاسی و یا نژادی باشند. در نتیجه انقلابهایی که اساس ایدئولوژیک دارند با انقلابهای غیرایدئولوژیک تفاوت دارند.

معمولا عبارت انقلاب در علوم سیاسی به معنی دگرگونی و تغییر سیاسی است که با پیروزی یک گروه برعلیه رقیب خود محقق میشود و در نتیجهٔ آن وضع موجود تغییر میکند. انقلابها برخی انقلابها غیرایدئولوژیک و صرفا سیاسی هستند مانند انقلاب الجزایر که پس از پیروزی بر استمعار فرانسه و تحقق اهداف خود در بستر سیاسی جامعه انحلال مییابد اما برخی انقلابها از گرایشات ایدئولوژیک سرچشمه میگیرند. انقلابها در شکل طبیعی خود از قلب بحرانها و جنگها متولد میشوند و در هر دوره متفاوت از دوره های دیگر ظاهر میشوند و از یک کشور به کشور دیگر تفاوت دارند. اما وقتی که یک انقلاب ساختار خود را بر ایدئولوژی استوار میسازد در ادبیات ومواضع آن کلمات و عباراتی دیده میشود که حاوی بار جنگدوستی، انتقامجویی، سرکوب جمعی، خشونت اجتماعی، و اعدامهای دسته جمعی است و علاوه برآن از ویژگی کلی یک «انقلاب فرهنگی» نیز برخوردار باشد. یعنی در انقلابهای غیر ایدئولوژیک تنها بر ابعاد سیاسی انقلاب تاکید میشود که گاهی خشونت آمیز نیز میباشد اما انقلاب از سطح تغییرات سیاسی فراتر نمیرود. در انقلاب فرانسه اگرچه لوگی شانزدهم با گیوتین اعدام میشود اما این انقلاب پس از تحقق اهداف سیاسی خود در تغییر شیوهٔ حکومت و مقابله با فساد در متن جامعه منحل شد و سایر بخشهای نظام اجتماعی مانند اقتصاد و فرهنگ بدون تغییر به مسیر خود ادامه میدهند.

انقلاب درمفهوم ایدئولوژیک خود یک جریان فوق سیال و بسیار دایناميک است که علاوه بر تغییر شیوهٔ حکومت این دگرگونی در نظام سیاسی متوقف نمیشود و نظام فرهنگی جامعه نیز برمبنای باورها و اعتقادات یک ایدئولوژی دچار انقلاب میشود و نظام اجتماعی یک «انقلاب فرهنگی» را تجربه میکند. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و انقلاب آیت الله خمینی دو نمونه از انقلابهای ایدئولوژیک هستند که هر دو نه تنها یک انقلاب سیاسی را تجربه نمودند که همزمان با انقلاب سیاسی یک «انقلاب فرهنگی» نیز سازماندهی شد که بوسیلهٔ آن نظام آموزشی و فرهنگی جامعه هدف قرار گرفت. لکن انقلاب آیت الله خمینی از نوع ایدئولوژی مذهبی است که از ایدئولوژی امامت شیعهٔ صفوی پیروی میکند. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه از نوع ایدئولوژی سیاسی است که برمبنای نظریات کمونیستی کارل مارکس اندیشمند آلمانی برای تاسیس جامعه اشتراکی بنا نهاده شد.

در ایدئولوژی کمونیستی کارل مارکس حیات بشر را به دوره های متعددی تقسیم میکند که در مرحلهٔ آخر حیات بشر کارگران دنیا به نوعی از خودآگاهی دست می یابند و برعلیه نظام سرمایه داری انقلاب میکنند تا حقوق از دست رفتهٔ خود را صاحبان سرمایه ومالکان بزرگ شرکتها و کارخانه ها بدست آورند. به اعتقاد مارکس دراین مرحله پس از تحقق انقلاب جهانی کارگران یک جامعه ایده آل تشکیل میشود که درآن همهٔ انسانها بطور مساوی و برابر خواهند زیست. انقلابهای کمونیستی در آمریکای جنوبی، چین و کرهٔ شمالی در واقع انعکاسی از انقلاب ۱۹۱۷ بلشویکها در اتحاد جماهیر شوروی هستند. انقلابهای کمونیستی در الگوها، ارزشها و نظرات خود مشترک هستند که برای تحقق هدف انقلاب جهانی کارگران شکل گرفتند و از ایدئولوژی کمونیستی مارکس منشأ میگرند.

اساس ایدئولوژی کمونیستی برتشکیل یک جامعه اشتراکی و ایده آل بنا نهاده شده است که در آن مردم از حقوق مساوی برخوردار خواهند شد. پیروان ایدئولوژی کمونیستی نظام سرمایه داری در آمریکا و غرب رابه عنوان یک مانع در راه تشکیل جامعهٔ موردنظر خود می بیند. به این دلیل انقلابهای کمونیستی در ایدئولوژی خود بر ضد آمریکا و غرب مشترک هستند. اشتراک در ایدئولوژی باعث اشتراک در ادبیات و شعارها درمیان انقلابهای کمونیستی در سراسر جهان شد بطوریکه در اتحادجماهیر شوروی، چین و کرهٔ شمالی و کشورهای آمریکای جنوبی یک زبان و ادبیات بوجود آمد که در جزئیات خود مشترک و مشابه است و از عباراتی مانند جامعهٔ برابر، اشتراک حقوق، استثمار کارگران، آگاهی طبقاتی، انقلاب جهانی، امپریالیزم، امپریالست غرب، توطئهٔ غرب، نابودی نظام سرمایه داری غرب تشکیل میشود.

استقلال آزادی جمهوری اسلامی

درواقع ادبیات ایدئولوژیکی در انقلابها وجه نرم و زیبای یک انقلاب را به نمایش میگذارد معانی و ارزشهای متعالی را ترویج میکنند و چهرهٔ انقلاب را با رنگهای مهییج و لعابهای مجلل آرایش میکنند و برای انقلاب سیمای معصومی ترسیم میکنند و در نگاه اول در ذهن او رسوخ میکنند و مخاطب را به خود جذب میکنند و او را وارد فضای خیال انگیز بهشت میبرند و برای او وعده ها و آرزوییهای بزرگی ترسیم میکنند. انقلابها درهمهٔ نقاط دنیا در ادبیات خود از عبارات ساده، قابل فهم، و درعین حال عمیق استفاده میکنند تا همهٔ طبقات اجتماعی تحت تاثیر معانی و مفاهیم یک انقلاب قرار گیرند و با اهداف یک انقلاب آشنا شوند. ادبیات انقلابهای ایدئولوژیکی در واقع مجموعه ای از عبارات و اصطلاحات ایدئولوژیکی هستند که محصول رویدادهای تاریخی یا وقایع مذهبی بوده و از معانی و مفاهیم آرمانهای مذهبی سرچشمه میگیرند و با عنایت و دقت خاصی از میان وقایع تاریخی یا مفاهیم دینی برگزیده میشوند و از قدرت تاثیرگذاری و نفوذ بالائ برخوردار هستند که معمولا درشکل شعارها، ترانه ها، سرودها و نقاشی های خیابانی هیجان برانگیز ظاهر میشوند تا بیشترین تاثیر را بر مخاطب و جامعه داشته باشند. شعارها و سرودهای اول انقلاب اسلامی از این دسته هستند که بیشترین تاثیر را در تهییج و تحریک مردم داشتند.

انقلاب آیت الله خمینی در قدمهای اول خود شعار انقلابی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» را مطرح نمود این شعار یکی از معروترین و مشهورترین شعارها است که حاوی معانی و پیامهای زیادی بود و آزادی و برابری حقوق تاکید داشت و براین اساس همهٔ گروههای سیاسی در این انقلاب مشارکت داشتند. اشاره به عبارت آزادی در این شعار کافی بود تا گروهها و اجزاب زیادی در پیروزی انقلاب مشارکت کنند. توسل به این شیوه باعث جذب بسیاری از مردم، احزاب سیاسی، گروههای دینی و مذهبی شد که با شنیدن این شعارها و اصطلاحات به خیابان سرازیر شدند ودیوانه وار به در و دیوار میکوبند تا هرچه زودتر نوبت به آنها برسد تا خود را قربانی انقلاب و اهداف آن سازند. اما پس از استقرار امور سیاسی و تحقق پیروزی انقلاب ناگهان بنیانگذار انقلاب ایران به گرایشات مذهبی خود از ایدئولوژی شیعه صفویان بهره برد. ایدئولوژی مذهبی صفویان برپایهٔ سوء استفاده سیاسی از اهل بیت پیامبر استوار است که در جهت توجیه قدرت طلبی صفویان عمل میکند.

این ایدئولوژی باتوجه به تمسک خود به علی بن ابیطالب و فرزندان ایشان دارای پتانسیل زیادی شده بطوریکه شهادت حسین بن علی سمبل کم نظیری را در اختیار ایدئولوژی صفویان داده است و از سوی دیگر علی بن ابیطالب را به نماد مظلومیت تبدیل نموده که در ایدئولوژی صفویان رهبران شیعه خود را با مقام و جایگاه علی مقایسه میکنند و از این طریق به خود مشروعیت میدهند و موجب جلب مقبولیت عامهٔ مردم میشوند. آیت الله خمینی با استفاده از ایدئولوژی مذهبی موفق شد که سلسلهٔ پادشاهی پهلوی را با توجه به اقدامات ضد اسلامی خود به عنوان حکومتی فاسد و ضداسلامی معرفی نماید بطوریکه کشتار تظاهرکنندگان بوسیلهٔ رژیم شاه بهانهٔ قدرتمندی را به آیت الله خمینی داد و با استفاده از ادبیات و فرهنگ شیعه خون مردم را با خون حسین و کشتار آنها را با شهادت حسین مقایسه نمود. این قیاس باعث ترویج فرهنگ شهادت درمیان انقلابیون ایرانی شد.

وجود آرمان «شهادت و آزادگی» در فرهنگ و ادبیات شیعه این پیام را به پیروان شیعه منتقل میکند که اگر در راه حکومت خود بمیرند در راه تحقق عدالت شهید شده اند زیرا در ایدئولوژی مذهبی شیعه رهبران مذهبی همواره از سوی خداوند بر روی زمین منصوب شده اند و حکومت عدل و احسان بوسیله شیعه تاسیس خواهد شد. بر این اساس دشمنان حکومتهای شیعه با نام دشمنان دین و مستکبران خوانده میشوند و نظام حاکم وظایف خود را دفاع از حقوق مظلومان، محرومان و انسانهای بیگناه معرفی میکند که در این راه مردم با جنگ و خونریزی در راه تحقق عدالت به شهادت میرسند و در نهایت برای گرفتن پاداش خود به بهشت میروند اما اگر زنده بمانند از یوغ استعمار آزاد شده اند. وجود کلمات و عباراتی مانند مظلومان، محرومان، مظلومان، مستکبران، استعمارگران، سلطه گران، انسانهای بیگناه، شهادت و بهشت نشاندهندهٔ ادبیات ایدئولوژیک انقلاب مذهبی شیعه است. این ادبیات در هر انقلاب وظیفهٔ تبلیغ و توجیه اهداف یک انقلاب را برعهده دارند و انقلاب و رهبران انقلابی بوسیلهٔ همین ادبیات مواضع انقلاب خویش را تشریح میکنند.

چند وجهی شدن انقلاب آیت الله خمینی

هنگامیکه انقلاب آیت الله خمینی برعلیه رژیم پادشاهی پهلوی پیروز شد در فضای داخل کشور زیباترین اصطلاحات، ظریفترین شعارها و متعالی ترین عبارات برگزیده شد و سرودها و نغمه های تاثیرگذاری ساخته شد که زمینهٔ تهییج مردم را فراهم نمود و باعث جذب گروهها و افراد زیادی شد و روح جمعی جامعه در اسارت شعارهای انقلابی و سخنان آیت الله خمینی به بند کشیده شد و پس از شروع جنگ بوسیلهٔ صدام حسین هزاران انسان تحت تاثیر ادبیات و فرهنگ شیعه گریان و مشتاق به سراغ جبهه ها میرفتند و هرگز باز نمیگشتند. اما این انقلاب در سطح خارجی و بین المللی نیز خوش درخشید و با حمایت از فلسطین و گروههای اسلامی باعث جذب بسیاری از گروههای اسلامی و مسلمانان در سطح جهان شد لذا و شعارهای ضد اسرائیلی و ضد آمریکایی در قالب شعارهای انقلابی گنجانده شد و پس از این موفقیت ادبیات ایدئولوژیک شیعه در دو سطح **داخلی و بین المللی** طراحی و تدوین شد و برای افزایش تأثیرگذاری بین المللی و جذب مسلمانان به آغوش شیعه انقلاب آیت الله خمینی بنام «انقلاب اسلامی ایران» نامگذاری شد و در تاکتیکی حساب شده نام «شیعه» با نام «اسلام» جایگزین گردید.،دلیل اصلی چند وجهی بودن انقلاب آیت الله خمینی به شیعی بودن این انقلاب باز میگردد که رهبران این انقلاب را مجبور به اتخاذ چنین رویکردی نمود تا فرهنگ عمومی داخل بر مبنای ایدئولوژی مذهبی صفویان پرورش یابد و با شعارهای شیعی تغذیه گردد و هویت شیعی ایرانیان حفظ شود. از سوی دیگر برای مطرح نمودن ارزشهای شیعی در سطح بین المللی از نام اسلام و مسلمانان بهره برداری شود. بنابراین تحت تاثیر فضای داخلی کشور و همچنین تحولات بین المللی انقلاب آیت الله خمینی دارای دو وجه گردید

که در سطح داخلی مذهب شیعه و ارزشهای شیعی ترویج میشود و در سطح جهانی وجه اسلام و ارزشهای اسلامی تبلیغ میشود. انقلاب آیت الله خمینی برای تامین اهداف خود و کسب جایگاه بین المللی برای شیعه حرکت در دو سطح را انتخاب کرد تا این انقلاب با نام انقلاب جهانی مسلمانان خواند شود و رهبران شیعه با نام رهبران جهان اسلام معرفی شوند. **از اینرو تحت تاثیر این سیاست ادبیات انقلاب ایران جهت دهی ها، برنامه ها و شعارهای خود را در دو سطح شیعی–داخلی و بین المللی–اسلامی عرضه میکند** تا این انقلاب در دو سطح با مخاطبان خود ارتباط برقرار نماید. بنابراین شعارها و ادبیات داخلی تنها مردم داخل کشور و فرهنگ عمومی را هدف قرار میدهد و برپایهٔ آرمانهای شیعی و ایدئولوژی امامت شیعهٔ صفویان استوار گردیده که معانی و نمادهای خود را از آرمان امامت علی بن ابیطالب و شهادت حسین بن علی دریافت میکرد و در قالب اصطلاحات، عبارات، شعارهایی مانند اهل بیت، حق امامت، امام اول شیعیان جهان، شیعیان مظلوم، انقلاب شیعیان جهان، همهٔ زمین زمین کربلا است و هر روز برای ما عاشورا است، همهٔ زمین زمین کربلا است و هر روز برای ما عاشورا است، یزیدیان، مبارزه با یزد زمان، ظهور، شاید این جمعه بیاید، جانشین امام، نایب حق، ولایت خدا، ولی فقیه، حکومت عدل تجلی پیدا میکند.

اما وجه دیگر شعارها و ادبیات انقلاب آیت الله خمینی منطقه ای و بین المللی بود که از شعارهای مذهبی و شیعی فاصله میگیرد و تحت نام و پوشش اسلام عمل میکند و در سطح خارجی مردم مسلمان خارج از کشور را مطابق ارزشهای جهان اسلام هدف قرار میدهد و در حمایت از فلسطین و ملت فلسطین شعار میدهد و از عبارات و شعارهایی مانند مردم مظلوم فلسطین، حقوق فلسطینیان، اسرائیل غاصب، رژیم صهیونیستی، غدهٔ سرطانی، استکبار، توطئه استعمار، نظام سلطه، آمریکای جنایتکار، شیطان بزرگ استفاده میکند و نیرویی مانند حزب الله را تاسیس و مجهز به انواع سلاح میکند تا فقط کشور ایران قدرتمندتر شود و ایدئولوژی شیعه بر جهان اسلام مسلط شود. از اینرو در سطح بین المللی ادبیات انقلاب شیعه بر روی مسایل اسلام و امور مسلمانان متمرکز میشود. در سطح داخلی آیت الله خمینی به عنوان «رهبر شیعیان جهان و جانشین مهدی» شناخته میشود اما در سطح بین المللی در نقش «منجی جهان اسلام» ظاهر میشود که ماموریت مقابله با دشمنان اسلام و نظام سلطه را بر عهده دارد و نجات اسلام و آزادی سرزمین فلسطین را برعهده او گذاشته شده است. پیرو این استراتژی مظلومیت شیعه در داخل جای خود را به مظلومیت فلسطین در خارج میدهد.

ادبیات ایدئولوژیک فرهنگ عمومی را تغذیه میکنند تا مردم و جامعه با سیاستهای یک انقلاب همراه شوند و یک انقلاب از تائید عمومی برخوردار شود و تحقق اهداف سیاسی یک انقلاب راحتتر صورت پذیرد. اما رسالت خطرناکتر ادبیات ایدئولوژیکی پس از بارور شدن فرهنگ عمومی و قدرت گیری یک انقلاب آغاز میشود. بطوریکه این ادبیات وارد حوزهٔ توجیه قدرت و زمینه سازی برای افزایش نفوذ انقلاب فراهم میکند. هنگامی که شعارها و فریادهای انقلابی توانست افکار عمومی را با ایدئولوژی حاکم همراه نمود و اعتماد عمومی میان رژیم حاکم و دولت برقرار گردید در این مرحله ادبیات ایدئولوژیک وارد مرحلهٔ استراتژیک خود میشود و نقشی فراتر از شعارها، مواضع احساسی و هیجانات سیاسی ایفا میکنند و وارد حوزهٔ قدرت شده و زمینه را برای بسط نفوذ و گسترش قدرت جمهوری اسلامی فراهم میکنند. یعنی پس از بارور نمودن فرهنگ عمومی و اشباع آن از طریق شعارها و عبارات انقلابی اینبار استراتژی دیگری به اجرا گذارده میشود که عبارات و اصطلاحات در ظاهر دارای یک معنی هستند اما در باطن و در سطح رسمی معنی و مفهوم دیگری را برای سیاستمداران تولید میکنند. ادبیات ایدئولوژیک انقلاب در حوزهٔ قدرت عبارات و اصطلاحاتی را تولید میکنند که چند پهلو هستند و در واقع دارای یک معنی مفهوم و در حقیقت دارای معنی مفهوم دیگری میشوند یعنی در ظاهر برای عموم یک معنی و مفهومی تولید کنند اما برای دولتمردان و قدرت طلبان معنی و کارکرد دیگری داشته باشد. این تکنیک در رژیمهای ایدئولوژیک بسیار رایج است و در اتحاد جماهیر شوروی کاربردزیادی داشت. جمهوری اسلامی نیز به حکم ایدئولوژیک بودن خود ازاین استراتژی استفاده میکندکه زبان جامع یا چند پهلو نامیده میشود.

زبان جامع

ادوارد راژینسکی در کتاب استالین مینویسد که وقتی در آرشیو اسناد حزب بلشویک کار میکردم یکی از خبرنگاران ناشناس به من گفت «اسناد حزب بلشویک از این جهت ویژه هستند که تعابیر و اصطاحات در معنی اصلی و حقیقی خود بکار نمیروند وبه صورت مجازی و غیرواقعی استفاده میشوند بطوریکه در ادبیات و سخنرانیهای رهبران مارکسیستی در شوروی وقتی گفته میشود «تظاهرات مسالمت آمیز» منظور «قیام مسلحانه» است. یعنی وقتی گفته میشود که تظاهرات مسالمت آمیز برگزار شود منظور قیام مسلحانه صورت گیرد[52]. یعنی تکنیکی که برای کلمات و عبارات معنی کاذبی تولید میکند که تنها برای عدهٔ خاصی قابل فهم باشد. این تکنیک از آنجا مهم است که برای عبارات یک معنی باطنی و رمزی میسازد که برای عموم مردم قابل فهم نباشد.

زبان جامع ابزار کارآمد مقامات سیاسی در ایدئولوژی اشتراکی مارکسیستی بود تا اهداف معینی را برای طبقه حاکم برآورده سازد. در رژیمهای توتالیتر و اقتدارگرا ادبیات سیاسی چند پهلو است و در ابعاد متعددی بکار میرود که در آن کلمات و سخنان از طریق رمز یا کنایه بیان میشوند بطوریکه هر عبارت میتواند حامل چند معنی متفاوت باشد تا مردم عادی از حقیقت یک سخن آگاه نشوند. زبان جامع یکی از ظریفترین تکنیکهاست که در جوامع ایدئولوژیک نقش اصلی را در ایجاد گمراهی در جامعه ایجاد میکند و استفاده از این تکینک با هدف ایجاد فرافکنی عمومی صورت میگیرد تا ذهن عمومی جامعه نتواند از اقدامات واقعی دولتها آگاهی یابد. زیرا آنچه مسلم است در اکثر کشورهای جهان دولتها و نظامهای حاکم گاهی مرتکب اشتباهات، تجاوزات، کشتار و جنایات زیادی میشوند وکه در تاریکی و پنهانی صورت میگیرد. در واقع زبان جامع نقش اصلی را در پاکسازی و شستشوی جنایات ایفا میکند. در کشورهای دموکراتیک دولت، رئیس جمهور و یا سایر مقامات در مقابل جامعه می ایستند و برای ارتکاب خطا و اشتباه از مردم عذرخواهی میکنند.اما این مسئله در رژیمهای ایدئولوژیک به گونه دیگری حل میشود.

لنین اولین رهبر اتحاد جماهیر شوروی به خلیفهٔ خود استالین توصیه میکند که درتعامل با ایدولوژی هرگز سهل انگاری نکند. در رژیمهای ایدئولوژیک هرگز نباید ایدئولوژی را به اشتباه آلوده نمود تا ایدئولوژی و مجموعه نظام همچنان تعالی و قداست خود را حفظ کنند. چراکه ایدئولوژی مقدس و متعالی است و رژیمهای ایدئولوژیک مجبور هستند برای حفظ تعالی و قداست ایدئولوژی رویدادها را معکوس جلوه دهند تا مسئولیت بسیاری از مقامات مذهبی در بسیاری از توطئه ها مخفی بماند و چهره ای پاک و معصوم از آنها به نمایش درآید. توجیه اقدامات و کسب چهره ای معصوم برای رهبران و تبرعهٔ آنهااز گناهان یکی از اهداف رژیمهایی است که ازایدئولوژی مذهبی پیروی میکنند.

تکنیک زبان جامع این امکان را برای رهبران یک ایدئولوژی فراهم میکند تا اقدامات، جنایات و تجاوزات خود را از چشم مردم پنهان کنند. از اینرو در نظامهای مذهبی و توتالیتر رسانه های جمعی زیر نظر حکومتها فعالیت میکنند و در جهت فرافکنی و توجیه سیاستهای رژیم حاکم بکار گرفته میشوند تا شکستها و خطاهای سیاسی دولت و رژیم حاکم کتمان گردد. هر انقلاب با اتخاذ چنین تکنیکی منشأ و سرچشمهٔ بسیاری از توطئه های خود راپنهان میسازد و برای ایدئولوژی حاکم و رهبران آن سیمایی مقدس و جذاب ترسیم مینماید. زبان جامع تکنیک تحریف و فرافکنی در

52 استالین- ادوارد راژینسکی- مهوش غلامی- ص 165 – اطلاعات – تهران - 1390

ایدئولوژی ها است که وقایع و رویدادها را در قالب اصطلاحات و نامگذاریها رمزدار بکار میبرد تا معانی و مفاهیم متناقضی ساخته شود که با واقعیت فاصله دارد و با حقیقت متناقض باشد و از این طریق اهداف شومی محقق گردد که در نهایت بیگناهی رهبران یک ایدئولوژی را نشان دهد. زبان جامع در حقیقت تکنیک تبرعه رهبران از گناهان خود است که وقتی که رهبران مذهبی یا دولتمردان سیاسی جنایتی را مرتکب میشوند از طریق توسل به این تکنیک خود را غسل میدهند و گناهان خود را میشویند.

در کشور ایران همواره دستگاه دولتی و حکومتی ادبیات و زبان را در اختیار و کنترل خود درآورده است و بخش فرهنگ و آموزش را بر بطور کلی در اختیار گرفته است و با افزودن عبارت «پرورش» در کنار «آموزش» به کار پرورش ایدئولوژیک و پرورش فرهنگی دانش آموزان اقدام میکند. در بخش رسانه ها نیز زبان و جریان اطلاعات در اختیار و کنترل حاکمیت قرار گرفته و هیچ رسانهٔ مستقلی در کشور وجود ندارد. این سیاست از دورهٔ پهلوی طراحی و عرضه شد و رضاشاه برای توجیه حاکمیت و پادشاهی خود «اصل احیاء غرور ایرانی» را در ادبیات و فرهنگ کشور وارد نمود و برای تحقق این هدف تاریخ و فرهنگ جامعه را تحریف کرد و تاریخ و فرهنگ را بر دسته ای از مجعولات و تحریفات تاریخی بنا ساخت تا برای ایرانی تصویر بزرگی خلق نماید. پس از انقلاب آیت الله خمینی این برتری جویی در قالب مذهب و ایدئولوژی انقلابی نمود پیدا کرد و دستگاه حاکم و نخبگان مذهبی آن تلاش کرده اند که از مفاهیم و نمادهای مذهبی برای گسترش نفوذ خود در منطقه استفاده کنند و قلمرو نفوذ ایرانی را درمنطقه افزایش دهند تا برای ایرانی یک شهرت بین المللی ساخته شود.

این استراتژی زمینه را برای استفاده از سیاست جعل و تحریف در عرصه مذهبی و ملی فراهم نمود و برای آنکه قدرت و عظمت ایرانی حفظ گردد حمله به سایر ملل و از جمله «ملت عرب یا امت اسلامی» آغاز گردید و مصلحت سیاسی بر حقیقت اخلاقی ترجیح داده شد و زبان و ادبیات برای توجیه برتری جویی انقلاب ایرانی بکار گرفته شد و برای تحقق این برترجویی دخالت در امور سایر کشورها به عنوان اصل سیاست خارجی جمهوری اسلامی بکار گرفته شد اما برای همه این اقدامات و دخالتها القاب اسلامی و عناوین بشری ابداع گردید و تحت این القاب و عناوین دخالتها و تجاوزات جمهوری اسلامی تشریع و تقدیس شد. زبان جامع این امکان را برای جمهوری اسلامی بوجود آورد که از یک طرف به کشورهای عربی تجاوز نماید و از طرف دیگر اقدامات خود را با نام دفاع از محرومان در رسانه ها ترویج میکنند. از سوی دیگر دخالت در امور کشورهای عربی و اسلامی تحت عنوان حمایت از اسلام ترویج میگردد در حالیکه جمهوری اسلامی اجازه دخالت در امور داخلی خود را به کشورهای دیگر را نمیدهد اما برای توجیه دخالت خود در امور کشورهای عربی از آن با نام حمایت از اسلام و دفاع از محرومان نام میبرد تا ایت دخالت تشریع شود. دکتر «فهد الشلیمی» در اظهار نظر جالبی میگوید که تا پیش از انقلاب اسلامی کسی نمیدانست که در کویت چه کسی شیعه است و کدام خانه سنی است و کدام کارمند شیعه است. در واقع تا پیش از انقلاب آیت الله خمینی جهان اسلام در صلح و آرامش بود و کشمکشهای مذهبی میان مردم عرب وجود نداشت.

همه این اقدامات و افعال تنها با استفاده از تکنیک زبان جامع صورت میگیرد. همه رژیمهای ایدئولوژیک این تکنیک را از کشور شوروی و از مارکسیسنها به ارث برده اند. در این تکنیک کلمات، عبارات و جملات دارای چند معنی میشوند و هر کلمه در قالب معانی متعددی بکار میرود که برای عموم مردم یک معنی و برای طبقه حاکم معنی دیگری تولید میکند که در یک طرف معنی کاذب یک کلمه قرار میگیرد و در طرف دیگر معنی خاص کلمه قرار میگیرد که تنها از سوی رهبران و دولتمردان فهمیده میشود. یعنی یک عبارت یا یک اصطلاح یک معنی عمومی برای مردم و جامعه تولید میکند و یک معنی خاص و ویژه که در پشت درهای بسته برای رهبران و دولتمردان فهمیده میشود.

جمهوری اسلامی یا جمهوری شیعه

بهره گیری از زبان جامع در اتحاد جماهیر شوروری استعمال فراوانی داشت. بنا به برخی آمارها رژیم بلشویکها در شوروی به رهبری لنین و استالین بیش از ۲۰ میلیون انسان را به کام مرگ فرو برد و انسانهای بیگناه زیادی را به کشتن داد و بسیاری از این کشته شدگان در نتیجه مخالفت سیاسی، اعتراضات و گسترش فقر بود. اقدامات دولت در ترورهای سیاسی و کشتار مخالفان رقم بسیار بالایی را به خود اختصاص داده بود. قتل، تبعید به سیبری، و گرسنگی باعث مرگ تقریبا ۲۰ میلیون انسان میشود اما رژیم حاکم خود را از این اقدامات و تجاوزات مبری میکند و از وجود چنین آماری اظهار بی اطلاعی میکند. در واقع تکنیک زبان جامع از طریق ایجاد فرافکنی چنین امکانی را برای رژیم حاکم بوجود میآورد ایدئولوژیها با بهره گیری از این ابزار قداست و بیگناهی خویش را حفظ میکنند و علیرغم ارتکاب جنایات و اقدامات غیر بشری همچنان نقش خود را در خلق چنین بحرانی پنهان میکنند.

امروزه پس از متلاشی شدن اکثر رژیمهای کمونیستی در جهان جمهوری اسلامی تنها کشوری که برای پیشبرد اهداف و برنامه های خود از تکنیک زبان جامع استفاده میکند و با ایجاد فرافکنی همه اقدامات و تجاوزات خود را در داخل و خارج از کشور توجیه میکند تا قداست ایدئولوژی خود را حفظ نماید. ایدئولوژی مذهبی شیعه در این سرزمین برای تضمین بقای خود به شدت نیازمند استفاده از ابزاری است که بتواند همه ادعاها و بدعتهای این ایدئولوژی را توجیه نماید. برخی رژیمها برای رسیدن به قدرت و تضمین قدرت طلبی خویش از ایدئولوژی استفاده میکنند چراکه ایدئولوژیها باورهای جمعی هستند که همه سطوح جامعه تحت تاثیر یک باور قرار داده میشوند تا جامعه ای متحد الباور و متحد العقیده متولد شود. حال این باور یا عقیده ممکن است درست و مشروع باشد ممکن است یک بدعت یا خرافه باشد. حال اگر این باورها مجموعه ای از بدعتها باشد زبان جامع ابزار مفیدی برای توجیه و تشریع عقاید و باورهای غلط و اشتباه است.

برجسته ترین فرافکنی های این ایدئولوژی مذهبی شیعه تحت نام اسلام عرضه میشود. پیش از تأسیس دولت صفویان سرزمین کنونی ایران تحت حاکمیت دولت عثمانیان بود. تاریخ سیاسی کشور ایران در طول چند قرن نشان میدهد که از دورهٔ تأسیس صفویان تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران دولتهای متعددی ظهور کردند که هریک از این دولتها دارای ویژگی ها و باورهای خاص خود بودند. برخی از این دولتها در کشور گشایی موفق بودند و برخی دیگر در زمینه اعتقادی و ایدئولوژیکی قدرتمند بودند. اما تعداد این دولتها، اقدامات و عملکرد آنها در مقایسه با سرزمنیهای دیگر قابل ملاحظه و سؤال برانگیز است. بطوریکه در مدت نسبتا کوتاهی دولتها و ایدئولوژیهای متعددی شکل گرفتند که از جمله میتوان به صفویان (۱۵۰۱–۱۷۲۱ م)، افشاریان (۱۷۳۸–۱۷۵۰ م)، زندیان (۱۷۵۰–۱۷۹۴ م)، قاجاریان (۱۷۹۶–۱۹۲۵ م)، و پهلوی (۱۹۲۵–۱۹۷۹ م)، اشاره نمود. در حالیکه سرزمین کنونی ایران در این مدت حاکمیت دولتهای متعددی را تجربه میکرد. دولت ترکیهٔ کنونی پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی تحت حاکمیت یک دولت و یک ایدئولوژی عمده بوده است. وجود نامهای و رویکردهای سیاسی متعدد و شکل گیری دولتهای مختلف در مدت نسبتا کوتاه بیانگر میزان بی ثباتی و آشفتگی سیاسی در یک سرزمین است. اما وجود دولت به خودی خود نمیتواند اثر برجسته ای را بر روی فرهنگ و نگرش جامعه ایجاد نماید که میزان تاثیر گذاری دولتها به ساختار و ماهیت ایدئولوژیک یک رژیم بستگی دارد. بطوریکه نظامهایی که ساختار خود را بر روی ایدئولوژی استوار سازند تأثیرات عمیق و دامنه داری را بر روی تاریخ و فرهنگ جامعه می گذارند. چراکه رژیمهای ایدئولوژیک همه باورها و اعتقادات جامعه را هدف قرار میدهند و خواهان تغییر نظام فرهنگی جامعه بطور رادیکالی هستند تا اعتقادات و باورهای موردنظر خود را جایگزین کنند. برتری کشورهای غیرایدئولوژیک نسبت به رژیمهای ایدئولوژیک در فردگرایی، آزادی اندیشه و بیان، تعدد فرهنگهای قومی، آزادی ادیان و مذاهب، آزادی فعالیت احزاب سیاسی و...نهفته است. یعنی وجود تفاوتها و ناهمانندیهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نشانگر حاکمیت یک نظام دموکراتیک است.

یکی از سؤالات برجسته ای که در ذهن بسیاری نقش بسته است وجود تفاوتهای فرهنگی، انواع مذاهب عجیب، مکاتب و سنن در کشور هند است. میزان و سطح آزادی در کشور هند به اندازه ای است که این کشور به عنوان بزرگترین دموکراسی جهان شناخته میشود. دلیل وجود این بستر اجتماعی بکر و طبیعی این است که این کشور کمتر تحت حاکمیت ایدئولوژی ها بوده است و از دسترس حکومتهای ایدئولوژیک دور بوده است. در حالیکه تفاوتها عقیدتی و ناهمانندیها فرهنگی و سیاسی در کشور ایران از بین رفته است و این کشور همانند سطح صاف یک بیابان یا سطح صاف یک جاده از نظر فرهنگی، سیاسی و اعتقادی یکنواخت و صاف شده است. مقابله با ناهمانندیهای قومی و نژادی در این کشور باعث شده که درسطح سیاسی و دولتی تنها افرادی گزینش میشوند که به فارسها تعلق دارند و در حوزهٔ مذهبی و دینی افرادی انتخاب میشوند که به جریان مذهبی حاکم نزدیک باشند. این شرایط باعث شده است که در سطح عمومی نیز فرهنگی حاکم شود که از رویکردها و نگرشهای فارس– شیعی تاثیر پذیرفته باشد و ناهمانندیهای فرهنگی و اعتقادی خارج از این محدوده پذیرفته نشود و سایر فرهنگها و مذاهب مورد توهین و تحقیر قرار گیرند و این به دلیل حاکمیت ایدئولوژی ها در این کشور است.

معمولا ماهیت ایدئولوژیک بودن یک رژیم در سیاستهای فرهنگی، اقدامات سیاسی و عملکردهای اقتصادی یک دولت قابل مشاهده است و گاهی در نامگذاری یک نیز رژیم نهفته است. بطوریکه تفاوتهای ساختاری موجود میان هند و ایران در نامگذاری این کشورها نیز انعکاس یافته است. نام این کشور پیش از روی کار آمدن خاندان پهلوی بنام «مملکت محروسه قاجار» بود. این نام در نوع خود حاوی پیامها ودلالتهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی زیادی بود و منعکس کننده تحولات و جریانات سیاسی پس از انقلاب مشروطه است. پس از انقلاب مشروطه و در نتیجه اعتراضات و فشارهای مردمی از قدرت پادشاه کاسته شد و تمرکز و انحصار قدرت از دست پادشاه خارج شد و سایر بخشهای و نهادها در امور سیاسی و اقتصادی صاحب قدرت و اقتدار قانونی شدند. در نتیجه قانون جدیدی برای تقسیمات کشوری بتصویب رسید و کشور به ایالتهای متعددی تقسیم شد که دارای استقلال نسبی از دولت مرکزی و پادشاه بود تا از قدرت پادشاه کاسته شود. وجود عبارت «ایالت» منعکس کنندهٔ عدم تمرکز قدرت در ساختار سیاسی یک کشور است که مجموعه ای از ایالتها و ولایات در کنارهم نظام سیاسی یک کشور را تشکیل میدهند که از استقلال نسبی برخوردار بوده و از تمرکز قدرت در دست پادشاه و دولت مرکزی در پایتخت جلوگیری میکرد. لکن با به قدرت رسیدن رضاشاه نتایج و دستاوردهای انقلاب مشروطه بر باد رفت. پس از سفر رضاشاه به ترکیه الگوی دولت ملی از ترکیه اقتباس گردید. لذا برای حاکمیت الگوی ملی ابتدا نام کشور از «مملکت محروسه قاجار» به «ایران» تغییر داده شد. ایران منعکس کننده تاریخ و فرهنگ پیش از اسلام بود. زیرا حاکمیت دولت ملی نیازمند ایجاد یک ملت با یک فرهنگ و زبان بود. بنابراین برای ایجاد چنین ملتی فرهنگ و تاریخ پیش از اسلام مورد توجه قرار گرفت و برای تغییر فرهنگ و تاریخ کشور موسسه ای بنام **موسسه فرهنگستان ایران** تاسیس گردید و مسئولیت تغییر فرهنگ، زبان و تحریف تاریخ را برعهده گرفت. اما پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ شمسی نام این کشور یکبار دیگر دچار تغییر شد.

بنابراین تغییر نام کشور همانند تغییر نام یک فرد یا یک خیابان نیست که نام یک کشور حاوی پیامها و معانی متعددی است که نشان دهندهٔ ماهیت و اهداف نظام حاکم در یک کشور است. این تغییرات در نظامهای ایدئولوژیک که پس از یک انقلاب حاکم میشوند بطور ریشه ای انجام میگیرد. بطوریکه پس از تغییر نام هر کشور تغییرات و اتفاقات گسترده ای در ساختار سیاسی و بویژه ساختار فرهنگی رخ میدهد و نهادها، موسسات، سازمانها و دستگاههای متعددی دچار تغییر میشوند. بررسی تغییر نام یک کشور به همراه ساختار سیاسی و فرهنگی در یک سرزمین این واقعیت را آشکار میسازد که پس از حاکمیت ایدئولوژی ها نام، ساختار سیاسی و فرهنگی یک کشور دچار تغییرات ریشه ای میشود، یعنی با حاکمیت رژیمهای ایدئولوژیک نه تنها نام یک کشور که ساختار سیاسی و فرهنگی دچار تغییر و تحول میشود. چراکه ایدئولوژیها رژیمهایی هستند که کل ساختار نظام اجتماعی را هدف قرار میدهند و خواستار تغییر نظام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یک کشور هستند تا الگوها و ارزشهای مورد نظر خود را جایگزین کنند. با پیروزی انقلاب

۱۳۵۷ شمسی روحانیون شیعه رهبری این کشور را بر عهده گرفتند. برای تزریق انقلاب به همه سطوح سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اقدامات متعددی صورت گرفت. در بخش سیاسی ساختار سیاسی کشور تغییر پیدا و «ولی فقیه» جای پادشاه را گرفت. بسیاری از دولتمردان محاکمه و اعدام شدند و سیاست خارجه مورد بازبینی قرار گرفت و در روابط کشور با جهان خارج تجدید نظر شد. در بخش اقتصادی نیز دولت بر همه اقتصاد مسلط شد و اقتصاد از خصوصی به دولتی تغییر پیدا کرد. در بخش فرهنگی نیز یک **انقلاب فرهنگی** بوقوع پیوست و نظام آموزشی بطور کلی متحول شد تا اصول و قواعد شیعی جایگزین شوند.

پس از ایجاد تغییر در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی توجه به نام و هویت بین المللی کشور نیز حائز اهمیت بود و برای تکمیل حرکت انقلاب باید دامنهٔ تغییرات همه ابعاد و زوایای یک کشور را فراگیرد. از اینرو انتخاب نامی که در بردارنده اهداف انقلاب و منعکس کننده هویت انقلابی این ملت باشد بسیار لازم و ضروری بود تا هویت، ویژگی ها و اهداف یک انقلاب برای سایر کشورها و ملتهای دیگر قابل شناسایی باشد. عدم تغییر نام کشور میتواند نشان دهنده عدم تغییر ساختار سیاسی و عدم حدوث انقلاب باشد وجود نام «ایران» منعکس کننده نام رضاشاه و دورهٔ پهلوی است. نام «ایران» متعلق به رژیم گذشته است و یادآور دوران پادشاهی خاندان پهلوی است. بنابراین باید نامی انتخاب شود که منعکس کننده اهداف نظام حاکم و هویت ملت یک کشور باشد. اصولا قرن بیستم میلادی انقلابهای متعددی را تجربه کرد و به قرن انقلابها معروف است. مهمترین این انقلابها انقلاب سال ۱۹۱۷ میلادی در شوروی بود که منجر به پیروزی بلشویکها و به قدرت رسیدن کمونیستی ها شد. از سوی دیگر وجود بحرانهای منطقه ای مانند بحران فلسطین و بحران بین المللی مانند جنگ سرد بر تصمیم گیریهای رهبران انقلاب مستقیما تاثیر گذارد. وجود این بحران و تحولات رهبر انقلاب ایران و مشاوران ایشان را به چاره اندیشی مجبور نمود تا نامی را انتخاب نمایند که بتواند به این انقلاب وجه ای جهانی بدهد و سایر مسلمانان را به آغوش این انقلاب جذب نماید و برای این انقلاب جایگاه بالایی تعیین کند.

چون این انقلاب محصول یک انقلاب مردمی بود از اینرو وجود «جمهوری» لازم و مشروع بود. اما نام جمهوری ایران نمیتواند پاسخگوی منزلت طبقه روحانیون باشد. از دوران صفویه روحانیون در کنار پادشاهان خدمت کرده اند و سالها از وجود شیعه صفوی محافظت کرده اند. علاوه براین نیز رهبری این مردم برعهده یک روحانی شیعه بود. از اینرو وجود نام شیعه برای این انقلاب بسیار لازم و ضروری است. اما از آنجا که شیعه منعکس کننده وجود یک مذهب انحرافی بود این نام نمیتواند زمینه نفوذ بین المللی این انقلاب را فراهم نماید. چراکه شیعه از نظر سایر مسلمانان فرقه ای انحرافی به شمار میآید که از دوران صفویه و در نتیجه رشد و گسترش تصوف در سوریه و ایران کنونی شکل گرفت. انتخاب نام شیعه میتواند موجب انزجار و دوری مسلمانان از این انقلاب میشود. لذا نام شیعه با نام اسلام جایگزین شد و نام این کشور «جمهوری اسلامی ایران» نامگذاری گردید. نامگذاری کشور به «جمهوری اسلامی ایران» حاوی پیامها و معانی زیادی است. عبارت جمهوری اسلامی ایران در نگاه اول ترکیبی ساده به نظر میآید که از جمهوری، اسلامی و ایران ترکیب یافته است. اما وجود نام اسلام در عبارت هرگز بدون دلیل نیست که از تناقض بزرگی حکایت دارد که تبین این تناقض میتواند اهداف پنهان یک ایدئولوژی را آشکار نماید. برای شناخت بهتر و دقیقتر اهداف اسلام ایرانی کافی است که **اصل دوازدهم قانون** اساسی جمهوری اسلامی مورد بررسی قرار گیرد.

اصل دوازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی به مذهب رسمی کشور اختصاص داده شده است. این ماده قانونی مذهب رسمی کشور را مذهب جعفری اثنی عشری تعیین میکند و برای تاکید بر اصل شیعهٔ جعفری اثنی عشری نوشته میشود که این اصل الی الابد غیرقابل تغییر است. با وجود این ماده قانونی این حکومت تنها نظامی میشود که اساس قانون خود را بر یک مذهب استوار ساخته است و نظام جمهوری اسلامی ایران را به تنها کشوری تبدیل میسازد که قانون اساسی خود را بر اساس یک مذهب اداره میکند و این مذهب شیعه است. این درحالی است که همهٔ کشورهای مسلمان

در قانون اساسی خود تنها به دین رسمی کشور اشاره میکنند و این دین را «اسلام» معرفی میکنند و از ذکر نوع گرایش مذهبی طبقه حاکم خودداری میکنند. این مسئله از آنجا مهم است که همه کشورهای مسلمان که قانون اساسی خود را فراتر از گرایشات مذهبی تنظیم کرده اند اما جمهوری اسلامی تنها کشوری است که قانون اساسی خود را براساس گرایشات شیعی تنظیم نموده است. تنظیم قانون اساسی براساس گرایش مذهبی پیامدهای خطرناکی را به دنبال دارد. وجود نام شیعه در قانون اساسی حکایت از اولویت بخشی این کشور به شیعه در سیاستگذاری ها خود دارد. اما علیرغم تبلغیات شدید جمهوری اسلامی و ادعاهای عجیب این کشور برعلیه کشورهای عربی در قوانین هیچیک از این کشورها به نوع گرایش مذهبی موجود درکشور اشاره نمیشود و در قوانین این کشورها تنها به نام اسلام و قرآن اکتفا شده است و اساس قانون در همهٔ کشورهای مسلمان اسلام است.

سوال اساسی که خود را مطرح میسازد این است که اگر در قانون اساسی تاکید میشود که شیعه اثنی عشری مذهب رسمی کشور است و الی الابد غیرقابل تغییر است چرا نام انقلاب با نام «انقلاب شیعه» نامگذاری نمیشود. اگر مذهب شیعه این چنین مهم و عظیم است و دارای چنین قداستی چرا آیت الله خمینی و سایر متولیان امر انقلاب ۱۳۵۷ شمسی نام این انقلاب را بنام انقلاب شیعه تغییر نمیدهند و یک جمهوری بنام جمهوری شیعه راه اندازی کنند تا راز این انقلاب و جهت گیری سیاسی و فرقه ای آن برای همه مسلمانان برملا شود. در انقلاب آیت الله خمینی در قانون اساسی برمذهب شیعه تاکید میشود اما در تبلیغات و نامگذاریهای بین المللی بطورمستقیم از شیعه نام برده نمیشود و از افزودن نام شیعه به نام انقلاب خودداری میشود و تنها نام اسلام به ابتدای نام انقلاب افزوده میشود تا انقلاب ۱۳۵۷ شمسی با نام اسلام به جهان عرضه شود. دراین ترفند از نام اسلام استفاده میشود تا ایدئولوژی شیعه در ورای نام اسلام پنهان بماند و انقلاب آیت الله خمینی و ایدئولوژی شیعه تحت نام اسلام در جهان منتشر شود. اشاره مستقیم به نام شیعه باعث رویگردانی مسلمانان از انقلاب ایران میشود. مسلمانان سنی بخش اعظم جمعیت مسلمانان را تشکیل میدهند که ایرانی برای جذب آنها ازنام اسلام استفاده میکند تا این گمان پیش آید که اسلام ایرانی همانند اسلام حقیقی است. درحالیکه اسلام ایرانی نشأت گرفته از رویکرد صوفیانهٔ مسیحیان عرب سوریه و زردشتیان ولایت خراسان است که در آغاز شکل گیری خود در این سرزمین دست به قتل عام مسلمانان تبریز زد.

از اینرو اسلام در فرهنگ و ادبیات ایرانیان همان شیعه است و نام حقیقی انقلاب اسلامی در حقیقت انقلاب شیعه است و جمهوری اسلامی همان جمهوری شیعه است. وقتی در آیت الله خمینی نام انقلاب خود را با نام اسلام نامگذاری میکند باید از رهبران شیعه پرسید چرا نام انقلاب خود را بنام مذهب شیعه نامگذاری نمیکنید. اگر شیعه مذهب واقعی و اسلام ناب محمدی است چرا جمهوری خودرا بنام جمهوری شیعه تغییر نمیدهید. این همان ترفند بزرگ و تناقض بزرگتر در عمل و رفتار ایرانی است که با نام اسلام سخن میگوید اما در مقابل شیعیان را مورد حمایت قرار میدهد و گروههای شیعی را برعلیه مسلمانان مسلح میکند تا اهداف گروهی و فرقه ای خود را محقق نماید. انقلاب آیت الله خمینی برای تحقق اهداف خود با بهره گیری از تکنیک زبان جامع از نامها، شعارها و عباراتی استفاده میکند که در ظاهر یک معنی تولید میکند و در باطن محتوی معنای دیگری است. تفاوت در ظاهر و باطن باعث ایجاد نوعی دوگانگی در مواضع جمهوری اسلامی میشود بطوریکه جمهوری اسلامی در شعارها و مواضع خود چیزی میگوید و در عملکرد خوی چیز دیگری نمایان میشود. از جمله این موارد آزادی کربلا، تقویت جهان اسلام، صدور اسلام، ... هستند.

راه قـــدس از کـربـلا میــگذرد یا بیــــروت

آزادی کربلا اولین شعار رسمی این انقلاب بود که در هنگام جنگ تحمیلی آیت الله خمینی سر داده شد. برخلاف ادعاها و پروپاگاندای سیاسی انقلاب ایران جنگ عراق و ایران جنگ تحمیلی عراق برعلیه ایران نبود. هرچند صدام آغازگر جنگ بود لکن مطابق شواهد مستند و اعترافات جدید برخی از رهبران این انقلاب کشورهای عربی و از جمله صدام حسین رئیس جمهور وقت عراق خواستار آتش بس و پرداخت خسارت به کشور ایران ایران بودند. اما رژیم ایدئولوژیک حاکم در ایران جنگ صدام را بهترین بهانه برای بقای خود دید تا جائیکه آیت الله خمینی در جمله معروفی میگوید «جنگ یک نعمت» است. چراکه جنگها اهداف ایدئولوژیها را محقق میسازند و ایدئولوژیها با جنگ و شهادت زنده میمانند. کربلا و واقعهٔ شهادت حسین بن علی برای رژیمهای شیعی دارای بار ایدئولوژیکی قدرتمندی است که نظامها و دولتهای شیعی برای تحریک مردم و کسب مشروعیت از آن بهره برداری سیاسی میکنند. اصولا شهادت حسین بن علی از روز نخست به عنوان دست آویزی برای کسب مشروعیت و توجیه قدرت در اختیار گروههای قدرت طلب بود. کربلا یادآور ضهادت حسین است اما تامین کننده قدرت رژیم حاکم در ایران است. حکومتهای شیعی از کربلا به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی خویش بهره برداری نمودند و مخالفان و دشمنان خود را یزید نام نهادند و خود را در نقش حسین بن علی ترسیم نمودند.

در جنگ صدام و آیت الله خمینی علیرغم آنکه پیشنهاد صلح از سوی کشورهای عربی و صدام ارائه شده بود اما آیت الله خمینی از پذیرش صلح و آتش بس خودداری میکرد تا اینکه در جمله مشهور خود اعلام نمود که «امضای معاهدهٔ صلح مانند نوشیدن جام زهر است». یعنی جنگ دو کشور ایران و عراق یک جنگ تحمیلی از سوی رژیم حاکم در بغدا نبود که این جنگ یک جنگ تحمیلی از سوی رژیم حاکم در ایران بود تا جائیکه آیت الله خمینی به صراحت از جنگ به عنوان یک نعمت یاد میکند و میگوید "جنگ یک نعمت است". از اثنرو تحت این شرایط آزادی سازی کربلا برای آیت الله خمینی و رژیم حاکم در ایران چه معنار و مفهومی دارد.

متاسفانه در میان غفلت و سهل انگاری کشورهای عربی این شعارها سر داده شد و بدون توجه به معنا و مضمون واقعی این مواضع امروزه شاهد گستردگی دخالت انقلاب اسلامی آیت الله خمینی در امور کشورهای عربی هستیم. در واقع اولین شعار و نخستین گام در دخالت انقلاب آیت الله خمینی در کشورهای عربی در این شعار نهفته است. جمهوری اسلامی آیت الله خمینی با استفاده از این شعار پروسهٔ دخالت در جهان عرب را آغاز نمود و هدف کلی این رژیم گسترش قدرت و نفوذ خود در عراق و کشورهای عربی بود که پس از سقوط صدام شاهد ورود نیروهای ایرانی به خاک عراق بودیم.

در تکنیک زبان جامع از عبارت کربلا استفاده میشود اما هدف بزرگتری در ورای این مفهوم پنهان است. آزاد سازی کربلا به معنی و مفهوم نفوذ جمهوری اسلامی و تشکیل یک دولت شیعی در عراق است. این شعار حامل پیامهای ایدئولوژیک است. اما پس از عدم موفقیت و بمباران شهر تهران آیت الله خمینی جام زهر را نوشید و زیربار امضای معاهده صلح رفت. دلیل ممانعت از صلح تنها ادامه جنگ و تصرف کشور عراق بود که پس از ناکامی شعار راه قدس از کربلا میگذرد به شعار ایدئولوژیک راه قدس از بیروت میگذرد تبدیل شد. از اینرو استراتژی آیت الله خمینی تغییر داده شد و این راه به سوی کشور لبنان تغییر داده شد که در نتیجهٔ آن گروه شبه دولتی حزب الله در لبنان تاسیس شد. تاسیس این حزب تنها مقدمه برنام ریزی برای اهداف بزرگتری بود. جمهوری اسلامی آرام و بیقرار برای تسلط بر جهان اسلام از روشها و تکنیکهای دیگری بهره میجوید.

تقـویـت جـهـان اسـلام

«جهان اسلام» از جمله فریادهایی است که روزانه صدها بار در فرهنگ و ادبیات انقلاب اسلامی تکرار میشود. در اخبار، خبرگزاریها، رسانه های جمعی و سخنرانیها از جهان اسلام نام برده میشود که جهان اسلام در خطر است و باید تقویت شود. با توجه به تکنیک زبان جامع جهان اسلام در ادبیات جمهوری اسلامی دارای چه معنایی است و جهان اسلام شامل کدام کشورها میشود؟ با توجه به اینکه قبله مسلمانان در شبه جزیرة العرب واقع شده است آیا جهان اسلام شامل کشور عربستان سعودی میشود؟ در واقع در تکنیک زبان جامع شعارها و عبارات سیاسی دارای چند معنی میشوند که در باطن خود یک معنی و در ظاهر دا ای معنی دیگری میشوند از اینرو با در نظر گرفتن تکنیک زبان جامع جهان اسلام در ادبیات جمهوری اسلامی دارای چه معنایی میشود. از سوی دیگر عبارت **«ولی امر مسلمین»** یکی از القاب رهبران ایدئولوژیک انقلاب اسلامی است که از ابتدای تاسیس این انقلاب بکار میرود. باتوجه به اینکه نظام حاکم در جمهوری اسلامی یک نظام شیعی است آیا کشورهای سنی مذهب ولایت رهبر جمهوری اسلامی را میپذیرند؟

در واقع وجود عبارات **«جهان»** در **«جهان اسلام»** گویای معانی و پیامهای متعددی است. همچنانکه پیشتر اشاره شده مطابق اصل دوازده قانون اساسی کشور ایران مذهب رسمی کشور شیعه است و این مذهب تا ابدالدهر غیرقابل تغییر خواهد بود. اما این ماده قانونب نشان میدهد که رژیم حاکم در ایران را تنها رژیمی است که اساس قوانین و سیاست خود را بر یک مذهب بنا میدهد. در حالیکه همه کشورهای اسلامی قوانین، سیاستها و دستورالعملهای خود را اسلام بنا نهاده اند. اما رژیمی انقلابی ایران مستقیما از مذهب شیعه نام میبرد و از آنجا کخ شیعه برتر از اسلام و با نام اسلام ناب معرفی میشود در نتیجه تنها از گروههای شیعی حمایت میشود. لکن برای پنهان نمودن نام شیعه از مسلمانان از نام اسلام استفاده میشود.

علاوه براین در ادبیات جمهوری اسلامی هرگز از نام اسلام به تنهایی استفاده نمیشود که برای نام بردن از «اسلام» همواره عبارت «جهان اسلام» بکار برده میشود. استفاده از عبارات و اصطلاحات کلی و کلان به انقلاب ایران وجهه ای بین المللی و جایگاهی بزرگ میبخشد. جهان اسلام شامل همه کشورهای اسلامی میشود یعنی در نظر اداره کنندگان جمهوری اسلامی، انقلاب ایران فراتر از کشور ایران است و محدودهٔ آن شامل جهان اسلام میشود. بنابراین در ادبیات این انقلاب همواره بر مفاهیم جهانی و کلان تاکید میشود و رهبران این انقلاب همواره با استفاده از این عبارات یک جایگاه جهانی و کلانی را برای خود ترسیم نموده اند و خود را در قلهٔ جهان اسلام احساس میکنند. وجود عبارت جهان اسلام در ادبیات اسلام ایرانی باعث شده است که عبارات و اصطلاحات این انقلاب ازنوع کلان و بزرگ انتخاب شوند و رهبران انقلاب از مسافتی بالاتر به مسلمانان جهان نگاه کنند. از اینرو انتخاب لقب **«ولی امر مسلمین»** برای رهبر انقلاب ایران این نکته را ثابت میکند که جهان اسلام تحت رهبری و اوامر رهبر جمهوری اسلامی ایران است.

پس از انقلاب ۱۳۵۷شمسی این انقلاب در دههٔ هفتاد میلادی با استفاده از کشمکش میان شرق و غرب و بحرانهای جنگ سرد برای جذب مسلمانان از نام اسلام بهره برداری کرد و نام انقلاب شیعه بوسیله آیت الله خمینی به «انقلاب اسلامی» تغییر داده شد. در حالیکه طبق ماده دوازده قانون اساسی مذهب این کشور برمبنای شیعه اثنی عشر استوار است. از اینرو علیرغم نامگذاری این انقلاب بنام اسلام اما این انقلاب اهداف ایرانیان شیعه را تامین میکند و برای تحقق اهداف ملی ایرانیان فعالیت میکند. جمهوری اسلامی با بهره گیری از تکنیک زبان جامع فریاد **«تقویت جهان اسلام»** را سر می دهد که در حقیقت جهان اسلام همان جهان شیعه و قدرت کشور ایران است که جمهوری شیعه برای تقویت آن از گروهها و احزاب شیعه را در کشورهای عربی حمایت میکند تا زمینه تقویت شیعیان فراهم شود و از این طریق قدرت ایرانی درمقابل عرب افزایش یابد.

ذکر نوع و ماهیت این اسلام مهم است تا اهداف پنهان این اسلام و انقلاب آیت الله خمینی روشن شود. بنابراین اسلام ایرانی در ادبیات جمهوری اسلامی براساس اعتقادات و باورهای شیعی طراحی و گسترش می یابد و تکنیک زبان جامع در انقلاب اسلامی به انتشار ایدئولوژی انقلاب اسلامی کمک میکند و زمینهٔ ورود تشییع را به کشورهای دیگر هموار میسازد و تجاوزات جمهوری اسلامی در منطقه و جهان را با اصطلاحات و الفاظ اسلامی و انسانی مشروع میسازد. بطوریکه مخاطب گمان میکند که هدف انقلاب اسلامی خدمت به مسلمانان و دین رسول الله (ص) است. براساس ادبیات انقلاب ایران عبارت **اسلام** همان **تشییع صفوی** است و انقلاب اسلامی ایران منعکس کننده این نوع اسلام است که به اسلام ایرانی معروف است. این اسلام منعکس کنندهٔ اهداف و منافع حاکمیت در کشور ایران است اما از اشاره مستقیم به منافع و اهداف ایرانی خودداری میشود به جای آن از عبارت **تقویت جهان اسلام** استفاده میشود و در همه این عبارات است و **اسلام** به حاکمیت در ایران و منافع مردم ایران اشاره دارد که برعلیه منافع اهل تسنن و عربهای خلیج سازماندهی میشود.

در ادبیات جمهوری اسلامی با بهره گیری از زبان جامع همهٔ عبارات و اصطلاحات با معانی متفاوتی بکار برده میشوند که با معنی اصلی و رایج آنها متفاوت است. جهان اسلام در ادبیات انقلاب اسلامی از مجموع شیعیان عراق، شیعیان لبنان و یمن تشکیل میشود که ایرانی در رأس این هرم قرار گرفته است. اشاره به تقویت جهان اسلام هرگز بدون علت نیست. این جهان همان جهانی است که رهبر جمهوری اسلامی در رأس آن قرار گرفته و **ولی امر مسلمین** خوانده میشود. جمهوری اسلامی با بکارگیری مفاهیم و اصطلاحات جهانی و کلان خواهان نمایش قدرت بین المللی ایران است و جهان اسلام به عنوان ابزاری ساده و ارزان در خدمت اهداف سیاسی جمهوری اسلامی تبدیل شده است و همهٔ پتانسیل این انقلاب در راه تامین اهداف ایرانیان برضد عربهای اهل تسنن مصرف میشود.

در شوروی سابق با استفاده از تکنیک زبان جامع برای برگزاری «قیام مسلحانه» از عبارت «تظاهرات مسالمت آمیز» استفاده میشد. وقتی دولت و یا مقامات سیاسی از مردم میخواهند تا یک قیام مسلحانه برعلیه مخالفان دولت راه اندازی شود از اصطلاح تظاهرات مسالمت آمیز استفاده میکردند. درحالیکه مقصود استفاده از سلاح برعلیه گروههای مخالف دولت بود. بنابراین در ادبیات جمهوری اسلامی تقویت جهان اسلام در واقع به معنای تقویت نفوذ ایرانیان در منطقه است که تضعیف و نابودی اهل تسنن و کشورهای عربی را به همراه دارد به این دلیل سنت ناسزاگویی صفویان برعلیه اهل تسنن را در میان شیعه رایج شده و امروزه کشورهای عربی و حاکمان آنها بنام خانواده ابوسفیان لقب میگیرند.

براساس تکنیک زبان جامعه تقویت جهان اسلام در ادبیات و عملکرد جمهوری اسلامی ایران به معنی تقویت جمهوری اسلامی ایران و مجموعه شیعیان منطقه و تضعیف کشورهای عرب منطقه است. از اینرو جمهوری اسلامی اقدام به تحریک و حمایت از گروههای شیعه برضد دولتهای عربی میکند و از همه احزاب، گروهها و شخصیتهای مخالف مسلمان در کشورهای عربی حمایت مالی و تسلیحاتی میکند تا جایگاه بین المللی و منطقه ای ایران مستحکم شود و کشورهای عربی تضعیف شوند. اما برای تقویت جهان اسلام ازچه راهکارها وتکنیکهایی استفاده میشود. درجمهوری اسلامی اولین تکنیک صدورانقلاب است که ازطریق صدورانقلاب به جهان اسلام اهداف اسلام ایرانی محقق میشود.

شکل گیری و رواج اصطلاح «خدمت به مسلمانان و خدمت به اسلام» در چهارچوب احساس مسئولیت حاکمان انقلاب ایرانی جای گرفته است و رهبر و نمایندگان او برای خدمت به مسلمانان اشکهای زیادی ریخته اند و همهٔ سرمایه های داخلی مردم را برای تحقق این هدف بکار برده اند. در واقع انقلاب ۱۳۵۷ شمسی تنها یک بخش از اسلام ایرانی را تشکیل میدهد و بخش بزرگتر و مهمتر در صدور این انقلاب نهفته است که قدرت یک کشور و وجود یک ملت به آن وابسته است. صدور انقلاب یکی از الهام بخش ترین شعارهایی است که یک انقلاب میتواند سایر نقاط جهان را از وجود خویش سرشار سازد.

پس از پیروزی حزب بلشویک در شوروی سابق همه برنامه ها و تصمیم گیریها در جهت صدور انقلاب بلشویک بکار گرفته شد تا این انقلاب به سراسر جهان نفوذ کند و یک جامعه ایده آل را تشکیل دهد. این ایده جهان را با یک بحران بزرگ روبرو کرد و زمینه را برای رویایی دو ابرقدرت با بمبهای اتمی فراهم نمود. اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران همین ایده با همین جزئیات اتخاذ گردید و صدور این انقلاب به سایر نقاط جهان در اولویت قرار گرفت. صدور انقلاب زمینه را برای گسترش ایده ها و باورهای یک انقلاب هموار میسازد و سایر ملتها را تحت تاثیر انقلاب و ایدئولوژی انقلاب قرار میدهد. پس از پیروزی حزب بلشویک این حزب ایده تشکیل یک جامعه ایده آل را به همه کشورهای جهان عرضه نمود که در آن همه انسانها در تساوی و برابری زندگی میکنند و از حقوق یکسان برخوردار خواهند شد. اما این ایدئولوژی در انقلاب اسلامی بر شیعه سازی کشورهای مسلمان تمرکز دارد تا امپراطوری ایرانی تحت نام اسلام از میان کشورهای اسلامی تاسیس گردد. بنابراین صدور انقلاب پس از تحقق انقلاب یکی از عوامل ادامه انقلاب است که به موجب این تاکتیک انقلاب و ارزشهای انقلابی به کشورهای جهان صادر میشود. اما از آنجا که این انقلاب مطابق قانون اساسی این کشور انقلابی شیعه است. لذا در صدور انقلاب ارزشهای مورد نظر شیعه صفوی یا اسلام ایرانی صادر میشود. اما صدور انقلاب چگونه صورت میگیرد.

صدور انقلاب یا ارسال سلاح

اصولا صدور انقلاب بر اصل ۱۵۴ قانون اساسی در جمهوری اسلامی تکیه دارد. مطابق مادهٔ ۱۵۴؛ جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جوامع بشری را آرمان خود می داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می شناسد. **بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملتهای دیگر از مبارزه حق طلبانه مستضعفین دربرابر مستکبرین درهرنطقه ازجهان حمایت میکند.**

در نگاه نخست به این قانون مشاهده میشود که در این ماده ابتدا از سعادت انسان سخن به میان میآید که در آن انقلاب اسلامی ایران مسئولیت تامین سعادت بشری در جوامع دیگر را برعهده دارد تا با بهره برداری از بهانهٔ تامین سعادت زمینهٔ دخالت خود رامهیا سازد. سپس سعادت انسان به استقلال و آزادی پیوند میخورد یعنی سعادت انسان به استقلال و آزادی او وابسته است و برای تحقق سعادت انسانها باید ابتدا آزادی خود را بدست آورند. آرمان، سعادت، شهادت، استقلال و آزادی ویژگی اساسی ایدئولوژیها درجهان هستند. ایدئولوژیهای بنیادگرایان و رادیکالیستهای مذهبی در جهان برپایهٔ این شعارها و اداعا تنظیم میگردد و و ادبیات این گروهها همواره سرشار از کلماتی مانند آرمان، سعادت، شهادت، استقلال و آزادی است که همهٔ این مفاهیم و شعارها دارای معانی خاصی است که با تعاریف جهانی و بین المللی تفاوت بنیادین دارد. آزادی یعنی حق تعیین تکلیف که برمبنای انتخاب فرد بنا شده باشد و دولت و نظام سیاسی حق دخالت در تعیین سرنوشت افراد را ندارد. اما در جمهوری اسلامی همهٔ حقوق اجتماعی و مدنی در چهارچوب ایدئولوژی انقلاب تعریف و محصور میشود که در مفهوم ایدئولوژیک خود یعنی عمل براساس الگوها و ارزشهای اعتقادی رژیم جمهوری اسلامی. در نظامهای ایدئولوژیک افراد براساس بایدها و نبایدهای یک ایدئولوژی جمعی محصور میشوند و باید براساس الگوها و معیارهای انقلاب عمل کنند و هر فردی که از این معیارها و ارزشهای انقلابی سرپیچی کند با برچسب ضد انقلاب و محارب با خدا مواجه خواهد شد. این بایدها فرد را مجبور میسازند که در یک مسیر مشخص و معینی حرکت کند و نبایدها فرد را از خروج از این مسیر منع میسازند آزادی در این ماده یعنی عمل بر مبنای معیارهای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران است. در رژیم جمهوری اسلامی آزادی با مفهوم جهانی و لیبرال خود تفاوت دارد و به معنی بی بند و باری است و دائما تلاش میگردد که آزادی در دورن یک چهارچوب ایدئولوژیک گذاشته شود تا مطابق محدودیتهای اعتقادی و ایدئولوژیکی انقلاب آیت الله خمینی تعریف گردد.

در مرحلهٔ بعد از **خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملتهای دیگر** نام برده میشود. یعنی جمهوری اسلامی بر عدم دخالت در امور سایر کشورهای جهان تاکید میکند. اما در ادامه سطر ناگهان **از مبارزه حق طلبانه مستضعفین دربرابر مستکبرین درهرنطقه ازجهان حمایت میکند.** وجود این دو جمله حکایت از تناقض صریحی در قانونگذاری جمهوری اسلامی دارد. در این دو جمله قانون گذار و قانون نویس مرتکب یک اشتباه قانونی شده است که در یک طرف جمله بر عدم دخالت تاکید میکند و در طرف دیگر بر حمایت از مبارزات ملتهای مستضعف تاکید میکند. یعنی هرجا گروههایی بنام گروههای مستضعف در کشورهای دیگر در حال مبارزه باشند جمهوری اسلامی از مبارزات آنها حمایت کند. حمایت از مبارزات و عدم مداخله یکدیگر را نقض میکنند. قراردادن واژهٔ مبارزه در این ماده چندان عجیب نیست چراکه مبارزه تبین کنندهٔ ایدئولوژی انقلابها است. ارزشها و اهداف یک مبارزه به تنهایی محقق نمیشود و نیازمند ابزار و زمینهٔ مناسب است تا مبارزه اهداف خاص خود را محقق سازد. این ابزارها همان سلاح و تجهیزات نظامی هستند. از آنجا که مبارزه با اسلحه و مهمات ارتباط دارد بنابراین جمهوری اسلامی سعادت جوامع بشری را در مبارزه و جنگ میبیند و چون جنگ و مبارزه نیازمند سلاح و تجهیزات نظامی است. لذا ارسال سلاح به انسانها و احزاب خارجی درنظام جمهوری ایران یک رسالت انقلابی به شمار میآید و این وظیفه برعهدهٔ نیروی پاسداران انقلاب گذاشته شده است.

تناقض عمده در مادهٔ ۱۵۴ این است که نویسنده و تصویب کنندهٔ این ماده مجموعه ای از تناقضات را در کنارهم قرار داده اند تا یک مجوز شرعی و یک دلیل قانونی برای دخالت در امور سایر کشورها فراهم نمایند و بدون توجه به این تناقضات ابتدا تاکید میکند که در امور داخلی ملتها دخالت نمیکند اما درمقابل بر ارسال سلاح و تجهیزات نظامی به مستضعفین اصرار میکند. چگونه این تناقض آشکار قابل دفاع است وقتی که کسی اعلام کند که درامور داخلی خانوادهٔ شما دخالت نمیکند اما درنزاعهای داخلی خانواده از یک عضو در مقابل سایر اعضای خانواده حمایت میکند. وقتی که تصویب کننده و مجری این ماده بر عدم دخالت در امور داخلی یک کشور اصرار میکند چرا در جوامع دیگر از یک حزب در برابر سایر احزاب حمایت میکند و با ارسال سلاح و مهمات یک گروه را برعلیه سایرگروهها و احزاب مسلح میسازد. آیا دولت جمهوری اسلامی ایران به سایر کشورها اجازه میدهد که به احزاب و گروههای داخل کشور مهمات و تجهیزات سنگین ارسال نمایند و آنها را با انواع موشک و هواپیما مسلح سازند و نام این اقدام را حمایت از مظلومین جهان بگذارند.

درحالیکه جمهوری اسلامی اجازهٔ تاسیس حزب سیاسی را به هیچ گروهی نمیدهد و حمل سلاح را برای افراد مجاز نمیداند اما ارسال سلاح به افراد و احزاب خارجی را برای خود مجاز میشمارد و آن را در قالب یک مادهٔ قانونی تصویب کرده است و دولت را ملزم به استفاده از آن میسازد تا از احزاب و گروههای بنیادگرا در کشورهای عربی با سلاح و مهمات حمایت کند. اما حمل سلاح و مهمات در داخل کشور را ممنوع میسازد و حق تاسیس احزاب را از گروههای سیاسی داخلی سلب نموده است. کارکردها و عملکرد احزاب در جامعه باعث تحرک نظام سیاسی و نوآوری در زمینهٔ مدیریت سیاسی و اقتصادی میشود تا انحصار سیاسی و اقتصادی از دست یک گروه و یا یک حزب خارج گردد اما همهٔ این فعالیتها و امتیازات سیاسی در جمهوری اسلامی ممنوع شده است و زمینهٔ فعالیت احزاب در قلمرو انقلاب محدود شده است. اصولا در انقلابها و ایدئولوژی های مذهبی کلید امور تنها در دست رهبر انقلاب است و همهٔ فعالیتها و امتیازات سیاسی و اقتصادی زیر نظر رهبر اداره میشود. بنابراین نیاز به وجود احزاب از بین میرود. اما از وجود آزادی احزاب در کشورهای عربی سوء استفاده میکند و برخی از گروهها و احزاب را برعلیه احزاب دیگر مسلح میکند.

مطابق قوانین و معاهده های بین المللی ارسال و فروش سلاح فقط به دولتها مجاز است و ارسال و فروش سلاح به گروهها و یا احزاب ممنوع است. دولتها با رای مستقیم انتخاب میشوند. درهر کشور فقط یک دولت وجود دارد و در سازمان ملل دولتها به رسمیت شناخته میشوند. هر کشور دارای یک قانون اساسی است و دولتها براساس قانون اساسی عمل میکنند. اما احزاب بوسیلهٔ سیاستمداران، نظامیان و مردان مذهبی تشکیل میشوند و به عنوان بخشی از یک دولت به حساب می آیند و فاقد قانون اساسی هستند، از اینرو در هر کشور ممکن است چندین حزب وجود داشته باشد که در فعالیتهای سیاسی رقابت میکنند. در علوم سیاسی و همچنین براساس معاهده های بین المللی و قوانین کشورها احزاب نمیتوانند اسلحه و مهمات نگهداری کنند چرا وظیفهٔ آنها مشارکت در فعالیتهای سیاسی است تا نظام سیاسی یک کشور تعادل خود را حفظ نماید. بنابراین خرید و نگهداری سلاح و مهمات بوسیلهٔ احزاب ممنوع است. اما جمهوری اسلامی با نقض همهٔ قوانین بین المللی سیاست خود را بر ارسال سلاح به احزاب و گروههای بنیادگرا و تندرو در کشورهای عربی متركز كرده است و با این سیاست امنیت کشورهای عربی را تهدید میکند.

از عوامل و دلایل مهمی که زمینه را برای دخالت جمهوری اسلامی در کشورهای عربی هموار میسازد عدم وجود یک دولت قدرتمند و عمل براساس هویت مذهبی است. از آنجا که کشورهای عربی فاقد دولتهای مقتدری هستند و هویت فرد در این کشورها براساس دین و مذهب تعریف میشود جمهوری اسلامی از حمایت شهروندان شیعه در کشورهای عربی بهره مند میشود و این کشورها را به محلی برای ارسال اسلحه تبدیل میکند و شهروندان این کشورها را در جهت اجرای اهداف خود بکار میگیرد. وقتی که عنصر مذهب در کشورهای عربی اساس هویت اجتماعی و فردی تعریف میشود و به قومیت و فاکتورهای ملی توجهی نمیشود شهروند براساس هویت مذهبی خود به عمل میکند و

شیعیان عرب بیش از آنکه خاک و وطن خود را دوست داشته باشند به مرکزیت شیعه در تهران وابسته میشوند. این وابستگی فرصت بزرگی در اختیار رژیم حاکم قرار میدهد تا این شهروندان را در جهت تامین منافع خود بکار گیرد.

مطابق این ماده حمایت از مظلومان تنها در قالب جنگ و مبارزه خلاصه شده است و کمک به تقویت اقتصاد کشورها و احزاب اسلامی ممنوع شده است که انقلاب اسلامی از دخالت درامور اقتصادی در داخل کشورهای دیگر مانند عراق، لبنان، یمن و فلسطین خودداری میکند اما درمقابل در امورنظامی دخالت میکند و گروههای مسلح را مورد حمایت قرار میدهد. تناقض فاحش این است که انقلاب اسلامی امور را به امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و نظامی تقسیم میکندو و ازدخالت در امور اقتصادی خودداری میکند و از کمک مالی به فلسطینیان خودداری میکند اما در امور نظامی و سیاسی این کشور مستقیما دخالت میکند. سیاست ارسال سلاح به احزاب و گروههای خارجی در جمهوری اسلامی از طریق قانون اساسی برای دولت مجاز شده است و با نام حمایت از «مستضعفان جهان» مشروع میشود.

مستضعفان جهان گروههای بنیادگرا

در نگاه نظریه پردازان و سیاستمداران جمهوری اسلامی بدون وجود این مادهٔ قانونی مشروعیت انقلاب زیر سوال می رود و برای اینکه حرکت انقلابی جمهوری اسلامی متوقف نشود ساخت گروهی با نام مستضعفان جهان امری لازم و ضروری میشود تا بهانهٔ لازم برای مداخله در سایر کشورها فراهم شود. برای حفظ نشاط و پویایی انقلاب باید ارزشهای انقلابی همواره در حال صدور باقی بمانند گروههای مستضعف بیشتری را پیدا کرد و از آنها حمایت کرد. البته این گروهها و احزاب جیره خور بیش از آنکه از منابع انقلاب تغذیه کنند در واقع انقلاب ایران از آنها تغذیه میکند ذو با وجود خویش خون را در رگهای انقلاب جاری میسازند و بدون آنها موجودیت انقلاب مورد تهدید واقع میگردد. این گروهها و احزاب برای انقلاب نیازسازی میکنند و انقلاب را به تحرک و پویایی مجبور میکنند.

نیاز این جیره خواران به سلاح و تجهیزات نظامی باعث تقویت و مشروعیت بخشی به انقلاب میشوند و با حضور خود منجر به تقویت انقلاب اسلامی میشوند چراکه ایرانی در صورت نیاز این احزاب و گروهها را در جهت تحقق اهداف خود بکار میگیرد. بنابراین بیش از آنکه این گروهها و احزاب جیره خور به انقلاب وابسته باشند انقلاب و رهبر آن به این احزاب و گروهها وابسته هستند. اما محدوده عمل و فعالیت مستضعفان جهان تنها در کشورهای عربی واقع شده است. یعنی جمهوری اسلامی همه مخالفان سیاسی و اقلیتهای شیعی در کشورهای عربی را با نام مستضعف معرفی میکند و دولت مرکزی را به ارسال سلاح برای این گروهها موظف میسازد. از اینرو رعایت اصل ۱۵۴ برای دولت و سیاستمدار ایرانی واجب است. تا با حمایت مالی و تسلیحاتی از از احزاب گروههای عربی امنیت و آرامش کشورهای عربی سلب شود و از این طریق احزاب و جیره خواران انقلاب زمینه نفوذ جمهوری اسلامی در کشورهای عربی فراهم شود و درصورت نیاز این گروهها واحزاب برای تامین منافع جمهوری اسلامی واردعمل شوند.

با نگاهی دقیق به حوزه فعالیت انقلاب اسلامی در منطقه متوجه میشویم که دامنه فعالیت جمهوری اسلامی در محدودهٔ کشورهای عربی است چراکه محیط عربی مکان بسیار مناسبی را برای فعالیت انقلاب اسلامی فراهم کرده است. ضعف دولت، عدم وجود نهادهای اطلاعاتی و موسسات امنیتی و ضعف نظامی در کشورهای عربی زمینه را برای دخالتهای جمهوری اسلامی مهیا نموده است. جنگهای داخلی در کشورهای عربی در عراق، یمن، سوریه و لبنان در نتیجه دخالتهای جمهوری اسلامی صورت میگیرد که خواهان گسترش قدرت خود در منطقه و مقابله با کشورهای عربی است. ارسال سلاح و تاسیس شاخه بین المللی سپاه قدس در همین راستا صورت میگیرد.

تنها کشوری که برای صدور ایدئولوژی خویش از نیروی نظامی استفاده میکند جمهوری اسلامی است. این رژیم برای توسعه اهداف و مدیریت جنگهای منطقه ای یک شاخه نظامی پرورش داده است که همه فعالیتها و اقدامات خویش را در جهت نا امن کردن کشورهای عربی بکار گرفته است. این شاخه نظامی وابسته به سپاه پاسداران است که وظیفه آن ارسال اسلحه و کمک به گروههای شیعی برای مقابله با دولتهای عربی خود است تا در نهایت زمینه تضعیف کشورهای عربی و تقویت جمهوری اسلامی فراهم شود. اما همه این فعالیتها تحت مسمی های اسلامی و انسانی عمل میکنند. مستضعفان یکی از این عبارات انسانی اسلامی است که این احساس را القا میکند که سپاه قدس مشغول کمک رسانی به مستضعفان است تا فعالیتها و اقدامات آن مشروع گردد. اما این گروهها و احزاب مستضعف در واقع همان گروهها و احزاب شیعی هستند که بنام مستضعفان، محرومان و مظلومان از آنها نام برده میشود و ظالم و مستکبر یعنی دولتهای عربی و اهل تسنن هستند. یعنی اهل تسنن در جایگاه ظالمی هستند که حقوق اقلیتهای شیعی را از بین برده اند. اگر مطابق معیارهای انقلاب اسلامی به داخل جمهوری اسلامی نگاه کنیم خواهیم که مظلومترین مردم در این کشور اهل تسنن هستند که مورد شدیدترین تبعیضها هستند بطوریکه اهل تسنن در تهران پایتخت ایران فاقد یک مسجد هستند در حالیکه اهل تسنن در شهر لندن پایتخت انگلیس دهها مسجد احداث کرده اند.

وقتی که جیره خواران جمهوری اسلامی مستضعفان جهان خوانده میشوند چرا حقوق اولیه اقلیت عرب و سایر مردم محروم کشور ایران رعایت نمیشود. استعمار داخلی اقلیت قومی عرب و استثمار منابع طبیعی این اقلیت با چه نام و برهانی توجیه میشود. گروهها و احزابی که خود را دشمنان استعمار جهانی می خوانند چرا از استعمار داخلی جمهوری اسلامی حمایت میکنند و چرا در مقابل استعمار اقلیت قومی عرب و استثمار درآمدهای نفتی و منابع طبیعی عرب سکوت کرده اند و چرا در استعمار عرب و استثمار حقوق اقلیت قومی عرب با دولت ایران شریک هستند.

وجود این ماده قانونی تنها برای ارضای قدرت طلبی رهبران انقلاب ایران طراحی و تصویب شده است و علیرغم همه تناقضات قانونی خویش به سمبل سیاست خارجی جمهوری اسلامی تبدیل شده است. این ماده قانونی فعالیت دولت را تحت الشعاع قرار داده و همه جهت گیریهای سیاسی و سرمایه های اقتصادی مردم را در جهت تحقق اهداف این ماده به هدر داده است. جمهوری اسلامی با بهره گیری از این قوانین امنیت همهٔ کشورهای جهان را تهدید میکند و ارسال اسلحه و تجهیزات نظامی به گروههای خارجی را قانونی میکند. معمولا گروهها و احزاب شیعه در کشورهای عربی پراکنده شده اند. این مادهٔ قانونی برای تقویت گروهها و احزاب شیعی درمنطقه فراهم گردید تا این گروهها با حمایتهای مالی و تسلیحاتی ایران از انقلاب شیعه حمایت کنند و درصورتیکه انقلاب شیعه احساس خطر نماید این گروهها و احزاب برعلیه دولتهای خود وارد جنگ شوند. احزابی که تنها در جهت خدمت به انقلاب پرورش داده شدند و چشم و گوش بسته مجریان مطامع و منافع اسلام ایرانی هستند و دستورات ولی فقیه را اجرا میکنند. انقلاب ایران برای شیعیان منطقه یک مرکز اعتقادی و ایدئولوژیکی است که از اعتقادات و باورهای شیعیان جهان حمایت میکند اما این انقلاب با هدف دفاع از موجودیت ایرانیان فعالیت میکند و از هر ابزاری برای دفاع از حقوق ایرانی استفاده میکند. هدف قرار دادن یمن، بحرین، لبنان، عراق و کویت در چهارچوب همین ایدئولوژی نهفته است.

الفاروق سمبل قومیت عرب

مطابق تبلیغات ایرانیان معاصر و طبقهٔ یهودیان حامی زرتشتیان این ادعا مطرح میشود که جریان شعوبیه از قرن دوم هجری در واکنش به اقدامات بنی امیه در برتری دادن عرب بر عجم آغاز شد. اما شواهد و اسناد تاریخی عکس این ادعا را نشان میدهد که برخلاف تبلیغات دستگاه رضاشاهی ایدئولوژی شعوبیه پیش از قرن دوم هجری آغاز شده بود. در واقع رویدادی بنام شعوبیه در قرن دوم آغاز شد اما **«استراتژی کلی شعوبیه» ریشه در تاریخ زرتشتیان دارد و شعوبیهٔ اول در پیش از ورود اسلام اتفاق افتاد**. بطوریکه در اولین اقدام خسرو پرویز پادشاه مجوسیان برخلاف رسم شاهانه دعوتنامهٔ دیپلوماتیک پیامبر اسلام را با بی ادبی و خارج از عرف شاهانه پاره میکند. اقدام خسرو پرویز در مقایسه با پاسخ مؤدبانه و تحسین برانگیز مقوقس پادشاه مسیحی حبشه فاقد شأن و منزلت شاهانه است. صد البته چنین اقدام منافی وجود تمدن است و نقض کنندهٔ ادعای ایرانیان معاصر است که خود را صاحب تمدن میدانند و بیشترمنعکس کنندهٔ انحطاط اخلاقی جامعه ساسانیان است. وجود این نامه و نحوهٔ عملکرد پیامبر حاوی پیامها و نکات برجسته ای است که تاکنون مورد توجه طبقهٔ نویسندگان عرب قرار نگرفته است تا جوانب پیشرفته این اقدام پیامبرآشکار گردد و میزان عقب ماندگی سیاسی و فرهنگی دستگاه ساسانی برای مدعیان بی دانش و متعصبان تاریخ پرست ایرانی مشخص گردد که عرب را بیسواد، وحشی، جاهل، شهوت ران، احمق و حتی بی تربیت مینامد. اولین و مهمترین پیامی که دعوتنامه پیامبر برای دولتمردان جمهوری اسلامی دارد این است که اقدام پیامبر عملی کاملا حکمت آمیز و سیاسی است که تا به امروز به عنوان یکی از وجوه محترمانه سیاسی در روابط ملتها تلقی میگردد. پیامبر به سران دولتها نامه نگاری میکند و این نشانگر آشنایی عرب با رسوم رایج کشورداری و قواعد بین دولتها است. درحالیکه واکنش خسرو پرویز حکایت از عدم آشنایی این پادشاه و عقب ماندگی دستگاه حاکمه به اصول و قواعد کشورداری است که همه عمر خود را در جنگ و فساد گذرانده بود. دوم آنکه پیامبر راه ارتباط را با مشرکان باز میگذارد و با نگارش نامه بطور محترمانه آنها را به دین اسلام دعوت میکند.

اما دومین اقدام دشمن ستیزانه و معاند برعلیه عرب توسط یکی از مجوسیان بنام "فیروز ابو لؤلؤ" اتفاق افتاد که از روی قهر و کینهٔ مجوسی خویش خلیفهٔ دوم عمربن خطاب را درحالیکه به نماز ایستاده بود به شهادت میرساند. عمر بن خطاب خلیفهٔ دوم مسلمین و مؤسس دولت اسلامی است که توانست امپراطوریهای مدعی قدرت را در هم شکند و با درایت، حکمت، شجاعت خویش توانست به حیات امپراطوری رم شرقی و امپراطوری ساسانیان پایان دهد و سرزمین شام و مصر را آزاد کند. چنین رهبری درعین تواضع وفروتنی به نماز میایستد وبدست یک غلام مجوسی کشته میشود. داستان غم انگیزی که حکایت از دردهای بزرگی دارد که یکی از رهبران بزرگ تاریخ اسلام و عرب با همه افتخارات دینی و اسلامی خود به دست یک غلام مجوسی از پشت خنجر میخورد. رهبری که عرش امپراطوریهای بزرگ جهان را بر زمین ریخت و تاج و تخت شاهان را ویران نمود وقتی به نماز میایست دست غدار مجوسی خنجر زهرآگین خود را در پشت این رهبر بزرگ فرو میکند تا عقده های خویش را خالی نماید.

در حقیقت این میزان عداوت و دشمنی از عرب در هیچ فرهنگی از فرهنگهای غیرعربی مشاهده نشده است و همه سرزمینها و ملتهایی که توسط مسلمانان فتح شده اند با مسلمانان عرب با عزت و احترام برخورد نموده اند و سرزمینهای مجاور دریای خزر تا چین، روسیه، هند و اروپا با مسلمانان عرب و دشمنی مجوسیان و تنفر آنها نسبت به عرب از پیش از جریان شعوبیه آغاز شده بود و ریشه در تاریخ این سرزمین دارد. این شواهد تنها دو رویداد از حجم وسیع حملات زردشتیان برعلیه اسلام است که در قرون بعد زخمهای بسیاری بوسیله زردشتیان عجم بر کالبد اسلام گذارده میشود.

پیامبر اسلام (ص) براساس آشنایی خویش با رسوم و سنن زرتشتیان و نیز آگاهی از اعتقادات این قوم دربارهٔ عجم به مسلمانان هشدار داده بود و در زمان حیات خویش نگرانیهای خود را علنا اظهار داشته بود و نه تنها از فساد دینی و باورهای غیراخلاقی آنها اطلاع داشت که از ویژگی های رفتاری و مکر و فریب این قوم نیز باخبر بود. پیامبر اسلام (ص) اعتقادات و باورهای مجوسیان را تهدید بزرگی برای دین اسلام به شمار میآورد. از آنجا که زردشتیان به آداب و رسوم ازدواج اعتقاد نداشتند و به اصل اشتراک گذاری زنان و دختران اعتقاد داشتند. لذا پیامبر با آگاهی از این باورها از نزوج تعالیم دینی و فرهنگی مجوسیان با جامعهٔ عرب بیمناک بود. بنابراین اقامت و سکونت عجم در شبه جزیرة العرب را ممنوع میکند تا زمینه شیوع اعتقادات و باورهای مجوسیان در شبه جزیرة العرب فراهم نشود و به اسلام آسیبی وارد نیاید. پیامبر نگران است که مبادا دین اسلام به فساد گراید یا دین دیگری در قلب سرزمین اسلام پدید آید که موازی با دین اسلام عمل کند و دو دینی و ودوستگی درمیان مسلمانان بوجود آید و موجودیت و انسجام اسلام به خطر افتد.

مرکز جهان اسلام باید ازدسترس توطئه ها دور باشد و این سرزمین باید از آلودگیهای تحریف و آتش شرارتها ایمن بماند. پیامبر اسلام از ابتدای دعوت خود به خوبی ازتهدیدات عجم آگاهی دارد و ازمکر این قوم باخبر است. وقتی که برای پادشاهان سرزمینهای مجاور شبه جزیرة العرب نامه مینویسد وتا آنها را به اسلام دعوت کند خسرو پرویز پادشاه ساسانی نامهٔ پیامبر اسلام را پاره میکند تا اعتراض خود رابه قدرت گیری عرب نشان دهد. خسرو پرویز نمیخواهد حضور عرب را درمجاورت امپراطوری خود ببیند. بنابراین اعتقادات زردشتیان و واکنش خسرو پرویز از ذهن و ضمیر پیامبر را مشغول و نگران میسازد بنابراین به عرب توصیه میکند تا از اقامت عجم در قلب سرزمین اسلام و شریان حیات عرب جلوگیری گردد اما حس احترام به عجم حفظ شود و از ورود عجم برای ادای واجب حج استقبال شود اما از اقامت عجم در این سرزمین جلوگیری شود. اما پس از رحلت پیامبر نازک بینی و احساس مسئولیت خلفیهٔ اول ابوبکر و نیز خلیفهٔ دوم عمربن خطاب در اجرای سنن پیامبر هرگز اجازه نداند که دین اسلام درمعرض تحریفات و خطرات نفوذ بدعتها قرار گیرد و خلفای اسلامی با درایت و نازک اندیشی خود سیاست حفاظت از دین در مقابل تحریفات و خطرات داخلی و خارجی را بکار بردند و با همهٔ توطئه های داخلی و دشمنی های خارجی مقابله کردند. تاکید بر اجرای این سیاست بوسیله عمربن خطاب باعث شهادت ایشان بوسیلهٔ یک زردشتی برسر نماز گردید.

عمر بن خطاب از صحابهٔ نزدیک پیامبر بود. پیامبر اسلام او را ملقب به **الفاروق** نمود. علاوه بر این حفصه دختر عمر نیز همسر پیامبر اسلام (ص) بود. عمر بن خطاب در نتیجهٔ این ارتباط از بسیاری از نگرانیهای پیامبر (ص) اطلاع داشت. از همه مهمتر اینکخ عمر بن خطاب خلیفه دوم مسلمین فاتح امپراطوری ساسانی است. الفاروق با تدبیر و حکمت خویش ، بهره گیری از سردار شجاع عرب خالد بن ولید تخت و باروی خسرو پرویز را ویران نمود و با ورور به قلمرو عجم از نزدیک شاهد این جامعه و اعتقادات و اوورهای آن بود و از اوج سقوط اخلاقی و انحطاط فرهنگی مجوسیان آگاهی کامل داشت و توصیه ها و نگرانیهای پیامبر را مدنظر داشت و به شدت مراقب اجرای این اصل بود تا از اختلاط فرهنگی عرب با عجم جلوگیری نماید. بنابراین مطابق دستور پیامبر از اقامت عجم در شبه جزیرة جلوگیری میشد. البته عبارت عجم تنها محدود به زرتشتیان نبود بلکه شامل همهٔ غیرعربها میشد اما این اصطلاح کم کم به دلیل انحطاط اخلاقی شدید زرتشتیان به منظور تمایز آنها از سایر گروهها بکار گرفته شد.

بن خطاب بنابر همین نگرانی عمربن خطاب به عربهای قریش اجازۀ خروج از مکه و مدینه نمیداد و براین باور بود که سرزمین شبه جزیرة باید پاکی خود را حفظ کند و از اختلاط فرهنگی و دینی با سایر اقوام و ملل دور بماند تا مبادا آسیبی به دین اسلام وارد آید و تا به امروز و بنا به این سنت و اعتقاد راستین پیامبر از ورود غیرمسلمانان مانند مسیحیان و یهودیان به شهرهای «مکة المنورة» و «مدینة النبی» جلوگیری میگردد و از سکونت ایرانیان جلوگیری میشود. عمربن خطاب همواره از ورود عجم جلوگیری میکرد تا مبادا این قوم دین اسلام را تحریف نمایند و اسلام دیگری را موازی با دین اسلام تاسیس کنند. اما وقتی که از اقامت یک عجم جلوگیری میشود ناگهان آتش عقده های تاریخی مجوسیان در قلب یک مجوسی مشتعل میشود تا انتقام شکست تاریخی ساسانیان از فاتح این امپراطوری زردشتیان گرفته شود. وقتی که مغیرة بن شعبة تصمیم میگیرد که از بصرة برای زیارة حج به سوی مکة حرکت کند بنا به توصیه پیامبر اسلام از ورود غلام مجوسی او بنام فیروز ملقب به ابولؤلؤ جلوگیری میشود. تا اینکه پس از اصرار مغیرة بن شعبة خلیفه دوم مسلمین اجازه میدهد. لکن ابولؤلؤ برای انتقام از عدم اعطای اجازه برای ورود به سرزمین مقدس اسلام منتظر مینشیند تا الفاروق به نماز بایستد. مقابله با عربها تنها بر سر نماز ممکن بود چراکه عرب بر سر نماز شمشیر خود را کنار مینهد و خویشتن را به خداوند میسپارد. در موقع نماز این زردشتی به عمر بن خطاب حمله میکندو با ضربات چاقوی خویش خلیفه دوم را به شهادت میرساند.

این فاجعه حکایت از رسوایی بزرگی بر عقب ماندگی ذهنی عجم است که نمیتواند میان مصلحت یک دین و مصالح فردی خویش تمایز قایل شود. اقدام ابولؤلؤ عجمه ادعای عمر بن خطاب را در طرد عجم از سرزمین مقدس اسلام ثابت میکند و حقاینت و آینده نگری را اثبات میکند که از اقامت عجم در سرزمین شبه جزیرة هشدار میدهد. بنابراین عمربن خطاب از اقامت او درمکه جلوگیری میکند و این ساسانی در حال نماز به بن خطاب حمله میکند و با ضربات خنجر خلیفۀ دوم مسلمین را به شهادت میرساند. اصرار ابن خطاب براین سیاست باعث شهادت او به دست یک ساسانی گردید. چنین فاجعه بزرگی در جهان اسلام رخ میدهد اما در هیچ یک از آثار مذهبی و غیرمذهبی ایرانیان دیده نمیشود و دلیل و نحوۀ شهادت عمربن خطاب در تاریخ ایران پنهان گذارده میشود. ایرانی در لباس شیعی و و در لباس مسیحی یا یهودی هرگز به مسئلۀ شهادت الفاروق اشاره نمیکند. تاریخ ایران معاصر در رنگ اسلامی و غیراسلامی آن درمقابل دلیل و عامل شهادت بن خطاب سکوت میکند و سیاستمدار، مذهبی و پژوهشگر تاریخ در این کشور از ذکر این مسئله خودداری میکند تا مبادا چهرۀ واقعی ایرانی امروز شناخته شود و ماهیت دستگاه ایرانی درشکل مذهبی و سکولار آن آشکارگردد.

شهادت یک خلیفه بر سر نماز بوسیله خنجر زهرآگین را حتی دشمنان خلیفه هم مرتکب نمیشوند. دشمن در مصاف جنگ حریف و دشمن خود را میکشد تا شجاعت و دلیری خود را نشان دهد. اما قتل یک انسان بر سر نماز و از پشت بیانگر انحطاط اخلاق و اوج خیانت است که گواه وصیت پیامبر است.

مطابق شواهد مستند در جامعه ساسانی دهها پادشاه کشته شدند و تاریخ ساسانیان سرشار از کشتار و خیانت به پادشاهان است. فیروز زردشتی این رسم را در جامعه مسلمان جاری میسازد و این سنت شوم را بنیان مینهد و موجب ایجاد انگیزه برای خوارج گردید تا اینکه ابن ملجم خوارجی نیز با همان روش علی بن ابیطالب را به شهادت رساند. در واقع ابو لؤلؤ نماد انحطاط اخلاقی جامعه زردشتی بود که رسم خیانت به خلفای مسلمین را در جامعه اسلام رایج نمود. این همان نگرانی عظیم پیامبر بود تا مبدا رسمی و یا سنتی از سنن عجم به جامعه عرب سرازیر گردد و این جامعه را آلوده نماید. شهادت الفاروق پیامبر در فرهنگ و ادبیات ایران پنهان میماند. اما در مقابل شهادت علی بن ابی طالب از رحلت پیامبر اسلام عظیمتر به نمایش درمیآید و صدای شهادت علی بن ابیطالب تا مرز آسمان اوج میگیرد.

در ادبیات و فرهنگ صفویه لعن و نفرین فرستادن به ابوبکر و عمر بن خطاب در مساجد به دستور شاه اسماعیل واجب میشود و برای ترویج ناسزاگوی به الفاروق دسته هایی در خیابانها به راه می افتادند و در خیابانها و مجامع عمومی برعلیه خلفای مسلمین و بویژه بن خطاب فحاشی میکردند تا سنت لعن و نفرین به خلفای اسلام در فرهنگ و ادبیات شیعه رواج پیدا کرد. در دورهٔ رضاشاه عدوات و دشمنی با ابوبکر و عمر بن خطاب جلوهٔ ملی به خود میگیرد و از آنجا که عمر بن خطاب فاتح قلمرو ساسانیان است سنت عمر ستیزی ادامه پیدا میکند و تحت آموزشهای یهودیان عرب پابرهنه و وحشی لقب میگیرد وبه مرکز عقب ماندگی، عیاشی، هوسبازی و خیانت تبدیل شود.

اما مسئله قتل خلیفهٔ مسلمانان پنهان میماند که عزت و شرف را برای زن و دختر زردشتی به ارمغان آورد و او را از شر تجاوزهای گروهی نجات داد. پیش از فتح قلمرو ساسانیان قانون دینی به اشتراک گذاری زنان و دختران از سوی روحانیون زردشتی به اجزا کذارده شده بود. خلیفه ای که قانون به اشتراک گذاری زنان و دختران را براس همیشه از تاریخ و فرهنگ ساسانی محو نمود و جامعه ساسانی را این رسوایی بزرگ نجات داد و زنان و دختران آنها را از این ننگ پاک ساخت و اهمیت و مفهوم خانواده را در فرهنگ و اعتقاد زردشتی احیاء نمود تا زن و دختر ساسانی در سایه قوانین اسلام زندگی کند. همهٔ نویسندگان و مبلغان ایرانی یکصدا و متحد اشاره مسئله قتل الفاروق را ممنوع ساخته اند چراکه وجود چنین فاجعهٔ مهمی میتواند باعث اثبات میزان خشونت و عداوت تاریخی زرتشتیان برعلیه عرب و اسلام شود. این چنین خیانتی در حق خلیفه ای به جای آورده شود که حتی به قاتل خود ارزش بخشید و او را از ظلم و بی عدالتی ساسانیان نجات داد. اما این قاتل هرگز نمیداند که معنی و مفهوم عمل عمربن خطاب چیست و چرا عمر بن خطاب از ورود افرادی همانند او جلوگیری میکند.

چنین رهبری برای حفظ دین اسلام و تقویت بنیان دین محمد بن عبدالله (ص) جان خود را از دست میدهد و بر سر نماز به شهادت میرسد. اما تاریخ و ادبیات کشور ایران در سکوت کامل قرار می گیرد و همین رهبر را در معرض فحاشی و ناسزاگویی خویش قرار میدهد. شهادت عمر بن خطاب چنان در تاریخ و فرهنگ ایرانی مسکوت گذارده میشود که گویا عمربن خطاب زنده است. این رهبر و این مدیر بزرگ درفرهنگ و ادبیات اسلام ایرانی از یک رهبر افتخار آمیز به یک خیانتکار مرتد تغییر موقعیت میدهد وبه مرکز تنفر و تخلیهٔ روانی ایرانیان تبدیل میشود.

اما شهادت علی بن ابی طالب که از خاندان بنی هاشم و از قبیلهٔ قریش است در ادبیات اسلام ایرانی به موج عرب ستیزی تبدیل میشود و قاتل ایشان ابن ملجم با روایات مستهجن به تصویر کشیده میشود که ابن ملجم در اسارت تحریکاتی جنسی یک زن گرفتار میشود و لذتهای جنسی این عرب او را به قتل علی بن ابیطالب تحریک میکند و مطابق فیلمنامه نویسی هالیوودی ابن ملج فاسد و مستهجن به تصویر کشیده میشود و فیلم به گونه ای به تصویر کشیده میشود که بتواند به ایدئولوژی ضدعرب خدمت کند و مبلغ مذهبی و نویسندهٔ روشنکفکر ایرانی شهادت هلی بن ابی طالب را به همهٔ عربها مرتبط سازد وعرب رابه ضعف وسستی دربرابر لذتهای جنسی متهم سازد وهمهٔعربها را وارد ماجرا نماید وشریک جرم قاتل معرفی کند وشریک جرم ابن ملجم نماید وعربها را خیانتکار نشان دهد. اما وقتی مجوسی عمر بن خطاق را می کشد مسکوت گذارده میشود تا ایرانی از این ماجرا مبرا گردد. اما وقتی که یکی از خوارج خلیفه چهارم اسلام هعلی بن ابی طالب را بر سر نماز به شهادت می رساند قاتل ایشان یک عرب خوانده میشود و مذهب و اعتقاد این خوارجی ذکر نمیشود و اتهام عرب حتی دامنهٔ عربهای معاصر را فرا میگیرد که همانند سنت یهودی رایج در هالیوود این عرب چگونه برای ارضای نیازهای جنسی خود خیانت میکنند. از سوی دیگر نویسندهٔ روشنکفکر ایرانی و مبلغ مدعی شیعی تلاش میکند تا ایدئولوژی خطرناک خوارج را در لذتهای جنسی عرب خلاصه کند تا نقش ایدئولوژی خطرناک خوارج پنهان بماند تا تشابهات خود را با خوارج درضربه زدن و خیانت به اسلام را پنهان نماید. اما همین مبلغ ایرانی و همان نویسنده دلسوز که عربها راخیانتکار میسازد و خیانت عرب را به نمایش میگذارد فراموش میکند که شهادت عمربن خطاب را همینگونه و باهمین جزئیات به تصویر بکشد و از واقعیت خیانت ایرانی به اسلام پرده بردارد و دست غدار و خیانتکار ایرانی را در جزئیات خود به نمایش بگذارد .

مطابق توصیه ها و اعتقاد پیامبر اسلام (ص) است که خلفیهٔ دوم عمربن خطاب اجازه نمیداد عجمها در مدینة النبی بمانند و حتی یهودیان شبه جزیرة را به کوفه انتقال داد و از ماندن غیرمسلمانان در قلب سرزمین اسلام جلوگیری میکرد تا بنا به فرمودهٔ پیامبر دو دستگی و اختلافات دینی بوجود نیاید و به این دلیل یهودیان نجران را به کوفه منتقل کرد و قلعهٔ خبیر را از وجود یهود پاک کردو همهٔ املاک آنان را میان مسلمانان تقسیم کرد. دغدغهٔ عمربن خطاب در تامین امنیت و آیندهٔ دین اسلام باعث گردید که این خلیفه در ابتدا به عربهای شبه جزیره اجازه ندهد از شبه جزیرة العرب خارج شوند اما در نهایت عربهای شبه جزیره را به مهاجرت به شام و عراق تشویق کرد چرا که او میدانست عربهای شام و عراق با عربهای حجاز همراهی میکنند و همینطور هم شد. اما عمر پس از این قریش را در مدینة النبی محصور کرد و به آنها اجازه نداد که آن شهر را ترک کنند و اگر مردی از قریش نزد او می آمد تا برای شرکت در جهاد از او اجازه بگیرد به او میگفت تو با پیغمبر در جنگها شرکت کرده ای و همین افتخار برای تو کافی است[53].

عمر تنها رهبری است که عرب را با صفات قومی و ویژگی های عربیش نگاه میکرد و عربیت را بر دین مسیح و اسلام برتری میداد چراکه بن خطاب به خوبی براین نکته واقف بود که بار اسلام بر دوش عرب است و عرب مسئولیت نگهداری ازدین اسلام را برای همیشه برعهده گرفته است و این عمل افتخارآمیز عربهای مسیحی در عراق و شام را از یاد نبرده بود که چگونه آن عربهای مسیحی درجنگ مسیحیان و مسلمانان براساس عرق قومی خودعمل کردند وازعرب مسلمان رادر مقابل هم کیش و هم دین خود حمایت کرده بودند تا عرب در مقابل رومی پیروز شود. بنابراین عمر بن خطاب بی درنگ همان عرب مسیحی را برعجم مسلمان ترجیح میدهد چرا که ایشان اعتقاد داشت که مسیحی عرب ازمسلمان عجم وفادارتر وشجاعتر است و مسیحی عرب حامل فرهنگ وفادارعرب است و نشان شجاعت عرب را برگردن خود آویخته و شمشیر عرب را برکمر خود بسته است. این چنین است که عربیت اسلام در شخصیت، اعمال و رفتار ابن خطاب تجلی میکند و هرکس دوران خلافت عمربن خطاب را مرور نماید بیش ازآنکه ابن خطاب را یک رهبر عرب مشاهده کند او را یک رهبر مسلمان عرب احساس خواهد کرد. او به عرب برتری داد اما این برتری نشأت گرفته از احساس قومی و نژادی عمر بن خطاب نبود بلکه برگرفته از احساس مسئولیت این خلیفه نسبت به آیندهٔ اسلام بود. چرا دین اسلام، کتاب الله، سنن پیامبر و آداب و قوانین دینی اسلام به عربی بود و دین اسلام برای گسترش و بقای به عرب نیازمند بود و خلیفهٔ دوم با نازک بینی و آینده نگری خود این نیاز را احساس کرده بود.

بنابر همین دلیل است که جرجی زیدان مسیحی و سایرعربهای غیرمسلمان به عمربن خطاب عشق می ورزند تا جائیکه جرجی زیدان این مسیحی عرب در هنگام نگارش کتاب عظیم «تاریخ تمدن اسلامی» مینویسد: که درتاریخ تمدن اسلام هرگز مانند عمربن خطاب رهبری بوجود نخواهد آمد. بعلاوه این نویسنده در جای دیگری میآورد که؛ عمر بن خطاب در وصیت خود میگوید "دین اسلام نهضتی عربی است که عرب وعجم را درکنار یکدیگر قرار داد اما از اخلاق ناستودهٔ عجم بپرهیزید. عمر به جامعهٔ عربی بسیار اهمیت میداد وعرب را به حفظ نژاد و تبار خویش توصیه میکرد و از وصیتهای گرانبهای این رهبر بزرگ این است که نسب نیاکان خود را به فرزندانتان یاد دهید تا مانند نبطیها (مسیحیان مصر) نباشند که از هر کدامشان پرسیده شود فرزند کیستی پاسخ دهد من اهل فلان ده هستم[54]. مواضع عمر در تقویت قومیت عرب و اهمیت بخشی به دین اسلام در تاریخ اسلام بی نظیر است.

53 تاریخ تمدن اسلام– جرجی زیدان–علی جواهرکلام– ص ۶۷۲ تا ۶۷۳–امیرکبیر ۱۳۵۶
54 تاریخ تمدن اسلام– جرجی زیدان–علی جواهرکلام– ۶۷۰ ص–امیرکبیر ۱۳۵۶

قدرشناسی از عربهای مسلمان و قدردرانی از فداکاریهای آنها در گسترش دین اسلام، عمر را به محل کینه و نفرت ایرانیان تبدیل کرده است. عمر همواره درجستجوی اعطای جایگاه جهانی به عرب و حفظ دین اسلام از مطامع و منافع سایر ملل بود چراکه او به خوبی میدانست همچنانکه عربها با پاهای برهنهٔ خویش اسلام را گسترش دادند در نهایت تنها مردمی خواهند بود که بار اسلام را بردوش میکشند و این میراث بزرگ را با جان و دل حفظ خواهند کرد.

عمربن خطاب با درایت و استعداد بی نظیر خود همانند یک رهبرلایق به گونه ای هنرمندانه عمل کرد و همه توان خود را بکار گرفت تا از تاثیرپذیری عرب ازعجم جلوگیری کند و درمقابل جوامع و اقوام عجم را به پیروی و تاثیرپذیری ازفرهنگ عربی–اسلامی سوق داد تا مبادا عرب تحت تاثیر انحطاط اخلاقی عجم قرار گیرد و منجر به ضعف و فساد عرب شود چراکه ضعف و انحطاط عرب به معنی فساد مسلمانان و تضعیف دین اسلام است. اما دستگاه تحریف و دست غدار شیعهٔ صفوی عمربن خطاب را یک گناهکار بزرگ معرفی میکند و ذهن ما از داشتن الگوها و سمبلهای عربی خود خالی کرده و چشم ما را درمقابل دیدن این نمادها و نشانه ها بسته و شنیدن نام ونشان این قهرمانان را به گناه بزرگی تبدیل نموده و خواندن چنین افتخاراتی در تاریخ اسلام را جرم بزرگی ساخته تا فکر ما محدود به الگوی مورد نظر خود سازند و ذهن و زبان ما را مسدود کنند و خلاء را بر زندگی ما حاکم کنند تا جوان عرب محکوم شود و ازتاریخ خود تهی شود وضعیف و کوچک باقی بماند و با هویت خود بیگانه شود.

تاریخ و تمدن عربی-اسلامی از ظرفیتهای فراوان و توانمندیهای متنوعی برخوردار است و میتواند همهٔ نیازمندیهای فکری و روانی جوان عرب را تامین نماید. لکن این جوان باید بتواند قابلیت استفاده از این امکانات رادرخود ایجاد کند و در قدم اول باید ذهن خودرااز جهت گیریها و تاثیرات مذهبی پاک کند و بدون جانبداری و تعصب به سراغ تمدن عربی-اسلامی برود و ازچشم انداز قومی خود به این حوادث و وقایع تاریخی بنگرد. اما در مقابل تاریخ دراسلام ایرانی در سطح رسمی و دولتی در دو شکل و تحت دو عنوان ارائه و تدریس میشود و به دو بخش اسلامی و ملی تقسیم میشود و ایرانی با زبان ملی و تاریخ ملی خود سخن میگوید و تاریخ اسلام (شیعه) را به گونه ای عرضه میکنند که در خدمت به منافع ایرانی قرارگیرد و در جهت ضربه زدن به منافع عرب نمایان شود و عرب را بد نام و بی نشان نمایش دهد و ذهن عمومی جامعه را برعلیه ارزشهای عربی-اسلامی تحریک میکند. در تاریخ ایران عرب خیانتکار، ضعیف و بی تمدن نشان داده میشود و نام شخصیتهای عربی-اسلامی برای تحقیر و کوبیدن ذکر میگردد که در مقدمه آنها عمربن خطاب ایستاده است و این رهبر در قلهٔ کینهٔ کوهستان ایرانی قرارداده شده است و شب وروز کوبیده میشود.

این خلیفه اززمان صفویه تا امروزبه هدف مشترکی برای همهٔ دولتهای ایرانی تبدیل شده است و حتی در دولتهای سکولار و ضد اسلام دردوران پهلوی نیز درراس توجه و عداوت قرارمیگیرد. جوان عرب باید از خود بپرسد چنانچه من پرسیدم و به این حقیقت رسیدم که چرا ایرانی شیعه و غیرمسلمان و بی دین در ایران، آمریکا و اروپا ازعمربن خطاب اظهار تنفرمیکند چرا ایرانی بدون گرایشات مذهبی و تنها از زوایهٔ ملی و نژادی به عمربن خطاب مینگرد. چرا عمربن خطاب به عنوان دشمن مشترک همهٔ ایرانیان قلمداد میشود. عمر در اعتقاد و باور ایرانی عامل نابود کنندهٔ هویت ایرانی به شمارمیآید که کاخ ساسانیان را برسر یزدگرد ساسانی ویران نمود و فرهنگ منحط مجوسی را ازصورت عالم خاکی پاک کرد تا این فرهنگ به رمز انحطاط جهانی تبدیل نشود و آبروی بشریت محفوظ بماند.

عمربن خطاب پایه های نظامی و دفاعی دولت اسلام را منظم و تقویت کرد و امپراطوری ساسانیان را درهم کوبید و امپراطوری را شکست داد و سرزمینهای شام و مصر را فتح کرد. البته نام چنین مردی میتواند خطر بالقوه ای برای دولتهای معاصر فارس هم باشد و خدمات ارزندهٔ ابن خطاب به اسلام وعرب می تواند منبع افتخارآمیزی برای جوان عرب باشد. سپس درگوش جوان عرب ما فریاد میزنند که عمربن خطاب یک جنایتکار است و درحالیکه علی بن ابیطالب با عمر بیعت میکند میگویند او حق علی راغصب کرد و با وقاحت و بی شرمی ادعا میکنند که او شکم فاطمه را پاره کرد و فرزند پیامبراسلام را به شهادت رساند. عمربن خطاب به سمبل و مرکز اتهامات دستگاه ایرانی تبدیل میگردد و او را بدنام میسازند و به او افترا میزنند و ناسزا میگویند.

عمر موسس دولت اسلامی بود چه که در زمان پیامبر و ابوبکر تنها حکومت اسلامی شکل گرفته بود و این حکومت براساس دینی هدایت میگردد. با تاسیس دولت اسلام بخشها و مقومات اقتصادی، سیاسی و نظامی منظم گردید و سلسله مراتب اداری بوجود آمد. عمر دولت اسلام را ایجاد نمود و آن را بر محکمترین پایه ها استوار ساخت یعنی اساس دولت اسلام را برپایهٔ عدل، تقوی، زهد و فناشدن در راه حقیقت مستحکم نمود. عمر اولین خلیفه ای بود که بیت المال مسلمین را تاسیس کرد و کمتردر تاریخ چنین کسی یافت میشود که از هرجهت جامع باشد و شاید در ابتدا این همه توصیف راجع به عمر مبالغه آمیز تصور شود، اما همینکه به نتایج عملیات او توجه شود معلوم میگردد که مردی مثل عمر در تاریخ سابقه ندارد کافی است بگوئیم که فتوحات دورهٔ عمر طوری بود که اموال از هر طرف مانند آب ناودان به بیت المال مدینه میریخت و عمر کمرین توجهی به آن نداشت وجز حقوق خود که آن را به مقدار حقوق سایر صحابهٔ با سابقه تعیین کرده بود چیزی از آن همه درآمد برنمیداشت. عمر دیوان مراسلات و محاسبات را به چندین شبعه تقسیم نمود: دیوان مخارج، دیوان زمام، دیوان افقه، دیوان معادن و قطاع، دیوان جند و ادارهٔ نیروی دریایی و ادارهٔ امور مرزی را پدید آورد[55]. پیامبراسلام که جانم را فدای او میکنم و هستی ام را قربانی او میسازم جنگجوی ماهری نبود اما درمقابل علی بن ابی طالب ازعمربن خطاب جنگجوتر بود و در فنون جنگی برعمربرتری داشت. در جنگ احزاب مهارت و شمشیرعلی است که به اسلام عزت و آبرو میدهد. قابلیتها و مهارت بن خطاب درکشورداری بود و اسلام با درایت و تدبیرعمربن خطاب جهان راتسخیر میکند.

منابع الهام و نیروی حرکت را ازجوان عرب گرفتند و مهرهٔ قرابت با اهل بیت پیامبراسلام را بر انگشت و گردن خود آویزان گردند و کلاه خویشاوندی خود با اهل را برسرنهادند و منابع خود راحلال کردند و راهها را برروی جوان عرب بستند اما چون عمربن خطاب از لحظهٔ نخست راه را بر ایرانی بست و نسبت ها و قرابتهای خودرا نام و فرهنگ مجوسیان شکست و این راه را با قفل فولادین اسلام محکم کرد و این قفل را با نام و نشان عرب مُهرو موم کرد تا ایرانی نتواند راهی رابرای قرابت و خویشاوندی خویش با عمر پیدا کند.

عمربن خطاب همچنانکه جرجی زیدان مسیحی برای او اشک میریزد و بر سرنوشت او حسرت میخورد حتی درمیان عربهای مسلمان در خارج از ایران مورد بی توجهی و بی اعتنایی قرار گرفته است وهرگز نتوانسته است آنگونه که شایستهٔ یک رهبر اسلامی نمونه است مورد تقدیر قرار گیرد و به نسل جوان عرب معرفی گردد. اگر اوج احساس مسئولیت و عشق به یک هدف متعالی (دین) منجر به شهادت یک رهبر شود بطور قطع بیشتر مورد نفرت دشمن قرار خواهد گرفت هرگز نباید نگران چنین رهبری شد و و هزگز نباید تعجب کرد اگر آن رهبر پس از مرگش به نماد کینه توزی و سمبل نفرت در میان دشمنان خود تبدیل شود. اوج احساس مسئولیت عمربن خطاب درتکیه براصول و پیروی از تعالیم اسلام و عمل به سنت پیامبر منجر به شهادت او شد و اگر امروز به رمز کینه توزی در تاریخ کشور ایران تبدیل میگردد نباید چندان تعجب کرد.

---

55 تاریخ تمدن اسلام– جرجی زیدان– ترجمهٔ علی جواهرکلام– ۸۹ و ۲۲۲ ص – انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۶

با فتح قلمرو ساسانیان عمر بن خطاب فرهنگ منحط مجوسیان را نابود کرد وقتی که به اشتراک گذاری دختران در میان مجوسیان به یک قانون تبدیل میشود تا جهان را از شرارت این عار نجات دهد و عرب و اسلام را از انحطاط و رذالت این ویروس ویرانگر مصون نماید و فرزندان ما را از این گناه بزرگ پاک سازد و مسلمانان را از این جرم بزرگ تبرئه نماید و جامعهٔ عرب را از این ننگ مبری کند و از انتشار این آفت خورنده و این طاعون کشنده در،سرزمین اسلام جلوگیری کرد تا فردا نگویند این رسم راعرب وحشی باخود آورد و امروز عرب مورد اتهام نباشد. عمربن خطاب حتی مجوسیان را از این جنایت هولناک نجات داد. از دلایل عمدهٔ کراهت عمربن خطاب و دشمنی ایرانی امروز با ایشان همین موضوع است و وقتی پیامبراسلام (ص) که جان و مال و خانواده و سرزمین و زمین و زمان من فدای او باد از سوی شاعر ایرانی مورد اهانت واقع میشود چندان نباید تعجب کرد. وقتی که این شاعر به تعالیم منحط مجوسی خویش افتخار میکند و میخواهد به گذشتهٔ ننگین خودبازگردد و زن و همسر و دخترخودرا در بازار انحطاط به اشتراک گذارد و سقوط اخلاقی خود را یکباردیگر احیا نماید. این شاعرمیداند که پیامبرمن با این انحطاط و رذالت مقابله کرد پس او را مورد اهانت قرار میدهد.

بنابراین بگذار ایرانی از عُمر ما متنفر باشد بگذار ایرانی بر تنفر خود بمیرد. اگر ایرانی از عمربن خطاب متنفر نبود عرب باید به عزت و حقانیت خود شک میکرد واز همه مهمتر مسلمانان باید به عمربن خطاب خود شک میکردند. اگر ایرانی از عمربن خطاب متنفر نبود دین اسلام به موضع شک جهانیان تبدیل میشد و همه جهانیان درقبول اسلام عرب مردد میشدند. اما بگذار کتاب «تاریخ تمدن اسلام» و «جرجی زیدان» مسیحی شاهدی بر قومیت پرستی عمربن خطاب باشد و نویسندهٔ این کتاب بر برعدالت و مظلومیت عمربن خطاب اشک بریزد. «جرجی زیدان» یک نویسندهٔ مسیحی است و اثر عظیم خویش را بدون گرایشات ایدئولوژیکی و جانبداری مذهبی جمع آوری و تهیه کرد. او دراین کتاب به شرح حال مسلمانان مطابق اسناد و شواهد معتبر و محکم می پردازد و با یک چشم به ابوبکر، عمر وعلی مینگرد. بنابراین نویسندهٔ این کتاب یک عرب سنی نیست که تاریخ اسلام را به نفع عمر و برضد علی بن ابی طالب بنویسد. او همانگونه که به عمر مینگرد با همان چشم و با همان نگاه به پیامبر(ص) وعلی بن ابی طالب مینگرد.

عمربن خطاب، قومیت عرب را تنها رمز بقا و یگانه عامل حیات دهندهٔ دین اسلام میداند چراکه اسلام با ریهٔ عرب تنفس میکند و با زبان عرب نیایش میکند و با اسب عرب پیش میتازد و با شمشیرعرب مرزها فتح کند. دین اسلام با شجاعت خالدبن ولیدهای عرب و رهبری بی نظیر بن خطاب تا مصر و اروپا و تا مرز چین پیش میرود و لرزه بر اندام امپراطوری ها بزرگ جهان میاندازد و خواب را از چشم ایرانی و ساسانی و رومی و یونانی می رباید.

السلام علیک یا سیدی یا عُمر؛ سلام خداوند بر تو باد ای رهبری که به یک دین عزت بخشیدی اگر در اسلام ایرانی این چنین مورد ظلم و جفا قرار گرفته ای چندان تعجب مکن. تو با آن همه عظمتی که به دین ما بخشیدی اینگونه در مرکز ناسزاگویی ها و اتهامات قرار گرفته ای. اما ای فرزند خطاب سخن این است و سؤال بزرگ اینجاست که جرم ما چیست و گناه ما در اسلام ایرانی چیست. ای ابن خطاب من چون تو رهبری میخواهم و جوان عرب به مردی چون تو نیاز دارد اسلام من به الگویی چون تو محتاج است من به خود افتخار میکنم که چنین مردی رهبر،من بود و بر گذشته و زندگی خود حسرت میخورم که چرا زندگی من تاکنون از چنین معانی و مفاهیمی خالی بود. نظام جنایتکار ساسانی هنوز زنده است و خسرو پرویز هنوز درمیان این قوم ملحد حکومت میکند. این قوم هنوز نتوانسته است از ضربهٔ سنگین شمشیر سپاهیان تو التیام یابد. آنها از تو کراهت دارند همچنانکه از جوان عرب تنفر دارند.

ای رهبرم برخیز و شمشیر خود را برکش و یکبار دیگر بر این آتش پرستان مجوسی فرود آور. ای رهبرم آنها از نام تو میهراسند و زندگی جوان عرب را از معانی و ارزشهای بزرگی چون تو خالی کرده اند. ای مرد ای میراث دار خالد بن ولید بن، ای میراث دار علی بن ابی طالب، ای همراه و ای صاحب پیامبرم؛ مرا ببخش اگر تاکنون در شناخت تو تعلل نمودم. اما رهبرم این مجوسیان جدید و ساحران فرعونی همهٔ کتابها، روایتها، نشانها را از نام تو خالی کرده اند و زمین و آسمان را از ناسزاگویی به تو پر کرده اند. می دانم که تاریخ و حقیقت هرگز مردان خود را تنها نمیگذارند میدانم و با اطمینان میگویم که تو هرگز نمی میری وتا من زنده ام همهٔ توان و نیروی خود را در جهت زنده کردن حقیقت تو بکار خواهم گرفت. بگذرا مرا متهم کنند بگذار غارتگران مجوسی مرا متهم کنند اینها تو را متهم کردند و برای ناسزاگویی به تو اجر و پاداش تعین کردند بنابراین من نگران نیستم. اینگونه عمر بن خطاب از رهبری که امپراطوریهای بزرگ را شکست داد و صاحب افتخاراتی مانند چون تاسیس دولت اسلامی است در ادبیات اسلام ایرانی به رهبری مجرم تبدیل میشود. اگر چنین رهبری در میان ایرانیان وجود داشت از او بت بزرگی میساختند و طواف بر قبر او را واجب میساحتند و روزانه هفت بار به دور قبرش طواف میکردند. اما ای کاش ماجرا به عمر بن خطاب تمام میشد.

اصولا در فرهنگ و نگرش ایرانی همه سرداران و پیشوایان مذهبی مورد اتهام و تهاجم هستند. خالد بن ولید سردار شجاع عرب که با ضربه شمشیر او کاخ کسری فرو ریخت و امپراطوری ساسانیان و مجوسیان درهم ریخت مورد اتهام و حمله است. از این جمله محمد بن عبدالوهاب است که مورد شدیدترین و بی رحمانه ترین حملات است. در واقع وجه مشترک حمله به عمر بن خطاب و محمد بن عبدالوهاب چیست. اگر اسلام ایرانی ادعا میکند که محمد بن عبدالوهاب رهبری تندرو است آیا عمر بن خطاب هم رهبری تندرو بود. اگر اسلام ایرانی که محمد بن عبدالوهاب پیشوایی تندرو است اتهام ابوبکر و خالد بن ولید چیست. در واقع سؤال مهمی که جوان عرب باید به آن پاسخ دهد این است که وجه اشتراک همه این افراد چیست؟ آیا خالدین ولید حق علی بن ابیطالب را در خلافت سلب نمود. آیا عمر بن خطاب تصوف را در شبه جزیره ریشه کن نمود. در حالیکه جورجی زیدان بر وجود رهبری چون عمر بن خطاب افتخار میکند کاملا مسلم است که دشمنی و عداوت ایرانی نه از روی اسلام خواهی که او درطول تاریخ مذهبی و سیاسی خویآموخت که با عرب دشمنی کند و از عرب متنفر باشد. از اینرو هر سردار و هر رهبری و هر نویسنده ای که به عرب خدمت کند بطور حتم مورد اتهام قرار میگیرد.

اقـلیت قـومی عـرب

این فصل با هدف تبین چهرهٔ استعماری و حرکت تاریخی ایرانیان بر ضدعرب به نگارش درآمده است تا با ارائهٔ یک تصویر کلی و نسبتا کامل از نحوهٔ استعمار فکر و منابع عربی در طول تاریخ این امکان برای جوان عرب فراهم گردد که با ریشهٔ توطئه های ایرانی در طول تاریخ و نوع آنها آشنا شود و با مواضع آشتی ناپذیر ایرانی برعلیه خود آگاه گردد تا با اتکا به نیروی داخلی و توان فکری عربی خود به کار بازسازی اجتماع خود اقدام نماید و خود و محیط خود را برای تغییرات بزرگتر آماده سازد و بادست خود موتور تحول و تغییر را به حرکت درآورد.

تاریخ چندین قرن گذشتهٔ فلات ایران نشان میدهد که نظامهای حاکم دراین سرزمین از زمان صفویه تا رضاشاه سیاست اسلام زدایی و عرب ستیزی را اتخاذ کرده اند. صفویان با قتل عام مردم تبریز و مردم ساکن در مناطق شمالی قلمرو خود دین رسمی کشور را تغییر دادند و با جعل روایات و احادیث و تحریف تعالیم اسلامی مذهب شیعهٔ جدید را تحمیل کردند. از سوی دیگر رضاخان نیز با توسل به مجعولات تاریخی و تکیه بر اصل هخامنشی پرستی راز توسعهٔ کشور و رشد اقتصادی را در اسلام زدایی و حمله به عرب جستجو میکرد. لکن پس از انقلاب اسلامی ایران تبعیض نژادی برعلیه اقلیت قومی عرب از مراحل اولیه خود فراتر رفته است. ساختار سیاسی کشور ایران از زمان دوران پهلوی براساس رویکرد دولت ملی تشکیل شده است و رژیم حاکم با توجه به ارزشهای «ملی» دولت و نهادهای دولتی را سازماندهی میکند و چون اکثریت جمعیت کشور متعلق به فارسها است درنتیجه فاکتورهای ملی مانند فرهنگ، نژاد، تاریخ و زبان فارسها به عنوان اساس و بنیاد تشکیل ملت شناخته میشود. بنابراین دولت و سایر امکانات تحت کنترل جمعیت فارس خواهد بود و سایر اقلیتها قومی مانند اقلیت قومی ترک و عرب به دلیل تفاوت نژادی، قومی، فرهنگی و زبانی با فارسها از مشارکت در دولت و سایر نهادهای سیاسی و سازمانهای اقتصادی کنار گذارده میشوند. دولت و اکثریت فارس اقلیتهای قومی را به دلیل تفاوتهای فرهنگی و نژادی از مشارکت در فعالیتهای اقتصادی و سیاسی محروم میکنند و برای توجیه اقدامات خود اقلیت قومی عرب را «فاقد احساس ملی» میدانند.

بررسی تاریخ زندگی فکری و علمی عرب احوازی این موضوع را نشان میدهد که جامعهٔ عرب در زمینه فکری و تئوری بسیار ضعیف ظاهر شده است از اینرو این قوم هرگز نتوانسته است تصویر درست و نسبتا واضحی را از خود عرضه کنند که محتوی چهارچوبهای فرهنگی، زبانی و تاریخی از قومیت خود باشد . متاسفانه اقلیت قومی عرب در طول تاریخ وجود خود نتوانسته است تحول علمی و توسعه سیاسی خود را آغاز کند و این بدلیل غلبه نگرش مذهبی بر ذهن عمومی این جامعه و توجه به اشتراکات مذهبی با جامعه ایرانی است. بطوریکه غلبه نگرش مذهبی بر ابعاد فکری و علمی از قدرت نظریه پردازی سیاسی و توانایی پرورش یک خط مشی سیاسی واضح کاسته است و بر مطالبات سیاسی و شکل گیری هویت فومی عرب احوازی تاثیر گذاشته است و فعالیتهای سیاسی عرب را محدود به پرورش حس مبارزه جویی نموده است.

تمرکز بر مبارزه جویی و اقدامات عملی در یک جامعه نشانگر ضعف در زمینه تئوری و نظری است و موجب عدم موفقیت یک قوم و یا یک گروه در تحقق اهداف خود میشود. حوزه نظریه پردازی و تئوریک زیربنا و مکمل فعالیتهای عملی است و دربردارنده تعریف اهداف، تبین مطالبات یک قومیت، ترسیم چهارچوبهای فرهنگی یک قومیت است تا از این طریق افراد وابسته به یک اقلیت با نگاه به اهداف، مطالبات و چارچوبهای قومی و سیاسی بتوانند تصویر واضحی از هویت خویش داشته باشند و زمینه را برای انسجام و وحدت یک قوم فراهم میکند. اما ضعف در زمینه

نظری و تئوریک باعث شده است که قومیت عرب در مراحل اولیه تعریف هویت خویش باز ماند و مدعی جایگاه متفکر را اشغال نماید و همه فعالیتهای سیاسی تنها درجهت بازیهای سیاسی منطقه ای پیش رود. این دسته از سیاستزدگان به جای تقویت فکر سیاسی و حرکت در قالب یک عمل ساختاری متاسفانه بر روی افعال و اقدامات هیجان انگیز تمرکز شده اند. بطوریکه تاکنون شاهد صدور حتی یک کتاب و یا اثر مستند و علمی در زمینه معرفی مردم عرب به عنوان یک اقلیت نبوده ایم. یعنی علیرغم مبارزات چندین ساله و شهادت و اسارت تعداد زیادی از جوانان عرب احوازی همچنان شاهد ضعف فکری و عملکرد ساختاری در زمینه سیاسی هستیم. تا جائیکه بسیاری از مردم عرب از شناخت تفاوت میان اقلیت قومی و اکثریت قومی باز مانده اند در نتیجه از شناخت حقوق یک اقلیت قومی عاجز میشوند.

در واقع گروههای جمعیتی در یک سرزمین ممکن است حائز شرایط اقلیت قومی باشد یا به عنوان یک اقلیت دینی درنظر گرفته شوند. اقلیتهای قومی و اقلیتهای دینی به دلیل اینکه نسبت به اکثریت جمعیت یک کشور متفاوت هستند بیشتر در معرض احتمال آسیب پذیری هستند در نتیجه این اقلیتها برای محافظت از حقوق فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود نیازمند قوانین خاصی هستند.

اقلیت، گروه یا گروه های اجتماعی ای هستند که در داخل یک کشور زندگی میکنند و دارای ویژگی های ملی، قومی، مذهبی و یا فرهنگی متفاوت با اکثریت جامعه هستند و به خاطر ویژگیها و تفاوتهای قومی، مذهبی و فرهنگی خویش زیر سلطه بوده و مورد تبعیض هستند و از فعالیتهای سیاسی و اقتصادی کنار گذاشته شده اند، افراد این گروه دارای احساس مشترک و ارادۀ مشترک برای حفظ هویت و بقای خود هستند[56]. از آنجا که اقلیت ها از نظر تعداد نسبت به اکثریت جامعه دارای افراد کمتری هستند اقلیت نامیده میشوند. اقلیتها براساس ویژگیهای نژادی، قومی، مذهبی یا دینی به انواع مختلفی تقسیم میشوند و به اقلیتهای قومی، اقلیتهای دینی و...تقسیم بندی میشوند. اما گروههای جمعیتی حائز چه ویژگی هایی هستند که اقوام نامیده میشوند. اقوام گروههای جمعیتی هستند که صاحب فرهنگ، زبان مادری خاص، نژاد و تاریخ خاص خویش هستند و هر قوم با توجه به فرهنگ، زبان، نژاد و تاریخ خویش شناخته میشود. بنابراین اقلیتهای قومی دارای فرهنگ، زبان، نژاد و تاریخ خاص خویش هستند و این ویژگیها آنها را با سایر افراد جامعه تمایز میسازد. اقلیت عرب ما در ردیف اقلیتهای قومی قرار میگیرد چراکه دارای فرهنگ، زبان مادری خاص، نژاد و تاریخ خاص است. ساختار جمعیت در کشور ایران بسیار متنوع است و این کشور از اقوام گوناگونی تشکیل میشود. فارس، ترک، کُرد، عرب، بلوچ و ترکمن اقوام ساکن در این کشور هستند که فرهنگ، زبان، نژاد و تاریخ خاص خویش را دارند. فارسها دارای زبان، فرهنگ و تاریخ خاص خود هستند. ازاینرو درکشور ایران فرهنگها، زبان ونژادهای مختلفی وجود دارد. درقرآن کریم آیه معروف شعوب وقبایل [57] بیانگر طبیعی بودن ناهمانندیهای فرهنگی، زبانی و نژادی است. اما این ناهمانندیها به عامل ایجاد ترس و هراس سیاسی برای حکومتهای ایرانی بوده است.

اما همچنانکه برخی از قومیتها لقب اقلیت قومی به خود میگیرند بخش دیگر از جمعیت یک کشور نیز اکثریت نامیده میشود. اما در این میان یکی از این اقوام در مقایسه با سایر اقوام دارای تعداد بیشتری جمعیت است. در این میان قومیت فارس نسبت به سایر اقوام از جمعیت بیشتری برخوردار است یعنی اکثریت جمعیت کشور را به خود اختصاص داده است. از اینرو به آنها **اکثریت قومی** گفته میشود یعنی تعداد بیشتری از جمعیت زبان مادری آنها فارسی است. در مقابل گروههای جمعیتی دیگری که در مقایسه با فارسها دارای تعداد جمعیت کمتری هستند **اقلیت قومی** نامیده میشوند. عرب در این کشور یک اقلیت قومی به شمار می آید چراکه جمعیت عرب در مقایسه با جمعیت فارس کمتر است و چون از نظر نژادی و قومی با اکثریت جمعیت فارس تفاوت دارد بنام اقلیت قومی عرب (Arab Ethnic Minority) شناخته میشود.

---

56 اقلیتها– محمدرضا خوبروی پاک – ص ۱۳۸–انتشارات شیرازه – تهران ۱۳۸۰

57 یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ سورة الحجرات: الآیة ۱۳

در کشور ایران شرایط و احوال اقلیتهای قومی بسیار نگران کننده است. اقلیتهای قومی از دورهٔ پهلوی نه تنها مورد بی توجهی واقع شده اند که حقوق و منافع آنها مورد تعرض و تهاجم قرار گرفته است. تهاجم و تعرض به اقلیتهای قومی در کشور ایران به این دلیل است که ایرانی میخواهد مطابق **الگوی ملی** اروپای غربی که یک کشور با یک قومیت، یک فرهنگ، یک زبان، یک تاریخ و یک باور ایجاد نماید تا از متن این ملت یک دولت ملی ایجاد نماید. این الگو برای اولین بار از سوی رضاشاه مورد تقلید واقع شد و فرهنگ، تاریخ و زبان فارس (آریائی) به همه جامعه تحمیل میشود تا یک ملت مشابه و همانند بنام ملت فارس بوجود آید سپس از قلب این ملت **دولت ملی فارس** تاسیس گردد. اما اقلیتهای قومی با دارا بودن زبان، فرهنگ و تاریخ خاص خویش از زبان و فرهنگ ایرانی تبعیت نکردند و در مقابل پذیرش فرهنگ دولتی و رهاسازی فرهنگ قومی خویش مقاومت کردند. واکنش و مقاومت اقلیتها در پیروی از فرهنگ قومی خویش به عنوان مانع بزرگی بر سر راه تحقق آرزوی ایرانی در راه تشکیل دولت ملی به شمار میآید . به همین دلیل از دوران رضاشاه جنگ برعلیه قومیتها آغاز شده و اقلیتهای قومی ترک، بلوچ و عرب مورد توهین و تحقیر قرار گرفته اند.

اقلیت قومی عرب با برخورداری از فرهنگ اسلامی–عربی و زبان بین المللی عربی به عنوان یک مانع سیاسی عمده به شمار میآید چراکه مجاورت با کشورهای عربی و غنای زبانی و اسلامی در کنار منابع غنی نفت و گاز این اقلیت را در مرکز توجه ایرانی قرار داده است. در واقع جهت گیری ضد قومی بویژه جهت گیری ضد عربی در فرهنگ ایرانی ریشه در حاکمیت ایدئولوژیها در این سرزمین دارد که در دورهٔ پهلوی شدت گرفت و در دورهٔ انقلاب ایدئولوژیک شیعه وارد مرز جنگ و اعدام شد.

تاگور هندی می نویسد «در روزگار کنونی مسئله این نیست که چگونه میتوان با وجود تفاوتها و اختلافات متحد شد؛ سؤال اساسی این است که چگونه میتوان با **حفظ تفاوتها، اتحاد ایجاد کرد.** وحدت حقیقی هنگامی بوجود میآید که مردم با گوناگونی های خود باهم و به طور هماهنگ با یکدیگر زندگی کنند.[58]» در واقع برتری کشورهای دموکراتیک نسبت به رژیمهای ایدئولوژیک در آزادی اقوام، تعدد فرهنگهای بومی، احزاب سیاسی و ... نهفته است. در **کشورهای دموکراتیک و غیرایدئولوژیک** برای تضمین حقوق اقلیتها قوانین خاصی تصویب میشود تا از این طریق حقوق اقلیتهای قومی در میان جمعیت اکثریت تأمین شود. اما کشورهایی که در معرض حاکمیت ایدئولوژی ها بوده اند دارای ساختار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی متمرکز، یکنواخت و همانند، متحد، و غیرمستقل هستند چراکه ایدئولوژی به باروهای جمعی گفته میشود که یک جمع و یک جامعه را تحت یک باور و یک گرایش قرار میدهد و جامعه ای متحد اشکل، متحد الفکر و متحد در باروها را بوجود می آورد که در آن یک فرهنگ، یک زبان و یک اعتقاد حاکم میشود و سایر فرهنگها، زبانها و اعنقادات طرد میشوند.

از ایذرو در این مرحله جامعه وارد مرحله ای از شباهتهای اعتقادی و ایدئولوژیکی شد. بطوریکه در کشورهایی که ساختار حاکم بر مبنای ایدئولوژی باشد جامعه تحت تاثیر یک باور، یک فرهنگ و یک اعتقاد قرار میگیرد و همه جامعه و از جمله اقلیتها باید از یک اعتقاد و یک باور پیروی کنند. پیش از انقلاب اسلامی جامعه تحت تاثیر الگوی ملی قرار گرفت و سلطنت پهلوی به دنبال ایجاد جامعه ای متشابه با زبان، فرهنگ و تاریخی یکسان بود جامعه ای تک نژادی ساخته شود. در الگوی ملی نه تنها صنایع ملی شد و صنعت ملی نفت سر برآورد که الگوی ملی از حوزهٔ ملی سازی صنعت و اقتصاد وارد فاز ملی سازی فرهنگ شد، رضاشاه برای مقابله با خرده فرهنگها و اقلیتهای قومی به دنبال ایجاد یک فرهنگ ملی بود که سرچشمه و مادر همه خرده فرهنگها بود این فرهنگ در واقع همان فرهنگ فارسها بود.

---

58 اقلیتها – محمدرضا خوبروی پاک– انتشارات شیرازه – تهران ۱۳۸۰

وجود یک ملت مشابه با وجود یک ملت نامشابه و ناهمانند بسیار تفاوت دارد. وقتی سخن از تشابه میشود یعنی ناهمانندیهای فرهنگی، زبانی و اعتقادی از بین میرود و همه ملت باید از یک نوع فرهنگ، زبان و اعتقاد پیروی کنند. این همان شرایطی است که اقلیت عربی با آن مواجه شده است و نه تنها از نظر قومی و نژادی مورد حمله و تعرض است که با اتهاماتی مانند «وهابی» و «تروریست» روبرو است. پیش از رضاشاه همه اقوام در صلح و صفا زندگی میکردند و جمعیت ساکن در این سرزمین با طبقه بندی نژادی و قومی بیگانه بود و همه این اقوام مطابق اشتراکات دینی خویش زندگی میکردند. اما تاسیس دولت ملی اساس همه مشکلات و احتلاف افکنی است که بوسیله رضاشاه وارد کشور شد و این سرزمین را در یک نزاع داخلی دائمی فرو برد. از دوران رضاخان الگوی دولت—ملت سنگ بنای دولت در کشور ایران میشود و همه ارزشها و الگوهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه در قالب دولت ملی تعریف و عرضه شدند و ساختار سیاسی و اقتصادی کشور براساس ارزشهای ملی ایرانی پایه ریزی گردید. از نتایج و پیامدهای مستقیم تأسیس «دولت ملی» یکی **تمرکزگرایی شدید قدرت** در تهران و دیگری **ملی سازی فرهنگ، ملی سازی اقتصاد، ملی سازی سیاست بود** در نتیجه شاعر، نویسنده و معلم در حوزهٔ فرهنگ مطابق الگوی ملی فکر میکند و براساس فرهنگ ملی سخن میگوید کتاب مینویسد و شعر میسراید. این شرایط باعث خلق محیطی یکنواخت و همانند در عرصهٔ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شد که در آن تنها قومیت فارس زندگی میکند. اقدامات ضدعربی و ضد اسلامی در فرهنگ عمومی و دولتی یکی از نتایج ملی سازی فرهنگ و مذهب در جامعه ایرانی است که جامعه و دولت را برعلیه عرب تجهیز و تحریک میکند و مقابله با عرب و سایر اقلیتهای قومی به یک رسالت ملی تبدیل شده که هر فرد و هر مسئول برای نشان دادن وابستگی ملی خود با اقلیتهای قومی مقابله میکند.

پس از پیروزی انقلاب ساختار سیاسی در جمهوری اسلامی به گونه ای تغییر پیدا کرد که نه تنها حقوق اقلیتهای قومی به رسمیت شناخته نمیشود که حقوق قانونی مردم عادی نیز برآورده نمیشود زیرا ساختار سیاسی این کشور برمبنای ایدئولوژی بنا نهاده شد. پس از انقلاب ۱۳۵۷ شمسی ایدئولوژی مذهبی شیعه شکل دیگری از تشابه اعتقادی را به جامعه تحمیل کرد تا جامعه ای یکسان و مشابه از نظر اعتقادی ایجاد نماید. بنابراین تشابه اعتقادی و ایدئولوژیک در دوران انقلاب با تشابهات ملی و فرهنگی دورهٔ پهلوی تلفیق گردید و یک رویکرد جدیدی را تشکیل داد که برمبنای آن جامعه ای متحد الشکل متولد شد که در کنار شباهتهای نژادی شاهد شکل گیری شباهتهای عقیدتی و ایدئولوژیکی بوده ایم تا از متن این جامعه **ملت ایرانی** ساخته شود. اینگونه حقوق اقلیتهای قومی از نظر قانونی در قبل و بعد از انقلاب به رسمیت شناخته نشده بلکه رژیم حاکم در جهت حذف و هضم فرهنگ و زبان اقلیتهای قومی عمل میکند تا جائیکه سخن گفتن از اقلیتهای قومی در ادبیات و فرهنگ رسمی و عمومی جرم به حساب می آید. در جمهوری اسلامی حقوق اقلیتهای قومی در در سطح رسمی به رسمیت شناخته نمیشود تا وجود این اقلیتها در ترکیب جمعیت انکار گردد و در اقلیتها در فرهنگ عمومی فراموش شوند و در نهایت حقوق آنها مورد توجه واقع نشود.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی تنها به وجود **اقلیتهای دینی** اعتراف شده و حقوق قانونی و انسانی اقلیتهای قومی در جمهوری اسلامی به رسمیت شناحته نمیشود. براین اساس مطابق قوانین جمهوری اسلامی در این کشور و مسیحی ها، یهودی ها و زرتشتیان به عنوان اقلیت به شمار می آیند و مطابق قانون در اجرای تعالیم و امور دینی خود آزاد هستند. اما اقلیتهای نژادی ترک، عرب، بلوچ در قانون اساسی اقلیت قومی به شمار نمی آیند. بنابراین حقوق قانونی آنها نیز از سوی دولت و حاکمیت به رسمیت شناخته نمیشود. دولت جمهوری اسلامی همواره از ذکر عبارت «اقلیت قومی» خودداری میکند و اشاره به عبارت «اقلیت قومی» نوعی جرم تلقی میشود. رژیم حاکم تلاش میکند که «اقلیتها» را در اقلیتهای دینی محصور نماید و در ادبیات سیاسی و در ساختار آموزشی و فرهنگی از بکار بردن عبارت «اقلیت قومی» جلوگیری کند. این سیاست منجر به رواج این نگرش اجتماعی شود که اقلیت قومی وجود ندارد در نتیجه حقوق اقلیتهای قومی نادیده گرفته میشود. وقتی که ساختار کلی جمعیت در این کشور براساس اقلیتهای قومی است این نکته استنباط میشود که حقوق بخش عظیمی از جمعیت نادیده گرفته میشود.

در اقع اقلیتهای قومی همانند اقلیتهای دینی از شرایط ویژه ای برخوردار هستند که نیازمند توجه ویژهٔ دولت هستند. به عنوان مثال از آنجا که ممکن است اقلیتهای دینی مورد تعرض و یا تهاجم قرار گیرند نیازمند محیط و مکان مناسب هستند تا فرائض و واجبات دینی خود را انجام دهند. اقلیتهای قومی نیز از چنین شرایطی برخوردار هستند و چون از نظر زبانی، فرهنگی، و پوشش با اکثریت جامعه تفاوت دارند ممکن است مورد تبعیض واقع شوند. این مثال در مورد استانهای حاشیهٔ خلیج و بخصوص استان خوزستان مصداق دارد که چگونه برای فشار آوردن به اقلیت عرب لهجه، پوشش و آداب و رسوم این اقلیت مورد استهزاء قرار میگیرد و این استهزاء به شکل رسمی از رسانه ملی نیز پخش میشود. یعنی علیرغم آنکه این رسانه ملی است و به همه اقشار ملت تعلق دارد اما همچنان عرب از دفاع از فرهنگ و هویت خود در رسانه ملی محروم میماند.

در ادبیات سیاسی این کشور همه الگوها، مفاهیم و ارزشهای سیاسی حول محور «دولت ملی» میچرخد. اما چون دولت در مدل ملی خود از بطن اکثریت جمعیت در یک کشور متولد میشود و اکثریت جمعیت در این کشور متعلق به ملت فارس است از اینرو دولت، نهادهای سیاسی و سازمانهای اقتصادی تحت حاکمیت و نفوذ فارسها قرار میگیرد و همه منافع فارسها را تامین میکند رسانهٔ ملی نیز در اختیار تبلیغ ارزشهای اکثریت فارس قرار میگیرد در نتیجه عرب از حضور و دفاع از ارزشها و فرهنگ خود در رسانه به اصطلاح ملی محروم می ماند.

ساختار جمعیت در کشور ایران از نظر نژادی و فرهنگی بسیار نامتجانس است و نظام فرهنگی و اجتماعی در این کشور از مجموع اقوام گوناگونی ساخته شده که هریک از آنها دارای زبان، فرهنگ، نژاد و تاریخ خاص خود است. اما جمعیت فارسها دارای بیشترین تعداد است بنابراین در اصطلاح سیاسی و اجتماعی به آنها اکثریت گفته میشود چراکه نسبت به سایر گروههای جمعیتی در کشور دارای بیشترین تعداد نفوس است. از اینرو در انتخابات عمومی همواره افراد و کاندیدای فارسها بیشترین رأی را به خود اختصاص میدهند. بنابراین دولت، مجلس، قوهٔ قضائیه، وزارتخانه ها و نهادهای دولتی، مؤسسات و سازمانهای اقتصادی در قبضهٔ فارسها قرار میگیرد و از این طریق هسته های قدرت و مراکز تصمیم گیری را تصاحب میکنند و فرزندان خود را از امتیازات اقتصادی و سیاسی فراوانی بهره مند میسازند. با توجه به اینکه رئیس جمهور، مجلس و سایر نهادهای اجرایی مانند شهرداری ها، سیاسی مانند فرماندار و واحدهای نظارتی مانند شورای شهر در یک کشور با رای اکثریت مردم انتخاب میشوند لذا دولت، مجلس و سایر نهادهای سیاسی، سازمانها و مؤسسه های اقتصادی و فرهنگی در اختیار جمعیتی قرار میگیرد که دارای بیشترین تعداد افراد باشد. به این دلیل در کشور ایران مدیریت و کنترل همهٔ نهادهاث دولتی، سازمانها سیاسی، مؤسسات مالی و اقتصادی به افرادی واگذار میگردد که متعلق به اکثریت جمعیت باشند.

اما در این میان اقلیتهای قومی به دلیل کم بودن تعداد جمعیت آنها در انتخابات شکست میخورند. لذا فاقد قدرت و اقتدار قانونی باقی میمانند و از نظر اقتصادی و سیاسی آسیب پذیر میشوند و به حاشیه رانده میشوند. چراکه به هیچیک از هسته های قدرت و مراکز تصمیم گیری دسترسی ندارند. در کشورهای دموکراتیک برای جلوگیری از به حاشیه راندن اقلیتهای قومی در قبال اکثریت جمعیت جامعه معمولا قوانینی برای تضمین حقوق آنها تصویب میشود و حقوق اقلیتها از طریق قوانین ویژهٔ اقلیتها تضمین میشود. چون اقلیتهای قومی در قانون اساسی و سایر قوانین به رسمیت شناخته نشده اند بنابراین حقوق آنها نیز به رسمیت شناخته نمیشود. به این معنی که در کشور ایران و سایر کشورها که ساختار جمعیت از نظر اجتماعی و فرهنگی نامتجانس است و جمعیت کشور از نظر نژادی، قومی، فرهنگی و زبانی متنوع و ناهمگون است و برخی گروههای قومی یا نژادی که دارای تعداد جمعیت کمتری نسبت با سایر گروههای جمعیتی هستند از نظر اقتصادی و سیاسی آسیب پذیرتر هستند. در نتیجه نیازمند قوانین خاصی هستند که بتواند حقوق قانونی آنها را تضمین و تأمین کند.

اقلیت قومی عرب از جمله اقلیت های محروم در سطح جهانی است که در صورت بررسی میزان فقر و محرومیت این اقلیت نسبت به میزان منابع و ثروتهای طبیعی موجود در محل سکونت این اقلیت، خواهیم دید که این اقلیت در مجموعۀ محرومترین اقلیتهای جهان به شمار میآید سازمانها. اما تفاوت عمدۀ اقلیت قومی عرب با سایر اقلیتهای قومی در سطح بین المللی این است که این اقلیت برای مردم جهان ناشناحته باقی مانده است. از اینرو **هرگز مورد توجه سازمانها و نهادهای بین المللی قرار نگرفته** و این عدم توجه و ناشناحته ماندن این اقلیت برای دولت مرکزی و نظام حاکم این فرصت را بوجود آورده است تا برای سرکوب اعتراضات مشروع این اقلیت نسبت به فقر و عقب ماندگی خود از روشهای غیرانسانی و وحشیانه ای استفاده کند بطوریکه دولت مرکزی در تهران بسیاری از جوانان معترض این اقلیت را مورد شکنجه شدیدی قرار میدهد و صدها نفر از جوانان این اقلیت را در قالب اعدامهای دسته جمعی در ملأ عام به قتل رساند.

دلایل ناشناخته ماندن اقلیت قومی عرب

عدم رشد آگاهی سیاسی و رشد سیاستزدگی

هر قومیت و یا گروه جمعیتی که در طول تاریخ خود مورد ظلم و ستم قرار گیرد راه اعتراض و مبارزه را در پیش خواهد گرفت. تحرکات جوانان عرب احوازی برعلیه حکومت جمهوری اسلامی در واقع با هدف اعترض به تبعیض سازماندهی شده جمهوری اسلامی است که سالهاست این اقلیت را هدف شدید ترین تبعیضها قرار داده، بطوریکه گویا این اقلیت تحت تحریم اقتصادی سازمان ملل و یا کنگره آمریکا است که با این حجم تبعیض آشکار در ادارات، سازمانها، شرکتهای خصوصی و دولتی مواجه شده است. اما نحوه اعتراض و مقابله با این تبعیض بسیار مهم است. اقلیت قومی عرب درطول چند سال اخیر فعالیتهای اعتراضی خود را شدت بخشیده است و جوانان این اقلیت برای احقاق حقوق انسانی خود یا بر سر چوبه دار هستند یا عمر خود را در زندانهای جمهوری اسلامی سپری میکنند. اما در این میان نحوه معرفی یک حرکت در محیط داخلی یک کشور و محیط بین المللی در جریان اعتراض اهمیت ویژه ای دارد. چراکه همراهی افکار عمومی در داخل و خارج یک کشور میتواند باعث کسب مشروعیت برای یک جریان اعتراضی شود و در مقابل منجر به محکومیت اقدامات یک رژیم گردد.

اما متاسفانه عدم رشد آگاهی سیاسی و شکل گیری تفکر ساختاری درمیان اقلیت قومی عرب پیامدهای متعددی را متوجه این قومیت نموده است و مبارزات و اعتراضات این اقلیت در غباری از شایعات و اتهامات مسموم پیش میرود که از سوی سربازان گمنام امام زمان صورت میگیرد. تفکر ساختاری و ضعف نظری و تئوریک درمیان جوانان و تشکلات سیاسی به غلبه رویکرد دینی و مذهبی در زندگی و نگرش جامعه احوازی باز میگردد و زمینه را برای شکل دادن فرهنگ سیاستزدگی همواره نموده است. به عنوان مثال تغییر مذهب در فرهنگ مبارزه جویی احوازی اولین قدم برای اعتراض برعلیه رژیم حاکم به شمار میآید. در حالیکه چندین میلیون سنی و غیرمسلمان در این کشور زندگی میکنند. وجود این رویکرد نشانگر غلبه رویکرد مذهبی و دینی بر افعال و اقدامات ما است لازم به ذکر است که بنده هرگز قصد حمایت از خرافات و بدعتهای شیعه را ندارم و دراین کتتب تلاش کردم که تصویر نسبتا کاملی از شیعه و شیعه گری در اختیار جوان عرب قرار دهم تا با استفاد از این حقایق بتواند هویت خویش را تغییر دهد. اما فعالیت سیاسی و فعال سیاسی نیازمند برخورداری از فکر سیاسی است و مبارزه میدانی بدون وجود نظریه پرداز و تئوریسین حتی برای مردم خویش نیز ناشناخته می ماند. بنابراین عدم وجود تئورسین سیاسی و نظریه پرداز قومی در اعتراضات مردمی احواز باعث شکل گیری فرهنگ سیاستزدگی و رواج نوعی فعالیت غیر هدفمند شده که با غوغا و هیجان سیاسی همراه است و افراد مطابق هیجانات و احساسات عاطفی خویش در فعالیتهای سیاسی شرکت میکنند و بدون در نظرگرفتن عواقب و پیامدهای کار خویش وارد عمل میشوند.

در جامعه شناسی اعمال و افعال هیجانی بنام بحران و اغتشاش نگریسته میشود و حرکتهای اعتراضی و جنبشهای مردمی فاقد هدف، رهبری و زیرساختهای علمی است. رشد سیاستزدگی در نتیجه عدم رشد آگاهی سیاسی شکل میگیرد. آگاهی سیاسی از طریق مطالعه آثار تاریخی و علمی و انتشار کتابها و مقالات سیاسی آغاز میشود که در ادامه با حضور روشنفکر و نخبگان سیاسی جریان روشنگری در جامعه شکل میگیرد. در جنبشها و تحرکات عمومی برعلیه یک دولت چون همه افراد جامعه نمیتوانند کتاب بخوانند و مقاله منتشر کنند لذا این امور بوسیله طبقه نخبگان، روشنفکران و نویسندگان سازماندهی میشود. یعنی روشنگری یک جریان آگاهی بخشی است که بوسیله نخبگان یک اجتماع هدایت میشود که طی آن افکار، اندیشه ها و راهکارها در اختیار جامعه قرار داده میشود تا در مراحل بعد جامعه وارد عمل شود و از طریق برگزاری تظاهرات، اعتراضات گروهی و عملیات خرابکارانه بر رژیم حاکم فشار وارد آورند.

یکی از بزرگترین نقایص اعتراضات عربی احوازی عدم وجود روشنفکر و عدم شکوفایی جریان روشنگری است. وجود روشنفکر زمینه را برای تحرک فکری و جذب و جوش اجتماعی مهیا میکند. در این مرحله جامعه از سطح اغتشاشات به سطح تشکیل جنبش رسیده است. تشکیل جنبشها از پیش زمینه وقوع یک انقلاب است. در جنبش اعمال هدفمند و تا حدودی رهبری واحد است و میان افراد هماهنگی بیشتری وجود دارد. هرچند سخن از شرایط ایده آل نیست که سخن در تشریح نحوه رشد اعتراضات مردمی در یک جامعه و هدفمند شدن این حرکتهای اعتراضی است. آنچه مسلم است هدفمند شدن حرکتهای اعتراضی باعث افزایش میزان اثرگذاری بر روی رژیم حاکم میشود. هرچه سطح یک حرکت اعتراضی هماهنگ تر و هدفمندتر باشد میزان اثرگذاری آن بیشتر خواهد بود و این حرکت توسعه بیشتری پیدا خواهد کرد بطوریکه این حرکت میتواند از خارج از مرزها نیز عضوگیری کند. در هر صورت در اعتراضات عربی–احوازی پتانسیل لازم برای تبدیل شدن این حرکت به سطحوح بالاتر وجود دارد اما این حرکت نیازمند نویسندگان قدرتمندی است که بتواند با پیشنهادات و ایده های مؤثر و مفید خود افکار جوانان و نخبگان را تغذیه کند و آنها را رهبری و هدایت کند.

اشتراکات مذهبی اقلیت قومی عرب و بحران هویت

مذهب شیعه در فلات ایران عامل ایجاد پیوند سیاسی و اجتماعی میان اقلیت قومی عرب و جمعیت غیر عرب در کشور بوده است. احساس مذهبی مشترک منجر به جذب اقلیت قومی عرب در جامعهٔ ایرانی شده تا جائیکه بسیاری از عربهای شیعه با اتکا به ظرفیتهای ایدئولوژیک خود به حمایت از حکومت مرکزی و دفاع از اقدامات جمهوری اسلامی ایران در منطقه برخاستند. براساس این اعتقاد شخصیتهای مذهبی و شیوخ عرب بر لزوم همکاری و مساهمت در امور سیاسی تاکید داشتند و همواره این باور در میان عموم مردم نیز رایج شده بود که احساس مشترک مذهبی میتواند باعث تولد یک نگرش مشترک شود و در ماورای امور تبعیض امیز نژادی عمل میکند بنابراین همهٔ حقوق اقتصادی و سیاسی اقلیت قومی عرب در جهت تحقق تساوی حقوق در خدمت به ایدئولوژی قربانی گردید. اما این وعده ها در طول انقلاب اسلامی از حد ادعاهای سیاسی و غبارآلود فراتر نرفت و نه تنها وعده های اجرای اصول قانون اساسی محقق نشد که حاکمیت در جهت عقب گذاشتن این اقلیت بطور مستقیم عمل میکرد و از اجرای قانون اساسی جلوگیری میکرد و با مطرح کردن مباحث امنیتی توانست از توسعه و رشد این اقلیت جلوگیری نماید.

اقلیت قومی عرب همواره تلاش کرده است تا روابط انساندوستانهٔ خود با سایر اقوام و ملل توسعه دهد و احساس همزیستی و انساندوستی را در میان افراد خود تقویت نماید و روابط خود را براساس حس احترام و مسئولیت پذیری در قبال سایر انسانها تنظیم کند و با همه افراد بشر و جامعهٔ ایرانی براساس معیارهای انسانی و حقوق بشر رفتار نماید و از رفتار براساس احساسات قومی و نژادی پرهیز نماید. مردم این اقلیت با انسانهای ساکن در میان رشته کوههای البرز و زاگرس و نیز ساکنین مجاور دریاچهٔ خزر دارای اشتراکات مذهبی و دینی هستند. اشتراکات مذهبی و رابطهٔ دینی باعث نزدیکی و تقارب اقلیت قومی عرب و بخش عمده ای از جمعیت کشور ایران معاصر شده است و سالهاست که عربها و ایرانیان معاصر با استفاده از این تقارب مذهبی در کنار یکدیگر زندگی کرده اند. اقلیت قومی عرب بر مبنای **هویت مذهبی** خود با ایرانیان و دولت مرکزی ارتباط داشته و براساس اشتراکات دینی و احساس مذهبی خود با نظام حاکم و جامعهٔ ایرانی تعامل دارد و زیربنای رفتارها و عملکردهای خود را **اشتراکات** مذهبی قرار داده است. این اقلیت در روابط خود با ایرانیان و از جمله دولت مرکزی با این اشتباه پیش رفته است که مسایل و مفاهیم قومی و نژادی خود را کنار گذاشته و مطابق باورهای شیعی خود با این نظام حاکم در ایران تعامل میکند. در صورتیکه پس از تغییر نام این کشور از «مملکت متحدهٔ قاجار» بنام «ایران» در دورهٔ رضاشاه همه گرایشات مذهبی جای خود را به گرایشات سیاسی داده و ایرانی هویت خویش را در مفاهیم و فاکتورهای ملی خویش جستجو میکند و همه امکانات خویش را در جهت تضعیف قومیت و ملیت عرب بکار برد و در این راه قومیت عرب را مورد استهزاء و تحقیر قرار داد. بطوریکه در دورهٔ پهلوی همه کتابهای درسی و دانشگاهی در حوزهٔ تاریخ ملی و سیاسی برای تقویت دشمنی و عداوت ایرانی برعلیه عرب تهیه و نگاشته شد.

اقلیت قومی عربی در نظام جمهوری اسلامی با غفلت از اصول و معادلات سیاسی قرون جدید روابط و تعاملات اقتصادی و سیاسی خود را براساس اشتراکات مذهبی با ایرانیان تنظیم کرده است. شرایط و دشواریهای اقلیت قومی عرب در دوران پهلوی این اقلیت را نسبت به انقلاب اسلامی خوشبین نمود از اینرو از زمان انقلاب اسلامی ایران اقلیت قومی عرب با این ذهنیت باور وارد صحنهٔ روابط اجتماعی و سیاسی شد که از طریق اشتراکات مذهبی می تواند در کنار سایر ایرانیان زندگی کند و مذهب می تواند تامین کنندهٔ حقوق اولیهٔ این قومیت باشد و با برخورداری از مذهبی شیعه می تواند همانند سایر افراد جامعه در امور اقتصادی مشارکت داشته باشد و در همهٔ سطوح اقتصادی و سیاسی محلی سهیم باشد و حقوق اقتصادی و سیاسی او برمبنای قانون اساسی پرداخت گردد و از تبعیض اقتصادی و سیاسی در امان باشد و مانند سایر ایرانیان از حقوو یکسانی برخوردار باشند.

اما با آغاز انقلاب شیعی در دههٔ هفتاد میلادی ابعاد مذهبی عداوت با عرب وارد حوزهٔ جدیدتر شد و دشمنی با عرب در دو سطح مذهبی و ملی پیاده شد. چراکه شیعه ای که مد نظر اقلیت قومی عرب بود بطوری طراحی و تدوین شده است که تنها تامین کنندهٔ منافع و هویت ایرانی باشد. این شیعه برمبنای الگوها و ارزشهای غیرعربی ساخته و ترکیب گردید تا جائیکه دکتر علی شریعتی از شیعه صفوی با نام شیعه ملی ایرانی نام میبرد که تنها در خدمت تعالی بخشی به ایرانی در مقابل عرب بکار میرود. از سوی دیگر ساختار سیاسی دولت در کشورهای جهان پس از قرن نوزدهم برمبنای دولت ملی بنا شده است که در آن اساس شکل گیری دولت بر ملتها گذارده شد و هر ملت با توجه به فاکتورهای فرهنگی، زبانی و تاریخی خویش شناخته میشد. اقلیت قومی عرب با ناآگاهی از معادلات سیاسی بین المللی و الگوی دولت–ملت از اوایل انقلاب آیت الله خمینی مطابق گرایشات مذهبی خود وارد بستر معادلات سیاسی و معاملات داخلی شد. عرب در داخل و عرب در کشورهای عربی همه مسایل و رویدادهای اقتصادی، سیاسی و حتی فرهنگی و زبانی خود را از منظر دینی نگاه میکند و با الگوی جدید ملی بطور کامل بیگانه بود بنابراین از منظر اشتراکات مذهبی خود به انقلاب شیعه و معادلات سیاسی جاری در کشور مینگریست و براساس این نگرش منافع اقتصادی و سیاسی خود را قربانی کرد.

افراط در نزدیکی به حاکمیت و عمل براساس رویکرد دینی و مذهبی از سوی شیوخ عرب و مذهبیان افراطی عرب باعث گردید که منافع این اقلیت مورد توجه رژیم حاکم قرار نگیرد و رژیم حاکم با سهل انگاری به مشکلات اقتصادی و سیاسی این اقلیت رسیدگی کند و همهٔ ارزشها و الگوهای قومی و ملی عرب قربانی سیاستهای ملی گرایانه رژیم حاکم شود. توجه به اشتراکات مذهبی با نظام حاکم در ایران باعث شد که اقلیت قومی از محیط بین المللی عربی خود نیز جدا گردد و ارزشهای قومی و ملی اقلیت قومی عرب از سوی کشورهای مجاور عربی نیز مورد بی توجهی قرار گیرند. دولت مرکزی با سوء استفاده از نگرش مذهبی عرب و اشتراکات شیعی توانست این فرصت را مغتنم شمارد و از وضعیت پیش آمده برای تضعیف این اقلیت و به **حاشیه راندن** آن استفاده کند. نزدیکی به رژیم حاکم و دوری از کشورهای عربی زمینه را برای تضعیف اقلیت قومی عرب فراهم نمود و منافع اقتصادی و سیاسی خود قربانی اشتراکات مذهبی و نگرش دینی مذهبیون و شیوخ عرب شد. برخی شیوخ عرب برای تامین جایگاه اجتماعی و سیاسی خویش با مذهبیان عرب همراهی و مشارکت کردند تا در توطئهٔ حساب شده ای ارزشهای قومی و ملی عرب را با ارزشهای انقلابی جابجا نمایند تا **هویت** این قومیت مطابق گرایشات انقلابی و مفروضات ایدئولوژیکی رژیم حاکم در ایران شکل گیرد و هویت جوان عرب با تکیه بر اصول و معیارهای مذهبی شیعه طراحی و تدوین گردد. این نگرش سطحی و افراطی برگرفته از تخیلات مذهبی و ایده آلهای دینی بود. مذهبیون عرب با گرایشات افراطی و ایده آلهای دینی خود درحال جستجوی هویت عرب احوازی درمیان سطور مفاهیم ایدئولوژیک انقلاب اسلامی بودند ومطابق برداشتها و اشتراکات مذهبی خود عمل کردند تا هویت عربی خود را براساس هویت اکثریت فارس و جمعیت غیرعرب طراحی کنند و وجود خود را به عنوان بخشی از جمعیت کشور به حساب آورند بدون آنکه در مسئله قومیت، فرهنگ و تاریخ عرب تعمق و تفکر کنند و سعی کنند که هویت خود و جوانان خود را همانند ایرانی براساس ارزشها و الگوی قومی عرب تعریف کنند.

اصولا مباحث سیاسی وایدئولوژیک مانند انقلاب نمی تواند اساس هویت یک ملت را قرارگیرد چرا که این موضوعات زودگذرو تغییرپذیر هستند و تابع شرایط و عوامل بزرگتر از خود هستند و از عوامل دیگری متاثر میشوند. انقلابها مانند یک حزب سیاسی و یا دولت دارای عمر مشخصی هستند و با پایان یافتن عمر و تاریخ مصرف آنها به گورستان تاریخ فرستاده میشوند. اما هویت با روح ملتها عجین شده است و با مرگ یک فرد یا ریختن خود یک گروه از بین نمیرود و برای آنکه بتوان هویتی را منسوخ کرد باید یک ملت، یک تاریخ و یک فرهنگ را منسوخ کرد. اما انقلابها با تغییر رهبران آنها تغییر میکنند و با مرگ رهبرانشان میمیرند و از صحنهٔ روزگار خارج می شوند. انقلاب نمی تواند یک منبع و منشا یک هویت باشد انقلاب قادر به تولید هویت نیست و انقلابها با جنگ متولد میشوند و با جنگ زنده میمانند و با جنگ از بین میروند. هویت انقلاب در قالب جنگ و مبارزه تعریف میگردد و این قومیت هویت جنگزده نمی خواهد. انقلابها موضوعات زودگذر و تغییرپذیری هستند که در قالب یک برنامهٔ زندهٔ سیاسی از تلویزیون تجزیه و تحلیل میشوند. مفهوم انقلاب مانند سایر مباحث سیاسی بسیار محدود و کوچک است و هرگز نمی تواند مفاهیم بزرگی مانند هویت را در بر گیرد. هویت یک مسئله فراسیاسی است و انقلابها همواره در خدمت به هویت ها بکار گرفته شده اند تا قومی، ملتی، نژادی بتواند به هویت خود دست یابد. انقلاب موضوات کثیف سیاسی هستند که به یک حزب و یا یک گروه خدمت میکند اما هویت پاک و نجیب است و به یک ملت خدمت میکند انقلاب ها سلب میکنند و به ملتها ستم میکنند و مردم را محروم می سازند و مخافان خود را اعدام میکنند اما هویت به مردم خودهدف میدهد و حیات میبخشد. اهمیت و معنای هویت در خارج از مرزهای یک کشور فهمیده میشود و یک گروه درخارج از محل ولادت خود به اهمیت هویت خود دست مییابد چه که در خارج از کشور و در بیرون از محل زندگی خود، اولین سوالی که از ما پرسیده میشود ملیت و قومیت ما است. تو کیستی و از کجا آمده ای و هرگز از مذهب و مکتب یک فرد پرسیده نمیشود. از اینرو لازم است که مذهبیون و شیوخ عرب در برداشتها و نگرش خویش تجدید نظر کنند و از سوی دیگر جوان عرب احوازی هم در تعامل خویش با دولت مرکزی و رژیم حاکم از الگوهای ملی و قومی عرب استفاده کند و مانند ایرانیان به قومیت خویش ارج نهند و هویت خویش را براساس فاکتورهای قومی و ملی تعریف کنند.

تضعیف سیستماتیک اقلیت قومی عرب

ورود الگوی دولت–ملت در دوران پهلوی منجر به حاکمیت دولت ملی شد. دولت ملی در شکل حقیقی خود دولتی است متعلق به ملت. اما رژیم پادشاهی پهلوی دولت را برای تامین قدرت خود و تحکیم موقعیت فارسها بکار گرفت. زیرا مفهوم «ملی» موجود در «دولت ملی» همواره به ملت موجود در کشور اشاره میکند و چون بیشترین آمار جمعیتی متعلق به فارسها است و قومیت فارس دارای اکثریت جمعیت است لذا دولت و سایر نهادهای تصمیم گیرنده و تاثیرگذار تحت نفوذ و کنترل جمعیت فارس درآمد. در نتیجه ساختار اقتصادی و سیاسی در یک تمرکزگرایی شدید سیاسی فرو رفت و نهادها و سازمانهای محلی از سیاستگذاری ملی کنار گذاشته شدند و تصمیم گیریها و برنامه ریزیهای سیاسی و اقتصادی محدود به پایتخت شد و این تصمیم گیریها و برنامه ریزیهای بیشتر در خدمت به اکثریت فارس تنظیم و اجرا میشود و سایر اقلیت قومی مانند اقلیت قومی عرب هیچگونه نقشی در اداره امور سیاسی محل سکونت خود نداشت. اقلیت قومی عرب با در اختیار داشتن همه منابع طبیعی استراتژیک در محل سکونت خویش تمایزات برجسته ای نسبت با سایر اقلیتهای قومی دارد. اما علیرغم این تمایزات و امتیازات نسبت به سایر اقلیتها محرومتر و فقیرتر است.

حاکمیت دولت ملی پیش از انقلاب با هدف مقابله با اقلیتهای قومی بود چراکه زمینه را براس ملی سازی منابع و صنایع فراهم نمود. ملی سازی صنایع و منابع باعث ملی نمودن منابع محلی و انتقال درآمد آنها به تهران گردید. این سیاست بمنظور تسلط بر نفت و گاز خوزستان و استثمار منابع محلی بود. در واقع دولت ملی انعکاسی از حاکمیت ملت بر خود است در حالیکه این شکل از حاکمیت منجر به پدید آمدن سیاست **استعمار داخلی** شد چراکه همه منابع خارج از حوزهٔ سکونت فارسها بود و با مرکز کشور فاصله داشت و بنابراین با ملی سازی منابع زمینه برای تضعیف اقلیت قومی عرب از نظر اقتصادی و سیاسی فراهم شود. پس از انقلاب آیت الله خمینی یک نظام ایدئولوژیک حاکم گردید که بر مبنای عداوت و دشمنی با اهل تسنن و عرب منطقه استوار است. وقوع جنگ عراق–ایران بهانه مناسبی را در اختیار نظام حاکم داد تا عرب مورد اتهام و دشمنی قرار گیرد و در این راه اقلیت قومی عرب به بازنده اول این دشمنی است. از سوی دیگر بحرانهای منطقه ای و دخالت جمهوری اسلامی در امور کشورهای عربی باعث شکل گیری بحرانهای متعددی با کشورهای عربی شد. این شرایط باعث انزوای سیاسی قوم عرب از نظر اجتماعی و سیاسی شد.

اما از نظر اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی با حاکمیت مجدد دولت ملی اقدام به ملی سازی منابع طبیعی و صنایع کشور نمود و برنامه ها، دستورالعمل ها و قوانین را به گونه ای تنظیم کرد که مقامات محلی و همچنین اقلیتهای قومی از دخالت در امور اقتصادی محروم شوند تادر انزوای اقتصادی و سیاسی قرار گیرند و همه امکانات و امتیازات به غیرعربها واگذار شود. درنتیجهٔ این سیاست نظام حاکم در جمهوری اسلامی حقوق سیاسی و اقتصادی اقلیت قومی عرب را ضایع نموده و جوانان تحصیلکردهٔ این اقلیت را در بیکاری و محرومیت فرو برده است و از جذب نخبگان دانشگاهی اقلیت قومی عرب در سطوح بالای مدیریتی خودداری میکند. یکی از تکنیکهای اساسی برای تضعیف و عقب گذاردن اقلیتها در سطح جهانی **محروم نمودن اقلیتها از مشارکت در امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است**. بررسی مشکلات اقلیتهای قومی درسطح کشور نشانگر وجودیک برنامه مخفی برای محروم نگاه داشتن قومیتها است این محرومیت در شکل امتناع از جذب نخبگان و جوانان اقلیتهای قومی در اقتصاد این کشور است. محرومیت ازحقوق اقتصادی دراین کشور زمینه را برای آسیب پذیری و تضعیف اقلیتهای قومی فراهم نموده تا اکثریت فارسها برتری خود را در مقابل اقلیتها حفظ کنند. از اینرو فارسها همواره قشر مرفه این جامعه به شمار میآیند که از نظر اقتصادی و رفاهی دارای بهترین و مجهزترین امکانات هستند.

محدود کردن اقلیتها در اقلیتهای دینی

بحث اقلیتهای قومی کابوس جمهوری اسلامی و ایرانیان است. ساختار جمعیتی این کشور متنوع و از اقلیتهای قومی مختلفی تشکیل یافته است. بعنی اگر روزی اقلیتهای قومی به استقلال دست یابند این کشور از هم پاشیده میشود و کشوری بنام ایران به یک استان کوچک تبدیل میشود که حتی قادر به تولید آب آشامیدنی خود نیست. مناطق محل سکونت اقلیتها سرشار از منابع طبیعی است و همه منابع طبیعی نفت و گاز در محل سکونن اقلیت قومی عرب واقع شده است. از سوی دیگر محل سکونت ترکها سرشار از منابع آب و زمینهای حاصلخیز است. اما محل سکونت فارس در تهران، اصفهان، شیراز، مرکزی، قم و یزد محیط طبیعی یا کوهستانی است یا با کمبود آب و منابع طبیعی مواجه است. این مسئله برای رژیم حاکم عامل ایجاد نگرانی بزرگی است. بنابراین اقلیتهای قومی با وجود منابع طبیعی غنی در محل سکونت خویش به یک خطر بالقوه تبدیل شده اند که خواب را از دولتمردان ایرانی ربوده است. به این دلیل در فرهنگ سیاسی و قوانین جمهوری اسلامی هرگز به عبارت اقلیت قومی اشاره نمیشود و فعالیت اقلیتها در زمینه فرهنگی و قومی در رژیم جمهوری اسلامی اقدام برعلیه امنیت ملی تلقی شده و برابر با استقلال طلبی در نظر گرفته میشود. ترس اقلیتهای قومی نه تنها در سطح رسمی و دولتی مطرح است که فرهنگ عمومی ایرانی نیز از پذیرش اقلیتهای قومی و احترام به اصل تنوع قومی خودداری میکند و ارزشها و الگوهای فرهنگی اقلیتهای قومی مورد تحقیر و استهزاء قرار میگیرد

تا پیش از ورود رضاشاه به عرصه قدرت همه جمعیت کشور در محیطی آرام در کنار یکدیگر زندگی میکردند. اما سفر رضاشاه به ترکیه جرقه مربوط به اقلیتها را در این کشور مشتعل نمود و کشور را وارد بحران اقلیت و اکثریت کرد. چراکه پیش از این مردم بر مبنای قواعد و هنجارهای اسلامی با یکدیگر رابطه داشتند و وجود مشکلات در نوع خویش طبیعی بود. احساس اخوت دینی عامل پیوند مردم بود اما ورود معیارهای ملی باعث گردید که جمعیت به اقلیت و اکثریت تبدیل شود.

اصولا بحث اقلیتها در ادبیات رسمی و دولتی کشور ایران تنها شامل دستهٔ محدودی از اقلیتها میشود و در قانون اساسی تنها از اقلیتهای دینی نام برده میشود و در بخش رسمی و قانونی به نام اقلیتهای قومی اشاره نمیشود. از سوی دیگر در بخش غیررسمی با موضوع اقلیتهای قومی بطور گزینشی و سلیقه ای برخورد میگردد و نویسنده و متفکر ایرانی تلاش میکند که بحث اقلیت را تنها به چند اقلیت محدود کند. به عنوان مثال دائما در بحث اقلیتها از کُردها نوشته میشود در حالیکه کُردها با ایرانیان اشتراکات نژادی، تاریخی و فرهنگی دارند و از آداب و رسوم اکثریت جمعیت ایران پیروی میکنند و در ایران یک اقلیت قومی به شمار نمی آیند. چرا که کُرد از اکثریت جمعیت فارس ایرانی متمایز و متفاوت نیست و اختلاف آنها با فارسها تنها در زبان نهفته است اما در سایر فاکتورها مانند نژاد و فرهنگ با فارسها مشترک هستند. البته بحث بر اقلیت قومی بودن یا نبودن کُردها نیست بلکه بحث بر سر نشان دادن دوگانگی نگرشهای سیاسی در نظام فکری این کشور است که متفکر و نویسنده بنا به سلیقه های فردی و نژادی خود با قضیهٔ اقلیتها برخورد میکند و تحت تاثیر فشارهای گرایشات نژادپرستانهٔ رایج در فرهنگ عمومی کشور تصمیم میگیرد که کدام اقلیت در نظر او یک اقلیت قومی است؟ این نگرش متناقض که در دو حوزهٔ رسمی و غیررسمی رایج است، نیازمند اصلاح و بازسازی است تا بنا به معیارهای بین المللی تشخیص داده شود که کدام گروه جمعیتی اقلیت قومی بشمار میآید. مسئلهٔ کردها در ایران جریانی سیاسی است که این گروه از جمعیت خواستار جدایی از این کشور و تشکیل یک دولت مستقل هستند که البته این حق کاملا مشروع و محترم است و هر اجتماعی از جمعیت حق دارد که آیندهٔ خود را با دست خود رقم زند.اما اقلیت قومی بودن یک گروه یا اقلیت قومی نبودن آنها دارای معیارها و فاکتورهای مشخصی است که در بخش حقوق اقلیتهای قومی سازمان ملل وجود دارد.

در فرهنگ عمومی و حتی در حوزهٔ رسمی به موضوع کردها و سایر اقلیتهای قومی با نوعی اغماض نگریسته میشود در حالیکه در سطح رسمی و غیررسمی با اقلیت قومی عرب همانند یک دشمن رفتار میشود و مطالبات و فعالیتهای سیاسی اقلیت قومی عرب در چهارچوب نظریهٔ توطئه (Conspiracy Theory) گنجانده میشود. یعنی مطالبات و فعالیتهای اقلیت قومی عرب در احقاق حقوق اولیه خود به مداخلهٔ قدرت های خارجی نسبت داده میشود. چنانچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی اقلیتهای قومی به رسمیت شناخته نمیشوند اما با لهجه ای تهدیدآمیز به قومیتها هشدار میدهد تا از آزادی موجود درکشور سوء استفاده نکنند و خود را ملزم به رعایت حدود قانون سازند و از توطئه برعلیه جمهوری اسلامی خودداری کنند و در جهت خدمت به منافع بیگانگان عمل نکنند. اصولا رژیمهای دیکتاتوری برای توجیه همه کمبودها، فشارها و کاستی های اقتصادی و سیاسی به رویکرد توطئه پناه میآورند تا همه مشکلات را به بیگانگان نسبت دهند و آنها را به عنوان بخشی از توطئه بیگانه معرفی کنند. از اینرو محرومیتها، فشارهای اقتصادی و اعتراض اقلیتها به تبعیض نژادی نیز توطئه انگلیس و غرب تلقی میشود. به این ترتیب که هر موضعی که از سوی اقلیتها در دفاع از حقوق مشروع خود اتخاذ میشود به قدرتهای خارجی نسبت داده میشود تا مطالبات مشروع و انسانی اقلیت قومی عرب نامشروع جلوه داده شوند و مظالم و سیاستهای تبعیض آمیز دولت مرکزی مشروع و لازم نشان داده شود.

بحث اقلیتهای قومی بحثی فراملی و جهانی است که تنها خاص جمهوری اسلامی نظریهٔ توطئه نیست. اما در اکثر کشورهای جهان مسائل متعلق به اقلیتهای قومی یا از طریق قوانین و معاهدهای بین المللی حل شده است و یا با استفاده از تصویب قوانین داخلی برطرف میشود. بحث مربوط به اقلیتهای قومی برای سالها در سازمان ملل بطول انجامید تا تعریف جامعی از اقلیتهای قومی ارائه شود وبر مبنای این تعریف قوانینی برای تضمین حقوق اقیلتهای قومی تصویب شود. مسئله اقلیتهای قومی در اروپا، آفریقا، آسیا و همه مناطق جهان وجود دارد و اکثر کشورها تلاش میکنند تا از طریق قوانین، معیارها و معاهده های بین المللی برای حل کردن مسئله اقلیتهای قومی اقدام کنند. اما وجود منابع طبیعی حیاتی در این کشور مسئله اقلیتهای قومی را به یک مسئله غیرقابل بحث تبدیل کرده است و رژیمهای حاکم تلاش میکنند از وجود اقلیتهای قومی چشم پوشی کنند و بحث اقلیتها را به اقلیتهای دینی محدود کنند تا شاید میزان فشارهای بین المللی و داخلی کاهش پیدا کند. اما افزایش میزان آگاهی اقلیتهای قومی و وجود تبعیض قومی در ساختار سیاسی این کشورهمواره مسئله اقلیتهای قومی و حقوق آنها را زنده نگاه میدارد.

عوامل داخلی عقب ماندگی اقلیت قومی عرب

از میان همه اقلیتهای قومی و مذهبی در ایران تنها اقلیت قومی عرب است که باتوجه به **خیانتهای مذهبی و چشم پوشیهای سیاسی گذشتگان** هرگز نتواسته است وضعیت سیاسی خود را تبیین نماید و موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود را بطور مستقل و مشخص ارتقا دهد و به این دلیل جایگاه سیاسی جوان عرب مبهم و نامعلوم مانده است و فرد عرب درتعیین جایگاه سیاسی خود در داخل و خارج ناکام مانده است. در مسافرت به برخی نقاط ایرانی از وجود عرب دربخش جنوب و جنوب غرب ایران تعجب میکردند. اقدامات نژادپرستانهٔ ضدعربی در دورهٔ پهلوی و اتخاذ سیاست سرکوبگرانهٔ جمهوری اسلامی برعلیه اقلیت قومی عرب نقش مهمی در مجهول ماندن و ناشناخته شدن این اقلیت در داخل کشور دارد اما اقدامات سیاسی تنها بخشی از این توطئهٔ بزرگ است.

شکست و ناکامی اقلیت عربی در کسب منزلت قومی و جایگاه اجتماعی در داخل و خارج از کشور تنها مربوط به عوامل **سیاسی و تبعیض نژادی** نیست که بخش عمده این ناکامی ها به **عوامل داخلی و محیط سنتی** این اقلیت باز میگردد. محیط سنتی عرب حتی در کشورهای خلیج زمینه رابرای عقب ماندگی ملت عرب فراهم نموده و این جمعیت گسترده وامکانات عظیم مالی آنها را درجهت شیخ پروری هدر داده است. جوان عرب احوازی سالهاست توجه خود را تنها بر روی اعتراضات و فعالیتهای سیاسی معطوف داشته و از سایر عوامل درونی و محیطی غفلت نموده و نجات این اقلیت استثمار شده را تنها در عرصهٔ اعتراضات سیاسی و فعالیتهای ضدمذهبی برعلیه رژیم حاکم محدود نموده است غافل از اینکه مقابله با دردهای مضمن و بیماری های سرطانی ابتدا نیازمند جراحی های داخلی و برداشته شده غده های سرطانی داخلی است که این محیط به آن گرفتار شده است و همانند خوره این محیط را از درون میخورد و رفاسد میکند. توجه به توطئه های سیاسی و مذهبی رژیم حاکم بسیار لازم است اما موانع تحرک و تحول یک اقلیت تنها در اقدامات سیاسی و مذهبی رقیب برعلیه محیط عربی ما خلاصه نمیشود چراکه تغییر و تحول در یک محیط دارای ابعاد متعددی است و ممکن است موانع زیادی در مسیر تحول یک اقلیت قرار گیرد که **برخی خارجی و متعلق به رژیمهای سیاسی حاکم و برخی دیگر اجتماعی و متعلق به محیط داخل است.**

اصولا جریان تکوین و تکامل جوامع از جوامع ابتدایی به جوامع سنتی همواره با مقداری از تغییرات و تحولات اقتصادی و فرهنگی همراه بوده است که در طول زمان رخ داده است و در علوم اجتماعی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. بطوریکه در جوامع ابتدایی و اولیه زندگی بشر خالی از قاعده و آداب و رسوم بوده است. اما با تحول این جوامع و پیشرفت انسان سنتها و آداب رسوم در زندگی بشر شکل گرفت و بشر با استفاده از سنن اجتماعی توانست زندگی قبیله ای و اجتماعات خود را اداره نماید. اما تحول چشمگیر دیگری که در جوامع بشری رخ داد محصول قرن نوزدهم و از نتایج انقلاب سیاسی فرانسه و انقلاب صنعتی انگلیس بود. در این مرحله قوانین مکتوب ضامن حقوق سیاسی و اقتصادی انسان شد.

اما در مراحل عبور و گذر جوامع از یک مرحله دیگر همواره تغییرات بزرگی در زندگی بشر روی داده است. در گذشته عبور جوامع از یک مرحله به مرحله دیگر نیازمند گذشت زمان بسیاری بود. یعنی برای آنکه جامعه شرایط و فرهنگ خود را تغییر دهد و شرایط و فرهنگ جدیدی را بپذیرد نیازمند گذشت زمان و فرصت کافی برای جابجایی است چراکه تغییرات اجتماعی در بستر زمان دچار تحول میشدند و این تحول ممکن سالها بطول انجامید. این گذر و تحول در برخی مواقع ممکن است شامل تعدادی از اجتماعات و قبایل نشود و این اجتماعات و قبایل انسانی در شکل اولیهٔ خود باقی می ماندند. پیشرفت بشر در زمینه های مختلف علمی و افزایش توان تکنیکی باعث گردید که متخصصان اجتماعی در رشته های جامعه شناسی و روان شناسی با استفاده از نظریات جدید اجتماعی بتوانند جوامع را برای تغییر و تحول آماده سازند و سرعت این تحول و تغییر رادر جوامع بالا ببرند. بنابراین تفاوت عمده و برجستهٔ تحول جوامع در قرن نوزدهم و بیستم سرعت و کیفیت تحول است که بشر تلاش میکند تا سرعت و کیفیت تحول جامعه و اجتماعات انسانی از یک مرحله به مرحلهٔ دیگر را کنترل و سازماندهی کند. سازماندهی و کنترل جوامع در گذر از یک مرحله به مرحلهٔ دیگر به منظور کاستن از برزو ناهنجاری ها و تعارضات اجتماعی و فرهنگی صورت میگیرد. به این ترتیب جوامع غربی موفق شدند با برنامه ریزی و اتکا به نیروی علمی متفکران و نظریات روشنفکران خود از مرحله جامعه سنتی عبور کنند و با موفقیت وارد مرحله بالاتری از حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شوند و ارزشها، هنجارها و الگوهای اجتماعی و فردی جدیدی را شکل دهند که با جامعه صنعتی و مدرن سازگار باشد. هرچند سایر جوامع در قاره آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی حرکت خود را با تأخیر آغاز کردند لکن توسعه و پیشرفت تکنولوجی ارتباطات جمعی باعث شد که جوامع و اجتماعات مختلف بتوانند از نزدیک و بطور زنده جریان تحول و توسعه جوامع غربی را مشاهده کنند تحت تاثیر تحول، توسعه و پیشرفت جوامع غربی قرار گیرند و با اجتماعات سنتی خود مقایسه کنند.

آنچه مسلم است انسان بطور طبیعی موجودی تحول طلب است که توسعه، پیشرفت و رفاه را دوست دارد. از اینرو تحول و توسعهٔ جوامع غربی بر ذهن و روان مردم ساکن در جوامع توسعه نیافته تاثیر گذارده و این جوامع را به حرکت به سوی تغییر و بازسازی اجتماعات خویش به شکل مدرن ترغیب و تحریک نمود. اما همچنانکه پیش از این اشاره شد رژیمهای ایدئولوژیک از تغییر و تحول گریزان هستند و جامعه را تحت تاثیر باورها و گرایشات خود قرار میدهند و الگوها و هنجارهای دلخواه خود را به جامعه تزریق میکنند چراکه ایدئولوژی چهارچوب بسته ای از باورهای جمعی است که جامعه را مطابق باورهای جمعی خویش آرایش و تزئین میکند و حقوق اقلیتهای قومی را هرگز به رسمیت نمی شناسد.

بنابراین با توجه تحولات سریع اجتماعی و فکری در جوامع توسعه یافتهٔ غرب و نیز دگرگونیهای سیاسی داخل فلات ایران اقلیتهای قومی برای حفظ فرهنگ قومی و محافظت از میراث گذشتهٔ خود بطور مستقل عمل کنند و در فکر توسعه و تحول فرهنگ خویش باشند. هرچند برخی اقلیتها سالها است که در راه توسعه و تغییر خود گام بر داشته اندو هر اقلیتی باتوجه به امکانات و توانائیهای خود در مقابل این تحولات بین المللی و داخلی واکنش نشان داده است. اما متاسفانه این تحولات و تغییرات از چشم اقلیت قومی عرب دور بوده و باعث شده که این اقلیت برخلاف سایر اجتماعات و گروههای قومی در کشور ایران همچنان دربرابر تغییرات مقاومت کند و حاضر به انطباق خویش با شرایط جدید نباشد و همچنان بر حفظ ساختار سنتی خود تاکید کند. البته حفظ سنتها با حفظ ساختار سنتی جامعه متفاوت است. **حفظ سنتها** امری طبیعی و اجتماعی است که توسط افراد و خانواده صورت میگیرد اما **حفظ ساختار سنتی** امری سیاسی است که دولتها برای تسلط بر ملتها و نگهداشتن وضع موجود این ساختار را نگاه میدارند زیرا ساختار سنتی چهارچوب خشک و جامدی از سنن اجتماعی است که دولتها برای تسلط بر مردم بر حفظ این ساختار اصرار دارند.

از دلایل عمده ای که اقلیت قومی عرب نتوانسته است مسیر تغییر و تحول اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود را همانند سایر گروههای جمعیتی مجاور خود طی نماید وجود برخی موانع اجتماعی و سیاسی است که شامل **مقاومت اجتماعات عربی ما برای حفظ ساختار سنتی خود و بکارگیری روشها و تکنیکهایی که منجر به تقوست محیط سنتی میشود که از روی اشتباه برای مقابله با تهاجم فرهنگی ایرانیان اتخاذ میگردد مانند استفاده از ابزار شعر. از سوی دیگر اقدامات سیاسی و فرهنگی دولت برای هضم اقلیتهای قومی در درون فرهنگ ملی و وجود مذهب شیعه و اشتراکات اعتقادی عرب و عجم که روی هم رفته مسیر تغییر و تحول اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را کند نموده و منجر به بروز تضادهای فرهنگی و ناهنجاریهای اجتماعی و کشمکشهای سیاسی شده است.**

حفظ سنتها یا حفظ جامعه سنتی

البته در این میان ذکر این نکته بسیار مهم است و جوان عرب احوازی باید به تفاوت موجود میان این دو مقوله توجه نماید که «**حفظ سنتها**» و «**حفظ ساختار سنتی جامعه**» دو بحث مجزا ازهم هستند. با توجه به تشابه و نزدیکی این دو مبحث حکومتها در جوامع ایدئولوژیک (ایدئولوژی مذهبی) تلاش میکند که این دو موضوع را در قالب یک مفهوم بکار برند و حفظ ساختار سنتی جامعه را با نام حفظ سنتها ترویج نماید تا از این طریق از تحول و تغییر جامعه جلوگیری کنند. چراکه حفظ سنتها در میان مردم امری اختیاری است اما حفظ ساختار سنتی قالباً جریانی سیاسی است که با بحث قدرت ارتباط دارد و دولتها برای حفظ قدرت خود جامعه را در شکل سنتی خود نگاه میدارند. جلوگیری از حرکت جامعه در تغییر ساختار سیاسی خود منجر به رکود و عقب ماندگی جامعه میشود و باعث میشود که جامعه همواره در شکل قدیمی و کهنهٔ خود باقی بماند. رژیمهای ایدئولوژیک برای ادامه حیات خود بر حفظ ساختار سنتی تاکید میکند و از تغییر ساختار سیاسی خویش جلوگیری میکنند تا خطری ایدئولوژی حاکم را تهدید نکند. برای روشن شدن مسئله ابتدا باید به سراغ تفاوت در حفظ ستنها و محیط سنتی پردخت چراکه در بسیاری از کشورها محیطهای سننی تغییر میکند و روابط سیاسی و اقتصادی شکل مدرن به خود میگیرد اما سنتها همچنان حفظ میشود. مثال بارز این رویکرد کشور ژاپن و اکثر کشورهای شرق آسیا است.

همواره کشورهای کمونیستی و رژیمهای ایدئولوژیک برای حفظ قدرت خود جامعه را در شکل سنتی خود باقی میگذارند، چراکه جامعه در شکل سنتی خود از تکنولوجی محروم میماند و جامعه در عقب ماندگی خود توانایی تحلیل و تجزیه مسایل سیاسی و شناسایی حقوق اجتماعی و فردی خود را ندارد، از سوی دیگر جامعهٔ سنتی جامعه ای جمعگراست که بر اساس باورهای اجتماعی خود زندگی میکند که بستر بسیار مناسبی را برای رشد و پرورش ایدئولوژی فراهم میآورد. همچنانکه پیش از این اشاره شد ایدئولوژی ها باورهای جمعی هستند و وجه اشتراک آنها با جامعه سنتی در باورهای اجتماعی و اشتراکات فردی است.

سنت یا رها سازی سنت

عقب ماندن اقلیت قومی عرب از عوامل و عناصر متعددی تاثیر میپذیرد. عمده ترین عامل عقب ماندگی «سنت» است. یکی از دلایل اصلی عقب افتادن اقلیت قومی عرب در مقایسه با سایر اقلیتهای قومی محیط سنتی این اقلیت است که منجر به مقاومت محیط و جامعه با تغییرات اجتماعی شده است. وجود محیط سنتی به تنهایی عامل بسیار تعیین کننده ای در مسیر پیشرفت یا عقب ماندگی یک جامعه است. در واقع **سنت مجموعه ای از «دستورالعملهای شفاهی و جمعی» است** که در قالب باورهای اجتماعی در ذهن هریک از افراد نقش بسته اند و فرد در اسارت این سنتها و چهارچوبهای آن محصور باقی مانده است. این دستورالعملهای شفاهی و اجتماعی به مرور زمان شکل گرفته اند و به صورت **«عادات اجتماعی»** تبدیل شده اند که از طریق تکرار و ممارست در درون افراد نهادینه میشوند سینه به سینه از فردی به فرد دیگر منتقل شده اند. این عادات به صورت اعمال وباورهای اجتماعی درمیان اجتماعات سنتی دارای اهمیت و ارزش فراوانی هستند و همه افراد مجبور به انجام و پیروی از سنن اجتماعی بودند.

در حقیقت سنت الگوی رفتار جمعی و یا هنجارهای اجتماعی است که زیربنای رفتار وعملکرد افراد را درجامعه سنتی تشکیل میدهد و از روزنخست به صورت جمعی شکل گرفته که هیچگونه جایگاهی را برای فرد قایل نشده است و به عنوان معیاری برای عملکرد افراد، برقراری ارتباط و تامین نظم در جامعه به شمار می آید. سنت شکلی از زندگی بشری است که در آن زمین و منابع آن هنوز به صورت اشتراکی مورد بهره برادری قرار میگیرد و اجتماعات بشری در مرحلهٔ اشتراکات خونی و پیوندهای قومی قرار گرفته و مشارکت اجتماعی نقش کلیدی در اداره زندگی مردم دارد و زمینه را برای تقویت پیوند اجتماعی و ارتباط میان افراد فراهم میسازد و اساس زندگی در گروههای اجتماعی اولیه مانند قبیله یا ایل را سنتها تشکیل میدهند. بررسی زندگی قبیله و ایل این واقعیت را نشان میدهد که زندگی افراد شکلی اشتراکی و اجتماعی داشته که در آنها افراد براساس پیوندهای قومی با یکدیگر رابطه داشتند. از اینرو سنت شکلی از زندگی اشتراکی و اجتماعی است که **فرد به تنهایی در آن هیچگونه جایگاهی ندارد** و تا پیش از پیدا شدن انقلاب صنعتی آخرین شکل جامعه در مسیر زندگی بشر همان بود. اما **با تولد جامعه صنعتی سنتها جای خود را به قوانین دادند و بشر بطور رسمی از مرحله زندگی در جامعه سنتی گذشته وارد مرحلهٔ جامعه مدرن و صنعتی شد.**

نگرش سنتی جامد است و نگرش فرد را در محدوهٔ مکان زندگی خود کوچک میگذارد و ذهن او را در انحصار زمان کوچک و محدود میسازد تا در قالبی از عادات یکسان و مشابه رشد کند. رفتار فرد درجامعه سنتی برگرفته ازعادات اجتماعی است که فرد از پدر، مادر، عمو، دائی و... خویش دریافت میکند. ضرب المثل معروف **«گر خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو»** نشان دهنده ویژگی جمعگرایی زندگی سنتی است که افراد در آداب، رسوم، پوشش، سخن گفتن، نشستن، برخاستن و ... همانند هم عمل میکنند و در صورت ظهور هرگونه ناهمانندی در رفتار یک فرد از افراد قبیله یا ایل مورد سرزنش جمع قرار خواهد گرفت. محیط سنتی چهارچوب معینی را برای افراد معین میکند و فرد را مجبور به حرکت در این چهارچوب میکند اما وقوع انقلاب صنعتی در انگلیس فرد را از نظر اقتصادی مستقل ساخت و وقوع انقلاب سیاسی در فرانسه زمینه را برای تقویت حقوق فردی فراهم نمود زیرا فرد در اسارت جمع گرایی محیط خود در دام کلیسا گرفتار شد چراکه صدای فرد در جمعگرایی شنیده نمیشود.

عمل بر مبنای سنتها در یک محیط جمعگرا باعث شکل گیری عادات اجتماعی شد که فرد استقلال خود را در مقابل این عادات موروثی و دستورالعملهای خشک از دست میدهد. در نتیجه سنتهای اجتماعی در واقع همان عادات اجتماعی هستند که اساس عمل فرد را تشکیل میدهند و همه افراد خود را ملزم به رعایت آداب و رسوم جمعی میسازد که از گذشته به ارث رسیده است و فرد موظف است تا بزرگسالی این امانت را در ذهن خود حمل کند و این تعلمیات و دستورالعملها را با همان جزئیات و تفاصیل به فرزند خود انتقال دهد.

جوامع سنتی مرحله ای از زندگی بشر را تشکیل میدادند که علم و سواد فراگیر نشده بود و محیط سنتی با عمل برمبنای عادات خود همه کارها را انجام میداد. بسیاری از جوامع در مرحله سنتی خود باقی مانده و متحول نشده اند. برخی دیگر راه تحول و تغییر را آغاز کرده اند و در نیمه راه هستند و جوامع در حال گذر خوانده میشوند. جوامع در حال گذر نه سنتی هستند و نه به مرحلۀ صنعتی رسیده اند. جامعۀ ایرانی یکی از جوامعی است که در حال نزاع بر سر تغییر و تحول اجتماعی است که در یک طرف برخی دسته های مردم و از جمله برخی اقلیتها خواستار تغییر و تحول اجتماعی هستند و در جهت مقابل نظام ایدئولوژیک حاکم از تحول و تبدیل جامعه ممانعت میکند.

بطور کلی جامعه مدرن بر ارزشهایی مانند تعقل، اندیشه ورزی، روشنگری ، فردگرایی، و قانونگرایی اتکا دارد. جامعه سنتی بر ارزشهایی مانند عادت محوری (عمل به سنتها و انجام کارها از روی عادت است)، جمعگرایی، تشابه و همانندی، قانون گریزی، احساسات، حمیت و غیرت استوار است. براین اساس امیل دورکهیم در تشریح جامعه سنتی این جامعه را جامعه ای احساسی میخواند که هنوز جامعه وارد مرحلۀ تفکر و تعقل نشده و افراد به جای تفکر مطابق عادات اجتماعی خود عمل میکنند و احساسات و عواطف منشأ تصمیم گیری هستند. وجود غیرت، حمّیت، و تعصب نشانگر غلبۀ بعد احساسی بر بعد فکری است. در اجتماعات سنتی افراد یک قبیله در غم و در شادی یکدیگر شریک میشوند و اعمال و کارهای خود را در قالب یک شراکت اجتماعی انجام میدهند. در حالیکه در جامعه جدید و در محیط مدرن انجام کارها بر عهدۀ تکنولوجی و ماشین گذارده شده و در آن اشتراکات و عواطف جمعی وجود ندارد و جامعه از مراحل عاطفی و احساسی خود گذشته و وارد حوزۀ فرد گرایی و تعقل شده از اینرو طرفداران محیط سنتی جامعه مدرن را جامعۀ شیطانی و آخرالزمانی تلقی میکند که همانند غول بی عاطفه ای عمل میکند و در آن خبری از عواطف و احساسات جمعی وجود ندارد.

در واقع جمله رنه دکارت در عین سادگی خود محتوی نکات بسیار مهم و گسترده ای است که برای نشان دادن تفاوت میان اجتماعات سنتی و جوامع مدرن بکار میرود. دکارت با این جملۀ مشهور خود در جستجوی راهی برای شکستن چهارچوب نگرش رایج در جامعه سنتی است که هیچگونه ارزشی را برای فرد قایل نیست اما دکارت با این جمله نسبت به جایگاه فرد و ارزش اندیشه در جامعه مدرن معترض است. او در جمله معروف خود **«من فکر میکنم پس هستم»** به جایگاه فرد در جامعه سنتی اعتراض میکند. در دورۀ فئودالی سنت، یکی از فاکتورها و دلایل اصلی استثمار فرد است چراکه فرد در جامعه سنتی در جمع هضم میشود و فاقد جایگاه و مکان فردی است.

در جامعۀ سنتی کوچکترین واحد اجتماعی «ما» است که این «ما» معرف و نشان دهندۀ انسجام و اتحاد قبیله و ایل است چراکه «من» معرف و نمایندۀ وجود یک فرد است که این فرد به تنهایی و بدون کمک جمع فکر میکند زیرا فرد در جوامع سنتی در «ما» ی جمع هضم شده است و فرد در مجموعه قبیله خود ناپدید شده و با توجه به قبیله خود شناخته میشود و با نام قبیله خود هویت پیدا میکند یعنی شخصیت فرد در میان جمع رسمیت پیدا میکند. در زندگی سنتی فرد وجود ندارد که افراد هستند که فکر میکنند تصمیم میگیرند، سخن میگویند و عمل میکنند و فرد وجود خارجی ندارد. در واقع تفکر عامل اصلی بهم ریختن نظم جوامع سنتی است چراکه افکار در قالب افراد نمود پیدا میکند و هر فرد میتواند دارای فکر و ایدۀ متفاوتی است. فکر کردن باعث شخصیت دادن به فرد میشود و زمینه استقلال فرد را فراهم میکند. از اینرو دکارت فکر کردن را با موجودیت فرد مساوی میداند. درحالیکه فرد در جوامع سنتی نقشی ندارد و جمع و قبیله است که موجودیت دارد. سنت یک «ما» ی اجباری گسترده است که محصول مشترک انسان و طبیعت است یعنی اجتماع افراد در محیط سنتی برمبنای تأمین منافع خود بوجود آمده است. در گذشته بشر برای بهره برداری از زمین و جنگل و مقابله با طبیعت از امکانات و تجهیزات تکنولوجیکی محروم بود بنابراین برای بهره برداری از زمین و استفاده از منابع طبیعی نیازمند مشارکت دسته جمعی افراد بود. از سوی دیگر بشر برای تامین خوراک خود و مقابله با خطرات و تهدیدات طبیعت مانند سیل، خشکسالی، بیماریها و... نیازمند کمک هم بود. این مشارکت نوعی همزیستی اجباری را به بشر تحمیل نمود که در آن افراد در قالب اجتماعات بشری زندگی

میکردند و سنتهای اجتماعی نظم و قواعد اجتماعی را در میان افراد بوجود آوردند. برخلاف عادات موروثی و خشک اجتماعی در جوامع سنتی در کشورهای توسعه یافته عمل و رفتار افراد بر **تفکر و تعقل فردی** استوار است. در جوامع سنتی عادات اجتماعی چهارچوب معینی از وظایف و تکالیف را برای فرد تولید میکنند و فرد موظف به حرکت در مسیری است که صدها سال برای سایر افراد تعریف شده است و هرگونه تخطی و گریزی باعث مجازات اجتماعی فرد میشود. در نتیجه افراد موظف به حرکت در مسیری است که چهارچوب سنت معین کرده است. شکل گیری جنبشهای اعتراضی در آمریکا و غرب مانند بی تیلیها (Beatles) و هیپی ها (Hippies) در در دههٔ شصت میلادی (۱۹۶۰ میلادی) که در پوشش و ظاهر خود عجیب و غریب بودند و اعمال خلاف عرف و سنت انجام میدادند حکایت از جنبشی اعتراضی به عادات و اعراف اجتماعی بود. این عادات که گاهی محصول محیط است گاهی از تحریف دین سرچشمه گرفته اند.

به این دلیل دکارت برای نقش دادن به فرد و به رسمیت شناختن شخصیت فرد میگوید «من فکر میکنم پس هستم». یعنی بحث بر سر شکستن ساختارهای اجباری سنت است که در آن فرد به اسارت درآمده و فکر او دزدیده شده است تا فرد به تنهایی و با اتکا به نیروی فکری خود زندگی کند. کانت میگوید من فکر میکنم پس هستم و میخواهد به یک جامعه و یک محیط اعتراض کند که براساس عادات صدساله زندگی میکند و عادات خود را به افراد تحمیل میکند و از حرکت و فعالیت فرد جلوگیری میکند تا فرد و فکر فرد آزاد گردد. این همان الگویی است که همه جوامع در حال حرکت به سوی آن هستند. دکارت به جمعگرایی و محیط سنتی که آزادی های فردی را محدود کرده اعتراض میکند و میخواهد نیروی فرد را آزاد کند تا در جهت پیشرفت و ترقی جامعه بکار گرفته شود. در حقیقت در این مرحله روشنفکران غربی (Enlightenment) کمک فراوانی به توسعه اجتماعی جوامع غربی کردند. به این دلیل پس از انقلاب صنعتی انگلیس و انقلاب سیاسی فرانسه حصار سنت در عصر فئودالیزم شکسته شد و در مراحل بعدی انرژی انسان غربی آزاد شد و این جوامع به پیشرفت و توسعه دست یافتند. تغییرات و تحولات غربی به انسان نشان داد که تغییر و تحول جامعه بشری امری اجتناب ناپذیر است و جامعه بدون شکستن ساختارهای سنتی خود نمی تواند به توسعه و پیشرفت دست یابد.

اما زمان بدون توجه به موانع طبیعی و آداب و سنن اجتماعی به سرعت در حال حرکت است و بازگرداندن عقربکهای زمان نمیتواند چندان مؤثر واقع شود. انسان موجودی اجتماعی است و تفاوت عمده او با موجودات اجتماعی در استعداد فهم و تفکر او نهفته است. موجودات اجتماعی مانند مورچه ها، موریانه ها و ... تابع غریزهٔ خود هستند و از روز نخست خقلت خود تاکنون به یک روش و در یک نوع شرایط آی و هوایی و محیطی زنده بوده اند. اما انسان باتوجه به قوهٔ فهم و قدرت ابداع خود توانست شیوهٔ زندگی وشرایط محیطی خود را تغییر دهد. این ویژگی انسان نشان میدهد که اجتماعات انسانی بطور مرتب در حال تغییر و تحول هستند.

در مطالعه مسیر شکل گیری و زوال جوامع میتوان به انواع مختلفی از جوامع انسانی اشاره نمود. اما مطابق مشهورترین طبقه بندی برخی جامعه شناسان جوامع بشری را به سه دستهٔ کلی **جوامع ابتدایی، جوامع سنتی و جوامع صنعتی** تقسیم کرده اند که با گذر جوامع از مراحل اولیه وارد مرحله قواعد و سنن اجتماعی شد. اما پس از قرن بیستم نوع دیگری از جامعه شکل گرفت که اساس آن را قوانین تشکیل میدهند. یعنی پس از تغییرات و تحولات علمی و تکنولوجیکی در غرب جامعه سنتی ارزش و اهمیت خود را از دست داده و شکل جدیدی از جامعه شکل گرفته است که در آن سنتهای اجتماعی جای خود را به قوانین دادند و برای اولین بار فرد مستقل از اشتراکات اجتماعی و قبیله ای زندگی میکند و بطور مستقل آموزش میبیند، فکر میکند و دست به اختراع میزند. اما متاسفانه برخی جوامع به دلیل متروک ماندن و منزوی شدن نتوانسته اند این مسیر را طی کنند و به مرحله پیشرفته زندگی دست یابند و ارزشهای نوین جامعه صنعتی را تجربه کنند. لکن در این میان برخی دیگر از کشورها هستند که بنا به دلایل سیاسی همچنان بر ساختار سنتی خود اصرار میورزند و در مقابل تغییرات و تحولات مقاومت میکنند. چراکه توسعه کشورها در زمینه

قوانین، رشد اقتصادی و تحول ساختار سیاسی منوط به حرکت جامعه به سوی صنعتی شدن است. اما برخی جوامع راه مقابله با تحول را در پیش گرفتند و جامعۀ جدید را مورد حمله قرار میدهند و تکنولوجی و پیشرفت اقتصادی را شکلی از تهاجم فرهنگی غرب میدانند از ایدرو و بر حفظ ساختار جامعه سنتی تاکید دارند چراکه صنعتی شدن و توسعه جامعه بدون احترام آزادی اندیشه، فردگرایی و عمل به قوانین[59] حاصل نمیشود و این جوامع حاضر به اعطای آزادی و عمل به قوانین نیستند و فردگرایی را مخالف اصول اخلاقی خود میدانند.

[59] البته داشتن قوانین به تنهایی ملاک نیست که عمل به قوانین مهمتر از داشتن قوانین است زیرا در جوامع ایدئولوژیک سازمانها و ارگانهایی هستند که فراتر از قانون عمل میکنند مانند سپاه پاسداران انقلاب ایران

موانع بازدارنده تحول محیط سنتی عربی

موانع انسانی و طبیعی

برخلاف تصور بسیاری از جوانان عرب عقب ماندن اقلیت قومی عرب در نوار شمالی خلیج عرب تنها به مربوط به موانع سیاسی رژیم حاکم نیست که بخشی از موانع انسانی و طبیعی هستند و به ساختار سنتی جامعه باز میگردد. **از اینرو جوامع در طول تغییرات و تحولات اجتماعی ممکن است با مشکلات وموانع متعددی مواجه شوند که در مقدمهٔ آنها مشکلات و موانع انسانی و طبیعی هستند.** معمولا **مشکلات و موانع انسانی و طبیعی** بوسیله محیط و انسان بوجود میآیند. حرکت جامعه به سوی تغییر و تحول همواره دارای مشکلات و معضلات خاص خود است و به آسانی و سهولت صورت نمی پذیرد و نیازمند یک فرآیند اصلاح و تغییر طولانی است چراکه پدیده های اجتماعی چند وجهی و متغییر هستند و تعامل با آنها نیازمند زمان و هزینه کافی است.

مطابق نظر جامعه شناسان تخریب یک دیوار بتونی و یا یک ساختمان مرتفع با بهره گیری از تکنولوجی تخریب و انفجار تنها نیازمند سپری شدن چند ثانیه است اما تخریب دیوار ذهنی نیازمند سپری شدن چندین سال است که در اصطلاح جامعه شناسی یک نسل بطول می انجامد و چون یک نسل بطور میانگین معادل ۳۰ سال است در نتیجه جامعه نیازمند سپری شدن زمانی معادل سی سال است تا یک سنت اجتماعی و یا یک هنجار از ذهن عمومی جامعه پاک گردد. سنن اجتماعی محصول زمان است و در اثر ممارست و تکرار در درون افراد نهادینه میشوند و فرد این سنن را بطور شبانه روزی در طول حیات خود تکرار کرده و هر سنت و یا هنجار اجتماعی در ذهن و ضمیر فرد حک شده است. بنابراین انسان سنتی در اثر عادت به انجام قواعد و سنن اجتماعی در طول زندگی خود قادر به تغییر آنها در طول یک شبانه روز یا چند ماه نیست و فرد دیرتر تن به تغییر میدهد و با شک و تردید به محیط جدید مینگرد و جامعه در برابر تغییر و تحول مقاومت میکند. در نتیجه فرآیند تغییر و تحول کند پیش میرود و طولانی تر میشود.

بسیاری از جوانان با مشارکت درفعالیتهای اجتماعی و سیاسی خواهان تحقق نتایج ملموس برروی زمین هستند و دائما در جستجوی راههای کوتاه برای گرفتن نتایج سریع هستند. ذکر این نکته مهم است که بدانیم که ما در اجتماعات سنتی زندگی میکنیم و جامعهٔ سنتی دارای گرایشات و نگاه محافظه کاری است تغییرات اجتماعی و سیاسی را با تأخیر میپذیرد. از سوی دیگر موانع سیاسی و امنیتی دولتی نیز کار تحقق نتایج را به تأخیر میاندازند. البته این عوامل نباید به عنوان دلیلی برای عدم مشارکت تلقی گردد لکن شناخت عوامل و زمینهٔ عمل میتواند تصویر واضحی از نوع فعالیتها در اختیار نخبگان و سایر افراد قرار دهد.

مقاومت اجتماع عربی ما در همسازی خود با شرایط جدید بین المللی باعث توقف جریان تحول جامعه میشود. این معضل بزرگترین چالش فرا روی جوان عرب است چراکه محیط عربی ما با مقاومت در برابر تغییرات و عمل برمبنای سنن اجتماعی خود منجر به بروز ناهنجاریها، تضادها و پیامدهای جبران ناپذیری شده است و روند توسعه و پیشرفت اجتماع عربی ما را به تاخیر انداخته و موجب شکل گیری رکود و سکون اجتماعی، سیاسی و فکری شده است. **سکون و رکود در محیطهای سنتی** عربی زمینه را برای **سکون اجتماعی، تعارضات فرهنگی و قبیله گرایی** در اجتماعات عرب فراهم آورده است و این سکون و ایستایی اجتماعی باعث شده که برخی از خانوارهای عرب برای فرار از این سکون و بی تحرکی، هویت عربی خود را کنار بگذارند و در دامان گرم ایرانی بودن بخوابند تا خود را از عواقب این رکود نجات دهند. همچنانکه پیش از این گفته شد جامعه عربی ما یکی از قربانیان اصلی تهاجم فرهنگی داخلی است که رژیم حاکم در ایران برعلیه اقلیتهای قومی اعمال میکند و فرهنگ و زبان اقلیتهای قومی را مورد هجوم قرار داده تا فرهنگ و زبان ملی ایرانی را به اقلیتهای قومی تحمیل کند و در نتیجهٔ آن جامعه و جوان دچار تضاد ارزشی شده و در اثر این تهاجم فرهنگی بر سر دو راهی ایستاده است که شرایط قدیم و سنتی خود را نگاه دارد یا تحت حملات تبلیغات دولت ایرانی برضد ارزشهای عربی خود تاریخ و فرهنگ خویش را رها سازد و فرهنگ و زبان ملی ایرانی را قبول نماید.

برخی خانواده ها برای فرار از شرایط سنتی جامعه عرب در دام «ایرانی شدن» گرفتار میشوند و با رهاسازی سنت و ارزشهای سنتی عربی خود در دامان ایرانی میخوابند. به همین دلیل افرادی که هویت خود را تغییر میدهند مورد توجه خاص و استقبال گرم ایرانیان قرار میگیرند و از این افراد با نام افرادی «با کلاس اجتماعی بالا، باهوش، و متمدن» نام برده میشود تا فرهنگ و زبان و هویت عربی از جوان عرب سلب شود و هویت مجعول ایرانی جایگزین آن شود. بنابراین یکی از معضلات بزرگ اجتماعی که جامعهٔ عربی ما به آن دچار شده پذیرفتن ارزشهای غیرعربی در میان برخی خانواده ها و جوانان عرب است، چراکه بسیاری از مردم و خانواده های عرب خواستار حرکت با آهنگ تغییرات هستند اما مقاومت محیط عربی در حفظ و نگهداری سنن باعث رویگردانی این افراد و خانواده ها از جامعهٔ عربی شده است.

از دیگر پیامدهای **سکون و رکود محیطهای سنتی** در واقع شیوع **رکود و انجماد فکری** در جامعهٔ عرب ما است. مقاومت محیط عربی در مقابل شکستن ساختار سنتی خود موجب توقف حرکت علمی این اقلیت شده و زمینه را برای انزوای متفکران و بی توجهی به مصلحان اجتماعی عرب فراهم نموده است البته شعر و شاعری از مظاهر فکری و علمی به شمار نمیآید و رواج آن نشانگر وجود مظاهر سنتی است و جوان عرب نباید شاعر را در ردیف مظاهر جامعه مدرن در نظر گیرد. هرچند جوانان مستعد و بسیار باهوش عرب احوازی با وجود فقر و تبعیض سیستماتیک موجود توانسته اند افتخارات تازه ای را در نهضت علمی این اقلیت ثبت کنند اما در زمینه اجتماعی و سیاسی این اقلیت نیازمند فعالیت علمی و هدفمند است تا بر مشکلات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خویش غلبه نماید و رکود فکری را در سطح اجتماعی جامعه از بین برد.

بطور کلی جامعه سنتی بر ارزشهایی مانند عادت محوری (عمل به سنتها و انجام کارها از روی عادت است)، جمعگرایی، تشابه و همانندی، قانون گریزی، احساسات، حمیت و غیرت، و تقدیرگرایی استوار است. در این جامعه احساسات و عواطف بر تعقل و اندیشه ورزی غلبه دارد و تشابه و همانندی از ظهور و شکل گیری ناهمانندیها و پدیده های جدید ممانعت میکند. مثال بارز و برجسته در این زمینه قرون وسطی است که بنام قرون تاریک وسطی نامیده میشوند که با هر اختراع، با هر سخن جدید و یا رویکرد تازه ای مقابله میشد و آن را برخلاف ارادهٔ خدا تفسیر میکردند. در نتیجه این محیط از به رسمیت شناختن فکر، روشنفکر، و جایگاه فردی امتناع میکرد و از شکوفا شدن ظرفیتها و پتانسیل افراد در جامعه جلوگیری میکرد.

در محیط عربی ما سنت به شدت بر رفتار و عملکرد جامعه تاثیر گذارده و نقش اصلی را جمع و نمایندگان جمع ایفا میکنند و مصلح اجتماعی و روشنفکر فاقد جایگاه و نقش اجتماعی و سیاسی است و درصورت وجود متفکر و نویسنده در محیط سنتی آن متفکر، نویسنده مجهول میماند و از شناسایی، توجه و درک تولیدات فکری روشنفکر خود عاجز میشود. در جامعه سنتی بنا به حکم سنن عربی، بزرگ کسی است که در شناسنامه خود تعداد سالها و روزهای بیشتری را پشت سر گذاشته است و اجتماع و جامعه موظف به پیروی و اطاعت از بزرگان سنی خویش است. البته سخن از احترامات اجتماعی نیست بحث بر سر اطاعت و جایگاه اجتماعی و سیاسی است که در جوامع سنتی از تحصیلکردگان و نخبگان عرب سلب شده و به سالخوردگان جامعه (مانند شیخ و مذهبی) سپرده میشود. با توجه به اینکه ارزشها و مظاهر جامعه صنعتی (مدرن) را تعقل، اندیشه ورزی، روشنگری، فردگرایی، و قانونگرایی، آزادی و ... تشکیل میدهند در نتیجه فضای کار و شرایط لازم برای عمل و فعالیت روشنفکر در محیط جامعه سنتی فراهم نمیشود.

محیط سنتی عربی ما تا پیش از این از نعمت نخبگان دانشگاهی محروم بود و اکنون که فرزندان شایسته و مسئول عرب با تحمل شرایط دشوار اقتصادی وارد دانشگاه شده اند و به مدارج عالی علمی دست یافته اند میحط اجتماعی از فهم سخنان آنان عاجز مانده است. نخبگان عرب با تحصیل در دانشگاههای داخل و خارج و بالا برپن توان و ظرفیتهای علمی و فکری آمادگی تغییر را درخود ایجاد کرده اند و برای دگرگونی این وضع لحظه شماری میکنند اما محیط سنتی و مظاهر آن در مقابل تغییرات مقاومت میکند. بنابراین جامعه و شهروند باید خود را آماده کند و نخبگان باید این زمینه را مهیا نمایند. مقاومت و گریز از تغییر پیامدهای جبران ناپذیری را برای جامعه به همراه خواهد داشت و منجربه بروز تعارضات فرهنگی، بی نظمیهای اجتماعی، تولید فشارها و استرسهای روانی و اجتماعی میگردد. مانند وضع موجود که درآن جامعه درحال پوست اندازی و ورود به مرحلهٔ جدیدی است اما ایدئولوژی محافظه کار انقلاب آخوندی ازحرکت جامعه جلوگیری میکند وهزینهٔ های سنگینی را برای نگهداری وضع موجود پرداخت میکند تا به هر بهانه و هزینه ای وضع موجود را نگاه دارد و از تغییرات ساختاری درعرصهٔ اجتماعی و سیاسی و اعتقادی جلوگیری نماید.

موانع سیاسی و دولتی

لکن علاوه برموانع انسانی و طبیعی موانع دیگری وجود دارند که ساختهٔ دست دولت هستند و با نام موانع سیاسی و دولتی نامگذاری میشوند که در نتیجهٔ مداخلهٔ مستقیم دولت در فرآیند تغییر و تحول جامعه ایجاد میشود. موانع سیاسی و دولتی خاص رژیمهای ایدئولوژیک هستند. این رژیمها برای حفظ چهارچوب ایدئولوژیک خود مجبور به حفظ محیط سنتی هستند چراکه محیط سنتی مصرف کنندهٔ اصلی باورها و تولیدات یک نظام ایدئولوژیک است از اینرو نظام ایدئولوژیک جمهوری اسلامی نیازمند محیط سنتی برای تضمین قدرت خویش است از حرکت جامعه به سوی مدرنیته جلوگیری میکند و ارزشهای جامعه مدرن مانند آزادی، روشنفکری، و فردگرایی را مضر و خطرناک معرفی میکند.

یکی از سؤالات برجسته ای که در ذهن ایرانی نقش بسته است و عموم مردم نتوانسته اند برای آن پاسخی بیابند وجود تفاوتهای فرهنگی، انواع مذاهب، مکاتب و سنن در کشور هند است. میزان و سطح آزادیهای مدنی، آزادی های سیاسی و فرهنگی در کشور هند به اندازه ای است که این کشور به عنوان بزرگترین دموکراسی جهان شناخته میشود. در حالیکه این تفاوتها و ناهمانندیها در کشور ایران از بین رفته است و این کشور همانند سطح صاف یک بیابان یا سطح صاف یک جاده از نظر فرهنگی، سیاسی و اعتقادی یکنواخت و صاف است و در سطح سیاسی و دولتی تنها افرادی گزینش میشوند که به فارسها تعلق دارند و در حوزهٔ مذهبی و دینی افرادی انتخاب میشوند که به جریان مذهبی حاکم نزدیک باشند. این شرایط باعث شده است که در سطح عمومی نیز فرهنگی حاکم شود که ناهمانندیهای فرهنگی و اعتقادی پذیرفته نشود و سایر فرهنگها و مذاهب مورد توهین و تحقیر قرار گیرند و این به دلیل حاکمیت ایدئولوژی ها در این کشور است. کشورهایی که در معرض حاکمیت ایدئولوژی ها بوده اند دارای ساختار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی متمرکز، یکنواخت و همانند، متحد، و غیرمستقل است. چراکه ایدئولوژی به باورهای جمعی گفته میشود که یک جمع و یک جامعه را تحت تاثیر یک باور و یک گرایش قرار میدهد و جامعه ای متحد اشکل، متحد الفکر و متحد در باورها را بوجود می آورد.

از نتایج و پیامدهای مستقیم حاکمیت ایدئولوژی در این کشور یکی **تمرکزگرایی شدید قدرت** در تهران و دیگری **ملی سازی فرهنگ، ملی سازی اقتصاد، ملی سازی سیاست در این کشور است که با هدف ایجاد یک فرهنگ، یک اقتصاد، یک سیاست کلی صورت گرفت تا جامعه تحت تاثیر یکسان سازی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بتواند راحتتر ایدئولوژی خود را گسترش دهند و به همه مردم و همهٔ طبقات اجتماعی دسترسی داشته باشند و آنها را تحت تاثیر باورهای خود قرار دهند.** چراکه وجود جامعه ای یکسان و هماهنگ باعث میشود که کنترل و نظارت بر جامعه راحتتر صورت گیرد و رژیم حاکم بتواند اعتقادات و باورهای خود را سریعتر و با تحمل هزینهٔ کمتر به جامعه تزریق کند. از اینرو جوامع ایدئولوژیک مانند جمهوری اسلامی با ایدئولوژی مذهبی خود محیطهای سنتی را تنها محیط لازم و مناسب برای رشد و تغذیه ایدئولوژی خود میدانند. بنابراین از حرکت جامعه به سوی صنعتی شدن، فردگرایی و آزادی اندیشه جلوگیری میکند تا جامعه ساختار سنتی خود را حفظ کند و در رکود فکری و سکون اجتماعی خود باقی بماند تا نتواند درمقابل رژیم حاکم موضعگیری نماید. اصولا تغییر و تحول آفت ایدئولوژیها است از اینرو رژیمهای ایدئولوژیک از تغییر و تحول گریزان هستند و به سوی محافظه کاری و ثبات گرایش دارند و همواره خواهان نگهداری از وضع موجود هستند. به این دلیل جمهوری اسلامی و سایر جوامع شرقی و کمونیستی تحول و توسعهٔ جوامع غرب را نوعی توطئه به شمار میآورند تا از حرکت جامعه جلوگیری کنند. بطوریکه این جوامع توسعه نیافته اعتقاد دارند که جوامع غربی از طریق اقتصاد و صنعت خویش میخواهند نظم و آرایش موجود در سایر کشورها را تحت تاثیر قرار دهند و جریان تحول این جوامع را به سوی خود متمایل سازند تا این کشورها را تحت سلطهٔ خود درآورند.

این نگرش متعلق به جوامعی است که رژیم آنها تحت حاکمیت یک ایدئولوژی است که در دههٔ ۵۰ میلادی رایج بود و متعلق به ایدئولوژی کمونیستی است. پس از انقلاب ۱۹۱۷ میلادی حزب بلشویک با گرایش موفق به تشکیل دولتی ایدئولوژیک در کشور اتحاد جماهیر شوروی شد. این کشور در قالب یک ائتلاف بزرگ جهانی بلوک شرق را بوجود آورد که این بلوک بطور کامل از ایدئولوژی کمونیستی در تشکیل جامعه اشتراکی و برابر پیروی میکرد و همواره غرب و نظام سرمایه داری غرب را عامل استثمار جهان میدانست و همواره راه مبارزه و مقابله با غرب را انتخاب کرد. جنگ سرد از پیامدهای این رقابت بود. وجود توطئهٔ غرب ریشه در گرایشات ایدئولوژیکی کمونیستها دارد که حتی تکنولوجی و اختراعات غرب را در قالب رویکرد توطئه ای توجیه میکردند. حمایت کشورهای غربی در جریان جنگ سرد از خاندان پهلوی باعث گردید که پس از انقلاب ۱۳۵۷ شمسی آیت الله خمینی به شرق تمایل پیدا کند و دشمنی با آمریکا و غرب را برگزیند. بنابراین جمهوری اسلامی تحت تاثیر گرایشات ایدئولوژیک خود اقتصاد و صنعت غرب را توطئهٔ استکبار جهانی میداند.

در این مرحله رژیم حاکم در تهران تغییر بافت سنتی جامعه عربی و حرکت به سوی مدرنیته را خطری برای بقای خود میداند. بنابراین نظام حاکم برای تقویت محیط سنتی و نگه داشت وضع موجود در جامعهٔ عرب به سراغ شیوخ و مذهبیون عرب میرود و با استفاده از ابزار مذهب و اشتراکات مذهبی خود با این اقلیت همچنان ارزشها و الگوهای مورد نظر خود را به محیط تزریق میکند. از اینرو این رژیم جریان تغییر و تحول را عقیم میگذارد و با ایجاد مانع از شکل گرفتن جامعه ای برخلاف منافع نظام حاکم جلوگیری میکند. بنابراین نخبگان و شهروندان عرب با دو مشکل مواجه هستند. یکی مقاومت جامعه سنتی در مقابل تغییرات است که امری طبیعی و قابل پیش بینی است و دیگری موانع سیاسی است که دولت در مقابل تغییرات جامعهٔ عربی ما قرار میدهد تا نتایج مطلوب و مورد نظر جوان عرب حاصل نشود و برای نگه داشت وضع موجود در فعالیتهای سیاسی و اقتصادی خود به شیوخ عرب مراجعه میکند و با دادن برخی امتیازات اقتصادی به شیوخ ضمن کسب تأئید تلاش میکنند تا جایگاه شیوخ را در جامعهٔ عرب حفظ کند و با حفظ جایگاه و منزلت عرب در واقع وضع موجود حفظ شود و بافت سنتی جامعه حفظ شود.

مـوانـع مـذهـبی و اجـتـمـاعـی

در کنار موانع طبیعی و موامع سیاسی شکل دیگری از موانع وجود دارد که جامعه را از حرکت در مسیر تحول باز میدارد و از پیشرفت و توسعهٔ اجتماعات عربی ما ممانعت میکند. این مانع با موانع طبیعی–انسانی و همچنین موانع دولتی–سیاسی ارتباط مستقیم دارند. در واقع موانع مذهبی همان افرادی هستند که در حیطهٔ مذهب فعالیت میکنند. این افراد با توجه به مذهبی بودن رژیم حاکم مجبور به فعالیت در چهارچوب مورد نظر رژیم حاکم هستند که در مجموع الگوها و ارزشهای مذهبی مورد نظر ایدئولوژی حاکم را ترویج و تبلیغ میکنند. اما موانع اجتماعی همان شیوخ عرب هستند که از گذشته در صدر اجتماعات قبیله ای نشسته و سکان هدایت قبیله را در دست داشته اند. این دو دسته یکی نمایندهٔ ایدئولوژی حاکم به شمار میآید و دیگری مظهر و نشانهٔ زندگی سنتی است که به عنوان نمایندهٔ ساختار سنتی جامعه است. اما محل نشو و نمای این مذهبی و شیخ محیط سنتی است و بدون وجود سنت شیخ و مذهبی نمیتوانند بقای خود را تضمین کنند.

این در حالی است که رژیم مذهبی حاکم در کشور نیز به دلیل ایدئولوژیک بودن رژیم خود اجتماع عربی را بر حفظ محیط سنتی خویش ترغیب میکند چراکه محیط سنتی بستر مناسبی را برای رشد و تغذیه ایدئولوژی فراهم میآورد. محیط سنتی به دلیل جمعی بدون و اشتراکی بودن محل نشو و نمای مناسبی برای ایدئولوژی به حساب میآید. همچنانکه در تعریف ایدئولوژی آمد ایدئولوژی به «مجموعه ای از باورهای جمعی اطلاق میشود»، از اینرو جمعی بودن و اشتراکی بودن سنت بستر مناسبی را برای رشد و بقای ایدئولوژی فراهم میکند و سنت و ایدئولوژی را به هم پیوند میدهد.

بنابراین با توجه به پیوند سنت و ایدئولوژی مشاهده میشود که مذهبیون شیعه همواره در کنار شیوخ عرب ظاهر میشوند و یا اینکه بسیاری از شیوخ کار مذهب را در جامعه ما انجام میدهند. شیخ سمبل آداب و رسوم سنتی است که در مضیف خود نماینده اجتماعات عرب به حساب میآید و مذهبی و روحانی عرب نمایندهٔ ایدئولوژی حاکم است که در حسینه خود به مذهب و ایدئولوژی حاکم خدمت میکند. هر دوی این نمایندگان برای ایدئولوژی رژیم حاکم تبلیغ میکند و از مواضع ایدئولوژیک و بدعتهای شیعه حمایت میکند و در این میان مردم و مشکلات آنها فراموش شده اند و نه در مضیف و نه در حسینه از تبعیض قومی برعلیه اقلیت قومی عرب موضعی اتخاذ میشود و نه از مشکلات مردم و بیکاری جوانان نامی آورده میشود.

خراب آباد عربی ما سالهاست که در اسارت این دو عنصر عقب مانده است. شیخ و مذهبی عرب از یک سو منافع فردی و ایدئولوژیک خود را به منافع اقلیت قومی خود ترجیح داده اند و از سوی دیگر فاقد پشتوانهٔ علمی و تکنیکی هستند و از تفکر بهره ای نبرده اند در نتیجه از معادلات و نظریات سیاسی و تفاوتهای موجود میان الگویهای مختلف دولت سازی (State building) و ملت سازی (Nation building) بی خبر مانده اند و پیامدهای الگوی «دولت ملی» و عواقب آن را احساس نمیکنند و مطابق درک مذهبی خود شرایط وخیم پیش آمده را با شرایط آخرالزمان ارتباط میدهند. همهٔ این فاجعه های سیاسی از زمان رضاشاه دامنگیر محیط عربی ما شده است اما شیوخ و مذهبیون عرب از عمق فاجعه بی اطلاع بوده اند. از اینرو نگرش قالب در محیط عربی ما نگرش سنتی است و مردم عرب ما مطابق نگرش سنتی خود دنیا، حوادث و رویدادهای سیاسی و فرهنگی را تحلیل میکنند و از شناخت اتفاقات و رویدادهای اطراف خود عاجز مانده اند. این محیط هزاران سال در کنار شیخ و روحانی زندگی کرده و سخن شیخ و روحانی را بهتر میفهمد و زبان مدرسه و دانشگاه برای این محیط نامفهوم و بیگانه است.

محیط سنتی راکد و محافظه کار است و در جستجوی عناصر سنتی خود است و از تغییر و اصلاحات اجتماعی هراس دارد. شیوخ از مظاهر محیطهای سنتی هستند و در محیطهای سنتی محرک و کلیددار امور اجتماعی و تاحدودی سیاسی هستند و از ترس تغییرات اجتماعی حاضر به شنیدن سخنان متفکران خود نیستند. از سوی دیگر شخصیتهای مذهبی عرب پلکان مذهب را وسیله ای برای صعود و تضمین موقعیت اجتماعی خود یافته اند. از همهٔ این عوامل و عناصر مهمتر رژیم ایدئولوژیک جمهوری اسلامی است. ایدئولوژی ها در تاریخ با صفاتی مانند محافظه کاری و جمود شناخته میشوند و در محیط های عقب مانده و سنتی زندگی میکنند و اگر شیخ، روحانی و رژیم حاکم در یک صف قرار گرفته اند و در کنارهم ایستاده اند به این دلیل است که نیازهای یکدیگر را تامین میکنند و برای حفظ موقعیت خود به یکدیگر چسبیده اند و محیط سنتی را عامل بقای خود می دانند.

شیوخ و مذهبیون عرب متفکرین و روشنفکران عرب را خطری برای از دست رفتن موقعیت اجتماعی خود میدانند از اینرو در یک محور و یک جهت فعالیت میکنند؛ یکی به دنبال تامین منافع شخصی خود است و دیگری در اندیشهٔ حفظ موقعیت اجتماعی خویش است و هر دو بر حفظ و نگهداری از محبط سنتی و ایدئولوژی حاکم تاکید میکنند و از طریق تاکید بر محیط سنتی از منافع ایدئولوژیک اسلام ایرانی پشتیبانی میکنند چرا که محیطهای سنتی محل رشد ایدئولوژی ها هستند. شیوخ و مذهبیون ما خراب آباد عربی را به وسیلهٔ ارزانی برای تامین منافع خود تبدیل کرده اند. بنابراین نخبگان ومتفکرین عرب برای مقابله با نقش شیوخ و روحانیون مذهبی باید در فکر اصلاح و تغییر بافت سنتی جامعه باشند و برای نجات این نسل جدید باید زمینهٔ تغییرات اجتماعی را فراهم کنند.

نقش ســادات و مذهبیون عرب

اصولا یکی از معضلات بزرگ جامعهٔ عربی ما در حال حاضر محیط سنتی است. یکی از وجهه های اصلی و اساسی جوامع سنتی **جمعی بودن و اشتراکی بودن** این جامعه است که محل مناسبی برای رشد و پرورش «ایدئولوژی» است. شباهت و اشتراکات موجود میان سنت و ایدئولوژی باعث پدید آوردن یک رابطه مستقیم میان محیط عربی و ایدئولوژی حاکم شده است. ایدئولوژی باورهای چمعی مشترکی است که همه طبقات اجتماعی را هدف قرار میدهد و باعث تولید باورهای مشترکی میان مردم میشود. چون ایدئولوژی حاکم در ایران از نوع ایدئولوژی مذهبی است در نتیجه امواج باورهای مشترک موجب تولید سیگنالهای مذهبی قدرتمندی میشوند که به دلیل بار **قداست** آنها مورد استقبال شدید مردم میشود. از آنجا که بارزترین ارزشها و مظاهر محیط سنتی در جمعی بودن و اشتراکی بودن نهفته است. لذا اشتراک در باورهای مذهبی زمینه را برای اشتراک در سایر باورهای اجتماعی و سیاسی فراهم میآورد و همه یک اجتماع بطور یکجا در معرض یک نوع سیگنال قرار میگیرند. از اینرو این اقلیت با تاثیرپذیری از باورهای مذهبی در واقع بطور کامل تحت تاثیر و تسلط رژیم حاکم قرار میگیرد و این تسلط تنها در نتیجهٔ حاکمیت محیط سنتی است.

رژیم حاکم با آگاهی از این اصل اقدام به تزریق «ایدئولوژی مذهبی» خود در اجتماعات عربی میکند. رژیم ایدئولوژیک برای ادامه حیات خود، حفظ ساختار سنتی و گذشته نگری را یک اصل میشمارد. اجتماعات عربی ما نیز باتوجه به سنتی بودن محیط خود از ایدئولوژی استقبال میکنند و ناخودآگاه از الگوها و هنجارهای شیعهٔ ایرانی پیروی میکنند. وجود شباهت میان سنت و ایدئولوژی موجب قرابت اقلیت قومی عرب با رژیم حاکم شده و علیرغم آنکه رژیم حاکم منابع عربی ما استثمار نموده و نخبگان عرب را مورد تبعیض قرار داده و مخالفان عرب را اعدام میکند اما همچنان مورد احترام و عنایت محیط عربی است.

این ابهام موجب سردرگمی و تحیر بسیاری از نخبگان عرب شده است که چرا علیرغم بیکار بودن و محرومیت این اقلیت همچنان رژیم حاکم مورد احترام خانواده های عرب است. در واقع این ابهام به رابطهٔ میان ایدئولوژی و سنت باز میگردد که سنت اقلیت قومی عرب با ایدئولوژی مذهبی شیعه بهم آمیخته شده اند.

در محیطهای سنتی وقتی که افراد تحت تاثیر امواج و سیگنالهای مذهبی و حتی غیرمذهبی قرار میگیرند همانند ماشینهای کوک شده واکنش نشان میدهند و مطابق عادات اجتماعی خود عمل مورد نظر را تکرار میکنند. در واقع سنت، نظام فرهنگی کاملی را برای فرد تولید میکند که از بخشها و عناصر متعددی تشکیل میشود و فرد براساس عادات اجتماعی خود وظایف و تکالیف خود را در مقابل بخشهای مختلف نظام فرهنگی انجام میدهد. بر این اساس افراد با مذهب و سایر بخشهای یک نظام فرهنگی مطابق عادات اجتماعی برخورد میکنند و اعمال مذهبی، اعتقادات، باورها و مراسمات مذهبی خود را براساس عادت و مطابق تقویم سالانه بطور اتوماتیک انجام میدهند و ناخودآگاه نماز میخوانند و مطابق عادات مذهبی مناسبتهای مذهبی و مراسم عاشورا را برگزار میکنند.

ایدئولوژی حاکم با بهره گیری از ویژگی های مشترک خویش با محیط سنتی در بافت سنتی جامعه نفوذ کرده و در قالب عادات و رفتار اجتماعی افراد ظاهر میشود و به عنوان بخشی از عادات اجتماعی فرد در می آید و از این طریق فرد را تحت کنترل خویش در میآورد، بنابراین از این طریق اقلیت قومی عرب به اسارت رژیم حاکم درمی آید.
از اینرو محیط عربی با ایدئولوژی جمهوری اسلامی درآمیخته وبا این ایدئولوژی احساس نزدیکی میکند و علیرغم آنکه دردها، شکستها، عقب ماندگی ها، محرومیتها، استعمار، استثمار و تبعیض حاکم برعلیه خویش را احساس میکند اما تحت تأثیر اشتراکات ساختاری میان محیط سنتی و ایدئولوژی مذهبی جامعه در درون قفس بزرگ اعتقادات خود گرفتار شده و قدرت حرکت و توانایی خود را از دست داده و در حال سکون و رکود رها شده است. اما سؤال بزرگی که جوان امروز مطرح میکند این است که چرا جامعه حرکت نمیکند؟ در واقع جامعه در اسارات قفس بزرگی از اعتقادات مذهبی و باورهای سنتی خود گرفتار مانده است. جوان برای قدرت بخشی و تزریق تحرک به این جسم بی روح باید قفس اعتقادات مذهبی و دیوار باورهای سنتی شکسته شود تا یکباره انرژی و پتانسیل این جامعه آزاد گردد و همانند جوامع غربی در دورهٔ رنسانس توسعه و پیشرفت جامعه محقق شود.

حاکمیت محیط سنتی فضای مناسبی را برای جولان دادن مذهبیون و روحانی عرب بوجود آورده و مذهبی و روحانی عرب را در جایگاهی فراتر از وظایف و مسئولیتهای خویش قرار میدهد. چراکه مذهبیون عرب علاوه بر نقش مذهبی خود به کار ترویج سیاستهای کلی رژیم حاکم نیز اقدام میکند و سیاست خارجی و داخلی رژیم را تائید و ترویج میکنند. اشتراک در باورهای مذهبی زمینه را برای اشتراک در سایر باورهای اجتماعی و سیاسی فراهم میکند. بنابراین رژیم ایدئولوژی حاکم در جمهوری اسلامی ایران با بهره گیری از این فرصت سایر عناصر خود را به جامعه تزریق میکند و اجتماع عربی ما در معرض تهاجم باورهای ملی–ایرانی خود قرار میدهد. یعنی در رژیمهای ایدئولوژیک همه بخشهای یک نظام اجتماعی مانند مذهب، عوامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگ تحت ایدئولوژی حاکم قرار گرفته و در جهت تامین و پیشبرد اهداف یک ایدئولوژی عمل میکنند. مذهب در سیاست و سیاست در مذهب آمیخته و با اقتصاد و فرهنگ رابطه متقابل دارند. از اینرو وقتی مذهبی عرب به کار ترویج مذهب می پردازد مجبور به حمایت از الگوهای سیاسی و اقتصادی رژیم حاکم است و از آنجا که ویژگی برجسته اسلام ایرانی پیروی از الگوی سیاسی «دولت ملی» است که پیش از انقلاب در نظام سیاسی کشور راه یافته است و بعد از انقلاب نیز در دورهٔ قدیس دوم آیت الله خامنه ای به عنوان اصل مهم تعریف هویت برای ایرانی بکار گرفته شده است.

روحانی و مذهبی عرب با غفلت از اصول و نظریات سیاسی در حال تبلیغ و ترویج نظریات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نظام حاکم است که در متن مذهب قرار گرفته است. غافل از اینکه «ملت» یک الگوی سیاسی-اروپایی است که بر تاریخ، فرهنگ، و زبان یک ملت استوار است. در الگوی سیاسی «دولت ملی» تاریخ، فرهنگ و زبان ایرانی اصل قرار داده شده و زبان، فرهنگ، و تاریخ عرب مورد تهاجم و حمله قرار گرفته است. در الگوی سیاسی «دولت–ملت» اقلیت قومی عرب به عنوان عامل تهدید کننده ای برای زبان، تاریخ و فرهنگ ایرانی تلقی میگردد و دولت ملی در تهران سالانه هزینه های فراوانی را برای مقابله با زبان و فرهنگ عرب پرداخت میکند و به اشکال مختلف با عرب و کشورهای عربی مقابله میکند تا ارزشهای انقلابی–ایرانی خود را به عرب تحمیل کند و عرب را تحت حاکمیت خود درآورد. بطوریکه منابع اقلیت قومی عرب را در احواز به تاراج برده و جوانان این اقلیت را در فقر و محرومیت قرار داده است. اما در مقابل روحانیون عرب برای حفظ موقعیت و منزلت اجتماعی خود از ایدئولوژی کلی نظام جمهوری اسلامی ایران محافظت میکنند و خود را نمایندگان انقلاب معرفی میکنند و بطور داوطلبانه وظیفهٔ دفاع و حمایت از ایدئولوژی «ولایت فقیه» را برعهده دارند. غافل از اینکه انقلاب ایران برپایهٔ اسلام ایرانی اداره میشود و این اسلام رسالت ترویج هویت ایرانی را برعهده گرفته است و اعتبار بخشی به ایرانیان و احیای غرور ایرانی را هدف خود قرار داده است و برای تحقق این هدف عرب و غیر عرب را قربانی میسازد. مذهبیون عرب براساس باورهای ایدئولوژیک خود توسط دولت و نظام حاکم هدایت و کنترل میشوند و برای کسب موقعیت اجتماعی خود فعالانه درحال ترویج ایدئولوژی اسلام ایرانی هستند و بطور مستقیم از هویت ایرانی در مقابل هویت عربی حمایت و پشتیبانی میکنند و با فعالیتها و مواضع خود کراهت از عرب را انتشار میدهند و هرگز به این موضوع واقف نیستند و منافع فردی خود را بر منافع جمعی مردم عرب ترجیح داده اند. از اینرو از عقب ماندگی عرب حمایت میکنند و اقدامات دولت مرکزی و حاکمیت برعلیه اقلیت قومی عرب را تائید میکنند.

مذهبیون عرب با تاثیر پذیری از آموزش و ایدئولوژی مکتب ایرانی همواره تحت تاثیر اسلام ایرانی عمل میکنند و در انتخاب میان اسلام ایرانی و قومیت عرب به سراغ اسلام ایرانی میروند. مذهبیون عرب با صراحت مواضع ایدئولوژیکی نظام حاکم را مقدم تر از منافع مردم و نیازهای اولیه آنها میدانند و منافع دولت مرکزی و حاکمیت مذهبی را بر نیازهای اقتصادی و حقوق سیاسی مردم ترجیح میدهند و فقر و گرسنگی و بیکاری و اعتیاد جوانان را ازنشانه های ظهور میدانند و مردم را بر لزوم حمایت از نظام حاکم تشویق میکنند. با توجه به نگاه و باورهای سنتی مردم عرب و توجه افراطی به بحث مذهب و ایدئولوژی نظام مقدس جمهوری اسلامی از خدمت به توسعه جامعه و بهبود زندگی مردم جلوگیری میکند.

اما روحانیون عجم برخلاف روحانیون و مذهبیون عرب براساس ارزشهای «ملی» خود عمل میکنند و برای ملیت خود ارزش فراوانی قایل هستند و زبان فارسی را بر زبان عربی ترجیح میدهند و ملت عجم را بر ملت عرب برتری میدهند و حتی برای دفاع از ملیت خود دین اسلام را قربانی میکنند. فعالیتها و مواضع روحانیون عجم تحت تاثیر الگوی ملی می تواند الگوی مناسبی برای روحانی و مذهبی عرب باشد. روحانی عجم با هدف تحصیل در اصول قواعد دین اسلام وارد حوزه علمیه میشود. یعنی روحانیون عجم برای تفحص و تحقیق در امور کتب دینی وارد حوزه های میشوند و عیلرغم آنکه همه مسایل، امور، منابع و کتابهای دینی عربی هستند و روحانی شیعی برای مطالعه و فهمیدن قرآن و احادیث نیازمند فراگیری زبان عربی است. اما این روحانی حاضر نیست زبان عربی را یاد بگیرد. روحانیون شیعه در اسلام ایرانی هرگز حاضر نیستند که زبان عربی را فرا گیرند. اکثریت این روحانیون در حوزه علمیه نماز را با لهجهٔ فارسی به جا میآورند و برخی از آنها توانایی قرائت قرآن را ندارند و عدهٔ دیگری که میتوانند قرآن را قرائت کنند آیات و کلمات را با لهجهٔ فارسی تلفظ میکنند و حاضر به تغییر دادن لهجه و لحن خود نیستند. در حالیکه مسلمانان در ترکیه، کشورهای شرق آسیا و حتی در غرب با زحمت و تلاش شبانه روزی سعی میکنند تا کلمات و عبارات قرآن را به عربی تلقظ کنند. اما ایرانی بنا به احساس ملی خود هرگز به خود زحمت نمیدهد. این احساس حتی در سطوح

بالای مذهبی نیز بکار گرفته میشود و مراجع تقلید ایرانی نمیتوانند عربی را به درستی تلفظ کنند. عدم تلفظ صحیح و استفاده از لهجه در تلاوت قرآن و ا ای واجبات دینی به یک قاعدهٔ کلی و واجب تبدیل شده است. بطوریکه روحانیون سطوح بالا و مراجع تقلید این قاعده را ترویج میکنند که برای حفظ هویت ایرانی باید از لهجه ایرانی در تلاوت قرآن و نماز استفاده کرد. در حالیکه اهمیت تلاوت قرآن و نماز به لهجه و زبان عربی یک اصل و یک قاعده اسلامی است. چراکه عدم تلفظ صحیح کلمات و عبارات در زبان عربی منجر به معانی متفاوت و گاه معکوس میشود و هر فرد و هر مکتب و هر مذهب پیش از ورود به دین اسلام باید این اصل را بپذیرد. زیرا حرکت بر خلاف این اصول و قواعد فرد، مکتب و یا مذهب را خارج از دین اسلام میگذارد.

میزان اهمیت و حساسیت تلفظ صحیح در زبان عربی با این مثال ساده آشکار میگردد که عبارت «صمد» در سوره توحید به معنی بی نیازی است و بیانگر بی نیاز بودن خداوند متعال است. اما در زبان و ادبیات ایرانی به دلیل عدم وجود حرف «ص» این حرف به صورت «سین» تلفظ میشود. تلفظ عبارت «صمد» به صورت «سمد» باعث تولید معنی متضادی میشود که به کفر فرد منجر میشود چراکه این کلمه به معنی «کود شیمیایی» است. البته تصحیح تلفظ عامه مردم کاری دشواری است اما سؤالی که مذهبی عرب باید به آن پاسخ دهد عدم یادگیری زبان عربی در میان روحانی عجم است که با هدف تحصیل در امور دینی وارد حوزهٔ علمیه میشود اما از یادگیری زبان عربی خودداری میکند.

تحصیل در کشورهای خارجی نیازمند فراگیری زبان انگلیسی است و بدون فراگیری زبان انگلیسی تحصیل در خارج از کشور امکان پذیر نیست. در حالیکه روحانی عجم بدون فراگیری زبان عربی به تحصیل در دین عرب اقدام میکند. یعنی این روحانی دین اسلام را در شکل فارسی و ایرانی آن فرا میگیرد و از لحظه نخست منافع ایرانی را در متن دین اسلام جای داده است اما مذهبی عرب نه تنها حافظ منافع اقلیت خویش نیست که دولت و رژیم حاکم از آن به عنوان ابزاری در جهت حفاظت از منافع ایرانی ساخته است. نقش روحانیون و شخصیتهای مذهبی نه تنها در جهت خدمت به حاکمیت اسلام ایرانی است که حقوق اقتصادی و سیاسی مردم را قربانی تامین منافع نظام مقدس میکنند. در چنین مکتبی خدمت به مردم عرب فقیر جایگزین خدمت به «ولی فقیه» یونانی میشود چراکه در نظر مذهبی های عرب هر کس از ایدئولوژی اسلام ایرانی پیروی نکند خیانتکار و فاسد است و چون جوان عرب پیروی نمیکند. لذا جوان عرب خیانتکار و فاسد نامیده میشود و خدمت کردن به این جوان حرام میشود و مقابله با جوان عرب به رسالت روحانی و مذهبی عرب تبدیل میشود و اینگونه **عرب برعلیه عرب** بکار گرفته میشود.

مذهبیون و روحانیون عرب شیعه باید عملکرد روحانی عجم را به عنوان الگوی خویش قرا دهند و از معامله با منافع قومی خودداری کنند و در جهت خدمت به اقلیت قومی خویش عمل کنند. وقتی که یهودیان، مسیحیان و بهائیانی که در آمریکا و غرب به دنیا میآیند و هرگز ایران را به چشم ندیده اند و حتی زبان فارسی را هم خوب صحبت نمیکنند خود را ایرانی میخوانند چگونه مذهبی عربی که در میان مردم و خانواده خود زندگی میکند خود را حافظ منافع رژیمی میسازد که نفت، گاز و سایر منابع عرب را استثمار میکند. در واقع این تشتت و از هم پاشیدگی یکی از نتایج اولیه وجود محیط سنتی از یک طرف و اشتراکات مذهبی با ایرانی از سوی دیگر است.

در نظام سنتی عرب خدمت به ایدئولوژی مهمتر از خدمت به مردم است و ارتقای جایگاه اجتماعی و سیاسی جوانان عرب در درجهٔ سوم گذاشته میشود. اصولا محیطهای سنتی بستر مناسبی را برای رشد و تغذیه ایدئولوژی فراهم میکنند. ایدئولوژی همه تعلقات و وابستگی های قومی را از عرب دزدیده است و عرب را به ابزاری در اختیار رژیم حاکم درآورده است. این مصیبت نه تنها در داخل کشور دامنگیر اقلیت عرب شده است که قلمرو کشور عراق را پرنوردیده و دولت یک کشور را در اختیار رژیم حاکم در ایران قرار داده است. اولین قدم در مقابله با ایدئولوژی مقابله با محیط سنتی است. در محیط سنتی افراد مذهبی و روحانیون احوازی برای حفظ موقعیت اجتماعی و تضمین

منافع اقتصادی خود با تغییرات مقابله میکند و رشد و تحرک جوان عرب احوازی را تهدیدی برعلیه ایدئولوژی حاکم در تهران میداند. از اینرو این دسته از مذهبیون عرب از پیشرفت و توسعه جامعه جلوگیری میکنند و از ورود متفکر و روشنفکر عرب به حوزه فکر و پرورش افکار ممانعت میکنند تا جامعه و مردم را مطابق دستور العملهای ایدئولوژیک اسلام ایرانی پرورش دهند. در واقع دشمن اصلی مذهبیون عرب را روشنفکر تشکیل میدهد روشنفکر و متفکر عرب از مظاهر حیات مدرن هستند که مذهبی و روحانی با آنان مقابله میکنند و حاضر به پذیرش و قبول تغییرات اجتماعی و سیاسی جدید نیستند. شخصیتهای مذهبی براساس ذهنیت سنتی خود عمل میکنند و باورهای مذهبی خود را بطور کامل و چشم بسته از مرکز مقدس جهان اسلام در شهرستان قم دریافت میکنند و مانند صوفیان خراسانی برای تکرار اذکار و اوراد تسبیح می اندازند تا با امام زمان ارتباط برقرار کنند. اصولا این دسته از افراد برای نگهداری وضع موجود گریه میکنند و تغییر در ساختار اجتماعی را عامل تهدیدکننده ای برای منافع خود میدانند که میتواند منزلت و موقعیت اجتماعی شخصیتهای مذهبی را با خطر مواجه سازد. از این رو حاج آقا، جناب شیخ و آقا سید هر سه در مقابل تغییرات مقاومت میکنند و در رویارویی با شرایط جدید به هزار حدیث و روایت روی می آورند تا شرایط موجود را حفظ کنند و منزلت خود را از دست ندهند. محیط سنتی را تنها رمز بقای خود میدانند چراکه محیط بیسواد و عقب ماندهٔ سنتی مطابق تعصبات مذهبی وعواطف سنتی خود تنها شنوندهٔ سخنان مذهبیون و داستانهای روحانیون هستند.

این افراد برای توجیه شرایط و حفظ وضع موجود دائما از آخر زمان سخن میگویند و به امام زمان پناه میآورد و میگوید که به تازگی کتابی از سوریه به دست آنها رسیده است که همهٔ این علائم و نشانه های آخر الزمان در آن پیش بینی شده است بنابراین اگر کسی به حکومت اعتراض نماید و به ایدئولوژی را توهین کند به سرعت برای دفاع و حمایت از اقدامات دولت و حاکمیت بر سر منبر فریاد میزنند که این تغییرات از نشانه های ظهور است و مردم از دین خدا برگشته اند و این شرایط با آخر الزمان مطابقت دارد و برای حفظ اسلام ایرانی شدیدا غصه دار میشوند. روحانی صفوی و مذهبیون عرب در لحظهٔ تولد خود یک دعا از مفاتیح الجنان در گوش آنها خوانده میشود تا برمبنای دستورالعملهای ایدئولوژیک اسلام ایرانی سخن بگویند و بطور اتوماتیک از جهان بینی تصوف خراسانی دفاع نمایند. این رویکردها و گرایشات در اجتماعات سنتی یک آفت سیاسی به شمار میآیند و و مذهبیون عرب با بهره برداری از محیط سنتی بر تقویت جایگاه خود اقدام میکنند و روشنفکر و متفکر عرب بدون جایگاه اجتماعی در جامعه رها میشوند و سخنان این متفکران بدون شنونده باقی می ماند و در صورت پیدا شدن شنونده این سخنان قابل درک و فهم نیستند. محیط سنتی الگوها و معیارهای خود را پرورش میدهد و تنها براساس اصول و معیارهای خود عمل میکند و مذهبی و شیخ از جلوه های بارز این محیط به شمار میآیند.

نقش شیوخ

شیوخ نمایندگان اصلی محیط سنتی هستند. اصولا هر محیط دارای، اهرمها، عوامل و عناصر خاص خود است که از طریق آنها به حیات خود ادامه میدهد. محیط عربی ما از روز نخست با ویژگی وابستگی خود به سنن عربی شناخته میشود که شیخ از مظاهر اصلی محیط سنتی به شمار میآید و در رأس این محیط قرار گرفته است. نقش شیوخ در محیطهای عربی همانند مذهبیون بسیار رسواکننده است و نقش شیوخ در این بحران هرگز قابل اغماض و چشم پوشی نیست و هرگز نباید به سادگی ازکنار این اهرم سنتی و این نشان تاریخی عرب گذشت. شیوخ عرب درطول تاریخ عرب رمز حرکت و سمبل تغییرات بزرگ بوده اند و اجتماعات عربی با وجود این شیوخ توانستند از مراحل دشوار تاریخ عبور نماید و به موفقیتهای بزرگی دست یابند. شیوخ در تاریخ عرب منبع الهامات و حرکتهای اعتراضی بزرگی بودند و در مقدمهٔ اعتراضات مردمی حرکت میکردند و همهٔ اعتراضات، انقلابها و جنگها را با درایت و تدبیر خویش

رهبری میکردند و حقوق مردم را از ظالم و استعمارگر میگرفتند. اشعار و حکایات باقی مانده در تاریخ قبایل عرب بیانگر رشادت و شجاعت شیوخ عرب بوده است. اما رژیم غارتگر اسلامی در ایران همهٔ این سمبلها و الهامات را از مردم گرفته است و روح تحرکات و تغییر را از شیوخ عرب ربوده است و آنها را به رمز جمود و سنت طلبی تبدیل کرده است که با افتخار و علاقمندی به «ولایت فقیه» خدمت میکنند و در کنار مذهبیون عرب به حمایت از رژیم ظالم جمهوری اسلامی پیوسته اند.

در واقع محیط سنتی همانند خاک آفت زده ای است که هرآنچه در آن رشد کند را معیوب و فاسد میکند. این محیط در قرن بیست و یکم همهٔ عملکردها و محاسن خود را از دست داده است و تنها درکار تولید ناهنجاریهای اجتماعی و باروری میوه های فاسد است. از دلایل عمدهٔ فساد این محیط یکی جمود و ایستایی آن است و دیگری بکارگیری این محیط توسط ایدئولوژی های صاحب پول و ثروت است. شیخ و مذهبی همانند انگلهایی هستند که در یک محیط آلودهٔ سنتی رشد میکشند. به این دلیل دولت در تهران راه تعامل و تصالح را با این دسته پیدا کرده است. محیط سنتی عربی عامل اصلی ارتباط مذهبیون و شیوخ عرب با رژیم حاکم است. شیوخ عرب همانند مذهبیون عرب درمسیر باورهای نظام حاکم حرکت میکنند و در قبال همهٔ اقدامات تبعیض آمیز جمهوری اسلامی سکوت اختیار کرده اند. کسانی که در گذشته برای تحقق حقوق مردم در مقدمهٔ همهٔ اعتراضات و حرکتهای مردمی گام بر میداشتند امروزه شأن اجتماعی و سیاسی خود را در نزدیکی به دولت مرکزی و مقامات دولتی جستجو میکنند. امروزه شیوخ اعتبار و پایگاه اجتماعی خود را از دست داده اند و همانند پرندگان و حیواناتی که در اثر تغییرات جوی و محیطی شیوه زندگی و نوع خوراک خود را تغییر داده اند تا با محیط جدید انطباق پیدا کنند و بقای خود را تضمین کنند شیوخ عرب نیز کارکردهای تازه ای را برای خود رقم زده اند و مسئولیتهای جدیدی را برعهده گرفته اند. بنابراین پس از تغییرات جوی و محیطی انقلاب اسلامی مسئولیت سیاسی شیوخ به کار معامله با کاندیداهای انتخاباتی محدود شده است و مسئولیت اجتماعی آنها به شغل بسیار خطیر رستوران داری و قهوه سازی تبدیل شده است و برای تامین بودجهٔ مضیف خود و بالابردن کیفیت قهوه و افزایش جذابیت اجتماعی خود وارد بازار معاملات سیاسی شده اند و به هر رذالتی متوسل میشوند تا بودجه رستوران خود را تامین کنند.

کسانی که تا دیروز پاسدار و پرچمدار دفاع از حقوق مردم عرب بودند این روزها در بخش سیاسی به کار تأمین حقوق شخصی خود مشغول معامله با نظام حاکم هستند و درحوزهٔ اجتماعی به کار تامین شکم ها و خدمت به ذائقه های عمومی مشغول شده اند و احساس قومی و مسئولیت تاریخی خود را در برابر منافع سیاسی و نیازهای اقتصادی اقلیت قومی عرب خود فراموش کرده اند. وظایف و مسئولیتهای خودرا در کار راه اندازی تشریفات و شرکت در مراسمات عمومی تغییر داده و منافع شخصی و آبروی اجتماعی خود را بر منزلت اجتماعی و سیاسی اقلیت خود برتری داده اند و نسبت به عقب ماندگی عربهای خود کاملا بی تفاوت ایستاده اند و مسئولیت خطیر کاهش نگرانیهای دولت مرکزی را برعهده گرفته اند. بنابراین عملکرد فاجعه بار و خیانت آمیز روحانیون مذهبی و شیوخ عرب هرگز قابل مقایسه با مواضع سایر شخصیتها و برزگان اقوام دیگر مانند کردها، ترکها و بلوچها نیست که هنوز برای مردم و برای قومیت خود زندگی میکنند.

مقامات مذهبی عرب باید برای سکوت خود در مقابل فاجعهٔ عقب ماندگی اقلیت خود و محرومیت اشتغال نخبگان عرب پاسخگو باشند و گناه خود را در همدستی با نظام حاکم در گسترش فقرو استثمار حقوق اولیه مردم عرب بپذیرند و مسئولیت خود را در عقب ماندگی این اقلیت تحمل کنند. وقتی که این شخصیتها در برابر استثمارمنابع طبیعی عرب مانند نفت و گاز سکوت میکنند و هرگز در طول دوران حیات خود حتی یکباربرعلیه این اقدام استعماری انقلاب سخنی نمیگویند چگونه میخواهند خود را نمایندهٔ دلسوز مذهبی مردم معرفی کنند در واقع این طبقه از روحانیون دست و زبان واقعی نظام حاکم هستند که زمینهٔ استثمار و استعمار اقلیت قومی عرب را فراهم میکنند و هرگز نمایندگان مردم عرب نبوده اند. از سوی دیگر ننگ خریداری بسیاری از شیوخ عرب از سوی دولت مرکزی نمی تواند از ارادهٔ مردم

ما در جهت تحقق آرزوهایش بکاهد که خیانت این دسته از مردان با نفوذعرب مطمئنا بی پاسخ نخواهد ماند. وقتی که برخی از شیوخ عرب به سادگی وطن، خاک خود را برای تامین شغل فرزند خود در فلان اداره میفروشند و یا برای نشستن درکنار فلان مسئول دولتی و یا نمایندهٔ آیت الله فلان، هویت قومی خودرا قربانی رقابتهای شخصی و اجتماعی میکنند چگونه و با کدام اعتبار میتوانند اقدامات شرم آور خودرا توجیه نمایند و از حقوق اولیه و سیاسی اقلیت قومی خود دفاع کنند و درتاریخ این اقلیت تسلیم ناپذیر مکانی پیدا کنند. بنابراین محیط سنتی و عناصر وابسته به این محیط مانند شیوخ و مذهبیون عرب متاسفانه مانع حرکت به جلو و توسعهٔ اقلیت قومی عرب شده است و اکثر تلاشهای جوان مستعد و باهوش عرب در زمینهٔ توسعه سیاسی و اقتصادی را ناکام گذارده است. شیوخ و مذهبیون عرب از جمله فاکتورهای محیطی و اجتماعی هستند که نقش جانبدارانه ای را برای حفظ ساختار جامعه سنتی ایفا نموده اند. تجربهٔ شخصیتها و مقامات مذهبی از یک سو و شیوخ عرب از سوی دیگر در هدایت سکان اقلیت قومی عرب با شکست بزرگی مواجه شده و سهل انگاری و حتی خیانت این دو دسته در بی توجهی به ارزشهای قومی و تاریخی عرب باعث تضعیف ارزشهای قومی و تولد بحران هویت برای مردم ما شده است.

انزوای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اقلیت قومی عرب

مواضع ایدئولوژیک روحانیون عرب در حمایت از دستگاه حاکمه و عملکرد غیرمسئولانه و منفعت آمیز شیوخ عرب در فضای سنتی حاکم از یک سو و عدم وجود یک تکیه گاه فکری و مشورتی برای نخبگان و متفکرین عرب در داخل و خارج از کشور باعث ایجاد تزلزل و ابهام در جایگاه اجتماعی فرد عرب شده و مقام و موقعیت اقلیت قومی عرب را در مقایسه با سایر اقوام و اقلیتهای داخلی و خارجی تنزل داده است. این عوامل مستقمیا بر جریان شکل گیری و تحول **هویت جوان عرب** تاثیرات منفی گذارده و این جوان گناهکارِ–بیگناه و مقصرِ–بی تقصیر را درمیان جاذبهٔ شعارها و اشتراکات مذهبی و دافعهٔ محرومیتهای اقتصادی و انزوای سیاسی درجامعهٔ ایرانی رها کرده به گونه ای امکان شناخت جایگاه و موقعیت شایستهٔ خود را در مفهوم قومی و تاریخی خود از دست داده و نمیتواند حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود را حتی براساس قوانین رایج بدست آورد و نیازهای اولیهٔ خود را تضمین نماید و گامهای اولیهٔ توسعهٔ حقیقی خود را آغاز نماید.

میزان و سطح محرومیت و عقب ماندگی اقلیت قومی عرب از دایرهٔ عملکرد سیاسی–ایدئولوژی خارج شده و وارد حوزهٔ محرومیتهای قانونی و دولتی شده است. بطوریکه استثمار و فقر این اقلیت نه تنها سیاسی است که رژیم حاکم عقب ماندگی این اقلیت را به صورتی قانونی و مشروع درآورده است. هرچند استثمار و استعمار یک اقلیت در قوانین بشری جرم بزرگی به شمار می آید اما کینهٔ ایرانی آن را مجاز و مشروع میداند و از اجرای قوانین مورد تصویب خود در مناطق عربی خودداری میکند و قومیتها را براساس رنگ پوست، زبان و لهجه خود از حق حیات محروم میکند. جمهوری اسلامی در سیاست هدفمند خود درمقابله با اقلیتها از راهها و روشهای گوناگونی استفاده میکند وتکنیکها و تکنولوژیهای متعددی را بکار میبرد و سالانه هزینه های زیادی را دراین راه متحمل میشود تا اقلیتهای قومی فرهنگ، زبان و تاریخ خود را فراموش کنند و در فرهنگ ملی ایرانی هضم شوند. درمقابل اقلیتها از دوران رضاشاه تاکنون در برابر این سیاست مقاومت میکنند و تسلیم فرهنگ ایرانی نمیشوند وبه خواست دولت و حاکمیت تن نمیدهند و بر ارزشها ومعیارهای قومی و بومی خود تاکید میکنند.

دولت جمهوری اسلامی و حاکمیت دینی در تهران برای افزایش فشار براقلیتهای قومی و مجازات عرب سیاست تهاجم فرهنگی خود را برعلیه فرهنگ و تاریخ عرب تشدید کرده اند و به منظور تحمیل فرهنگ خاص خود از ابزار اقتصادی استفاده میکنند و با استفاده از تبعیض و محرومیت شغلی این اقلیتها را در انزوای اقتصادی فرو برده اند تا انسان بیگانه و درمانده برای فرار و نجات خود از این سرنوشت مبهم و این آشفتگی اجتماعی و فقر اقتصادی به اصول و ارزشهایی گردن نهد که با تاریخ، فرهنگ و زبان او بیگانه است و هویت خود را قربانی نیازمندیهای اقتصادی و شغلی سازد و با زبانی سخن گوید که مادرش نمی فهمد اما معلم مدرسه دوست داشته باشد و فرهنگی را بپذیرد که که عرب را به استهزاء میگیرد تا رئیسش ازمحل کار اخراجش نکند و سیاستی را دنبال نماید که دولت مرکزی در تهران دوست دارد و اعتقادی را بپذیرد که مورد پسند رهبر است تا مورد تعقیب سرویسهای اطلاعاتی قرار نگیرد و آیندهٔ شغلی خود را تضمین نماید.

امروزه برخی خانواده های عرب تحت فشار اقتصادی رژیم حاکم بسیاری از ارزشها و الگوهای فرهنگی خود را به اجبار رها کرده اند. رژیم حاکم اعطای شغل به جوانان عرب را منوط به پیروی از زبان و فرهنگ ملی میداند و همه اقلیتهای قومی غیر فارس برای بدست آوردن شغل ملزم به پیروی از فرهنگ دولتی و هنجارهای متعلق به فارسها هستند و در صورت عدم پیروی از الگوها و هنجارهای دولتی جوانان عرب از شانس کمتری برای اشتغال برخوردار میشود و بیکار خواهند ماند.

سلب امتیازات اقتصادی و محرومیت شغلی از عربها زمینه را برای فقر اقتصادی و عقب ماندگی این قومیت فراهم نموده و جوانان این اقلیت گریز از فشارهای سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی از سخن گفتن به زبان عربی خودداری میکنند. رژیم حاکم با اتخاذ چنین سیاستی اقلیتها قومی را مجبور به رها سازی فرهنگ و هویت خود میسازد و درمقابل هرگونه اعتراضی را با نام «تروریست» و برچسب «وهابیت» توجیه میکند. البته هدف همه فعالیتهای رژیم حاکم در قبل و بعد از انقلاب سلب هویت عرب و پوشاندن هویت دیگری از جنس هویت ایرانی است که رضاشاه برای اولین بار برای مردم این جامعه طراحی نمود. تغییر هویت جوان عرب برای رژیم حاکم یک اولویت استراتژیک است. تغییر این هویت در دورانها و رژیمهای مختلف تحت **عناوین تاریخی، ملی، مذهبی** متعددی ادامه داشته و از روشها و **تاکتیکهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی** مختلفی استفاده شده تا نه تنها هویت عرب، که هویت ترک، بلوچ و ترکمن دست خوش تغییر شود و اقلیتهای قومی از هویت قومی خویش برای هویت ایرانی صرفنظر کنند و تاریخ، فرهنگ، زبان مادری خویش را فراموش کنند.

مقابلهٔ اقتصادی با اقلیت قومی عرب

پس از حملات یازده سپتامبر[60] در نیویورک شاهد شکل گیری «فرهنگ ضداسلامی» در غرب بودیم که به دنبال آن مسلمانان مورد تهاجم مردم در غرب قرار گرفتند و پس از هر حمله و یا عملیات تروریستی برعلیه منافع غرب موج جدیدی از اسلام ستیزی در کشورهای غربی به راه میفتاد. این شکل از واکنشها زندگی کردن و یافتن شغل برای مسلمانان را در جوامع غربی دشوار کرده بود تا جائیکه بسیاری از شرکتها از استخدام مسلمانان و افرادی که حامل نام اسلامی–عربی بودند خودداری میکردند که درنهایت منجر به انزوای مسلمانان و حتی مهاجرت برخی از آنها شد. انزوای مسلمانان عرب در کشورهای غربی یکی از پیامدهای عملیات یازده سپتامبر و رویدادهای پس از آن بود. اما سؤالی که هر یک از جوانان عرب از خویش میپرسد و تاکنون نتوانسته است دلیلی برای آن پیدا کند دلیل انزوای اقلیت قومی عرب در کشور ایران چیست و چرا در فرهنگ عمومی ایرانی عربهای شیعه و سنی مورد نفرت و انزجار هستند.

در واقع عرب مسلمان و غیرمسلمان در غرب زندگی مسالمت آمیز و بدون تبعیض را سپری میکند چراکه جوامع غربی از مرحله جوامع با حاکمیت ایدئولوژی عبور کرده اند و وارد مرحله جوامع دموکراتیک شده اند. مطابق نظریه پایان تاریخ(The end of history) از فرنسیس فوکویاما(Francis Fukuyama) مدل جامعهٔ دموکراتیک غربی را مدل جوامع آینده بشری توصیف میکند که درآن عرب و غیرعرب در آسایش و آرامش زندگی میکنند. البته این نظریه درمیان جوامع شیعی با نام نظریه «جامعه صاحب الزمان» توصیف و تعبیر میشود.

ظهور رژیمهای ایدئولوژیک در این کشور باعث تولید پیامدها و نتایج خطرناکی شده است که جوامع غربی برای جلوگیری از ظهور و بروز چنین پیامدهای در جوامع خود قوانین را تصویب نموده اند و و نهادهایی را ایجاد کرده اند که ضامن حاکمیت دموکراسی و حضور مردم باشد. اما این کشور تاریخی سرشار از حاکمیت ایدئولوژیها که منجر به ظهور دشمن افروزیها و عداوتهای بی پایانی با عرب و اهل تسنن شده است که بطور اتوماتیک و هدایت شده عرب را مورد تحریم و تبعیض قرار داده و از پیشرفت و تحرک اقلیت قومی عرب جلوگیری میکند. در واقع عرب ستیزی در ادبیات رسمی و فرهنگ عمومی از پیش از اسلام آغاز شده اما در هر مرحله و هر مقطع از تاریخ عجم تحت عنوان و نام جدیدی ظاهر میشود و گاهی با نام ناسیونالیست رضاشاه و گاهی با نام اسلام آیت الله سر بر می آورد که در مجموع بر روبط سیاسی و عملکرد دولت و مردم تاثیر گذارده و فرزندان و نخبگان عرب را در معرض **تبعیض سیاسی–اقتصادی** قرار میدهد و آنها را از حقوق اولیه اقتصادی و شغلی محروم نموده و این اقلیت را در انزوای سیاسی و اقتصادی فرو برده است.

60 گذشته از درست بودن یا اشتباه بودن حملات یازده سپتامبر در نیویورک

ایدئولـوژی و تبـعیـض سیـسـتمـاتیـک

اعمال تبعیض برعلیه عرب در این کشور از یک استراتژی کلی و فرادولتی پیروی میکند و در یک بستر سیستماتیک و هدفمند حرکت میکند. قبل و بعد از انقلاب ۱۳۵۷ به یک صورت بوده و در یک بستر و با یک هدف عمل کرده و رفتن این دولت و آمدن دولتها و حدوث انقلابها نتوانسته است این استراتژی را متوقف نماید. عمل به این استراتژی در حاکمیت شاه رنگ ملی به خود میگیرد و در حکومت ولی فقیه در قالب دستورات الهی واجب میشود.

در واقع تبعیض ایدئولوژیک تبعیضی است که از طریق آن افراد، گروهها، احزاب و اقلیتها براساس گرایشات فکری و نگرش سیاسی آنها طبقه بندی میشوند و آن دسته از گروهها و احزابی که از ایدئولوژی حاکم تبعیت میکنند از امتیازات اقتصادی و سیاسی برخوردار میشوند و مخالفان ایدئولوژی حاکم دشمن و معاند نامیده میشوند و از همه امتیازات اقتصادی و سیاسی محروم میشوند. دولتها و رژیمهای ایدئولوژیک بکار میبرند و در حال حاضر در کشورهای کرهٔ شمالی، کوبا، چین، روسیه و جمهوری اسلامی اجرا میگردد. در این کشورها وابستگان سیاسی و نزدیکان به ایدئولوژی حاکم از امتیازات اقتصادی و سیاسی برخوردار میشوند.

ایدئولوژی حاکم در انقلاب اسلامی بر مبنای ایدئولوژی امامت صفویان و الگوی ملی–ایرانی پهلوی استوار است و بنام **اسلام ایرانی** شناخته میشود. پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷شمسی ایدئولوژی اسلام ایرانی در این کشور حاکم گردید که در آن پیروی از ایدئولوژی امامت صفویان و پذیرش الگوهایی ملی–ایرانی لازم است و به عنوان معیار انتخاب و شناسایی افراد بکار میرود. از اینرو افراد، گروهها، احزاب و اقلیتهایی که شیعه نیستند و از زبان و فرهنگ ایرانی تبعیت نمیکنند خارج از محدودهٔ این ایدئولوژی تلقی میشوند و از امتیازات سیاسی و اقتصادی محروم میشوند. چراکه افراد، گروهها، احزاب و اقلیتهایی که از الگوی اسلام ایرانی تبعیت نمیکنند به عنوان یک تهدید برعلیه نظام حاکم تلقی میشوند. بنابراین تبعیض در ایدئولوژی اسلام ایرانی دارای دو وجه است. یکی وجه مذهبی و دیگری وجه ملی است. یعنی ایدئولوژی حاکم در جمهوری اسلامی ایران تلفیقی ازایدئولوژی امامت صفویه و ایدئولوژی ملی گرایی پهلوی است. در ایدئولوژی اسلام ایرانی دو نوع تبعیض اعمال میشود یکی تبعیض مذهبی و دینی که برعلیه و اهل تسنن اعمال میشود و دیگری تبعیض قومی است که برعلیه اقلیت قومی عرب بکار گرفته میشود و در دو سطح دولتی و عمومی پیاده میشود.

سیاست مقابله با عرب در این سرزمین در قالب دو دوره وارد فرهنگ و ادبیات عمومی کشور ایران شد. اولین مرحله به دوران قبل از انقلاب باز میگردد که با هنرمندی سیاسی رضاشاه آغاز شد و در نتیجهٔ حاکمیت «دولت ملی» و «ورود یهود به تاریخ و فرهنگ کشور» عرب و دین اسلام عامل عقب ماندگی ایرانی شناخته شد. در این مرحله با توجه به اینکه همه منابع نفتی کشور در محل سکونت عربها استقرار دارد رضاشاه با استفاده از **«رویکرد ملی»** همه منابع را ملی نمود و نفت عرب را تحت عنوان منابع ملی تحت کنترل و اختیار دولت ملی و دربار نهاد و با قتل شیخ خزئل توانست این اقلیت را در محرومیت و انزوای اقتصادی–سیاسی فرو برد و به حاشیه براند. این مرحله سیاست تبعیض برعلیه اقلیت قومی عرب در اوج خود بکار رفت و برای تغییر فرهنگ، زبان و هویت عرب سیاست جابجایی جمعیت عرب و اسکان غیرعربها در مناطق عربی پیاده شد.

اما پس از انقلاب آیت الله خمینی اقلیت قومی عرب تحت تاثیر اشتراکات مذهبی–شیعی خود با رژیم جدید وارد معامله ایدئولوژیک شد و بدون در نظر گرفتن سایر ابعاد ایدئولوژی حاکم در مقابل بسیاری از محرومیتهای خویش سکوت مصلحتی کرد و با نام حمایت از شیعه محرومیت اقتصادی و فقر خود را تحمل کرد. در حالیکه ابعاد ایدئولوژی رژیم حاکم فراتر از ابعاد مذهبی بود و این ایدئولوژی نه تنها شیعه را به عنوان یکی از پایه های ایدئولوژیک خویش پذیرفته بود که ارزشها ملی و قومی ایرانی را به عنوان یکی دیگر از وجوه خویش پذیرفته است. در واقع اقلیت قومی عرب با چشم پوشی از ابعاد ملی ایدئولوژی اسلام ایرانی ضربه جبران ناپذیری را به خود وارد ساخت. اقلیت قومی عرب با پذیرش ایدئولوژی اسلام ایرانی تنها به ابعاد مذهبی آن توجه نمود و از ویژگی های ملی این ایدئولوژی چشم پوشی نمود در نتیجه زمینه را برای استعمار و استثمار خویش فراهم نمود و منابع طبیعی و ثروتهای خدادادی این اقلیت تحت نام اسلام استثمار شد. رشد آمار بیکاری، محرومیت، و فقر در میان اقلیت قومی عرب در دورهٔ انقلاب به مراتب بیشتر از دورهٔ پیش از انقلاب است.

با توجه به شواهد و اسناد ارائه شده در بخشهای پیشین نشان داده شد که چگونه در دوران **قدیس دوم** رویکرد ملی گرایانه پهلوی یکبار دیگر بوسیله آیت الله خامنه ای بکار گرفته میشود که در نتیجه آن "چشم انداز سی ساله" براساس احیای قومیت ایرانی طراحی و تعریف میشود و در پایان هر بند بر «ملیت ایرانی» تاکید میشود. درصورتیکه وجودعبارت «ملیت» نشانگر احیای رویکرد «ملی پهلوی» به ساختار سیاسی کشوراست که بر ایجاد یک ملت بایک فرهنگ ویک زبان تاکید میکند و سایر فرهنگها و زبانهای قومی مورد هجوم قرار میگیرند.

چراکه ایرانی براساس معیارهای ملی و قومی خویش به عرب نگاه میکند و اشتراکات مذهبی مانند معیار شیعه و سنی را در تعامل خود با عرب در نظر نمیگیرد یعنی ایرانی اشتراکات مذهبی خود با عربها را درنظر نمیگیرد بلکه با تفاوتهای قومی خود با عرب نگاه میکند. چون از نظر قومی عرب دارای فرهنگ و زبان متفاوت است لذا عرب در نظر ایرانی یک ایرانی خالص به حساب نمیآید. بنابراین محرومیت اقتصاد و شغلی شامل حال عرب میشود. این محرومیت همان تبعیض ایدئولوژیک است که در وجه ملی و قومی خود بطور سیستماتیک و هدفمند در رژیمهای ایدئولوژیک اعمال میشود و بطور رسمی و قانونی اجرا میشود. بر پایه همین نوع تبعیض است که اقلیت قومی عرب از امتیازات اقتصادی و شغلی محروم میشوند و نخبگان و تحصیلکردگان این اقلیت باید در انزوا و حاشیه قرار گیرند. در نتیجه تبعیض ایدئولوژیک در نظام جمهوری اسلامی تحصیلکردگان عرب از اشتغال محروم میشوند در حالیکه بیسوادان عجم در مشاغل بالای مدیریتی به کار گرفته میشوند. در اولین فرصت شغلی یکی از مدیران شرکت نفت اهواز به صراحت از قومیت پدر و مادر بنده میپرسد و در دومین فرصت شغلی مورد شدیدترین تبعیضهای قومی قرار گرفته ام در صورتیکه اینجانب در مقطع کارشناسی ارشد از خارج از کشور فارغ التحصیل شده ام و به سه زبان فارسی، عربی، انگلیسی تسلط کامل دارم.

از آنجا که ایدئولوژی همه سطوح جامعه را هدف قرار میدهد در نتیجه تبعیض ایدئولوژیک ذهن و ضمیر مردم را تسخیر کرده و عرب را در حوزهٔ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هدف قرار داده و ادارات دولتی تحت باعث شکل گیری نگرش منفی فراگیری برعلیه عرب شده که کارگر عرب خوب کار نمیکند، پیمانکار عرب دزدی میکند، دانش آموز عرب تنبل و بی انضباط است، دانشجوی عرب سیاسی است. در سطح روبط عمومی نیز همسایه عرب کثیف است، خیابان عربها خطرناک است، محلهٔ عربها شلوغ است، رانندهٔ عرب به ناموس مردم نگاه میکند، و فروشندهٔ عرب گرانفروش است.

در جنگ هشت ساله نیز علیرغم آنکه صدام حسین رئیس جمهور سابق عراق به خاک ایران تجاوز کرد اما در سال ۱۳۶۰ شمسی کشور عراق پیشنهاد جهان و کشورهای عربی برای صلح را پذیرفت اما رهبران انقلاب نظریه ضعیف شدن صدام را مطرح نمودند و بر ادامه جنگ اصرار داشتند و بدون در نظرگرفتن خسارات انسانی و طبیعی ناشی از جنگ زمینه را برای ویرانی و تخریب مناطق محل سکونت اقلیت عرب هموار نمودند. اما پس ازشلیک اولین موشکها به خاک تهران زمزمه پذیرش صلح درتهران مطرح گردید.

این اقلیت به دلیل مجاورت با خاک عراق اولین قربانی این جنگ بود و شهرها و مناطق محل سکونت عربها به کلی تخریب شد و زمینه را برای مهاجرت دسته جمعی عربها فراهم نمود. اما علیرغم این آسیبها و خسارات رژیم حاکم در تهران از توقف جنگ خودداری میکرد و حتی پس از پایان جنگ نیز از اعطای کمک به آسیب دیدگان عرب امتناع نمود. از اثرات و پیامدهای عمده جنگ آوارگی و بیکاری مردم عرب بود. عربهای محمره و عبدان برای فرار از جنگ در حاشیه شهرها اساکن داده شدند و در حاشیه شهرها در وضع بسیار غیرانسانی زندگی میکردند. بنابراین در دورهٔ انقلاب اسلامی همچنان عرب از دایرهٔ توجه رژیم خارج بود و آنگونه که به زلزله زدگان ایرانی توجه و کمک رسانی میشود به جنگزده عرب توجهی نشد. این اقدامات اقلیت قومی عرب را به یکی از آسیب پذیرترین اقلیتها تبدیل نمود. پس از سالها عقب ماندگی و حاشیه نشینی اقلیت قومی عرب توانست فرزندان خود را به مدرسه و دانشگاه بفرست تا شرایط گذشته را جبران نماید. اما در این دوره مقابله با عرب وارد مرحله دیگری شده و رژیم حاکم از بیداری عرب به هراس افتاد و برای کنترل این اقلیت از اهرم اقتصاد و اشتغال استفاده میکند و این اقلیت را گرفتار **تبعیض های سیاسی–اقتصادی** نموده است و جوان عرب را از اشتغال و مشارکت در فعالیتهای اقتصادی محروم کرده و حرکت این اقلیت به سوی رشد و توسعه را متوقف نموده و او را از امکانات اولیه مانند حق آب سالم بهداشتی محروم ساخته و منابع طبیعی او ار استثمار کرده است.

در واقع پس از ریشه کن شدن استعمار خارجی همه کشورها از یوغ استعمار نجات پیدا کردند ومستعمر خارجی را رها کردن مستعمرات خود، راهی کشور خویش شد. از اینرو استعمارگر خارجی در صورت غارتگری تصویر شد که با استفاده از اسلحه همه انسانهای بیگناه را میکشد و اموال عمومی جوامع را به غارت میبرد. در نتیجه خروج استعمارگر به عنوان اولین شرط همزیستی و برابری انسانها در نظر گرفته شد و بسیاری از ملتها این شرایط را بشارت دهندهٔ آزادی خویش دانستند تا جامعه از شرارت توطئه های داخلی، بی عدالتیها، عقب ماندگی ها، سرکوبها و ستم استعمارگران نجات پیدا کند. بنابراین همه یکصدا خواستار خروج این آفت خون آشام شدند تا پس از خروج خارجی های وحشی و بی مسئولیت اینبار مسئولان داخلی با دلسوزی و عشق کار عمران و آبادانی کشور را آغاز کنند و عقب ماندگی گذشته را جبران کنند و جامعه را به خوشبختی و سعادت برسانند. لکن با خروج استمارگر خارجی اینبار نوع دیگری از استعمار از بطن ملت زائیده شد که از داخل مرزها و از یک ایدئولوژی نشأت میگیرد که در آنها منافع جمع قربانی منافع عدهٔ خاصی میشود و استثمارگر داخلی با توسل به یک ایدئولوژی کلید امور را در دست میگیرد و برپایهٔ یک ایدئولوژی مذهبی، نژادی، و یا سیاسی منافع و منابه جامعه استثمار میشود. این نظم و این شیوه از حاکمیت با عنوان **«استعمار داخلی»** شناخته میشود که جایگزین «استعمار خارجی» شد و تنها تفاوت آن با استعمار خارجی در شیوه و عملکرد است اما ماهیت آن با استعمار خارجی یکسان است.

پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ شمسی وعده های انقلابی و اسلامی شور را از سر مردم دزدید و شعارهای مرگ بر استکبار و مرگ بر استعمارگر تاکنون سر داده میشود اما انقلاب مدعی اسلام با بیرون راندن استعمارگر خارجی خود متولی نوع دیگری از استعمار داخلی شد که از نام مذهب استفاده میکند و تحت عنوان حکومت اسلام توجیه و تفسیر میشود. در مذهب شیعه همه منابع طبیعی مانند نفت، گاز، جنگل زمین و هوا متعلق به ولی فقیه است که در رأس حکومت اسلامی نشسته و این منابع را به میل خویش تقسیم میکند.

در دوران پهلوی با ملی کردن منابع طبیعی کار استعمار و استثمار منابع طبیعی نفت وگاز توجیه شد. اما در دوران انقلاب علاوه بر پیروی از الگوی ملی از نام اسلام نیز استفاده میشود و فقه شیعه الگوی ملی را با نام «ولی فقیه» تلفیق میکند و ولی فقیه را مالک همه منابع طبیعی میسازد. لذا همه منابع طبیعی تحت اختیار و تصرف ولی فقیه قرار میگیرد و رژیم حاکم با اولویت بندی سیاسی و سلایق ملی خویش منابع و امکانات را تقسیم میکند. **در نتیجه تقسیم منابع طبیعی تحت نام اسلام و با تاثیر وپذیری از نگرش ملی صورت میگیرد** و گروههای جمعیتی که مخالف رژیم حاکم باشند و اقلیتهای قومی که در حوزهٔ ملی جای نمیگیرند و حاضر به پذیرش الگوها و ارزشهای ملی ایرانی نباشند از منابع و امکانات محروم میشوند و مورد تحریم اقتصادی قرار میگیرند و منابع اقتصادی آن مورد استعمار و استثمار قرار میگیرد. در مقابل شهرها، روستاها، و مراکز ملی ایرانی از همه امکانات و منابع برخوردار میشوند.

استعمار داخلی

در ادبیات سیاسی جمهوری اسلامی تنها به نوع خارجی استعمار اشاره میشود و همانند مسئلهٔ تهاجم فرهنگی به گونه ای تفسیر و ارائه میشود که گویا تهاجم فرهنگی تنها از خارج از مرزها اعمال میگردد. استعمار نیز در ادبیات انقلابی جمهوری اسلامی به گونه ای معرفی میشود که گویا این استعمار فقط از خارج از مرزها نفوذ میکند و از استعمار در شکل داخلی آن چشم پوشی میشود و تنها به ویژگیها و کارکرهای استعمار در شکل خارجی توجه میشود و از اشاره به ابعاد و کارکردهای استعمار در سطح داخلی و دولتی خودداری میشود. جمهوری اسلامی برای چشم پوشی از استعمار داخلی و پنهان نمودن اقدامات خود در سلب حقوق اقلیتها تنها به نقش تاریخی مستعمر خارجی اشاره میکند و همواره استعمار و مستعمر غربی را در غارت کشورهای جهان سوم سرزنش میکند و خود را قربانی اصلی استعمار نشان میدهد و همواره در ادبیات انقلابی خود اعلام میکند که در حال مبارزه با استعمارگران خارجی است و هدف این انقلاب را مقابله با استعمارگران خارجی تعریف میکنند. در حالیکه غارت و استثمار منابع نفت و گاز اقلیت قومی عرب از سوی این انقلاب و رهبران آن به کلی فراموش میشود. با خروج استعمارگران خارجی از کشورهای جهان سوم شکل دیگری از استعمار در این کشورها شکل گرفت که محصول اقدامات و توطئه های داخلی است بطوریکه یک گروه از جمعیت با در دست گرفتن قدرت در یک کشور به منابع طبیعی مسلط میشوند و اقلیتها و سایر گروههای جمعیتی را از دسترسی و استفاده از منابع طبیعی محروم میکنند و حقوق اولیه آنها را استثمار میکنند.

استعمار داخلی شکلی از نظریه است که در برخی موارد از قدرت گیری و تسلط یک طبقه بر منابع طبیعی سخن می گوید که این طبقه ممکن است یک نژاد خاص و یا طرفداران یک ایدئولوژی باشد. در کشور ایران جمعیت فارسها با در دست گرفتن قدرت و تسلط بر دولت و مراکز تصمیم گیری بر منابع طبیعی اقلیت قومی عرب مسلط شده است. در واقع یکی از پیامدهای عمدهٔ بکارگیری الگوی «دولت ملی» در کشور ایران وجود **منابع طبیعی** در مناطق تحت سکونت اقلیتهای قومی است. مادرشهر تهران و سایر مناطق محل سکونت فارسها در اصفهان، شیراز و مشهد در مقایسه با مناطق مسکونی اقلیت قومی عرب در احواز از نظر منابع طبیعی کاملا فقیر است. اصولا کشوری بنام ایران از یک فلات تشکیل شده است که سراسر این سرزمین را کوهستان تشکیل داده است و در مناطق کوهستانی امکان کشاورزی وجود ندارد. از اینرو اقتصاد، فرهنگ و سیاست در این کشور ملی میشود. چون دولت ملی از متن ملت فارس متولد میشود و بر فرهنگ، تاریخ و زبان فارسها بنا نهاده شده لذا ملی سازی اقتصاد به معنای فارس سازی منابع طبیعی و سرمایه کشور است.

پس از اکتشاف نفت در خوزستان رضاشاه با ملی سازی اقتصاد راه سرقت و استثمار منابع نفتی را همواره نمود تا درآمدهای نفتی مستقیما به جیب دولت در تهران ریخته شود. پیش از ملی شدن نفت بسیاری از درآمدهای نفتی بوسیله شرکتهای خارجی به تاراج میرفت اما پس از ملی شدن نفت درآمدهای نفتی توسط دولت حاکم در تهران به غارت برده میشد. با مقایسه مراحل قبل و بعد از ملی شدن نفت مشاهده میشود که استعمار در شکل خارجی و داخلی آن تفاوتی ندارد و در هر دو شکل آن اقلیت قومی عرب استعمار میشد و از منابع طبیعی خود محروم شده است.

با آغاز انقلاب اسلامی اولین شعار این انقلاب مبارزه با فقر و محرومیت بود تا جائیکه این انقلاب با عنوان انقلاب محرومان ملقب گردید و ادعای پشتیبانی از همه محرومان جهان مطرح گردید. اما رهبران و مبلغان این انقلاب فراموش کردند که این انقلاب یک انقلاب ایدئولوژیک است که نمیتواند خود را از تاثیرات ایدئولوژیکی خویش رها سازد بلکه عمل برمبنای ایدئولوژی را سرلوحه کار خود قرار داده است. بنابراین استعمار منابع طبیعی اقلیت قومی عرب با نام اسلام و تحت نام «صنایع ملی» انجام میگیرد.

در واقع تنها تفاوت و تمایز استعمار داخلی و استعمار خارجی در نامها و هویت مستعمر است. استمعارگر خارجی از خارج از مرزها می آید و با نام عمران و آبادانی از منابع و ثروت ملل بهره برداری میکند. اما مستعمر داخلی از درون مرزها به کار سرقت منابع طبیعی اقدام میکند، و برای توجیه اقدام خویش از نام اسلام و شعار دفاع از محروم استفاده میکند و به استعمارگر خارجی حمله میکند. اما در واقع استعمار داخلی و خارجی هر رو یک هدف را دنبال میکنند و به یک شیوه عمل میکنند و با یک ابزار کار میکنند و ملل و اجتماعات فقیر را غارت میکنند. استعمارگر در همه جای این جهان یکی است و تنها صورت و ظاهر خود را تغییر میدهد گاهی بنام خارجی و گاهی تحت نام اسلام ظاهر میشود. وقتی که شرایط اقلیت قومی عرب پیش از انقلاب و بعد از انقلاب به یک شکل بوده و هرگز از منابع طبیعی و ثروتهای الهی خود استفاده نکرده است چهره استعمار و نام استعمارگر دیگر تفاوتی نمیکند.

در حقیقت استعمار داخلی نوع بسیار خطرناک استعمار است که ابتدا اذهان عمومی استثمار میگردد و فکر و اندیشه از مردم سلب میشود تا روح مردم از درون تخدیر گردد و استعمارگر در شکل منجی و تحت نام مدافع ظاهر گردد و همه منابع، ثروتها، و امکانات یک ملت و یک اقلیت غارت شود و کسی باخبر نشود. این شکل از استعمار خطرناکتر از استعمار خارجی است. استعمار خارجی بخشی از منابع طبیعی را مردم محلی واگذار میکند و برای توجیه وجود خویش مردم محلی را به اشتغال میگیرد، یعنی شرکتهای خارجی در بهره برداری از منابع طبیعی از نیروهای محلی استفاده میکنند. این شکل از استعمار پیش از انقلاب در استان خوزستان جاری بود و شرکتهای خارجی زمینه را برای جذب بسیاری از مردم محلی در شرکت نفت فراهم نمودند. این الگو در آفریقا نیز پیاده شده است.

اما در استعمار داخلی همه منابع طبیعی یک مکان از سوی دولتهای مرکزی غارت میگردد و نه تنها از نیروی محلی استفاده نمیشود که در صورت آشکارشدن هرگونه اعتراض و یا مخالفت از سوی مردم محلی این اعتراضات به شدت از سوی دولت سرکوب میشود و مردم محلی با نام **اغتشاشگر یا اوباش** دستگیر میشوند. این شکل از برخورد و مواجه در استان خوزستان فراوان است و شرکتهای دولتی با جذب نیروهای خاص خود از اشتغال مردم محلی جلوگیری میکنند و در یا در صورت جذب تنها کارهای پست و درجه سوم به مردم محلی واگذار میشود. بنابراین مردم و از جمله اقلیت قومی عرب از خطرات استعمار داخلی بوسیله رژیم حاکم آگاه باشند. این رژیم سالهاست تحت نام اسلام منابع داخلی ما را استثمار نموده و این اقلیت را در بدترین شرایط خود رها نموده است.

تمـــایزات اقتصـــادی عـــرب

اقلیت قومی عرب نسبت به سایر اقلیتهای قومی در کشور دارای تمایزات برجسته ای است که این اقلیت را به مرکز توجه رژیم حاکم در ایران درآورده است. این تمایزات هم در سطح اقتصادی است و هم شامل تمایزات فرهنگی میشود. تمایزات فرهنگی عرب نسبت به سایر اقلیتها در همه سطوح زبانی، پوشش و رسوم محلی است. وجود لباس و پوشش خاص این اقلیت جلوۀ ویژه ای به این اقلیت داده است. از سوی دیگر زبان عربی زبان اسلام است که پس از زبان انگلیسی و فرانسوی سومین زبان گستردۀ جهانی است. از همه مهمتر مجاورت این اقلیت با کشورهای عربی باعث حفظ و تداوم فرهنگ و زبان آن شده است. اما اقلیت قومی عرب نه تنها در بخش فرهنگی بر همه اقلیتها و سایر جمعیت ساکن در ایران برتری دارد که در بخش اقتصادی و منابع طبیعی نیز شرایط بطور کامل به نفع اقلیت قومی عرب است و بلا استثناء همه منابع طبیعی استراتژیک مانند نفت و گاز، سدهای بزرگ آب، رودخانه ها، برق و گندم در انحصار اقلیت قومی عرب است.

اما وجود این شرایط و منابع اقلیت قومی عرب را از یک اقلیت قومی مجرد خارج نموده و این اقلیت را در ردیف مخالفان خطرناک رژیم حاکم درآورده است. مخالفان سیاسی تنها در ردیف مخالف سیاسی طبقه بندی میشوند و مخالفان مذهبی نیز در دستۀ مخالفان مذهبی تقسیم میشوند. اما اقلیت قومی عرب نه در ردیف مخالفان سیاسی طبقه بندی میشود و نه در ردیف از معاندان مذهبی و فرهنگی جای میگیرد که تمایزات فرهنگی، موقعیت جیوپالتیک، و وجود منابع غنی نفت و گاز مختلف این اقلیت را به یک **«دولت نیمه مستقل»** تبدیل نموده است. چراکه وجود زبان عربی، فرهنگ اسلامی، منابع نفت و گاز فرصت تشکیل دولت را بطور عملی در اختیار این اقلیت قرار داده از اینرو اقلیت قومی عرب در صدر توجه رژیم حاکم و دولت مرکزی است. وجود این شرایط اقتصادی منحصر به فرد و تفاوتهای فرهنگی و زبانی باعث شده که این اقلیت به یک تهدید بالقوه برای رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شود.

در بررسی چهره شهرها در این استان مشاهده میشود که درمناطق مسکونی شهری همواره پادگانهای نظامی در مجاورت منازل مسکونی احداث شده است. این چهره بویژه در کلان شهر احواز به یک نیاز امنیتی تبدیل شده است و پادگان نظامی ارتش از دوران پهلوی تاکنون با تجهیزات جنگی و زاغه مهمات آن در کنار منازل شهروندان احداث شده است. وجود این پادگانها در کنار وجود پایگاهای سپاه پاسداران حکایت از احساس خطر رژیم حاکم دارد. در حالیکه در استانهای دیگر از پادگان نظامی و یا نیروی نظامی کمتری استفاده میشود یا اصلا وجود ندارد. حجم پادگانهای نظامی و سازمانهای امنیتی در شهرها و مناطق استان خوزستان در چند سال اخیر به شدت افزایش پیدا کرده است. وجود جحم عظیم اماکن نظامی و احداث زاغه های مهمات در این استان به دلیل وجود منابع نفت و گاز و سایر منابع طبیعی حساس و استراتژیک مانند آب و برق است که مورد توجه خاص دولت مرکزی است.

سخن از منابع طبیعی یعنی همه منابع استراتژیکی که یک کشور و یک ملت به آن وابسته هستند و بدون وجود آنها یک کشور و یک ملت نابود خواهند شد. این شرایط در کنار مجاورت این اقلیت با کشورهای ثروتمند عربی موجب احساس خطر رژیم حاکم در ایران شده است و این استان را به یک مرکز امنیتی و نظامی بزرگ تبدیل کرده است. نظارت و کنترل یگانهای نظامی و امنیتی در این استان از جذب واشتغال نخبگان این اقلیت در سطوح بالای مدیریتی جلوگیری میکند و جوانان این اقلیت به عنوان یک تهدید بالقوه به شمار میآیند.

اقــدامــات اقـتـصــادی درانــزوای عــرب

بررسی آمار بیکاری درمیان اقلیتهای قومی در این کشور توطئهٔ مقابلهٔ اقتصادی بر ضد عرب را آشکار میسازد. سیاست هدفمند افزایش بیکاری در میان اقلیت قومی عرب بوسیلهٔ دولت مرکزی منجر به گسترش فقر و محرومیتهای اقتصادی در میان خانوارهای عرب شده است. این سیاست به صورتی خاموش و بیصدا راه خود را دربستر اقتصادی جامعه ادامه میدهد. سیاست محرومیت اقتصادی و انزوای اجتماعی عربها علیرغم سکوت خود دردناکترین و مؤثرین ضربات را بر پیکر این اقلیت وارد نموده است.

اصولا در رژیمهای غیردموکراتیک و استبدادی **ابزار اقتصاد** یکی از تکنیکهای مؤثری است که رژیمهای ایدئولوژیک و توتالیتر برعلیه مخالفان خویش بکار میگیرند و از مشارکت مخالفان خویش در فعالیتهای اقتصادی جلوگیری میشود تا زمینه تضعیف و انزوای آنها فراهم گردد و از این طریق میزان تهدید آنها کاهش یابد. اما منع مخالفان از فعالیت اقتصادی بطور مستقیم و آشکار صورت نمیگیرد که دارای تکنیکهای و روش خاصی است که بطور نامحسوس پیاده میشود تا زمینهٔ تضعیف و آسیب پذیری مخالفان در خلوت و تاریکی اتفاق بیفتد. درنظامهای توتالیتر (تمامیت خواه) مانند رژیم حاکم در ایران و نظامهای اقتدارگرا دامنه و سطح مخالفت برای دولت مرکزی هرگز مهم نیست و با مخالف و مخالفان درهر سطح و اندازه ای با خشونت برخورد میشود. مخالفتها و اعتراضات به اشکال و روشهای متعددی خود را نشان میدهد.

گاهی مخالف دولت یک نفراست و گاهی هم ممکن است مخالفان رژیم حاکم را گروهی متشکل ازچند نفر تشکیل دهند. اما برخی اوقات مخالفان به صورت یک حزب سیاسی ظاهر میشوند. درهرسه مورد دولت با استفاده از ابزارهای ساده و تنها با صرف هزینهٔ کم واردعمل میشود. در مورد اول فرد دستگیر میشود و تبلیغات وسیعی در رسانه ها به راه می افتد که یک فرد خطرناک و ضدانقلاب دستگیر شده است و بدون اینکه به فرد اجازه دفاع داده شود در رسانه محکوم و مظنون جلوه داده میشود. درحالت دوم نیز اعلام میشود که امروز یک گروه تروریستی و مخالف نظام و مردم متلاشی شد و اعضای آن دستگیر شده اند و با یک وضع رقت بار و به هم ریخته در رسانه ها به نمایش درمیآیند که چشمان آنها بایک پارچهٔ سیاه بسته شده و یا با دست و پای آنها در زنجیر به نمایش درمیآیند تا ازاین طریق به مردم و مخاطب وانمود شود که افراد این گروه چقدر خطرناک هستند و دستگاه امنیتی ما چقدر مقتدر و آماده است. درمورد سوم نیز به سراغ رهبران و متنفذان حزب میروند و به آنها نسبت ارتباط با بیگانگان داده میشود و با دستگیری رهبر حزب و هیأت مدیرهٔ حزب به کار آن حزب پایان میدهند که در خاتمه دولت در تعامل با هرسه مورد متحمل ضرر و زیانهای اقتصادی و سیاسی ناچیزی شده است. اما در برخورد با یک اقلیت مخالف و مقاوم راه حل دولت چیست؟ وقتی که یک اجتماع بزرگی از انسانها برای دولت و رژیم حاکم به یک تهدید بالقوه تبدیل شوند دولت چگونه میتواند با این جمعیت مقابله کند. وقتی که دولت نمیتواند همهٔ مردم را با دستبند درمقابل تلویزیون حاضر کند وقتی دولت جمهوری اسلامی نمیتواند چشم همهٔ چهار میلیون عرب را ببندد وقتی که دولت با دستگیری شیوخ خود فروخته عرب نمیتواند مخالفت جوانان عرب رامتوقف نماید.

در کشورهای دموکراتیک راه حل مشکلات اقلیتها با قوانین حل میشود و دولت دموکراتیک وقتی که اقلیتی ازمردم با دولت مرکزی اختلاف پیدا میکنند دولت تلاش میکند تا از طرق مسالمت آمیز به این مخالفتها گوش فرادهد و مشکلات را با گفتگو و تبادل نظر بر طرف نماید تا ازاین طریق به نظرات و درخواستهای یک اقلیت احترام گذارده شود. دولت همهٔ توان دیپلماتیک خود را برای تامین حقوق این اقلیت بکارمیگیرد و همهٔ امکانات اقتصادی و سیاسی خود و حتی ابزارهای بین المللی را در صورت نیاز بکارمی بندد تا خواسته های مردم را عملی سازد. دولت مرکزی و مجلس در نظامهای دموکراتیک از طریق تصویب قوانین تلاش میکنند که حقوق این مردم را تامین نمایند. حقوق اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اقلیتها درکشورهای دموکراتیک با استفاده از تصویب قوانین تضمین میشود. اما درکشورهایی که رژیمهای حاکم از نوع توتالیتر باشد دولت مرکزی همهٔ امور سیاسی و فعالیتهای اقتصادی را تحت کنترل خود درمیآورد. دولت مرکزی در رژیمهای توتالیتر و اقتدارگرا همه امورسیاسی و اقتصادی را با استفاده ازعوامل اطلاعاتی و نیروهای امنیتی اداره میکند. در ساختار سیاسی و رسمی کشور این روش با اصطلاح قدرت نرم تعبیر میگردد. دراین رژیمها دولت برای تثبیت قدرت و گسترش نفوذخود نیازمند کنترل انحصاری برهمهٔ فعالیتهای اقتصادی است وهمه ادارات، سازمانها و مؤسسه ها در سطح محلی و ملی بوسیلهٔ دولت در پایتخت کنترل میشوند وبرای اینکه دولت بتواند بطورموثر و فراگیر بر امورسیاسی و فعالیتهای اقتصادی درسطح یک کشور نظارت و کنترل داشته باشد نیروهای امنیتی و اطلاعاتی خودرا درهمهٔ سطوح فعال میکند و درهمهٔ امور اقتصادی مسلط میسازد.

در نظامهای ایدئولوژیک برای حفظ ایدئولوژی از همهٔ امکانات استفاده می شود و برای ادامه و پیشبرد اهداف ایدئولوژی به هر ابزاری متوسل میشود. ایدئولوژی حاکم در ایران تلفیقی از گرایشات ملی (ایرانی)-مذهبی (صفوی) است که قومیت عرب را به عنوان یک تهدید بالقوه تلقی میکند و با نظارت و کنترل شدید خود فرصتهای شغلی مناسب را از جوانان تحصیلکرده و نخبگان عرب سلب میکند و از این طریق سیستم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را از وجود نخبگان عرب پاکسازی میکنند. دستورالعملهای ادرای محرمانه در فرمانداریها و استانداری بر لزوم کنترل نخبگان عرب تاکید دارد تا از تبدیل شدن این گروه قومی به یک تهدید الفعل جلوگیری شود. بنابراین اقلیتهای قومی با تفاوتهای زبانی و فرهنگی خود تهدیدی برای شکل گیری یک ملت واحد به شمار میآیند و به عنوان مانعی بر سر راه تشکیل کشور ایران در نظر گرفته میشوند که انسجام و اتحاد داخلی را تهدید میکنند، لذا یا باید فرهنگ و زبان و تاریخ اکثریت مردم را بپذیرند یا باید زیر فشارهای اقتصادی و امنیتی له شوند. از اینرو در جبههٔ مبارزه با اقلیت قومی عرب، دولت و حاکمیت در یک صف وارد میدان مبارزه شده اند و به **دو روش جنگ مقدس اقتصادی خود را برعلیه اقلیت قومی عرب پیش میبرند**؛ یکی **روش غیرمستقیم** است که رژیم حاکم با استفاده از **اصل گزینش** نخبگان عرب را مورد تهاجم قرار میدهند و از اشتغال نخبگان عرب در مشاغل شایسته و سطوح بالا جلوگیری میکند و مشاغل پست و درجهٔ سوم را به فرزندان عرب واگذار میکند و از این طریق ضربات نامحسوس و مؤثری را متوجه پیکر جامعهٔ عرب میسازد. رژیم توتالیتر جمهوری اسلامی از طریق تقویت سرویسهای اصلاعاتی مخفی و شبکه های مخوف امنیتی بر سازمانها و نهادهای اقتصادی مسلط شده و منابع طبیعی نفت و گاز را تحت تصرف خود درآورده است و افراد را مطابق گرایشات ایدئولوژیک خود بکار میگیرند و با بکارگیری از **اصل گزینش** به انتخاب و گزینش افرادی اقدام میکنند که به ایدئولوژی حاکم وفادار تشخیص داده شوند و از ورود افرادی که از ایدئولوژی حاکم تبعیت نمیکنند خودداری میکند.

درخشش نخبگان اقلیت قومی عرب در رشته ها و مقاطع مختلف علمی به اثبات رسیده است و این نخبگان درحوزه ها و عرصه های علمی فعالانه مشارکت دارند. حضور فعال این نخبگان در سطوح و لایه های مختلف علمی و دانشگاهی به آنها این انگیزه و امید را میدهد تا بتوانند از این فرصت در جهت تحول اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این اقلیت بکارگرفته شود. اما روشهای ایدئولوژیک در مقابله با نخبگان عرب مانند استفاده از اصل گزینش افراد براساس اعتقادات مذهبی و باورهای فرهنگی باعث شده است که امکان و فرصت مشارکت در فعالیتهای سیاسی و اقتصادی از

جوانان و نخبگان عرب سلب شود و میزان درخشش استعداد نخبگان عرب در حیطه علمی و فکری محدود گردد و میزان آسیب پذیری آنها افزایش پیدا کند و در نهایت به ضعف و انزوای اقلیت قومی عرب منجر شده است. فرصت درخشش و امکان مشارکت نخبگان عرب در امور اقتصادی و سیاسی در نظامهای استبدادی، تمامیتخواه و مذهبی به منشأ تهدید تبدیل میشود بنابراین دولت مرکزی از جذب آنها خودداری میکند وآنها را تحت کنترل ومراقبت شدیدخود قرارمیدهد. این نخبگان با توان بالای عملی ومدیریتی خود می توانند در حوزه های سیاسی و اقتصادی مشارکت داشته باشند و با حضور در مراکز عمدۀ تصمیم گیری برروند تصمیم گیری های سیاسی و اقتصادی تاثیر گذارند و برنامه ریزی نهادها، سازمانها و مؤسسات محلی را درجهت تامین منافع اقلیت خود بکار گیرند.

نخبگان علمی، اقتصادی و سیاسی درهر اقلیتی نمایندگان واقعی آن اقلیت به شمار می آیند چرا که از متن مردم برمیخیزند و دربطن جامعه رشد میکنند و دردها، شرایط و دشواریهای مردم خود را از نزیک احساس میکنند نیازهای مردم را درک میکنند. نخبگان هر جامعه و اجتماعی با ورود به موسسه های علمی و آموزشی و سازمانهای اقتصادی زمنیۀ تحرک اجتماعی را فراهم میکنند و با کسب منزلت اجتماعی به محل توجه و مرکز افتخارات قومی تبدیل میشوند که میتوانند با استعداد و توانایی های خود مشکلات اقتصادی و سیاسی مردم خود را برطرف نمایند و از نظر سیاسی به مرکز اعتماد عمومی دست پیدا میکنند و با دسترسی به اخبار و آگاهی از برنامه ریزیهای کلان دولتی میتوانند به نقطۀ تحول اجتماعی در جامعه خود تبدیل شوند. نخبگان نیروی واقعی مردم هستند، وجود نخبگان در میان اقلیت خود الگوی ذهنی مناسبی برای یک اقلیت بوجود میآورد و برای مردم نقطۀ تحول اجتماعی و نیروی اعتماد بنفس فردی و اجتماعی به شمار می آیند و مرکز خوباوری جمعی تلقی می شوند و جامعه را برای رسیدن اصل بازگشت به خویشتن یاری میدهند. اگر یک اقلیت قومی نخبگان خود را در میان خود نمیبیند یا باید بوی توطئه را احساس کرد.

در رژیمهای توتالیتر دولت مرکزی تلاش میکند تا از ورود و نفوذ نخبگان اقلیتهای قومیت و مذهبی به هستۀ مدیریت اقتصادی و سیاسی جلوگیری نماید تا مبادا در آینده به تهدید بالقوه ای برعلیه سیستم حاکم درکشور تبدیل شوند. این سیاست از آغاز انقلاب اسلامی برعلیه نخبگان اقلیت قومی عرب اعمال میگردد و جوانان تحصیلکردۀ عرب را هدف قرار میدهد و از ورود نخبگان عرب به مراکز تصمیم گیری مرکزی و محلی جلوگیری میگردد. به این دلیل دولت مرکزی از طریق سرویسهای امنیتی خود نخبگان هر اقلیتی را شناسایی میکند و با استفاده از عوامل اطلاعاتی خود آنها را کنترل میکنند و به بهانه های مختلف از جذب و اشتغال آنها جلوگیری میکند. درواقع دولت مرکزی با قراردادن نیروهای اطلاعاتی خود در همه ادارات، سازمانها و نهادهای دولتی به انتصاب افراد وابسته به خود اقدام میکند تا زمنیۀ تحرک و ارتقای شغلی کارمندان و نیروهای وابسته به خود را فراهم نماید و فرصت ورود و ارتقای شغلی عوامل غیرخودی و متعلق به اقلیتهای قومی و مذهبی جلوگیری نماید. در مقابل دولت مرکزی برای سرپوش گذاشتن بر این سیاست و انحراف افکار عمومی کارهای درجۀ دوم و مشاغل پست را به اقلیتها واگذار میکنند تا قومیتها در ادارۀ امور خود با دست خود عقیم بمانند و همواره خود را نیازمند و ضعیف احساس کنند و از رسیدن به خودباوری بازمانند.

استراتژی جذب و استخدام غیرعربها در مشاغل دولتی در مراکز سکونت عرب از زمان تاسیس دولت در دوران رضاشاه اتخاذ شده است بنابراین غیرعربها از شهرها و استانها مجاور به مرکز سکونت عربها انتقال داده شدند و در شهر اهواز سکنی گزیدند تا با استعمار این اقلیت زمینۀ استثمار منابع طبیعی این مردم فراهم گردد. با پیروزی انقلاب شیعه این سیاست به شکل گسترده تری اجرا گردید و همه پستهای کلیدی استان خوزستان به غیرعربها واگذارشد و شاهد مهاجرت و انتقال شوشتریها، دزفولیها، و لرهای کهگلویه و لرستان به محل سکونت عربها بوده ایم. حضور غیرعربها در محل سکونت عربها از استراتژی کلی سرکوب عرب پیروی میکند و که در طول تاریخ این سرزمین اعمال گردیده و در حوزۀ دین و ضد دین و در بخش دولتی و غیر دولتی وجود داشته است.

سیاست **انتصاب مدیران** مورد نظر دولت از سوی وزارت اطلاعات و نیروهای امنیتی دارای اهداف متعددی است که در مقدمه آنها دولت مرکزی در تهران عوامل و نیروهای وابسته به خود را به مناطق و شهرهای محل سکونت اقلیتهای قومی گسیل میدارد و غیرعربها و افرادی که به ایدئولوژی حاکم وابسته هستند جذب میشوند. جذب مدیران ارشد دولتی در مراکز و نهادهای دولتی و خصوصی در مناطق غیر بومی و عربی زمینه را برای ورود و جذب گروه دوم از کارمندان و مدیران میشود که بوسیله مدیران ارشد بکار گرفته میشوند و شامل بستگان، آشنایان، دوستان و همسایگان این مدیران هستند. سیاست انتصاب مدیران غیربومی در مناطق عربی راهکاری بسیار مؤثر در تغییر بافت جمعیت و تضعیف اقلیت قومی عرب است. یعنی جذب مدیران ارشد در مناطق عربی باعث جذب سیل دیگری از نیروهای غیربومی میشود.چراکه این مدیران مطابق رویکرد ضدعربی انتخاب میشوند و افرادی بکار گرفته میشوند که نه تنها غیرعرب هستند که با عرب رابطه خوبی نداشته باشند تا مراحل بعدی این سیاست بوسیله این مدیران اجرا شود و مدیر همانند ابزار کوک شده ای غیرعربها را استخدام کند و به مناطق عربی منتقل نماید تا بافت جمعیت شکل طبیعیذو عادی خ،د را از دست دهد و با ورود این مهاجران فرهنگ بومی عرب دچار آشفتگی شود. مدیران استان خوزستان و به خصوص شهر اهواز بدون استثناء غیرعرب هستند. وقتی مدیران و کارمندان برمبنای لهجهٔ عربی و غیرعربی خود مورد گزینش میشوند. وقتی که کارمند و مدیر براساس لهجه و نام خانوادگی انتخاب میشود همه امکانات و امتیازات شغلی درکنار سایر تسهیلات اقتصادی به نیروهای غیرعرب اختصاص مییابد و عرب فقیر، بیکار، آسیب پذیر میشود و در پائین ترین مناطق و آلوده ترین محله ها زندگی میکند.

در استان خوزستان مطابق برنامه ها و طرحهای رژیم حاکم هر منطقه و هر جایگاه به افراد خاصی از قومیتهای غیر عرب اختصاص داده شده است. به عنوان مثال مشاغل برجسته و مدیریتهای کلان شهر احواز به شوشتریها و دزفولیها اختصاص داده شده و مشاغل جنوب و جنوب غرب خوزستان به بهبهانی ها و لرهای کهگلویه واگذار میشود. استفاده از شوشتریها در مراکز مهم تصمیم گیری در استان خوزستان یکی از سیاستهای ثابت و تغییرناپذیر جمهوری اسلامی است که از ابتدای انقلاب ایران آغاز شده است. این سیاست باعث شده است که چند صد هزار نفر از شوشتر به شهر اهواز مهاجرت نمایند. از سوی دیگر سایر مشاغل بین دزفولی ها تقسیم میشود تا فقط از حضور و اشتغال نخبگان عرب جلوگیری شود. بخش سوم اشتغال به قومیت بهبهانی واگذار میگردد بطوریکه در شهرستان امیدیه همهٔ مراکز دولتی ازسوی وزارت اطلاعات دراختیار بهبهانی ها قرار داده شده است. دادگستری شهرستان، فرمانداری، ادارهٔ کشاورزی، ثبت احوال، اداره آب و شرکت آبیاری جنوب شرق و سایر ادارات به این قومیت واگذار شده است و همهٔ این کارمندان صبح با ماشین شخصی خود مسافت ۷۰ قکیلومتری را طی میکنند تا به محل کارخود حاضر شوند در صورتیکه جوانان و نخبگان شهرستان امیدیه در چند متری ادارت دولتی بیکار نشسته اند.

تقسیم مشاغل و سهمیهٔ بندی اشتغال در استان خوزستان با نظارت و هدایت وزرات اطلاعات صورت میگیرد. جذب مدیران غیربومی به ساختار اداری و محلی با برنامه ریزی دولت در تهران و حمایت و نظارت وزارت اطلاعات انجام میگیرد و باعث جذب سایر نیروهای غیربومی به ساختار اداری بومی استان خوزستان و بویژه شهر احواز شده است. بنابراین وزارت اطلاعات از طریق گزینش عوامل خود در پستهای مدیرتی بالا زمینه نفوذ وپمهاجرت غیر بومی ها را به ساختار اداری و شهرها تسهیل میکند تا ضمن تغییر بافت جمعیت زمینهٔ بیکاری وپآسیب پذیری یک اقلیت تشدید گردد. از اینرو بسیاری از فرصتهای شغلی از تحصیلکردگان محلی سلب گردد تا فشارهای اقتصادی بر اقلیت قومی عرب افزایش یابد و این قومیت به حاشیه رانده شود. بنابراین در کشور ایران اقلیتهای قومی اینگونه به حاشیه رانده میشوند. در واقع سیاست اعطای شغلهای درجه یک به غیربومی باعث آسیب پذیری اقتصادی و شغلی میشود که دولت مرکزی بدون تحمل هزینه اقلیتهای قومی را تحت فشار قرار میدهد تا این اقلیتها هرگز توانایی اظهارنظر در عرصه سیاسی نداشته باشند و فرصت و قدرت اندیشیدن پیدا نکنند.

رژیم حاکم برای مقابله با اقلیتهای قومی همهٔ امکانات امنیتی و اطلاعاتی خود را بکار میگیرد تا تهدید بالقوهٔ اقلیتهای قومی را خنثی نماید. از جمله ابزارهای مؤثر و خاموش بیکاری جوان عرب است. استفاده از این شیوه در نظامهای توتالیتر مانند رژیم حاکم در کرهٔ شمالی، کوبا، چین، روسیه و ایران کاملا معمول است و از طریق محرومیت شغلی و سلب امتیازات اقتصادی خانوادهٔ عرب مورد حمله قرار گیرد و آسیب پذیر و فقیر باقی بماند تا این خانواده از دایرهٔ تامین نیازهای اولیه خود خارج نشود و همواره در محدودهٔ تأمین مخارج درمانی و تهیهٔ خوراک و پوشاک درگیر شود و فرصت فکر کردن و رسیدگی به سایر امور رفاهی برای این خانوادهپیش نیاید و همواره به کمیتهٔ امداد خمینی وابسته بماند و چشم راه به کمکهای رهبر و رئیس جمهوری بماند.

در روش غیرمستقیم دولتها جوانان تحصیلکرده و نخبگان عرب را از اعطای فرصت شغلی مناسب محروم می سازد و تنها فرصتهای شغلی پست و درجهٔ سوم به نخبهٔ عرب واگذار میگردد تا نیروی بالقوه و استعداد این جوانان را تلف کند و موفقیت نخبگان عرب را به شکست تبدیل نماید و از تحرک و پیشرفت اجتماعی آنها جلوگیری کند. از سوی دیگر جوان کم سواد عرب را از هرگونه فرصت شغلی محروم میسازند تا این جوان در خیابانها و جاده ها آواره گردد و به راحتی در دام اعتیاد گرفتار شود. دولت مرکزی ازموفقیت نخبگان عرب را چشم پوشی میکند و جوان کم سواد رابیکار میکند. در این صورت یکی در بازار بساط کفش باز میکند و دیگری معتاد میشود. دولت مرکزی برای تسلط بر اقلیتهای قومی بستر فقر را برای این اقلیت آماده میکنند تا نجات این مردم از بستر فقر غیرممکن گردد و تا این اقلیت ضعیف بماند و احساس خطر ازسوی این اقلیت کاهش پیدا کند. بنابراین مردم عرب را در شرایط پائین تری نسبت به سایر اقوام و گروههای اجتماعی نگاه میدارند. رژیم حاکم در جنگ اقتصادی غیرمستقیم خود آیندهٔ جوانان عرب را نابود میکند و این جوان سرشار از انرژی را در بیکاری قرار میدهد و ازاشتغال جوانان عرب به بهانه های مختلف جلوگیری میشود تا این اقلیت بطور کلی ضعیف و آسیب پذیر شود.

در روش دوم دولت و حاکمیت بطور مستقیم وارد عمل میشوند و سیاست محرومیت از امکانات و تسهیلات عمومی را اعمال میکند تا آسیب پذیری خانواده ها و اجتماعات عربی مهیا گردد. در این مرحله دولت مرکزی از اعطای امکانات و تسهیلات به مناطق محل سکونت عرب ممانعت میکند. فلاکت شهر اهواز بزرگترین جنایت تبعیض در طول تاریخ است. گویا این شهر متعلق به دوران قرون وسطی است و یا یک از بازماندگان جنگ جهانی اول است. این شهر تحت تحریم اقتصادی شدید رژیم حاکم است. این شهر با مدیریت شوشتریها و مشاورین دزفولی آنها چنین صاحب چنین سیمای عقب مانده ای شده است. تاریخ بر جنایت این رژیم و گردانندگان سیاستهای آن شهادت خواهد داد که این شهر هرگز به دست عربها ویران نشد. این شهر تنها به دست رژیم حاکم به ویرانه ای تبدیل شده است که فاقد آب سالم بهداشتی است این شهر بزرگترین قربانی تبعیض نژادی است. اگر جمهوری اسلامی ادعا میکند وحقوق آنها را پرداخت میکند ومرتکب هیچ تبعیضی برعلیه آنها نشده است شهر مهجور احواز شاهد زنده ای از تبعیض برعلیه عرب است.

روستای امیرالمؤمنین رمز استقامت و سمبل پایداری عربی در منطقه زیدان است. این روستا تقریبا ۴۰ کیلیومتر با شهرستان امیدیه فاصله دارد. روستای امیرالمؤمنین یکی از پر جمعیت ترین روستاهای شهرستان امیدیه است اما محرومترین روستای شهرستان امیدیه به شمار می آید. راز محرومیت این روستای عرب در وجود یک روستای عجم نهفته است. این روستای عجم آسیاب نامیده میشود که پس از انقلاب مورد توجه رژیم حاکم قرار گرفت. پیش از انقلاب این منطقه تحت حاکمیت عربها بود و زیر نظر روستای سویره اداره میشد. اما با پیروزی انقلاب برای مقابله با نفوذ عرب و عقب نگاهداشتن روستاهای عرب همه امکانات و امتیازات اقتصادی و آموزشی به روستای عجم آسیاب منتقل شد تا روستاهای عرب در فقر و محرمیت باقی بمانند.

به خوبی بیاد دارم که در دههٔ ۶۰ شمسی امتیاز احداث یک مدرسه دبیرستان به روستاهای امیدیه اختصاص پیدا کرد. براساس قوانین جاری این مدرسه باید به پرجمعیت ترین روستای منطقه واگذار گردد. چون روستای امیرالمومینن پرجمعیت ترین روستای منطقه به شمار میآمد این مدرسه به این روستا اختصاص پیدا کرد. اما پس از مدتی اعلام شد که این مدرسه به روستای آسیاب واگذار گردید چراکه تعداد شهدای این روستا از تعداد شهدای روستای امیرالمومنین بیشتر است. البته تعداد شهدای آسیاب بیشتر بود چراکه این مدرسه برای شهداء و مرده ها احداث گردید و از زمان احداث آن تاکنون تعداد دانش آموزان به حد نصاب نرسید واین مدرسه از روز نخست تعطیل شد. در حادثه مشابه دیگری نیز امتیاز دیگری در احداث مدرسه شبانه روزی از این روستا سلب شد. بطوریکه ایم مدرسه شبانه روزی بنا به دلایل عجیب و غریب به روستای عجم گرگری واگذار گردید. اینبار موضع شهداً مطرح نشد و مسئله موقعیت جغرافیا بهانه قرار داده شد که چون روستای گرگری از موقعیت جغرافیایی بهتری نسبت به روستای امیرالمومنین برخوردار است باید این مدرسه در روستای گرگری ساخته شود. در حالیکه تعداد سکنه روستای گرگری به ۱۰۰ نفر نمی رسید. از اینرو این مدرسه از زمان تاسیس خود تاکنون تعطیل است چراکه همانند مدرسه دبیرستان آسیاب تعداد دانش آموزان آن هرگز به حد نصاب نرسید. محرومیت این روستای پرجمعیت عرب تنها در ابعاد آموزشی خلاصه نمیشود که این روستا به مدت ۲۵ سال از آب آشامیدنی محروم بود. این روستا تاکنون از وجود یک پزشک، بیمارستان، گاز، آسفالت، شبکه دفع فاضلاب، محروم است و علیرغم فعالیت شرکت نفت و وجود چاههای نفتی آمار بیکاران این روستا نسبت به جمعیت آن صدر در صد است و در حال حاضر بیش از ۱۵۰ نفر بیکار دارد.

در مرحله اول جوانان و نخبگان عرب مطابق برنامه ریزی دولت مرکزی و با همکاری و هماهنگی سربازان گمنام امام زمان بیکار میشوند وتنها شغلهای درجه سوم به آنها واکذار میشود. شغلهای درجه اول متعلق به غیرعربها است که از استانها و شهرستانهای مجاور به مناطق عربی منتقل میشوند. اعطای شغلهای درجه یک به غیر عربها منجر به سلب فرصتهای شغلی از جوانان عرب میشود چراکه هر مسئول و مدیر درجه اول بستگان و سایر آشنایان خود را برای کار به استان خوزستان دعوت میکند. این دعوت موجب مهاجرت و به هم ریختن دموگرافی مناطق سکونت عربها میشود و از همه مهمتر موجب انزوای اقلیت قومی عرب میشود. در مرحله دوم مناطق محل سکونت عربها در محرومیت گذارده میشود و این مناطق با محرومیت امکانات، زیرساختهای بهداشتی و آموزشی و رفاهی مواجه میشوند. در مجموع حاکمیت ایدئولوژیها در طول تاریخ این کشور تنها عربها را مورد هدف قرار میدهد و زمینه انزوا و محرومیت این اقلیت را فراهم نموده اند. این ایدئولوژی چه با نام پهلوی باشد و چه تحت نام اسلام باشد، درواقع دارای یک هدف و یک سیاست هستند و آن عرب ستیزی و مقابله با عرب است.

تغییر هویت از طریق تغییر نام خانوادگی

تبعیض برعلیه اقلیت قومی عرب در ادارات دولتی، شرکتهای خصوصی و مراکز نظامی و امنیتی از یک پدیدهٔ پنهان به یک اصل مشروع و یک تاکتیک دفاعی ملی در سطح کشور تبدیل شده است. اقلیت قومی عرب در داخل کشور به یک تهدید بالقوه تبدیل شده است و با اعمال تبعیض قومی این اقلیت از بسیاری از امتیازات اقتصادی و سیاسی محروم شده تا از پیشرفت و باروری آن جلوگیری شود. تبعیض برعلیه عرب در سطح شرکتها و ادارات دولتی بسیار شایع شده است و هیچ پاسخگویی برای این اقدامات وجود ندارد که این سکوت و عدم پاسخگویی حکایت از وجود برنامه پنهانی برعلیه عرب دارد. در سطح کلان و بین المللی نیز مواضع دولتمردان، سیاستمداران و رهبر انقلاب آشکارا عرب را مورد حمله حملات خویش قرار میدهند.

اقلیت قومی عرب برای رهایی از بار فقر و محرومیت تسلیم فشارهای اقتصادی رژیم حاکم در ایران شده است. برخی در زیر بار این تبعیضها از نظر روحی بیمار میشوند. برخی دیگر این شرایط را تحمل میکنند و دسته سوم خانواده هایی هستند که برای فرار از بار تبعیض قومی و نژادی الگوی های ملی-ایرانی را پذیرفته اند و حاضر به تغییر هویت عربی خویش و قبول هویت جدید ایرانی شده اند تا شاید از تبعیض نژادی برعلیه اقلیت قومی عرب در سطح کشور نجات پیدا کنند. خانواده ها و افراد فراوانی امروز نام خانوادگی خویش را به اجبار از عربی به فارسی تغییر داده اند تا شاید بتوانند از تبعیض قومی و نژادی نجات پیدا کنند و از فشارها و حملات جامعه بر علیه خویش بکاهند و از این طریق تبعیض رایج در مراکز و ادارات دولتی برعلیه عرب را دور بزنند.

وقتی که در مرحله نخست مردم عرب ازلحاظ اقتصادی ضعیف و آسیب پذیر شوند در این مرحله هویت این مردم از آنها گرفته میشود تا روح این جسد در استخوانهایش خشک گردد و کالبد این اقلیت فارغ از حیات شود و همانند مترسکی بی روحی، و بی خطر، در حاشیه خلوت شهرها باقی بماند و در جامعه رها گردد. تغییر نام خانوادگی رویکرد جدیدی است که در نتیجه اعمال اصل گزینش و رواج تبعیض قومی در میان اقلیت قومی عرب رایج شده است. اعمال سیاست محرومیت های شغلی و اقتصادی موجب هجوم برخی عربها به ثبت احوال در جمهوری اسلامی برای تغییر نام خانوادگی خود شده است. بسیاری از عربها برای تامین امنیت شغلی فرزندان خود و فرار از فشار تبلیغات روانی و امنیتی رژیم حاکم نام خانوادگی خود را از عربی به فارسی تغییر داده اند. در حوزهٔ مذهبی و دینی نیز اقلیت قومی عرب از آزادی های اعطا شده برای ادیان دیگر مانند دین مسیح و یهود محروم هستند و جوانانی که به اهل سنت روی می آورند از فعالیت اقتصادی و اشتغال آنها جلوگیری میشود و تحت تعقیب سرویسهای امنیتی قرار میگیرند. به عنوان مثال یکی از آشنایان بنده وقتی که برای تغییر نام خانوادگی خویش اقدام نمود در اداره ثبت احوال برای این خانواده نام خانوادگی عجیبی بنام «پریزن» انتخاب شده است. چراکه مطابق قواعد ثبت احوال نام عربی ممنوع شده است و از نامها و پسوندهایی استفاده میشود که حاوی الفبای غیرعربی است از این جمله حروفی مانند «پ» و «ژ» که در ادبیات و زبان عربی وجود ندارد تا پسوندهای غیرعربی مانند «نژاد و پور» ساخته شوند. استفاده از حروف غیر عربی به منظور تغییر هویت عربی مردم است و این حروف افزوده میشود تا فرد حاوی این اسمها غیر عری به حساب آید. این نمونه از این حقیقت پرده برمیدارد که تبعیض نژادی و قومی برعلیه اقلیت قومی عرب در همه سطوح و همه بخشها اعمال میشود تا هویت این مردم از آنها سلب شود.

کـتـابـفــروشــی «اشـــراق»

«کتابفروشی اشراق» در قلب اهواز در خیابان حافظ واقع شده بود. این کتابفروشی در نبش خیابان حافظ و پیش از کتابفروشی دیگری بنام کتابفروشی «رشد» واقع شده بود. روزهای اول آغاز دانشگاه از کنار این کتابفروشی تردد میکردم و مستقیما به سراغ کتابفروشی رشد میرفتم. کتابفروشی اشراق در یک زیرزمین تاریک واقع شده بود که هرگز جلب توجه نمیکرد. بنده یکی از خریداران عمدهٔ کتابفروشی رشد بودم بطوریکه اکثر کارمندان این کتافروشی با بنده آشنا هستند. دوستان عرب بنده و همکلاسی های من وقتی از علاقه بنده نسبت به کتاب باخبر شدند از بنده خواستند که براس خرید به سراغ کتابفروشی اشراق بروم. اما این کتابفروشی چندان مجهز نبود و تعداد کتابهای آن نسبت به رشد کنتر بود. از اینرو مشتریان زیادی هم نداشت. اما از نظر مکان نسبت به کتافروشی رشد از جایگاه برتری برخوردار بود. بنابراین با سرمایه گذاری و برنام ریزی مناسب صاحبان این کنابفروشی موفق شدند که ساختمانی زیبا با امکاناتی پیشرفته در این مکان راه اندازی کنند و این کتابفروشی را به یکی از زیباترین و مجهزترین کتابفروشی های اهواز تبدیل کنند. این اقدام باعث شد که مشتریان بسیار زیادی به سوی این کتابفروشی سرازیر شوند. بطوریکه بنده برای خرید کتاب به این کنابفروشی مراجعه میکردم. این شرایط باعث شد که میزان مشتریان کتابفروشی رشد به شدت کاهش پیدا کند و این کتابفروشی با مشکل فروش کتابهای خود مواجه شده بود. چراکه ساختمان و دکوراسیون این کتابفروشی قدیمی بود و با مشکل توسعه مکان خود روبرو بود.

پس از موفقیت کتابفروشی اشراق در برنامه ریزی کتابفروشی رشد توطئه خود برعلیه کنابفروشی اشراق را آغاز کرد. مالکان کتابفروشی رشد دزفولی ها و شوشتریهای اهواز هستند. اما مالکان و فروشندگان این کتابفروشی عرب بودند. باتوجه به اینکه سیستم امنیتی و قضایی خوزستان بطور کامل تحت کنترل شوشتریها و دزفولی ها است مالک کتابفروشی اشراق در نتیجهٔ اتهامات واهی دستگیر شد و کتابفروشی اشراق پس از فعالیت کوتاه خود مصادره شد. پس از تعطیلی این کتابفروشی از یکی از همسایگانن کتابفروشی اشراق در مورد دلیل تعطیلی این کتابفروشی سوال کردم که این شایعه از سوی سرویسهای اطلاعاتی در میان مردم رایج شده بود که مالک این کتابفروشی در عملیات بمبگذاری دستگیر شده است. صد البته مالک این کتابفروشی حتی دستگیر هم نشد تا برای جرم بمبگذاری خویش مجازات شود بلکه این کتابفروشی براساس یک توطئه حساب شده و تبعیض آمیز از سوی مافیای حاکم در این استان مصادره شد. اقلیت قومی عرب همواره تحت تبعیض و کنترل سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی است و حتی راه فعالیتهای اقتصادی به روی جوانان عرب بسته شده است. شوشتریها و دزفولیها در دوره انقلاب آیت الله خمینی به شهر اهواز منتقل شدند و همه امور کلیدی این شهر به این قومیتها سپرده شده است. دانشگاههای دولتی، بانکهای دولتی، قوه قضائیه، شرکتهای دولتی، سازمانهای امنیتی و اطلاعاتی بطور کامل تحت تسلط و کنترل این قومیتها است. از اینرو وقتی که منافع این قومیتها به خطر میافتد توطئه ها و برچسبهای وزارت اطلاعات بکار میافتد تا جوان عرب را از سرمایه گذاری محروم کنند. عرب سالهاست که تحت این ظلم و این تبعیض زندگی میکند. تجربهٔ دردناک بستن کتابفروشی «اشراق» در شهر احواز نشاندهندهٔ اوج ظلم و تبعیض نژادی سازماندهی شدهٔ دولت مرکزی برعلیه عرب است که با دستان آلودهٔ سربازان گمنام امام زمان اجرا گردید.

کتابفروشی اشراق تنها یک کتابفروشی ساده نیست که نشان از تحول ذهنی جوان عرب و استقلال فکری این جامعه دارد. بنابراین در تعطیلی این کتابفروشی معانی و پیامهای زیادی نهفته است. اشراق نماد روشنگری جوان عرب است. به خوبی بیاد دارم وقتی که وارد آن کتابفروشی میشدم چگونه احساس غرور میکردم و با فروشنده عرب احساس نزدیکی میکردم و احساس میکردم این فروشنده و این مکان متعلق به من است من عرب هستم و این فرشنده عرب است و این کتابفروشی عربی است هرچند کتابهایش عربی نبود اما این امید در من زنده بود که روزی در این کتابفروشی کتاب عربی هم خواهد آمد تا من مجبور به نوشتن به زبان فارسی نباشم.

چندین سال از ماجرای بستن و مصادره ظالمانه کتابفروشی اشراق میگذرد اما حادثه تعطیلی اجباری و مصادره این کتابفروشی همچنان در ذهن جوان عرب نقش بسته است. بستن و مصادره کتابفروشی عربها پیام برجسته ای برای جوان عرب دارد. یعنی دزفولی و شوشتری حق کتابفروشی دارد اما جوان عرب از این حق محروم است. یعنی کلید فکری و علمی عرب به دست دزفولیها و شوشتریها سپرده میشود تا دزفولی برای عرب کتابفروشی کند و راه توسعه را به عرب نشان دهد و چگونه اندیشیدن را به جوان عرب بیاموزد. آری این همان رسالت ایدئولوژیک انقلاب شیعه است که دزفولی و شوشتری را نماینده خویش میگذارد. این الگو بازگوکنندهٔ نوع نگرش حاکم در برخورد با اقلیت قومی عرب است که تنها در کشور اسرائیل به اجرا گذارده میشود. اما اقدامات و موضعگیری اسرائیلی ها منعکس کننده کشمکش دائمی میان فلسطینیان و اسرائیلیان است. لکن تبعیض رایج برعلیه عرب در کشور ایران با کدام نزاع و کشمکش بین المللی و تاریخی قابل تحلیل است. مواضع سیاسی و اقتصادی دولت مرکزی همانند مواضع و اقدامات اسرائیل است. واکنشهای سیاسی و فرهنگی رژیم حاکم در ایران باید به منشأ خودباوری در جوان عرب تبدیل گردد و جوان عرب این حقیقت را بپذیرد که او یک فردعادی نیست لذا به تواناییهای بالقوهٔ خود ایمان داشته باشد و برای بازیابی تاریخ، تجدید دین و شناخت ارزشهای قومی خودیش شبها بیدار بماند.

تجربه عملی و شواهد تاریخی نشان می دهند که نظام حاکم نسبت به موضوع عرب جنوب و جنوب غرب کشور حساسیت خاصی دارد و علیرغم آنکه اقلیتهای قومی دیگری در کشور وجود دارد اما کنترل امنیتی این اقلیت از اهمیت ویژه ای برخوردار است وجود منابع طبیعی غنی مانند نفت و گاز و صنایع مادر و بزرگ پتروشیمی، نیز بنادر و سدها و نیروگاههای برق بزرگ در محل سکونت این اقلیت باعث گردیده است که بعد استراتژیک این منطقه و ساکنان آن اهمیت پیدا کند و این اقلیت را به مرکز توجه سازمانهای امنیتی، اطلاعاتی و نظامی تبدیل کرده است و این اقلیت به عنوان تهدید بالقوه ای برای نظام حاکم نگریسته می شود و اینگونه جوان عرب برای نظام حاکم در ایران دارای اهمیت استراتژیک میشود. بنابراین از نظر فرهنگی،سیاسی و اقتصادی مورد کنترل شدید جمهوری اسلامی قرار میگیرد.

جنگ قومی–سیاسی از داخل و خارج مرزها برعلیه آداب، سنن، عادات و سمبلهای دینی-تاریخی عرب نیازمند مطالعه و بررسی دلایل شکل گیری این رویکرد است تا راهکاری موثر و طولانی مدت برای مقابله با این توطئه ها ارئه گردد و تهاجم دستگاه دینی حاکم در ایران متوقف گردد. حملات مذهبی و غیرمذهبی برضد ارزشهای دینی، تاریخی و سرزمینی مردم عرب به گونه های متعددی در طول تاریخ ایران بعد از اسلام خود را نشان داده است. این عرب ستیزی اهمیت بازگشت جوان عرب به ارزشهای قومی و فرهنگی و جغرافیایی خود را مضاعف میکند. رشد علمی و افزایش آگاهی سیاسی و اجتماعی جوان عرب، سکوت در مقابل این اهانتها و تحقیرهای نژادپرستانه را مجاز نمی داند و به حاشیه راندن سیستماتیک عرب و تحمیل فقر و تشدید فشارهای اقتصادی به اقلیت قومی عرب را تهدید بالقوه ای برعلیه هویت عربی خود به شمار میآورد. اقلیت قومی عرب که از زمان نهضت شعوبیه تحت تهاجم خاص ایرانی قرارگرفته است و در رسانهٔ ملی، در مدارس عمومی، نهادها و سازمانهای دولتی و نیز در دانشگاهها به استهزاء و تمسخر عرب اقدام می شود. البته این اقدامات با هدف عقده گشایی تاریخی و به منظور افزایش اعتماد بنفس ملی ایرانی و تزئین صورت عمومی جامعه ایرانی برنامه ریزی میشود و در مقابل ازواکنش عربها وحشت دارند و به این دلیل از حضور منتقدان و ظهور متفکرین عرب در مجامع عمومی و رسمی جلوگیری می شود و به جوان عرب هرگز اجازه داده نمیشود که از تاریخ، قومیت و زبان خود چیزی منتشر نماید چه که آنرا تهدید مستقیمی برعلیه خود میدانند که پرده از بسیاری از معایب، نقایص و ابهامات تاریخی برداشته میشود و میزان آسیب پذیری آنها را دوچندان میکند.

بازیابی تاریخ عربی–اسلامی چشمان فرزندان عرب را براکثریت عربی درمنطقه باز میکند و تجدید مفاهیم دین اسلام میتواند راه را برسلطه جویی عجم می بندد و شناخت تمدن اسلامی، توجه به مبانی قومی عربی و ترویج آرزوی وطن بزرگ عربی باعث ایجاد هراس و ترس در ایرانی میشود و خواب را از سر سیاستمدار و روحانی ایرانی می رباید

به این دلیل جوان عرب و اقلیت قومی عرب به مرکز اول تهدید در کشور تبدیل میگردد و نابودی اسرائیل درمقابل تهدید جوانان عرب فراموش میشود. بنابراین ایرانی همهٔ توان و امکانات خود را بکار میگیرد تا این کابوس به حقیقت نرسد و ایرانی داخل و خارج در یک جبهه قرار میگیرند و برای مقابله با عرب در آمریکا، اروپا، آفریقا و اسرائیل بسیج میشوند و دیندار و بی دین و شیعه و یهودی و مسیحی در کنارهم قرار میگیرند تا از فروپاشی خود جلوگیری کنند. اتحاد و انسجام عرب زمینهٔ زوال و فروپاشی دستگاه ایرانی را درشکل مذهبی و غیرمذهبی خود فراهم میکند. چراکه عرب از نظر دینی، تاریخی، فرهنگی و زبانی برایرانی برتری دارد و ایرانی بسیاری از مفاهیم و دستورات خود رااز عرب استنتاج و استنباط میکند. بنابراین حضور یک تاریخ ریشه دار، زبان وسیعتر، فرهنگ عمیقتر و دین کاملتر و زمینه رابرای زوال زبان، فرهنگ، تاریخ ضعیف تر فراهم میکند.

مـقـابـلـهٔ فـرهنـگی با عـرب

مدل اروپایی «دولت-ملت سازی» در اکثر کشورهای جهان بحرانهای فرهنگی فراوانی را وارد کرد و کشورهای زیادی را وارد جنگهای داخلی طولانی مدت کرد چرا که در این مدل خرده فرهنگهای اقلیتهای قومی نابود میشود و اقلیتها برای محافظت از فرهنگ و باورهای سنتی خود با دولت مرکزی وارد جنگ میشوند. مانند جنگ داخلی ترکیه و کردها. اصولا مفهوم «ملیت» و «دولت» برگرفته از تحولات سیاسی قرن نوزدهم در اروپا است. این مدل رویکردی سیاسی است که بر تاریخ، زبان و فرهنگ مشابه و یکسان تاکید میکند. درترکیه و ایران به این مدل توجه زیادی شده و در ایران تاریخ قبل از اسلام زیربنای فرهنگ و ارزشهای ایرانی میشود. دولت ناچار است برای حاکمیت و توسعهٔ فرهنگ ایرانی با سایر فرهنگ های خرد و کوچک مانند فرهنگ عرب و ترک مقابله کند.

کشورهای دموکراتیک با تفویض قدرت به سطوح محلی از تمرکز قدرت در پایتخت جلوگیری میکنند. سیاست تمرکززدایی باعث عدم تمرکز قدرت در پایتخت و انتقال قدرت به سایر بخشهای مختلف یک کشور میشود و بخشهای محلی و سطوح پائین را از تصمیم گیری در امور اقتصادی و سیاسی برخوردار میسازد. تمرکز زدایی و تقسیم قدرت در یک کشور سطح مشارکت سیاسی و فرهنگی همه گروههای جمعیتی را در اداره کشور افزایش میدهد و همه گروههای جمعیتی را در تصمیم گیری شریک میسازد در نتیجه حقوق اقلیتها به صورت نسبی تأمین میشود. اما نظامهای دموکراتیک چون کریم پروز هستند برای تضمین حقوق اقلیتهای قومی قوانین خاصی تصویب میکنند که تضمین کنندهٔ حقوق اقلیتهای قومی است. اما **در کشورها غیردموکراتیک** و غالبا اقتدارگرا این رویکرد نه تنها مقبول نیست که این کشورها ادعا میکنند که تفویض قدرت به سطوح محلی امنیت ملی آنها را تهدید میکند و تمرکز زدایی وحدت یک کشور را تهدید میکند و ممکن است منجر به از بین رفتن یکپارچگی و اتحاد کشور شود. بنابراین کشورهای غیردموکراتیک قدرت را در پایتخت متمرکز میسازند و سایر مناطق را از قدرت تصمیم گیری محلی و اقتدار قانونی محروم میسازد. در رژیمهای غیردموکراتیک مقامات و نهادهای محلی از مشارکت در امور اقتصادی و سیاسی منع میشوند و دست دولت مرکزی در تصمیم گیری سیاسی، اقتصادی وفرهنگی باز گذارده میشود و سایر سطوح و بخشها از مشارکت در تصمیم گیری های سیاسی و اقتصادی محروم میشوند و مجبور به اطاعت و پیروی از سیاست گذاری ها و دستورات دولت مرکزی هستند. معمولا این رژیمها تحت حاکمیت ایدئولوژی ها هستند.

اصولا باتوجه به رسالت و کارکردهای یک ایدئولوژی معمولا جوامع ایدئولوژیک هرگز نمی توانند دموکراتیک باشند. رسالت ایدئولوژیها بر انتشار و ترویج «باورهای جمعی» و مشترک استوار است تا یک جامعه با یک باور و یک اعتقاد و یک فرهنگ شکل گیرد. بنابراین اگر ایدئولوژی در یک جامعه مذهبی باشد باورهای تولید شده نیز مذهبی خواهند بود و جامعه ای که ساخت میشود رنگ و بوی مذهبی خواهد داد. از اینرو جوامع غیردموکراتیک وجود تنوع فرهنگی و تکثر قومی را خطری برای بقای خود تلقی میکنند. وجود اقلیتهای قومی با وجود نظامهای دموکراتیک رابطهٔ مستقیمی دارد. اصولا عبارت دموکراتیک اصطلاحی یونانی است که از واژهٔ «دمو» و «کراتیک» مشتق شده است. «دمو» به معنی مردم است و «کراتیک»(«کراسی») به ساختار سیاسی اشاره میکند که حکایتگر حاکمیت و اقتدار مردم است. اقلیتهای قومی و دینی یکی از معیارهای سیاسی سنجش عملکرد یک دولت در احترام به حقوق مردم

است. یعنی به میزانی که یک دولت به حقوق اقلیتهای قومی و دینی احترام میگذارد به همان میزان موفقیت این دولت در رعایت حقوق مردم خود ثابت میگردد. چراکه اقلیتها جزء آسیب پذیرترین گروههای جمعیتی هستند و نیازمند حمایت دولت هستند. اما در رژیمهای غیردموکراتیک و ایدئولوژیک حقوق اقلیتها نقض میگردد و اقلیتهای قومی و دینی تحت تأثیر موج «باورهای جمعی و مشترک» ایدئولوژی حاکم له میشوند چراکه اقلیتهاق قومی و دینی موظف به پیروی و تبعیت از باورهای جمعی ایدئولوژی حاکم هستند. از اینرو اقلیتها با خطر از بین رفتن باورهای محلی و فرهنگ بومی خود هستند. باتوجه به غبردموکراتیک بودن رژیمهای حاکم در این کشور مقابله با اقلیت قومی عرب در قبل و بعد از انقلاب از اهداف عمدهٔ رژیمهای حاکم بوده و تنها تفاوت آن در شیوه و ابزار مقابله بوده که پیش از انقلاب با عنوان دولت ملی و حذف دین اسلام از جامعه بوده اما پس از انقلاب مقابله با اقلیت قومی عرب تحت عنوان فرهنگ ایرانی–اسلامی بوده که در مجموعد منجر به تولد بحران هویت شده است.

فرهنگ ایرانی–اسلامی

پیش از به قدرت رسیدن رضاشاه ساختار سیاسی حاکم در کشور غیر متمرکز بود و کشور از ایالات و ولایات متعددی تشکیل میشد و این کشور براساس ساختار طبیعی خود متعلق به همهٔ گروهها و اقلییتهای قومی بود. این ساختار در طول زمان و بر مطابق شرایط محیطی و جمعیتی شکل گرفته بود تا اینکه کابوسی با نام «رضاشاه» در خواب آرام این مردم ظاهر شد و آرامش و همزیستی میان اقوام را برهم زد. در این دوره شاهد جابجایی اقوام از شرق به غرب و از شمال به جنوب بوده ایم تا جائیکه برخی از نظریه پردازان نژادپرست ایرانی نظریه خرید اراضی و اخراج برخی از اقلیتهای قومی از کشور را مطرح نمود. خرید اراضی و اخراج مردم از محل سکونت آنها بیشتر الهام گرفته از نظریات اسرائیلی است که برخی نظریه پردازان اسرائیلی آن را برای خرید اراضی یهود در مدینة النبی در عربستان سعودی مطرح کردند که آقاخان کرمانی آن را برای خرید اراضی عربهای جنوب و چنوب غرب کشور و اخراج آنها مطرح نمود غافل از آنکه حضور عرب در این مناطق متعلق به تمدن سامیهای بابلی در بین النهرین اس و تاریخ سامیهای عرب به پیش از ورود آریایی به خاک این کشور باز میگردد.

تا پیش از تأسیس حکومت پهلوی طبقه بندی قومی و تقسیمات فرهنگی وجود نداشت و هریک از گروههای جمعیتی در فرهنگ و باورهای خود آزاد بودند. اما حاکمیت ایدئولوژی ها نظم و یکپارچگی حاکم را برهم زد. چراکه ایدئولوژی مجموعه ای از عقاید و باورهای جمعی است که همه افراد یک جامعه را زیر پوشش باورهای خود قرار میدهد. از اینرو **«ایدئولوژی تاریخ»** رضاشاه سرآغاز آشفتگی و نابسامانی سیاسی و فرهنگی در این کشور است چراکه همه گروههای جمعیتی را مورد هجوم باورهای ایدئولوژیکی خود قرار داد تا همهٔ افراد جامعه تسلیم ایدئولوژی جدید شوند و نظم فرهنگی جدید را بپذیرند.

رویکرد سیاسی «دولت–ملت» در دورهٔ پهلوی برپایهٔ ارزشهای ملی ایرانی در ادبیات سیاسی و فرهنگی کشور وارد شد و براساس همین نگرش یک **«دولت ملی»** متمرکز تأسیس شد که پادشاه در رأس آن نشسته و دستور میدهد و تصمیم گیری در همهٔ امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در دربار پادشاه انجام میگرفت و سایر بخشها و سطوح محلی از جریان قدرت و مشارکت در امور سیاسی و اقتصادی کنار گذاشته شدند. در بخش فرهنگی نیز فرهنگ اقوام و گروههای محلی مورد هجوم قرار گرفت تا با فرهنگ ملی باستانی تعویض شود. اما توجه به اقلیت قومی عرب نسبت به سایر اقلیتها بیشتر بود بنابراین سهم این اقلیت از تهاجم فرهنگی و نظامی بیشتر شد. کنترل اقلیتهای قومی در تاریخ این کشور به دوران پهلوی و دههٔ ۲۰ سمشی باز میگردد که رضاشاه برای تأسیس امپراطوری خود **«تهاجم فرهنگی»** و

«تهاجم نظامی» خود را برعلیه اقلیتهای قومی آغاز کرد و برای تحقق ایت آرزو از «دولت ملی» استفاده کرد. با پیروزی انقلاب آیت الله خمینی در سال ۱۳۵۷ برعلیه نظام شاهنشاهی یک نظام ایدئولوژیک با گرایشات مذهبی متولد شد. این نظام اصول و اعتقادات خود را بر روی باورهای تصوف صفوی استوار نمود. در این مرحله **«ایدئولوژی مذهبی صفویان»** احیاء و حاکم گردید.

در دوران انقلاب ایران اقدامات فرهنگی **«قدیس اول»** آیت الله خمینی بخش مذهبی نظام فرهنگی را تقویت کرد و بنا به دستور آیت الله خمینی یک **«انقلاب فرهنگی»** جدید آغاز گردید تا نظام فرهنگی رضاشاه پالایش و تصفیه شود و معانی و مفاهیم مذهبی وارد فرهنگ جامعه گردد و ارزشهای غیراسلامی که توسط یهودیان وارد تاریخ و فرهنگ کشور شده بود حذف گردد. اقدامات آیت الله خمینی تنها بر روی مذهب متمرکز شد و حوزهٔ علمیهٔ قم بر دانشگاهها و مراکز آموزشی مسلط گردید و روحانیون وارد دانشگاهها و نظام آموزشی شدند. نظام فرهنگی برپایهٔ تقدیس و مشروعیت دهی به انقلاب و ارزشهای انقلابی و کتابها و آثار متعددی برای مشروعیت دهی به انقلاب و ارزشهای انقلابی طراحی و منتشر گردید و برای بالا بردن محبوبیت و آفریدن یک فضای مذهبی در داخل کشور از آیت الله خمینی شخصیت مقدسی آفریده شد که از شدت قداست و نورانیت، چهرهٔ او بر روی افتاده است.

دههٔ هفتاد میلادی دههٔ تصادم ایدئولوژی ها بود. ایدئولوژی کمونیستی شرق وارد یک رقابت و جنگ اقتصادی، فرهنگی، سیاسی تمام عیار با با ایدئولوژی لیبرال غرب شده بود. این کشمکشهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی برای آیت الله خمینی یک فرصت طلایی ایجاد نمود تا با طرح برخی شعارهای بین المللی وجههٔ انقلاب خود را به یک انقلاب بین المللی ارتقاء دهد که هدف آن مقابله با امپریالیزم شرق و غرب و نجات جهان اسلام بود. همچنین برای انتشار فرهنگ شیعه کتابها و نشریه های متعددی در معرفی و تشریح افکار آیت الله خمینی به زبانهای مختلفی ترجمه گردید و روانهٔ بازارهای داخلی و خارجی گردید. مذهب شیعه و انقلاب ایران در شخصیت و افکار آیت الله خمینی خلاصه گردید و آیت الله خمینی رهبری بزرگ معرفی شد که شایستگی رهبری جهان اسلام را دارد. سخنرانی های او برعلیه استعمار و آمریکا احساسات عمومی را تحریک کرده بود و وقتی برعلیه اسرائیل سخن میگفت شنوندان با مشتهای گره کرده برعلیه آمریکا و انگلیس شعار میدادند و عدهٔ دیگر برای رهبانیت و شجاعت او اشک میریختند. جنگ صدام مانند یک نیروی محرک خون را درگهای انقلاب جاری ساخت و عرصه را برای مردان مخلص انقلاب باز کرد تا رشادتها و دلاوریهای خود را به نمایش بگذارند. آیت الله خمینی نیز بهانهٔ صدام را حربهٔ مناسبی برای حمله به غرب میدید و به تحریک احساس و تهییج افکار عمومی برعلیه امپریالیزم و غرب میپرداخت.

این مواضع انقلاب مذهبی شیعه را به سطح انقلاب اسلامی ارتقاء داد و شیعهٔ صفوی که ساختار آن برگرفته از تصوف یونان و مسحیان عرب سوریه بود یکباره لباس اسلام را بر تن نمود و پس از انقلاب آیت الله خمینی همه الفاظ و القاب شیعه با اصطلاحات، نامها و الفاظ اسلامی جایگزین شد و «انقلاب شیعه» با نام «انقلاب اسلامی» نامگذاری شد و همهٔ گرایشات مذهبی شیعه در داخل و خارج تحت نام اسلام تبلیغ و ترویج میشد. در نتیجهٔ این تحول شیعه همه نامگذاریهای مذهبی خود را تحت نام اسلام عرضه نمود و فرهنگ و اقتصاد شیعه با نام فرهنگ اسلامی و اقتصاد اسلامی ظاهر شد. این در حالی است که کشور ایران تنها کشوری است که در قانون اساسی خود مستقیما از نام مذهب «شیعهٔ اثنی عشری» نام برده میشود، در صورتیکه سایر کشورهای مسلمان در قانون اساسی خود از اشاره به نام مذهب حاکم جلوگیری کرده اند و تنها به ذکر نام اسلام اکتفا کرده اند. اما رشد افکار عموی و توسعه تکنولوژی ارتباطات جمعی همهٔ محاسبات و پیش بینی های انقلابی را دچار بحران نمود و انقلاب شیعه را با مشکل بزرگی مواجه کرد و رهبران، انقلابیون و سیاستمداران ملی را به چاره اندیشی درمقابل بحران جدید دعوت نمود که در نتیجهٔ تلفیق ارزشهای ملی و ارزشهای انقلابی **«بحران هویت»** نسل جدید را تهدید میکند.

با امضای صلحنامهٔ 598 با صدام کافر آیت الله خمینی به جای خوردن شیرینی مجبور به نوشیدن سم شد و پس از وفات خمینی هیجانات انقلابی فروکش کرد بنابراین روشنفکر مذهبی و مردان مخلص انقلابی دریافتند که انقلاب و ارزشهای ایدئولوژیک نمیتواند به عنوان منشأ هویت یک جامعه در نظر گرفته شود. چراکه انقلاب نمی تواند یک هویت باشد. انقلابها با جنگ متولد میشوند و با ایدئولوژی زندگی میکنند و با جنگها زنده میمانند و از بطن انقلاب تنها جنگ و خونریزی زائیده میشود و انقلابها قادر به تولید هویت نیستند. اصولا ایدئولوژی بستری از ایده های ذهنی است که فراتر از قلمرو یک کشور عمل میکند و افراد بدون توجه به مرزهای جغرافیایی به عضوین در یک ایدئولوژی در میآیند. ایدئولوژیها در تحرک و عملکرد خود مرزهای جغرافیایی را به رسمیت نمی شناسند و در ماوراء مرزهای جغرافیایی در لبنان، سوریه، فلسطین و ... افراد را به خود جذب میکنند و به ارزشهای زبانی و محلی توجه نمیکند و عرب، ترک، کرد و انگلیسی را درخود هضم میکند. بنابراین انقلاب به مرزهای جغرافیایی و نشانه ها و علایم زبانی و تاریخی توجه نمیکند و ممکن است ایرانی را با خطر هضم در سایر کشورها مواجه سازد و ایرانی کشورهای دیگری راوطن خود سازد و درنهایت نسبت به وطن خودوفادار نماند واحساس وطن دوستی را درایرانی تضعیف نماید.

بنابراین در دورهٔ **«قـدیـس دوم»** یعنی **ولی امر مسلمین جهان** آیت الله خامنه ای دومین چرخش بزرگ خود را تجربه میکند. قـدیـس اول با استفاده از شرایط جهانی و کشمکش میان شرق و غرب توانست انقلاب شیعه را در نقاب انقلاب اسلامی به مردم جهان عرضه نماید. اما برخلاف اقدامات آیت الله خمینی اینبار **قـدیـس دوم «ارزشهای ملی ایرانی» را به «ارزشهای مذهبی صفوی» افزود** و از بطن همهٔ این نامگذاریهای فرهنگ جدیدی متولد شد که با نام «**فرهنگ اسلامی»** ترویج میشود که در ظاهر نام اسلام را حمل میکند اما در باطن فرهنگ، باورها، معانی و الگوهای ایرانی را منتقل میسازد. این فرهنگ در واقع امتزاجی از «ارزشهای ملی رضاشاهی» و «ارزشهای انقلابی شیعه» است که تحت عنوان ارزشهای ایرانی–اسلامی تبلیغ و رویج میگردد. تحت تأثیر این چرخش انقلاب ایران همچنان تحت نام امام خمینی به حیات خود ادامه میدهد (این انقلاب بی نام خمینی در هیچ جای جهان شناخته شده نیست) اما در درون آن ارزشهای ملی نهفته است. بنابراین جغرافیا و مرزهای ایرانی به عنصر اصلی تبلیغات دولت تبدیل میگردد و تلویزیون و رسانه ها و دانشگاه و موسسات آموزشی بطور هماهنگ وارد میدان رقابت میشوند تا در خیزش جدید خود نام ایران و ایرانی را برای مردم نهادینه سازند و عظمت ایران و تاریخ ایرانیان را به جهانیان نشان دهند. اما این خیزش جدید با درایت و رهبری ولی امر مسلمین جناب آیت الله خامنه ای هدایت میگردد و «چشم انداز 20 سالهٔ ایران» با نام چشم انداز توسعهٔ ایرانی با نظارت او طراحی میشود که بر «مفاهیم ملی» تاکید میگردد.

به موازات فعالیتهای جدید مفهوم جدیدی از انقلاب شکل میگیرد که ارزشهای مذهبی با نام ایرانی تبلیغ و ترویج میگردد و رهبر و رژیم حاکم از حقوق انقلابی ملت ایران سخن میگویند تا بازار نژادپرستی رضاخان تغذیه شود و نام ایرانی در جهان ماندگار بماند. از این مرحله تضادها وتعارضات فرهنگی جوان عرب تشدید میگردد. در این مرحله انقلاب ارزشهای ملی رضاخان را درقلب خود راه میدهد و ایرانیت رضاخانی درمفاهیم و ارزشهای انقلابی پذیرفته میشوند بطوریکه آیت الله خامنه ای در پایان هریک از بندهای چشم انداز ۲۰ ساله بر ملیت ایرانی تاکید میکند و باورهای سیاسی «ملی» اروپایی قرن نوزدهم راکه بوسیلهٔ رضاشاه وارد ادبیات سیاسی و اقتصادی کشورشد را جایگزین مفاهیم اسلامی «امت» میکند.

دولت ملی یا امت اسلامی

تحولات اقتصادی پس از انقلاب صنعتی در انگلیس و تغییرات سیاسی پس از انقلاب فرانسه باعث گردید که رویکرد بشر در ادارهٔ جوامع تغییر پیدا کنند ومفاهیم سیاسی، اقتصادی، و جغرافیایی جدیدی متولد شوند و به موجب آن شرایط جدیدی برجوامع بشری تحمیل گردید و محدودیتهای امنیتی برای تضمین حقوق فردی واقتصادی مردم اعمال گردید. این محدودیتها در قالب مرزهای جغرافیایی ظاهرشد وهرگروه از اجتماعات بشری براساس ویژگیهای قومی وزبانی خودیک جامعه تشکیل داد.

شکل گیری و توسعهٔ علوم بشری در این جوامع باعث گردید که همهٔ مفاهیم و مدلهای سیاسی و اقتصادی براساس نگرش حاکم در این جوامع تنظیم شود. پس از انقلاب صنعتی ارزش منابع طبیعی بیشتر شد بنابراین برای بهره برداری از منابع طبیعی و ادارهٔ ظرفیتهای انسانی مرزهای این سرزمینی اهمیت پیدا کرد تا منافع اقتصادی و مادی تنها شامل محدودهٔ خاصی ازجمعیت گردد که درمیان مرزها ساکن شده اند. این مرزها به عنوان هایل و نشان رسمی یک جمعیت شدند که قلمروسرزمینی و منابع طبیعی آنها را مشخص و تامین میکرد. با پیشرفت و توسعهٔ مفاهیم سیاسی جمعیت ساکن در مرز یک کشور «ملت» (Nation) نام نهاده شد و بزرگترین نهاد و مرجع سیاسی «دولت» (State) نامیده شد و از آنجا که منابع طبیعی در یک کشور به «ملت» تعلق دارد همهٔ احقوق و منابع داخلی در مرزهای یک کشور «ملی» (National) شناخته شد. قرن هیجدهم قرن سقوط امپراطوریهای بزرگ است که با ازهم پاشیدگی امپراطوریهای بزرگ چهرهٔ اروپا، آفریقا و آسیا برای همیشه دگرگون شد. بطوریکه از قلب این امپراطوریها کشورهای کوچکتری متولد شدند ومرزهای جدیدی احداث شد. ازسوی دیگر همزمان با تحول علم تجربی در قرن نوزدهم علوم دیگری هم پا به عرصهٔ وجود گذاردند که جغرافیا وعلوم سیاسی ازدستهٔ این علوم جدید بودند. همراه با تحولات سیاسی و ازهم پاشیدگی امپراطوریها مفاهیم جغرافیایی وسیاسی نیز تحول پیداکرد و مفاهیم، اصطلاحات، نامها و ابزارهای جغرافیایی و سیاسی تازه ای شکل گرفت تا بتواند پاسخگوی تغییرات سیاسی جدید باشد. از جملهٔ این مفاهیم مفهوم «ملت» بود که سرچشمهٔ آن کشورهای اروپای غربی بودند.

تولد مفهوم «ملت» (Nation) درنتیجهٔ نیازهای اقتصادی و سیاسی صورت گرفت تا حقوق و منابع طبیعی و مادی دراختیارو تصرف یک گروه خاص از جمعیت قرارگیرد که دولت نقش حمایت وحفاظت ازحقوق ملی را برعهده گرفته است. از اینرو اصل «ملت» در قالب مفاهیم سیاسی و جغرافیایی متولد شد و ملت تعداد مشخص از اجتماعات انسانی تلقی شد که دردرون یک مرز جغرافیایی مشخص زندگی میکنند. وجود مرزهای جغرافیایی باعث بوجود آمدن پاسپورت و هویتهای سیاسی شد. بنابراین مفهوم «ملت» در فرانسه، آنگلستان، آلمان و ژاپن و... براساس اشتراکات فرهنگی، قومی و زبانی شکل گرفت و منافع مادی و جریانهای سیاسی درتولد و بقای این مفهوم نقش داشته اند. اما این الگو سیاسی در قرن بیستم همانند سایر محصولات و فراورده های اقتصادی و نظامی غربی به سایر کشورهای دیگر صادر گردید و کشورهایی که از الگوی تحول اقتصادی غرب استقبال کردند از الگوی سیاسی غرب در ادارهٔ کشور تقلید کردند و الگوهای فرهنگی و سیاسی غرب را همانند کارخانه های ماشین سازی وارد کشور کردند.

درهویت سیاسی مشخصات فرد در قالب یک کارت شناسایی قرار داده میشود و فرد براساس تاریخ تولد خود و وابستگی سیاسی به دولت خود شناخته میشود. وجود مفاهیمی مانند کارت ملی، پلاک ملی، پارک ملی نشانگر حاکمیت دولت و تعلق فرد به دولت خود است. در حالیکه در مفهوم «امت» هویت فرد را دین تشکیل میدهد و فرد به دولت خود متعلق نیست بلکه فرد «عبد» خداوند خویش است و خداوند انسان را آزاد رها کرده است. اما به حکم اینکه در نظام جهانی این نظم در سطح بین المللی پذیرفته شد اغلب کشورهای مسلمان بدون در نظر گرفتن تفاوتها دینی، فرهنگی و ارزشی این الگو را وارد جامعه نمودند. اما تنوع قومی و نژادی در آسیا و آفریقا بسیار گسترده بود و درون هر کشوری فرهنگها و زبانهای متعددی وجود داشت که بدون مشکل در طول تاریخ در کنار یکدیگر زندگی میکردند. الگوی

سیاسی «ملت» تنها در کشورهایی قابل اجرا بود که همانند کشورهای اروپای غربی از یک فرهنگ و یک تاریخ و یک زبان مشترک برخوردار باشند. لکن برخی دیکتاتورهای منطقه مانند اتا ترک در ترکیه و رضا شاه در ایران بدون توجه به ساختار اجتماعی کشورهای خود و بدون در نظر گرفتن تنوع فرهنگی و قومی جوامع این الگو را وراد کشور کردند و همانند سایر محصولات و فراورده های اقتصادی غربی برای ادارهٔ کشور از مفاهیم سیاسی غرب تقلید شد..بنابراین الگوی سیاسی «ملت» مورد استقبال قرارگرفت و مفاهیم سیاسی و فرهنگی همانند کارخانه های ماشین سازی وارد کشور شد و بدون در نظر گرفتن تنوعهای فرهنگی و قومی پروسهٔ ایجاد یک فرهنگ مشترک، یک زبان مشترک یک تاریخ مشترک آغاز شد و جنگ با اقلیتهای قومی شروع شد تا فرهنگ و زبان این اقلیتها تغییر داده شود چرا که اقلیتهای قومی زبان، فرهنگ و تاریخ خاص خود را دارند. در این مرحله از تاریخ جنگ ترکیه با کردها آغاز گردید و سنت کراهت عرب در این کشور بنا نهاده شد و اقلیت قومی عرب بوسیلهٔ دولت مرکزی در تهران در انزوای سیاسی و اقتصادی گذاشته شد.

«امت» یک اصل اسلامی و یک مفهوم جهان شمول و فراگیر است که براساس باورهای دینی و قرآنی شکل میگیرد. اصل امت میخواهد مسلمانان را براساس یک جهان بینی مشترک پیوند دهد. مسلمانی که به سوی یک قبله نماز میگذارد و پیامبر او رسول الله است و به معاد، توحید و نبود اعتقاد دارد باید جامعهٔ بزرگ خودرا براساس همین اشتراکات بنیانگذاری نماید. «امت» اسلام از تک تک مسلمانان جهان تشکیل میگردد و هرجا مسلمانی حضور دارد «امت» اسلام نیز حاضر است. قرآن برای تاسیس «امت» خود مسلمانان را اتحاد و پیوستگی دعوت میکند تا با اعتصام به «حبل الله» «امت اسلام» را بنا سازند و از تعالیم و دستورات دین الله و و الگوها و آداب زندگی رسول الله پیروی کنند. خداوند با ارائهٔ این مدل میخواهد مسلمانان جهان را درقالب یک عقیده دور هم جمع کند و سپس از طریق سایر تعالیم و مفاهیم اسلامی برای آنها وظایف و تکالیفی را معین میکند. این «امت» در نظر قرآن یکی از بزرگترین «امت» های بشری است که براساس اعتقاد به خداوند متعال شکل میگیرد و هر فردی که درمیان این «امت» زندگی کند مورد حمایت و حفاظت مسلمانان قرار میگیرد. این مفهوم درمعنای حقیقی خود میتواند زندگی مسلمانان را دراین دنیا تضمین نماید و هم آخرت را نصیب مسلمانان میکند.

مسلمانان عرب با پیروی از این اصل توانستند امپراطوریهای بزرگ جهان را شکست دهند. امروزه نیز میتواند به عنوان عامل بسیار قدرتمندی مورد استفاده قرار گیرد و حقوق همهٔ مسلمانان را تضمین نماید و مسلمانان را درمقابل هر قدرتی پیروز نماید. این جهان بینی برخلاف مقوله های سیاسی دارای ابعاد متعددی است و فراتر ازیک عامل سیاسی یا اقتصادی عمل میکند و دربردارندهٔ مفاهیم و کارکردهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و اعتقادی است که بر انسجام و اتحاد مسلمانان براساس معیارها و اصول اسلامی تاکید میکند و مخاطب خود را فارغ از احساسات قومی، صفات نژادی و زبانی به سوی خود فرامیخواند. دین اسلام این اصل پیشرفته را ضامن حقوق محرومان و تامین کنندهٔ امنیت مسلمانان میداند. اما موانع سیاسی و محدودیتهای قومی و نژادی از تحقق این اصل بزرگ جلوگیری میکنند. دین اسلام برخلاف ادیان دیگر دارای نظام ارزشی کاملی است که در آن اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع را در جزئیات خود مورد توضیح و تفسیر قرار داده است. دین اسلام با تاسیس نظام ارزشی مستقل خود فرد را به خودوابسته میسازد و با توجه به اینکه این دین ازتعالیم تمدنی غنی برخوردار است همهٔ فاکتورهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را در بر میگیرد و همهٔ مسایل اقتصادی، سیاسی رابرای فرد توضیح میدهد و فرد را ملزم به رعایت اصول اخلاقی خود نماید و میتواند ذائقه ها و سلایق مختلفی را تامین نماید وهمهٔ خلاءهای فرهنگی و روانی مخاطب خود را با اطمینان و استقلال پرمیکند و به همهٔ نیازهای فرهنگی و اجتماعی فرد در همه سنین پاسخ میدهد و برای فرد یک نظام کامل فرهنگی واجتماعی تاسیس میکند و فرد رااز یک هویت جهانی و فراگیر برخوردار میسازد.

تاریخ تمدن غنی اسلام سرشار از و قهرمانان اسلامی است که توانست امپراطوریهای بزرگ را شکست دهد و از غرب در اروپا و تا قلب اسپانیا پیش رود و خاک قارهٔ سیاه را تصرف نماید و تا اعماق این قاره حرکت کند و از نظر علمی نیز افتخارات زیادی دارد و دانشمندان اسلام توانستند با جبر، ریاضیات و پزشکی خود منشأ الهام تمدن جدیدغرب باشند. از سوی دیگر این دین حتی به ریزترین ابهامات خانواده توجه نشان میدهد و تعالیم خود تا حوزهٔ مسایل جنسی و استحمام توسعه داده است وتا مرز خوراک حلال و حرام پیش رفته است. این ویژگیها دین اسلام او را در میان سایر ادیان منحصر به خود ساخته که میتواند اینگونه نظام ارزشی و فرهنگی کاملی را بسازد که میتواند برای فرد چنین گذشتهٔ درخشانی را ترسیم نماید و فرد را در رعایت اصول اخلاقی ملزم سازد

دین اسلام از «امت» یک مفهوم انسانی ارائه میکند که درماوراء جریانات سیاسی و مرزهای جغرافیایی شکل میگیرد و کارکردهای آن فراتر ازقراردادن یک ملت در دورن مرزهای جغرافیایی براساس اشتراکات قومی عمل میکنند بلکه میخواهد انسانها را از اسارت مرزها نجات دهد و ارتباط آنها را تنگتر سازد و آنها را نزدیکتر کند و درکنار هم قراردهد و برابری و برادری حدرمیان آنها حاکم نماید. در مفهوم «امت» منابع طبیعی به عنوان نعمت و هبهٔ الهی نگریسته میشود که خداوند میخواهد بندگان خود را از درآمد و منافع اقتصادی این منابع برخوردار نماید. بزرگترین رسالت «امت اسلامی» این است که برای فرد فرد مسلمانان مسئولیت انسانی ایجاد میکند و آنها را دربرابر یکدیگر مسئول و متعهد میسازد که اگر یک فرد گرسنه است دیگران مسئول هستند و اگر فرد دیگر بیمار است امت اسلامی در قبال آن مسئولیت دارد و همه باید برای بهبودی آن فرد تلاش کنند.

در امت همه افراد جامعه اسلامی متعهد هستند و این تعهد از تعالیم دینی سرچشمه میگیرد و فرد به دولت تعهد نمسپارد که خداوند را ناظر و شاهد برتعهد و عملکرد خود می بیند و تنها از خداوند پاداش میگیرد. اساس شکل گیری «امت اسلامی» بر سعادت انسان گذاشته است و نه به منظور تامین منافع تعداد خاصی از جمعیت بشر. اما «ملت» با مرزهای جغرافیایی معنی پیدا میکند و موجودیت خود را در مرزها می یابد. این مفهوم محصول تفکر بشری است که پس از شکل گیری علوم مختلف در غرب متولد گردید و از الگوها و معیارهای نژادی پیروی میکند و انسانها را براساس اشتراکات نژادی و زبانی خود طبقه بندی میکند. کشور فرانسه، انگلیس از پیشتازان این تجربه هستند که دارای بافت جمعیتی یکسانی هستند و از یک نژاد، یک فرهنگ و یک زبان عمومی و مشترک برخوردارهستند و دولت براساس اشتراکات نژادی، فرهنگی و زبانی تشکیل میگردد و به همین دلیل دولتی که از متن چنین اشتراکاتی بیرون می آید با نام دولت ملی شناخته میشود در نتیجه در چنین نظامهایی اقلیتهای قومی در انزوا و محرومیت فرو میروند و حقوق اقتصادی و سیاسی آنها مورد توجه قرار نمیگرد.

پیامبر اسلام (ص) از همان ابتدا با القاب و هویتهای قومی و قبیله ای مقابله کرد و القاب قبیله ای و هویتهای قومی را حذف کرد و القاب اسلامی مانند انصار و مهاجرین راجایگزین هویتهای قومی و قبیله ای نمود تا جامعهٔ اسلام فراتر از هویتهای قومی تشکیل گردد و معیارهای رفتاری و اخلاقی خود را ازمتون اسلامی استخراج نمایند و ماهیت انسانی و فردی خودرا براساس الگوهای ونمادهای اسلامی میسازند. مسلمانان عرب مطابق تعالیم دین اسلام هویت قومی و ملی خود را کنارگذاشتند و براساس هویت اسلامی خود از سایر ملتها شناخته میشدند. عربها از ابتدای پذیرش دین اسلام هویت عربی خود را براساس هویت اسلامی با جان و دل پذیرفتند و انسجام و اتحاد خودرا با استفاده ازمعیارهای دینی حفظ کرده اند. مسلمانان با این باورها و ویژگی ها وارد قلمرو ساسانیان شدند تا امت اسلامی را گسترش دهند و دامنهٔ مسئولیت خود را توسعه دهند و این احساس انسانی را به جامعه ساسانی منتقل کردند و مورد استقبال قرارگرفتند. اما جهان بینی «امت» در دورهٔ پهلوی با مفهوم سیاسی «ملت» تعویض میگردد و این اصل اسلامی مانند سایر ارزشهای اسلامی دیگر از حوزهٔ سیاست و فکر ایرانی مطرود میشود. در ایران رضاخان با الگو برداری از مفاهیم غربی اصل اسلامی «امت» را جایگزین مفهوم سیاسی «ملت» کرد تا زمینهٔ شکل گیری مفاهیم نژادی و تاریخی مانند «فرهنگ ایرانی»، «تاریخ ایرانی» و «زبان ایرانی» فراهم شود.

مسایل نژادی بعد از انقلاب اسلامی توسط آیت الله خمینی تضعیف گردید و شعارهایی مانند **«امت شهید پرور»** در جامعه شکل گرفت لکن در دورهٔ آیت الله خامنه ای الگوی اروپایی رضاشاه یکبار دیگر احیاء گردید و با ظهور مفاهیم نژادی و تاریخی مانند «ملیت ایرانی»، «تاریخ ایرانی» و «فرهنگ ایرانی» امت شهید پرور جای خود را به **«ملت شهید پرور»** داد و «چشم انداز سی سالهٔ» آیت الله خامنه ای براساس مفهوم ملت متولد شد بطوریکه در پایان هر بند شعار **«با تاکید بر ملیت ایرانی»** مشاهد میشود که نشانگر امتزاج مفاهیم سیاسی پهلوی در مفاهیم اسلامی است که از قرابت و نزدیکی رویکردها و توجهات سیاسی دوران پهلوی و انقلاب اسلامی است. ظهور مجدد ارزشهای ملی در انقلاب اسلامی حکایت از تولد رویکرد جدیدی است که در خط مشی انقلاب ظاهر میشود اما این رویکرد در سکوت کامل بدون هیاهوی سیاسی پهلوی به اجرا در میآید. ورود مفاهیم ملی به عرصهٔ سیاست، فرهنگ و جامعه بدون دلیل نبوده است و حضور مجدد این اصل بطور مسلم پیامدهای دوران پهلوی را به همراه خواهد داشت. در دورهٔ پهلوی «ملی شدن نفت» بارزترین سمبل ملی سازی است اما در دوران انقلاب اسلامی فعال سازی پورسه ملی سازی در شکل نمادهایی مانند کارت ملی، پلاک ملی، خودروی ملی، پارک ملی و صنایع ملی و ... ظاهر شده است.

دولتهای قبل و بعد از انقلاب با بکارگیری روشهای پیچیده و استفاده از ابزارهای تکنولوژیک برای تغییر سازمان اجتماعی و تخریب بافت فرهنگی اقلیتها وارد میدان مبارزه شده اند تا اقلیتها فرهنگ، زبان و تاریخ خود را فراموش کنند و زبان، فرهنگ و تاریخ ایرانی را بپذیرند که برمبنای تاریخ قبل از اسلام و همچنین باورهای تصوف نهاده شده است. در نتیجه مطیع کردن اقلیتها و مجبور کردن آنها برای نهادینه کردن فرهنگ ایرانی برای دولت مرکزی و حاکمیت به یک اولویت استراتژیک تبدیل شده است. وجود ارزشهای ملی و تاریخی رضاشاهی ماهیت انقلاب شیعه را تغییر داد و پس از انقلاب آیت الله خمینی وارد ارزشهای شیعی گردید و در جهت تبلیغ و ترویج فرهنگ ایرانی پیش میرود. ورود ارزشهای ملی و تاریخی در درون معانی و مفاهیم شیعی باعث شکل گیری تضادها و تعارضات فرهنگی برای جوان عرب شده است و این جوان را درمعرض ارزشهای متعددی قرار داده است که در تضاد با ارزشهای عربی و ضدیت با باورهای فرهنگی و زبانی عرب عمل میکند. این تضاد و ضدیت باعث شکل گیری تضاد فرهنگی شده است و منجر به بروز پیامدهای اجتماعی تعارضات اخلاقی و سیاسی شده است و اخلاق و رفتار جوان عرب را تحت تاثیر قرار داده است. از اینرو پس از انقلاب شیعه جامعه در حال تجربهٔ «ایدئولوژی مذهبی صفوی» است و رژیم حاکم ایدئولوژی خود را بر روی مجموعه ای از **کارکردهای مذهب و ملیت** متمرکز نموده و با استفاده از یک **دین ملی** به رویارویی با اقلیتهای قومی رفته است. اما این رویارویی به دلیل فشارهای داخلی و بین المللی از اقدامات مستقیم رژیم حاکم و دولت مرکزی برعلیه اقلیتها ممانعت میکنند در نتیجه دولت مرکزی در تهران از راههای فرهنگی، امنیتی و سیاسی وارد میشود تا بطور نامحسوسی اقلیتهای قومی را مورد تهاجم فرهنگی خود قرار دهد.

بنابراین حملات فرهنگی دولت در دو زمینه متمرکز گردیده است. یکی **فعالیتهای هدفمند** که نتایجی نسبتا قابل پیش بینی عاید رژیم حاکم میسازد، و دیگری **فعالیتهای تخریبی** و ایجاد موانع است تا در صورت عدم تحقق اهداف فرهنگی پیش بینی شده درمرحلهٔ اول دولت بتواند در مسیر حرکت فرهنگی اقلیت قومی عرب مشکل ایجاد کند و عملکرد فرهنگی و ارزشی جوان عرب را مختل نماید. در واقع در مرحلهٔ دوم دولت از ضربات امنیتی و سیاسی استفاده میکند و موانع سیاسی و امنیتی را در مقابل تغییرات اجتماعی و تحولات فرهنگی قرار خواهد داد تا نتایج مطلوب و مورد نظر جوان عرب حاصل نشود. در مرحله اول دولت مرکزی با صرف هزینه های مالی و تکنولوجیکی اقلیت قومی عرب را مورد تهاجم فرهنگی خود قرار میدهد. با توجه به اینکه رژیم حاکم تحت کنترل اکثریت فارس است دولت مرکزی فرهنگ سایر اقلیتهای قومی را با فرهنگ اکثریت جمعیت فارس مورد تهاجم قرار میدهد تا اقلیتهای قومی فرهنگ خود را رها سازند و فرهنگ فارسها را بپذیرند. اما اگر دولت نتواند از طریق تهاجم فرهنگی به نتیجهٔ مطلوبی دست پیدا کند عملکرد دولت وارد مرحلهٔ اختلالات فرهنگی و پارازیتهای سیاسی میشود تا آهنگ حرکت فرهنگی اقلیت قومی عرب را با مشکل مواجه نماید و توازن فرهنگی جوان عرب را مختل نماید. از اینرو از مجموع فعالیتهای فرهنگی دولت مرکزی برعلیه اقلیت قومی عرب، اثرات و پیامدهای جبران ناپذیری متوجه جوان عرب میشود که در مقدمهٔ آن **تضاد فرهنگی** قرار میگیرد.

تهاجم فرهنگی داخلی

در طول چندین سال گذشته انقلاب اسلامی با استفاده از خوراک مذهب یک فضای خاکستری و مبهم در محیط عربی ما ایجاد نموده است و با تقویت هوای مذهب و تشدید تحرکات مذهبی خود به تقابل با رویکرد عربی و گرایشات قومی روی آورده است تا با استفاده از ترفند مذهب از تحرکات قومی و گرایشات عربی جلوگیری نماید. در حالیکه از سوی دیگر رویکردهای ملی ایرانی را در ذهن جوان عرب تزریق میکنند و ارزشهای ملی و قومی خود را در فضای جامعه رها کرده اند تا جامعهٔ عرب احوازی هویت عربی خود را کنار بگذارد و در میان تبعیض و محرومیت هیا اقتصادی و سیاسی زندگی کند. سرکوب نظامند اقلیت قومی عرب در کنار تشدید موج حملات هدفمند فرهنگی برعلیه ارزشهای قومی و زبانی عرب از سوی جمهوری اسلامی نتایج جبران ناپذیری را در میان اجتماعات عربی بوجود آورده است و منجر به تولد بحران بیگانگی فرهنگی از قلب این حملات هدفمند فرهنگی شده است و جمهوری اسلامی تلاش میکند تا با استفاده از این روش تضادهای فرهنگی و ارزشی را درمیان جوانان این اقلیت تقویت نماید تا بتواند تا بر میزان آشفتگی و عقب ماندگی این اقلیت افزوده شود و هویت این مردم را از آنها باز بستاند.

رژیم ایدئولوژیک شیعی در جمهوری اسلامی برای پوشاندن فرهنگ و عادات ایرانی به جوان عرب دست به هر جنایتی میزند و با نام اسلام، یا با نام دین و مذهب ارزشهای خاص خود را به جوان عرب تحمیل میکند و با استفاده از نام دین و مذهب گمان میکند که حملات فرهنگی او مقدس و حلال است اما تهاجم فرهنگی غرب حرام است. در صورتیکه فرهنگ، زبان و تاریخ اقلیت قومی عربی کاملا سلامی است و مردم عرب زبان و فرهنگ خود را دوست ندارند. از اینرو تعرض به فرهنگ اقلیت قومی عرب نوعی تجاوز به حقوق این اقلیت است که تهاجم فرهنگی داخلی نامیده میشود که از سوی دولت مرکزی و رژیم حاکم سازماندهی میشود.

برخلاف تبلیغات گستردهٔ دولت در منابع آموزشی مقولهٔ **«تهاجم فرهنگی»** تنها محدود به تهاجم فرهنگی از سوی دولتهای خارجی نیست یعنی همانطور که فرهنگ از خارج از مرزها مورد هجوم قرار میگیرد خرده فرهنگهای داخلی نیز از سوی فرهنگ بزرگتر مورد تجاوز و تهاجم قرار میگیرند. **بنابراین تهاجم فرهنگی در دو شکل تهاجم داخلی و خارجی تقسیم بندی میشود**. در **تهاجم فرهنگی خارجی** یک کشور فرهنگ کشور دیگر را مورد تهاجم قرار میدهد تا فرهنگ خود را جایگزین آن نماید. معمولا این شیوه از تهاجم از طریق ماهواره ها و اینترنت صورت میگیرد و این نوع تهاجم میتواند دو طرفه باشد. مثال بارز این مورد ادعای جمهوری اسلامی در مورد تهاجم فرهنگی غرب است. اما در **تهاجم فرهنگی داخلی** دولت مرکزی فرهنگ اقلیتهای قومی را مورد هجوم فرهنگ دیگری قرار میدهد که در رأس حکومت نشسته است. مانند هجوم فرهنگ و زبان فارسها برعلیه فرهنگ، زبان و پوشش اقلیت قومی عرب است. اما تهاجم برعلیه عرب و سایر اقلیتها با نام ملی گرایی و وطن دوستی اعمال میشود در حالیکه وطن دوستی ایرانی در سطح دولتی و فرهنگ عمومی شکل و ظاهر وطن دوستی و میهن دوستی را دارد اما در عمل و متن واقیعت منجر کارکردهای نژادپرستی را تولید میکند.

نژادپرستی (Racism) به معنی برتری دادن یک نژاد به سایر نژادها و اقوام است. در نظامهایی که نژادپرستی رایج است یک قوم به دلیل برخورداری از یک نژاد خاص نسبت به سایر اقوام صاحب برتری پیدا میکند و همه امتیازات سیاسی و امکانات اقتصادی به آن واگذار میشود، و در مقابل سایر اقوام به دلیل تفاوت نژادی مورد تبعیض قرار میگیرند و از امتیازت اقتصادی و سیاسی محروم میشوند. در رژیمهای نژادپرست، نژاد مبنای برخورداری یا محرومیت از امکانات میشود. نژادپرستی در کشور ایران از دوران پهلوی وارد ساختار سیاسی کشور شد. در نژادپرستی ایرانی نژاد آریا اصل و مبنای برتری قرار میگیرد و افرادی که به نژاد آریا وابسته هستند از همه امتیازات سیاسی و اقتصادی برخوردار میشوند. رژیمهای حاکم در این کشور هرگز با پدیده تبعیض نژادی مقابله نمیکنند و برای ادامه این شکل از تبعیض آن را با نام **«ملی گرایی»** ترویج میکنند. در حالیکه ملی گرایی با نژادپرستی کاملا تفاوت دارند. ملی گرایی یک هنجار اجتماعی است که پس از حاکمیت دولت ملی در جهان رایج شد و با هدف اعلام وفاداری به سرزمین خویش ترویج میشود. ولی نژادپرستی پدیده شوم سیاسی است که برای مقابله و حذف سایر اقوام بکار گرفته میشود و زمینه برای احساس برتری یک قوم فراهم میشود. اولین پیامد نژادپرستی رواج نفرت از سایر اقوام است. نفرت از قوم عرب در کشور ایران یکی از پیامدهای رواج موج نژادپرستی است که رژیم پهلوی آن را در قالب مفهوم **«ملی گرایی»** گذارد و از طریق نهادها و موسسات آموزشی در جامعه نهادینه ساخت تا تبعیض نژادی برعلیه سایر اقوام مشروع و مفید جلوه داده شود.

هرچند پس از پیروزی انقلاب اسلامی از شدت موج حملات ضد عربی کاسته شد، اما با شروع جنگهای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در منطقهٔ خاور میانه اقدامات تبعیض آمیز نژادی برعلیه اقلیت قومی عرب شدت گرفت و جمهوری اسلامی هرگز در زمینه کنترل و یا مقابله با نژادپرستی اقدام خاصی انجام نمیدهد و مواضع نژادپرستانه ایرانیها برضد عربها را **بر پایهٔ مفهوم ملی گرایی تفسیر میکند تا دخالت خود در کشورهای سوریه، یمن و عراق را توجیه نماید**. درحالیکه در ملی گرایی غربی (Nationalism) اصل وطن دوستی مبنای ملی گرایی را تشکیل میدهد اما آنچه با نام ملی گرایی در ایران ترویج میشود پایه های اصلی آن بر مبنای احساس برتری نژاد آریایی بر سایر اقوام و نژادها است. در نژادپرستی (Racism) ایرانی، نژاد و قومیت فارس برعلیه سایر نژادها و قومیتهای دیگر برتری داده میشود و با حمله به اقلیتهای قومی خواهان هضم و جذب این اقلیتها در فرهنگ ملی ایرانی هستند تا اقتدار ملی ایرانیان محقق شود و یک ملت در قالب یک دولت تاسیس گردد. از اینرو حمله به فرهنگ اقلیتهای قومی در چهارچوب تحقق اقتدار ملی توجیه و مجاز شمرده میشود و در سطح رسمی در بخش آموزش و پرورش کشور ترویج میگردد و در فرهنگ عمومی جامعه ظاهر مشود. تهاجم به فرهنگ، زبان و تاریخ قومیتها و برتری دادن به یک نژاد، فرهنگ و تاریخ در ردیف **نژادپرستی** قرار داده میشود که در فرهنگ ایرانی از آن با عنوان **ملی گرایی** نام برده میشود و به صورت یک مسئلهٔ عادی در فرهنگ عمومی ورسمی بکار میرود و حکومتهای دینی و غیر دینی بطور رسمی و آکادمیک آن را در فرهنگ مکتوب جامعه جای داده اند و در گذشته و حال به عنوان بخشی از فرهنگ رسمی کشور درآمده است.

کشور ترکیه اولین کشوری است که پس از فرو پاشی امپراطوری عثمانی قوانین خود را برپایهٔ ناشنالیزم ترکی تنظیم نمود و به سیاست هضم اقلیت کُرد (Kurd) در روند ناشنالیزم ترکی اقدام نمود. این روند هرچند بر روی کاغذ و در رسانه ها تحت نام ملی گرایی (Nationalism) شناخته میشود اما در عمل حاوی اعمال و اقدامات متفاوتی است که بیشتر به نژادپرستی (Racism) شبیه است. دراین روند دولت ترکیه گروه قومی کُرد (Kurd) را به رسمیت نمی شناسد و برای تحقیر و توهین به کُردها آنها را **«ترکهای کوهی»** می نامد. از سال ۱۹۲۵ میلادی دولتهای مختلف ترکیه وجود کُردها را در کشور خود انکار میکند و مدعی هستند «مسئله ای بنام کُرد (Kurd) مطرح نیست زیرا در این کشور کُرد وجود ندارد». برابر قوانین جاری در ترکیه (مواد ۳۱۲ قانون جزا و یا مواد 6، 7، 8 قانون مبارزه با تروریسم) به کاربردن کلمه کُرد (Kurd) چه در گفتار و چه در نوشتار به معنای تبلیغات جدایی طلبانه و تروریستی

است. مردم کردتبار، شهروندان کرد و مردمی با ریشهٔ کُرد اشاره نیز در ادبیات سیاسی کشور ترکیه ممنوع است[61]. با نگاهی به مدل ترکی میتوان به صراحت اعلام کرد که سیاست کشور ترکیه برعلیه کردها درحال حاضر با تمام جزئیات درجمهوری اسلامی برضد عرب اعمال میگردد و عرب با القاب و برچسبهای **"عربهای وحشی"، "عرب پابرهنه" و یا "عرب زبان"** مورد خطاب قرارمیگردد و عرب با تمام اختلافات بایولوژیکی و نژادی خود با اکثریت فارس به نام **"عرب زبان"** خوانده میشود و وحشیانه ترین سرکوبها و خشونت آمیزترین ابزارها برعلیه جوان عرب بکار میرود تا از احقاق حقوق انسانی و بشری این اقلیت جلوگیری شود.

در تهاجم فرهنگی داخلی مبارزه کاملا نابرابر است چراکه فرهنگ حاکم از همه امکانات مالی و تکنولوجیکی برخوردار است اما طرف مقابل از هرگونه امکاناتی محروم است. در این معادله اکثریت حاکم فارس با برخورداری از امکانات و تجهیزات فراوان در مقابل اقلیتهای محروم قرار میگیرد که فاقد قدرت و امکان دفاع از فرهنگ خود هستند. در حوزهٔ ملی اکثریت فارس با تسلط بر دولت توانسته است بر منابع اقتصادی مسلط شود و مراکز تصمیم گیری را تحت کنترل خود در آورد در نتیجه رسانه های جمعی مانند تلویزیون و اینترنت، و نیز تجهیزات ارتباطی مانند مخابرات بطور کامل تحت اختیار فارسها قرار گرفته است که با برخورداری از این امتیازات اقدام به انتشار فرهنگ، زبان و تاریخ جعلی خود میکنند و فرهنگ و زبان سایر اقلیت قومی را مورد تهاجم قرار میدهند تا تاریخ، فرهنگ و زبان جعلی خود را جایگزین فرهنگ، زبان و تاریخ عرب، ترک، ترکمن و بلوچ نمایند.

در دوران پهلوی ارزشهای صفوی طرد شد طرد و مقابله با عرب در رأس کار دولت قرار گرفت و فرهنگ این سرزمین به معجونی از ارزشهای مجعول تاریخی و ارزشهای غربی تبدیل شد و فرهنگ اقلیتهای قومی مورد تعرض و تجاوز رژیم پهلوی واقع شد. اما بعد از انقلاب شیعه فرهنگ جامعه در حال تجربهٔ سخترین و دشوارترین مراحل خود است چراکه رژیم حاکم ایدئولوژی خود را بر روی مجموعه ای از **کارکردهای مذهب و ملیت** متمرکز نموده و با استفاده از یک **دین ملی** به رویارویی با اقلیتهای قومی رفته است. یعنی تفاوتی میان رژیم گذشته و حال وجود ندارد و اقلیتهای قومی مورد تجاوز دو رژیم بوده اند اما رژیم گذشته عملکرد خود را بر روی ارزشهای ضد اسلامی و ضدعربی متمرکز نموده بود اما در انقلاب آیت الله ارزشهای صفوی در شکل خام خود عرضه گردید و همانند رژیم پهلوی به مقابله با عرب ادامه داده شد. از وجوه مشترک پهلوی و انقلاب شیعی میتوان به **«مقابله با عرب و تقویت ملیت»** در هر دو دوره اشاره نمود. در **دوران پهلوی تقویت ملیت ایرانی با ترکیب تاریخ و ارزشهای غربی** همراه بود. اما این در دوران **انقلاب آیت ها تقویت ملیت با اعتقادات تصوف صفوی** تلفیق گردید. از اینرو وجود کارکردهای مذهب و ملیت جامعه را با دو انتخاب دشوار مواجه نموده است که در یک طرف مذهب و در طرف دیگر ملیت قرار گرفته است. در این شرایط جامعه تحت حاکمیت دو نوع ارزش متفاوت است. **یکی ارزشهای ملی–تاریخی است و دیگری ارزشهای مذهبی است. ارزشهای ملی** دراین کشور یعنی ارزشهای تاریخی نژاد آریایی است که با نام ارزشهای تاریخی فارسها در حال ترویج و صدور است. گذشته از جعلی بودن یا نبودن تاریخ قبل از اسلام دولت مرکزی و دستهای پنهان آن در رسانه های اجتماعی مشغول ترویج ارزشهایی مانند مانند زبان فارسی، تاریخ ایران زمین، و فرهنگ ایرانی هستند. وجود نامها و نمادهایی مانند هخامنشی، آریایی، کوروش، ایران، و فرهنگ ایرانی نشانگر ترویج ارزشهایی ضد اسلامی و ضدعربی است که متعلق به جمعیت فارس است و درتقابل و تضاد بافرهنگ اقلیتهای قومی عرب، ترک، بلوچ و ترکمن است. **ارزشهای مذهبی** نیز متعلق به دین ملی ایرانیان است که از دوران صفویه رواج پیدا کرد تا استقلال این سرزمین از جهان اسلام تامین گردد و قدرت پادشاهان صفوی تضمین شود. بر این مبنا دینی شکل گرفت که به اهداف و منافع دولتها خدمت میکند. این دین نیز امروزه با رخنه در ارزشهای ملی ایرانی در خدمت به تامین منافع ملت فارس تبدیل شده است و در ابتدایی ترین شکل خود عرب را خیانتکار مینامد.

---

61 اقلیتها – محمدرضا خوبروی پاک– ص ۷ و ۹– انتشارات شیرازه– ۱۳۸۰

تعارض فرهنگی

عمل برمبنای معیارهای نژادی یا برمبنای معیارهای شیعی

از دوران رضاخان الگوی دولت–ملت سنگ بنای دولت در کشور ایران میشود و همه ارزشها و الگوهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه در قالب دولت ملی تعریف و عرضه شدند و ساختار سیاسی و اقتصادی کشور براساس ارزشهای ملی ایرانی پایه ریزی گردید. الگوی «ملی» براساس سه عنصر «نژاد»، «فرهنگ» و«زبان» عمل میکند و بدون تحقق این عناصر مفهوم «ملت» شکل نمیگیرد و دولت ملی تاسیس نمیشود. از نتایج و پیامدهای مستقیم تأسیس «دولت ملی» یکی **تمرکزگرایی شدید قدرت** در تهران و دیگری **ملی سازی فرهنگ، ملی سازی اقتصاد، ملی سازی سیاست بود.** ملی سازی فرهنگ، **اقتصاد و سیاست** باعث شد که یک فرهنگ کلی و واحد شکل گیرد که برمبنای نژاد آریایی و فرهنگ هخامنشیِ قبل از اسلام طراحی شده است. هر اقلیتی که از پذیرش الگوهای ملی ایرانی خودداری میکند فاقد احساس ملی تلقی میشود و به چشم بیگانگان به آن نگریسته میشود. در واقع جهت گیری ضدعربی در فرهنگ ایرانی ریشه در حاکمیت الگوی ملی دارد که در دوران پهلوی روی داد و باعث خلق محیطی یکنواخت و همانند در عرصهٔ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شد و اقلیتهای قومی را در مقابل یک انتخاب و یک رویکرد قرار داد و آن پذیرش الگوهای ملی ایرانی یا خروج از محدوده ملی و وطنی بود.

بنابراین اقدامات ضدعربی و ضد اسلامی در فرهنگ عمومی و دولتی یکی از نتایج ملی سازی فرهنگ و مذهب در جامعه ایرانی است که مقابله با عرب و سایر اقلیتهای قومی را به یک رسالت ملی تبدیل نمود بطوریکه هر فرد عادی و هر مسئول دولتی برای نشان دادن احساس ملی خود به سراغ اقلیتهای قومی میرود و عرب و ترک را با یک قطعه شعر یا یک سخن توهین آمیز هدف قرار میدهد. الگوی ملی ایرانی در جهت تقابل و تصادم با اقلیتهای قومی و از جمله عرب طراحی گردید در نتیجه ایرانی در ادبیات ملی خود برعلیه عرب شعر میگوید و در ادبیات سیاسی خود برضد عرب تصمیم میگیرد و درادبیات اقتصادی خود برعلیه منافع عرب برنامه میریزد برنامه های نظامی خودرا برضد عرب متمرکز و میکند درحالیکه اسرائیل از ذهن شاعر، نویسنده، و اقتصاددان ایرانی غایب است. چون عرب دارای نژاد، زبان و فرهنگ خاص خویش است فاقد احساس ملی معرفی میشود و هرگز نمیتواند در دایرهٔ ملیت ایرانی جای گیرد و از نظر سیاسی در ردیف بیگانگان قرار داده میشود. در نتیجه جوان شیعه احوازی در نگاه ایرانی یک هموطن تلقی نمیشود و ایرانی هرگز عرب را به عنوان برادر ملی خویش انتخاب نمیکند زیرا براساس الگوهای نژادی و فرهنگی که مفهوم «ملت» در ذهن ایرانی تولید میکند عرب یک بیگانه است.

پس از انقلاب اسلامی امید به ایجاد تحول در ساختار فرهنگی بود تا مشکل اقلیتهای قومی حل شود و فرهنگ، تاریخ و زبان اقلیتهای قومی به رسمیت شناخته شود. در این زمینه اقداماتی صورت گرفت اما در طرف مقابل فرهنگ جدیدی معرفی گردید که در آن مذهب به فاکتورهای ملی افزوده شد و مذهب شیعه در کنار زبان، فرهنگ و تاریخ قرار گرفت. این الگو در دوره حاکمیت آیت الله خامنه ای اعمال شد. براین اساس دولت مرکزی در قبل و بعد از انقلاب برای ایجاد انسجام و اتحاد داخلی مفهوم «ملت» را بکار میگیرد. این مفهوم سرچشمهٔ بسیاری از مشکلات عربی ما است و عامل عمده ای در سرگردانی جوان عرب شده است. بسیاری از مردم واز جمله نخبگان تحلیل ها و بررسی های نادرستی از اوضاع و شرایط ارائه میدهند و از ریشهٔ واقعی مشکلات غافل مانده است و رویاروی با مشکلات و معضلات فرهنگی را دشوارتر کرده است.

ناآگاهی جوان تحصیل کرده و بی اطلاعی نخبگان از این موضوع اجتماع عربی ما را به پرداخت هزینه های زیادی مجبور کرده است و نیازمند معرفی راه حل مناسبی از سوی متفکران عرب است. متاسفانه فرهنگ و ذهن عمومی عرب از توسعه و رشد سیاسی باز مانده است و **فرهنگ عمومی عرب فاقد احساس قومی و ملی است و ذهن و احساس عرب برمبنای معیارها و مفاهیم مذهبی و دینی پرورش یافته است و در روابط و معاملات خود موازین و مفاهیم «امت اسلامی» را به عنوان اصل و مبنا قرار میدهد و مطابق احساس دینی و اشتراکات مذهبی خود با جامعهٔ ایرانی و نظام حاکم درایران رفتار میکند.**

عرب بانگرش دینی خود اصل «امت اسلام» را منشأ و منبع الهام خود قرار داده است و در ارتباط خود با ایرانی او را شریک مذهبی خود می بیند و براساس این احساس ایرانی را برادر خود تصور میکند و به او اعتماد میکند و او را دوست دارد. اما ایرانی مطابق رویکرد «ملی رضاخانی» با عرب تعامل میکند و ارتباطات خود را براساس تفاوتها نژادی و معیارهای «ملی» تنظیم میکند. برادری و اخوت از مظاهر «امت اسلام» است که در نظام سیاسی ایران طرد گردید. جوان عرب مطابق ارزشهای دینی «امت اسلام» و اشتراکات مذهبی با ایرانی رفتار میکند و ایرانی را فارغ از نژاد، رنگ پوست و زبان میشناسد. بنابراین ایرانی عرب را یک هموطن در نظر نمیگیرد و هرگز به عرب اعتماد نمیکند و عرب را فاقد احساس می میداند. احساس ملی در نظر ایرانی به اشتباه ترجمه شده است و به یعنی پذیرش و قبول فرهنگ و زبان ایرانی تلقی میگردد به این دلیل عرب و ترک نه تنها هموطن نیستند که با ایرانی بیگانه هستند. ناآگاهی از مفاهیم سیاسی و اجتماعی در جهان معاصر عامل عمده ای در عقب ماندگی متفکر و متفکر عرب است. عدم اطلاع از تحولات سیاسی و ناآگاهی از نحوهٔ شکل گیری این عوامل باعث شده است که محیط عربی ما از حقایق و واقعیات متعددی غافل بماند و این عدم آگاهی منجر به عقب ماندگی و بیگانگی جوان عرب ما با ماهیت مشکلات شده است. بسیاری از جوانان عرب از ماهیت و ریشهٔ مشکلات سیاسی و اقتصادی اطلاع ندارند در نتیجه نمی توانند راه حل مناسبی را برای درمان مشکلات سیاسی و فرهنگی ارائه نمایند. **بنابراین بزرگترین چالش فرا روی اقلیت قومی عرب چالش ملی است چرا که جوان عرب احوازی و اقلیت قومی عرب هنوز نتوانسته اند به مرحله توجه به ارزشهای قومی خویش برسند.** در حالیکه ایرانی از دوران پهلوی توجه به ارزشهای ملی خود را آغاز کرده و این جامعه اکنون براساس ارزشهای ملی خویش عمل میکند. اما عرب پر مرحلهٔ ارزشها و هنجارهای مذهبی و دینی باقی ماندخ است. از اینرو اقلیت قومی عرب میان دو نوع ارزش متعارض رها شده است که یا باید فرهنگ و ارزشهای عربی و محلی خود را از دست بدهد یا **شیعهٔ ملی**[62] ایرانی را با ارزشها، الگوها و رویکردهای ایرانی بپذیرد. امروزه جوان عرب تحت فشار تبلیغات شدید دولتی ایستاده است که یا **شیعهٔ ملی** (اسلام ایرانی) را قبول کند یا تحت فشارها و استرس برچسب **وهابیت** قرار گیرد و از همه امتیازات سیاسی و اقتصادی محروم شود و به حاشیه رانده شود. این جوان میان قبول این شکل از اسلام یا مواجه با اتهام وهابیت دچار تعارض و تضاد شده است.

اولین پیامد تضاد فرهنگی ظهور دوگانگی ارزشی در مقابل جوان عرب است و این جوان با دو نوع ارزش متضاد و متناقض مواجه شده که در یک طرف شیعه ملی قرار گرفته و در طرف دیگر ارزشهای قومی و عربی قرار گرفته اند. این دو نوع ارزش متضاد جوان عرب را در تقابل با دو نوع انتخاب متناقض قرار میدهد یکی فشارهای نژادی–ملی ایرانی است که جوان عرب بیش از هر زمان دیگر فهمیده است که ایرانی با نگاه ملی به عرب نگاه میکند و با عرب سامی هیچگونه اشتراکات نژادی و قومی ندارد و عرب را فاقد احساس ملی میداند از سوی دیگر جاذبه های مذهبی– شیعی که جوان عرب را به سوی خود جذب میکند. این تضاد منجر به ایجاد دوگانگی در رفتار و عمل جوان عرب شده است و **عملکرد فرد عرب را دچار تضاد نموده است و او را متحیر و سرگردان گذارده است و رفتار روزانه او را تحت تاثیر قرار داده و تردید رفتاری آشکاری را بر عملکرد اجتماعی او تحمیل نموده و تصمیم گیری او را تحت تاثیر قرار داده است.**

---

[62] شیعهٔ ملی اصطلاح معروف دکتر علی شریعتی است که در توصیف شیعهٔ صفوی–ایرانی بکار میبرد.

کـدام الـگـو کـدام راه

اشتراکات مذهبی جامعه عرب ما با ایرانیان یکی از چالشهای عمده جوان عرب است. اگر جوان عرب در ایران مطابق ارزشهای مذهبی و دینی خود عمل کند بازنده این معادله خواهد بود زیرا ایرانی براساس ارزشهای ملی و قومی عمل میکند یعنی ایرانی فراگرفته است که مطابق نگرش سیاسی و ملی خود به جهان اطراف نگاه کند و چون قومیت جوان احوازی با قومیت فارسها تفاوت دارد از اینرو عرب فاقد احساس ملی میشود و در ردیف ایرانیان قرار داده نمیشود. براین اساس عرب هم باید به ایرانی از منظر قومی نگاه کند و براساس رویکرد سیاسی ملی و قومی با ایرانی برخورد کند و در روابط خود از اشتراکات مذهبی استفاده نکند. اما فرهنگ و ذهن عمومی عرب از توسعه و رشد سیاسی باز مانده است و عرب برمبنای معیارها و مفاهیم مذهبی و دینی پرورش یافته است و در روابط و معاملات خود موازین و مفاهیم «امت اسلامی» و دینی را به عنوان اصل و مبنا قرار میدهد و در روابط خود با ایرانیان اشتراکات مذهبی را مبنا قرار میدهند و ایرانیان را برادر مذهبی خویش در نظر میگیرد در حالیکه ایرانی مطابق معیارهای قومی و ملی عرب را بیگانه با خویش احساس میکنند.

الگوی قالب و رایج در جهان امروز الگوی ملی است که پس از قرن نوزدهم و حاکمیت مدل دولت–ملت به ادبیات سیاسی جهان راه پیدا کرد. ایرانی پیش از انقلاب و در دورۀ پهلوی آموخت که براساس ارزشهای ملی به جهان نگاه کند و با عرب و ترک و سایر قومیتها براساس ارزشهای ملی برخورد کند. اما عرب به دلیل تأخر سیاسی و محیط سنتی خویش هنوز براساس ارزشهای دینی و مذهبی پرورش می یابد و به مرحله عملکرد ملی نرسیده است. در واقع اگر عرب براساس الگوهای دینی و مذهبی به ایرانی نگاه کند بازنده اصلی این معادله خواهد بود و برای آنکه بتواند ارزش و اعتبار خویش را حفظ نماید باید الگوها و ارزشهای قومی خود را فعال نماید تا بتواند در این دنیا و این محیط زندگی کند.

برجسته ترین نتایج رویکرد ملی و قومی حفظ اتحاد و انسجام براساس ارزشهای نژادی و ملی است. **چراکه عمل بر اساس معیارهای مذهبی باعث جدایی ملت عرب به شیعه و سنی میشود**. در حالیکه ایرانی با عبور از این مرحله توانسته است براساس معیار ملی–ایرانی خویش مسیحی، یهودی، سنی و شیعی را به دور محور ملی جمع نماید و اتحاد خویش را قوی تر نماید. عرب با حرکت در این مسیر میتواند زمینه اتحاد شیعه و سنی را فراهم نماید. اما این رویکرد هرگز نتوانسته است در میان عرب حاکم گردد. کشور عراق، کشور لبنان و سوریه در نتیجه عمل براساس معیار مذهبی به فرقه های مذهبی متعددی تقسیم شده است و شاهد جنگهای مذهبی زیادی شده است.

عملکـردهای سنـتی جوان عـرب

جوان عرب علیرغم تحرکات گستردهٔ سیاسی، فرهنگی و حتی اعتراضی هنوز نتوانسته است جایگاه خود را همانند جوانان سایر اقلیتهای قومی ارتقاء دهد. در این میان جوانان ترک و بلوچ دارای انسجام بیشتری هستند و نسبت به جوانان عرب در عمل و اندیشه موفقتر ظاهر شده اند. شواهد و آثار موجود نشان میدهد که بسیاری از اعمال و واکنشهای نخبگان و تحصل کردگان عرب تحت تاثیر سیگنال سنت است و نویسنده و جوان نخبهٔ عرب در باتلاق سنت گرفتار شده است و نگرش سنتی بر رفتار و عملکرد آنها تاثیر گذارده است و باعث رواج و انتشار برخی ناهنجارهای اجتماعی شده است و باتوجه به به فعالیتهای شبانه روزی این جوان نتوانسته است هیچ هدفی را محقق سازد. چراکه جوان عرب از این نکته غافل است که بطور غیرمستقیم در دام سنت گرفتار شده است و برای رهایی جامعه ابتدا باید خود را از دام سنت رها نماید. یعنی جوان عرب هنوز خود را در چهارچوب ذهنی سنت محصور نموده است و هنوز نمیتواند خود را از اسارت عادات گذشته نجات دهد. جوان عرب با اتخاذ چنین روشی خود و محیط خود را در عقب ماندگی باقی میگذارد. این شیوه جوان عرب احوازی را در جهت دیگری هدایت نموده و او را وارد موضوعاتی نموده که نه تنها بیشتر جنبه تفریح و سرگرمی دارد که باعث تقویت چهارچوب سنتی شود و محیط عرب را در محرومیت و عقب ماندگی فرو برد تا منابع عرب را غارت کند و فرهنگ و زبان فارس را جایگزین زبان و فرهنگ خود سازد. جوان عرب با غفلت از نوع و نحوه عملکرد صحیح در احیای چراغ روشنگری به روشهایی توسل میجوید که نه تنها نمیتواند نتایج مطلوبی را در تغییر جامعه کسب کند که حرکت و تغییر محیط عربی را به تاخیر میاندازد و سکون اجتماعی و رکود فکری را به جامعه تزریق میکند.

شـــعــر

یکی از شایعترین مواردی که جوان عرب احوازی برای تقویت روح عربی و حفظ میراث گذشتهٔ خود برگزیده است شعر است. امروزه شعر به سلاح قدرتمند جوان عرب در مقابله با تهاجم فرهنگی ایرانی تبدیل شده است. سایتها و شبکه های اجتماعی در فضای مجازی فرصت مناسبی را در اختیار جوان عرب داده است تا با شعر بتواند میراث گذشته خویش را احیاء نماید. غافل از اینکه شعر و شاعری از مظاهر زندگی سنتی هستند که در مضیف شیخ سروده میشود و با قهوهٔ شیخ خوانده میشود. حتی مذهبیون خیانتکار احوازی نیز دراین مسیر گام برداشته اند و دکان شعر براه انداخته اند و شعر را برای احیای میراث شیعه متصوف یونانی بکار گرفته اند. در واقع ورود جوان عرب به دامان شعر موجب تقویت ابعاد زندگی سنتی میشود. غافل از اینکه که رسالت شعر تنها تقویت ابعاد سنتی زندگی عرب است که بیش از آنکه به تغییر و رشد فکری کمک کند به شیخ و سید ارزش میدهد و بُعد عاطفی و احساسی جامعه را تقویت میکند. در این شرایط فکر بی ارزش و متفکر به حاشیه رانده میشود.

همانطورکه همه جوانان و حتی مردم عرب احوازی توجه دارند شعر و شاعری به شدت در میان جوانان رواج پیدا کرده است. به همین دلیل است که دولت جمهوری اسلامی شعر عربی را به لیست برنامه های تلویزیونی خود را افزوده و از این طریق توانسته است موافقت بسیاری از عربهای احوازی را جلب نماید. همان صدا و سیمایی که ارزشهای ایرانی را درمیان جامعه عرب احوازی ترویج میکند و **عبّدان** را آبادان و **خفاجیة** را دشت آزادگان و **فلاحیة** را شادگان تلفظ میکند و کشورهای عرب منطقه را با لفظ العدوا خطاب میکند. اگر شعر و شاعری برای جامعهٔ عربی ما منفعتی داشت آیا این صدا و آن سیما به مقابله با شعر و شاعر روی نمی آورد. زبان و شعر از عملکردهای سنتی جوامع عربی هستند که از مظاهر عیاشی و شب نشینی به شمار می آیند که نه تنها به رشد فکری جامعه کمک نمیکند که اجتماع سنتی ما را به خواب میبرد و این فرصت پیش آمده برای حرکت به جلو را متوقف میکند. شاعر عرب با رویکرد سنتی خود نه تنها خدمتی نمیکند که بر حفظ و حمایت از ساختار سنتی محیط تاکید میکند. جوان عرب احوازی تصور میکند که با سرودن اشعار حماسی و سیاسی میتواند از تضعیف و زوال زبان عربی جلوگیری کند و از سوی دیگر احساس عمومی جوان عرب را برعلیه نظام حاکم تحریک کند و مردم را برای انقلاب برضد حاکمیت به خیابان بکشاند غافل ازانکه جامعهٔ سنتی در حصار زمان و مکان متوقف شده است و هزاران شعر و هزاران شاعر هم نمیتواند این جامعه را بیدار نماید. با نگاهی به جریانات و جنبشهای عربی مشاهده میشود که هیچ شاعر و شعری نتوانسته است حتی یک نفر را به خیابان بکشاند و یا تغییر کوچکی ایجاد نماید.

امروز مظاهر سنتی در اجتماعات عربی ما درحال زوال و نابودی هستند. جناب آقای شیخ فاسد شده است و سید راه نجات مذهب را درخیانت به مردم و خدمت به دستگاه ایرانی یافته است. این شرایط فرصت بزرگی را در اختیار جوان عرب قرار داده است تا برای همیشه جامعه از وجود این عوامل پاک گردد و جامعه به سمت ارزشگذاری و توجه به متفکر، نویسنده و روشنفکر خود هدایت شود. جمع کردن مظاهر سنتی و مدرن با یکدیگر هرگز ممکن نیست، چراکه شیخ و مذهبی قدرت تحمل متفکر و روشنفکر خود را ندارد و وجود مصلح اجتماعی، متفکر و روشنفکر را تهدیدی برای وجود خویش تلقی میکنند. بنابراین شاعر نباید شریک جرم همان شیخ فاسد و مذهبی خیانتکار شود. عملکرد شعر محدود به حفظ محیط سنتی میشود و باعث میشود که بخش عمده ای از استعداد و توان نخبگان، نویسندگان و متفکرین عرب در سرودن اشعارعربی هدر رود تا جائیکه ابداعات هنری و فکری جوانان عرب تنها در بخش ادبیات و شعر متمرکز شده و درهر یک ساعت شاهد تولد چند شاعر عرب در اجتماعات عربی هستیم که وجود این تعداد شاعر و این انگیزه نشانگر بازگشت جامعه بسوی احیای ارزشهای سنتی خود است که از تحول و تغییر جامعه جلوگیری میکند و جامعه را در رکود فکری و انجماد سنتی خویش نگاه میدارد و بیش از همه خدمت ارزشمندی به جمهوری ایدئولوژیک اسلامی ارائه شده است.

سهن گفتن به زبان عربی یک نوع شعرگویی است. زبان عربی نه یک زبان که چندین زبان در بطن خود دارد. لذا سرودن شعر به بان عربی کار دشواری نیست. . شعر از مظاهر جامعهٔ سنتی است و در جامعهٔ مدرن رسالت و ارزش شعر کارکرهای طبیعی خود را از دست میدهد. بنابراین جوانان و شعرای عرب میتوانند قریحه شعری خود را درنگارش کتابهای داستان کوچک عربی با مضامین اجتماعی و محتوای تاریخی بکار گیرند. در واقع تنها رسالت و اهمیت شعر در دوران گذر به احیای زبان مادری محدود میشود که این نقص را میتوان از طریق نگارش کتابهای عربی، ترجمه کتاب به زبان عربی و حتی انتشار اشعار سایر شعرای عربی انجام داد. یعنی جوان عرب با تمرکز بر روی انتشار کتابهای عربی و یا ترجمه کتاب به زبان عربی جای شعر را پرکند تا به احیای زبان مادری کمک کند. چراکه زبان شعر زبان سنگینی است و بسیاری از مردم قدرت درک اشعار را ندارند در حالیکه انتشار کتابهای عربی، داستان کودکان، کتابهای تاریخی میتواند تاثیرات عمیقتری را روی ذهن عمومی جامعه داشته باشد. از همه مهمتر میتواند باعث تقویت اندیشه و رواج تفکر در جامعه شود.

جوان عرب باید بداند که هزاران سال سرودن شعر به عرب هیچ نتیجه ای نداده است بلکه افسار مضیف را بر گردن عرب انداخته و لیوانک قهوه را در دست فرزند شیخ سپرده و این جامعه را تنبل تر و عیاشتر بار آورده است. به همین دلیل وقتی که غربی این راز را فهمید نه تنها برای عرب قهوهٔ برزیل را آورد که برای صرف قهوه با عرب نشست و منابع او را غارت کرد. در این کشور نیز دولت مرکزی نیز برای ارضای عرب دله های قهوهٔ بزرگ را در فلکه ها و چهار راه آویزان کرده تا ساختار سنتی محیط عرب تغییر نکند و عرب بازهم در خواب فرو رود و منابع او توسط چپاولگر تهرانی، اصفهانی و رشتی غارت شود. اینچنین است که جوان عرب با وجود شعر، شاعر، دله، شیخ و مذهبیون خود همچنان تنها مانده است و دولت با امکانات وسیع تکنولوژیک خود همهٔ راهها را به او بسته است و با استفاده از سیاست زندانها، اعدامهای سیاسی این جوان خواهان تغییر را در فشار سیاسی شدیدی رها کرده است. اما آن دولت و این رژیم ایدئولوژیک از کتاب، آزادی اندیشه، جامعه مدرن و تغییر میهراسد و در این میان روشنفکر و متفکر دشمنان رژیمهای ایدئولوژیک هستند.

تغییر مذهب

اما این جوان همچنان راه مقابله را در پیش گرفته و تسلیم نمیشود و برای انتقام از نظام دینی حاکم دوباره روشی را انتخاب کرده است که بهتر از شعر نیست و راهی را انتخاب نموده که دوباره او را در آغوش سنت قرار میدهد. معمولا برای مقابله با رژیمهای مذهبی و ایدئولوژیک باید از تاکتیک **آزادی اندیشه** استفاده کرد. یعنی جوان عرب برای زیرسؤال بردن این رژیم باید به مباحثی روی آورد که زمینه را برای تضعیف ایدئولوژی حاکم فراهم سازد و کتابها و آثاری را در سطح جامعه منتشر نماید که بتواند انحرفات و خرافات شیعه را زیر سوال ببرد. برخورداری از زبان عربی میتواند این جوان را به تحقیق در عرصه مذهب هدایت نماید تا با ترجمه و معرفی کتابهای مذهبی به مقابله با شیعه اقدام نماید. ثبات و قوام این رژیم به مذهب شیعه است و مقابله با مذهب شیعه به منزله مقابله با رژیم حاکم و تضعیف این رژیم است. در طول مدت تحقیق خود با آیات و مستندات قرآنی فراوانی برخورد نمودم که انتشار آنها در جامعه بنیان این مذهب را از هم میپاشد و مشروعیت شیعه را خدشه دار میکند. مانند مسئله اهل بیت در قرآن، آیه ولایت، مسئله امام زمان شیعه، معصومیت اهل بیت و سایر مسایلی که میتواند ماهیت واقعی شیعه را بر باد دهد.

جوان پرانرژی و ناآرام عرب برای مقابله با رژیم حاکم مذهب خود را تغییر میدهد و به گمان خودش اینبار کار بزرگتری را انجام داده است. البته ذکر این نکته بسیار ضروری است که تغییر مذهب امری فردی است و هرکس بنا به علاقهٔ خود میتواند مذهب خود را تغییر دهد و بازگشت جوان عرب به دامان اسلام محمد بن عبدالله (ص) تصمیمی درست و اقدامی شجاعانه است. اما نباید از تغییر مذهب به عنوان ابزاری برای مقابله با رژیم حاکم استفاده کرد چراکه چرخش مذهبی فرد هیچ تاثیری بر روی شرایط حاکم بوجود نمی آورد چراکه در کشور ایران بالغ بر چند میلیون سنی زندگی میکنند که مورد تبعیض آشکار و سازماندهی شدهٔ رژیم حاکم هستند. **جوان عرب باید این نکته را در ذهن خود نهادینه سازد که هویت عربی او مورد تهاجم است و عرب تحت نام عرب سنی و عرب شیعی مورد تبعیض آشکار ایدئولوژی حاکم است**. اما چون تبعیض و استثمار بر روی جوان عرب فشار وارد میاورد در نتیجه ضعفهای عملکرد سنتی این جوان او را به کار ایدئولوژیک هدایت میکند که هیچ نتیجه ای را برای ایشان به بار نمیآورد. جامعهٔ سنتی بر عملکرد جوان عرب تاثیر گذاشته و اخلاق، رفتار و گرایشات سیاسی او تحت تاثیر قرار داده است و موضعگیریهای او را در قبال دولت و حاکمیت به شکل ابتدایی و ساده تبدیل کرده است. موضعگیریهای ساده و ابتدایی در امور سیاسی منجر به موفقیت فرد نمیشود وهمهٔ واکنشهای و تحرکات این جوان بی گناه را بی اثر میسازد. باورهای سنتی جوان عرب نقش متفکر و نویسندهٔ عرب را در مبارزه با رژیم استعمارگر ولایت فقیه محدود کرده است. به همین دلیل برای حفظ ارزشها و باورهای سنتی به کار سرودن اشعارعربی روی آورده است و با

بکارگیری ابزار تغییر مذهب به جنگ مذهب شیعه رفته است. غافل از آنکه قومیت او باعث شده که همسایه اش و همکلاسیش او را از خود براند و این قومیت ماست که باعث رنجش عجم میشود. از دلایل عمدهٔ ظهور این ناهنجاریها و اتخاذ چنین موضع گیریهایی بی توجهی به اهمیت فکر و ارزش اندیشه و فقدان روشنفکر درجامعه است. هزینهٔ غیبت روشنفکر درجامعه از فاجعهٔ خیانت روحانیون و شیوخ عرب کمتر نیست.

استفاده از مذهب برای مقابله با رژیم حاکم در ایران نشانگر تاثیر و غلبه رویکرد دینی بر فکر و عملکرد عرب است. جوان عرب بیش از اندازه بر رویکرد دینی اصرار دارد و حتی در مبارزه خود تلاش میکند تا این ابزار به کار گیرد. درحالیکه نقش ابزار قومیت در مقابله با ایرانی باعث منزوی کردن ایرانی در منطقه میشود. تاکید بر قومیت عربی در تقابل با قومیت فارس میتواند همه عربها را در کنار یکدیگر قرار دهد و در مقابل ایرانی قرار دهد. توجه به قومیت میتواند عرب شیعه و عرب سنی را در مقابل ایرانی قرار دهد. اما توجه به مذهب و عمل برمبنای مذهب به ایرانی فرصت بیشتری داده تا از شیعه عرب در منطقه برعلیه عرب استفاده کند. همچنانکه ایرانی در یمن، لبنان و عراق از شیعه عرب برعلیه عرب استفاده میکند و با بکار گیری شیعیان عرب امنیت و ثبات منطقه را برهم زده است. از اینرو جوان عرب باید با تکیه بر ارزشهای قومی وارد معرکه شود و ایرانی را با لباس و فرهنگ خود منزوی سازد. از سوی دیگر عمل برمبنای مذهب به سادات و مذهبیون عرب بیشتر فرصت و قدرت ظهور میدهد و ظهور این طبقه در اجتماع عربی ما به منزله حضور طبقه حاکم در تهران و افزایش خیانت و استمعار منابع داخلی عرب است.

در جامعه ای که شیخ و روحانی هرکدام به شیوهٔ خود به کار خیانت مشغول هستند و نخبگان تحت تاثیر سیگنالهای سنت دچار سرگردانی و تحیر شده اند چگونه روشنفکر میتواند جایگاه خویش را باز یابد. طبقه سیاسی و نخبگان عرب بدون توجه به ارزش اندیشه در دام مسایل ثانوی گرفتار شده اند که تنها بر میزان آشفتگی و سرگردانی جامعه افزوده است. طبقه سیاسی و نخبگان عرب سالهاست که بازیچه عوامل سیاسی شده اند و نتوانسته اند یک حرکت هدفمند و منظم را سازماندهی کنند. به این دلیل اکثر فعالیتهای این جوانان جذبه جنگ با رژیم حاکم دارد. البته جنگ با رژیم حاکم در این شرایط غیرممکن است. جوان عرب احوازی فاقد برنامه، ابزار، سرمایه و مکان جغرافیایی مناسب مانند کوهستان یا جنگل است و هرگز نمیتواند با این رژیم تا دندان مسلح وارد جنگ شود. اما این جوان میتواند با این رژیم مقابله کند. مقابله عبارت گسترده تری است که میتواند راهکارها و روشهای متعددی را در اختیار فرد بگذارد تا بتواند بر دشمن و حریف خویش فشار وارد کند و حریف را مجبور به پذیرش برخی خواسته های خود سازد. زیرا جامعه عرب احوازی هنوز درمراحل اولیه ولادت خویش است و مراحل ابتدایی تبدیل شدن به یک جامعه معترض را سپری میکند. از اینرو نخبگان سیاسی باید از این فرصت استفاده کنند و در مرحله اول تلاش کنند وجوه سنتی جامعه عرب را تغییر دهند تا میزان اشتزاکات ما با جمهوری اسلامی کمتر شود. به میزانی که این جامعه سنتی است به همان اندازه میزان موفقیت جوان عرب در اعتراضات خویش کاهش پیدا میکند. زیرا شیخ. مذهبی، سید، شعر و مذهب از مواردی است که وجه سنتی جامعه عرب را تقویت میکند وجود محیط سنتی فضای مناسبی را برای رشد وادامه حیات ایدئولوژی مذهبی فراهم میآورد. چراکه ایدئولوژیها نمادی از جوامع سنتی و اشتراکی هستند.

رشد سیاستزدگی به جای رشد سیاسی

سالها از تحرکات و اعترضات مردم احواز میگذرد اما این تحرکات نتوانسته است تاثیرات قدرتمندی را روی جامعه بگذارد و بخش بزرگی از جامعه احوازی نتوانسته است با این اعتراضات و تحرکات هماهنگ شود. جوان عرب احوازی نیازمند حمایت این جامعه است و بدون حضور این جامعه و مشارکت مردم نمیتواند نتایج قابل توجهی را محقق سازد. حضور مردم در همه اجتماعات و اعتراضات جهانی رمز بقای یک حرکت و عامل قدرتبخشی به اعتراضات بوده است. رژیمهای حاکم در همه نقاط جهان برای مقابله با حرکتهای اعتراضی و جنبشهای مردمی از ابزارها و روشهای متعددی استفاده میکنند. از جمله این روشها استفاده از برچسبهای سیاسی است. از آنجا که جامعه عربی ما به شدت مذهبی است و همه امور، مسایل و نگرشهای خودرا با دین و مذهب تفسیر و توجیه میکند. لذا رژیم حاکم برای مقابله با تحرکات جوانان احوازی از برچسب وهابیت استفاده میکنند تا این حرکت اعتراضی را عقیم سازد. چراکه اکثریت جامعه احوازی را شیعه ایرانی تشکیل میدهد. این برچسب باعث شده است که جوانان شیعی از این تحرکات فاصله بگیرند و این اعتراضات تنها بوسیله بخش خاصی از جامعه هدایت شود. از اینرو تقویت ساختارهای فکری و علمی میتواند زمینه مقابله با این پاتک سیاسی را هموار سازد. اما وقتی جامعه عرب و عملکرد جوان عرب در بستری از سنت حرکت میکنند مقابله با این رژیم دشوارتر خواهد بود.

عدم رشد آگاهی سیاسی و فکری در این جامعه پیامدهای متعددی را متوجه این قومیت نموده است و زمینه را برای شکل دادن سیاستزدگی هموار نموده است. سیاستزدگی نوعی فعالیت غیر هدفمند است که با غوغا و هیجان سیاسی همراه است و افراد مطابق هیجانات و احساسات عاطفی خویش در مورد خواستن یا نخواستن و دوست داشتن یا دوست نداشتن عمل میکنند و بدون در نظرگرفتن پیامدها و عواقب کار خویش وارد عمل میشوند. بطوریکه سالها از عمر اولین جرقه بزرگ در احواز میگذرد اما هیچ سازمان، نهاد، مؤسسه و یا مرکزی عربی تاکنون شکل نگرفته است که بتواند اهداف، معانی، دلایل، استراتژی، روشها و راهکارهای این جریان را برای جامعه و مردم تعریف و تبین نماید. عدم وجود یک خط فکری، یک مسیر معین، و یک هدف واضح باعث شده است که عملکردها و مواضع داخل و خارج در یک ناهماهنگی و تناقض پیش رود. عدم وجود یک هدف واحد و روشن و عدم تبین راهکارها و روشهای مقابله باعث اقدام یکجانبه بسیاری از جوانان در داخل شده است. این جوانان بدون داشتن پشتوانه فکری و سیاسی و تنها با بکارگیری عواطف و احساسات ضد حکومتی خویش اقدام به دور واکنشهایی میکنند که جام آنها را به خطر میاندازد.

از اینرو تحرکات و اعتراضات مردم و جوانان احوازی ابتدا باید از پشتوانه فکر سیاسی بهره مند شود و با تعریف اهداف، استراتژی ها به حرکت و اعتراض خویش مفهوم و معنا ببخشد. سپس با استفاده از تجربیات سایر گروهها و احزاب در سطح جهانی نحوه عملکردها و نوع روشها و ابزارهای خود را به جوانان معرفی کنند تا این جوان در قالب یک مسیر مشخص و هدفمند قرار گیرد. انجام این امور نیازمند برگزاری اجتماعات، صدور بیانه ها و تشکیل احزاب است. بازیهای سیاسی و ورود به هیاهوی رسانه ای و غوغای تبلیغاتی تنها عامل کسب شهرت برای افراد خاصی است و هیچ تاثیری در تحرکات و اعتراضات مردمی ندارد. امروزه نخبگان عرب احوازی سر بدون پشتوانه فکری و سیاسی در دام سیاستزدگی گرفتار شده اند و در این کانال و آن شبکه و این روزنامه میچرخند تا شهرت سیاسی کسب کنند. امروزه با وجود هزاران کانال تلویزیونی و شبکه های ماهواره ای فضای کافی برای این بازیهای سیاسی وجود دارد. اما جوانان و نخبگان سیاسی باید مراقب اعمال و رفتار خود باشند که هدف اول جامعه و مردم عرب هستند و بدون برنامه ریزی، برگزاری جلسات، و کنفرانسها، صدور بیانه ها نمیتوان عمل سیاسی کرد. اعمال و افعال سیاسی در هدفمندی و برنامه ریزی نشان داده میشود و دویدن به این شبکه و ظاهر شدن درآن شبکه نمیتوان کار سیلسی کرد.

عمل سیاسی با سیاستزدگی تفاوت دارد و برای آنکه احواز و احوازی سربلند شود نیازمند ایجاد تغییر درزمین بازی است. در جامعه شناسی به این اقدامات بنام بحران و اغتشاش نگریسته میشود که فاقد هدف، رهبری و زیرساختهای فکری و علمی است. رشد سیاستزدگی در نتیجه عدم رشد آگاهی سیاسی شکل میگیرد. آگاهی سیاسی از طریق مطالعه کتابهای تاریخی و علمی و انتشار مقالات سیاسی و مذهبی آغاز میشود که در نتیجه آن جریان روشنگری در جامعه شکل میگیرد. چون همه افراد جامعه نمیتوانند کتاب بخوانند و مقاله منتشر کنند. لذا این امور بوسیله طبقه نخبگان و وجود حداقل یک یا دو روشنفکر و نویسندۀ آگاه اداره میشود. یعنی روشنگری یک جریان آگاهی بخشی است که بوسیله روشنفکر و نخبگان یک اجتماع هدایت میشود که طی آن افکار، اندیشه ها و راهکارها در اختیار جامعه قرار داده میشود تا در مراحل بعد جامعه وارد عمل شود و از طریق برگزاری تظاهرات، اعتراضات گروهی و عملیات خرابکارانه بر رژیم حاکم فشار وارد آورند.

یکی از بزرگترین نقایص اعتراضات عربی احوازی عدم وجود روشنفکر و عدم شکوفایی جریان روشنگری است. اولین ویژگی یک روشنفکر قدرت ابداع و تولید فکری و قلمی است. وجود روشنفکر زمینه را برای تحرک فکری و جنب و جوش اجتماعی مهیا میکند. در این مرحله جامعه از سطح اغتشاشات به سطح تشکیل جنبش رسیده است. تشکیل جنبشها از پیش زمینه وقوع یک انقلاب است. در جنبش اعمال هدفمند و تا حدودی رهبری واحد است و میان افراد هماهنگی بیشتری وجود دارد. هرچند سخن از شرایط ایده آل نیست که سخن در تشریح نحوه رشد اعتراضات مردمی در یک جامعه و هدفمند شدن این حرکتهای اعتراضی است. آنچه مسلم است هدفمند شدن حرکتهای اعتراضی باعث افزایش میزان اثرگذاری بر روی رژیم حاکم میشود. هرچه سطح یک حرکت اعتراضی هماهنگ تر و هدفمندتر باشد میزان اثرگذاری آن بیشتر خواهد بود و این حرکت توسعه بیشتری پیدا خواهد کرد بطوریکه این حرکت میتواند از خارج از مرزها نیز عضوگیری کند. در هر صورت در اعتراضات عربی–احوازی پتانسیل لازم برای تبدیل شدن این حرکت به سطوح بالاتر وجود دارد اما این حرکت نیازمند متفکران و روشنفکرانی قدرتمندی است که بتواند با پیشنهادات و ایده های مؤثر و مفید خود افکار جوانان و نخبگان را تغذیه کند و آنها را رهبری و هدایت کند.

علیرغم وجود توان و ظرفیت فکری و علمی در میان جوانان متاسفانه عملکرد **این جوانان فاقد پشتوانۀ فکری و زیربنای علمی** است و همه اعمال و عکس العملهای این جوان برمبنای هیجان، احساسات و عواطف است و همۀ اقدامات و واکنشهای جوان بدون نتیجه گیری ملموس و یا اثر گذاری قابل توجه فراموش میشود. ذکر این نکته بسیار مهم است که جوان ما بداند که **فاقد زیرساختهای فکری و الگوی عملی** مناسب برای حرکت و فعالیت است. البته این ضعف تنها متوجه جوانان معاصر نیست که بخشی از این مشکل به گذشته باز میگردد. بخشی از فقدان ساختار فکری به گذشته باز میگردد که هیچگونه اقدامی در زمینه فکری و علمی صورت نگرفته است و همه اعمال و افکار در حوزه مذهب و سرودن شعر مصرف شده است که جوان امروزی به حال خود رها شد و امروز اینگونه تنها و فقیر ظاهر میشود. یکی از بزرگترین مشکلات اقلیت قومی عرب توجه بیش از اندازه مردم و جوانان به امور و مسایل زودگذر است که منشأ احساسی و عاطفی دارد. دلیل این رویکرد این است که این فاکتور در زندگی و فرهنگ ما رخنه کرده است و در خانواد و محیط بیشتر مورد استقبال قرار میگیرد.

اقلیت قومی عرب و فقدان روشنفکر

اصولا جامعه سنتی برپایهٔ سنن و رسوم اجتماعی اداره میشود و سنن و رسوم اجتماعی زیربنای عملکرد و رفتار فرد را در اجتماعات سنتی تشکیل میدهند. اما با گذر جوامع از سنت به مدرنیته، جامعهٔ سنتی با سادگی، کوچکی و انحصار خود نتوانست پاسخگوی پیچیدگی ها، تفاوتها و ناهمانندیهای فردی و اجتماعی باشد. بنابراین آن رسوم و سنن جای خود را به قوانین دادند تا فرد در جامعه براساس قوانین عمل کند. حاکمیت قوانین باعث تضعیف نقش سنت و آداب و رسوم قبیله ای میشود. دراین شرایط بسیاری از کارکردهای سنت به قوانین، نهادها، و تکنولوژی منتقل میشود. در اجتماعات عربی ما متناسب با این تحول بسیاری از کارکردها و نقشها به فرد واگذار میشود و علم و اندیشه ورزی به کمک فرد می آید در نتیجه نقش روحانی و شیخ کمرنگ میشود از اینرو متناسب با این تحولات و تغییرات باید نخبگان (در سیاست، اقتصاد، فرهنگ وعلم) و متفکران عرب فعالیت خود را آغاز کنند تا خلاء شیخ و مذهبی (روحانی) پرگردد و جامعه بتواند با موفقیت مراحل گذر خود را به سطوح بالاتر طی کند و به توسعه برسد.

بطور کلی کار در جوامع سنتی نیازمند عمل مضاعف است، افراد بیسواد هستند و مطابق عادات خویش زندگی میکنند و برپایهٔ تفکر و اندیشه ورزی زندگی نمیکنند. تغییر عادات اجتماعی یا گروهی همواره با مقاومت گروه یا جامعه مواجه میگردد. نگاهها و باورهای سنتی در طول زمان محافظه کار شده اند و تغییرات اجتماعی را با تاخیر میپذیرند. از سوی دیگر پدیدهٔ اجتماعی ذهنی و غیرقابل لمس است و دارای ماهیتی متغییر و متلون است که آنم را غیرقابل اندازه گیری میسازد یعنی پدیده های اجتماعی از یک فرد به فرد دیگر تفاوت دارند بنابراین تغییرات و اصلاحات اجتماعی بسیار حساس و دشوار هستند و نیازمند پرداخت هزینه های سنگینی هستند. از اینرو نخبگان و روشنفکران باید برای ایجاد یک تغییر کوچک بطور مضاعف کارکنند و در مقابل، شاید به هیچ نتیجهٔ ملموسی دست پیدا نکنند بنابراین اعمال و فعالیتهای اجتماعی نیازمند گذشت زمان، صبر، و حوصله است. جوانی که از همه امکانات، تجهیزات و سرمایه محروم است در برابر رژیمی قرار دارد که از همه انواع امکانات، توانائیها و سرمایه مالی برخوردار است. اما این جوان از سرمایه بزرگ اجتماعی برخوردار است و اجتماع عرب متعلق به او است لکن این جوان باید بداند که نحوهٔ عملکرد بسیار مهمتر از وسعت و گستردگی یک عمل است.

مقاومت و گریز در برابر تغییرات پیامدهای جبران ناپذیری را برای جامعه به همراه خواهد داشت و منجربه بروز تعارضات فرهنگی، بی نظمیهای اجتماعی، تولید فشارها و استرسهای روانی و اجتماعی میگردد. مانند وضع موجود دروقت حاضرکه درآن جامعه درحال پوست اندازی و ورود به مرحلهٔ جدیدی است، اما ایدئولوژی مذهبی و محافظه کار انقلاب آخوندی ازحرکت جامعه جلوگیری میکند وهزینهٔ های سنگینی را برای نگهداری وضع موجود پرداخت میکند تا به هر بهانه و هزینه ای وضع موجود را نگاه دارد و از تغییرات ساختاری درعرصهٔ اجتماعی و سیاسی و اعتقادی جلوگیری نماید. چراکه هرگونه تغییری جامعه را به سوی مدرنیته و صنعتی شدن پیش خواهد برد، جوامع صنعتی بر فردگرایی و آزادی استوار هستند که این تغییر میتواند حیات ایدئولوژیها را تهدید کند. ایدئولوژی ها در محیطهای سنتی و جمعی–اشتراکی زنده هستند و چون محیط سنتی محیطی اشتراکی و جمعی است، لذا بستر مناسبی را برای ایدئولوژی فراهم میآورد. عدم تغییر در کشورهای کوبا، کره شمالی و تاحدودی جمهوری اسلامی از همین علت نشأت میگیرد که تغییرات باعث ضعف و نابودی ایدئولوژی ها میشوند. درنتیجه رژیم حاکم در جمهوری اسلامی برای ادامه ایدئولوژی مذهبی خویش از تغییرات ممانعت میکند و جامعه را به سوی گذشته نگری سوق میدهد.

از اینرو رژیم حاکم در جوامع درحال گذر فرهنگ اقلیتهای قومی را مورد تهاجم فرهنگی قرار داده و همواره مترصد هرگونه ضعف و کاستی در واکنش اقلیتهای قومی نسبت به شرایط تحول و گذر است تا اگر اقلیتی موفق به سازماندهی

ارزشها و الگوهای فرهنگی خود نشد و نتوانست حرکت فرهنگی خود را هدایت نماید این اقلیت را در معرض تهاجم فرهنگی قرار دهد تا ارزشهای ملی و فرهنگی ایرانی را جایگزین فرهنگ قومی یک اقلیت سازد. بنابراین جوانان و نخبگان عرب احوازی کاملا آگاه باشند که برخی از اقلیتها به دلیل فقدان پتانسیل فکری و نیروی انسانی تاثیرگذار نمیتوانند شرایط تحول و گذار را بطور صحیح سازماندهی کنند. از اینرو در دام ارزشهای ملی جمهوری اسلامی گرفتار خواهند شد و فرهنگ و زبان قومی خود را فراموش خواهند کرد. در این شرایط جوان عرب احوازی باید بداند که محیطهای سنتی در درجهٔ اول در مقابل تغییرات مقاومت میکنند. اما روی هم رفته این محیطها قدرت مقابله و توانایی مقاومت در برابر شرایط جدید را ندارند و در صورت ترک این جامعه به حال خود ممکن است این تغییرات بوسیلهٔ رژیم حاکم کنترل شوند و جامعه به سمت دیگری هدایت شود و شکل دیگری به خود گیرد که با ارزشها و هنجارهای عربی متفاوت باشد و مانند شرایط کنونی منجر به بروز تضاد فرهنگی شود. هدایت حرکت این تحول در شرایط گذر از سوی نخبگان و متفکران عرب میتواند نسلهای آینده را از یک محیط مناسب و آرام برخوردار نماید و جوانان را از تضادها و تعارضات فرهنگی معاف سازد تا نسلهای آینده به درد و رنج این نسل دچار نشوند و هویت عربی خویش را حفظ کنند. از سوی دیگر با نشر آگاهی دایرهٔ دید جوان عرب توسعهٔ مییابد و جامعه میتواند بر روی پای خود بایستاد و از این طریق اقتدار و قدرت به جامعه باز گردانده خواهد و از استعمار اقلیت قومی عرب و استثمار منابع آن توسط رژیم متجاوز گر ایرانی جلوگیری شود. از اینرو اولین قدم در تغییرات و تحولات اجتماعی حمایت از **مصلح اجتماعی و روشنفکر مسئول** است.

مطالعه جریان روشنفکری در قرن نوزدهم و قرن بیستم در غرب میتواند اهمیت وجود روشنفکر را نمایان سازد که چگونه روشنفکران غربی در جریان تحول جوامع غربی از نظام فئودالی به لیبرالی و دموکراسی در دوران مدرن مدیریت کردند. در واقع نظام فئودالی متعلق به دوران تاریک قرون وسطی بود که از سیستمی سنتی و ایدئولوژیک تبعیت میکرد که پس از انقلاب صنعتی انگلیس و انقلاب سیاسی فرانسه از هم متلاشی شد روشنفکران غربی از طریق نگارش کتابها، ارائه نظریات جدید، تاسیس مکاتب فکری و فلسفی، اکتشاف و اختراع، تاسیس دانشگاهها و انتقادات روشن بینانه خود توانستند فرآیند انتقال و جریان تحول جوامع غربی از فئودالیته به جوامع مدرن را سازماندهی کنند.

معمولا جوامع در گذر از یک مرحله به مرحلهٔ دیگر دچار عوارض و ناهنجاری های زیادی میشوند که در مقدمهٔ آنها **گسست نسلی** است که در اثر گذر یک جامعه به مرحلهٔ بالاتر اتفاق میافتد که در آن یک نسل ممکن است پیوستگی و ارتباط فرهنگی، اجتماعی و زبانی خود را با نسل پیش از خود از دست بدهد و نسل ها در گذر زمان با یکدیگر بیگانه شوند. چراکه جوامع و اجتماعات در حال گذر ممکن است در اثر کنار گذاردن ارزشها و الگوهای فرهنگی و اجتماعی خود با ارزشها و الگوهای فرهنگی جدیدی مواجه شوند که با فرهنگ و جامعه خود متضاد باشد. از اینرو سازماندهی و کنترل سرعت و کیفیت گذر در جوامع و اجتماعات انسانی بسیار مهم است که این رسالت معمولا بر عهدهٔ افرادی گذاشته میشود که بتوانند با اتکا به قدرت ابداع و اتولید فکری خود این تحول را بصورتی منظم و هدفمند هدایت کنند تا میزان بروز معضلات و مشکلات اجتماعی کاسته شود و جامعه بتواند با حفظ بستر کلی خود به حرکت ادامه دهد. **بنابراین افرادی که در زمینه تولید و مدیریت فکری و مهندسی اجتماعی تبحر داشتند و در کار سازمان دهی تحول و تغییرات اجتماعی دارای مهارت بودند بنام «روشنفکر (Enlightenment)» معروف شدند.** این افراد با نبوغ علمی و تولید فکری خود به جوامع کمک میکنند و تغییرات اجتماعی و تحولات فرهنگی را سازماندهی میکنند تا این تغییرات و تحولات در زمان اندک و با صرف هزینهٔ کمتر هدایت شوند و جامعه و فرد دچار کمترین هزینهٔ اجتماعی وفرهنگی شود. این افراد با تولید فکری خود مشکلات و عقب ماندگی های فرهنگی و اجتماعی را شناسایی میکنند و بار استرسهای روانی، اجتماعی و استرسهای سیاسی را کمتر میکنند و ازاین طریق به اجتماعات

زندانی سیاسی عرب نماد تغییر

یکی از دوستان بنده به دلیل مشارکت در فعالیتهای سیاسی در احواز دستگیر شد به جرم نامعلومی به ۱۵ سال حبس محکوم شد. ایشان همانند بنده اهل روستا است. در یکی از مرخصی های خود به شهر میآید. این جوان فقیر اما با استعداد عرب که توانایی خرید وسیلهٔ نقلیه را نداشته است همانند بنده برای بازگشت به روستای خود مجبور میشود در کنار جاده ها بایستد تا شاید رهگذری او را سوار کند. مطابق معمول یک روز زمستانی از شهر به روستای خود باز میگردد هوا بارانی بود و این جوان منتظر ماشنی بود تا به خانه باز گردد که ناگهان باران سختی شروع میشود، پس از چند لحظه ماشینی از راه میرسد. وقتی که راننده این جوان را در زیر باران مشاهده میکند برای سوار کردن ایشان میایستد جوان عرب با اشتیاق به سوی ماشین میدود تا سوار شود اما ناگهان راننده با دیدن چهرهٔ این جوان با سرعت از کنار او میگذرد و او را در زیر باران و سرما رها میکند.

صد البته این راننده غریبه نبود او کاملا برای دوست ما آشنا بود و هم گوشت، همخون و هم استخوان او بود. زندانی سیاسی عرب برای آنکه خود را از سرما و باران حفظ کند سرخود را در زیر لباس خود فرو میکند رانندهٔ ماشین در لحظات اول ایشان را نمی شناسد و برای او میایستد اما بعد که آن زندانی لباس خود را کنار میزند تا سوار ماشین شود چهرهٔ او بوسیلهٔ پسر عمویش شناسایی میشود. رانندهٔ ماشین پسر عموی زندانی خود را میشناسد و از شدت ترس پسر عمومی خود را در زیر باران رها کرده و فرارمیکند. راننده از ترس سیاسی بودن این جوان میگریزد. رژیم حاکم این ترس و این وحشت را درمیان مردم منتشر نموده است و محیط عربی ما تحت تاثیر این سیاست ترسیده است. چون این محیط سالهاست تحت تاثیر فرهنگ و تاریخ عجم همه ارزشها و سمبلهای خود را از دست داده است و در نتیجه این شرایط شیخ خیانتکار شده و مذهبی برای امرار معاش خود معامله میکند و برای حفظ منافع خویش ترس میخرد و در بیابان این ترس را با خود حمل کرده است به گونه ای که یک انسان نیازمند را زیر سرما و باران رها میکند. در این لحظات زندانی سیاسی عرب از همهٔ کارهایی که در گذشته کرده بود پشیمان میشود. او امروز میبیند که پسر عمویش او را در کنار جاده ها و در بیابان تنها رها میکند. پیش از سوار شدن او خوشحال بود که در بیابان پناهگاهی پیدا کرده است و در سرمای زمستان و در شدت باران کسی برایش ایستاده، کسی او راصدا میکند امید به سراعش آمده تا او را نجات دهد. اما جوان عرب با مشاهدهٔ واکنش راننده چون دیواری فرو میریزد و وقتی که عکس العمل و رفتار همخون و هم گوشت خویش را می بسند پشیمان میشود بدنش بی حس میشود و سوز سرما و باران را فراموش میکند. چراکه او زندگیش را برای این مردم قربانی کرده بود و ریشه های سبز حیاتش و درخت نونهال جوانیش را به خاطر احقاق حقوق این مردم در پشت میله های زندان جمهوری خمینی خشکانده است تا این مردم عزت پیدا کنند تا این قوم سبز شوند، و امروز در کنار جاده خوشحال میشود که کسی از میان همین مردم میایستد و کسی آمده است تا حداقل لباس گرمی رادر میان سرما برتن او بگذارد، کسی پیدا شده است که در کنار او بایستد. او خوشحال بود که مردم در کنار او ایستاده اند تا فداکارهای او را تنها با سوار کردنش جبران کنند. اما ناگهان پناهگاهش به آتش کشیده میشود و فشار خیانتها قلب او را میشکافد و خون را از زیر ناخنک انگشتانش به جوش می آورد. در این لحظه شکنجه های جلادان گمنام امام زمان در ذهنش مجسم میشود و میله های زندان را درمقابل چشمانش قرار میگیرند. دنیایش تاریک میشوند و سیاهی اتاق انفرادیش در آسمان تجلی پیدا میکند پس می نشیند و گریه میکند که چرا از زندان بازگشته است چرا در زندان نمی ماند وقتی که اینچنین درمیان این مردم جایی برای برای خود پیدا نمیکند.

البته بحث بر سر ترس نیست بحث بر سر ناآگاهی و عقب ماندگی یک قوم است. امروزه مردم براساس منافع خود می ترسند و میزان ترس و زمان ترس را منافع معین میکنند. فکر و اندیشه در این جامعه نتوانسته اند ارزش حقیقی خود را بدست آورند. بنابراین گمان نکنید که این مردم ترسیده اند و این واکنش ها فریبتان ندهد مردم نمی ترسند همین مردم برای کشتن پسرعموهای خود انواع سلاح را انبار میکنند و خانه های خود را به زاغه های مهمات تبدیل کرده اند. مردمی برای بوسیدن دست «سید» چگونه صفهای طولانی تشکیل میدهند و برای تضمین منافع خویش دست به هر خیانتی میزنند هنوز نتوانسته اند تفاوت میان «متفکر و نویسندهٔ عرب» و «شیخ و روحانی عرب» را تشخیص دهند. همین مردم درواکنش به ناسزاگویی یک کودک سه ساله به همسایه های خود حمله میکنند که چرا بچهٔ سه سالهٔ شما به کودک من ناسزا میگوید. همان پسر عمویی که پسر عموی سیاسی خود را در کنار جاده رها میکند برای یک مسئلهٔ کوچک اجتماعی و یا نزاع دو کودک ۷ ساله همان ماشین لعنتی را از انواع اسلحه پر میکند و از شهرها و روستاهای مجاور به احواز میآورد تا یکه و تنها به جنگ یک طایفه برود. وقتی که در نزاعهای دسته جمعی همان راننده را خواهید یافت که عریان درمیان رقبای خود فریاد میزند و نعره کنان پیش میتازد که من فرزند فلانی هستم من از مرگ نمی ترسم من از پدر خود آموخته ام من شیر مرد طایفهٔ فلان هستم و گردنبند شجاعت را از شیخ فلان دریافت کرد ام. همان پسرعمو را میبینید که با افتخار، نعره میزند که من با دختر فلان کس ازدواج کرده ام و تا فلان کس را نکشم بمن اجازه نمیدهند امشب در کنار همسرم بخوابم.

جوان مسئول عرب در این جامعهٔ سنتی به خاطر جامعه اش به زندان رفته است اما این جامعه جوان مسئول را نمیخواهد. این جامعهٔ شیخ پرور جوان عرب زورگو و بی فکر را میپسندد که حتی توانایی روشن کردن یک کامپیوتر را ندارد. جامعه سنتی عرب ما نمیتواند آن زندانی سیاسی عرب را درک نماید که برای دفاع از حقوق مردم محروم عرب قربانی شده است. در جامعهٔ سنتی منزلت یک قهوه ریز بیش از یک زندانی سیاسی است. زندانی سیاسی عرب که تنها جرم او فکرکردن است آنهم برای برای احقاق حقوق این مردم محروم و عقب مانده همین جامعه. زندانی سیاسی عرب اینچنین مورد فراموشی جامعه خود قرار گرفته است. زندانی سیاسی عرب تحت ظلم جلاد ایرانی از حق حیات محروم شده است و برای جبران این ظلم و این ستم از جامعه خویش انتظار رأفت و محبت دارد. او به عشق این آزادی عمر خویش را در سلولهای انفرادی گذارنده است و زندگی خود را قربانی این اقلیت نموده تا این اقلیت در چشم عجم بزرگ شود و اقلیت قومی عرب به حقوق قانونی و انسانی خویش برسد. این چنین جامعه سنتی اشتراکی بفکر تغییر و تحول خویش نیست. اما جوان عرب باید در مرحله گذر و تحول این جامعه سهیم باشد. جوان عرب باید از حمایت و پشتیبانی از محیط سنتی دست بردارد و منافع شخصی خود را قربانی مصالح اجتماعی این اقلیت نکند.

پس از تحولات سیاسی و اعتراضات عربی همه اهرمهای لازم برای تحول تحرکات و اعتراضات به یک جنبش گسترده مهیا بود. مردم در خیابان بودند. جونان با آمادگی کامل در جنب و جوش فکری و فرهنگی بودند. رسانه های خارجی تصویر این حرکت را به نقاط مختلف جهان انتقال میدادند اما این حرکت از وجود متفکر، نویسنده و روشنفکر محروم بود و در نتیجه این محرومیت از تحقق اهداف خود ناکام ماند. بررسی و مشاهدهٔ همه جنبشها و انقلابهای جهانی نشان میدهد که بدون وجود نظریه پرداز، متفکر و روشنفکر هیچ حرکتی رشد نخواهد کرد. هرچند تحرکات و اعتراضات اقلیت قومی عرب نتایج بسیاری را به بار آورد و این اقلیت را در سطح داخلی و بین المللی مطرح نمود اما وجود روشنفکر میتوانست درصد موفقیت این حرکت را چند برابر نماید. **لکن رژیم حاکم و محیط سنتی عربی هر دو در مرگ روشنفکر شریک بوده اند.** چراکه محیط سنتی محل و مرکز پرورش فکر نیست ونخبه سیاسی، زندانی سیاسی، متفکر، نویسنده و روشنفکر در این جامعه جایگاهی ندارد.

فقدان جریان روشنگری

شکل گیری جریان روشنگری در یک جامعه به وجود روشنفکر و پرورش فرهنگ نگارش و انتقاد بستگی دارد. خوشبختانه جامعهٔ ما آمادگی پذیرش تغییرات را پیدا کرده اما متاسفانه تاکنون **غیبت روشنفکر** باعث ایجاد خلاء بزرگی شده است که به شیخ و روحانی عرب حیات تازه ای بخشیده و جوان عرب را از راهنمائیها، افکار و تجربیات روشنفکر خود محروم ساخته و این جوان نتوانسته است مسیر حرکت خود را باز یابد و با وجود برخورداری از بسیاری از تجهیزات تکنولوجیکی و توانائیهای علمی و تحصیلی موفق به ایجاد تغییرات ملموس اجتماعی و فرهنگی در جامعه نشده است. همچنانکه پیش ازاین گفته شد روشنفکری با سیاستزدگی و اظهارنظرهای رسانه ای تفاوت دارد. البته **آشفتگی و از هم پاشیدگی عملکرد نخبگان عرب** احوازی در شرایط امنیتی و پلیسی در رژیمهای ایدئولوژیک و توتالیتر قابل پیش بینی و تا حدودی طبیعی است. اما عملکرد ضعیف نخبگان عرب احوازی در میدان مبارزهٔ فرهنگی در خارج کشورهرگز نتوانسته است پاسخگوی نیازها و عطش تاریخی، فرهنگی و سیاسی جوان عرب باشد و جوان عرب را مجبور ساخته است تا برای مقابله با طبقهٔ حاکم درتهران به شیوه های قدیمی و راهکارهای عملی و مستقیم متوسل شود که در مقایسه با تکنولوژی پیشرفته و تکنیکهای مدرن دولت تهران و حجم وسیع تبلیغات رسانه های جمعی ناچیز و شکست پذیر به نظر میآید.

هر قومیت و یا گروه جمعیتی که در طول تاریخ خود مورد ظلم و ستم قرار گیرد راه اعتراض و مبارزه را در پیش خواهد گرفت. تحرکات جوانان عرب احوازی برعلیه حکومت جمهوری اسلامی در واقع با هدف اعترض به تبعیض سازماندهی شده جمهوری اسلامی است که سالهاست این اقلیت را هدف شدید ترین تبعیضها قرار داده، بطوریکه گویا این اقلیت تحت تحریم اقتصادی سازمان ملل و یا کنگره آمریکا است. جوان عرب احوازی برای اعتراض برعلیه رژیم حاکم به یک شیوه و یک نوع عملکرد روی آورده و تنها بر مبارزه جویی و پرورش فرهنگ اعتراض درمیان مردم اصرار دارد و به اهمیت فعالیتهای فکری و تاثیر مواضع تئوریک توجه نشان نمیدهد. حرکت در مسیر تقویت بینش سیاسی نیازمند وجود نویسندگانی ماهر و آگاه است که با تاریخ سیاسی و نظریات اجتماعی آشنا باشد و از حرکتهای اعتراضی و انقلابهای جهانی آگاهی داشته و بتواند این تجربه ها و اطلاعات را در اختیار جوانان قرار دهد تا سرمشق اعتراضات و تحرکات جوان احوازی باشد. هرچند حرکت دراین مسیر نیازمند مدت زمان طولانی است اما میزان تاثیرگذاری فعالیتهای فکری و تئوریک بیش از فعالیتهای مبارزه جویانه بر روی زمین است. از اینرو فعالیت در حوزه سیاسی و نویسندگی کار دشواری است و از عهده هرکسی بر نمی آید اما فعالیت دربخش مبارزه جویی تنها نیازمند یک انگیزه قوی و باور محکم است و از عهده هرکسی برمیآید. هرحرکت اعتراضی و جنبش مردمی برای نتیجه گیری از اعتراضات خود نیازمند حرکت در دو حوزه مبارزه و تئوری است مبارزه جویی بدون حمایت فکری و سیاسی نمیتواند به نتایج ملموسی دست پیدا کند. جوان عرب احوازی برای موفقیت حرکت خود باید به سوی تفکر سازنده سیاسی حرکت کند و از سیاستزدگی و غوغای تبلیغاتی در رسانه های جمعی خودداری کند. خلق و ایجاد غوغای سیاسی و انتشار اخبار کار چندان مهمی نیست و این اقدامات تنها درجهت کسب وجه اجتماعی انجام میگیرد و سودی عاید اقلیت قومی عرب نمیکند.

نگارش و راه اندازی نشریه ها و مقالات سیاسی رمز بقای یک حرکت و فریاد اعتراض یک ملت است. سالها از جریان اعتراضات عرب احوازی میگذرد اما در این چندین سال هیچ نویسنده، فعال سیاسی یا مصلح اجتماعی پیدا نشده است که بتواند با افکار و ایده های سیاسی خود اقدامات جمهوری اسلامی را به چالش بکشاند و با ریشه یابی مشکلات تصویر درستی در اختیار جوان عرب قرار دهد. البته معرفی یک اقلیت با گریه و زاری به حال مشکلات اقتصادی مردم تفاوت دارد و به چالش کشیدن یک رژیم و سیاستهای آن با ناسزاگویی و تهمت زدن نیز متفاوت است. حرکتهای ماندگار و جریانات موفق در زمینه فکری و تئوریک گامهای مهمی برداشته اند. امروزه با وجود شبکه های

اینترنتی دسترسی به نشریه ها و رساندن یک فکر و یک اندیشه بسیار آسان شده است. اما متاسفانه علیرغم وجود این فرصت همه فعالیتهای سیاسی به غوغای سیاسی و نشر اخبار محدود شده است و هیچ مرکز و یا مرجعی برای انتشار افکار و ایده های جوان عرب وجود ندارد. هر فعال سیاسی که قدرت و امکان راه اندازی یک سایت اینترنتی را داشته است همه امکانات را صرف معرفی خود به طایف و تبار خویش نموده است و این اقلیت و مشکلات آن فراموش شده و نویسنده و متفکر عرب در خیابان و گوشه اتاق رها شده است

شکل گیری نهضت نویسندگی و انتشار نشریه های سیاسی در حمایت از مواضع اعتراض آمیز اقلیت قومی عرب میتواند موجب راه اندازی جریان روشنگری و برانگیختن مباحث و راهکارهای سیاسی برای مقابله با رژیم حاکم شود و زمینه را برای شکوفایی افکار و ظهور منتقدان و رهبران جدید هموار سازد و به افزایش خودباوری اجتماعی و اعتماد بنفس قومی کمک فراوانی میکند. جوان عرب با نگاه به مقالات و نشریه های جوانان و نخبگان عرب میتواند خود را در عرصه سیاسی و مبارزاتی صاحب نظر ببیند و با استناد به این آثار و مراجعه به این افکار استعداد و توانایی خود را در خدمت به اقلیت خویش بکار گیرد و با خودباوری و اعتماد برای حل مشکلات اقلیت خویش گام بردارد. نویسنده و محقق میتواند از طریق ارائه افکار و نظرات خود زمینه را برای شکل گیری آگاهی عمومی هموار سازد.

اقلیت قومی عرب یکی از اقلیتهایی است که نتوانسته است در عرصه فکری و نظری خوب ظاهر گردد و فرزندان سایر اقلیتهای قومی مانند ترک و کُرد در این زمینه بهتر ظاهر شده اند. اولین نتیجه فعالیت در عرصه نویسندگی متوجه جامعه میگردد که هم منجر به آگاهی رسانی به اجتماع متعلق به نویسنده میشود و هم جامعه مقابل با خواندن افکار و نظریات نویسندگان اقلیتها با مطالبات و خواسته های یک اقلیت آشنا میشوند. در واقع یکی از مهمترین رسالتهای بخش تئوریک در یک حرکت ارائه تصویری سالم و شفاف از نوع تحرکات و اعتراضات یک حرکت است. چراکه رژیم حاکم سالهاست که اعترضات اقلیت قومی عرب را با برچسبهای تروریست و وهابیت خدشه دار نموده است و بسیاری از مردم گمان میکنند که اقلیت قومی عرب برای تغییر مذهب خویش قیام کرده است. درصورتیکه این اقلیت از جور و ستم تبعیض حاکم برعلیه خود به پاخاسته است که از سوی رژیم حاکم در این کشور اعمال میشود و فرهنگ، زبان و هویت این اقلیت را هدف قرار داده است و با استفاده از ابزار اقتصاد و محرومیت شغلی به جوانان معترض این اقلیت فشار وارد میآورد. نویسندگان و نظریه پردازان عرب با قدرت علمی و آگاهی سیاسی خود میتوانند اهداف و دلایل اعتراضات این اقلیت قومی را برای مردم و محیط خارج از کشور تبین و تشریح نمایند تا ضمن آگاهی رسانی از وضعیت این اقلیت از حمایت دولتها و گروههای خارجی بهره مند شوند. ضعف در این زمینه باعث شده که جوان از ذکر نام اقلیت قومی عرب خودداری نماید. از اینرو این کتاب با نام اقلیت قویم عرب نامگذاری شده تا عبارت اقلیت قومی درمیان جوانان عرب بطور گسترده مورد استفاده قرار گیرد.

ضعف در نویسندگی و انتشار نشریه ها و آثار انقلابی در جامعه عرب باعث عدم شکل گیری جریان روشنگری و عدم رشد و پرورش افکار سیاسی و فرهنگ نظریه پردازی شده است و جنبش مردمی عرب تنها در مسیر مقابله مستقیم و عملی با رژیم حاکم روی آورده است. **غیبت جریان روشنگری و روشنفکر** جوان عرب را در میدان مقابله و تغییر تنها گذارده است و این تنهایی برعملکرد جوان عمل تاثیر گذاشته و او را درمسیر دیگری هدایت کرده است و این جوان را مجبور کرده است که برای تزریق تغییر به جامعه از ابزارها و راهکارهای سنتی و ابتدایی استفاده کند که نه تنها قدرت ایجاد تغییر و تحرک در جامعه را ندارد که بیشتر به حفظ وضع موجود کمک میکند و جامعه را سنتی تر و عقب مانده تر میکند. **از پیامدهای فقدان جریان روشنفکری** عدم توسعه آگاهی و رشد بینش در یک جامعه است که به تولید ناهنجاری های فرهنگی و اجتماعی است. آگاهی و بینش بوسیله دانشگاه بوجود نمی آید هرچند علم و تحصیل اولین مرحله کسی آگاهی و بینش است اما انتشار آگاهی و توسعه بینش جامعه بوسیله روشنفکر بوجود می آید. جریان رشنگری با وجود روشنفکر زنده میشود و جریان می یابد و جامعه با قدرت و اعتماد بیشتری حرکت

خواهد کرد. با گذری به شبکه های اجتماعی اوج فاجعهٔ فقدان جریان روشنگری نمایان میشود که چگونه جوان و جوانان عرب از درد ناآگاهی و بی اطلاعی به در و دیوار میکوبد و درمقابل یک سخن کوچک به جوش میآید و همه وجودش آتشفشانی فعال میشود اما نمیتواند و قدرت پاسخگویی ندارد و در مقابل یک اتهام کوچک از خود دفاع کند و یا حداقل بتواند به جریف مقابل اتهامی وارد سازد.

سالهاست که این جوان در همه میادین و صحنه های فرهنگی میبازد و هیچوقت نتوانسته برای یکبار برنده شود برای اینکه این جوان با تاریخ خود بیگانه است و نمیداند تاریخ چیست. در مقابل نخبگان عرب مطابق ذهن سنتی خود تصمیم میگیرند و نتیجه میگیرند و مطالعهٔ تاریخ ایران را ممنوع میکنند و هر کس که در زمنیهٔ تاریخ ایرانیان فعالیت کند مورد اتهام قرار میگیرد. در صورتیکه ایرانی با مطالعهٔ جزئیات تاریخ عرب و اسلام از همهٔ نقاط ضعف و قوت عربها آگاهی دارد و در شبکه های اجتماعی خوب ظاهر میشود و در اجتماعات علمی با دست پر حاضر میشود اما عرب ما ناچارا برای دفاع از خود به ناسزاگویی روی می آورد. چراکه حریف او بسیار جلوتر از او قدم بر میدارد و او همواره در پشت سر حریف خود بازمانده است و حریف او همه راهها را بسته است و قدرت ابتکار و قوهٔ ابداع را از او ربوده است و جوان عرب را ضعیف و ناتوان رها نموده است. حریف به خوبی میداند که چگونه باید با سرمایه های فکری یک قوم برخورد نماید. حریف ایرانی امروزه بهتر از هر زمانی میداند که هرگز نباید به روشنفکر عرب اجازه ظهور دهد و باید روشنفکر عرب را در نطفه خفه نماید تا جریان روشنگری و بیداری یک قوم را متوقف سازد.

البته هر جنبش سیاسی و حرکت اعتراضی از سطوح متعددی تشکیل میشود که در آن برخی از افراد زندان را تجربه میکنند دسته دیگر متواری میشوند و برخی قربانی طناب اعدام میشوند و فرادی هم به کار تولید فکری روی میآورند. در جریان تحرکات اخیر جوانان احواز متاسفانه در همه سطوح حرکتی و حوزه های افراد فعالیت کرده اند که در نتیجهٔ آن برخی جوانان به خارج از مرزها گریخته اند و یا قربانی شبکه ها و سازمانهای جاسوسی شده اند اما تنها بخشی که از خلأ رنج برده است حوزهٔ روشنفکری بود. این خلأ بزرگترین و برجسته ترین نوع خلأ هاست که حرکتهای اعتراضی در نتیجهٔ عدم وجود روشنفکر عقیم می مانند و حرکتهای سیاسی و جنبشهای سیاسی از حرکت و ادامه باز میمانند. اما در صورت وجود روشنفکر، جریان روشنگری مشتعل خواهد شد و هیچ دولتی قدرت سرکوب یک جنبش اعتراضی را نخواهد داشت چراکه دولت مرکزی به راحتی میتواند همه حوزه ها را متوقف و سرکوب نماید اما قدرت گسترش و اشاعهٔ اندیشه را ندارد. این مسئله در دنیای ارتباط امروزی دارای تاثیرات فراوانی است که میتوان از طریق تنها داشتن یک روشنفکر حرکت بزرگی را به راه انداخت. شبکه های اجتماعی سرعت انتشار افکار و اخبار را افزایش داده اند و تا حدودی دست دولتها را از کنترل و سرکوب این افکار محدود کرده است.

کـــدام راه کـــدام هـــویـت؟

نکته بسیار مهم و اساسی در میدان مقابله شناخت نقاط ضعف و نقاط قوت حریف است. بحث هویت برای هر ملتی دارای اهمیت خاصی است همچنانکه برای ایرانی از اهمیت بیشتری برخوردار است. چراکه این هویت زمینه را برای اتصال و انسجام این قوم فراهم آورده است و ایرانی در همه نقاط جهان بوسیله هویت خپیش شناخته میشود. اما تنها چندین سال از عمر این هویت میگذرد و این همان نکته اساسی است که ایرانی از آن غافل است. ایرانی هرگز نمیداند که هویت ایرانی بودن خود را از سال ۱۳۱۳ شمسی دریافت میکند که بنیانگذار آن رضاشاه بود. چراکه پیش از ۱۳۱۳ شمسی کشور بنام ایران وجود نداشت و فرهنگی بنام فرهنگ و زبان ایرانی بوجود نیامده بود. از اینرو تاریخ و حقایق تاریخی دشمن ایرانی است. بنابراین ایرانیان هم در حوزه تاریخ و هم در حوزه مذهب بسیا آسیب پذیرتر هستند. به خوبی به یاد دارم که وقتی اولین تحقیق خود را در مورد بین النهرین آغاز کردم مورد نفرت دانشجویان ایرانی در کلاس درس قرار گرفتم. همچنانکه در این اثر تا حدودی نشان داده ام ایرانیان فاقد هویت هستند و همه موضوعاتی که بر روی آنها تکیه میکنند ضعیف و آسیب پذیر است. تجربه ناصر پور پیرار بهترین مثال در این زمینه است. از اینرو جوانان عرب تلاش کنند با ورود به عرصه تاریخ هم خود و هم جامعه عرب را با مسایل تاریخی گذشته و معاصر آشنا سازد تا جوانان عرب با اعتماد و روحیه کافی به مقابله با حریف خود اقدام کنند. ایرانی با بهره گیری از منابع نامعتبر تاریخ تحریف خود را بزرگنمایی میکند و در همه رسانه ها و شبکه های اجتماعی به شکل جنون آمیزی انتشار میدهد.

البته انتشار این حجم از تبلیغات هرگز بدون دلیل نیست و از دستهای پنهانی حکایت دارد که در حال کنترل شبکه های اجتماعی است. در کشور ایران نهادهای امنیتی و سازمانهای اطلاعاتی تلاش میکنند برای نگاهداشت وضع موجود و تهییج افکار عمومی از تاریخ استفاده کنند و همان داستانها، قصه ها و افسانه های تاریخی به شکل وسیعی انتشار میدهند تا به ایرانی و نسل جدید هویت دهند. هویت بخشی به نسل جدید دغدغه این انقلاب و حتی خارج نشینان غیرمسلمان است که دست در دست هم میدهند و این حجم از تبلیغات مسموم را در فضای اینترنتی سازماندهی میکنند. این حجم وسیع اطلاعات از نامگذاری این کشور بنام ایران در سال ۱۳۱۳ شمسی خودداری میکنند. اما در مقابل جوان عرب احوازی با برخورداری از گنج تاریخ بین النهرین عقب نشینی کرده است بطوریکه بسیاری از جوانان عرب احوازی با نام بین النهرین آشنا نیستند و از افتخارات نژاد سامی اطلاعی ندارند. اگر این افتخارات متعلق به ایرانیها بود سازمان ملل را تصاحب میکردند. افتخاراتی که بشریت تاکنون به آنها می نازد اما جوان عرب احوازی با آنها بیگانه است چراکه این جوان میترسد که با نام بردن از تمدن عراق به او نسبت عراقی داده شود در حالیکه مناطق محل سکونت نژاد سامی از عراق تا عبَّدان تا احواز گسترده بود. اما جوان احوازی کجاست؟

مرگ جریان روشنگری فقدان ساختار فکری باعث شده است که این جامعه و این جوان نتواند خود را در محیط خویش و در کشوری که در آن زندگی میکند معرفی نماید. عرب کیست. در بسیاری از مناطق این کشور بسیاری از مردم نمیدانند که در این کشور عرب وجود دارد و گمان میکنند عربها تنها ساکن عراق، عربستان سعودی هستند. البته همین جوان هم نمی تواند خود را شبکه های اجتماعی معرفی نماید. جوانی که نمیداند نژاد چیست و نمیتواند تفاوت فاکتورهای سیاسی و ملی را از فاکتورهای دینی و مذهبی در تعریف هویت را از یکدیگر تشخیص دهد بطور مسلم نمیداند به کجا تعلق دارد و هویتش چیست چگونه میتواند خود را معرفی نماید. من فرزند فلانی از قبیله فلان هستم. این تنها نشانی است که جوان عرب با آن آشنا است. **او نمیداند که هویت چیست و معیارها و عناصر تشکیل دهنده هویت در عصر جدید کدامند.** امروز وطن و منطقه جغرافیا هویت را تشکیل میدهند. اما شاعر عرب از راز این ماجرا غافل است.

ناآگاهی از مفاهیم سیاسی و اجتماعی در جهان معاصر عامل عمده ای در عقب ماندگی متفکر و نویسنده عرب است. عدم اطلاع از تحولات سیاسی و نا آگاهی از نحوهٔ شکل گیری این عوامل باعث شده است که محیط عربی ما از حقایق و واقعیات متعددی غافل بماند و نداند که چگونه و کدام معیار را انتخاب نماید. امروزه بسیاری از جوانان عرب میان این دو گزینه متحیر مانده اند که مطابق معیارهای مذهبی با ایرانی رفتار کنند یا براساس معیارهای سیاسی و ملی رفتار کنند. در صورت عمل براساس معیارهای مذهبی جوان عرب از سوی ایرانیان طرد میشود زیرا عرب از نظر قومی و نژادی به فارسها تعلق ندارد و نژاد او با نژاد فارس تفاوت دارد. از سوی دیگر در صورت عمل براساس معیارهای قومی و رهاسازی فاکتورهای مذهبی تحت فشار خانواده و محیط قرار میگیرد. از اینرو اقلیت قومی عرب میان ایرانی بودن و عرب بودن خویش باز مانده است.

امروزه الگوی پذیرفته شده در جهان الگوی سیاسی ملی است. این الگو از برگرفته از رویکرد دولت–ملت اروپایی است که بر اساس آن ابتدا یک ملت با یک فرهنگ، نژاد، زبان و تاریخ مشترک شکل میگیرد. سپس از بطن این ملت یک دولت تاسیس میگردد که چون اساس آن به ملت بازمیگردد این دولت با نام «دولت ملی»شناخته میشود. این الگو ابتدا در انگلیس، فرانسه و آلمان حاکم گردید. چراکه این کشورها پس از فروپاشی امپراطوریهای اروپایی براساس یک نژاد شکل گرفتند. در آسیا اولین کشوری که از این الگو پیروی کرد کشور ترکیه بود. اما با سفر رضاشاه به ترکیه این الگو اقتباس گردید. در این مدل اساس شکل گیری دولت قومیت و نژاد است. به همین دلیل رضاشاه برای تاسیس دولت ملی خود ابتدا به دنبال ایجاد یک ملت با یک تاریخ، فرهنگ و زبان بود و برای تحقق این هدف ب مقابله با اقلیتهای قومی عرب، ترک و بلوچ اقدام نمود. مطابق معیارهای سیاسی و ملی فاکتورهای تعیین هویت برای عرب و ایرانی تفاوت دارد. چراکه عرب از نظر نژاد، فرهنگ و زبان عرب با ایرانی تفاوت دارد. بنابراین عرب و ایرانی دارای یک هویت نیستند. در نتیجه جوان شیعه احوازی درنگاه ایرانی یک هموطن یا یک برادر تلقی نمیشود. ایرانی از دوران پهلوی براساس معیارهای سیاسی به عرب نگاه میکند. از اینرو هرگز عرب را به عنوان هموطن انتخاب نمیکند و از نقطه نظر ایرانی، عرب یک بیگانه است و فاقد احساس ملی است. اما دولت مرکزی در تهران و رژیم حاکم برای مقابله با ارزشهای قومی و جذب اقلیت قومی عرب تلاش میکنند که در تعامل با عرب ارزشها و اعتقادات مذهبی را در محیط عربی ما تقویت کنند و از سادات و طبقه مذهبی عرب در جهت جذب عرب به سوی خود استفاده کنند. لکن جوانان و احزاب خارج از کضور با مغتنم شمردن این فرصت باید به تقویت ارزشهای قومی درمیان اقلیت قومی عرب اقدام تا این فاصله همچنان حفظ گردد.

از قرن نوزدهم به بعد هویت از مفاهیم و معانیی دینی تهی شده است و در قالب مفاهیم سیاسی عرضه میشود. تفکر سیاسی مدرن در اروپا موجب تولد ساختار سیاسی جدیدی در زمینه تاسیس دولت و تشکیل ملت شد. این ساختار جدید بر پایه تشکیل ملت و دولت برپایه ارزشهای قومی بنا گردید و اساس شکل گیری یک ملت را ریشه های قومی و فرهنگی تشکیل میدهند. پس از قرن نوزدهم الگوهای دینی به همراه کلیسا طرد شد و ارزشهای دینی و هویت مذهبی از سطح جوامع کنار گذاشته شد. چراکه دین اساس بسیاری از معضلات اجتماعی و سیاسی است. تقسیم بندی های دینی و طبقه بندی های مذهبی در یک جامعه اساس همه بحرانها و مشکلات است. مذاهبی مانند کاتولیک و پروتسان عامل ایجاد فجایع بزرگی در تاریخ شدند بطوریکه هزاران نفر از پروتسانها بوسیله کاتولیک سر بریده شدند. از اینرو جمع میان دو مذهب در یک کشور بسیار دشوار شد و هیچ دو مذهب رقیبی نمیتوانستند در یک کشور زندگی کنند. بنابراین ارزشهای ایدئولوژیک مذهبی پس از طرد کلیسا از سطح جوامع طرد شد و اساس همبستگی اجتماعی را قوم و ملیت تشکیل دادند. در قومیت عناصری مانند زبان، فرهنگ و تاریخ مشترک اساس تشکیل یک جامعه قرار داده شدند. این الگو از قرن نوزدهم و بیستم وارد ساختار سیاسی بسیاری از جوامع جهان شد. رضاشاه با الگوبرداری از آتا ترک این الگو را اساس تشکیل دولت قرار داد تا ایرانی شیعی، سنی، مسیحی و یهودی براساس اشتراکات قومی و تاریخی خود ردکنار یکدیگر زندگی کنند. هرچند مسئله اقلیتهای قومی از پیامدهای این شکل از دولت است. لکن وجود این

الگو نقش بسیاری مهمی در کاهش از بحرانهای مذهبی ایفا نمود. اما جوان عرب ما از همهٔ این مفاهیم و برداشتهای سیاسی جدید نه تنها محروم مانده که در مقابل ارزشهای سیاسی جدید مقاومت نشان میدهد.

در حال حاضر براساس همین رویکرد کشورها به عضویت سازمان ملل در می آیند و افراد صاحب پاسپورت و کارت شناسایی میشوند و فضانوردان با استفاده از هویت ملی و سیاسی خود به فضا میروند و هیچکس از مفاهیم دینی و مذهبی نمیپرسد. اما جوان عرب احواز در اسارت قالبهای سنت گرفتار شده است و تاکنون نتوانسته است خویش را تغییر دهد و نگرش خود را اصلاح کند. این همان ضعف بزرگی است که جامعه را وارد بحران هویت نموده است و جوان عرب نمیداند که به الگوی ملی ایرانی را مبنا قرار دهد و یا الگوهای قومی خود را دنبال کند زیرا اشتراکات مذهبی با ایرانیان به اقلیت قومی عرب اجازه حرکت در مسیر احیای قومیت خود را نمیدهد. جوانی که تاکنون با ارزشهای جدید تاسیس دولت ملی بیگانه است چگونه میخواهد در مسیر فعالیت سیاسی حرکت کند. احزاب، گروهها و تشکلهایی که در خارج از کضور فعالیت میکنند تاکنون نتوانسته اند نقشه راه درستی ارائه نمایند. چراکه بسیاری از این جوانان با اصول و قواعد علم سیاست آشنایی ندارند.

هویت این جوان از روز نخست براساس مذهب و ارزشهای دینی تعریف شده است و اکنون که هویت جهانی بر اساس ارزشهای سیاسی و ملی تعریف میشود این جوان راه را گم میکند و نمیداند ایرانی را برادر خود بداند یا از ایرانی برحذر باشد. درواقع جوان عرب تاکنون نتوانسته است پاسخی برای مسایل مربوط به هویت خویش پیدا کند. علیرغم آنکه دهها سایت اینترنتی راه اندازی شده و صدها صفحه فیس بوک بنام جبهه و تشکلات متعدد باز شده است. اما این جوان نمی تواند یک منبع و یا یک سطر در مورد سوالات فرهنگی و اجتماعی خویش پیدا کند تا بتواند پاسخی برای سوالات وابهامات خود بیابد و با اتکا براین پاسخها و الهام گرفتن از این منابه بتواند به مشکلات و معضلات فرهنگی هویتی خود پاسخ دهد و در صورت نیاز پا را فراتر از نیازهای فرهنگی و هویتی خود بگذارد و هویت جعلی «ایران ۱۳۱۳» را رسوا نماید و با افتخار و اعتماد بنفس کافی ماهیت این دروغگویان را آشکار نماید.

جوان عرب احوازی باید با الگو برداری از تفکرات سیاسی رایج و شناخت ساختار سیاسی جدید براساس ارزشهای قومی و فرهنگی حویش عمل نماید و از حرکت در مسیر اشتراکات مذهبی خود با ایرانیان امتناع نماید و هویت عربی خود را درمیان سطور تاریخ تمدن سامی ها در طول تاریخ دنبال نماید و همچنانکه ایرانی از ارزشهای قومی و تاریخی خویش الگو میگیرد جوان عرب نیز با حرکت در مسیر تاریخ قومیت خویش را شناسایی نماید و در فرهنگ قومی و عربی را در جامعه مهادینه سازد و از شکل دادن هویت خویش براساس ارزشهای دینی و مذهبی خودداری نماید. وقتی که دینداران و بی دینان ایرانی بدون توجه به گرایشات مذهبی به تاریخ خود نگاه میکنند و عرب شیعه و عرب سنی مورد حمله و اتهام قرار میگیرند اتکا به قومیت عربی باید برای جوان عرب به ماموریتی حیاتی و تعهدی ابدی تبدیل شود که چگونه و با چه ابزارهایی عرب احوازی را از توجه به نمادها و مفاهیم قومی خود باز میدارد و جوان ایرانی را به حفظ ارزشهای تاریخ ملی خود فرا میخواند.

از عوامل عمده و برجسته در عقب ماندگی اقلیت ما نسبت به سایر اقلیتها عدم پرورش فرهنگ سیاسی در ذهن عمومی متفکرین ما است. مفاهیم سیاسی در فرهنگ عربی ما بطور اساسی غایب است و این غیبت در دوسطح رسمی-دانشگاهی و محیطی-خانوادگی حضور دارد و هزینهٔ بسیار را سنگینی به مردم و اجتماعات عربی ما تحمیل نموده است. عدم وجود فکر سیاسی و آشنایی را با مفاهیم مدرن سیاسی باعث در حوزهٔ تحصیل کردگان دانشگاهی و نخبگان علمی باعث ظهور رخوت و رکود فکری درمیان نخبگان ما شده است و از سوی دیگر وجود زندگی سنتی و مقاومت در پذیرش الگوهای زندگی سیاسی مانند استقلال فردی در خانواده و ارزشهای دموکراتیک مانند حقوق زنان موجب ظهور فرهنگ استبدادی در محیطهای عربی و عدم رشد و شکل گیری فرهنگ انتقاد در میان نخبگان فکری و علمی ما شده است و در جزئیات فرهنگ و رفتار عربی ما جایی ندارد و عملکرد روزانهٔ ما از ظواهر و معانی سیاسی محروم

است. در بخش کلان نیز رویکردهای سیاسی مانند دموکراسی و وجود احزاب در قالب فکری و فرهنگی ما رشد نکرده است. این عوامل در مقابل موجب رشد سیاستزدگی و افزایش تحرکات و مواضع هیجانی در میان جوانان عرب شده است.

مذهبیون عرب نیز باید سیر تحولات سیاسی درجهان معاصر را بپذیرند چراکه از قرن نوزدهم به بعد هویت از مفاهیم و معانیی دینی تهی شده است و در قالب مفاهیم سیاسی عرضه میشود و این الگو امروزه اساس عملکرد حاکمیت در کشور ایران است که در قبل از انقلاب بوسیلهٔ رضاشاه از اروپا وارد شد و دولت مرکزی و حاکمیت در تعامل خود با عرب از رویکردهای سیاسی و ملی استفاده میکنند که بر مبنای عناصر ملی و الگوهای زبانی و فرهنگی رضاخانی بنا شده است. امروزه براساس همان رویکرد کشورها به عضویت سازمان ملل در می آیند و فضانوردان با استفاده از هویت ملی و سیاسی خود به فضا میروند و هیچکس از مفاهیم دینی و مذهبی نمیپرسد من در خارج از محیط خود زندگی کرده ام همه از من می پرسیدند که ملیت (Nationality) و قومیت (Ethnicity) من چیست؟ در فرودگاه در دانشگاه، در کلاس و در خیابان از تو نمیپرسند که مذهب تو چیست و به کدام دین تعلق داری که از تو میپرسند از کدام خاک برخاسته ای و لباس تو بوی کدام خاک را میدهد. هویت ما آدرس و نشان ماست خانه و زندگی ماست و انسان بی هویت بی خانه و بی نشان است. بنابراین محیط سنتی و مذهبی ما باید خود را با قابلیتها و ظرفیتهای جدید سازگار نماید و همپای روشنفکران خود گام بردارد.

جوان عرب باید با اتکا به روشنفکران و طبقه نویسندگان خود حرکت به سوی خودباوری اجتماعی و روانی را آغاز نماید تا بتواند هویت خود را با الهام از جایگاه عربی و قومی خویش بنا سازد. همانطور که این حق برای دولت ایرانی، نویسندهٔ ایرانی و دروغپرداز مشروع میشود برای نخبگان ، نویسندگان و حقیقت دوستان عرب باید جلوه حیاتی و استراتژیک به خود گیرد، تا جوان عرب احوازی آیندهٔ خود را با دست خود، با قلم خود، با فکرخود ترسیم نمایند، فرهنگ ایرانی برای ایرانی باقی بماند و ذهن خسته و رنجور عرب از فرهنگ مذهبی و غیر مذهبی ایرانی آزاد گردد و ارزشهای قومی و تاریخی اقلیت قومی عرب احیا گردد.

در نهایت از جوان عرب تقاضا دارم که فارغ از گرایشات مذهبی و ایدئولوژیک خود به مطالعهٔ این اثر اقدام نماید و از پیش داوری های مغرضانه خودداری نماید. چراکه راه انتقاد باز است همچنانکه راه انتقام و اتهام نیز به روی همه گشوده شده است. امیدوارم که جوان عرب همانند جوان ایرانی که بدون گرایشات مذهبی و تنها براساس گرایشات سیاسی و ملی خود عمل میکند گرایشات قومی عربی خود را مبنا قرار دهد تا براساس گرایشات قومی خود با همه عربهای جهان اشتراک پیدا کند. ایرانی در تاریخ، فرهنگ و زبان خود عرب را دوست ندارد. ایرانی همواره در طول تاریخ نشان داده است که یا عرب داخل را دوست ندارد و یا از عرب خارج تنفر دارد و حقیقت تنفر از عرب چه با نام عرب داخل و چه با نام عرب خارج همواره در ذهن ایرانی نهادینه شده است. ایرانی گرایش خود در تنفر از عرب را هم از مذهب دریافت میکند و هم تاریخ سیاسی او سرشار کینه و نفرت از عرب است.

بیگانگان و غیرعربها همواره نسبت به اقلیت قومی عرب بی تفاوت بوده اند که در برخی مراحل در جهت تخریب و عقب گذاردن این اقلیت گام برمیدارند تا مورد سرزنش و نکوهش آیندگان قرار نگیرند. عمل اجتماعی و فعالیت فرهنگی و سیاسی بدون در نظرگرفتن خطرات و موانع آنها نیازمند گذشت زمان هستند و کسانی که در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی شرکت میکنند نباید درانتظار تحقق نتایج این فعالیتها باشند. بلکه در این شرایط حساس و خطرناک تنها میتوان با مشارکت در فعالیتهای سیاسی زمینه را برای تغییرات احتمالی آماده کرد.

بنابراین همه بخشها باید دست در دست هم بگذارند تا در جهت حمایت از منافع اقلیت قومی خود گام برداریم و و با نفاق موجود برعلیه اقلیت قومی عرب مقابله کنیم. این اقلیت سالهاست که در دام اشتراکات مذهبی قربانی شده است و هزینه ناآگاهی خود را پرداخت میکند. جوانانی که بر چوبه دار تسلیم آلت قهر و کینه عجم شدند و جان خویش را در

راه اقلیت خویش قربانی نمودند و جوانانیکه پشت میله های زندان منتظر احکام اعدام نشسته اند. مادرانی که با تحمل دردها و رنجها هزینه یک نسل عقب ماندگی را پرداخت میکنند. بنابراین جوان عرب برای آگاه شدن و برای فهمیدن نیازمند پرداخت هزینه است. اقلیت قومی عرب هنوز نتوانسته است از ظرفیتها و توانائیهای خویش بطور مناسب بهره برداری کند. اما اولین قدم در کسب آگاهی حمایت و توجه به متفکر مسئول و داغدار است.

جوان عرب این قول را به خود و به مردم آگاه عرب میدهد و پای این عهد مینشیند تا در مقابل همدستی این دسته از خیانتکاران در توطئه برعلیه این مردم خسته و مجروح سکوت نکند و همکاری و همیاری این منافقین را بدون پاسخ نگذارد و در تاریخ مبارزات خود ثبت خواهد کرد.وقتی که دستگاه حکومتی این کشور نقش مستقیمی درعقب گذاردن این اقلیت ایفا میکند، عوامل مذهبی نباید خیانت خود را به این مردم فراموش کنند و پیش از همه بدانند که نفرت از عرب در قلب یک ایرانی از نفرت یک یهودی از دین اسلام بیشتر است و ایرانی با ردای مذهبی و یا بدون ردای مذهبی تیغ خود را درطول تاریخ در گوشت و پوست و خون عرب فرو کرده است و استراتژی نفرت ازعرب را مشتاقانه دنبال میکند.

سر انجام اینکه امیدوارم که جوان عرب با بهره گیری از شناخت و مسئولیت کافی بتواند به زندانیان سیاسی، خانواده شهداء عرب، نخبگان و روشنفکران خود احترام بگذارد. زندانیان سیاسی هرگز انسانهای عادی نیستند این افراد جان و زندگی خویش را در راه توسعه و پیشرفت این اقلیت قربانی نمودند. وجود نخبگان نیز در مسیر رشد اقتصادی و سیاسی بسیار لازم است. روشنفکر نیز از طریق تولیدات و فعالیتهای فکری خود بتواند در جهت توسعهٔ جامعهٔ عربی گام بردارد و در کنار نخبگان به مسئولیتهای خود درمقابل مردم عمل کنند. نخبگان و روشنفکران دارای مسئولیت بسیار حساسی هستند و هرگز در انتظار قدرشناسی و ستایش مردم عادی نباشند و برای توسعهٔ نظام اجتماعی و فرهنگی جامعهٔ عربی خود تلاش کنند.